



در حال گذار، ناهنجار، آشفته و در گیرودار

جامعه ایران: ۱۳۵۷-۱۳۹۷

مجید محمدی



در حال گذار، ناهنجار، آشفته و درگیر و دار

جامعه ایران: ۱۳۵۷-۱۳۹۷

مجید محمدی



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

در حال گذار، ناهنجار، آشفته و در گیرودار

جامعه ایران: ۱۳۵۷-۱۳۹۷

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نویسنده: مجید محمدی (Majid Mohammadi)

© E-Collaborative for Civic Education 2018

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

فهرست

۱۳	پیش‌گفتار
۲۱	بخش اول: جامعه در حال گذار
۲۲	۱. روندها و فرآیندهای اجتماعی
۲۲	۱.۱ هشت انقلاب آرام
۲۹	۱.۲ روندهای خود-تخریبی
۳۷	۱.۳ فرسایش بنیان‌ها و پیوندهای اجتماعی
۳۴	۱.۴ رو به فروپاشی
۴۹	۱.۵ تشدید نابرابری‌ها
۵۴	۱.۶ خروج نیروهای ماهر
۵۹	۱.۷ تبخیر اشتغال زنان
۶۴	۱.۸ رشد پیوسته اما کند فردگرایی
۶۸	۱.۹ تحولات رفتار جنسی
۸۲	۱.۱۰ افزایش جرم
۸۵	۱.۱۱ شهر و روستا: هم‌گرایی یا واگرایی
۹۰	۱.۱۲ پنج تحول اجتماعی در برگزاری مراسم نوروز
۹۳	۱.۱۳ چهار تحول در فرهنگ عمومی

- ۹۶ ۱.۱۴ روندهای جمعیتی
- ۱۰۴ ۱.۱۵ پنج روند اجتماعی در مقابله با حکومت تمامیت‌خواه دینی
- ۱۱۰ ۱.۱۶ «پایین آمدن سن ...»: معنای این عبارت چیست؟
- ۱۱۴ ۱.۱۷ عناوینی که دیگر معرف هیچ چیز نیستند
- ۱۱۸ ۱.۱۸ در سراسر انحصار اجتماعی و اخلاقی

۲. نگرش‌ها

- ۱۲۴ ۲.۱ نژادپرستی و دیگرستیزی
- ۱۲۴ ۲.۲ انگاره بومی اداره و توسعه: واقعیت یا توهم؟
- ۱۲۸ ۲.۳ زن‌ستیزی در بسته‌بندی اخلاق، خانواده و غرب‌هراسی
- ۱۳۲ ۲.۴ ازدواج بعد از طلاق: تابوها و موانع
- ۱۳۸ ۲.۵ زنان سرپرست خانوار: آسیب اجتماعی یا سرمایه اجتماعی؟
- ۱۴۲ ۲.۶ احترام به دیگران یا بی‌احترامی به خود؟
- ۱۴۵ ۲.۷ نظرسنجی‌هایی بدون ارزش علمی
- ۱۵۰ ۲۸ فقدان امید
- ۱۶۳

۳. شکاف‌ها و گسست‌ها

- ۱۶۹ ۳.۱ انقلاب مذهبی و گسست فرهنگی
- ۱۶۹ ۳.۲ جامعه تقسیم شده
- ۱۷۳ ۳.۳ جامعه چندتکه و پرتنش و عدم حاکمیت قانون
- ۱۷۹ ۳.۴ شش گسل فعال در فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی
- ۱۸۳ ۳.۵ چندگانگی و سرگشتگی هویتی در آهنگ‌های جام جهانی ۲۰۱۴
- ۱۸۸ ۳.۶ چهار ایران و چهار واکنش به یک جایزه سینمایی
- ۱۹۴ ۳.۷ موج سواران نظام‌های آزاد و بسته، هر دو
- ۱۹۹

۲۰۵ بخش دوم: جامعه پریشان حال و سرگردان

۲۰۶ ۴. نهادها

- ۲۰۶ ۴.۱ شش تحول در نهاد خانواده

- ۲۱۰ ۴.۲ تحولات خانوار
- ۲۱۵ ۴.۳ چهار تحول در نهاد ازدواج
- ۲۱۹ ۴.۴ تحول نهادهای مدنی
- ۲۳۲ ۴.۵ نهادهای سیاسی حکومتی

۵. رفتارها ۲۳۶

- ۲۳۶ ۵.۱ پیامدهای رفتاری سرگردانی و بلا تکلیفی
- ۲۴۰ ۵.۲ رفتار معیشتی: ارزیابی عقلانی در قالب مضاربه‌ای‌ها
- ۲۴۸ ۵.۳ چرا مشاغل سخت خالی مانده و رضایت شغلی پایین است؟
- ۲۵۳ ۵.۴ ایرانیان چقدر دروغ می‌گویند و چرا؟
- ۲۵۷ ۵.۵ ماهواره و مقاومت فرهنگی
- ۲۶۱ ۵.۶ مردمی که به رنگ رژیم در آمده‌اند
- ۲۶۵ ۵.۷ در آستانه مرگ دیگرخواهی

۶. جنبش‌ها ۲۷۵

- ۲۷۵ ۶.۱ سه جنبش ساختگی و چهار جنبش اصیل اجتماعی
- ۲۸۰ ۶.۲ مروری جامعه‌شناختی بر انقلاب ۵۷ و پیامدهای آن
- ۲۸۴ ۶.۳ انقلاب چه بر سر ما آورد؟ پنج روش داوری انقلاب ۵۷
- ۲۸۹ ۶.۴ پنج سوءبرداشت جامعه‌شناختی از انقلاب ۵۷

بخش سوم: جامعه ناهنجار و در گیرودار ۲۹۵

۷. مسائل ۲۹۶

- ۲۹۶ ۷.۱ آسیب‌های اجتماعی
- ۳۰۵ ۷.۲ بازماندن از تحصیل
- ۳۰۹ ۷.۳ آموزش عمومی یا ترویج نادانی در نظام آموزش و پرورش
- ۳۱۵ ۷.۴ افزایش فقر
- ۳۲۶ ۷.۵ پنج روند مخرب در تحولات اعتیاد
- ۳۳۱ ۷.۶ چهار دهه مبارزه بی‌حاصل با مواد مخدر

- ۳۳۵ ۷.۷ طلاق عاطفی
- ۳۳۹ ۷.۸ همه نوع مدرک برای فروش: از دیپلم تا دکترا
- ۳۴۴ ۷.۹ مسابقه تا دکترا: منفعت گرایی، منزلت گرایی یا کمال گرایی؟
- ۳۴۷ ۷.۱۰ زورگیری
- ۳۵۲ ۷.۱۱ چرا این همه اتلاف منابع؟
- ۳۵۷ ۷.۱۲ چرا خودکشی می کنند؟
- ۳۶۷ ۷.۱۳ چه بر سر کودکان و نوجوانان آمده است؟
- ۳۷۲ ۷.۱۴ بر جوانان چه می گذرد؟
- ۳۸۰ ۷.۱۵ پیامدهای خانه نشین کردن زنان
- ۳۸۳ ۷.۱۶ آزار جنسی زنان: شایع و بدون مجازات
- ۳۹۱ ۷.۱۷ مسئله حجاب: میراث خانوادگی، ابزار تسویه حساب، عامل هویت و امنیت یا نماد زن ستیزی؟
- ۳۹۹ ۷.۱۸ سد معبر، خودسوزی و اعتصاب: گسترش بی سابقه پدیده دست فروشی
- ۴۰۹ ۷.۱۹ سه چالش نظری و سه چالش عملی اجرای حکم قصاص
- ۴۱۲ ۷.۲۰ کشتار بی سروصدای اسلحه گرم
- ۴۱۵ ۷.۲۱ عقیم سازی زنان بی خانمان: راه حل یا جنایت
- ۴۲۰ ۷.۲۲ تهران: مرداب خودکامگی، تمرکز، فساد و اتلاف
- ۴۲۵ ۷.۲۳ چهار معضل ساختاری در مدیریت بلایای طبیعی

۸. بحران‌ها

- ۴۳۰ ۸.۱ تغذیه
- ۴۳۴ ۸.۲ معتادان بی خانمان
- ۴۳۸ ۸.۳ آموزش عالی
- ۴۴۹ ۸.۴ حاشیه نشینی
- ۴۵۵ ۸.۵ خودکشی در حوزه عمومی
- ۴۵۹ ۸.۶ کشتار در جاده‌ها
- ۴۶۳ ۸.۷ آموزش و پرورش

۹. پدیده‌ها

- ۴۷۰ ۹.۱ بچه پول‌دارهای تهران
- ۴۷۵ ۹.۲ تازه به دوران رسیده‌های «اسلامی»
- ۴۸۰ ۹.۳ ازدواج کودکان و نوجوانان
- ۴۹۲ ۹.۴ فاجعه انسانی-اجتماعی خشک شدن دریاچه ارومیه
- ۴۹۶ ۹.۵ مزاحمت میلیونی تلفنی برای مراکز خدمات اضطراری
- ۵۰۰ ۹.۶ کم‌کاری و دزدیدن از کار
- ۵۰۴ ۹.۷ از دریاخوار تا گردن‌گیر: مشاغل تازه خدماتی
- ۵۰۹ ۹.۸ جامعه نابهنجار «دور دور» می‌زند
- ۵۱۲ ۹.۹ فرار از سربازی
- ۵۱۷ ۹.۱۰ گمشده شهروندمسئول
- ۵۲۰ ۹.۱۱ واکنش هیستریک و خودمحوارانه به فرمان ضد تروریستی ترامپ
- ۵۲۶ ۹.۱۲ شرکت در انتخابات مهندسی شده
- ۵۳۰ ۹.۱۳ آنچه در ایران بسیار گران و بسیار ارزان تمام می‌شود

فهرست جدول‌ها و نمودارها

- جدول ۱.۱ اقدام به خودکشی و موارد فوت ناشی از آن در ایران از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴
- ۴۲
- ۳۰۲ نمودار ۷.۱ ریشه‌های آسیب‌های اجتماعی در ایران
- ۳۰۳ نمودار ۷.۲ صور آسیب‌های اجتماعی در ایران
- ۳۰۳ نمودار ۷.۳ سهم حکومت در آسیب‌های اجتماعی در ایران
- ۳۰۴ نمودار ۷.۴ نتایج آسیب‌های اجتماعی در ایران
- ۴۳۲ جدول ۸.۱ مواد خوراکی لازم و حداقل قیمت آن‌ها در سال ۱۳۹۴
- ۴۵۳ جدول ۸.۲ تعداد حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی، ۱۳۹۳
- ۴۵۴ جدول ۸.۳ تعداد مستمری‌بگیران صندوق‌های بازنشستگی، ۱۳۹۳
- ۴۵۴ جدول ۸.۴ تعداد مدیران کشور، ۱۳۹۳
- ۴۸۹ جدول ۹.۱ میانگین سن ازدواج در ایران

فهرست عکس‌ها

- عکس ۱.۱ عبور خطرناک خودروها از پل هاشم‌آباد در ارومیه.
برگرفته از سایت تابناک. ۳۶
- عکس ۱.۲ تظاهرات زنان علیه محدودیت‌های اسلام‌گرایان
در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷. برگرفته از سایت دویچه وله. ۶۳
- عکس ۲.۱ نمایی از قصر کاپیتول که مجسمه‌های برهنه آن برای
دیدار روحانی پوشانده شده است. برگرفته از کوریر. ۱۴۶
- عکس ۲.۲ زنی در ساحل که به تماشای مرد و کودکی در
حال شنا مشغول است. برگرفته از سایت ردیت. ۱۴۸
- عکس ۳.۱ دو تصویر از پیست اسکی دیزین در یک روز.
برگرفته از سایت دویچه وله. ۱۷۶
- عکس ۷.۱ اعتصاب بازاریان برای اعتراض به دست‌فروشی. برگرفته از ایسنا. ۳۹۹
- عکس ۹.۱ بیلپورد تبریک به فرزند و همسر. برگرفته از نامه نیوز. ۴۷۶
- نمودار ۹.۱ مصرف بی‌رویه دارو. برگرفته از تابناک. ۲۰ خرداد ۱۳۹۶ ۵۱۸

پیش‌گفتار

نوشتن جامعه‌شناسی‌های موردی و مقطعی کاری است بسیار دشوار و نفس‌گیر؛ به ویژه اگر نویسنده دست‌تنها باشد. از این جهت جامعه‌شناسان کم‌تر به سراغ این‌گونه عناوین می‌روند و بیشتر خود را به موضوعات بسیار خاص و موارد بسیار خاص محدود می‌کنند. اما همه ما علاوه بر رانندگی در یک شهر یا جنگل و دشت علاقه داریم از بالا نیز نگاهی به محدوده مورد توجه خود بیندازیم. من در این مجموعه تلاش کرده‌ام نگاهی از بالا (صرفاً زاویه دید مد نظر است و نه نگاه هنجاری و ارزشی) به جامعه ایران در چند دهه اخیر بیندازم و مشاهدات خود را با خوانندگان در میان بگذارم. هدف هم پاسخ به این سوال کلی است که بر جامعه ایران در چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی چه رفته است. همان‌طور که بر فراز تک‌تک درخت‌ها می‌توان درکی عمومی‌تر از وضعیت جنگل داشت، از دور که به جامعه ایران نگاه کنیم درکی از این جامعه پیدا می‌کنیم که نگاه‌های گزینشی‌تر نمی‌تواند به ما بدهد.

این اثر مدعی عرضه نگاهی بسیار دقیق، همه‌جانبه و جامع به جامعه ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی نیست، اما تلاش یک جامعه‌شناس را در حدود چهار دهه پیگیری هر روزه تحولات و رخداد‌های جامعه ایران و مشاهدات چند دهه زندگی در ایران منعکس می‌سازد؛ بالاخص آن‌که نویسنده در دو دهه اول، در متن تحولات

حضور داشته، از نزدیک آن‌ها را حس و لمس کرده و در دو دهه بعدی نیز تلاش کرده است از منظری بیرونی و با فاصله بیش‌تر، آن را دنبال کند. در این نوشته هر جا از جامعه ایران سخن گفته می‌شود، این جامعه در دوره زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۷ مد نظر است، مگر آن‌که خلاف آن تصریح شود.

شاخک‌های جامعه‌شناختی

نویسنده در ابتدای دهه اول عمر جمهوری اسلامی، جامعه‌شناسی نمی‌دانست اما به نحوی سرسختانه تحولات اجتماعی را دنبال می‌کرد. اولین درس جامعه‌شناسی عمومی را در دانشگاه شیراز (به عنوان یکی از دروس علوم انسانی و اختیاری برای دانشجویان مهندسی) گرفتم و در این درس مبانی این رشته را آموختم. این مبانی حس‌های پنج‌گانه مرا برای توجه به نهادها، گرایش‌ها و فرآیندها در کنار گروه‌های اجتماعی، نمادها و مراسم مدام تحریک می‌کرد و شکل می‌داد. از این جهت، مشاهدات خود در دهه اول را نیز در جوف دیگر مشاهدات قرار داده‌ام. کتابی که تقدیم شما می‌شود حاصل این مشاهدات و نوعی جامعه‌شناسی جامعه ایران در دوران جمهوری اسلامی است.

جامعه‌شناسی تحول

این اثر از یک جهت، جامعه‌شناسی تحول نیز هست و بر همین اساس به بررسی فرآیندها، تحولات، روندها، جنبش‌ها و تغییر نگرش‌ها و رفتارها در جامعه ایران پرداخته است. به دلیل تحولات سریع در ابعاد مختلف جامعه ایران تمرکز بر تحول این جامعه برای هر ناظر مسائل ایران جذاب و انگیزاننده است. به همین دلیل علی‌رغم اخبار مایوس‌کننده و رنجی که از مشاهده رنج دیگران می‌کشیم، دنبال کردن تحولات و بحران‌های اجتماعی ایران کاری نیست که بتوان از آن دست کشید. گاه در این تحولات نیز - البته به ندرت - می‌توان نوری در تاریکی مشاهده کرد.

تحلیلی و عقل‌گرایانه

نویسنده در این اثر و دیگر آثارش نگرشی تحلیلی و در عین حال عقل‌گرایانه و انتقادی به تحولات جاری در جامعه ایران داشته است. با همین نگرش سه ویژگی مهم جامعه ایران یعنی در حال گذار بودن، در حال کنش و واکنش بودن با دیگر جوامع در شرایط پریشانی، آشفتگی و سرگردانی برای ادامه حیات، ناهنجار و در حال گیرودار بودن با معضلات جدی به عنوان سه بخش اصلی این کتاب تبدیل شده‌اند. جامعه ایران با ایدئولوژی‌های رقیب و در حال تضاد و سبک‌های زندگی کاملاً متقابل و متنازع، انواع نظام‌های هنجاری و ارزشی را در دل خود جای داده است و در برخی حوزه‌ها تصور هم‌زیستی این هنجارها دشوار به نظر می‌آید. انقلاب ۵۷، حکومت دینی برآمده از آن و نظام سرکوب این هم‌زیستی را دشوارتر کرده‌اند.

معرفی فصول کتاب

روندهای خود-تخریبی، فرسایش بنیان‌ها و پیوندهای اجتماعی، فروپاشی نهادها و زیرساخت‌ها، رشد فردگرایی، تلاش عمومی برای مقابله با تمامیت‌خواهی حکومت اسلام‌گرا، سست شدن پیوندهای اجتماعی و انحطاط اخلاقی و اجتماعی از مهم‌ترین روندها و فرآیندهای جامعه ایران است. این‌ها در کنار هشت تحول زیرپوستی که نام آن‌ها را انقلاب آرام گذاشته‌ام، تصویری از تحولات جامعه ایران و چشم‌انداز آینده به دست می‌دهند. غیر از این روندهای عمومی و عام، روندهای خاص مثل تشدید نابرابری‌ها، خروج نیروهای ماهر و تحصیل کرده از کشور، کاهش اشتغال زنان، تحول در رفتارها و روابط جنسی، افزایش جرم، هم‌گرایی و واگرایی شهر و روستا، تغییر مراسم سنتی و ملی، فرهنگ عمومی و تحولات جمعیتی در فصل اول مورد بررسی قرار می‌گیرند.

فصل دوم به نگرش‌های جاری در میان ایرانیان اختصاص یافته است. بسیاری از ایرانیان ممکن است منکر این‌گونه نگرش‌ها باشند اما بدون توجه به آن‌ها نمی‌توان جامعه ایران را شناخت. نگرشی که ایرانیان منکر آن هستند نژادپرستی و دیگرستیزی

است. نگرش جاری دیگر در میان ایرانیان زن‌هراسی است که موجب اعمال تبعیض‌های گسترده علیه زنان توسط بخشی از شهروندان و دولت شده است. نگرش دیگر محدود دیدن روابط انسانی و در نتیجه نگاه منفی به ازدواج دوم یا ازدواج‌های بعدی است. دو نگرش دیگر بومی‌گرایی (و توهمات ناشی از آن) و مردسالاری است که این دومی را افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار دچار تزلزل کرده است. موضوع احترام گذاشتن و متعلق احترام نیز نگاه ایرانیان به دیگران را تا حدی توضیح می‌دهد. در حوزه آینده‌نگری نیز با فقدان امید مواجه هستیم. در پایان این فصل در سه بخش با نقد نظرسنجی‌هایی که در داخل و خارج کشور انجام می‌شود، نشان داده‌ام که نظرسنجی در شرایط جامعه تحت سرکوب و بدون آزادی بیان در ایران ابزار خوبی برای سنجش نگرش‌های مردم ایران نیست.

فصل سوم به شکاف‌ها و گسست‌های اجتماعی در جامعه ایران می‌پردازد. چهار شکاف مهم شکاف‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی هستند که انقلاب ۵۷ و حکومت دینی آن‌ها را تشدید کرده است. در بررسی شکاف‌های اجتماعی به مهم‌ترین آن‌ها، که تقسیم‌شدگی جامعه بر روی گسل‌های مختلف است، اشاره می‌کنم. این فصل بخش اول را، که به ویژگی در حال گذار بودن جامعه ایران اختصاص یافته، به پایان می‌رسانم.

بخش دوم بر کنش‌ها و رفتارهای جامعه تمرکز دارد. چنان‌که خواهید دید این کنش‌ها در جامعه ایران عمدتاً متوجه بقای جامعه هستند تا بهبود شرایط آن. مسئله بقا آن‌چنان در اولویت قرار دارد که بهبود به حاشیه رفته است. این بخش در سه فصل به نهادها (خانواده، خانوار و ازدواج، نهادهای مدنی واقعی و قلابی، نهادهای سیاسی و دولت)، رفتارها (ناهنجاری‌های اجتماعی، تامین معیشت و کار، روابط اجتماعی و استفاده از رسانه‌های رقیب در کنش اجتماعی و عمل رسانه‌های دولتی و کنش و واکنش با حکومت)، جنبش‌های اجتماعی اصیل (زنان، کارگری، دانشجویی و محیط زیست) و ساختگی (صلح، ضدتروریسم و ضدتحریم) در دوران اخیر می‌پردازد. در بخش جنبش‌ها به سوءبرداشت‌ها، تابوها و نتایج ناشی از انقلاب ۵۷ نیز پرداخته‌ام.

بخش سوم به ساختار ناهنجار، بحران‌ها و مشکلات جامعه ایران از منظر شرایط تعلیق ارزشی و هنجاری می‌پردازد. مجموعه‌ای از آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی در فصل هفتم مورد بحث قرار می‌گیرند؛ مثل بازماندن از تحصیل، افزایش فقر، اعتیاد، پیامدهای طلاق، خودکشی، بی‌خانمانی، دست‌فروشی گسترده، جرائمی مثل زورگیری و قتل، مدرک‌گرایی، عطش مدارک عالی تحصیلی، آشفتگی هویتی و تبعیض و آزار جنسی علیه زنان در فضاهای عمومی و محیط کار. بخش‌های ویژه‌ای به مسائل و مشکلات کودکان، نوجوانان، جوانان و کهن سالان اختصاص یافته است. انحطاط اجتماعی ایران - که در ترویج نادانی، اتلاف منابع، افول خیرخواهی، عقیم‌سازی معتادان زن و حجاب اجباری قابل مشاهده است - توضیح داده شده است. ضعف‌ها و ناکارآیی‌ها در مدیریت شهری و بلایای طبیعی نیز مد نظر قرار گرفته است. هر یک از این امور در این بخش مورد توجه واقع شده‌اند. هر یک از مشکلات فوق، نخست توصیف شده است و بعد میزان و چگونگی گسترش آن‌ها مورد توجه قرار گرفته است. سپس تلاش شده است ارتباط آن‌ها با یکدیگر نیز توضیح داده شود. ساختار آسیب‌های اجتماعی در چهار نمودار عرضه شده است.

فصل هشتم در باب بحران‌ها است. در این فصل به بحران‌هایی مثل تغذیه، خودکشی در ملاءعام، آموزش و پرورش همگانی، کشتار در جاده‌ها، حاشیه‌نشینی، بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و معتادان بی‌خانمان و رها در خیابان پرداخته‌ام. در این بخش تنها آن دسته از مسائل اجتماعی که در سطح بحرانی هستند توضیح داده شده‌اند. به عنوان مثال مدرک‌گرایی و عطش مدارک عالی به عنوان مسئله در فصل هفتم بررسی شده است، اما خالی ماندن صدها هزار کرسی در دانشگاه‌ها به عنوان بحران آموزش عالی در این فصل مورد بررسی واقع شده‌اند. بازماندن از تحصیل و ترویج نادانی در مدارس مسئله اجتماعی‌اند (فصل هفتم) اما کمبود فضای آموزشی، نحوه گرمایش مدارس و فقر معلمان جنبه بحرانی دارند که در مواردی به مرگ دانش‌آموزان و بازماندن آن‌ها از تحصیل منجر می‌شود.

اگر فصول اول تا هشتم مثل فیلمی بلند به جامعه ایران نگاه می‌کنند، فصل نهم به

صورت چند قطعه عکس بدان می‌نگرد. این تک عکس‌ها گرچه مشاهدات پراکنده‌اند اما نمایان‌گر ویژگی‌های اساسی جامعه و بسیار گویا هستند. این‌ها به خوبی در حال گذار، پریشان، آشفته، ناهنجار و سرگردان بودن جامعه ایران را گواهی می‌دهند. این عکس‌ها به دلیل تداوم و تکرار پدیده‌های مورد نمایش، قابل توجه هستند. برای این فصل پدیده‌هایی را برگزیده‌ام که بخش‌هایی پنهان یا کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌شده از جامعه را از تاریکی به روشنایی می‌آورند. این عکس‌ها را در حوزه‌های تحول طبقاتی (بچه پول‌دارهای تهران، دور دور کردن و نحوه توجیه ثروت‌های بادآورده)، روابط خانوادگی و رفتار با کودکان (ازدواج کودکان)، فرهنگ کار (کم‌کاری)، مواجهه با خدمات اجتماعی (مزاحمت تلفنی)، محیط زیست (خشک‌شدن دریاچه ارومیه و دریاخواری)، خدمت داوطلبانه و دفاع ملی (سربازان فراری)، نگاه به خارج (برخورد هیستریک به دستور ترامپ مبنی بر منع ورود ایرانیان و طلب‌کاری ویزا از دولت آمریکا)، مشارکت سیاسی (شرکت در انتخابات مهندسی‌شده)، وارونگی (قیمت کالاها و خدمات) و مسئولیت‌گریزی به شما نشان می‌دهم.

بخشی از مطالب این کتاب در ده سال گذشته به صورت یادداشت‌های کوتاه در سایت‌های اینترنتی خبری و تحلیلی مثل رادیو فردا، رادیو زمانه، خودنویس، تقاطع، بامداد خبر و چراغ آزادی منتشر شده‌اند. این مطالب نیز برای قرار گرفتن در این کتاب ویرایش شده و مطالبی به آن‌ها اضافه شده است یا روزآمد شده‌اند. ارجاعات مربوط به تحولات ایران همه به سایت‌های اینترنتی اتکا دارند. اتکا به این سایت‌ها از آن جهت کفایت می‌کند که علاوه بر روزنامه‌ها همه خبرگزاری‌ها، نهادها و سازمان‌های دولتی و شبه‌دولتی و حکومتی دارای سایت اینترنتی هستند. این سایت‌ها ضرورتاً واقعیات جامعه را منعکس نمی‌کنند اما وقتی اطلاعات آن‌ها در کنار هم قرار می‌گیرد، آنچه که نمی‌گویند مد نظر قرار می‌گیرد و اگر در دوره‌ای طولانی مطالب آن‌ها دنبال شود به اندازه کافی می‌توان اطلاعات قابل اتکا از آن‌ها به دست آورد. قابل‌اتکاترین اطلاعات که در این اثر از آن‌ها بیش‌ترین استفاده شده است آمارها و اطلاعاتی است که در دوران انتخابات یا با روی کار آمدن گروه جدید در دولت، مجلس و شوراها و در

رقابت‌های جناحی عرضه می‌شوند. استفاده از آمارهای این سایت‌ها به نحو غیرانتقادی و منفعلانه انجام نشده است. اختلافاتی که در مواردی میان آمارهای مربوط به یک پدیده مشاهده می‌شود ناشی از آمارهای رسمی متفاوتی است که دستگاه‌های دولتی در ایران عرضه کرده‌اند.

در ارجاع به مطالب سایت‌های اینترنتی نیز از قالب نام‌گوشده، سایت و زمان انتشار در داخل پراکنش استفاده کرده‌ام. امروزه با توجه به دسترسی آسان به اینترنت، همه می‌توانند با جستجوی متن نقل‌شده و اطلاعات اندک داده‌شده درباره منبع در گوگل، به سادگی مرجع مطالب را بیابند. پس نیازی به دادن لینک یا آوردن لینک در پایین صفحه نبود؛ چون تعداد لینک‌ها آن‌قدر زیاد می‌شد که صفحات را مملو از پانویس (شلوغ و گیج‌کننده) می‌کرد. این نوع ارجاع‌دهی در همه صفحات کتاب به نحوی سازگار دنبال شده است. در عین حال به برخی از مراجع در متن به طور بسیار محدود لینک داده شده است. انتشار کتاب به صورت ای‌بوک (کتاب آنلاین) امکان دیدن این لینک‌ها را میسر کرده است.

مجید محمدی

۲۰۱۸

بخش اول: جامعه در حال گذار

همه جوامع در حال تحول‌اند و از يك وضعيت به وضعيتي ديگر مي‌روند، اما تحولات برخي سريع‌تر و تحولات برخي ديگر کندتر است. برخي تحولات به سوي تخريب بنيادهاست، برخي به سوي بازسازي آنها، برخي هم‌جهت با روندهاي خردگرايانه است و برخي در خلاف جهت آن. همچنين تحولات برخي از جوامع، شفاف و برخي ديگر از جوامع تاريخي و کم‌تر پيدا است. جامعه ايران تحت فرآيند سرکوب و اسلامي شدن به سرعت در همه ابعاد در حال تغيير بوده است. اين تغييرات عمدتاً زيروستي است و کم‌تر از آنها سخن گفته مي‌شود. در اين فصل تلاش مي‌کنم چهره‌هايي از اين تغييرات سريع و کم‌تر شفاف را عرضه کنم و چرائي آنها را توضيح دهم.

۱. روندها و فرآیندهای اجتماعی

۱.۱ هشت انقلاب آرام

کسانی که منتظر وقوع انقلاب در ایران و براندازی جمهوری اسلامی هستند، بعضاً بدین نکته توجه ندارند که حکومت جمهوری اسلامی چهار دهه در حال براندازی تدریجی خود بوده است. شهروندان ایرانی نیز در این چهار دهه دارند به تدریج پایه‌ها و بنیادهای حکومت را از درون ویران می‌کنند. هیچ ضرورتی ندارد که همه انقلاب‌ها خشونت‌آمیز و خونین باشند و علائم آن را همه در عرصه کوچه و خیابان ببینند. انقلاب‌ها و براندازی‌ها می‌توانند زیرپوستی و آرام باشند؛ نخست به گروه‌هایی اندک محدود باشند و به تدریج بخش‌های بزرگ‌تری را در بر گیرند. در نهایت نیز نظام‌های از درون ویران‌شده با یک تظاهرات چند ده هزار نفری مستمر (مثل آنچه در میدان تحریر قاهره روی داد یا انقلاب‌های مخملی اروپای شرقی) یا حمله خارجی (مثل رژیم بعثی عراق یا دیکتاتوری قذافی در لیبی) فرو می‌پاشند.

مبانی نظری و رفتاری کاست حاکم بر ایران و گفتمان‌هایی که رژیم جمهوری اسلامی بر اساس آن‌ها شکل گرفت، سال‌هاست که در حال اضمحلال هستند و از درون می‌پوسند. این رژیم هر روز ریزش داشته است و ناراضی تراشیده و حذف کرده است و تنها با اتکا به دستگاه انحصاری تبلیغاتی، حزب پادگانی و درآمد نفتی سرپا ست. آنچه

موجب شکل‌گیری جمهوری اسلامی شد تنها یکی از ده‌ها گفتمان و مجموعه بنیادهای فکری، عقیدتی و رفتاری در جامعه ایران و از ضعیف‌ترین آن‌هاست و یک اقلیت ده تا پانزده درصدی (اما سازمان‌دهی شده و دارای منابع ثروت و منزلت) را به همراه دارد. در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی، هشت انقلاب آرام و بدون خشونت در ایران در جریان بوده است، که دیر یا زود به جمهوری اسلامی به عنوان رژیم با باورها، نگرش‌ها و تکیه‌گاه‌های اجتماعی ویژه پایان خواهد داد. این انقلاب‌های زیرپوستی از روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در واکنش به تیرباران بدون محاکمه مقامات رژیم سابق و روش و محتوای تصمیم‌گیری‌ها در جمهوری اسلامی آغاز شدند و به اقشار مختلف بسط یافتند. اگر روزی این رژیم با حمله خارجی ساقط شود (با احتمال بسیار اندک) نیروهای خارجی اولاً در حوضیض ضعف حکومت چنین کاری را انجام خواهند داد و ثانیاً تنها، تیر خلاص را شلیک خواهند کرد. خود رژیم قبلاً پایه‌های مشروعیت و مقبولیت خود را بر انداخته است.

انقلاب فرهنگی

فرهنگ غیررسمی با پوشش همگانی (حتی شامل آن‌ده تا پانزده درصد در خانه‌های شان) دارد به تدریج جای فرهنگ رسمی اسلام‌گرا را می‌گیرد. فرهنگ رسمی جذابیت خود را در چهار دهه حکومت دینی از دست داده و ظرفیت تولید و جذب آن به شدت آسیب دیده است. به عنوان نمونه مقامات شهر مشهد همواره با برگزاری کنسرت موسیقی در این شهر مخالفت کرده‌اند اما همین شهر، که ادعا می‌شود شهری مذهبی است، پایگاه اول موسیقی رپ کشور است. (سالار مرتضوی، سرپرست گروه موسیقی بامداد مشهد، مهر، ۷ مرداد ۱۳۹۰) در حوزه سینما نیز علی‌رغم تلاش برای اختصاص بودجه به خودی‌ها، تعداد آثاری که بتواند ایدئولوژی رسمی را وانمایی کند، مورد توجه قرار گیرد و مقامات را نیز راضی کند، در دو دهه هشتاد و نود (از میان حدود ۱۵۰۰ فیلم) به انگشتان یک دست نمی‌رسند. آثار خودی‌ترین کارگردان‌ها (سعید سهیلی و محمدحسین فرحبخش) از اکران نوروزی پایین کشیده می‌شوند. اثری در چارچوب

فرهنگ رسمی در حوزه‌های ادبی و هنری نیست که بتواند بدون کمک بخش دولتی تولید شود و هزینه‌های اش تامین شود. دولت خود کتاب و نشریه تولید می‌کند، خود همان‌ها را می‌خرد و در کتابخانه‌ها (برای نخواندن) انبار می‌کند. حکومت فیلم تولید می‌کند و این فیلم‌ها را در حلقه‌های کوچک برای خودی‌ها نمایش می‌دهد. این انقلاب فرهنگی هیچ نیازی به اخراج اساتید و دانشجویان ندارد و از بالا هم انجام نمی‌شود.

انقلاب در روابط صمیمی/جنسی

اکثر جوانان ایرانی در سال‌های دهه هشتاد و نود خورشیدی برای روابط صمیمی و جنسی، دیگر گزینه‌های خود را سرکوب نمی‌کنند. آن‌ها همچنین برای ارضای گزینه‌های جنسی خود کم‌تر ازدواج می‌کنند و آن‌ها که ازدواج می‌کنند، دیرتر بچه‌دار می‌شوند و فرزندان کم‌تری می‌خواهند. بنا به نتایج اولیه سرشماری سال ۱۳۹۰، متوسط نرخ رشد جمعیت سالانه در سال ۱۳۹۰ معادل ۱.۳ درصد بود در حالی که این رقم در سرشماری سال ۱۳۸۵ معادل ۱.۶ درصد بود. بعد (متوسط تعداد اعضای) خانوار ایرانی بر اساس سرشماری ۱۳۹۰ معادل ۳.۶ نفر بود، در حالی که بعد خانوار بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵ معادل ۴ نفر و در سرشماری سال ۱۳۷۵ معادل ۴.۴ نفر بود. (رئیس مرکز آمار ایران، مهر، ۲۸ آذر ۱۳۹۰) کاهش جمعیت به کاهش بی‌سابقه تعداد دانش‌آموزان از حدود هجده میلیون در اوایل دهه هشتاد به ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش‌آموز (و ۹۲۰ هزار فرهنگی رسمی و پیمانی در کشور، وزیر آموزش و پرورش، ایسنا، ۱۱ دی ۱۳۹۰) در سال ۱۳۹۰ انجامیده است. بسیاری از شهروندان ایرانی علی‌رغم تأکید مقامات بر تولید مثل بیش‌تر و برخی سیاست‌های تشویقی، زندگی بر اساس نیازهای‌شان را به تدریج بر ایثار برای کودکانی که قرار است تحت تعلیمات ایدئولوژیک حکومت زجر بکشند و به سربازانی برای گسترش طلبی حکومت در خاورمیانه تبدیل شوند، ترجیح می‌دهند.

بخش قابل توجهی از شهروندان ایرانی از باورهای قدیمی خودمبنی بر اعتباری چون و چرای فقه (در محدود کردن رابطه جنسی به ازدواج) و وجود قدرتی ماوراءالطبیعی، که کارش

مجازات خاطیان از فقه است، فاصله گرفته‌اند و به سوی این باور حرکت می‌کنند که وجدان فردی و عقل ابزار سنجش میان درستی و نادرستی است و دین و اخلاق دو مقوله کاملاً متفاوت‌اند.

انقلاب مذهبی

دین از انحصار دین رسمی با نمایندگی روحانیت خارج شده است. تنها حکومت و قشر منتفع از حکومت، دین‌دار مطابق با دین‌داری رسمی‌اند یا به آن تظاهر می‌کنند. بقیه و حتی بسیاری از منتفعان از امتیازات حکومتی، دین را امری شخصی می‌دانند؛ چه دین‌دار باشند و چه نباشند. تظاهر به دین‌داری یا خود دین‌داری صرفاً ابزار تداوم حیات در عرصه عمومی‌اند و همه با یک توافق ناگفته این را می‌دانند و ممکن است به روی خودشان هم نیاورند. باور به جدایی دین از دولت (به زبان ساده این‌که روحانیون به مساجد و امامزاده‌ها برگردند و دین را به مردم حقیقه نکنند) به صورت یک فرهنگ در میان اکثریت مردم در آمده است. این را از میزان اندک استقبال مردم از محافل رسمی دینی می‌توان تشخیص داد. ایده اجرای قهرآمیز و موفقیت‌آمیز دین در عرصه عمومی توسط دولت تنها محدود به اعمار دستگاه رهبری است. حتی روستاییان کشور دوست ندارند نیروی انتظامی بشقاب‌های ماهواره‌ای آن‌ها را از پشت بام‌ها جمع‌آوری کند یا داشبورد اتومبیل‌شان را بگردد.

انقلاب ارزشی

تبدیل شدن پول به خدای قاهر جامعه مهم‌ترین وجه انقلاب ارزشی در جامعه ایران است. پول در سال‌های دهه هشتاد و نود هم خدای سکولارها ست و هم خدای مکتبی‌ها، هم خدای فارس‌ها و هم خدای اقوام دیگر، هم خدای همجنس‌گرایان و هم خدای ناهمجنس‌گرایان، هم خدای زنان و هم خدای مردان، هم خدای جوانان و هم خدای میان‌سالان و کهن‌سالان. (این تحول البته بالضروره تحولی منفی نیست؛ حساب‌گری یکی از مولفه‌های عقلانیت است.) آنچه افراد را از حیث اخلاقی متمایز

می‌کند، نحوه کسب پول و نحوه مصرف آن است و نه محوریت پول در تصمیمات راهبردی زندگی‌شان.

خدا بودن پول بدین گونه خود را نشان می‌دهد که در این دوره هیچ کالای عمومی و غیر عمومی را در ایران بدون پول نمی‌توان خریداری کرد و هیچ تصمیمی را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن وجوه مالی آن اخذ کرد. فعالیت داوطلبی و خیرخواهانه در ایران نزدیک به صفر است و اصولاً افراد نمی‌توانند جایی برای این گونه فعالیت‌ها در زندگی خود باز کنند. خیریه‌ها در ایران ضعیف‌ترین نهادهای مدنی و عمومی هستند. ایثار و شهادت به گذشته باستانی تعلق دارند. به همین دلیل حکومت به سراغ شیعیان افغانی و پاکستانی برای کشته‌شدن در سوریه می‌رود.

در دهه شصت تصور نمی‌رفت نامزدهای انتخابات با گرفتن وام و فروختن اموال خود، راینی با پیمان‌کاران، کارخانه‌داران و تاجران، دادن شام و ناهار و اجاره سالن و گروه‌های موسیقی، استخدام چهره‌های مشهور ورزشی و هنری، اهدای گوشی تلفن و تی شرت به جوانان، راه‌اندازی کارناوال‌های پرخرج و چاپ و انتشار بنرهایی با ابعاد ساختمان‌های بزرگ، برای رفتن به مجلس تلاش کنند. از سال‌های ۱۳۹۰ به بعد تنها با پول است که می‌توان رای خرید. یکی از کاندیداهای انتخابات مجلس در شمال کشور برای پیشی گرفتن از رقبای خود با برگزاری همایش پیاده‌روی، اقدام به اعطای جوایزی چون یک دستگاه پراید، ۱۰۰ دوچرخه و ده‌ها دست لباس گرم کن کرد. (خراسان، ۴ اسفند ۱۳۹۰) تنها با پول است که می‌توان در دستگاه‌های دولتی کارها را پیش برد. مه‌آفرید امیر خسروی، متهم ردیف اول اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی، می‌گوید: «روسای بانک‌ها تا پول نمی‌گرفتند، کاری نمی‌کردند.» (جهان نیوز، ۲ اسفند ۱۳۹۰) بر همین اساس حکومت به توزیع صدقه‌ای پول در کشور، حتی به خبرنگاران و سینماگران (تحت عنوان عیدی رئیس دولت) می‌پردازد تا عمر خویش را تداوم بخشد.

انقلاب اطلاعات

بستن کامل مجاری اطلاعات در ایران علی‌رغم چهار دهه تلاش حکومت برای این

هدف غیرممکن شده است. در ایران در اوایل دهه نود بیش از ۲۶ میلیون خط تلفن ثابت و ۴۸ میلیون خط تلفن همراه وجود داشت. (الف، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۱) حدود ۲۸ میلیون نفر (همان‌جا) در ایران به اینترنت دسترسی داشتند، یا به قولی دیگر چهل درصد جامعه (حدود ۳۰ میلیون نفر) کاربر اینترنت بودند. (سرپرست مرکز مدیریت توسعه ملی اینترنت، ایستا، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱) در حالی که سایت فیس‌بوک در ایران فیلتر بود، حدود ۱۷ میلیون ایرانی در این سایت عضویت داشتند. در نیمه دهه نود بیش از ۴۰ میلیون ایرانی با گوشی‌های هوشمند خود به اینترنت دسترسی دارند و فیلترهای حکومتی را پشت سر می‌گذارند.

تشنگی اطلاعات در ایران آن‌قدر بالاست که حکومت گلوی جریان آزاد اطلاعات را با هر زجر و زحمتی گرفته است. هفتاد درصد از کاربران ایرانی در اوایل دهه نود تنها دارای سرعت زیر ۱۲۸ کیلو بایت در ثانیه بودند؛ سرعتی که شما را زجر کش می‌کند. این رقم در سال‌های بعد افزایش داشته اما به استانداردهای جهانی نرسیده است. سرعت متوسط در کره جنوبی در آن دوره حدود ۱۳ مگابایت بر ثانیه یعنی حدود ۱۰۰ برابر بود. با این حال، افراد تلاش می‌کنند به هر طریق ممکن به اطلاعات دسترسی پیدا کنند. گذاشتن و جمع‌آوری بشقاب‌های ماهواره‌ای سه دهه است به بازی موش و گربه میان حکومت و شهروندان (از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی) تبدیل شده است و به گفته مقامات جمهوری اسلامی بیش از ۵۰ درصد جمعیت کشور دارای تجهیزات دریافت از ماهواره هستند.

انقلاب فکری

اندیشه در ایران دیگر در انحصار فیلسوفان نیست و مثل گذشته فیلسوفانی معدود جایگاه بلندی در جامعه ایران ندارند. جوانان شجاعت اندیشیدن به سبک خود را یافته‌اند. دیگر در جامعه ایران چند فیلسوف یا ایدئولوگ مؤثر که آثارشان همه جا به چشم بخورد و مورد بحث قرار گیرد، مشاهده نمی‌شود. دستگاه‌ها و نهادهای ایدئولوژیک حکومت نیز صرفاً به تبلیغات و پاسخ به پرسش‌های مربوط به ولایت فقیه و اجرای اجباری احکام

دینی می‌پردازند. این دستگاه‌ها تنها به شبهات درون‌دینی پاسخ می‌دهند (نام‌اش را گذاشته‌اند شبهات چون تنها سوالات سرپایی را پاسخ می‌دهند و تصورشان این است که سوالی موجه در مورد دین و ایدئولوژی وجود ندارد) و تصور می‌کنند که تنها رقیب سیاسی حکومت، دین‌داران و بالاخص روحانیون هستند. از این جهت همه نقدها و پرسش‌هایی که از منظر برون‌دینی و عقلانی در باب روال‌های جاری در حکومت طرح می‌شود، بی‌پاسخ می‌ماند. دستگاه‌های ایدئولوژیک حکومت در این عرصه کاملاً خود را خلع سلاح کرده‌اند. حکومت برای مواجهه با نیروهای سکولار و لیبرال صرفاً از قوای قهریه استفاده می‌کند و نیازی به مواجهه فکری نمی‌بیند. همین امر علت بی‌توجهی عمومی به مباحث مطرح از سوی کارکنان دیوان‌سالاری دینی است.

انقلاب منزلتی

روحانیت حاکم شیعه با چهار دهه فساد مالی، تقلب، دروغ‌گویی و امتیازجویی، منزلت اجتماعی خود را در میان کسانی که به او اقتدا می‌کنند، حتی بسیجیان و سپاهیان، از دست داده است. (نگاه کنید به سخنان مکارم‌شیرازی در مورد رابطه سپاه و مرجعیت، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۱) بسیجیان در کنار روحانیت قرار می‌گیرند چون بهترین پله برای ارتقای اقتصادی و سیاسی است. سپاهیان نیز روحانیت را ابزار تداوم قدرت خود می‌دانند و نگاهی ابزاری به آن دارند. در نظر سنجی‌ها، روحانیون به پایین‌ترین رتبه‌ها از حیث اعتماد و رجوع در میان گروه‌های مرجع تنزل یافته‌اند.

وقتی علی خامنه‌ای تنها کسی است که با نورافکن و فاصله‌اندازی و دکور و نمایش به عنوان چهره مقدس به جامعه معرفی شود و بقیه روحانیون در کنار دیگر پیروان، در برابر رهبر قد خم کنند و به مباحث حکومت تبدیل شوند، دیگر تقدسی برای آنان نمی‌ماند. علی خامنه‌ای برای آن که بر فراز همه بایستد دیگران را خوار و تحقیر کرده است. منزلت اجتماعی ائمه جمعه در جامعه ایران تا آن حد تنزل یافته است که اگر از فیلم‌هایی (مثل خصوصی و گشت ارشاد) بد بگویند فروش آن‌ها سه برابر می‌شود. (ابوالقاسم طالبی در برنامه هفت، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱)

انقلاب در سبک زندگی

روحانیون بیش از همه برای تحمیل سبک زندگی خود در پوشش، خوراک، مراسم، شعائر و تفریحات بر جامعه ایران تلاش کرده‌اند. آن‌ها عناصر سبک زندگی‌های رقیب را بی‌خاصیت یا مضر معرفی کرده‌اند: «کراوات یک پوشش بی‌خاصیت است؛ نه شما را گرم می‌کند، نه می‌پوشاند و نه نشانه شخصیت شماست. بهتر است آن را باز کنید.» (قرائتی خطاب به وکلا، الف، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۰) اما اکثریت شهروندان ایرانی در حیطه خصوصی دیگر خود را مقید به سبک زندگی رسمی نمی‌بینند و همان‌طور که بخواهند زندگی می‌کنند؛ حتی به قیمت از دست دادن بخشی از شبکه روابط خانوادگی و اجتماعی. کاهش رفت‌وآمدهای خانوادگی و دوستانه تا حدی به همین اصرار بر سبک زندگی انتخابی باز می‌گردد.

کشف حجاب میلیون‌ها بانوی ایرانی عملاً در آلبوم‌های عکس گذاشته شده در فیس‌بوک انجام شده است. به عکس‌های عروسی‌های طبقات فقیر و زیر متوسط، حتی در جوامع روستایی، نگاه کنید تا سبک‌های زندگی کاملاً متفاوت با الگوی روحانیت را مشاهده کنید. حتی نسل دوم خانواده‌های مکتبی مطابق با سبک زندگی روحانیت زندگی نمی‌کنند. تنها برخورداران از منافع و مزایای حکومت (حدود ۱۰ درصد) سبک زندگی روحانیت را در برابر دیدگان غریبه‌ها (رقبایی که می‌خواهند آن مزایا را به خود اختصاص دهند) رعایت می‌کنند. ایران بهترین آزمایشگاه برای دیدن نتایج اسلام‌گرایی و قدرت روحانیون و وفاداران به آن‌هاست.

۱.۲ روندهای خود-تخریبی

برخی از کارهایی که آدم‌ها می‌کنند به مرگ‌شان یا مرگ زودرس‌شان کمک می‌کند اما آن‌ها نمی‌دانند که چنین اتفاقی برای‌شان می‌افتد یا احتمال‌اش را کم می‌دانند؛ مثل مصرف بیش از حد شکر، روغن، نمک و بی‌توجهی به لبنیات، سبزی‌جات و میوه‌ها در تغذیه روزانه. (البته اگر قادر به خرید این دسته دوم باشند) اما برخی از کارهاست که آدمیان می‌کنند و می‌دانند که گامی است به سمت خودکشی تدریجی یا سریع.

مصرف دائمی سیگار، مواد مخدر، مشروبات الکلی با درصد بالای الکل و داروهای روان گردان، تخریب محیط زیست، رفتن به دریا بدون آموختن شنا، تمسک به خشونت و بی‌اعتنایی به مخاطرات، از این قبیل هستند.

مخرب صفتی نیست که تنها بر سیاست‌ها و تصمیمات دولت و حکومت جمهوری اسلامی قابل اطلاق باشد؛ جامعه ایران نیز در این فرآیند تخریب کاملاً درگیر شده است و خود بدان دامن می‌زند. بسیاری از شهروندان ایرانی با نگاهی دولت‌محور (این که دولت باید همه کارها را درست کند یا مسئول همه مشکلات و زشتی‌هاست) مسئولیت خود را فراموش کرده‌اند و در فرآیندهای تخریبی مشارکت جدی و فعال دارند. قصد نویسنده در این قسمت سرزنش قربانیان نیست بلکه واکاوی شرایط و پیدا کردن حوزه مسئولیت‌هاست. حتی در نظام‌های کاملاً اقتدارگرا و تمامیت‌خواه مسئولیت اخلاقی و حقوقی شهروندان حذف نمی‌شود.

ذیلاً به حوزه‌های محیط زیست، خشونت، بی‌اعتنایی به مخاطرات، نزاع دائمی، تغذیه، آموزش عالی، حل و فصل مخاصمات، حمل و نقل و سوءاستفاده از مواد اشاره می‌کنم. در هر قلمرو علاوه بر نقش مخرب دولت در به فراموشی سپردن وظایف خود، نقش شهروندان نیز در به فراموشی سپردن مسئولیت خود قابل مشاهده است.

ده تا پانزده میلیون نفر درگیر با سوء مصرف مواد

بر اساس آمارهای متفاوت و موجود چیزی میان سه تا چهار و نیم میلیون معتاد به مواد مخدر در ایران وجود دارد؛ گرچه حکومت در دوره‌ای طولانی این رقم را یک و نیم میلیون اعلام می‌کرد. این ارقام کسانی را که تفنی مواد مخدر مصرف می‌کنند (۳ تا ۵ میلیون نفر) در بر نمی‌گیرد. بر اساس میزان مصرف و کشفیات نیروی انتظامی معتادان به الکل در ایران حداقل یک میلیون نفر تخمین زده می‌شوند. (تخمین بسیار پایین فرمانده نیروی انتظامی ۲۰۰ هزار نفر است) در ایران چیزی حدود ۲۰ میلیون نفر سیگار می‌کشند که از این رقم حداقل حدود ۱۰ میلیون تن معتاد تمام‌وقت به حساب می‌آیند. اگر فرض کنیم که متوسط مصرف سیگار یک معتاد در روز ۱۰ نخ سیگار باشد، با مصرف سالانه

۶۵ میلیارد نخ در ایران (تسنیم، ۲۳ شهریور ۱۳۹۳) بیش از ۱۷ میلیون معتاد به سیگار وجود دارد. حدود ۶ میلیون نفر هم قلیانی هستند که این رقم با رقم سیگاری‌ها، بر هم افتادگی دارد. آمار روشنی از میزان مصرف کنندگان دارو به عنوان مخدر در دست نیست. حتی اگر این ارقام دقیق نباشد و بر هم افتادگی‌هایی هم داشته باشد، می‌توان تخمین زد که حداقل چیزی حدود ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر در روند خود-تخریبی مشارکت جدی دارند. این البته غیر از ضررهایی است که آن‌ها مستقیم (با آلوده کردن هوا برای نزدیکان خود) یا غیرمستقیم (مالی، روحی و اجتماعی به دلیل سوء مصرف مواد) به نزدیکان خود می‌زنند. سالانه بیش از دو تا سه هزار نفر به واسطه مصرف مواد مخدر جان می‌بازند. (قطره، ۲۹ آوریل ۲۰۱۳؛ ایسنا، ۱۰ مهر ۱۳۹۳)

خشونت شایع

بخش دیگری از جامعه که با سوء مصرف مواد به خود آسیب نمی‌زند به ابزارهای دیگری برای خود-تخریبی یا دیگر-تخریبی تمسک می‌جوید. گروهی با تمسک به خشونت به تخریب خویش و دیگران می‌پردازند. بر اساس آمارهای موجود سالانه صدها نفر با سلاح سرد کشته می‌شوند. البته تعداد موارد درگیری خشونت‌آمیز میان افراد بسیار بالاتر از این رقم است. بنا به آمارهای پزشکی قانونی سالانه حدود ۷۰۰ هزار نفر برای معاینه بعد از نزاع به مراکز پزشکی قانونی مراجعه می‌کنند. (آمار شش ماه اول سال ۱۳۹۰، ۳۵۵ هزار مورد بوده است. سایت دادگستری استان اصفهان، ۱۸ آبان ۱۳۹۰) در ۶ ماهه اول سال ۱۳۹۳ بیش از ۴۰ هزار نزاع خیابانی در تهران رخ داده است. (طلایی؛ عضو شورای شهر تهران، مهر، ۱۵ مهر ۱۳۹۳)

زنان، کودکان و مردان ایرانی در مقیاس‌های میلیونی قربانی خشونت یکدیگر هستند. بر خلاف باور معمول، فقط زنان و کودکان قربانی خشونت مردان نیستند، بلکه مردان نیز قربانی خشونت زنان هستند و این خشونت‌ها دو طرفه است. البته به علت قدرت فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردان، زنان در این رابطه خشونت‌آمیز بیش‌تر آسیب می‌بینند.

بی‌اعتنایی به مخاطرات

یکی از روش‌های خود-تخریبی و دیگر-تخریبی، خود-تخریبی و دیگر-تخریبی مالی است. میلیون‌ها نفری که چک‌های بی‌محل می‌کشند، در واقع به خود و آشنایان خود از لحاظ اعتباری و مالی صدمه می‌زنند که البته این امر صدمات روحی بلندمدت نیز دارد. شنا در مناطقی که نجات‌غریق وجود ندارد سالانه به مرگ صدها تن در ایران منجر می‌شود. (۹۶۴ تن در سال ۱۳۹۲ و ۸۱۲ تن در ۹ ماه اول سال ۱۳۹۳: مهر، ۲۶ بهمن ۱۳۹۳) سالانه حدود ۲۰۰۰ تن کارگر به علت فقدان ایمنی یا عدم رعایت مقررات ایمنی در حین کار جان می‌بازند. از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ خورشیدی در مجموع ۳۸۰ تن در حوادث ناشی از کار صنایع نفت، گاز و پتروشیمی ایران کشته شدند. (محمدحسین اردشیری، خبرگزاری مهر، ۱۳ مهر ۱۳۹۳) سالانه حدود ۶۳۰ نفر بر اثر مسمومیت با دارو جان می‌دهند. (کارشناس مرکز ملی و ستاد مرکزی اطلاع‌رسانی داروها و سموم سازمان غذا و دارو، ایسنا، ۳۰ مهر ۱۳۹۳) به علت عدم آمادگی اغلب خانوارهای ایرانی در برابر بلایای طبیعی سالانه حدود ۳۰۰۰ نفر در این بلایا جان می‌دهند. (سرپرست دفتر مدیریت و کاهش خطر بلایای وزارت بهداشت، ایسنا، ۶ آبان)

در تصادفات رانندگی در ایران سالانه حدود ۲۰ هزار تن کشته و صدها هزار تن زخمی و مجروح می‌شوند و عامل بسیاری از این تصادفات تصمیم‌گیری‌های انسانی است، نه مشکلات خودروها و جاده‌ها. همچنین سالانه بیش از ۴۰۰۰ اقدام به خودکشی موفق در ایران انجام می‌شود (۱۴۳۷ مورد در چهار ماه اول سال ۱۳۹۳: ایسنا، ۱۷ شهریور ۹۳) و تعداد خودکشی‌های ناموفق چندین برابر این‌ها است.

تخریب محیط زیست

چهره دیگر این خود-تخریبی و دیگر-تخریبی آلوده کردن محیط زیست است. تک‌تک شهروندان ایرانی در کنار حکومت در آلوده کردن آب‌ها و کوه‌ها و دشت‌ها مسئولیت دارند و نتایج این آلودگی مستقیماً سلامت آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در دوران جمهوری اسلامی این نوع مواجهه با طبیعت خود را در گردوغبار در هوا،

غذای آلوده و آب آشامیدنی آلوده نشان می‌دهد. در نتیجه این تخریب است که نیم میلیون ایرانی با سرطان دست‌وپنجه نرم می‌کنند و سالانه ۱۰۰ هزار بیمار سرطانی به شمار آنها افزوده می‌شود. ۵۰ درصد این سرطان‌ها، سرطان اعضای گوارشی هستند که آلودگی محیط زیست سهمی مستقیم در ایجاد آنها دارد. (رئیس نهمین کنگره کلینیکال آنکولوژی ایران، ایرنا، ۱۶ مهر ۱۳۹۳)

وقتی مردم می‌بینند حکومت در حال اتلاف و نابودی منابع است آنها نیز با حکومت مسابقه می‌دهند و بیش از اندازه آب، برق، گاز و نفت مصرف می‌کنند. به آمارهایی که در باب مصرف آب، برق و سوخت در دنیا وجود دارد نگاه کنید تا متوجه شوید ایرانیان دارند با منابع خود چه می‌کنند.

سیاست‌های دولت در حوزه آب، جنگل، خاک و هوا همگی موجب تخریب هر چه بیش‌تر محیط زیست مردم و دیگر موجودات زنده در ایران بوده است. کارشناسان محیط زیست در ایران در همه این موضوعات اتفاق نظر دارند، اما مردم ایران نیز در این میان، کنار ننشسته و صرفاً نظاره‌گر نیستند. آنها نیز سهم قابل توجهی در این آلودگی و تخریب دارند. عطش شدید برای داشتن اتومبیل شخصی، حتی در شهرهای بزرگ و با وجود وسایل نقلیه عمومی (سه برابر شدن میزان مصرف بنزین از ۳۵ میلیون لیتر در روز در سال ۱۳۷۶ تا ۱۰۵ میلیون لیتر در روز در سال ۱۳۹۵)، رهاکردن زباله در هر جا و هر مکانی که ممکن باشد، کشتار حیوانات وحشی برای تفریح، تخریب فضای سبز، بی‌توجهی عمومی به بازیافت، استفاده سرسام‌آور از منابع سوختی کشور و استفاده از منابع در حد استانداردهای جوامعی که کمبود کم‌تری دارند، چهره‌هایی از این ایفای نقش منفی هستند. این تخریب‌ها تا حدی است که رئیس کمیته محیط زیست شورای شهر تهران این شهر را رو به احتضار توصیف می‌کند. (ایلنا، ۸ فروردین ۱۳۹۵) ۱۵.۱ درصد تولید زباله پلاستیکی در دنیا سهم ایران است. (تابناک، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۵)

تغذیه ناسالم

در حوزه تغذیه، هر ایرانی در سال دو برابر متوسط جهانی نمک، دو برابر متوسط جهانی

روغن، چهار برابر متوسط جهانی نوشابه و شش برابر متوسط جهانی شکر و نان مصرف می‌کند، اما مصرف شیر او یک سوم متوسط جهانی است. (ایرنا، ۱۰ اسفند ۱۳۹۴) در کشورهای توسعه‌یافته هم افرادی که غذای آماده مصرف می‌کنند ورودی بالای نمک و شکر و روغن دارند اما امکان استفاده از شیر و سبزی‌جات برای آن‌ها فراهم است و اگر افرادی چنین نمی‌کنند، انتخاب خود آن‌ها است. اما در ایران لبنیات و میوه بسیار گران است و حدود ۷۰ درصد خانوارها تمکن مالی استفاده از شیر، سبزی‌جات و میوه کافی ندارند. حتی آن‌ها که تمکن مالی دارند در حوزه تغذیه به سلامت خود کم‌توجه هستند. فقط به عنوان نمونه، در کارزارهای انتخاباتی ایران حتی یک کلمه در مورد مشکلات تغذیه صحبت نمی‌شود، همچنان که بهداشت، آموزش و محیط زیست در این کارزارها غایب است. اگر مردم به این مسئله حساسیت داشته باشند نامزدها نمی‌توانند کلاً آن را نادیده بگیرند. در کنار کم‌توجهی یا بی‌توجهی جامعه به تغذیه سالم، دولت نیز در این زمینه هیچ اقدامی صورت نمی‌دهد.

مدرک‌گرایی دیوانه‌وار

در قلمرو کار و فعالیت، حدود ۴۰ میلیون نفر از مردم ایران از لحاظ اقتصادی غیرفعال هستند. در میان این غیرفعال‌ها ۶۸ میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی هستند و ۷۳۰ هزار نفر مدرک فوق‌لیسانس و دکترا دارند. (گزارش وزارت کار، مهر، ۱۰ اسفند ۱۳۹۴) مدرک‌گرایی باعث تولید این حجم انبوه از فارغ‌التحصیلان بیکار شده است که معلوم نیست آموزش آن‌ها چه کیفیتی داشته و با چه هدفی انجام شده است. حکومت از عطش کور جامعه به مدرک استقبال کرده است و دانشگاه‌های دولتی و حکومتی از این میان کیسه خود را پر کرده‌اند.

دانشگاه آزاد در دوره مورد بحث این کتاب به یکی از ثروتمندترین نهادهای آموزشی در ایران تبدیل شد؛ در حالی که فارغ‌التحصیلان آن سهم کم‌تری از بازار کار نسبت به دانشگاه‌های دولتی دارند. دانشگاه‌های دولتی، غیرانتفاعی و خصوصی در ایران، بدون هیچ مسئولیتی برای آموزش در چارچوب نیازهای کشور، به کارخانه‌های

مدرک سازی تبدیل شده‌اند و جامعه نیز بدون در نظر گرفتن این مشکل به خرید محصولات اغلب بی‌فایده آن‌ها معتاد شده است.

نزاع دائمی

در حوزه هم‌زیستی، ایرانیان مدام به درگیری و نزاع با یکدیگر مشغول هستند. از هر دو نفر ایرانی سالانه سروکار یکی به کلانتری می‌افتد. رجوع ۱۵ میلیون نفر به کلانتری‌ها برای شکایت در ۱۱ ماه اول سال ۱۳۹۴ (رئیس پلیس پیشگیری ناجا، الف، ۲۰ اسفند ۱۳۹۴) - که با لحاظ طرف دعوا و بسط آمار به کل سال می‌شود حدود ۳۳ میلیون نفر از ۶۶ میلیون ایرانی بالای ۱۵ سال در این سال - بیانگر این بحران اجتماعی است. جامعه روش‌های سنتی پیشگیری و حل اختلافات را کنار نهاده و به روش‌های مدرن (مثل عقد قرارداد و پای بندی به آن و رجوع به داور مرضی‌الطرفین) نیز خو نگرفته است. حکومت نیز به جای واگذاری حل مخاصمات به نهادهای مدنی و منتخب مردم، به بزرگ کردن حکومت (در این موضوع، قوه قضائیه) اقدام کرده است. تنها تعداد قضات از هفت هزار نفر در سال ۱۳۸۸ به یازده هزار نفر در سال ۱۳۹۶ افزایش یافته است. (رئیس قوه قضائیه، تابناک، ۱۲ آذر ۱۳۹۶)

کشتار در جاده‌ها

به گزارش رئیس هیئت مدیره جمعیت طرفداران ایمنی راه‌ها در سال ۱۳۹۲، بر اثر حوادث جاده‌ای ۱۸ هزار کشته و ۳۱۰ هزار مجروح بر جای مانده است. (ایسنا، ۲۵ آبان ۱۳۹۳) رقم کشته‌ها در سال ۱۳۹۳ به ۱۷ هزار نفر رسیده است. (تابناک، ۱۴ اسفند ۱۳۹۴) بنا به آمار رئیس مرکز تحقیقات سازمان پزشکی قانونی کل کشور، در طول ۱۰ سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۲، ۲۳۵ هزار و ۵۰ نفر بر اثر تصادفات رانندگی در کشور جان باختند و ۲ میلیون و ۲۲۱ هزار نفر نیز مجروح شدند. (ابتکار، ۲ آذر ۱۳۹۳) این آمار ده‌ساله در حدود دو برابر کشته‌ها و مجروحان جنگ هشت ساله با عراق است. تنها در ۹ روز اول سال ۱۳۹۵، ۳۰۰ نفر در جاده‌ها کشته شدند.



عکس ۱.۱ عبور خطرناک خودروها از پل هاشم‌آباد در ارومیه. برگرفته از سایت تابناک.

ناایمنی و ظرفیت پایین جاده‌ها، ناکافی بودن علائم اخطاردهنده، کیفیت پایین اتومبیل‌های ساخت داخل، کیفیت پایین آموزش رانندگان (فقدان آموزش‌های دوره‌ای برای رانندگی دفاعی) و دیگر عواملی که مسئولیت آن‌ها به دولت باز می‌گردد، در این کشتار جمعی نقش دارند؛ اما از نقش رانندگان و تصمیم‌های نادرستی که می‌گیرند و مقرراتی که نقض می‌کنند نیز نباید غافل شد. یک شهروند مسئول علی‌رغم وجود همه مشکلات می‌تواند مخاطرات را کاهش دهد و جان‌های بیش‌تری را حفظ کند. مسئول سرعت یا سبقت غیرمجاز، دیگر دولت نیست؛ در عین آن که می‌توان دولت را در فقدان سرمایه‌گذاری برای ساخت جاده‌های پهن‌تر و با استانداردهای مدرن سرزنش کرد.

سوءاستفاده از مواد

دولت در پیشگیری از افزایش ارقام معتادان به سیگار، مواد مخدر و الکل تقریباً کاری به جز اعدام و زندانی کردن بخش بسیار کوچکی از اعضای مافیای مواد مخدر و شلاق‌زدن مصرف‌کنندگان الکل انجام نمی‌دهد. اما شهروندان نیز در این زمینه از هیچ کوششی برای تخریب بدن و روان خود و آسیب‌رساندن به سلامت جامعه دریغ نمی‌کنند. سن

مصرف مواد مخدر و سیگار در جامعه پایین و سهم زنان در میان مصرف کنندگان افزایش یافته است. همچنین دسترسی به مواد مخدر بسیار آسان تر شده است. مصرف کنندگان و توزیع کنندگان که شهروندان معمولی هستند، در کنار سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دولت در این تخریب عظیم سهم دارند و نمی‌توان صرفاً با بیمارخواندن معتاد یا بیکارخواندن توزیع کننده از آن‌ها رفع مسئولیت کرد.

هر یک از روندها و شرایط فوق موجب خسارت عظیم مالی و جانی به جامعه می‌شود. در شرایط تمرکز حکومت بر ائتلاف، فساد، امتیازخواهی و گسترش طلبی در منطقه خاورمیانه، شهروندان ایرانی می‌توانند به نحو فردی یا جمعی و سازمان یافته (در نهادهای مدنی) و به اندازه توان خود خسارات فوق را کاهش دهند.

چرا؟

این خود-تخریبی به همه اقشار جامعه و بالاخص به باریکه‌های بسیار جوان تر هرم سنی جمعیت و نیز تحصیل کردگان بسط یافته است. چرا شهروندان جامعه ایران تا این حد با ولع و حرص به خود-تخریبی و دیگر-تخریبی مشغول‌اند؟ مگر آلودگی مغناطیسی (ناشی از پارازیت)، آلودگی هوا (ناشی از بنزین غیراستاندارد، اتومبیل غیراستاندارد و تخریب فضای سبز و منابع آبی)، آلودگی آب و غذا (ناشی از آب‌های آلوده سطحی) کافی نیست؟

حکومت فاسد، دروغ گو، غیر پاسخ گو، رو به گذشته، تنش زا، جاه طلب، تمامیت خواه، نظارت ناپذیر، تبعیض آمیز و خشن جمهوری اسلامی در همه موارد فوق نقشی جدی بازی می‌کند اما تک تک شهروندان هم در تحمل و مماشات با این حکومت و هم مشارکت در روند خود-تخریبی سهم دارند.

۱.۳ فرسایش بنیان‌ها و پیوندهای اجتماعی

استحکام و سستی یا روند تقویت و تضعیف بنیان‌ها و پیوندهای اجتماعی با پنج شاخص، قابل اندازه گیری و سنجش است:

- ۱- روندها و روش‌های حل اختلاف یا منازعه در جامعه (با تمسک به خشونت یا با رجوع به قواعد پذیرفته‌شده و عرف؛ میزان تمسک به خشونت و میزان رجوع به دادگاه‌ها یا داور مرضی‌الطرفین)
- ۲- مواجهه با حقوق متقابل شهروندی (رعایت یا نقض)
- ۳- چگونگی رفتار با پیمان‌ها و قراردادهای (ایفای تعهدات، نادیده گرفتن، نقض آشکار یا تمسخر)
- ۴- عکس‌العمل در برابر رنج دیگران (همدلی، بی‌تفاوتی، قساوت یا فداکاری)
- ۵- چگونگی و میزان مقاومت در برابر دشواری‌های زندگی (وادادگی یا استقامت)

بحث رعایت یا عدم رعایت قانون را در این جا مطرح نمی‌کنم، چون در جوامع استبدادی تصور عمومی بر آن است که قانون را قدرت‌مندان برای حفظ منافع خود می‌نویسند و اجرا می‌کنند؛ که تصور دور از واقعیتی نیست. همچنین در جوامعی با حکومت‌های تمامیت‌خواه نمی‌توان استحکام و ضعف یا فرسایش و قوت‌یابی بنیان‌های اجتماعی را با تعداد، گستردگی و قدرت نهادهای مدنی و شبکه‌های اجتماعی اندازه گرفت؛ چون این نهادها و شبکه‌ها تحت شرایط سرکوب حکومت هستند و نمی‌توانند به طور طبیعی رشد داشته باشند. حکومت‌های تمامیت‌خواه همه نهادها را وفادار به خود می‌خواهند.

حل منازعات

در همه جوامع میان افراد اختلافات و منازعاتی پیش می‌آید، اما جوامع در حل این منازعات روش‌های متفاوتی دارند. یک جامعه ممکن است از حیث روش حل منازعات دچار تحول شود. شهروندان جامعه ایران همانند حکومت‌اش بیش از پیش برای حل منازعات به خشونت متمسک می‌شوند. مراجعان نزاع به مراکز پزشکی قانونی کشور در سال ۱۳۸۹ رقم ۶۳۱ هزار و ۳۸۱ مورد و در سال ۱۳۸۶ رقم ۵۴۷ هزار و ۶۲۱ مورد بوده است. (بیش از ۱۵ درصد رشد در سه سال) طی ۷ ماهه سال جاری ۴۰۴ هزار و ۶۰۰ نفر به دنبال وقوع نزاع به مراکز پزشکی قانونی سراسر کشور مراجعه کردند،

(سازمان پزشکی قانونی، مهر، ۱۱ آذر ۱۳۹۱) که رقم احتمالی برای سال ۱۳۹۱ را به حدود ۷۰۰ هزار می‌رساند. این بدین معناست که میلیون‌ها اختلاف میان افراد به سرعت به زدوخورد منجر می‌شود. (با فرض آن که درصد بسیار کوچکی از زدوخوردها به پزشکی قانونی ارجاع می‌شود.)

رعایت حق تقدم

تصادفات رانندگی محصول تعامل سه عامل جاده، خودرو و انسان است. در ایران وضعیت بسیاری از اتومبیل‌ها و جاده‌ها استاندارد نیست، اما انسان‌ها در صورت آگاهی و آشنایی با این موضوع و رعایت حقوق یکدیگر می‌توانند از مخاطرات هر دو بکاهند. اما در مقابل بخش قابل توجهی از رانندگان با این عوامل برای ایجاد خطر مسابقه می‌دهند. عدم رعایت حق تقدم مهم‌ترین عامل انسانی در تصادف است که بسیاری از ایرانیان البته در آن گوی رقابت را از جهانیان ربوده‌اند.

سالانه بیش از ۲۰ هزار نفر در تصادفات رانندگی در ایران کشته و صدها هزار نفر زخمی می‌شوند. تعداد تلفات حوادث رانندگی هفت‌ماهه سال ۱۳۹۱، ۱۲ هزار و ۵۰۰ نفر بوده است. این رقم در مدت مشابه سال قبل ۱۳ هزار و ۲۵۰ نفر بود. تعداد مصدومین حوادث رانندگی با شش درصد افزایش در هفت ماهه اول ۱۳۹۱ به ۲۰۳ هزار نفر رسید. (سازمان پزشکی قانونی، فارس، ۱۳ آذر ۱۳۹۱)

تعهد به قراردادهای و ایفای تعهدات

بخش قابل توجه و روزافزونی از شهروندان ایرانی در ایفای تعهدات خود دچار مشکل هستند. این امر را به خوبی می‌توان در میزان چک‌های برگشتی مشاهده کرد. چک‌های برگشتی از حدود سه میلیون در سال ۱۳۸۰ به حدود چهار میلیون در سال ۱۳۸۶، حدود ۵ میلیون در سال ۸۸ و ۶.۴ میلیون در سال ۱۳۹۰ رسید. در سال ۱۳۹۱ متوسط روزانه چک‌های برگشتی به ۷۰ تا ۷۵ هزار در روز رسید. (دبیرکل بانک مرکزی، ایسنا، ۴ بهمن ۱۳۹۱) این ارقام نشان‌دهنده نوعی سقوط اجتماعی از حیث پایبندی به تعهدات اجتماعی است. میزان این چک‌ها به حدی است که دیگر نمی‌توان برگشتی‌ها را به قشر

یا گروه خاصی نسبت داد.

کسی که چک بی محل می کشد برای تعهد خود و خدماتی که دیگری به وی می دهد، هیچ ارزشی قائل نیست. حتی مجازات های شدید مثل زندان برای جرایم مالی (که در بسیاری از جوامع به چشم نمی خورد) نتوانسته بسیاری از شهروندان ایرانی را به اجرای تعهدات خود وادار سازد.

عکس العمل در برابر رنج دیگران

میزان خیریه ای که جامعه ایران می پردازد اصولاً قابل مقایسه با جوامعی در حد ثروت و درآمد آن نیست. رقم ۱۸۰ میلیارد تومان (معادل حدود ۷۰ میلیون دلار) در سال ۱۳۹۰ (پرداخت شده به صندوق های صدقات کمیته امداد، ایسنا، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۱) برای کشوری با حدود ۱۰۰ میلیارد دلار صادرات نفتی (پیش از تحریم ها) و بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان درآمد ناخالص ملی، بسیار ناچیز است. میزان وقف استان چند میلیون نفری تهران، که بیشترین ثروت کشور بدان سرازیر می شود، حدود ۵.۵ میلیارد تومان یعنی کم تر از دو میلیون دلار بوده است. (تابناک، ۱۱ دی ۱۳۹۱) بزرگترین وقفی که در سال ۱۳۹۱ انجام شده ارزشی معادل ۷ میلیارد تومان داشته است (مهر، ۴ بهمن ۱۳۹۱) که برابر با حدود ۲ میلیون دلار است. کسانی که در ایران ثروت هایی در مقیاس بالای ۱۰۰ میلیون دلار دارند، هیچ حضوری در بازار خیریه ندارند و عمدتاً ثروت خود را به دلیل بی ثباتی از کشور خارج می کنند. دولتی بودن وقف در کشور در کنار فساد گسترده در این بخش، عامل اصلی انگیزه زدایی است. همچنین ثروت ها عمدتاً ناشی از فساد و رانت است که نسبت چندانی با انسان دوستی ندارند.

متوسط کمترین زمان صرف شده در شبانه روز در زندگی ایرانیان مربوط به فعالیت های داوطلبانه و خیریه و برابر دو دقیقه بوده است. (مرکز آمار ایران، گزارش میزان کار و استراحت ایرانی ها، ۱۹ شهریور ۱۳۹۴) آماری در مورد صدقات و خیریه ای که در نهادهای مدنی گردآوری و هزینه می شود در دست نیست اما آن نیز با توجه به ضعف این نهادها در ایران نباید چندان قابل توجه باشد. دو سوم جمعیت زیر خط فقر زندگی می کند و توان پرداخت خیریه ندارد. حدود پنج درصد نیز از رانت های حکومتی

برخوردار است که بخش قابل توجهی از ثروت و درآمد خود را از کشور خارج می‌کند و باور چندانی به کمک به محرومان ندارد. همچنین ساز و کارهای تشویقی برای این امر مثل معافیت‌های مالیاتی وجود ندارد.

دیگر فعالیت‌های انسان‌دوستانه نیز وضعیت رقت‌باری در ایران دارند. به عنوان نمونه می‌توان به اهدای عضو اشاره کرد. اهدای عضو از بیمار مرگ مغزی در جهان ۳۴ نفر به ازای یک میلیون نفر است اما در ایران با وجود تعداد زیاد بیماران مرگ مغزی تنها ۱.۷ در میلیون است. سالانه ۸۰۰ مورد اهدای عضو از بیماران مرگ مغزی در کشور انجام می‌شود اما آمارهای غیررسمی از ۱۲ هزار مورد مرگ مغزی خبر می‌دهد. وزارت بهداشت تنها از وجود ۲۰ هزار بیمار نیازمند به دریافت کلیه در کشور خبر داده است. نیاز به پیوند دیگر اعضا نیز مجموعاً در رده صدها هزار است. (الف، ۱۲ تیر ۱۳۹۴)

یک علت این امر دخالت دولت در امور نهادهای غیرانتفاعی و سازمان‌های مدنی و غیردولتی است. علت دیگر اعتماد اندک افراد به این نهادها و سازمان‌هاست. اما علتی که بیش از همه باید بدان توجه شود کاهش میزان غم‌خواری و همیاری در جامعه ایران در دو دهه هشتاد و نود خورشیدی است. درآمدهای سرشار نفتی و فساد موجب شده است افراد احساس کنند تنها وظیفه دولت است که به نیازمندان کمک کند.

موضوع دیگری که با آن عکس‌العمل در برابر رنج دیگران را می‌توان اندازه گرفت، واکنش به حمله به افراد در عرصه عمومی است. در سال‌های دهه هشتاد و نود موارد بسیاری از کشتن افراد یا زورگیری در خیابان در برابر چشمان افراد در حال گذر یا ایستاده انجام شده است؛ بدون آن که افراد برای نجات یکدیگر اقدامی به عمل بیاورند؛ (به فیلم‌های مربوط در سایت یوتیوب مراجعه کنید) حتی در حد استفاده از تلفن همراه برای خبر کردن پلیس. این بی‌تفاوتی‌ها نشان از سست شدن شدید پیوندهای اجتماعی دارد.

مقاومت در برابر دشواری‌ها

میزان و تغییرات خودکشی در جامعه ایران شاخص خوبی برای میزان استحکام پیوندهای اجتماعی و تغییرات آن در این جامعه و نیز میزان وادادگی یا استقامت افراد است. میزان

خودکشی گزارش شده به سازمان پزشکی قانونی از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۸۹ هفده درصد افزایش داشته است؛ از ۳۱۲۲ به ۳۶۴۹. (سلامت نیوز، ۲۵ مرداد ۱۳۹۱) در سه ماه اول سال ۱۳۹۰ نیز آمار خودکشی‌های گزارش شده به این سازمان نسبت به سه ماه اول ۱۳۸۹ ده درصد افزایش داشته است. (ملت، ۲۵ مرداد ۱۳۹۰)

بنا به گزارش نیروی انتظامی تعداد پرونده‌های اقدام به خودکشی زنان در سال ۱۳۹۰، ۹۵۲ مورد بود که در سال ۱۳۹۴ به ۱۴۳۲ مورد رسید. همچنین تعداد پرونده‌های اقدام به خودکشی مردان در سال ۱۳۹۰، ۲۳۶۲ مورد بود که در سال ۱۳۹۴ به ۳۲۸۸ مورد رسید. در پرونده‌های مربوط به فوت‌شدگان خودکشی که در نیروی انتظامی تشکیل شده است، در سال ۱۳۹۰ در مجموع مردان و زنان، ۲۴۶۲ مورد فوت ثبت شده است که این آمار در سال ۱۳۹۴ به ۳۲۳۴ رسید. در جدول ۱.۱ جزئیات کامل آمار اقدام به خودکشی و فوت‌شدگان ناشی از خودکشی بر اساس پرونده‌های نیروی انتظامی طی سال‌های نیمه اول دهه نود خورشیدی را مشاهده می‌کنید.

فوت‌شدگان		اقدام به خودکشی				
		سال	مرد و زن	مرد	زن	مرد و زن
مرد	زن	۱۳۹۰	۳۳۱۵	۲۳۶۳	۹۵۲	۲۴۶۲
۱۸۷۷	۸۵۸	۱۳۹۱	۳۴۵۸	۲۴۶۵	۹۹۳	۲۴۸۷
۱۹۳۰	۵۵۷	۱۳۹۲	۳۶۷۷	۲۶۰۱	۱۰۷۶	۲۴۵۳
۱۸۷۸	۵۷۵	۱۳۹۳	۴۰۹۰	۲۹۱۴	۱۱۷۶	۲۴۴۵
۱۸۸۳	۵۶۲	۱۳۹۴	۴۷۲۰	۳۲۸۸	۱۴۳۲	۳۲۳۴
۲۴۶۶	۷۶۸					

جدول ۱.۱ اقدام به خودکشی و موارد فوت ناشی از آن از سل ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ (خبر

آنلاین، ۱۳ آبان ۱۳۹۶)

خودکشی در میان قشری که خود مظهر ایستادگی بوده‌اند، یعنی دانشجویان دانشگاه‌ها نیز قابل توجه است. خودکشی تصمیمی فردی است، اما میزان آن از استحکام یا سستی پیوندهای اجتماعی حکایت می‌کند.

فراتر از میزان و روش‌های سرکوبی که در زندان‌ها در جریان است، جوانان ایرانی در دهه‌های هشتاد و نود خورشیدی بر خلاف دهه‌های چهل و پنجاه، آمادگی استقامت چندانی در برابر دشواری‌هایی مثل فشار بازجویی‌ها را ندارند و تلاش می‌کنند با اعتراف، به فشارها خاتمه دهند. اکثر مخالفان نیز با این اعترافات نه به عنوان ضعف، بلکه به عنوان عکس‌العمل عادی در شرایط فشار برخورد می‌کنند. در دهه‌های چهل و پنجاه بسیاری از جوانان تلاش می‌کردند، با زهد و کناره‌گیری از لذایذ دنیوی و نیز با ریاضت، خود را آماده استقامت در شرایط دشوار سازند. نسل جوان این دوره اصولاً در چنین دنیایی زندگی نمی‌کند و نمی‌خواهد چنین کند، خواه به دلیل زندگی باوری و خواه به دلیل ترجیح نیازهای فردی به مقتضیات اجتماعی. در هر صورت میزان استقامت مستقیم در برابر فشارهای بیرونی از جمله سرکوب در جامعه ایران کاهش یافته است.

۱.۴ رو به فروپاشی

یک هفته پس از تراژدی فروریزی ساختمان پلاسکو دیگر تقریباً روشن بود که علت واقعه اتصال برق به عنوان عامل اولیه آتش‌سوزی و انفجار کپسول‌های گاز و مخزن‌های گازوئیل پس از آتش‌سوزی در ساختمانی فرسوده بوده است. مقصر کیست؟ شهرداری تهران، در عدم اعمال مقررات؟ بنیاد مستضعفان به عنوان مالک، در عدم رسیدگی به وضعیت در حال فروپاشی ساختمان؟ ترکیب و تعداد مصدومان (بیش از ۲۰۰ نفر) و کشته‌شدگان چیست؟ تا این جا ۱۶ آتش‌نشان و چهار غیر آتش‌نشان احتمالاً از کارکنان ساختمان در موتورخانه، آسانسور و نگهبانی به اضافه شش تن دیگر که مفقود هستند، و اصولاً وضعیت تهران در این مورد چگونه است؟ (حدود ۳۰۰۰ ساختمان در شرایطی نزدیک به ساختمان پلاسکو) بر سر این موضوعات اختلاف بسیاری وجود دارد، اما نکات فوق مخرج مشترک مبتنی بر واقعیات ارائه شده است.

اکنون پرسش آن است که جامعه و دولت در واکنش به این تراژدی چه عکس‌العملی در کوتاه‌مدت و درازمدت نشان می‌دهند؟ واکنش‌های کوتاه‌مدت در حال انجام است. بر اساس رابطه نزدیکی که بازار همیشه با دولت اسلامی در ایران داشته، نخستین اقدام رسیدگی به وضعیت سرفق‌لی‌داران ساختمان از سوی بنیاد و دیگر نهادهای دولتی بوده است. این‌ها هیچ نقشی در فروریزی ساختمان و مسئولیتی در تعمیر و نگهداری آن نداشته‌اند. تا کنون چندین ساختمان و پاساژ برای انتقال آن‌ها در نظر گرفته شده و مشخص است که آن‌ها به تدریج مغازه‌های خود را باز می‌کنند. (معلوم نیست با همان ظرفیت یا همان رشته کاری) در باب کارگران نیز دولت بسته‌هایی را برای کمک عاجل در نظر گرفته است و آن‌ها در دوره‌ای کوتاه کمک‌هایی را دریافت خواهند کرد، اما این بسته‌ها بیش‌تر به کمک آن‌هایی که بیمه بوده‌اند خواهد آمد. البته بسیار بعید است چهار هزار نفری که در این ساختمان کار می‌کردند به زودی به سر کار خود بازگردند. اجساد کشته‌شدگان نیز تحت فشار افکار عمومی با احترام به خاک سپرده شد. گرچه حکومت در قهرمان (شهید) نامیدن افرادی غیر از کشته‌شدگان اسلام‌گرا (بسیجی و سپاهی) شرایط دشواری دارد.

اما در واکنش بلندمدت به نظر می‌آید که هیچ اتفاقی نخواهد افتاد؛ نه شهرداری مثل مواردی که ساختمان‌ها بدهکار هستند، مقررات خود را اعمال خواهد کرد و نه موسسات حکومتی، دولتی و شبه‌دولتی که مالک اکثر این‌گونه ساختمان‌های بزرگ هستند، حاضرند نفع عاجل خود (مثل ماهانه هفت میلیارد تومان اجاره از ساختمان پلاسکو قبل از فروریزی) را رها کنند و به نوسازی و بازسازی مشغول شوند. کسبه و مستاجران نیز به دلیل درنظرگرفتن نفع عاجل خود اخطارها را نادیده خواهند گرفت؛ البته اگر اخطاری صورت گیرد.

ایران در فرآیند فرسایش

اگر ماهیت و سیاست‌های دولت و حکومت در ایران را در پراوتز بگذاریم و صرفاً بر جامعه تمرکز کنیم، جامعه ایران را از جهات متفاوتی در حال طی مراحل افول و

سقوط می‌بینیم. روندها رو به بهبود نیست. در حال حاضر تغییر سیاست‌ها (در نتیجه تغییر حکومت) روندها و جهت‌گیری‌ها را تغییر نمی‌دهد، بلکه روند فرسایش و فروپاشی را کند می‌کند. سخنانی از قبیل این که ایران در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت است یا قدرت هفدهم یا حتی هشتم جهان است تنها کارکرد تبلیغاتی دارد.

این روند رو به افول ناشی از چهار دهه سوءمدیریت و سوءاستفاده از قدرت، نگرش غیرعلمی و غیرعقلانی به اداره امور، دشمنی با اصلاح روندهای جاری، عدم سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی و تقابل با شایسته‌سالاری و پاسخ‌گویی و شفافیت است. در چهار موضوع می‌توان این روند رو به افول را به خوبی نشان داد:

۱- آسیب‌های اجتماعی. در دوران حکومت خمینی و خامنه‌ای آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران افزایش نجومی داشته‌اند. تعداد معتادان به الکل (بیش از یک میلیون نفر)، سیگار (بیش از ۲۰ میلیون) و مواد مخدر (۳ تا ۷ میلیون)، تعداد کارگران جنسی، کودکان کار (۱.۵ تا ۷ میلیون نفر)، تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند (دو سوم جامعه) و تعداد جرائم و زندانیان نسبت به چهار دهه قبل چندین برابر و در مواردی (مثل تعداد زندانیان) ده‌ها برابر شده است (در حالی که جمعیت ۲.۳ برابر شده است) و حکومت (در کنار حذف نهادهای مدنی مستقل) خود نیز در این حوزه کاری برای تقلیل این آسیب‌ها انجام نداده است.

۲- فقدان، ناامنی و فرسودگی زیرساخت‌ها (جاده‌ها و سازه‌ها). در چهار سال دولت اول روحانی بودجه عمرانی کشور نزدیک به صفر بود و اگر بودجه اندکی تخصیص یافته، در حدود ۱۲ درصد از کل بودجه، در نهایت صرف امور جاری شده است. در حالی که بخش خصوصی مستقلی در ایران بالاخص در حوزه طرح‌های بزرگ و زیربنایی وجود ندارد. مقامات جمهوری اسلامی عاشق افتتاح هستند اما روحانی در چهار سال اول کم‌تر در مراسم افتتاح حاضر شده؛ چون طرحی برای افتتاح نبوده است.

روحانیت شیعه و پاسداران آنها اصولاً همیشه جیره‌خوار تاسیسات زیربنایی دوران پهلوی بوده‌اند. در دوران جمهوری اسلامی به غیر از برخی طرح‌های عاجل (مثل نیروگاه‌های برق که بخشی از آنها در دوران جنگ بمباران شدند، متروی تهران یا تاسیسات نفتی برای تداوم امتیازات و تاراج منابع) یا نمایشی (سدها و فرودگاه‌ها) کار عمرانی و زیربنایی چندانی انجام نشده است. بعد از چهار دهه هنوز تنها ورزشگاه بزرگ کشور همان است که چهل سال پیش بوده است، تعداد سینماهای کشور (اکثراً دولتی) در حال آب‌رفتن بوده است و اکثر تاسیسات بندری کشور هنوز شبیه به چهل سال پیش هستند. (نگاه کنید به عکس‌های بنادر گناوه و کنارک) بسیاری از فرودگاه‌هایی که با صدها میلیارد تومان هزینه ساخته شده‌اند، رنگ پروازی به خود نمی‌بینند (مثل فرودگاه‌های اراک و همدان و بوشهر) و بسیاری دیگر هفته‌ای دو یا سه پرواز دارند. این فرودگاه‌ها تعمیر و نگاه‌داری نیز نمی‌شوند و در حال فرسودگی‌اند. حتی یکی از شهرهای ایران دارای فاضلاب برای همه ساکنان خود نیست.

بسیاری از ساختمان‌هایی که در دوره دولت احمدی‌نژاد ساخته شدند (مثل ساختمان‌های مسکن مهر) هنوز افتتاح نشده، ترک‌خورده و در حال فروریزی بوده‌اند. استحکام این ساختمان‌ها در زلزله کرمانشاه به آزمون گذاشته و رفوزه شد. پیمان‌کارانی که در ایران با دولت کار می‌کنند (که عمدتاً شرکت‌های وابسته به مدیران هستند) اغلب فاسدند و از اعتبارات داده‌شده یافته برای منافع بیش‌تر می‌زنند. جاده‌های ساخته‌شده عمدتاً از شرایط فنی و ایمنی استاندارد برخوردار نیستند. (سالانه حدود ۲۰ هزار کشته و صدها هزار مجروح و معلول) بعد از چهل سال ادعا هنوز اکثر استان‌های کشور با بزرگراه به هم متصل نمی‌شوند و تنها چند بزرگراه موجود در حول‌وحوش پایتخت ساخته شده‌اند. در ایران از ۸۰ میلیون نفر جمعیت حدود پنج میلیون نفر مالیات می‌پردازند که اکثر آنها کارمند دولت هستند. هزینه‌های سرسام‌آور اداری همین میزان اندک را نیز می‌بلعد. وقتی شهروندان یک کشور در توسعه آن نقشی ندارند چگونه

می‌توان انتظار پیشرفت آن را داشت؟

۳- تخریب محیط زیست. تعداد زیادی از رودخانه‌ها، (زاینده‌رود) دریاچه‌ها و تالاب‌ها (هامون، پریشان، بختگان و گاوخونی) خشک شده‌اند، بخشی در حال خشک شدن بوده‌اند (ارومیه) و سطح آب‌های زیرزمینی به شدت افت کرده است. رودخانه‌هایی که جریان دارند نیز دچار آلودگی شدید هستند. (کارون) آلودگی (غبار، کربن و امواج پارازیت) هوا را در بسیاری از روزهای سال فرا گرفته است؛ میان ۱۱ تا ۲۱ میلیون نفر (بنا به آمارهای مختلف) به حاشیه‌نشینی شهرها روی آورده‌اند که یکی از علل اصلی آن کمبود آب در روستاهاست؛ حدود ۳۰ هزار روستا تخلیه شده‌اند؛ حدود سه میلیون نفر در روستاها با تانکر، آب دریافت می‌کنند.

۴- افت سرمایه اجتماعی. انقلاب و جنگ در ایران به جای آن که بر سرمایه اجتماعی (حاصل روابط اجتماعی شهروندان که کارآیی را افزایش می‌دهد) بیفزاید، در نهایت از آن کاسته است؛ چون تلفات انسانی و مالی شدید - که به نزدیکی مردم و اندرکنش بیش‌تر آن‌ها می‌انجامد - به دلیل سرکوب، فساد، تقلب و دروغ به تفرق و فاصله‌گیری بیش‌تر افراد انجامیده است. در نتیجه افراد، چه در حکومت و چه بیرون از آن، فقط به منافع فردی و خانوادگی خود می‌اندیشند. همچنین سرکوب نهادهای مدنی و احزاب، مانع از تحکیم روابط اجتماعی غیرخویشاوندی در میان ایرانیان شده است. بسیاری از روابط خانوادگی بر اثر تعارضات سیاسی و ایدئولوژیک از هم گسیخته شد. به همین دلیل کار تیمی در جامعه ایران بسیار ضعیف است.

البته در چهار دهه عمر جمهوری اسلامی مدام بر اندازه ماشین سرکوب، میزان مداخلات خارجی، (با میلیاردها دلار هزینه سالانه) فساد و اتلاف حکومت افزوده شده است و این‌ها مانع از سرمایه‌گذاری دولتی و عمومی در امور فوق هستند.

سهم دولت

هر اتفاق سوگ‌ناکی که در جامعه ایران رخ می‌دهد، صرفاً ناشی از سیاست‌ها و تصمیمات دولت دینی نیست؛ اما دولت در ایران با توجه به قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌ای که دارد می‌تواند تسریع‌کننده روند اصلاح یا مانع جدی هر گونه اصلاح باشد.

حکومت جمهوری اسلامی:

۱- متمرکز بر تاراج منابع کشور است و نه خیر و مصلحت عمومی؛ هر مدیری که بر سر کار می‌آید (بر اساس روابط و میزان وفاداری) تنها به بستن بار خود و خانواده برای چندین نسل می‌اندیشد. به فهرست اسامی مدیران سابق کشور در جمهوری اسلامی نگاه کنید: چند نفر از آنها هنوز در فضای عمومی مشغول به فعالیت هستند و چند درصد از آنها با منابع تاراج‌شده به خارج مهاجرت کرده‌اند؟ مدیران سابق جمهوری اسلامی در کدام کار عام‌المنفعه درگیر هستند؟

۲- به نحو ایدئولوژیک و ارزشی مانع هر گونه اصلاح روندها و فرآیندها است؛ مقامات روحانی و سپاهی در کشور از شنیدن کلمه اصلاح کهیر می‌زنند و اصلاح‌طلبان (نه به عنوان یک جناح سیاسی بلکه به عنوان افراد خواهان تغییر) مدام تحت تعقیب حکومت قرار می‌گیرند و برای آنها پرونده‌سازی می‌شود. ایدئولوژی اسلام‌گرایی متمرکز بر ساختن انسان طراز مکتب (با کنترل تمامیت خواهانه بدن و ذهن وی) و سلطه و ارباب عمومی است و نه اصلاح امور.

۳- مقامات دولت دینی در همه مشکلات و خرابی‌های موجود منافع پنهان و آشکار دارند؛ در هر کار مخربی مثل قاچاق، تقلب، اتلاف و فساد، مقامات دولتی و حکومتی سهم می‌برند و به همین علت این امور مخرب ادامه پیدا می‌کنند.

۴- دولت دینی هیچ سازوکاری (آموزش دوره‌ای شهروندان، تمرین‌های متناوب

برای آمادگی در برابر زلزله و آتش، نصب تاسیسات حفاظتی و ایمنی) برای پیشگیری از حوادثی مثل آتش‌سوزی یا فروریزی و کاهش تلفات این فجایع به اجرا نمی‌گذارد. به عنوان مثال در چهل سالی که در ایران زندگی کردم در هیچ موردی تمرینات مربوط به خروج از ساختمان در شرایط فرضی آتش‌سوزی انجام نمی‌شد و حتی علامتی برای درب‌ها و دالان‌های خروجی در ساختمان‌ها وجود نداشت. در هیچ سالن عمومی یا اتاقی با تابلوی ظرفیت آن مواجه نشدم. در ایران زلزله‌خیز، هیچ تمرینی برای شرایط زلزله انجام نمی‌شود.

آیا جایی برای امید هست؟

اگر واقعیات فوق لحاظ شود با فرض ادامه وضعیت موجود سیاسی و اداری نور چندانی در انتهای تونل مشاهده نمی‌شود. کسانی که از دل این وضعیت، امید بیرون می‌آورند، امید را از روندها و فرآیندها بیرون نمی‌کشند؛ بلکه باور اعتقادی و مذهبی دارند که باید امید داشته باشند حتی اگر بی‌زمینه باشد. آن‌ها می‌خواهند نوری در انتهای تونل ببینند. جمهوری اسلامی در پیشگیری از براندازی تاکنون موفق بوده اما جامعه را برای فرسایش و فروپاشی به حال خود رها کرده است.

۱.۵ تشدید نابرابری‌ها

اسلام‌گرایان شیعه همیشه مخالفت خود را با دموکراسی بی‌قید و شرط، آزادی بیان رسانه‌ها و استیفای حقوق بشر اعلام کرده‌اند، اما در دو حوزه مدعاهای پایان‌ناپذیر داشته‌اند: عدالت اجتماعی و معنویت. ادعای معنویت‌افزایی آن‌ها، با اطلاعاتی که در دست داریم، قابل اثبات نیست. (افزایش و کاهش معنویت را نمی‌توان اندازه گرفت) اما در حوزه عدالت اجتماعی، اطلاعاتی توسط مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی منتشر شده است که خلاف ادعای عدالت‌گستری را گواهی می‌دهد.

افزایش شکاف درآمدی و ضریب نابرابری

نسبت هزینه دهک اول درآمدی در سال ۱۳۹۳ به ۱۳٫۶ برابر رسید. (گزارش بانک مرکزی، الف، ۱۳ دی ۱۳۹۳) سهم سه دهک پایین درآمدی از ۱۱۰ درصد در سال ۱۳۹۰ به ۱۰٫۶ درصد در سال ۱۳۹۲ کاهش یافت. (همان‌جا) در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱، ضریب جینی نیز افزایش یافته است. این ضریب در سال ۱۳۹۰ به میزان ۰٫۳۷۵۰ بود که در سال ۱۳۹۲ به حدود ۰٫۳۹ افزایش یافته است. افزایش ضریب جینی یعنی افزایش نابرابری اقتصادی.

البته مدیر مرکز آمار، که هشت سال در دوران احمدی‌نژاد آمارهای دروغ در مورد نرخ بیکاری و فقر ارائه کرد، در این زمینه نیز بلافاصله بعد از ارائه آمار بانک مرکزی برای گل‌وبلبل نشان‌دادن وضعیت به میدان آمد: «روند کاهشی ضریب جینی که تا سال ۹۱ وجود داشته در سال ۹۲ نیز ادامه یافته است. ضریب جینی در مناطق روستایی ۰٫۳۲۴۳، در مناطق شهری ۰٫۳۵۱۲ و در کل کشور ۰٫۳۶۵۰ است. بر اساس نتایج طرح آمارگیری هزینه و درآمد خانوار سال ۱۳۹۲ که توسط مرکز آمار ایران انجام شده، سهم ۱۰ درصد ثروتمندترین جمعیت به ۱۰ درصد فقیرترین جمعیت در کل کشور ظرف چهار سال، از ۱۵٫۹۷ درصد به ۱۰٫۶۸ درصد در سال ۹۲ رسیده که این کاهش خود توضیحی برای کاهش نابرابری است. همچنین سهم ۲۴ درصد ثروتمندترین جمعیت به سهم ۲۴ درصد فقیرترین جمعیت در کل کشور به ترتیب از ۹ و ۴٫۶۳ درصد در سال ۸۸ به ۶٫۵۷ و ۳٫۷۱ درصد در سال ۹۲ کاهش یافته است.» (ایرنا، ۳۰ دی ۱۳۹۳) یکی از این دو سازمان یا هر دو آن‌ها دروغ می‌گویند. حتی اگر نتوان به هیچ یک از دو دسته آمارهای فوق اعتماد کرد، دلایل دیگری برای تشدید نابرابری در ایران وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنم:

تشدید شکاف جنسیتی نابرابری

زنان ایرانی نه تنها سهم بسیار اندکی از قدرت و منزلت اجتماعی، بلکه سهم بسیار اندکی از ثروت جامعه را در اختیار دارند: «امروز تنها دو درصد از

دارایی‌های کشور به زنان تعلق دارد.» (مشاور وزیر صنعت، معدن و تجارت در امور بانوان، ایسنا، ۱۸ دی ۱۳۹۳) نرخ مشارکت اقتصادی زنان نیز در سطح ۴۰ سال قبل یعنی حدود ۱۳ درصد است. (روزنامه فرهیختگان، ۱۳ فوریه ۲۰۱۵)

این نرخ در دوران خاتمی اندکی بهبود یافت اما در دوره احمدی‌نژاد رو به افول رفت. سهم اشتغال زنان حتی با معیارهای جمهوری اسلامی - که یک ساعت کار در هفته را اشتغال محسوب می‌کند - در دهه‌های هشتاد و نود در حال کاهش بوده است. بالاترین نسبت اشتغال زنان در دهه‌های هشتاد و نود، مربوط به سال ۱۳۸۴ و به میزان ۱۱.۶ درصد بوده است، در حالی که این نسبت در سال ۱۳۹۳، به سطح ۸.۲ درصد کاهش یافت. در سال ۱۳۸۴ نزدیک به ۳ میلیون و ۹۶۱ هزار نفر از شاغلان کشور زن بوده‌اند، در حالی که در سال ۱۳۹۳، این تعداد به حدود ۳ میلیون و ۱۴۵ هزار نفر رسید. (دنیای اقتصاد، ۱۶ شهریور ۱۳۹۳)

فرار از مالیات

عضو کمیسیون برنامه و بودجه می‌گوید: «در حالی که باید درآمد مالیاتی جایگزین درآمد نفتی شود، اما سالانه بین ۵۰ تا ۶۰ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی در کشور وجود دارد.» (فارس، ۲۷ دی ۱۳۹۳) منظور وی عدم پرداخت مالیات توسط بنیادهای و نهادهای اقتصادی تحت‌نظر رهبری یا شرکت‌های سودده دولتی نیست؛ چون آن نهادها از دادن مالیات معاف شده‌اند. منظور وی آن قسمت از بخش خصوصی است که به علت وفاداری به نظام، مالیات پرداخت نمی‌کند و دولت هم ابزار لازم برای گرفتن مالیات از آن را ندارد.

فرار سرمایه

بخش قابل توجهی از درآمدهای ارزی در دوران احمدی‌نژاد و نیز قبل و بعد از وی از کشور خارج شده و می‌شوند. بخشی از این منابع مستقیماً توسط

مقامات خارج می‌شوند: «بر اساس تدبیر دولت گذشته و برای کنترل قیمت ارز، میلیاردها دلار از پول کشور را در قالب حواله یا پول نقد به صرافی‌های دویی و استانبول فروختند و ظرف ۱۷ ماه، ۲۲ میلیارد دلار پول کشور به خارج صادر شد.» (معاون اول رئیس جمهور، الف، ۲۸ دی ۱۳۹۳) بخش‌هایی نیز توسط افرادی که در حاشیه قدرت هستند و سهم مقامات را از برخوردارهای می‌پردازند خارج می‌شوند. تنها در ایام نوروز ۹۴ تخمین زده می‌شد که حدود ۶ میلیارد دلار (الف، ۹ بهمن ۱۳۹۳) توسط برخورداران جامعه از کشور خارج و در کشورهای منطقه و اروپا و آمریکای شمالی خرج شود. میزان سرمایه‌گذاری ایرانیان در بازار املاک دبی در سال ۲۰۱۴ حدود ۱.۲۲۵ میلیارد دلار بوده است. (تابناک، ۱۰ بهمن ۱۳۹۳) ایرانیان تنها در شعبه‌های یک بانک در سوئیس (اچ‌اس‌بی‌سی) حدود ۱.۵ میلیارد دلار سپرده داشته‌اند. (سایت فارسی رادیو فرانسه، ۲۲ بهمن ۱۳۹۳)

ریختن منابع در چاه هسته‌ای

غیر از حدود ۱۰۰ میلیارد دلار ضرر ناشی از تحریم‌های نفتی، کاهش درآمدهای نفتی ناشی از پایین آمدن قیمت نفت دولت را در سال ۱۳۹۴ به جایی رساند که در صورت تحقق ۷۰ هزار میلیارد تومان درآمد نفتی (با نفت حدود ۷۰ دلار در بشکه که غیر واقع‌بینانه بود) و ۸۰ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی (که آن هم خوش‌بینانه بود) تنها قادر به پرداخت یارانه‌ها و حقوق کارکنان و بازنشستگان بود. در هر صورت دولت اسکناس چاپ کرد و حجم نقدینگی را افزایش داد. تورم بالا و رشد اقتصادی نزدیک به صفر (۹ دهم درصد به پیش‌بینی بانک جهانی) یعنی فقیرتر شدن فقرا و سقوط بخش قابل توجهی از طبقه متوسط به جمع آنان.

اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور گفت: «بر اساس آمارها در دهه گذشته تعداد خالص مشاغل ایجادشده در کشور نزدیک صفر است.» (تسنیم،

۳۰ دی ۱۳۹۳) وقتی یک اقتصاد از نظر تولید شغل کارکرد صفر دارد چگونه می‌توان انتظار داشت که نابرابری در آن بهبود یافته باشد.

افزایش نقدینگی و کاهش قدرت خرید

بانک مرکزی حجم نقدینگی کشور را تا پایان آذرماه سال ۹۳، ۶۸۳ هزار و ۶۶۳ میلیارد تومان اعلام کرد. (ایرنا، ۸ بهمن ۱۳۹۳) این میزان نسبت به آذر سال ۱۳۹۲ حدود ۲۵ درصد رشد را نشان می‌داد. تیرماه ۱۳۹۳ وزارت اقتصاد با انتشار گزارشی در نشریه رسمی وزارت امور اقتصادی و دارایی اعلام کرده بود که قدرت اقتصادی خانوارهای کشور ۲۵ درصد کاهش یافته است و هم اکنون ۳۱ درصد خانوارها زیر خط فقر هستند. (جهان صنعت، ۸ بهمن ۱۳۹۳) این رقم تنها افرادی را که زیر خط فقر شدید یا مطلق هستند در بر می‌گیرد. افرادی که در زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند بنا به تخمین‌ها و محاسبات مختلف (مبتنی بر حداقل حقوق و نیز حداقل میزان هزینه در سال ۱۳۹۳) میان ۵۰ تا ۷۰ درصد جمعیت هستند. (این رقم البته شامل افراد زیر خط فقر مطلق نیز می‌شود)

عامل فساد

بانک مرکزی جمهوری اسلامی رکود عمیق، تورم بالا، انتظارات تورمی شدید و افزایش نرخ ارز (که همه در اقتصاد ایران به چشم می‌خورند) را عامل افزایش نابرابری می‌داند، اما به سه نکته اساسی در افزایش نابرابری‌ها اشاره نمی‌کند:

- ۱- فساد که بخش عمده‌ای از منابع کشور را به قدرت‌مندان و ثروت‌مندان اختصاص می‌دهد و آن‌ها نیز منابع را از کشور خارج می‌کنند؛
- ۲- صرف هزینه در جنگ با مخالفان اسد و دولت عراق در عراق و سوریه و اقدامات حزب‌الله لبنان که منافع‌اش به جیب گروه‌های خاصی در ایران و منطقه می‌رود؛

۳- امتیازات ویژه قشر حاکم که منابع عمومی کشور را در اختیار دارد. بخش دولتی در ایران در چهار دهه تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر برای تاراج اموال عمومی صورت داد. هنگامی که درآمدهای نفتی زیاد باشد، آن‌ها به حیف‌ومیل این درآمدها مشغول می‌شوند و هنگامی که درآمد نفتی پایین می‌آید به سراغ زمین‌های دولتی، پول در اختیار بانک‌های دولتی و پروژه‌های دولتی می‌روند. به همین علت است که در ده ماه اول سال ۱۳۹۳ شاهد افزایش ۲۷ درصدی اختلاس، ۲۰ درصدی تبانی در معاملات دولتی و ۴۰ درصدی زمین‌خواری بوده‌ایم. (رئیس پلیس آگاهی ناجا، تسنیم، ۲۲ دی ۱۳۹۳) شکاف درآمدی در ایران نه ناشی از تولید ثروت بلکه تاراج منابع عمومی است.

۱.۶ خروج نیروهای ماهر

«فرار مغزها» عموماً به خروج نیروهای آموزشی-پژوهشی از جمله پژوهشگران، دانشگاهیان و دیگر کسانی که با فعالیت‌های دانش-بنیان سروکار دارند اطلاق می‌شود؛ اما در برخی از متون، خروج نیروهای ماهر نیز بخشی از فرار مغزها تلقی شده است. به خروج نیروی انسانی تحصیل کرده از ایران به اندازه کافی توجه خبری و گزارشی شده است، گرچه دولت‌ها آن‌ها را در سیاست‌های خود مسکوت گذاشته (دولت‌های موسوی، هاشمی، خاتمی و روحانی) یا از آن استقبال کرده‌اند. (دولت احمدی‌نژاد)

به موازات پدیده خروج نیروهای آموزشی-پژوهشی در ایران شاهد پدیده خروج نیروهای ماهر هم بوده‌ایم که توجه کم‌تری بدان شده است و اطلاعات کم‌تری در مورد آن وجود دارد. در دوره‌های مختلف و با تحولات اقتصادی در ایران و منطقه نیروهای حرفه‌ای هم از ایران خارج شده و جذب بازار کار در کشورهای دیگر و بالاخص کشورهای همسایه شده‌اند. در دهه‌های هشتاد و نود این خروج تشدید شده است. در این قسمت به برخی از امواج این پدیده اشاره می‌کنم.

کارگران ماهر نفتی

در دهه ۱۳۶۰ در اوج حملات عراق به تاسیسات نفتی در ایران، که موجب کاهش صادرات نفت ایران و افزایش صادرات نفت کشورهای دیگر حاشیه خلیج فارس شد، بخش قابل توجهی از نیروهای حرفه‌ای صنعت نفت مثل حفاران و کارگران اسکله‌های نفتی از کشور خارج شدند و در دیگر کشورها مشغول به کار شدند. پس از بروز بحران سیاسی در لیبی ایرانیانی که در بخش حفاری صنعت نفت این کشور کار می‌کردند به ایران بازگشتند. (انتخاب، ۱۳ اسفند ۱۳۸۹) این اتفاق به احتمال زیاد در دو سال اول دولت روحانی هم رخ داد، چون صدور نفت ایران کاهش یافت و در نتیجه آن از استخراج نفت کاسته شد. این یعنی بیکارشدن بخشی از کارگران ماهر که آن‌ها را به بازارهای کاری دیگر سوق می‌دهد. به دلیل عدم توازن میان پرداختی شرکت نفت ایران و دیگر شرکت‌های نفتی انگیزه خروج همیشه وجود دارد.

خلبانان

با رشد شرکت‌های هواپیمایی عرب مثل خط هواپیمایی امارات و قطر و شرکت‌های هواپیمایی آسیایی مثل مالزی و ترکیه خلبانان میرز ایرانی جذب این شرکت‌ها شدند. مشاغلی چون خلبانی و مراقبت پرواز در فهرست سخت‌ترین مشاغل جهان قرار دارند اما در ایران خدمات قابل قبولی برای خلبانان ارائه نمی‌شود و تفاوتی برای آنان نسبت به سایر مشاغل قائل نیستند. در کنار این شرایط، تنها مسئولان «ترکیش ایرلاین» با برگزاری دو همایش در ایران توانستند خلبانان نام‌دار ایرانی را جذب کنند. این همایش‌ها در سکوت کامل خبری و با حضور ۳۰۰ نفر از خلبانان کشور برگزار شد. (الف، ۲۶ مرداد ۱۳۹۳) خلبانانی که گاه تا ده‌ها و صدها میلیون‌ها تومان هزینه آموزش آن‌ها شده است و به تجربه و پختگی کاری رسیده‌اند، اکنون در آسمان کشورهای همسایه ایران فعالیت می‌کنند.

«در حال حاضر حدود ۱۲۰۰ نفر خلبان یکم و کمک خلبان در کشور فعالیت دارند که از این تعداد حدود ۶۰۰ نفر کاپیتان هستند که بیش از ۴ هزار ساعت پرواز کرده‌اند.

حقوق کم و ناوگان نامناسب در کشور موجب شده تا خلبانان ایرانی به ویژه جوانان در حال حاضر در کشورهای ترکیه، هند، امارات، قطر و سایر کشورهای همسایه و اروپایی فعالیت کنند. یک کمک خلبان در یک کشور همسایه حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار [دلار] در ماه حقوق ثابت دارد در حالی که برخی ایرلاین‌های ایرانی حقوق ۳ میلیون تومانی به خلبانان پرداخت می‌کنند. میانگین حقوق خلبانان ایرانی در ماه بین ۸ تا ۱۰ میلیون تومان است.» (عضو هیئت‌مدیره انجمن خلبانان ایران، آرمان، ۳۰ مهر ۱۳۹۴) حدود ۱۰۰ خلبان ایرانی در ایرلاین‌های خارجی فعالیت دارند.

پزشکان

در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی کیفیت آموزش پزشکی در ایران بسیار افت داشته است. با خروج اساتید دانشگاه‌های پزشکی بعد از انقلاب فرهنگی دانشجویان سال‌های بالاتر به دانشجویان سال پایین‌تر درس می‌دادند. اما هنوز هستند افرادی در این رشته که می‌توانند از آزمون‌های تخصصی پزشکی در دیگر کشورها گذر کنند. بنا به گزارش مسئولان وزارت بهداشت و آموزش پزشکی نیمی از این‌گونه افراد از کشور خارج می‌شوند. (قائم مقام معاون تحقیقات و فناوری وزارت بهداشت، بولتن نیوز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۳)

بنا به گفته رئیس سازمان نظام پزشکی «۱۱ هزار و ۸۰۰ نفر از کسانی که در رشته‌های مختلف پزشکی، فارغ‌التحصیل شده‌اند به نظام پزشکی و وزارت بهداشت مراجعه نکرده‌اند.» (شهروند، ۱۹ دی ۱۳۹۴) تعداد اندکی از این افراد در بخش‌های دیگر فعال شده، اما اکثر آن‌ها مهاجرت کرده‌اند.

پرستاران

بنا به گفته معاون پرستاری وزیر بهداشت و رئیس کل سازمان نظام پرستاری «سالانه حدود ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ پرستار از کشور مهاجرت می‌کنند.» (ایسنا، ۲۱ آبان ۱۳۹۳) کشورهای همسایه، کشورهای آفریقایی و شبه قاره دنبال پرستاران ایرانی هستند. به

گفته رئیس کل سازمان نظام پرستاری کشور «مهاجرت پرستاران ایرانی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و کشورهای غربی در اردیبهشت و فرودین امسال ۳۰۰ درصد افزایش یافته است.» (آرمان، ۵ تیر ۱۳۹۵)

ورزشکاران

بخشی از ورزشکاران موفق ایرانی، چه با هدف مدال آوری و چه با هدف فعالیت آموزشی، کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی را مقصد خود قرار داده‌اند. این ورزشکاران در برخی موارد به هنگام سفر با تیم‌های ایرانی برای شرکت در مسابقات از کشور خارج می‌شوند اما در آن کشور می‌مانند. برخی از ورزشکاران ایرانی نیز در داخل کشور تلاش می‌کنند جایی برای خود در تیم‌های باشگاهی دیگر کشورها پیدا کنند (عمدتاً فوتبال و بسکتبال) و از کشور خارج شوند. البته برخی از ورزشکاران دیگر کشورها هم از کشور خود خارج می‌شوند اما دو تفاوت میان خروج ورزشکاران ایرانی و ورزشکاران دیگر کشورها وجود دارد: اول این که ورزشکاران ایرانی که از کشور خارج می‌شوند اکثراً برای یک مدت خاص به خارج نمی‌روند تا پس از پایان قرارداد برگردند؛ دوم آن که این ورزشکاران تلاش می‌کنند شهروندی کشور دیگر را گرفته و زندگی تازه خود را در کشور میزبان به عنوان مربی باشگاهی یا مربی ورزش در مدرسه آغاز می‌کنند.

هنرمندان

تعداد سینماگران ایرانی مقیم خارج از کشور در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود مرتباً رو به افزایش بوده است، تا حدی که در سال ۲۰۱۴ فیلم‌های کارگردانان مقیم خارج که در خارج از ایران تولید شده بیش از فیلم‌های داخلی پذیرفته شده در جشنواره ونیز بودند. اسامی فیلمبرداران، مولفان موسیقی فیلم و بازیگران ایرانی در بسیاری از فیلم‌ها و مجموعه‌های تلویزیونی خارجی به چشم می‌آید. (مثل سریال‌های «هوملند»، «۲۴» و «فرد مورد توجه») بسیاری از این‌ها مهاجرند و نه زاده شده در کشورهای غربی. این جماعت بر خلاف خیاطان و خلبانان نه به خاطر درآمد بیشتر، بلکه به دلیل محدودیت و

سانسور ترک زادگاه کرده‌اند. وقتی نوازندگان یک گروه موسیقی (همنویان) را به دلیل همراه داشتن ساز از سوار شدن به هواپیما در مسیر اصفهان به شیراز منع می‌کنند یا سازهای نوازندگان را در تلویزیون نشان نمی‌دهند و اراذل و اوباش حکومت کنسرت‌های آنان را در شهرستان‌ها تعطیل می‌کنند، طبعاً آن‌ها به فکر خروج از کشور می‌افتند.

خیاط‌ها

آخرین موج این خروج‌ها به صنعت لباس تعلق دارد. خیاطان ماهر ایرانی در دهه‌های هشتاد و نود با درآمد بهتر، تامین غذا و مسکن جذب کشورهای مثل ترکیه و چین شده‌اند و در بازار جهانی پوشاک مشغول به کار هستند. (الف، ۲۵ شهریور ۱۳۹۳) در حالی که تمرکز جمهوری اسلامی بر گسترش حوزه نفوذ نظامی خود در منطقه و جنگ در سوریه، عراق، بحرین و یمن است، سرمایه‌گذاران و کارآفرینان آسیایی دارند قطعه‌قطعه از بازارهای آسیایی و جهانی را در اختیار خود می‌گیرند. ایرانی‌ها شاید در بازار الکترونیک یا کامپیوتر حضوری نداشتند، اما لباس خود را خود می‌دوختند؛ با این حال در دهه‌های هشتاد و نود خورشیدی لباس‌هایی که ایرانیان می‌پوشند، اکثراً وارداتی است از چین یا ترکیه؛ آن‌هم به صورت قاچاق که مشخص است نهادهای امنیتی و نظامی و بیت رهبر نیز سهمی از این بازار بسیار بزرگ دارند.

خیاط ایرانی سلیقه ایرانی را می‌شناسد و بر اساس این سلیقه در ترکیه، چین، مالزی، تایلند و بنگلادش پوشاک تولید می‌کند. با ورود انبوه پوشاک تولیدشده با قیمت مناسب‌تر و با طراحی باب مذاق ایرانی، این بخش تولیدی در کشور دارد رو به تعطیل می‌رود. شرایط نامناسب کسب‌وکار و تولید در ایران باعث شده است که این روند تسریع شود.

مبنای این خروج آن است که نیروهای ماهر ایرانی احساس می‌کنند به اندازه مهارتی که دارند در مقایسه با نیروی ماهر دیگر کشورها درآمد و منزلت اجتماعی ندارند، یا نمی‌توانند مهارت خود را به‌تمام به کار بیندازند و بهره‌اش را ببرند. نیروی ماهر ایرانی وقتی می‌بیند نیروی غیرماهر و تحصیل‌ناکرده متصل به حکومت و نیز مقامات چندین

برابر او درآمد دارد (با کارهایی بسیار کم فشارتر و کم تنش تر) و دکترای افتخاری با بورسیه دریافت می کند، دیگر جایی برای ماندن و دل بستن نمی بیند. در دنیای امروز دیگر وطن دوستی یا وطن پرستی نیز نمی تواند این وضعیت تبعیض آمیز را توجیه کند. اگر امور به همین منوال باشد، باید منتظر خروج آشپزها، (و مشغول شدن آنها در صنعت غذای آماده و رستورانها) سازندگان جواهرآلات، گرافیستها، سازندگان مبلمان و دیگر نیروهای ماهری باشیم که نیاز چندانی به دانستن زبان خارجی برای انجام کارشان ندارند. نتیجه این امر تداوم کاهش کیفیت تولید و خدمات در کشور، کوچک تر شدن جمع کارآفرینان و نگاه بیش تر ایرانیان به خارج برای سروسامان دادن به زندگی خود خواهد بود. این پدیده همچنین بر حجم واردات و خروج نیروهای منتقد از کشور خواهد افزود؛ که سپاه و دستگاه رهبری با سهم بالای همیشگی از قاچاق و مدیریت سازمان سرکوب از آن استقبال خواهد کرد.

۱.۷ تبخیر اشتغال زنان

با ظهور سه پدیده ۱- قرصها و دیگر ابزارهای پیشگیری و کنترل بارداری ۲- تکنولوژی خانه داری و ۳- افزایش بی سابقه زنان در نیروی کار در کشورهای غربی ازدواج به تدریج از یک پدیده ابتدائاً اقتصادی و معیشتی به پدیده ای عاطفی تبدیل شد؛ یعنی نهاد خانواده از جایی برای تامین معاش زنان (با ارائه خدماتی خاص) به نهادی برای عشق ورزی، محبت و انس گذر کرد. در ایران در چهار دهه شصت تا نود هم زنان به قرصها و دیگر وسایل پیشگیری از بارداری دسترسی داشته اند (علی رغم تلاش سالهای دهه ۹۰ برای خارج کردن آنها از دسترس آسان زنان) و نیز تکنولوژی خانه داری گسترش یافته است و زنان وقت کم تری برای اداره خانه می گذارند، اما آنها بخش قابل توجهی از نیروی کار نیستند.

آنها نیز - که با تلاش خود به بخشی از نیروی کار تبدیل شده اند (با تحصیل و تلاش مضاعف در خانه داری و کار بیرون از خانه) - از همه سو تحت فشارند تا جای خود را به مردان جویای کار بسپارند؛ چون تصور مقامات جمهوری اسلامی و شریعت گرایان

سنت‌گرا این است که مردان نان‌آور خانواده‌اند و در اشتغال باید به آن‌ها اولویت داد. علاوه بر آن اسلام‌گرایان حاکم، زن را در حوزه عمومی نمی‌خواهند؛ چون حضور اجتماعی زنان را مبدا فساد اخلاقی تصور می‌کنند.

سقوط آزاد اشتغال

رقم رسمی نرخ بیکاری در ایران یک شوخی دردناک است. نرخ‌هایی که در سال‌های دهه نود اعلام کرده‌اند، میان ۱۲ تا ۱۰ درصد بوده است. (۹.۵ درصد بر اساس آخرین اعلام مرکز آمار ایران، فارس، ۱۸ مهر ۱۳۹۳) اما رقم واقعی بسیار بالاتر از این بوده است. خود مقامات در فرصت‌هایی آمارهای بالاتر را به طور غیرمستقیم اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه رئیس موسسه کار و تامین اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی می‌گوید: «در حال حاضر ۹ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیکار در کشور وجود دارد.» او تعداد شاغلان را نیز ۲۲ میلیون نفر اعلام می‌کند. (ایرنا، ۱۷ مهر ۱۳۹۳) بدین ترتیب رقم بیکاران ۳۰ درصد است. وقتی از هر سه نفر یک نفر بیکار و رقم بیکاری نیز رو به افزایش باشد، این مشکل هم گریبان مردان و هم گریبان زنان را می‌گیرد اما زنان بیش‌تر آسیب آن را متحمل می‌شوند.

بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۳ حدود ۶۷۰ هزار شغل از میان رفته است. نتایج طرح آمارگیری نیروی کار مرکز آمار ایران نشان می‌دهد در حالی که در تابستان ۱۳۹۲، مجموعاً ۲۲ میلیون و ۱۶۷ هزار و ۴۱۸ شغل در اقتصاد ایران وجود داشته، این تعداد در تابستان ۱۳۹۳ به ۲۱ میلیون و ۴۹۸ هزار و ۱۳ شغل کاهش یافته است. (الف، ۱۸ مهر ۱۳۹۳) این آمارها جنسیت کسانی را که شغل خود را از دست داده‌اند روشن نمی‌کنند، اما کارفرمایان و مدیران در شرایطی که می‌خواهند نیروی انسانی خود را کاهش دهند همیشه اولویت اخراج را به زنان می‌دهند. علی‌رغم از کف رفتن این مشاغل نرخ بیکاری در ایران در سال مورد بحث به روایت مرکز آمار کاهش یافته است. (ایرنا، ۱۹ مهر ۱۳۹۳)

بعدا اعلام شد که زنان سهم قابل توجهی در این کاهش اشتغال داشته‌اند. نتیجه

طرح آمارگیری از کل نیروی کار کشور که از سوی معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری منتشر شد، نشان می‌دهد در سال ۱۳۸۸ نزدیک به ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از شاغلان زن بوده‌اند؛ در حالی که در سال ۱۳۹۲ این تعداد به حدود ۳ میلیون و ۱۴۵ هزار نفر رسیده است. با نگاهی به نسبت جنسی اشتغال در این سال‌ها می‌توان گفت این نسبت، روند افزایشی داشته به طوری که ۴۷۳ مرد شاغل در مقابل صد زن شاغل در سال ۱۳۸۸ به ۵۷۹ مرد شاغل در مقابل صد زن شاغل در سال ۱۳۹۲ رسیده است؛ آماري که نشان از مردانه‌شدن مشاغل و خروج آرام زنان از بازار کار دارد. (الف، ۱۰، مرداد ۱۳۹۴)

افت اشتغال زنان

بدین ترتیب زنان در این افت اشتغال سهم بیش‌تری دارند. بر اساس آمارهای رسمی، تفاوت نرخ بیکاری مردان و زنان جویای کار ۱۵ تا ۲۴ ساله کشور از ۱۲.۲ درصد سال ۸۴ به ۲۲.۴ درصد در بهار ۱۳۹۳ افزایش یافت و نرخ بیکاری زنان به بالاترین میزان خود در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد به میزان ۴۳.۴ درصد رسید. در سال ۸۴ تعداد زنان جویای کار ۱۵ تا ۲۴ ساله کشور ۴۵۱ هزار و ۷۲۰ نفر بود که این تعداد در بهار سال ۹۳ به ۲۲۳ هزار و ۸۴۴ نفر رسید. (خبرگزاری مهر، ۲ مهر ۱۳۹۳) این بدین معناست که بخش قابل توجهی از زنان ایرانی حتی امید به پیدا کردن شغل را از دست داده‌اند و با این‌که تعداد بیکاران آن‌ها افزایش یافته تعداد جویای کار آن‌ها کاهش یافته است. البته معلوم نیست آمارهای مربوط به میزان بیکاری درست باشند؛ چون دولت بنا به عادت آمار بیکاری را همیشه کم‌تر از میزان واقعی اعلام می‌کند. اگر خلاف این موضوع درست بود نیازی به تشکیل جلسه غیرعلنی برای بحث درباره بیکاری در مجلس نبود. (اعلام آمار بیکاری در جلسه غیرعلنی مجلس، مهر، ۸ مهر ۱۳۹۳) اما دستکاری در آمارها همیشه نه برای بدتر نشان دادن شرایط، بلکه برای ترسیم شرایط گل‌وبلبلی در حوزه‌های مورد چالش است. آمار بیکاری زنان بنا به این سنت دروغ‌گویی باید بسیار فراتر از ۴۳.۴ درصد بوده باشد. با توجه به سهمی که زنان از بازار کار دارند

(حدود ۳.۱۴ میلیون نفر) میزان اشتغال زنان در ایران چیزی حدود ۱۰.۵ درصد جمعیت ۱۸ سال به بالای آنها (یعنی ۳۰ میلیون نفر) است. این رقم در سال ۱۳۵۷ حدود ۱۳ درصد بود در حالی که زنان سهم کمتری از آموزش دبیرستانی و دانشگاهی داشتند.

چرا افت اشتغال زنان؟

سه توضیح برای این کاهش قابل عرضه است:

۱- سیاست‌های زن‌ستیزانه حکومت جمهوری اسلامی و بالاخص سیاست‌های خامنه‌ای و دولت احمدی‌نژاد: ترکیب دولت احمدی‌نژاد و نیز نیاز آن به همراهی با روحانیت و اقتدارگرایان سنت‌گرا بدین‌جا انجامید که دولت برای خانه‌نشینی کارمندان زن و بعد بازنشستگی زود هنگام آنان، عدم استخدام آنها در مراکز دولتی - که بیش‌ترین نیروی کار را در کشور در اختیار دارد - و گرفتن فرصت اشتغال بیش‌تر از آنان با سهمیه‌بندی‌های جنسیتی در دانشگاه‌ها، برنامه‌ریزی و تلاش کند. علی‌خامنه‌ای در سخنان مکرر خود همواره از سیاست خانه‌نشینی زنان حمایت کرده است. در نتیجه این سیاست‌ها تعداد زنان شاغل از حدود ۳.۹۶ میلیون در سال ۱۳۸۴ به حدود ۳.۱۴ میلیون نفر در سال ۱۳۹۲ رسید. (ایسنا، ۲۷ شهریور ۱۳۹۳)

۲- فقدان برنامه‌های توان‌مندسازی: حکومت و دولت نه تنها تلاشی برای رفع موانع اشتغال زنان انجام نمی‌دهند بلکه اقدامی در جهت افزایش قابلیت‌ها و توانایی‌های زنان با هدف آماده‌سازی آنان جهت کسب مشاغل انجام نمی‌دهند. زنان نباید ظرفیت لازم برای رقابت در بازار کار را پیدا کنند تا مبادا در کسب شغل احساس کنند با آنها به عدالت برخورد نشده است. زنانی که با باور به اسلام سیاسی تصور می‌کردند برای حقوق خود مبارزه می‌کنند، در چارچوب اسلام‌گرایی و دولت اسلامی بیش‌تر زمینه بردگی خود را فراهم کردند. جمهوری اسلامی همواره در پی فرستادن زنان به کنج خانه‌ها بوده است، مگر در روز رای‌گیری برای رای دادن به نامزدهای شورای نگهبان.



عکس ۱.۲ تظاهرات زنان علیه محدودیت‌های اسلام‌گرایان در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، برگرفته از سایت دویچه وله

۳- سیاست‌هایی برای نتایج معکوس: مقامات دولتی برای آن که هم زنان شاغل را به خانه‌ماندن و تولید مثل تشویق کنند و هم آن‌ها را به طور صوری در محیط کار نگاه دارند، امتیازاتی را برای آن‌ها قائل شدند که در نهایت به ضرر آن‌ها تمام شد. یکی از این امتیازات مرخصی شش ماهه بعد از زایمان بود. اما بعد از ۱۸ ماه بررسی مشخص گردید که از میان ۱۴۵ هزار زنی که از مرخصی ۶ ماهه زایمان استفاده کرده‌اند، پس از بازگشت به کار ۴۷ هزار نفر آنان از سوی کارفرمایان خود اخراج شده‌اند. (خبرآنلاین، ۲۴ فروردین ۱۳۹۳) معاون فنی درآمد تامین اجتماعی می‌گوید بخش خصوصی با اخراج یک سوم از زنان شاغل پس از بازگشت‌شان از مرخصی زایمان، نشان داده است که با این قانون موافق نیست. (همان‌جا) این عدم توافق قبل از اجرای این قانون قابل کشف بود. بخش خصوصی زنانی بدون فرزند را به زنانی که در حال شیردادن به کودکان خود هستند ترجیح می‌دهد.

۱.۸ رشد پیوسته اما کند فردگرایی

در جامعه‌ای با ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای، فردیت بی معناست؛ شیوخ و سران قبیله برای افراد تصمیم می‌گیرند در چه سنی و با چه کسی ازدواج و با چه کسانی رفت‌وآمد کنند، فرزندان پس از ازدواج نیز با والدین خود زندگی می‌کنند، افراد استقلال مالی ندارند و رئیس خانواده بزرگ محصول را به اندازه مصرف توزیع می‌کند و اگر مانده‌ای هم باشد در اختیار پدر خانواده است و فرد حیات خویش را در گرو حفاظت از یک جمع می‌بیند. به همین دلیل هم خواسته‌ها و مطالبات فردی باید در مواردی قربانی مصالح جمعی شوند. اما هنگامی که این ساختار به هم ریخت مصالح جمعی از حد عشیره و خانواده فراتر می‌رود و افراد در حوزه زندگی شخصی استقلال بیش‌تری پیدا می‌کنند و این جا است که سروکله فردیت پیدا می‌شود.

روندهای اجتماعی در ایران معاصر در جهت تقویت فردیت و فردگرایی عمل می‌کنند؛ اما این روندها برخی کند و برخی تندتر پیش رفته‌اند، تاثیرات بیرونی آن‌ها را نیز در درازمدت مشاهده کرده و خواهیم کرد. حکومت دینی ممکن است با این روندها مشکل داشته باشد اما خود در پیش‌برد برخی از آن‌ها سهیم است. آمارها و مشاهداتی که ذیلاً در حوزه‌های روابط خانوادگی، روابط مالی، ارتباط‌گیری و جابه‌جایی و گذران اوقات فراغت عرضه می‌شوند، در طول دهه‌های شصت تا نود در ایران مرتباً رو به تحول بوده‌اند و همه در عین تاثیرات متعدد یک تاثیر مشترک داشته‌اند: بالابردن ظرفیت تصمیمات و انتخاب‌های فردی که در نهایت به فربهی فردیت منجر می‌شوند.

هسته‌ای شدن خانواده

صد سال پیش اکثر قریب به اتفاق زوج‌های جوان حداقل در ابتدای زندگی با والدین پسر در یک خانه زندگی می‌کردند. امروز چنین پدیده‌ای حتی در روستاهای کشور نادر است. زوج‌های جوان حتی ازدواج خود را برای پیداکردن محل مستقلی برای زندگی به تاخیر می‌اندازند. معنای این امر یعنی تاثیرپذیری کم‌تر جوان‌ها از نسل قبل و انتخاب روش زندگی بر اساس خواسته‌های خود. چنین پدیده‌ای موجب فربه‌تر شدن

فردیت افراد شده و آن‌ها را با هر عقیده و مرام در تصمیم‌گیری‌های زندگی مستقل‌تر می‌سازد.

کوچک‌شدن خانواده

بر اساس نتایج تحقیقی که از سوی مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه درباره تک‌فرزندی در استان تهران صورت گرفته «حدود ۳۹ درصد از زنان و مردان در شرف ازدواج، فقط یک فرزند را ایده‌آل دانسته یا ترجیح می‌دهند ولی درصد بیش‌تری، یعنی ۴۵.۸ درصد قصد تک‌فرزندی دارند.» (اعتماد، ۲ مهر ۱۳۹۲) در سطح کشور نیز باروری حدود ۱.۶ درصد نشان می‌دهد که درصد قابل توجهی از خانوارها تک‌فرزندی هستند. علی‌رغم سیاست تشویق بارآوری حکومت در دهه ۹۰، خانواده در ایران در حال کوچک‌شدن است. بعد خانوار در سطح کشور از سرشماری سال ۸۵ به سرشماری سال ۹۰ از ۴ به ۳.۵۵ و در استان تهران از ۳.۶ به ۳.۳ رسیده است.» (ایسنا، ۱۴ شهریور ۱۳۹۱) این یعنی تمرکز بیش‌تر والدین بر فرزندان کم‌شمار و رسیدن به نیازهای فردی و شخصی خود.

روابط صمیمی پیش از ازدواج

بنا به برخی آمارها حدود ۸۰ درصد دختران ایرانی دوست پسر دارند که اگر نتوانند آن‌ها را در فضای عمومی یا خانه ملاقات کنند، با آن‌ها ارتباط تلفنی دارند. حتی اگر در این رقم اغراق شده باشد مشاهدات فردی نشان می‌دهد که اکثریت دختران و پسران قبل از ازدواج با فردی نامحرم ارتباط صمیمی دارند. خانواده‌ها معمولاً از دوست دختر گرفتن پسران خود استقبال می‌کنند و با توجه به این که این ارتباط بدون دختری در سوی دیگر محقق نمی‌شود، نتیجه آن است که اکثریت دخترها نیز دوست پسر دارند. این نوع ارتباط‌ها، که در جامعه سنتی و بر اساس شریعت منع شده‌اند، به فرد هویت و قلمرویی احساسی عرضه می‌کند که تنها از تصمیم خود وی ناشی شده است و اکتسابی نیست.

وسيله نقلیه شخصی

در اوایل دهه نود در ایران حدود ۱۱ میلیون خودروی شخصی وجود داشت. (تهران امروز، ۲۷ آبان ۱۳۹۲) این رقم در سال‌های بعد به حدود ۱۷ میلیون رسید. این رقم در مقایسه با کشورهای توسعه یافته اندک است، (ایران از این حیث در رده ۳۹ دنیا در آن سال قرار داشت) اما فراتر از رقم مربوطه در کشورهای در حال توسعه است. اتومبیل شخصی یعنی اختیار حرکت از یک نقطه به نقطه دیگر در هر زمانی که فرد بخواهد. همچنین افراد در اتومبیل می‌توانند به موسیقی مورد علاقه خود گوش دهند، فرد مورد علاقه خود را سوار کنند، فرد مورد علاقه خود را ببوسند یا نوازش کنند، به نقاط مورد علاقه خود سفر کنند، داخل آن را چنان که می‌خواهند تزئین کنند یا رنگ و مدل آن را انتخاب کنند. اتومبیل شخصی میزان انتخاب‌های فرد را، بالاخص در حوزه اجتماعی، به شدت افزایش می‌دهد.

حساب بانکی مستقل

تا پایان سال ۱۳۹۱ تنها در بانک صادرات ایران ۴۸ میلیون نفر ایرانی دارای حساب بانکی الکترونیکی بوده‌اند. این بدین معناست که افراد بالای ۱۸ سال عموماً دارای حساب بانکی هستند. حساب بانکی به افراد احساس استقلال مالی می‌دهد. افراد با عدم سهیم کردن دیگران در نوع بانکی که با آن کار می‌کنند و موجودی حساب خود بعدی به ابعاد شخصیتی خود می‌افزایند.

مسافرت تفریحی فردی

ایرانیان چه به صورت فردی و چه به صورت خانوادگی هر سال ده‌ها میلیون سفر می‌روند، (اگر اغراق‌های دولت احمدی‌نژاد مثل ۲۰۰ میلیون سفر در طی سه ماه اول سال ۹۱ را در پراونتز بگذاریم) درصد قابل توجهی از این سفرها به کشورهای خارجی است. افراد در این سفرها هم خود را از چنگال محدودیت‌های روزمره و بعضاً خانوادگی و هم از شر دخالت‌های دولت خارج می‌کنند. دختری که حتی در سفر به آذربایجان یا دبی

مویی به باد می‌دهد، احساس می‌کند بخشی از فردیت گم شده‌اش را پیدا کرده است یا پسری که در کویر دور از چشم شحنگان حکومت بوسه‌ای بر گونه دوست دخترش می‌زند احساس می‌کند تابوی بی‌معنایی را شکسته است. این یعنی داشتن فضای بیش‌تر برای دنبال کردن خواسته‌ها و امیال شخصی بدون زیر ذره‌بین بودن. بخش قابل توجهی از فردیت افراد در همین سفرها شکل پیدا می‌کند.

تلفن همراه و اینترنت

در اوایل دهه نود خورشیدی در ایران حدود ۵۶ میلیون خط تلفن همراه وجود داشت، که این رقم در نیمه این دهه به حدود هفتاد میلیون افزایش یافت. ۲۸.۵ میلیون نیز به اینترنت دسترسی داشتند، این رقم در نیمه دهه نود به حدود چهل میلیون افزایش یافت. این یعنی اکثر افراد بالای ۱۸ سال می‌توانند بدون اطلاع دیگران (بر خلاف تلفن ثابت) با افرادی که می‌خواهند ارتباط برقرار کنند؛ بدون آن که کسی از آشنایان از میزان یا زمان یا نوع ارتباط اطلاع داشته باشد. تلفن همراه و حساب‌های ای‌میل اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی این امکان را به افراد می‌دهند که شبکه‌ای از ارتباطات مورد نظر خود را بر اساس خواست شخصی خود (بدون مداخله دولت یا خانواده) ایجاد کنند؛ در حالی که وقتی فردی به دانشگاه یا مدرسه و محیط کار می‌رود دولت با گزینش ایدئولوژیک یا اخراج، در شبکه روابط در آن محیط‌ها دستکاری می‌کند.

بازی‌های رایانه‌ای

مدت زمانی که هر فرد ایرانی به طور متوسط صرف بازی‌های رایانه‌ای می‌کند، بیش از ۱۲۴ دقیقه در روز است و به این ترتیب ایرانی‌ها بالغ بر ۴۰ میلیون ساعت در روز را صرف استفاده از گیم و بازی‌های رایانه‌ای می‌کنند. شمار کاربران «گیم» در ایران روزانه بالغ بر ۲۰ میلیون نفر و متوسط سن استفاده‌کنندگان گیم در ایران نیز ۱۸ سال است، پیش‌بینی می‌شود این رقم در ۱۰ سال آینده به ۲۸ سال افزایش یابد. (شورای عالی اطلاع‌رسانی کشور، تسنیم، ۲۶ مهر ۱۳۹۲) بازی رایانه‌ای فعالیتی عمدتاً انفرادی است و

نیازها و دغدغه‌های فردی را بر نیازهای اجتماعی تقدم می‌بخشد. این بازی‌ها در صورت گرفتن وقت زیادی از افراد، آن‌ها را از فعالیت‌های مرتبط با اجتماعی شدن باز می‌دارند. این بازی‌ها بیش‌تر مقوم فردیت منزوی و منفک از دیگران هستند و افراد را به سمت تمرکز بر نیازهای شخصی و لذت انفرادی سوق می‌دهند.

البته «برادر بزرگ» در این میان بیکار ننشسته است و غیر از برنامه‌ها و سیاست‌هایی برای پیش‌برد سبک زندگی روحانیت علیه سبک‌های زندگی دیگر و بالاخص علیه فردیت انسان‌گرایانه و عرف‌گرایانه عملیات ایدایی انجام می‌دهد؛ روی امواج ماهواره پارازیت می‌فرستد، سرعت اینترنت را کند می‌کند، ارسال فیلم از طریق گوشی تلفن همراه را دشوار می‌سازد، مسافرت زنان بدون مردان را به کاری پرنج برای آن‌ها تبدیل می‌کند، شب‌ها و روزها با بسیجیان و نیروی انتظامی اتومبیل و ارتباطات صمیمی افراد را کنترل می‌کند، به محتوای تلفن‌ها و ای‌میل‌ها دسترسی پیدا می‌کند و آن‌ها را بررسی می‌کند و دختران و پسران را در فضاهاى عمومی به بهانه‌های مختلف آزار می‌دهد. اما روندهای فوق آن‌جا که به خدمات عمومی مربوط می‌شود در حال رشد خواهند ماند؛ چون مقامات و نهادهای حکومتی، بالاخص قوای قهریه، از کسب و کارهای مربوط به آن‌ها برخوردار می‌شوند. البته فردگرایی در ایران تا آن‌جا قوت نیافته است که مانع از اقدامات «برادر بزرگ» شود.

۱.۹ تحولات رفتار جنسی

جامعه ایران در دو دهه هشتاد و نود شاهد تحولی زیرپوستی و تدریجی اما بنیادین در حوزه روابط صمیمی و جنسی بوده است، تا آن حد که گروهی این تحول را تا حد یک انقلاب نیز ارتقا داده‌اند. این تحول از آن رو اهمیت دارد که حکومت مطلقه دینی بیش‌ترین کنترل و حساسیت خویش را در حوزه روابط صمیمانه و جنسی اعمال کرده و تقریباً همه قوانین شرعی در این مورد را در حوزه عمومی به اجرا گذاشته است. این در حالی است که بسیاری از احکام شرعی مربوط به حرمت ربا در حوزه‌های اقتصادی یا حرمت تقلب، دروغ و بدگویی در عرصه اجتماعی مسکوت گذاشته شده‌اند.

تحول در روابط جنسی آنقدر گسترده و پیرامنه است که رئیس اداره آموزش و پرورش تهران به دبیرستانی‌ها توصیه می‌کند که به ازدواج موقت اقدام کنند. (خبر آنلاین، ۱ آذر ۱۳۸۸) علی مطهری نیز با اذعان به روابط گسترده دختران و پسران راه حل را ازدواج موقت میان نوجوانان اعلام می‌کند: «در حال حاضر بسیاری از دانش‌آموزان حتی در مقطع راهنمایی از تمامی مسائل ازدواج باخبر هستند، پس بگذاریم با ازدواج مشکلات غریزی آن‌ها حل شود و به ادامه تحصیل بپردازند. امروز دختران و پسران با هم دوست می‌شوند و روابطی را برقرار می‌کنند که همه ما می‌دانیم نامشروع است، حتی در بسیاری از مواقع خانواده‌ها هم در جریان هستند. ما هم می‌گوییم باشد، همین رابطه در جریان باشد اما به صورت مشروع. آن‌ها بیایند و ازدواج موقت کنند.» (تابناک، ۳ آذر ۱۳۸۸)

روابط جنسی در ایران، علی‌رغم خواست حکومت و توسل آن به قوای قهریه، ضرورتاً در چارچوب شرع صورت نمی‌گیرد و این امر گستره‌ای فراگیر یافته است؛ بالاخص با بالا رفتن سن ازدواج (از میانگین سن در اولین ازدواج برای مردان ۲۶.۲ و برای زنان ۲۳.۳ در سال ۱۳۸۵ به این میانگین برای مردان ۲۶.۷ و برای زنان ۲۳.۴ سال در سال ۱۳۹۰) به واسطه دشواری تشکیل خانواده از حیث اقتصادی، افزایش تعداد خانوارهای یک نفره (از ۵.۲ درصد در سال ۸۵ به ۷.۱ درصد در سال ۱۳۹۰) و حدود ۴۰ درصد زنان و مردان جامعه در سن ازدواج که دارای همسر نیستند. علی‌رغم بی‌هنجاری جنسی (مثل عدم وفاداری دوطرفه در روابط غیررسمی و فقدان توافق مقابل بر اساس نیازهای دو طرف) یک هنجار در رفتار جنسی نسل جوان وجود دارد: نقض مقرراتی که حکومت در این موارد وضع کرده است یا توصیه‌هایی که حکومت عرضه می‌کند. (مثل ازدواج موقت)

تحول درون‌زا و زیرپوستی

هیچ حکومتی غیر از حکومت دینی به این سرعت نمی‌توانست با اعمال فشارهای بیش از حد بر نسل جوان از مسائل جنسی تاب‌زدایی کند. اتفاقاتی که در امور و رفتار جنسی

ایرانیان در دوران پهلوی افتاد عمدتاً تحولی از بالا به پایین و در اقصاری محدود از پایین به بالا بود و بسیاری از اقشار مردم در برابر آن، صرفاً به دلیل حکومتی بودن، مقاومت کردند. اما آنچه در سال‌های بعد از جنگ رخ داده کاملاً درون‌زا و از پایین بوده است و تقریباً همه اقشار جامعه را در بر می‌گیرد؛ حتی فرزندان طبقه حاکم روحانی و وفاداران به آن‌ها نیز نگرش و رفتارهایی متفاوت با نسل گذشته را در حوزه امور جنسی در پیش گرفته‌اند.

علی‌رغم ادعای حکومت، این تحول تقلید از غرب نبوده و نیست. انتساب این تحولات به توطئه غربیان در واقع فرافکنی و نادیده‌گرفتن صورت مسئله و عوامل آن است. بخش عمده‌ای از افراد نسل جدید در ایران استطاعت مسافرت به غرب و تجربه زندگی غربی از نزدیک را نداشته است تا این تحول به تحولی وارداتی تقلیل یابد. مسافرت به غرب عمدتاً منحصر به طبقات مرفه، مقامات حکومتی، تجار و بازاریان است که سبک زندگی روحانیت را در حوزه عمومی تقلید یا وانمود می‌کنند تا از امتیازات و رانت‌های حکومتی برخوردار شوند. همچنین سبک زندگی غربی دهه‌هاست که از طریق فیلم‌های سینمایی و برنامه‌های تلویزیونی در معرض دید ایرانیان قرار گرفته است. این تحول اگر قرار بود تحت تاثیر کالاهای غربی صورت گیرد باید در دهه پنجاه شمسی رخ می‌داد؛ که حکومت محدودیتی برای این محصولات در نظر نمی‌گرفت.

تحول جنسی در جامعه ایران ناشی از تغییر رویکردهای جوانان این نسل و نگرش متفاوت آن‌ها به زندگی و روابط انسانی در دو دهه هشتاد و نود بوده است. این نسل عموماً به دین به عنوان یک مجموعه دستورات فقهی نمی‌نگرد تا مو به مو از دستورات آن پیروی کند. همچنین این نسل بر خلاف نسل انقلاب دیگر به رفتار جنسی در ذیل رفتار سیاسی نگاه نمی‌کند، تا از لذت‌دانی جنسی به خاطر فعالیت سیاسی و اجتماعی بگذرد.

انقلاب‌های جنسی در غرب

جوامع غربی سه دوره انقلاب جنسی را پشت سر گذاشته‌اند. دوره اول به اواخر قرن هجدهم باز می‌گردد که هنجارهای جنسی در اروپا به واسطه تحولات دینی و سیاسی

دستکاری شد و مردم در این دوره آسان‌گیرتر شدند. دوره دوم به نیمه اول قرن بیستم و سال‌های پس از جنگ جهانی اول باز می‌گردد. رشد اقتصادی، کسب حق رای توسط زنان در برخی از کشورهای غربی و بروز جنبش‌های زنان برای کسب حقوق و آزادی‌هایشان علل اصلی این دور از انقلاب جنسی در کشورهای غربی هستند. دوره سوم در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با آزادسازی اقتصادی، مقررات‌زدایی، افزایش مشارکت سیاسی زنان، ظهور دولت رفاه، پس‌لرزه‌های جنگ‌های جهانی دوم و ویتنام، گسترش آموزش به جنس مؤنث و افزایش تعداد دختران در دانشگاه‌ها، ظهور انواع روش‌ها برای کنترل موالید، افزایش جمعیت شهرها، جنبش‌های برابری خواهانه مثل جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده، تسهیل حمل‌ونقل و ارتباطات، افزایش تعداد امکانه تفریحی برای مردان و زنان و سرانجام امکان زندگی مستقل برای جوانان از آغاز سنین جوانی همراه می‌شود.

آن‌ها که می‌خواهند بحث انقلاب جنسی در ایران را در نسل جدید مطرح کنند، نمی‌توانند به علل فوق بی‌توجه باشند و صرفاً به برخی از تغییر رفتارها یا نگرش‌ها اشاره داشته باشند. هر انقلاب یا تحول جنسی دارای زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی است.

ابهام در دامنه تغییر نگرش‌ها

در این‌که رفتار جنسی یا نگرش‌های نسل جدید جمعیتی در ایران به امور و روابط جنسی متفاوت است کم‌تر شکی وجود دارد؛ اختلاف بر سر میزان، شدت و جهت این تحول یا تغییر رفتار است. اما در این‌که این رفتارها و نگرش‌ها تا چه حد و چگونه تغییر کرده‌اند تقریباً هیچ کاری به صورت علمی در ایران صورت نگرفته است؛ آن‌قدر با مسائل جنسی در حوزه عمومی به صورت تابو برخورد شده است که محققان اجتماعی کم‌تر به سراغ آن می‌روند. وقتی نظرسنجی در مورد دیدگاه شهروندان در باب مذاکره با آمریکا با عکس‌العمل حادی مثل تعطیلی مراکز نظرسنجی و بازداشت مدیران‌اش در ایران روبه‌رو می‌شود، طبیعی است که دیگر کسی به سراغ تحقیق در مورد مسائل جنسی

نرود. اگر تحقیقات و نظرسنجی‌هایی نیز در این مورد انجام گرفته باشد توسط مراکز نظرسنجی دولتی و با سفارش دستگاه‌های امنیتی صورت می‌گیرد تا تبعات سیاسی آن‌ها اندازه‌گیری شود و نتایج آن‌ها نیز اعلام نمی‌شود.

رابطه با آمریکا بیش‌تر تابو است یا این‌که جوانان ایرانی در چه سنی برای اولین بار رابطه جنسی داشته‌اند یا ارضا شده‌اند؟ میزان محبوبیت و روحانیت بیش‌تر تابو است یا تعداد دفعات استمنای جوانان ایرانی در سنین ۱۴ تا ۲۰ سالگی؟ بدین ترتیب در شرایط ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی تحقیقات تجربی توسط مراکز مستقل تحقیقاتی در مورد انقلاب جنسی بسیار دشوار است. هر گونه عمل و رفتار جنسی یا نظر در این حوزه که با دیدگاه غالب روحانیت در تقابل باشد، به سرعت انگ اختلال و انحراف جنسی می‌خورد و باید به پستوی خانه‌ها یا اذهان رانده شود.

با توجه به حساسیت دولت و ترس افراد از مجازات‌های بسیار خشن برای روابط جنسی در ایران، جمع‌آوری آمار و نظرسنجی قابل اتکا در مورد تحولات رفتار جنسی در این کشور تقریباً غیرممکن است. بیش‌ترین کنترل اجتماعی دولت در زندگی خصوصی شهروندان ایرانی از مجرای کنترل روابط جنسی - که در ایران هنوز غالباً به صورت تابو به آن‌ها نگاه می‌شود و به همین علت زیرزمینی و پنهان است - اعمال می‌گردد. به همین دلیل برای کشف تحولات در این قلمرو به جای خود موضوع باید به سراغ نتایج و پیامدهای تغییر رفتار جنسی مثل تغییرات در میزان وقوع سقط جنین یا ترمیم پرده بکارت رفت. آمارهای مربوط به سقط جنین و ترمیم پرده بکارت، که گاه‌به‌گاه در مطبوعات منتشر می‌شوند، حکایت از گسترده‌بودن این رخدادها در میان افراد غیرمزدوج می‌کنند.

زمینه‌ها

اما به نحو تحلیلی می‌توان از زمینه‌ها و نتایج چنین انقلابی در ایران سخن گفت. زمینه‌های چنین تحولی در ایران بدین قرارند:

الف - شهری شدن: شهری شدن جامعه یعنی رهاشدن فرد از نظارت چهره‌به‌چهره

آشنایان و اقوام در زندگی روستایی و گم شدن در دریای شهر. در چنین شرایطی افراد می‌توانند با یکدیگر روابط صمیمانه و جنسی دور از چشم دیگران داشته باشند و هیچ کس از آن خبر نشود و لوازمی نیز بر آن مترتب نگردد. در شهرهای بزرگ افراد دایره بسیار کوچکی از دوستان و خانواده درجه اول خود را می‌شناسند و در مورد دیگران بی‌توجه‌اند. هنگامی که فرد در شهرهای بزرگ پا به خیابان می‌گذارد، در هیاهوی شهر گم می‌شود و افراد دیگر به سختی می‌توانند او را دنبال کنند، مگر یک حاکمیت تمامیت‌طلب که مهم‌ترین دغدغه‌اش احوالات شخصیه افراد باشد و این احوالات شخصیه را در پرونده‌هایی ثبت کند. آمران به معروف و ناهیان از منکر در جامعه ایران بعد از انقلاب چنین کارکردی داشته و دارند.

در چنین شرایطی افراد به راحتی می‌توانند از چنبره روابط خانوادگی یا آشنایی گذر کنند و روابط صمیمانه با جنس مخالف برقرار کنند، البته اگر به دست نیروهای آمر به معروف و ناهی از منکر گرفتار نشوند. دستگاه امر به معروف و نهی از منکر، چه ستاد ویژه آن و چه نیروهای انتظامی و شبه‌نظامی وابسته به دستگاه رهبری، درست می‌خواهند جای خالی نظارت خانوادگی و آشنایی در جوامع کوچک و بسته را بگیرند. به همین دلیل است که نظام جمهوری اسلامی مشکل کم‌تری با روستاها دارد. اما بخت با آن یار نیست؛ بر اساس نتایج سرشماری سال ۱۳۹۰، ۲۸.۵ درصد جمعیت کشور روستایی و ۷۱.۴ آن شهری بودند. در سرشماری سال ۱۳۹۵ نسبت شهری به روستایی به سه برابر رسید. افزایش جمعیت شهرنشین در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی تداوم داشته است.

ب- گسترش ارتباطات: اگر در چارچوب خانواده سنتی دختران (و نه پسران) مدام تحت نظارت پدر و مادر هستند و رفت و آمد و دوستان آن‌ها کنترل می‌شود، اما مکالمه تلفنی، ارسال پیامک (اس‌ام‌اس) و گپ اینترنتی آن‌ها را دیگر به سختی می‌توان تحت کنترل داشت. در سال ۱۳۸۹ بیش از ۳۷ میلیون مشترک همراه اول در ایران وجود داشت و این شماره تلفن‌ها در یک هزار و ۱۰۲ شهر

و بیش از ۳۶ هزار روستای بالای ۲۰ خانوار فعال بودند. اپراتور دوم نیز حدود ۱۳ میلیون مشترک داشت که این آمار شامل مشترکان دائمی و اعتباری است و مشترکان تالیا هم میان ۸۰۰ تا حدود یک میلیون اعلام شده است. (تابناک، ۵ فروردین ۱۳۸۹) بدین ترتیب کم‌تر کسی در شهرها و روستاهای کشور وجود داشت که به تلفن دسترسی نداشته باشد.

گسترش ارتباطات زمینه را برای گستردن دامنه روابط انسان‌ها از جمله روابط صمیمی و جنسی گسترده است. بدین لحاظ آمران به معروف و ناهیان از منکر برای حل معضل ارتباطات جنسی باید همه مراکز ارتباطی را تعطیل کنند و ابزارهای ارتباطی را غیرقانونی اعلام کنند؛ همان کاری را که با ویدیو و بعد با ماهواره و اینترنت کردند. از این رو مایه تعجب است که وزارت حقیقت حکومت دینی شرکت مخابرات را رها کرده است و آنتن‌های بشقابی را جمع‌آوری می‌کند.

نتایج طرح «آمارگیری از کاربران اینترنت» که برای اولین بار در دی ۱۳۸۷ توسط مرکز آمار ایران با مراجعه به ۹۸ هزار و ۹۸۲ خانوار و تکمیل پرسش‌نامه برای آن‌ها به اجرا گذاشته شد، نشان می‌داد ضریب نفوذ اینترنت در کشور در این سال به ۱۱٪ درصد رسیده بود. در این سال، از مجموع ۱۸۸ میلیون خانوار کشور، در حدود پنج میلیون خانوار در محل سکونت یا در محل‌های دیگر از اینترنت استفاده کرده‌اند؛ بدین ترتیب که حداقل یک عضو این خانوارها کاربر اینترنت بوده است. همچنین بر اساس نتایج طرح، از مجموع کاربران اینترنت کشور که در محل سکونت خود از اینترنت استفاده کرده‌اند، نحوه دسترسی ۹۹٪ درصد از طریق دایال‌آپ بوده است.

از مجموع خانوارهای کشور در سال ۱۳۸۷، در حدود ۱۸۵ درصد در محل سکونت خود دارای تلفن ثابت و ۲۳٪ درصد دارای رایانه بوده‌اند. حدود ۳۷٪ درصد از خانوارهای کشور دارای حداقل یک عضو با تلفن همراه بوده‌اند. این سهم‌ها برای نقاط شهری به ترتیب ۱۸۹٪، ۶۳۸٪ و ۸۰۷٪ درصد و برای نقاط

روستایی نیز به ترتیب ۷.۷۵، ۶.۱۰ و ۲.۵۶ درصد بوده است. (ایسنا، ۲۲ اسفند ۱۳۸۸) در این سال ۱۴۵ هزار و ۴۲۲ دامنه اینترنتی در مرکز ثبت دامنه‌های کشوری به ثبت رسیده بود. (علیرضا صالح، مدیر ثبت دامنه‌های اینترنتی پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، الف، ۲۴ اسفند ۱۳۸۸) این رقم غیر از دامنه‌هایی است که کاربران مستقلاً برای خود به ثبت رسانده‌اند.

بر اساس آمار مرکز توسعه مدیریت اینترنت ایران، ضریب نفوذ اینترنت در ایران برای سال ۹۰ خورشیدی ۴۳ درصد ذکر شده است. اما بر اساس آمار دی‌ماه سال ۹۰ مرکز آمار ایران، ضریب نفوذ اینترنت در ایران برای سال ۹۰ نزدیک به ۱۵ درصد اعلام شد. بر اساس آمار مرکز توسعه مدیریت اینترنت ایران، نحوه اتصال ایرانی‌ها به اینترنت به ترتیب در دسته کم‌سرعت عبارت است از: ۱۴ میلیون و ۲۵۹ هزار و ۹۸۲ نفر از طریق اینترنت موبایل، شش میلیون و ۹۳۴ هزار و ۷۶۰ نفر از اینترنت کم‌سرعت دایل‌آپ، شش میلیون و ۱۰۶ هزار نفر از طریق فیبر نوری، و در دسته پرسرعت: چهار میلیون و ۵۲۸ هزار و ۴۲۸ نفر از طریق ای‌دی‌اس‌ال و ۸۶۷ هزار و ۱۰۵ نفر نیز از طریق اینترنت پرسرعت بی‌سیم وای‌مکس. (مهر، ۲۷ تیر ۱۳۹۱)

پ- گسترش رسانه‌های غیردولتی: در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی سه رسانه به صورت رسانه‌های رقیب وارد میدان رقابت با رسانه‌های انحصاری دولتی شده‌اند: ویدیو، (به صورت کاست و بعداً دی‌وی‌دی) کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و اینترنت. این رسانه‌ها به جهت تصویری بودن به شدت موثرند و از همین جهت بیش‌تر مورد توجه و کنترل دولت. در هر سه مورد حکومت علی‌رغم کوشش جدی، در حذف یا کاهش تاثیر آن‌ها ناتوان بوده است. این رسانه‌ها الگوهای متفاوتی از رفتار جنسی و ارتباط میان زنان و مردان یا دختران و پسران را به جامعه ایران عرضه می‌کنند. بسیاری از مواد این رسانه‌ها بالاخص در سایت‌های اینترنتی و دی‌وی‌دی‌ها تولید داخلی‌اند و نمی‌توان همه مواد آن‌ها را همان مواد رسانه‌ای غربی دانست.

ت- گسترش آموزش عالی: در ایران در اوایل دهه نود حدود چهار میلیون دانشجو در دانشگاه‌ها و مدارس عالی و مراکز تربیت معلم به تحصیل مشغول بودند، که حدود شصت درصد آن‌ها را دانشجویان دختر تشکیل می‌دادند. علی‌رغم اعمال محدودیت بر روابط دانشجویان تا حد تشکیل برخی دانشگاه‌های مخصوص دختران، جداسازی کلاس‌ها یا پرده کشیدن میان دختران و پسران در کلاس‌ها، جداسازی کتابخانه‌ها و مراکز غذاخوری یا جداسازی پیاده‌روها، دانشجویان دختر و پسر با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و این ارتباط به سلام و علیک در برابر نمازخانه یا مراسم سیاسی و اجتماعی در محیط‌های دانشگاهی ختم نمی‌شود بلکه به خانه‌ها بسط می‌یابد. حذف دختران از برخی رشته‌های دانشگاهی در سال ۱۳۹۱ نیز نتوانست سیل ورود دختران به آموزش عالی و در نتیجه فضاهای عمومی را متوقف کند.

نتایج و پیامدها

در نتیجه تحولات درون‌زای فوق، در ایران نه تنها رابطه جنسی بیرون از ازدواج رخ می‌دهد، بلکه پدیده‌ای تقریباً فراگیر و همه‌گیر است. این رابطه بیرون از ازدواج تنها به زنان مطلقه محدود نمی‌شود بلکه جوانان غیرمزدوج را نیز شامل می‌شود. علی‌اکبر عصارنیا، معاون فرهنگی و اجتماعی سازمان ملی جوانان کشور، می‌گوید: «۵۶ درصد جوانان بر اساس اظهارات خود اعلام کرده‌اند که در طول دوران جوانی با یک دختر در ارتباط بودند که از این تعداد ۲۶ درصد منجر به رابطه نامشروع جنسی شده است. ۱۳ درصد روابط نامشروع جنسی در بانوان منجر به حاملگی ناخواسته شده که این افراد ناچار به سقط جنین شده‌اند.» (ادوار نیوز، ۶ دی ۱۳۸۷)

آمارهای دستگاه‌های دولتی نشان می‌دهند که رابطه آزاد جنسی در میان افراد مطلقه افزایش داشته است. بنا به گزارش استانداری تهران «در ۹ ماه اول سال ۸۷ برای یک سوم از زنان مطلقه در دادسرای ارشاد، پرونده فساد اخلاقی تشکیل شده است.» (سایت روز، ۳ دی ۱۳۸۷) گرچه به آمارهای دستگاه‌های دولتی ایران و نوع داوری آن‌ها

چندان اعتمادی نیست اما غیر از آمارهای دولتی مشاهدات نیز این افزایش را در میزان روابط جنسی آزاد - که هیچ کس حق داوری اخلاقی در مورد آنها را ندارد - تایید می‌کنند. آمارهای اغراق‌آمیز دولتی ممکن است معطوف به کسب بودجه بیش‌تر برای سازمان‌های دولتی و حکومتی مسئول برای سرکوب آزادی‌های اجتماعی یا معطوف به افزایش فشار بر مردم جهت کنترل اجتماعی بیش‌تر باشند.

هر چهار تحول اجتماعی فوق‌کاملاً ناشی از فعل‌وانفعالات درونی جامعه ایران هستند و تاثیرات گسترده‌ای بر فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه از جمله تحول جنسی آن داشته‌اند. امروز بسیاری از جوانان ایرانی با انواع روش‌های آمیزش جنسی آشنا هستند و آن‌ها را در عمل به کار می‌گیرند؛ موضوعی که دو دهه قبل کاملاً غریب می‌نمود. دیدگاه‌های مذهبی و اخلاقی دیگر مانعی برای این روابط نیستند و حتی افراد مذهبی راه‌های شرعی برون‌رفت از محدودیت‌ها را یافته‌اند. بسیاری از جوانان ایرانی، دیگر رابطه جنسی پیش از ازدواج را یک تابوی دست‌نازدنی نمی‌دانند و آن را کاملاً بهنجار تلقی می‌کنند. چه دختر و چه پسر، جوانان ایرانی در سخن‌گفتن از امیال و روابط جنسی خود شرم‌منده نیستند و به صراحت به انتقاد از سنت‌ها و محدودیت‌های ایدئولوژیک دولتی می‌پردازند.

در نتیجه تحولات فوق و تغییرات در رفتار جنسی، سن ازدواج هم برای دختران و هم برای پسران رو به افزایش بوده است؛ تعداد زنان سرپرست خانوار افزایش یافته (حدود ۱۲ درصد خانوارها) و بسیاری از زنان حتی غیرمطلقه و غیر بیوه تصمیم به زندگی مستقل بدون ازدواج می‌گیرند. تاخیر در ازدواج و کاهش میزان زاد و ولد نیز تا حد زیادی ناشی از این دیدگاه است که افراد می‌خواهند برای بهره‌گیری خود از زندگی تلاش کنند و نه ایثار کامل خود برای فرزندان. طبیعی است که روابط جنسی میان این زنان و مردان قابل توقف نیست؛ چون بر خلاف چند دهه پیش دیگر اکثر زنان و مردان ایرانی به عزلت و خودداری باور ندارند.

تقلیل روابط صمیمی به روابط جنسی در کنج خانه‌ها

اما کنترل شدید و پلیسی‌بودن فضای عمومی روابط صمیمی افراد را به کنج خانه‌ها رانده است. حکومت با انواع طرح‌ها مثل طرح امنیت اجتماعی، انضباط اجتماعی، جداسازی‌ها (حتی زنانه و مردانه کردن برخی پارک‌ها) و مانند آن‌ها مدام خیابان‌ها را به صحنه رژه عناصر ارباب و ارباب خود مبدل می‌سازد. اما جوانان از هر فرصتی که پیش آید برای برقراری رابطه جنسی استفاده می‌کنند. با توجه به این که عموم جوانان ایرانی قدرت اجاره آپارتمان و زندگی مستقل را ندارند، تنها شرایط آماده برای رابطه جنسی به مهمانی‌رفتن یا بر سر کار بودن اعضای خانواده و خالی‌بودن خانه است. خودروها نیز برای گفتگو، نوازش و بوسه و گاهی ایجاد رابطه جنسی، فضایی نیمه‌خصوصی را فراهم می‌آورند.

بسترهای تحول الگوهای روابط جنسی

اگر ایران دهه نود خورشیدی را با ایران در دهه‌های پنجاه و شصت خورشیدی از حیث الگوهای رفتار جنسی مقایسه کنیم تفاوت‌ها بارز و آشکار می‌شوند. جوانان به راحتی در باره ابزارها و روش‌های پیشگیری سخن می‌گویند؛ آن‌ها با روش‌های متکثر آمیزش جنسی و ارضای جنسی آشنا هستند؛ اکثر دختران و پسران دوست پسر یا دختر دارند و اکثر افراد با روش‌های گوناگون ارتباط‌گیری موفق با جنس مخالف آشنا هستند. تلفن همراه و اینترنت نیز راه را برای ارتباط‌گیری بسیار آسان ساخته است و جدایی‌های جنسیتی صرفاً به کار ممانعت از دیدار در فضای عمومی می‌آیند و نه دیدار در محیط‌های خصوصی. تعداد دختران و پسرانی که بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند (هم‌باشی یا ازدواج سفید) مرتباً رو به افزایش بوده است.

در دهه نود اکثر دختران و پسران با چشم‌های بسته و به صورت باکره وارد رابطه ازدواج نمی‌شوند و در چارچوب ازدواج نیز همه از یک الگوی آمیزش جنسی تبعیت نمی‌کنند. روش‌های نوین ترمیم باکرگی مشکل دخترانی را که می‌خواهند باکره بنمایند حل کرده است. بسیاری این تفاوت‌ها در متن روابط جنسی نسل‌های تازه به چشم

می‌خورند گرچه مطالعاتی که دقیقاً این تحولات را اندازه بگیرند انجام نشده است و انجام آن‌ها در ایران نیز بسیار دشوار است. در این قسمت به بسترها و زمینه‌هایی که به این تحولات دامن زده‌اند اشاره می‌کنم.

گذر از خانواده

نسل امروز دیگر به خانواده به عنوان تنها مجرای ارضای غرائز جنسی نگاه نمی‌کند. کارشناس امور زنان و دبیر کارگروه دختران معاونت امور زنان ریاست جمهوری می‌گوید: «گفته می‌شود دختران توقع‌شان بالا رفته و تمایلی به ازدواج ندارند؛ اتفاقاً در میان افراد دانشگاهی که با آن‌ها ارتباط داریم، دختران تمایل زیادی دارند ازدواج کنند اما به نوعی خواستگار وجود ندارد و خانم‌ها می‌گویند که آقایان به آن‌ها بیش‌تر پیشنهاد دوستی و روابط نامشروع می‌دهند.» (قانون، ۱۸ آبان ۱۳۹۴) این وضعیت که شیوع بسیاری در میان جوانان این نسل دارد، بیانگر این نکته است که نیازهای جنسی جوانان و میان‌سالان ایرانی عمدتاً در چارچوب خانواده برآورده نمی‌شود. یک بخش آن در برابر رایانه، بخشی دیگر در روابط آزاد میان افراد و بخش دیگر در بازار تن‌فروشی تامین می‌شود. علت اصلی پرهیز از تشکیل خانواده بیکاری بسیار شایع در میان جوانان یا درآمد بسیار اندک کسانی است که حتی شغل دارند.

یک بررسی که در نیمه دهه هشتاد خورشیدی انجام شد نشان داد که «شش هزار و ۵۳ زن خیابانی در کل کشور زندانی بودند و دختران میان ۱۲ تا ۲۵ سال بیش‌ترین آن‌ها را تشکیل می‌دادند.» (تابناک، ۲۶ شهریور ۱۳۸۸) رقم تخمینی آمار زنان کارگر جنسی نیز ۳۰۰ هزار داده شده است. (همان‌جا) اگر هر کارگر جنسی به طور متوسط روزانه به ۵ تا ۱۰ مشتری خدمات بدهد تعداد افرادی که روزانه از این بازار استفاده می‌کنند به چیزی حدود ۱.۵ تا ۳ میلیون نفر می‌رسد.

گذر از سن ازدواج

آنچه این تحول را ناگزیر کرده تعداد میلیونی پسران، دختران، مردان و زنانی است که

هیچ چشم‌اندازی برای ازدواج ندارند. در سال ۸۵ مجموعاً ۱۱ میلیون و ۷۹۰ هزار نفر خانم و آقا در سن ازدواج قرار داشتند و هرگز ازدواج نکرده بودند که از این تعداد ۵ میلیون و ۲۱۰ هزار آقا و ۶ میلیون و ۵۸۰ هزار خانم بودند. در سال ۱۳۹۳ تعداد آقایان در سن ازدواج افزایش و تعداد خانم‌های این طیف کاهش یافت. آقایان در سن ازدواج کشور با طیف سنی ۲۰ تا ۳۴ شامل ۱۲ میلیون و ۷۰ هزار نفر می‌شوند که از این تعداد پنج میلیون و ۵۷۰ هزار نفر هرگز ازدواج نکرده‌اند. بنا بر این ۴۶ درصد آقایان در سن ازدواج کشور هرگز ازدواج نکرده‌اند. همچنین خانم‌های در سن ازدواج کشور با طیف سنی ۱۵ تا ۲۹ سال شامل ۱۱ میلیون و ۷۹۰ هزار نفر می‌شوند، از این تعداد ۵ میلیون و ۶۷۰ هزار خانم هرگز ازدواج نکرده‌اند.

طیف سنی بعد از ۳۴ سال برای آقایان و پس از ۲۹ سال برای خانم‌ها تا سن ۵۰ سالگی کسانی را در بر می‌گیرد که از سن ازدواج گذر کرده‌اند و بخت و شوق ازدواج برای آن‌ها بسیار اندک است. در سال ۹۳، تعداد ۳۲۰ هزار نفر از آقایان از سن متعارف ازدواج در کشور عبور کرده بودند و در معرض ورود به سن مجرد قطعی قرار داشتند. ۹۸۰ هزار خانم نیز در سن خطر مجرد قطعی قرار داشتند و تعداد خانم‌ها از این جهت تقریباً ۳ برابر آقایان بود.

از مردان در حال گذار به ۳۴ سالگی و زنان در حال گذار به ۲۹ سالگی - که جمعیتی حدود ۱.۳ میلیون نفر دارند - و میلیون‌ها نفری که این سنین را بدون ازدواج رد کرده‌اند نمی‌توان انتظار داشت که بدون روابط جنسی زندگی کنند و حتماً چنین نیست. همچنین عدم توازن جمعیتی میان زنان و مردان مانع از انتظار این نکته است که مردان روابط جنسی محدود به یک زن (خارج از ازدواج) داشته باشند.

گذر از تابوی طلاق

روند کاهش ازدواج و افزایش طلاق روندی رو به رشد در دهه‌های هشتاد و نود بوده است. نسبت طلاق به ازدواج از نیمه دهه هشتاد تا نیمه دهه نود بیش‌تر از سه برابر افزایش یافت. در سال ۱۳۸۵ نسبت ازدواج به طلاق در کشور حدود ۱۰ به یک بود اما در نیمه

دهه نود این نسبت به حدود سه به یک در شهرهای بزرگ و پنج به یک در مناطق روستایی رسید.

این روند هیچ گاه متوقف نشده است. در سال ۱۳۹۳ ازدواج نسبت به سال ۹۲ کاهش ۶.۵ درصدی و طلاق رشد ۵.۵ درصدی داشته است. در ۹ ماهه سال ۱۳۹۴، ۱۲۰ هزار و ۲۴۰ واقعه ازدواج رخ داده که نسبت به سال قبل ۳.۴ درصد کاهش داشته است و ۱۲۲ هزار و ۳۴۰ طلاق نیز به ثبت رسیده که ۴.۲ درصد افزایش داشته است. این بدین معنی است که تعداد ازدواج و طلاق در ایران نه تنها به هم نزدیک شده بلکه طلاق ازدواج را نیز رد کرده است. سه استانی که با رشد بیش تری در ثبت طلاق روبه رو بودند به ترتیب استان کرمان با ۳ هزار و ۷۳۱ مورد، کهگیلویه و بویراحمد با هزار و ۹۴ مورد و سیستان و بلوچستان با هزار و ۳۸۱ مورد بوده که به ترتیب از رشد ۴۹.۸ درصدی، ۴۰.۱ درصدی و ۳۲.۳ درصدی برخوردار بوده اند. (مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال، مهر، ۶ دی ۱۳۹۴)

زنان و مردانی که از یکدیگر جدا می شوند به سادگی نمی توانند دوباره ازدواج کنند و راه ریاضت جنسی نیز در پیش نمی گیرند. همین امر موجب روابط جنسی آزادتر در بیرون از چارچوب خانواده می شود. البته مردان ازدواج کرده متمول از این موقعیت برای ازدواج مجدد یا ازدواج موقت بهره می گیرند.

بالارفتن سن ازدواج

درصد اندکی از جوانان که در سنین ۱۸ تا ۲۵ سالگی تن به ازدواج می دادند اکنون کوچک تر و کوچک تر می شود. سن میانگین ازدواج نیز در دهه های هشتاد و نود مدام افزایش یافته است. بر اساس یافته های مرکز آمار ایران، میانگین سن در اولین ازدواج برای مردان از ۲۴.۱ سال در سال ۱۳۵۵ به ۲۶.۷ سال در سال ۱۳۹۰ رسید و برای زنان از ۱۹.۷ سال به ۲۳.۴ سال طی این دوره رسیده است. اما جوانان امروز ایرانی بر خلاف سال ۵۵ در معرض انواع تجربه های جنسی قرار می گیرند. اینترنت و ماهواره و امکان انتقال آسان فیلم بر روی سی دی یا فلش درایو راه حکومت و خانواده را بر روی بسته

نگاه داشتن چشم جوانان بسته است. از این جهت نیاز به روابط جنسی و یافتن روش‌های ارضای آن از همان سنین ۱۵ و ۱۶ سالگی آغاز می‌شود و حتی برای کسانی که ازدواج می‌کنند این نیاز در حدود یک دهه باید بدون داشتن همسر و خانواده بر طرف شود. ریاضت‌کشی در میان جوانان امروز ایرانی - که اکثراً زندگی‌باور و لحظه‌باور شده‌اند - امری است بسیار کمیاب. از این جهت روابط آزاد جنسی میان آن‌ها بالاخص از زمان پا گذاشتن به عرصه دانشگاه و محیط کار امری است بسیار رایج. تلاش بی‌وقفه حکومت برای جداسازی جنسیتی و کاستن از حضور اجتماعی زنان تا حدی ناشی از مستاصل شدن آن در برابر این نیاز گسترده است.

۱.۱۰ افزایش جرم

به گفته وزیر دادگستری دولت روحانی «میزان جرائم از تعداد جمعیت بیش‌تر است.» (مهر، ۱۹ مهر ۱۳۹۲) او پرونده‌های جرائم در کشور را رو به تزاید اعلام کرده است. معنای دقیق‌تر این سخن این است که میزان متوسط پرونده جرم به ازای هر نفر بیش از یک است در حالی که در گذشته کم‌تر از آن بوده است. چرا در ایران پرونده‌های جرم رو به افزایش بوده‌اند؟ چه عواملی در این افزایش دخیل هستند؟ آیا بنا به ادعای مقامات که جامعه ایران را جامعه‌ای دینی و مقامات کشور را پاک و الهی معرفی می‌کنند نباید انتظار کاهش جرائم را داشت؟ مگر مقامات، اجرای شریعت را تضمین‌کننده کاهش و پیشگیری از جرائم نمی‌دانستند؟ چرا وزیر دادگستری دولتی که به خاطر عدم پرهیز از بد نشان دادن اوضاع (بعد از دوران احمدی‌نژاد) دلیلی برای گفتن دروغ در این زمینه ندارد از افزایش جرائم شکایت می‌کند؟ شش دلیل روشن برای افزایش جرائم در کشور وجود دارد:

فقر، اعتیاد و ترک تحصیل

سه پس‌زمینه بسیار روشن و قابل لمس برای افزایش جرائم فقر، اعتیاد و ترک تحصیل هستند. در این جا بحث این نیست که فقر، اعتیاد و ترک تحصیل بالضروره به

ارتکاب جرم منجر می‌شوند بلکه سخن آن است که این سه، احتمال وقوع جرم را بالا می‌برند. این سه عامل می‌توانند افزایش جرم در میان کسانی که با فقر مطلق درگیرند، (چیزی حدود ۱۰ تا پانزده میلیون نفر) کسانی که از مواد مخدر استفاده می‌کنند (چیزی حدود ۳ تا ۷ میلیون نفر بنا به آمارهای مختلف) و جوانان و نوجوانانی که از تحصیل بازمانده‌اند (چیزی در حدود ۸ تا ۱۰ میلیون نفر) را تا حدودی توضیح دهد. این جمعیت حدود بیست میلیونی (در برخی اقصای فقر، ترک تحصیل و اعتیاد بر هم افتادگی دارند) آسیب‌پذیرترین بخش در برابر جرم و جنایت هستند. زندان‌های کشور و دادگاه‌ها را بیش‌تر همین جمعیت پر می‌کنند.

مسابقه برای موفقیت بدون زحمت

بر باد رفتن حدود ۷۰۰ میلیارد دلار در کشور در هشت سال دوره احمدی‌نژاد به دست عده‌ای قلیل، به جامعه ایران بیش از پیش نشان داد که روش رسیدن به خواسته‌ها کار و تلاش و امانت و راستکاری نیست. البته قبل از دولت احمدی‌نژاد نیز افراد به این نکته وقوف داشتند اما منابع بادآورده تا این حد نبود. دولت احمدی‌نژاد به مسابقه برای موفقیت بدون زحمت شدت بخشید. یقه‌سفیدهای روحانی، سپاهی و بسیجی بیش‌ترین جرائم ناشی از فساد اقتصادی و سوءاستفاده از قدرت را به خود اختصاص می‌دهند چون دسترسی آسان و پنهان کارانه‌ای به قدرت دارند.

فروپاشی همبستگی‌های خانوادگی

به گفته وزیر دادگستری نیمی از پرونده‌های جرائم در حوزه زمین و املاک است. اختلافات در حوزه زمین و املاک عمدتاً میان اعضای خانواده و فامیل اتفاق می‌افتد؛ در انحصار وراثت و تقسیم املاک مشاع که عمدتاً در اختیار روستاییانی از یک محل با پیوندهای خویشاوندی هستند. بخش قابل توجهی از زمین‌های کشاورزی کشور زمین‌های مشاع هستند که اغلب افراد یک فامیل یا قبیله و عشیره را در بر می‌گیرند. این‌ها به آسانی نمی‌توانند به تفکیک و تقسیم زمین‌ها دست بزنند و اختلافات آن‌ها

منجر به اقدامات مجرمانه می‌شود. این دسته از جرائم هم در طبقات فقیر و هم در طبقات متوسط به چشم می‌خورد.

با توجه به این که بیش از ۹۰ درصد نیروی کار کشور در کارگاه‌هایی با ظرفیت کم‌تر از ۵ نفر کار می‌کنند (عمدتاً اعضای یک خانواده) سست شدن روابط خانوادگی در این محیط‌ها نیز به اختلافات لاینحل و ارتکاب جرم منجر می‌شوند.

بی‌اعتبار شدن گروه‌های مرجع

در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ دو قشر مرجع اجتماعی وجود داشت: روحانیت و دانشگاهیان. روحانیت با رسیدن به قدرت و کشت و کشتار و جنایت و فساد در طی سه چهار سال اول رژیم، مرجعیت اجتماعی و اخلاقی خود را از دست داد. کسانی که بعد از آن در حول و حوش روحانیون هستند تنها برای کسب امتیازات بیش‌تر چنین می‌کنند. ثروت‌مندان ایرانی در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی همه، کسانی هستند که به روحانیون نزدیک بوده‌اند.

پس از بر باد رفتن اعتبار اخلاقی نهادهای دینی، مقامات کشوری و روحانیون به مرجع دیگر اعتبار رو کردند تا اعتبار از کف‌رفته را جبران کنند. با رویکرد مقامات به مشاغل دانشگاهی و کسب مدارج عالی و تزریق بخش قابل توجهی از روحانیون به دانشگاه‌ها و بعد عنوان استاد و دکتر گرفتن بسیاری از مقامات، دانشگاه نیز در برابر توده مردم اعتبار گذشته خود را به تدریج از دست داد. امروز تقریباً همه مقامات و نیروهای نظامی و حتی چماق‌به‌دستان رژیم دارای مدارج عالی دانشگاهی هستند و در دانشگاه تدریس می‌کنند. جامعه‌ای که مرجع اعتبار ندارد جامعه‌ای بدون شاقول و میزان است. افراد در چنین جامعه‌ای قطب‌نمای اخلاقی خود را از دست می‌دهند.

نشستن مقامات در مقام خدا

برای سده‌ها مردمی که از خدا می‌ترسیدند و به واسطه این ترس از جرم و جنایت دوری می‌کردند پس از شکل‌گیری حکومت دینی دیدند که حاکمان در کرسی خدا و پیامبر

و امامان نشستند و هر کاری را که می‌توانستند از تقلب، دروغ و سرکوب مخالف تا سوءاستفاده از قدرت و فساد انجام دادند. وقتی مراجع تقلید و اساتید حوزه علمیه مثل آب خوردن هزاران زندانی را در زندان اعدام می‌کنند یا به راحتی دروغ می‌گویند یا به تاراج اموال عمومی دست می‌زنند، مردم عادی مطمئن می‌شوند که خدایی و رستاخیزی و مجازاتی در کار نیست. وقتی نمایندگان خدا از خدا نمی‌هراسند چرا مردم عادی باید از او بهراسند؟

وضعیت جنگل

فقدان حاکمیت قانون و فساد گسترده در عین سرکوب شدید منتقدان توسط مقامات وضعیت جامعه ایران را به شرایط جنگ «همه علیه همه» در حوزه منافع سوق داده است. در این وضعیت جنگی دیگر مرز میان جرم و غیر جرم برداشته می‌شود و افراد حاضرند هر کاری برای پیشرفت خود، حتی به قیمت از میان رفتن دیگران و تخریب وضعیت جامعه، انجام دهند. به همین دلیل است که بسیاری از افراد به راحتی می‌توانند مرتکب نقض قانون شوند، حتی بدون آن که به این نقض نیازی داشته باشند. بسیاری از شهروندان ایرانی به این نکته وقوف دارند که رعایت قانون به نفع آنهاست اما بی‌اعتباری مراجع قانون‌گذاری و اعمال قانون، ظالمانه‌بودن بسیاری از قوانین و بازنده‌بودن کسانی که قانون را رعایت می‌کنند افراد را به رعایت قانون بی‌توجه می‌سازد.

۱.۱۱ شهر و روستا: هم‌گرایی یا واگرایی

در بسیاری از تحلیل‌های سیاسی مربوط به ایران بالاخص بعد از هر انتخابات پای شکاف روستا و شهر را به میان می‌آورند. بالاخص در دوره احمدی‌نژاد و جنبش سبز از این شکاف برای توضیح برخی رفتارهای سیاسی استفاده می‌شد. مخالفان جنبش سبز، سبزه‌ها را بالای شهری و طرفداران حکومت را مردم جنوب شهر و روستاها معرفی می‌کردند. مخالفان دولت احمدی‌نژاد نیز پایگاه این دولت را در روستاها می‌دیدند.

بی‌معنا شدن شکاف سیاسی شهر و روستا

از دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی به بعد نشانه‌های کم‌تاثیر شدن این شکاف و عدم کاربرد آن در تحلیل‌های سیاسی نمودار شد. رای خاتمی و روحانی هر دو نمایانگر عدم تمایز معنی‌دار میان رای روستاییان و شهریان به این دو است. در مورد رای احمدی‌نژاد نیز با توجه به تقلب در انتخابات ۸۴ و ۸۸ نمی‌توان نتیجه‌ای گرفت. ادعای این قسمت آن است که دیگر به سختی می‌توان از این شکاف برای تبیین تحولات سیاسی در ایران بهره گرفت. به پنج دلیل:

۱- تحولات اجتماعی

جمعیت روستایی کشور در دهه‌های پیش از بسیاری جهات محافظه‌کارتر، بسته‌تر و سنتی‌تر بود و عمل می‌کرد اما اکنون این مرزها کاملاً در هم ریخته است. به عنوان مثال موضوع طلاق و ازدواج را در نظر بگیرید: «در سال ۹۰ از مجموع ۴۳۵ مورد طلاق در شهرستان نهاوند ۲۰۴ مورد طلاق مربوط به روستاها بوده است و در شش ماهه نخست سال ۹۱، با این که جمعیت شهری نهاوند بیش از جمعیت روستایی آن است، ۱۱۰ مورد طلاق در شهر و ۹۹ مورد طلاق در روستاها به ثبت رسیده است. در سال‌های ۸۹ و ۹۰، در حالی که شهر اصفهان دارای افزایش ۵.۱ درصد افزایش ازدواج بوده، در روستاهای این استان کاهش ۶.۹ درصدی در ازدواج رخ داده است. طلاق نیز در همین بازه زمانی رشدی ۸.۳ درصدی در شهر اصفهان داشته اما این میزان در روستاهای اصفهان به ۸.۵ درصد رسیده است.» (تهران امروز، ۲۷ مهر ۱۳۹۲) به نظر می‌آید که در نهاد خانواده، که معمولاً مقاومت بیش‌تری در تحولات نشان می‌دهد، فاصله روستا و شهر برداشته شده است.

۲- گرانی همه‌جایی

در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود در برخی مقاطع تورم روستایی بالاتر از تورم

شهری بوده است. نرخ تورم روستایی تا قبل از آبان ۹۲، ۴۵.۲ درصد بود در حالی که این نرخ برای شهرها در همین دوره ۳۶.۲ درصد بود. (خبرآنلاین، ۱۴ آبان ۱۳۹۲) تا قبل از دهه هفتاد خورشیدی نرخ تورم روستایی همیشه کم تر از تورم شهری بود؛ چون بسیاری از کالاهای مصرفی اصولاً در سبد مصرف روستاییان قرار نمی گرفت. از همین جهت زندگی در روستاها در گذشته همیشه با تنش کم تری همراه بود. اما امروز سبد مصرف روستاییان و شهرنشینان کم درآمد و حتی طبقه متوسط به هم نزدیک شده است. این البته به این معنا نیست که روستاییان ارتقا یافته اند بلکه شهرنشینان ایرانی فقیرتر شده اند. از جهت تورم مرز میان شهر و روستا در ایران برداشته شده است.

۳- فقر و غنا

امروز دیگر نمی توان جمعیت شهری را پردرآمدتر و ثروتمندتر و جمعیت روستایی را فقیرتر به حساب آورد. جمعیت روستایی کشور عموماً در خانه های ملکی خود زندگی می کنند، در حالی که بخش قابل توجهی از جمعیت شهری مستاجر هستند و حدود یک سوم درآمد خود را صرف اجاره می کنند. بنا به گفته معاون وزیر راه و شهرسازی «در حال حاضر حدود ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار مستاجر در کشور داریم که از این تعداد، ۲.۵ میلیون مستاجر کم درآمد تلقی می شوند.» (مهر، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳) این مستاجرهای کم درآمد عمدتاً در شهرها و حاشیه شهرها زندگی می کنند.

ثروت کشور بیش تر در شهرها متمرکز است چون درآمدهای نفتی به جیب طبقه حاکم، که ساکن شهرهاست، می ریزد اما این ها تنها حدود ۵ تا ۱۰ درصد جمعیت کشور را در بر می گیرد. بقیه جمعیت شهری کشور عمدتاً زیر خط فقر زندگی می کند و از این جهت تفاوت چندانی با جمعیت روستایی ندارد.

۴- مهاجرت

مهاجرت روستاییان به شهرها و حاشیه شهرها همچنان ادامه دارد و همین

موضوع مرز میان شهر و روستا را مخدوش می‌کند. بنا به گفته معاون توسعه روستایی و مناطق محروم معاون اول رئیس‌جمهور «۳۴ هزار آبادی و روستا در کشور خالی از سکنه است که به حاشیه شهرهای بزرگ پناه برده‌اند.» (ایرنا، ۲۸ بهمن ۱۳۹۳) بنا به برخی تخمین‌ها حدود ۱۰ تا ۲۱ میلیون نفر در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند، که فضایی نه روستایی و نه شهری است.

پدیده دیگر در کنار روند مهاجرت از روستا به شهر که در دهه‌های ۴۰ تا ۸۰ خورشیدی در جریان بوده مهاجرت میان‌شهرها، میان‌روستاها و از شهر به روستا در برابر روستا به شهر است. در دوره پنج ساله ۸۵ تا ۱۳۹۰، ۳۲ میلیون و ۵۹۰ هزار و ۴۰ مهاجرت شهر به شهر در کشور انجام شده است. همین‌طور هم ۷۵۵ هزار و ۵۴۶ مهاجرت از شهرها به آبادی صورت گرفته است. مهاجرت از مبدا آبادی به شهر، ۶۵۵ هزار و ۲۵۱ مورد و آبادی به آبادی هم ۳۶۸ هزار و ۷۰۸ مهاجرت بوده است. در صدر استان‌های مهاجرپذیر تهران قرار دارد که با ۳۵.۱۴۱ درصد ثبت تغییر کدپستی در پایگاه اطلاعات جمعیت کشور در سال ۹۲ مهاجرپذیرترین استان کشور بوده است. (علی‌اکبر محزون، مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال کشور، خبر آنلاین، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۳)

۱ میلیون و ۴۴۰ هزار و ۷۷۵ مورد تغییر نشانی در سال ۹۲ به ثبت رسیده است. بر اساس این تغییر نشانی‌ها، استان‌های تهران، البرز و اصفهان (به ترتیب با ۳۵.۱۴۱، ۹.۸۵۱ و ۵.۰۴۶ درصد) بیش‌ترین جابه‌جایی ثبت‌شده به داخل استان و استان‌های تهران، البرز و خوزستان (به ترتیب با ۱۵.۰۲۷، ۶.۷۹۹ و ۵.۳۷۷ ثبت تغییر نشانی) بیش‌ترین جابه‌جایی ثبت‌شده به خارج از استان را دارا بوده‌اند. چنان‌که می‌بینید دیگر الگوی دیرین مهاجرت از روستا به شهر به دلیل اقتصادی و اجتماعی تغییر کرده است. شهرهای ایران به روستاهایی بسیار بزرگ و روستاها به شهرهایی کوچک تبدیل شده‌اند. دیگر فاصله فرهنگی و اجتماعی گذشته میان روستا و شهر چندان به چشم نمی‌خورد و از همین جهت مهاجرت به دلایل

فرهنگی و اجتماعی نیز بی معنا شده است.

۵- ارتباطات

روستاییان همانند شهری‌ها هم از وسایل ارتباطی مجاز (تلفن همراه) و هم از رسانه‌های غیرمجاز (شبکه‌های ماهواره‌ای) استفاده می‌کنند. در دورافتاده‌ترین روستاهای ایران می‌توان بشقاب‌های ماهواره‌ای را بر فراز پشت‌بام‌ها مشاهده کرد. در اوایل دهه نود هشتاد درصد روستاهای ایران تحت پوشش تلفن همراه بودند و فاصله‌ای میان روستاییان و شهری‌ها از حیث دریافت اخبار از رسانه‌های رسمی و غیررسمی به چشم نمی‌خورد.

پرشدن شکاف فرهنگی

اگر شهری‌های ایران روزی از حیث مطالعه کتاب یا رفتن به سینما یا شرکت در کنسرت‌های موسیقی فاصله‌ای قابل توجه با روستاییان داشتند، در دوران جمهوری اسلامی آن‌ها به تدریج این فاصله را از دست دادند. میزان مطالعه ایرانیان در طی دهه‌های هشتاد و نود خورشیدی رو به افول بوده است: موسسات دولتی و شبه‌دولتی بیش‌ترین کتاب‌هایی را که مردم نمی‌خواهند بخوانند، تولید می‌کنند و خود آن کتاب‌ها را می‌خرند و انبار می‌کنند. میزان رفتن شهریان به سینما نیز از ۲۰ سال پیش به این طرف به یک‌دهم (از نود میلیون بلیط به حدود نه میلیون) رسیده است. کنسرت‌های موسیقی نیز مرتباً لغو می‌شوند. به همین لحاظ فاصله زیادی میان شهر و روستا در ایران باقی‌مانده است.

اگر به شرایط اقتصادی، رسانه‌ای، فرهنگی و اجتماعی در شهرها و روستاها توجه کنیم، خواهیم دید که فاصله شهر و روستا در ایران در حال کاهش بوده است. این البته به هزینه کاهش استانداردهای زندگی شهری انجام گرفته است. بدین ترتیب این شکاف دیگر نمی‌تواند به عنوان مبنای فهم رفتارها و رویدادهای سیاسی در کشور مورد استفاده قرار گیرد.

۱.۱۲ پنج تحول اجتماعی در برگزاری مراسم نوروز

نوروز نیز همانند همه پدیده‌های اجتماعی و بشری در حال تحول بوده است. این تحول را هم در آداب و مراسم، (جزئیات سفره هفت‌سین یا لباس و ترانه‌های حاجی‌فیروز) هم در داستان‌های پیرامون آن، هم در شیرینی‌ها و غذاهایی که در سرتاسر حوزه فرهنگی ایران (افغانستان، تاجیکستان، بخش‌هایی از چین، کردستان ترکیه و عراق و سوریه، آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان) تهیه می‌شود، هم در کمیت و کیفیت عیدی‌ها و هم در رفتارها و کنش و واکنش‌های کسانی که نوروز را جشن می‌گرفته و می‌گیرند می‌توان مشاهده کرد. تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران در سه دهه هفتاد تا نود به خوبی سایه خود را بر چگونگی برگزاری جشن‌ها و تعطیلات نوروز انداخته‌اند. فراتر از برنامه‌ها و سیاست‌های دولت در جهت نابودی بخش‌های ماقبل اسلام فرهنگ و میراث ایرانی، جشن نوروز در چهار دهه شصت تا نود تغییرات و تحولاتی را در حوزه رفتارهای اجتماعی در جامعه ایران متحمل شده است. این تحولات ناشی از تحولات بزرگ‌تر اجتماعی و سیاسی در جامعه بوده است؛ چون جشن‌های ملی ملت‌ها، نمی‌توانند در خلاء به طور دست‌نخورده باقی بمانند و دچار تحولات نشوند.

دیدوبازدید در حلقه خانواده هسته‌ای

نخست آن‌که با افزایش شهرنشینی و افزایش تعداد خانواده‌های هسته‌ای در ایران، دیدوبازدیدها در بخش عمده خانواده‌ها به نزدیک‌ترین اعضای خانواده محدود شده است. دیگر مثل سال‌های دهه چهل و پنجاه بسیاری از فامیل‌های دور، خود را ملزم نمی‌بینند به دیدوبازدید عید بروند. (اثر ارتباط با این «فامیل دور» یا نوستالژی آن البته در کلاه قرمزی به چشم می‌خورد) افراد کم‌تر به دیدوبازدید کسانی می‌روند که در طول سال نمی‌توانند با آن‌ها ارتباط حضوری یا تلفنی داشته باشند. در دهه‌های چهل و پنجاه حتی پسرعموها، پسرهایی‌ها، پسرخاله‌ها و پسرعمه‌های پدری و مادری پس از تشکیل خانواده به دیدار هم می‌رفتند، اما اکنون دایره دیدارها محدودتر شده است.

ایران گردی و جهان گردی به جای خانه نشینی

دوم آن که با افزایش امکانات ایران گردی و جهان گردی و خود آگاهی به دیگر جوامع، میلیون‌ها ایرانی اصولاً مراسم دیدوبازدید نوروزی را نادیده می‌گیرند و در ایام نوروز به مسافرت می‌روند یا اگر در همه تعطیلات در مسافرت نباشند، حداقل بخشی از آن را در سفرند. این امر برای بسیاری از خانواده‌ها که دیگر حوصله دیدوبازدیدهای معمول را ندارند یا نمی‌توانند هزینه‌های کمر شکن مهمان‌داری را تحمل کنند، راهی برای گریز است. این پدیده البته هویت فرهنگی ایرانیان را تقویت کرده است و این تقویت را می‌توان در حساسیت‌های آن‌ها به میراث فرهنگی مشاهده کرد.

جهان گردی و سفر به کشورهای همسایه به افزایش احساس و درک هویت ایرانی یاری می‌رساند. یک هویت هنگامی که در برابر هویت‌های دیگر قرار گیرد در نتیجه دیگر-آگاهی به خود-آگاهی بیش تری دست می‌یابد و این خود آگاهی منشا تحول و تغییر است. تورهای نوروزی ایران گردی و جهان گردی به بخشی لاینفک از مراسم عید گروهی از افراد جامعه تبدیل شده‌اند. جهان گردی صرفاً به طبقات مرفه محدود نیست؛ چون هزینه‌های سفر به کشورهای همسایه نزدیک به هزینه‌های سفر در داخل کشور است. میزان سفر بالاخص در میان شهروندان تهرانی تا آن حد است که تهران در دو هفته اول سال نو نفسی می‌کشد و از آلودگی هوای آن کاسته می‌شود.

گردهمایی‌های نوروزی

سوم آن که در طبقات مرفه‌تر که خانه علاوه بر محل زندگی و پناهگاه برای‌شان به حیطة خصوصی تبدیل شده است (در برابر تجاوزات بی‌دریغ حکومت) برخی از افراد ترجیح می‌دهند روزی از تعطیلات را در یک رستوران یا سالن دور هم جمع شوند و به جای دیدوبازدید در خانه‌ها - که بسیار هزینه‌بر و اعصاب‌خردکن هم شده است (به دلیل شلوغی شهرها و دشواری و بسیار هزینه‌بر شدن رفت و آمد) - در یک روز همه دیدارها را انجام دهند. در خارج کشور این امر به صورت یک سنت برای ایرانیان درآمده است. ایرانیان خارج از کشور به دلیل دوری مکانی از یکدیگر معمولاً رستوران، سالن

یا اتفاقی در یک دانشگاه را که در یک منطقه به همه نزدیک تر است، برای مراسم عید زرو می کنند و در آن در عین چیدن سفره هفت سین و خوردن غذای ایرانی به رقص و پایکوبی می پردازند؛ کاری که ایرانیان داخل کشور از آن در فضاهای عمومی محروم هستند. ایرانیان خارج کشور چهارشنبه سوری و سیزده به در را نیز به همین ترتیب برگزار می کنند. این گردهمایی ها بسیار فراتر از اعضای خانواده و جمع دوستان است و اکثر ایرانیان یک منطقه را در بر می گیرد؛ در حالی که جشن نوروز در ایران بیش تر خانوادگی است. در برخی شهرها مثل نیویورک و لس آنجلس ایرانیان به دلیل کثرت تعداد می توانند کارناوال و راهپیمایی برگزار کنند.

برای رقابت با این روند، حکومت نیز در پی استفاده از نیاز به در جمع بودن در اعیاد و جشن ها بوده و تلاش کرده است مراکز مذهبی را به محل گردهمایی جشن نوروز تبدیل کند. البته دست مقامات در استفاده از مساجد برای این هدف بسته است؛ چون شریعت حضور افراد در مسجد (مثل زنان در ایام قاعدگی) و نیز اعمالی که می توان در مسجد انجام داد را محدود کرده است. به همین دلیل امامزاده ها را برای این امر مناسب تشخیص داده اند. در نوروز سال ۱۳۹۳ حدود ۲۰۰۰ امامزاده را برای برگزاری جشن نوروز (اسلامی شده) تخصیص دادند. در این برنامه ها قرار بوده است پس از خوانده شدن دعای کمیل دعای تحویل سال خوانده شود و قرآن تلاوت شود. سفره هفت سین نیز تغییر ماهیت داده و هفت نام دختر پیامبر (سلیمه، سیده النساء، سرالله، سرالعظمه، سعیده، ساجده و سماویه) هفت سین این مراسم سراسری بوده است. (معاون فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف، الف، ۲۹ اسفند ۱۳۹۲) در دوران پس از احمدی نژاد این تلاش فروکش کرد.

برگزاری جشن در بناهای میراث فرهنگی

چهارم آن که جامعه برخلاف جهت گیری حکومت برای هرچه اسلامی تر کردن نوروز، این مراسم را هرچه بیش تر به صورت عرفی آن برگزار می کند. برخی برای ابراز این عرفی بودن در ساعت تحویل سال بر سر قبر حافظ یا مقبره کوروش در پاسارگاد یا به تخت جمشید می روند. کسانی که در این مکان ها جمع می شوند خود وسایل آتش بازی

ایمن را فراهم می‌آورند و به سبک سال نو در کشورهای غربی شمارش معکوس می‌کنند تا زمان سال تحویل فرا برسد. البته فشارهای حکومت در کلیت جامعه از جهت غیرجمعی کردن جشن نوروز و محدود کردن آن در محیط خانه‌ها موفق بوده است.

کوچک‌تر شدن سفره‌ها

و بالاخره تحول پنجم که از فقیرتر شدن خانواده‌های ایرانی در دوره پس از پرداخت یارانه‌های نقدی حکایت می‌کند، کوچک‌تر شدن سفره‌های جشن سال نو است. قیمت آجیل، شیرینی و بالاخص میوه‌های شب عید در این سال‌ها سر به فلک کشیده‌اند و خانواده‌ها نمی‌توانند همانند گذشته ده‌ها و بلکه صدها کیلو خوراکی (بالاخص میوه) را برای خود و مهمانان‌شان تهیه کنند. از همین جهت است که رفت‌وآمدها و دیدوبازدیدها بالاخص با مهمانی شام و نهار بسیار کاهش یافته است.

در دهه‌های چهل و پنجاه حتی خانواده‌های زیر متوسط و فقیر در ایام عید تلاش می‌کردند از شیرینی، آجیل و میوه شب عید کوتاه نیایند و بچه‌ها حداقل بتوانند دلی از عزا بیرون بیاورند. این امر در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود در غیر از خانواده‌های مرفه غیرممکن شده است. عیدی شب عید کارمندان و کارگران چیزی است مساوی با چند کیلو آجیل، چند کیلو شیرینی و چند کیلو میوه؛ اگر فرض کنیم که در ایام ماقبل عید هیچ یک از اعضای خانواده لباسی نو تهیه نکنند یا پدر و مادر نخواهند به بچه‌های خود، خواهران و برادران خود عیدی بدهند. عیدی شب عید کارمندان و کارگران حتی به اندازه نونوارشدن لباس اعضای یک خانواده چهار نفری نیست.

۱.۱۳ چهار تحول در فرهنگ عمومی

در این که انقلاب، جنگ و چهار دهه حکومت دینی اقتدارگرا و تمامیت‌خواه جامعه ایران را تغییر داده‌اند شکی نیست. همانند اقتصاد و سیاست، فرهنگ عمومی جامعه نیز تغییر یافته است. تصور این که جامعه ایران در همه ابعاد و جوارح آن بعد از کشتار هزاران نفر در سال ۶۷ در زندان‌ها و کشتار سال ۸۸ در خیابان‌ها در کنار ۸ سال جنگ

بی حاصل، ده‌ها هزار کشته در جنگ خیابانی میان گروه‌های سیاسی در سال‌های ۵۸ تا ۶۱ و چهار دهه سرکوب هر روزه در خیابان‌ها توسط بسیج و سپاه تغییری نکرده باشد، دور از ذهن به نظر می‌آید.

تحولاتی که در این قسمت مطرح می‌کنم به قشر خاصی تعلق ندارد بلکه خودی و غیر خودی، باورمند و غیر باورمند، تحصیل کرده و تحصیل ناکرده، مرد و زن، پیر و جوان و حتی مهاجر و مانده در کشور را در بر می‌گیرند. تنها فاصله‌گیری تام و تمام چندده‌ساله از ایران و تلاش آگاهانه برای زدودن تاثیرات این تحولات بر منش افراد است که می‌تواند افراد را از نتایج آن‌ها مطلع و بعد دور سازد.

بی توجهی به حوزه عمومی

حتی پیش از شکل‌گیری جمهوری اسلامی مردم ایران اکثراً به حوزه عمومی بی‌توجه بودند. در ایران ده‌ها هزار روستا وجود داشت که سنگ کوه در یک قدمی آن‌ها بود و کشاورزان ماه‌ها در آفتاب پاییز و زمستان در میدان ده کنار هم جمع می‌شدند اما گل و شل کوچه‌ها، آن‌ها را نمی‌آزرد و تحریک نمی‌کرد کوچه‌های‌شان را سنگ‌فرش کنند. در این حالی بود که شهروندان ایرانی برای خانه‌های‌شان نگرش دیگری داشتند. این وضعیت با شکل‌گیری جمهوری اسلامی تشدید شد: ۱- انتظار همه چیز از دولت، که برای براندازی رژیم پهلوی مورد استفاده اسلام‌گرایان قرار گرفت، تقویت شد؛ ۲- فساد بی‌سابقه مقامات و اتلاف منابع، انگیزه پرداخت مالیات و سرمایه‌گذاری در حوزه عمومی را از میان برد؛ ۳- سرکوب سیاسی و اجتماعی هر چه بیش‌تر، افراد را به کنج خانه‌ها راند؛ وقتی شما نتوانید از فضای عمومی لذت ببرید و استفاده کنید دیگر انگیزه‌ای برای صرف منابع شخصی و گروهی در آن باقی نمی‌ماند.

بی‌توجهی به حوزه عمومی را در انبوه زباله در خیابان‌ها و طبیعت، تخریب سازه‌های عمومی، بی‌تفاوتی نسبت به استفاده نابهنجار از امکانات عمومی (مثل استفاده از استادبوم ورزشی و میدین و خیابان‌ها برای اعدام)، نقض قوانین مربوط به ساخت‌وساز، مزاحمت انبوه برای نهادهای خدماتی در شرایط اضطراری و کاهش شدید خیرخواهی می‌توان مشاهده کرد.

قربانی شدن اخلاق

در جامعه ایران تقریباً اثری از اخلاق باقی نمانده است؛ اخلاق به هر معنی و در هر مکتبی که لحاظ شود. اصولاً کسانی که بخواهند بر اساس یک نظام اخلاقی مشخص زندگی کنند، زندگی برای آن‌ها غیرممکن می‌شود. حکومت اخلاق را به دین تقلیل داد و با ابزار قرارداد دین برای منافع شخصی و گروهی از سوی قشر حاکم و دل‌زدگی از دین در محکومان، اصولاً اخلاق به فراموشی سپرده شد. امروز نه دین‌داران به اخلاقی دینی که مدعی آن هستند وفادارند و نه غیر دین‌داران باورمندی خود را به اصول عقلانی و عرفی اخلاق، در عمل نشان می‌دهند. بقا به هر قیمت و حفظ منافع از هر طریق ممکن امروز به مبانی رفتاری شهروندان ایرانی تبدیل شده است.

عادی شدن تقلب و فساد

تبدیل شدن پول به خدای جامعه، تقلب و فساد برای دسترسی به آن را در جامعه عادی ساخت. اخبار مربوط به بزرگ‌ترین فسادهای حکومتی کوچک‌ترین عکس‌العمل و واکنشی را در جامعه بر نمی‌انگیزد؛ گویی سوءاستفاده از قدرت امری عادی است و حاکمان برای سوءاستفاده از قدرت امتیاز ویژه‌ای دارند. اقشار مختلف جامعه ایران برای نزدیک شدن به قدرت و سوءاستفاده از آن با یکدیگر مسابقه می‌دهند و کسانی که از قدرت فاسد در ایران دوری می‌کنند، از سوی نزدیکان خود سرزنش می‌شوند.

نسل‌هایی از چندچهره‌ها

بنا به برخی تحقیقات میدانی افرادی که برای گذران زندگی روزمره خود دروغ می‌گویند یا مجبور به دروغ‌گویی هستند، اگر این کار را در دوره‌ای ادامه دهند به تدریج ذهن آن‌ها به عدم صداقت و دورویی عادت می‌کند. این فرآیند انطباق به تدریج شخصیت آن‌ها را تغییر می‌دهد. این داستان در ایران معاصر در مقیاس چند ده میلیونی رخ داده است. ایرانیان برای گذران زندگی خود مجبورند هر روز دروغ بگویند؛ چه در کسب و کار، چه در روابط اجتماعی با همکاران و چه در مدرسه و دانشگاه با معلم

و هم کلاسی. نظام گزینش برای تحصیل و کسب شغل و نظام خودی-غیر خودی برای کسب امتیاز و رانت زمینه‌های نهادی این تحول را فراهم آورد.

ایرانیان تحت حکومت دینی انواع نقاب‌ها را در پس ذهن خود دارند و بسته به شرایط یکی از آن‌ها را به صورت می‌زنند. ذکر این تحول فراتر از بحث اخلاق و تجویز یا داوری است. تحولی اجتماعی و فرهنگی رخ داده است که قربانی شدن اخلاق تنها یکی از قلمروهای بروز و ظهور آن و پیامدهای آن است. در همه جوامع افراد ماسک‌هایی مثل پدر، برادر، شوهر، معلم، پزشک، راننده تاکسی، مسلمان، مسیحی، زرتشتی، بهایی، بلوچ، کرد، فارس و مانند آن‌ها را در پس ذهن خود دارند، اما اول این که تناقضی میان ماسک‌های حرفه‌ای، قومی، مذهبی و خویشاوندی نیست و دوم این که کم‌تر کسی این ماسک‌ها را برای کسب امتیازی خاص یا فرار از تهدیدی مشخص به صورت می‌زند. ماسک‌های مورد استفاده در ایران برای نزدیکی به حکومت و گریز از ماشین سرکوب است. همان دختران و پسرانی که در دانشگاه با هم دست می‌دهند (و دانشگاه علوم پزشکی در منع آن اطلاعیه صادر می‌کند) در مراسم محرم هم حضور دارند و برای امام حسین روحانیت گریه می‌کنند؛ همان‌ها که برای تعطیلات به آنتالیا می‌روند و در بارهای شبانه می‌رقصند و می‌نوشند، در مراسم اربعین در کربلا هم حضور دارند و نام فرزندان‌شان را از میان اسامی ائمه شیعه انتخاب می‌کنند، ولی با پوشیدن مینی ژوپ در مهمانی‌ها مشکلی ندارند. اشتباه نکنید! این‌ها گروه‌های متفاوت با مرزهای فرهنگی و اجتماعی مشخص نیستند؛ همان‌هایند.

۱.۱۴ روندهای جمعیتی

علی‌رغم همه هشدارهایی که جمعیت‌شناسان، کارشناسان محیط زیست، متخصصان تغذیه و جامعه‌شناسان در باب خطرات افزایش جمعیت ایران داده‌اند، حکومت سیاست‌های افزایش جمعیت را با اهدافی مثل جهان‌گشایی و کثرت جمعیت شیعه در تقابل فرقه‌گرایانه با کشورهایی با اکثریت باورمند به تسنن دنبال کرده است. این سیاست‌ها البته در دولت روحانی برای راضی کردن خامنه‌ای و روحانیون انجام می‌شود،

در حالی که دولت احمدی‌نژاد خود چنین باوری داشت. علی‌رغم همه سیاست‌های تشویقی مثل سه ماه کاهش سربازی برای هر فرزند و تنبیهی مثل محروم کردن بیش‌تر زنان از اشتغال، میزان رشد جمعیت در سال ۱۳۹۴ کاهش یافت: «طبق برآوردهای وزارت بهداشت، یک میلیون و ۵۷۷ هزار تولد داشتیم و ثبت احوال آن را یک میلیون و ۵۷۰ هزار مورد اعلام کرده است. این رقم در سال قبل ۳۶ هزار مورد بیش‌تر بوده است.» (معاون وزیر بهداشت، ایسنا، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۵) نرخ رشد موالید در سال ۱۳۹۴ نسبت به سال قبل ۲.۳ درصد کاهش یافت. بنا به گفته مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات سازمان ثبت احوال کشور «در ۴ ماهه ابتدای سال ۹۵ نرخ [رشد] موالید به منفی ۰.۶ درصد رسید.» (فارس، ۱۶ مرداد ۱۳۹۵) چرا سیاست افزایش جمعیت با عدم موفقیت همراه بوده است؟

کاهش فاصله میان ازدواج و بارداری

با توجه به آمارهای موجود در مورد وضعیت طلاق و این که درصد بالایی از طلاق‌ها در پنج سال اول زندگی مشترک رخ می‌دهد، هر انسان عاقلی به زوج‌های ایرانی پیشنهاد می‌کند که حداقل پنج سال برای فرزنددار شدن صبر کنند تا ببینند زندگی خانوادگی باثبات و متداومی خواهند داشت یا نه و بعد یک انسان دیگر را بدان بیفزایند. اما مقامات جمهوری اسلامی درست مثل بی‌عقل‌ترین دوستان افراد - که برای تحکیم زندگی مشترک در شرایط اختلاف، توصیه می‌کنند زوج مورد نظر بچه‌دار شوند - این سیاست را در پیش گرفته‌اند که «فاصله میان ازدواج و بارداری فرزند اول را بکاهد تا جمعیت افزایش پیدا کند.» (مدیرکل دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس وزارت بهداشت، ۱۳ مرداد ۱۳۹۴)

افزایش سن ازدواج و باروری

مدیرکل دفتر اطلاعات آمار و جمعیت سازمان ثبت احوال میانگین سن مادران در فرزندآوری را ۲۸.۴ و پدران را ۳۱.۵ سال اعلام می‌کند: «ولادت‌های مادران بالای

۳۰ سال در سال ۸۴، ۲۷.۵ درصد بود که این آمار در سال ۹۳ به ۳۷.۵ درصد و در سال ۹۴ به ۴۰.۳ درصد افزایش یافت که نشان می‌دهد هر سال میانگین سن ازدواج و فرزندآوری افزایش پیدا کرده است. تاخیر در سن ازدواج بالای ۳۵ سال برای مردان در سال ۹۳، ۱۰.۴ درصد و در سال ۹۴، ۱۱.۶ درصد بوده است و همچنین تاخیر ازدواج زنان بالای ۳۰ سال در سال ۹۳ نیز ۱۴.۵ درصد و در سال ۹۴ به ۱۵.۹ بوده است.» (مهر، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۵) در این شرایط اصرار و تشویق به باروری برای زنان که در سنین بالاتر ازدواج می‌کنند امری مخاطره‌آمیز هم برای آنان و هم برای فرزندان‌شان است.

روند ازدواج و طلاق

از سال ۹۰ تا ۹۴ با کاهش آمار ازدواج در کشور مواجه بوده‌ایم به طوری که در سال ۱۳۹۳، ۷۲۴ هزار و ۳۲۴ ازدواج ثبت شد که نسبت به سال قبل ۶.۵ درصد کاهش داشته است. در سال ۹۰ ازدواج با رشد منفی ۱.۹ درصد و در سال ۹۱ با رشد منفی ۵.۱ درصد روبه‌رو بود. در سال ۱۳۹۴ نیز با کاهش ۵.۴ درصدی آمار ازدواج مواجه بودیم. (رئیس ثبت احوال، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵) میزان ثبت ازدواج از ۸۹۰ هزار ازدواج در سال ۸۹ به ۶۸۵ هزار ازدواج در سال ۹۴ کاهش یافت. متولدان دهه هفتاد بسیار کم‌تر از متولدان دهه شصت تن به ازدواج می‌دهند. همراه با کاهش ازدواج آمار طلاق نیز افزایش داشته است. نسبت طلاق به ازدواج از ۱۵ درصد در سال ۸۹ به ۲۳ درصد در سال ۱۳۹۴ رسید.

روند خانواده‌ها

اندازه و ترکیب خانوار ایرانی در حال تغییر بوده است. «آمار خانواده‌های گسترده از ده درصد به کم‌تر از چهار درصد رسیده است. خانواده تک‌نفره در حال افزایش است. آمار این خانواده‌ها از ۵.۲ درصد در سال ۸۵ به ۷.۱ درصد در آخرین سرشماری رسیده است.» (مدیرکل اطلاعات، آمار و مهاجرت سازمان ثبت احوال، مهر، ۲۷ مهر ۱۳۹۴) تعداد خانواده‌هایی که می‌خواهند از تک‌فرزندی خارج شوند بسیار محدود و سالی ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر است. (مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات سازمان ثبت احوال کشور، فارس،

۱۶ مرداد (۱۳۹۵) از سوی دیگر تعداد خانوار دارای زنان سرپرست در نیمه دهه نود به ۳ میلیون نفر رسید. مشخص است که اصرار مقامات به رشد جمعیت با روند تحولات خانواده در ایران هم‌خوانی ندارد و تشویق‌ها آثار سوء به دنبال خواهد داشت.

تبعیض: محروم کردن زنان از اشتغال

نماینده ولی فقیه در استان اصفهان و امام جمعه این شهر می‌گوید: «حق زن این نیست که کار کند.» (انتخاب، ۲۷ آبان ۱۳۹۴) او برای این که این سخن خود را موجه جلوه دهد، تبعیض علیه آنان را نوعی لطف به آن‌ها معرفی می‌کند: «این که بنده تاکید بر اولویت اشتغال مردان به جای بانوان دارم، توهین به خانم‌ها نیست؛ بلکه اسلام تاکید دارد که مخارج و هزینه‌های زندگی باید بر عهده مردان باشد و نه زنان. در دولت و حکومت اسلامی باید مسائل مالی مردان برطرف شود تا مشکلاتی نظیر ازدواج هم برطرف شود. آنچه که اسلام دستور داده است به نفع زن است. بیش‌تر مسائلی که در اسلام مطرح می‌شود به سود زنان و در راستای حفظ کرامت و شأنیت بانوان است.» (همان‌جا)

این‌ها تنها سخنان امام جمعه اصفهان نیست. اکثر نزدیک به اتفاق روحانیون شیعه چنین دیدگاهی دارند. زنان نباید کار کنند تا در خانه مشغول به تولید مثل و بزرگ کردن کودکان شوند و در خدمت مردان باشند. ظاهراً افزایش جمعیت برای مقامات تحت دستورات رهبر جمهوری اسلامی تا آن حد اهمیت دارد که برای‌شان مهم نیست فرزندان به دنیا آمده، توسط مادرانی که خود را مجبور به خانه‌نشینی می‌دانند به دنیا آورده شده باشند. همان‌طور که برای آن‌ها مهم نیست این بچه‌ها، بچه‌های طلاق باشند یا نه، یا در خیابان مشغول کار و گدایی باشند یا خیر. زنان تحصیل کرده کشور نمی‌توانند این تبعیضات را هضم کنند و صرفاً به تولیدمثل مشغول شوند.

رشد منفی اقتصادی و افزایش بیکاری

در سال‌هایی که سیاست جمعیتی موجود دنبال شده است (و بی‌تاثیر هم بوده) رشد اقتصادی کشور همچنان منفی یا نزدیک به صفر بوده است. (از جمله سال ۱۳۹۴) به

همین دلیل نرخ بیکاری بهبود نیافته و بلکه افزایش یافته است. حسن روحانی می گوید «آمار اشتغال پاییز ۹۴ را با پاییز ۹۲ مقایسه کنند. در فاصله این دو سال تعداد شاغلان یک میلیون و ۱۷۹ هزار نفر اضافه شده است.» (حسن روحانی، ایسنا، ۱۷ اسفند ۱۳۹۴) این را به سختی می توان باور کرد. در دو سال ذکر شده رشد اقتصادی، صفر یا منفی و رشد بخش صنعت منفی بوده است. دولت در این دو سال بودجه عمرانی نداشته است. این یک میلیون و ۱۷۹ هزار شغل کجا و چطور ایجاد شده است؟ وقتی خروج سرمایه از کشور در سال ۲۰۱۴ نسبت به سال قبل ۴ برابر شده است (شرق به نقل از گزارش آنکناد، شرق، ۴ تیر ۱۳۹۴) چگونه شغل ایجاد شده است؟

نرخ بیکاری در کشور نیز همین وضعیت را نشان می دهد: «طبق گزارش جدید مرکز آمار ایران از نتایج آمار نیروی کار در تابستان ۹۴، نرخ بیکاری جوانان زیر ۳۰ سال هم اکنون به ۴۸.۷ درصد رسیده و این نرخ در مورد زنان ۸۵.۹ درصد شده است.» (تسنیم، ۱۵ دی ۱۳۹۴) با وضعیت رکود نمی توان از افراد انتظار داشت بر تعداد فرزندان خود بیفزایند.

بی توجهی به مشکلات اصلی

از مشکلات جدی در خانواده های ایرانی ازدواج درون فAMILI است که میزان معلولیت و دیگر اختلالات ژنتیکی را افزایش داده است. در ایران ۳۰ درصد ازدواج ها فAMILI است. (رئیس سازمان بهزیستی، مهر، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵) در طی سال حدود ۷۰۰ هزار ازدواج ثبت می شود. این بدین معناست که ۲۱۰ هزار نیازمند آزمایش های ژنتیکی هستند، که با یک حساب ساده برای انجام هر آزمایش یک میلیون تومان هزینه برآورد شده است. یعنی آزمایش های ژنتیکی به حدود ۲۱۰ میلیارد تومان بودجه نیاز دارد در حالی که در سال ۹۵ برای انجام این آزمایش ها ۴۸ میلیارد تومان اعتبار دیده شده بود. تشویق به باروری در این مورد تشویق به به دنیا آوردن کودکان به صورت کورکورانه و بدون توجه به پیامدهای آن است.

سیاست جمعیتی خامنه ای آنچنان با شرایط ایران غریب و بیگانه است که حتی

وزرای دولت به صراحت با آن مخالفت می‌کنند. آخوندی وزیر راه و شهرسازی دولت روحانی می‌گوید: «امروز رشد جمعیت شهری در کشور مانند گذشته در حال افزایش نیست و مدت‌هاست که جمعیت روستایی ما در حدود ۲۸ میلیون نفر ثابت مانده است و امروز مسئله در کیفیت زندگی است و در حقیقت، کمیت شتاب گذشته را ندارد. راه‌کارهایی که امروز به دنبال افزایش کمیت است خیلی جواب نمی‌دهد و ما باید کیفیت زندگی را در شهرهای ایران افزایش دهیم.» (فارس، ۱۴ مرداد ۱۳۹۵)

آیا جمعیت ایران رو به پیرشدن است؟

پس از اظهارات مکرر رهبر جمهوری اسلامی در باب نیاز به افزایش جمعیت کشور، مقامات و رسانه‌های جمهوری اسلامی بارها از پیرشدن جمعیت و نیاز به افزایش رشد جمعیت سخن گفته‌اند. آیا فراتر از رویکرد ایدئولوژیک مقامات جمهوری اسلامی و روحانیت شیعه برای افزایش جمعیت (با هدف افزایش قدرت جمهوری اسلامی در منطقه و افزایش جمعیت شیعیان) این سخنان وجه واقع‌گرایانه و علمی نیز دارد؟

آمارها

آمارهای جمعیتی ایران حکایت از افزایش قابل توجه جمعیت کهن‌سال کشور دارند. کاهش قابل توجه رشد جمعیت (به نرخ حدود ۱.۳ درصد سالانه) در کنار عواملی مثل بهبود بهداشت، درمان و تغذیه (در برخی از اقشار) به تدریج دارند ترکیب جمعیتی کشور را تغییر می‌دهند. جمعیت پیر کشور افزایش یافته است و می‌یابد؛ چون متوسط طول عمر افراد افزایش پیدا می‌کند. این البته به معنای وارونه‌شدن هرم سنی و گرفتن جای جوانان توسط پیران نیست؛ بلکه هرم جمعیت دارد به شکل درختی با تنه بزرگ در می‌آید.

جمعیت بالای ۶۵ سال کشور در سال ۱۳۹۰ حدود ۳.۵ میلیون نفر بوده است. در ۲۰ سال آینده ۱۵ میلیون نفر به جمعیت کهن‌سال کشور اضافه می‌شود؛ چون جمعیت ۴۰ تا ۶۰ سال در سال ۱۳۹۰ (که در سال ۹۵ میان ۴۵ تا ۶۵ سال دارد) حدود ۱۵ میلیون نفر

بوده است. با فرض از دنیارفتن جمعیت ۳.۵ میلیون نفری ۶۵ سال و بالاتر این سال پس از بیست سال و بالارفتن امید به زندگی در ایران تا حدود ۸۵ سال در بیست سال آینده، جمعیت کهن سال کشور در سال ۱۴۱۵ حدود ۱۵ میلیون نفر خواهد بود؛ یعنی حدود ۱۱.۵ میلیون بیش تر از سال ۹۵. با توجه به سن امید به زندگی در ایران (۷۲ تا ۷۵ سال به روایت‌های مختلف) همه ۱۵ میلیون نفر فوق در سال ۱۴۱۵ زنده نخواهند بود و جمعیت تخمینی بالای ۶۵ سال در آن سال کم تر از ۱۰ میلیون خواهد بود. البته این رقم به معنای کهن سال شدن جمعیت نخواهد بود؛ چون در آن زمان نیز این رقم چیزی در حدود ۱۰ درصد جمعیت خواهد بود.

تبلیغات به جای گزارش

بنابراین جمعیت کشور رو به کهن سالی نمی رود بلکه تعداد کهن سالان افزایش می یابد. مقامات جمهوری اسلامی برای پیش برد سیاست جمعیتی رهبر جمهوری اسلامی (رسیدن به کشوری با ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون جمعیت) این دو موضوع را آگاهانه یا ناآگاهانه با هم خلط می کنند.

بر خلاف این رشد قابل توجه هرم جمعیتی کشور وارونه نمی شود؛ چون اول این که علی رغم کاهش رشد جمعیت با همین نرخ ۱.۳ درصد رشد، سالانه حدود یک میلیون نفر به جمعیت اضافه می شود و نگرانی از کاهش جمعیت بیهوده است. دوم این که در ۲۰ سال آینده جمعیت کهن سال کشور به اندازه‌ای نخواهد شد که جمعیت میان سال و جوان کشور را پشت سر بگذارد و به همین لحاظ نگرانی از فقدان نیروی کار جوان بیهوده است. به اندازه‌ای که اقتصاد ایران بتواند شغل ایجاد کند، جوانان جویای کار در بازار کار خواهند بود. نگرانی‌ها عمدتاً مربوط به چگونگی نگاه‌داری و مراقبت از این جمعیت کهن سال و هزینه‌ای است که این جمعیت بر دوش دولت و سازمان‌های تامین اجتماعی خواهد گذاشت.

پیامدها برای سالمندان

افزایش بخش کهن سالی جمعیت به معنای کهن سالی جمعیت نیست؛ اما سه پیامد برای جمعیت کهن سال داشته است و خواهد داشت. پیامد اول وجود تعداد بیش تری از سالمندان است که باید با اتکای به خود زندگی کنند. در دورانی که تعداد کهن سالان کم تر بود اعضای جوان تر خانواده می توانستند از آن ها نگاه داری کنند. اما امروز نسبت کهن سالان به جمعیت جوان در حال افزایش است (مثل خانواده های تک فرزندی) و برای جوانان و میان سالان دشوار است که از پیران خانواده مواظبت کنند. همچنین کهن سالان عمر بیش تری می کنند که بار نگاه داری را افزایش می دهد.

پیامد دوم وابستگی بیش تر کهن سالان به کسانی است که کارشان نگاه داری از سالمندان است. نگاه داری از سالمندان دارد به یک حرفه و شغل گسترده در ایران تبدیل می شود. این امر را هم در افزایش تعداد پرستاران خانگی و هم افزایش تعداد خانه های سالمندان می توان مشاهده کرد.

پیامد سوم افزایش قدرت سالمندان در تاثیر گذاری بر سیاست های اجتماعی است. سالمندان بسیار بیش تر از جوان ها در جریان اخبار و تحولات جامعه هستند و بیش از آن ها در تصمیم گیری های مهم مثل انتخابات شرکت می کنند. این امر در ایران هم مثل کشورهای صنعتی قابل مشاهده است. در نتیجه سیاست مداران باید گوش های خود را بر روی خواسته های سالمندان باز نگه دارند.

پیامدها برای جامعه

افزایش قابل توجه جمعیت کهن سال در چهار بعد اشتغال، بازنشستگی و از کار افتادگی، تحول خانواده و بهداشت پیامدهایی برای کلیت جامعه خواهد داشت. نخست این که جوان ها بیش تر در صف اشتغال می مانند؛ چون با حقوق بازنشستگی زندگی دشوار است و حتی بازنشستگان ترجیح می دهند در بازار کار بمانند. اما با افزایش کهن سالان به دلیل افزایش خانه های سالمندان و پرستاران خانگی مشاغل تازه ای ایجاد می شود. همچنین نیاز به مراکزی که اوقات فراغت سالمندان را پر می کنند افزایش می یابد. پیامد

دوم افزایش تعداد بازنشستگان و از کارافتادگان است. این امر بار مالی بازنشستگان بر صندوق‌های بازنشستگی و بیمه‌ها را افزایش می‌دهد. نتیجه این امر کاهش ذخایر تامین اجتماعی در کشور خواهد بود.

پیامد سوم افزایش تعداد خانواده‌های دو و تک‌نفره است. بسیاری از سالمندان ترجیح می‌دهند در خانه‌های خود زندگی کنند و به دلیل کم‌بودن تعداد اعضای این خانواده‌ها به طور کلی بعد خانوار در کشور کاهش می‌یابد. کوچک‌تر شدن بعد خانوار در ایران البته دلایل دیگری غیر از این هم دارد؛ مثل کاهش زاد و ولد و مجردماندن بخشی قابل توجهی از جمعیت. (بنا به آخرین آمارها حدود ۱.۳ میلیون) و پیامد چهارم بالاتر رفتن هزینه‌های بخش درمان در کشور خواهد بود. جمعیت کهن‌سال با توجه به افزایش بیماری‌هایی که یک عمر با افراد هستند (سرطان، قند و بیماری‌های قلبی) هزینه بسیار بالایی برای جوامع دارند و با افزایش کهن‌سالان این هزینه‌ها رشد نمایی پیدا می‌کنند.

پیامدها برای حکومت

جمعیت کهن‌سال معمولاً محافظه‌کارتر از جمعیت جوان است. به همین علت احزاب و حکومت‌های محافظه‌کار از افزایش جمعیت کهن‌سال استقبال می‌کنند. نگرانی‌هایی که از پیرشدن جمعیت در ایران ابراز می‌شود، عمدتاً از سوی اسلام‌گرایان سوسیالیست، نظامی‌گرا و موعودگراست که به جمعیت جوان برای رادیکالیزه کردن جامعه، کشورگشایی و مداخله نظامی و نیز ماشین سرکوب در داخل نیاز دارند. اما اسلام‌گرایان شریعت‌گرا و ربانی‌سالار که می‌خواهند همین جمهوری اسلامی موجود را حفظ کنند و از منافع آن برخوردار شوند، از افزایش بخش کهن‌سال جمعیت ابراز نگرانی نمی‌کنند.

۱.۱۵ پنج روند اجتماعی در مقابله با حکومت تمامیت‌خواه دینی

جامعه ایران همانند دیگر جوامع در حال تغییر است، اما آنچه آن را از دیگر جوامع متمایز می‌سازد جهت این تغییر است. جامعه ایران علی‌رغم تلاش بی‌وقفه، همه‌جانبه و

پرتلاش حکومت برای اسلامی سازی و شکل دادن آن بر حسب سبک زندگی روحانیت شیعه در جهتی حرکت می کند که مقامات آن را ولنگاری، در معرض خطر نفوذ، در سراسی بی سقوط و تحت تهاجم فرهنگی می خوانند. این حرکت از همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی آغاز شد اما در دهه های هفتاد به بعد شدت و وسعت گرفت.

جامعه ایران در کدام جهت حرکت می کند؟ چرا حکومت از روندهای آن نگران است؟ آیا حکومت دینی در کنترل و سرکوب شادی، زیبایی، روابط صمیمی، آزادی بیان و مطیع سازی از طریق قانون گذاری مذهبی و اعمال آن به طریق قانونی و غیر قانونی و فراقانونی موفق بوده است؟

ارزش گذاری و توجه به زیبایی

بر خلاف دهه های پنجاه و شصت که ژولیدگی و به هم ریختگی و بی توجهی به سر و وضع یک ارزش بود و جوانان انقلابی لباس های خود را از میدان های کهنه فروشان تهیه می کردند، امروز نه تنها مردم بدون قدرت بلکه طبقه حاکم به زیبایی و آراسته بودن (بنا به تعریفی که افراد از این تعبیر دارند) ارج می گذارد. این را از میزان فروش محصولات آرایشی، تعداد جراحی های زیبایی، میزان فروش لباس های مد روز و برند، شوهای لباس های مد روز، استفاده آرایش گران از مدل های روز و تلاش های دیگر برای تاثیر گذاری مثبت از طریق سر و وضع می توان مشاهده کرد. رئیس دولت برای خوش قیافه بودن از بوتاکس استفاده می کند (محمود احمدی نژاد) و دورازه بان تیم پرسپولیس شلوار باب اسفنجی می پوشد و عکس آن را در فضای مجازی منتشر می کند؛ رئیس دولت بعدی (روحانی) ریش هایش را به رنگ نقره ای در می آورد و رئیس دولت اسبق (خاتمی) عبای کرم رنگ می پوشد.

البته همانند دیگر روندهای اجتماعی هسته سخت حکومت (دیوان سالاری مذهبی و نظامی) با این روند نیز در جنگ بوده است. وقتی علی خامنه ای از فروش چند میلیارد دلاری محصولات آرایشی شکایت می کند و برخی بیمارستان های خصوصی حق آرایش به پرستاران می پردازند، دیگر مشخص است که این روند فراگیر شده است. البته

همچنان گشت‌های ارشاد زنان را به پاک کردن آرایش خود مجبور می‌کنند، نهادهای نظامی و انتظامی به بازداشت افراد در گیر در مدلینگ و لغو فشن شو می‌پردازند، اداره اماکن به قطع سر یا پاهای مانکن‌های فروشگاه‌ها ادامه می‌دهد، در ادارات به زنانی که اندکی آرایش کنند تذکر داده می‌شود، کمیته‌های اخلاق ورزشکاران را به دلیل پوشیدن لباس مورد نظر خود برای مدتی از کار محروم می‌کنند و آرایش‌گران تحت سرکوب حکومت هستند. اما این‌ها فقط عملیات ایدایی علیه یک روند اجتماعی مورد توجه عموم است.

شادی

تجمع جوانان و نوجوانان ۱۶ تا ۱۸ ساله در برابر پاساژ کوروش در تهران (تا حدود ۲۰۰۰ نفر) و مجتمع پروماید مشهد برای شادی آخر سال تحصیلی و بازداشت ۳۵ فارغ‌التحصیل دانشگاه در یک مهمانی و زدن ۵۰ ضربه شلاق به آنان در روز بعد، آخرین نشانه‌های یک روند دیگر در جامعه ایران هستند و آن پاسخ‌دادن به نیاز به شادی و سرخوشی است. روزی نیست که یک ویدیو از رقص و شادی نوجوانان و جوانان در محیط‌های عمومی مثل دانشگاه‌ها، پادگان‌ها، خیابان‌ها، پارک‌ها و مدارس (تا حد پرتاب کردن چادر به هوا و فریاد کشیدن این عبارت که «همواره شاد باشید») در فضای مجازی منتشر نشود. حریم خصوصی مردم دیگر کاملاً تحت کنترل حکومت و دستگاه‌های تبلیغاتی نیست؛ چون رفتارهای ناهماهنگ با سبک زندگی روحانیت در این فضاها در معرض دید عمومی قرار می‌گیرد.

سربازان جنگ نرم نظام مدام در حال تلاش برای پاک کردن این ویدیوها در توئیتر، فیس‌بوک، اینستاگرام، یوتیوب و تلگرام بوده‌اند. همچنین حمله به مهمانی‌های خصوصی مردم ادامه دارد؛ صرفاً به صورت عملیات نمادین که حکومت این‌ها را تحمل نمی‌کند، اما در واقع هر شب ده‌ها هزار مهمانی (در هزار شهر ایران) در خانه‌ها و باغ‌های کشور برگزار می‌شود که بخشی از آن‌ها با دادن رشوه و تحت حمایت نیروهای انتظامی است. آن دسته از افراد که قابل شناسایی باشند و امکان مجازات آن‌ها وجود داشته باشد

شدیدا مجازات می‌شوند. به عنوان مثال پس از انتشار ویدیویی از شب دوم جشنواره اقوام در دانشگاه سیستان و بلوچستان - که در آن چند تن از دانشجویان در حال رقص و پایکوبی بودند - کمیته انضباطی این دانشگاه ۱۲ ترم محرومیت از تحصیل برای ۷ نفر از دانشجویان صادر کرد؛ حکم دو ترم محرومیت از تحصیل برای ۵ نفر از این دانشجویان و یک ترم محرومیت از تحصیل برای دو دانشجوی دیگر. (عصر تعادل، ۲۷ خرداد ۱۳۹۵)

در مجلس اول جمهوری اسلامی اعضا هنگامی که از موضوعی رضایت پیدا می‌کردند دست می‌زدند؛ این امر با فشار اسلام‌گرایان متوقف شد. پس از ۹ دوره دوباره در مجلس دهم برخی از اعضا پس از نطق یک عضو دست زدند که با واکنش رئیس جلسه و برخی اعضا مواجه شد. (تسنیم، ۲۵ خرداد ۱۳۹۵)

شیوع زیاد تلاش‌ها برای شادبودن و رفتن آن از حریم خصوصی به فضای عمومی و در مقابل برخورد خشن حکومت با این پدیده با شلاق‌زدن نشان از قوت گرفتن این روند در دو دهه هشتاد و نود دارد. جوانان ایرانی خواهان جشن فارغ‌التحصیلی و مراسم پرام (مراسم رقص در مدرسه با آوردن دوست دختر یا پسر در پایان دوره دبیرستان) هستند و اگر حکومت نگذارد خود آن‌ها بالاخره به وسیله‌ای این کار را انجام می‌دهند. بی‌روح بودن مراسم فارغ‌التحصیلی مدرسه و دانشگاه نیز باعث شده است که خود دانش‌آموزان و دانشجویان دست به کار شوند و برای خود مهمانی بگیرند. رهبر جمهوری اسلامی این گونه مراسم و برنامه‌ها و به طور کلی هر آنچه را که مورد تایید و تحت کنترل حکومت نباشد، ولنگاری می‌خواند. (۱۵ و ۳۱ خرداد ۱۳۹۵) ولنگاری در این‌جا دارد جای واژه ابتدال را، که در دهه‌های پنجاه و شصت توسط اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها بر هنر و ادبیات مورد توجه اکثر مردم اطلاق می‌شد، می‌گیرد. همان‌طور که برچسب ابتدال ابزار پرونده‌سازی و ممنوعیت بود ولنگاری نیز همین نقش را بازی کرده و خواهد کرد.

شکست انحصار خبری - ارتباطی

جمهوری اسلامی از روزی که حکومت انحصار را بنیان گذاشت و خواست آن را اعمال کند با مقاومت روبه‌رو شده است. آخرین این مقاومت‌ها در شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در جریان بوده است. بخش تبلیغات تلویزیونی فیلم‌های سینمایی از شبکه‌های ماهواره‌ای که همه فیلم‌ها را در بر گرفته - و حکومت در نهایت علی‌رغم تهدیدات با رفع ممنوعیت نمایش فیلم «آبادت نمی‌کنیم» بدان تن داد - به چالشی جدی میان مقامات جمهوری اسلامی در قوه قضائیه، وزارت ارشاد، تلویزیون دولتی و تهیه‌کنندگان و کارگردانان سینما منجر شده است. جمهوری اسلامی از دادن مجوز شبکه‌های خصوصی تلویزیونی و حتی شبکه‌های کابلی در دانشگاه‌ها سر باز زده است اما در نهایت به موسسه تحت نظارت مکارم شیرازی این مجوز داده شد و شبکه ولایت وی به طور مستقل از تلویزیون دولتی در حال فعالیت است. همان‌طور که سد سانسور کتاب با نشر اینترنتی آثار شکسته شد، سد سانسور آثار ویدیویی و صوتی نیز با رسانه‌های رقیب شکسته شده است.

ممکن است مردم با کانال تلگرام - که دوستان و هم‌پیمانان روسی جمهوری اسلامی آن را اداره می‌کنند - کنار آمده باشند و مطالب سیاسی هم کم‌تر بگذارند، اما ارتباطات آن‌ها و موادی که به اشتراک می‌گذارند کاملاً تحت کنترل حکومت نیست.

روابط جنسی آزاد و عرفی

آمار پزشکی قانونی از تعداد مراجعان برای سقط جنین به مراکز پزشکی در طول ۱۰ سال ۸۵ تا ۹۴ رشد صعودی داشته و از ۲ هزار و ۹۲۹ مورد در سال ۸۵ به ۹ هزار و ۹۵۵ مورد در سال ۹۴ رسیده است. رئیس اداره باروری وزارت بهداشت در نشست بررسی سیاست‌های جمعیتی در وزارت بهداشت می‌گوید: «در مطالعه‌ای در سال ۹۴ مشخص شد ۸۰ هزار مورد از سقط‌های جنین به صورت عمدی بوده است.» (آرمان، ۲۶ خرداد ۱۳۹۵) آمار واقعی باید در دامنه صدها هزار سقط جنین در سال باشد؛ چون اکثر آن‌ها به طور پنهانی انجام می‌شود. سقط جنین‌ها در ایران عمدتاً پس از روابط آزاد جنسی

صورت می‌گیرد؛ چون زنان شوهر کرده راه‌های متنوع و آسانی برای پیشگیری دارند. علی‌رغم مقررات سخت حکومت علیه روابط صمیمی، دختران و پسران ایرانی در این‌گونه روابط بسیار آزادانه عمل می‌کنند. حدود ۸۰ درصد دختران ایرانی دوست پسر دارند (جام جم، ۵ آبان ۱۳۹۲) و مشخص است که روابط آن‌ها نمی‌تواند به گفتگوی تلفنی محدود شود. با توجه به دشواری بیرون‌رفتن جوانان با هم در ایران (با وجود گشت ارشاد) آن‌ها ساعاتی را در خانه با هم دیدار می‌کنند و این دیدارها به تماس جنسی ختم می‌شود. حدود ۴ میلیون زن جوان مطلقه و ۱۱ میلیون جوان در سن ازدواج در ایران زندگی می‌کنند که امکان ازدواج اندکی دارند یا نمی‌خواهند ازدواج کنند و راهبه هم نیستند تا از روابط جنسی پرهیز کنند. زندگی مشترک دختران و پسران بدون ازدواج شرعی در ایران به یک پدیده غیر قابل انکار تبدیل شده است.

قانون‌گریزی

چون قانون در ایران توسط کاست حاکم نوشته می‌شود و آن‌ها هم که نوشته و تصویب می‌شود بر اساس منافع کاست حاکم بدون توجه به مطالبات عمومی و خواست عموم مردم است و بسیاری از آن‌ها اجرا نمی‌شود، اکثریت مردم ایران به قوانین بی‌توجه هستند. سالانه حدود ۹ میلیون پرونده در دادگاه‌های ایران گشوده می‌شود که یک یا دو طرف موضوع، قوانین موجود را نادیده گرفته یا زیر پا گذاشته‌اند. تعداد چک‌های برگشتی در ایران در سه ماه چهارم سال ۹۴ دو میلیون بوده است؛ یعنی حدود ۸ میلیون در سال. (روابط عمومی بانک مرکزی، ۲۶ خرداد ۱۳۹۵) به نظر می‌آید که شهروندان ایرانی که خود را در برابر استبداد و تمامیت‌خواهی دست‌بسته می‌بینند، راهی به جز فرار از مسئولیت و قانون نمی‌بینند. این روند در درازمدت علیه سرمایه و اعتماد اجتماعی عمل می‌کند، (چون قانون بد بهتر از بی‌قانونی است) اما هزینه‌ای است که جامعه برای تداوم حکومت استبداد دینی می‌پردازد.

۱.۱۶ «پایین آمدن سن ...»: معنای این عبارت چیست؟

پس از کشف جسد ملیکا، دختر هشت ساله اهل شهرستان هفتگل استان خوزستان، ماموران پلیس آگاهی و دیگر مقامات این استان، نوجوانی ۱۴ ساله را به عنوان قاتل این دختر بچه دستگیر و معرفی کردند. فراتر از عادت نادرست مقامات سیاسی و انتظامی و قضایی که قبل از حکم دادگاه افراد را نه متهم بلکه مرتکب معرفی می کنند، موضوع سن متهم در این جا جلب توجه می کند. این رخداد در جنگ میان گروه های جنایت کار اتفاق نیفتاده است تا موضوع با رفتار باندهای جنایت کار توضیح داده شود. متهم به قتل ستایش نیز در سال ۱۳۹۵ یک نوجوان شانزده ساله بود. فراتر از مواردی خاص، آمارها نیز نشان دهنده پایین آمدن سن جرم در ایران هستند.

در دو دهه هشتاد و نود عبارت «پایین آمدن سن...» به وفور در فضای عمومی ایران شنیده می شود. این عبارت آنچنان در افکار عمومی جا افتاده است که دستگاه های تبلیغاتی و سایت های دولتی و شبه دولتی نیز مدام به آن اشاره می کنند و در تیرها جای می گیرد. پایین آمدن سن فحشا (حوزه، ۲۷ بهمن ۱۳۸۸)، پایین آمدن سن اعتیاد (فارس، ۲۲ بهمن ۱۳۸۹)، پایین آمدن سن گرفتن دوست پسر و دختر، پایین آمدن سن آرایش (ایرنا، ۱۷ آبان ۱۳۹۴)، پایین آمدن سن ارتکاب به قتل (ایلنا، ۲۱ تیر ۱۳۹۶) و دیگر جرایم (جام جم، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)، پایین آمدن سن مصرف قلیان در دختران و زنان (ایران آنلین، ۴ مهر ۳۹۶)، پایین آمدن سن مصرف مشروبات الکلی (ایسنا، ۲۱ مهر ۱۳۹۶) و پایین آمدن سن بلوغ جنسی (فارس، ۸ اسفند ۱۳۹۲) از عباراتی است که مدام از سوی مدیران دولتی و افرادی که کارشناس نامیده می شوند به کار گرفته می شود. آن ها این عبارات را عمدتاً برای هشدار دادن (معلوم نیست به چه کسی) به کار می برند. در این قسمت به سه موضوع پایین آمدن سن آرایش، اعتیاد و تن فروشی در ایران اشاره می کنم و سپس ابعاد هر یک را بررسی می کنم. این سه موضوع را از این جهت انتخاب کرده ام که نشان می دهند هر گونه «پایین آمدن سن ...» آسیب اجتماعی نیست، هر چند ممکن است غیر عادی باشد.

پایین آمدن سن آرایش

مدیریت نظارت بر مواد غذایی، آشامیدنی، آرایشی و بهداشتی معاونت غذا و داروی وزارت بهداشت می گوید: «سن استفاده از لوازم آرایشی و بهداشتی در ایران به کم تر از ۱۴ سال رسیده است.» بنا به گفته وی «ایران گوی سبقت را از عربستان [در مصرف کننده لوازم آرایشی و بهداشتی] ربوده و مقام اول را در خاورمیانه به خود اختصاص داده است. رشد سالانه مصرف لوازم آرایشی و بهداشتی در ایران حدود ۱۲ درصد است. ۸۰ تا ۹۰ درصد لوازم آرایشی و بهداشتی به صورت قاچاق و تقلبی وارد کشور می شوند. سالانه بیش از ۱.۲ میلیارد دلار از بازار ۲.۷ میلیارد دلاری خاورمیانه به کشور ما اختصاص دارد.» (فارس، ۲۵ دی ۱۳۹۵)

در ایران مشخص نیست نگرانی این مقام مسئول از واردات و خروج ارز برای این نوع کالاهاست، از رشد آنهاست، از قاچاق و تقلبی بودن آنهاست یا از پایین آمدن سن مصرف و اصولاً مصرف لوازم آرایش. او همچنین مواد بهداشتی و آرایشی را روی هم می ریزد تا مشخص نشود که این مواد برای سلامتی افراد ضروری هستند یا برای زیبایی آنها و هر کدام چه درصدی دارند. در هر صورت نه مصرف مواد بهداشتی - اگر تقلبی نباشند - موضوعی نگران کننده است و نه مصرف مواد آرایشی، و افراد حق دارند این مواد را برای خود و اعضای خانواده تهیه کنند. تنها با دستورات شریعت است که زنان مسلمان از استفاده از مواد آرایشی در فضای عمومی منع شده اند که البته چون این موضوع به اجبار و دستور متکی شده و بر باورمند و غیر باورمند به تساوی اعمال می شود بسیاری از زنان ایرانی به این دستوری توجهی می کنند.

اعمال هر گونه محدودیت در این زمینه برای نوجوانان حق خانواده ها است و نه حق دولت؛ در حالی که این گونه هشدارها معمولاً مخاطب خود را در میان نهادهای انتظامی و شبه نظامی پیدا می کنند. متأسفانه کارشناسان ایرانی (که بسیار از آنها در واقع تبلیغات چپ های حکومتی هستند) با نوعی دولت گرایی توجه ندارند چه نهادها و گروه هایی را باید مورد خطاب قرار دهند و چه نهادهایی را از دخالت باز دارند.

چنان که در موارد مختلف مشاهده می شود تحت تاثیر تعلیق هنجاری و ارزشی،

مهندسی فرهنگ توسط بخش دولتی و حکومتی و کاهش اقتدار والدین بر روی فرزندان (که هر سه با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند) زمینه‌های این تحول یعنی بزرگ‌تر شدن زود هنگام کودکان و نوجوانان برای حضور اجتماعی (بیش تر منفی) فراهم شده است. در جامعه‌ای که حدود ۸-۶ میلیون ترک تحصیل کرده و میلیون‌ها کودک کار وجود دارد طبعاً کودکان و نوجوانان در انواع آسیب‌های اجتماعی درگیر می‌شوند. (بلوغ زود هنگام جنسی و آرایش آسیب اجتماعی نیستند و دلایل دیگری دارند).

پایین آمدن سن اعتیاد

در ایران نه بخش دولتی و عمومی نظام آمارگیری دقیقی دارد و نه بخش خصوصی. در آمارگیری‌ها افراد نیز واقعیات را نمی‌گویند؛ فرض کنیم با روش‌های مختلف خطاها کم شود و دولت آمار نزدیک به واقعیت را داشته باشد. این آمارها اعلام نمی‌شود؛ چون تصور می‌شود سیاه‌نمایی است. حکومت در بیان مشکلات پنهان کار است. همچنین آمار دقیق اعتیاد مهندسی شدن دیگر آمارها را نشان می‌دهد؛ یعنی میزان آسیب‌های اجتماعی مرتبط با اعتیاد مثل طلاق، خشونت خانگی، بیکاری، کودکان کار و فحشا. علی‌رغم همه این امور پایین آمدن سن اعتیاد موضوعی است که با مشاهدات روزمره تناقضی ندارد. اما چرا سن اعتیاد پایین آمده است:

۱- میزان ترک تحصیل افزایش یافته است. از حدود ۱۶.۵ میلیون در سن تحصیل در سال ۹۶ یعنی ۶ تا ۱۸ سال حدود ۱۲.۵ میلیون به مدرسه می‌روند. چهار میلیون ترک تحصیل کرده در این سال عمدتاً در سن رفتن به مدارس راهنمایی و دبیرستان بدون کار در کوچه و خیابان‌ها هستند. این رقم در آمار بیکاری کشور نمی‌آید؛ البته از این رقم با کاهش نرخ رشد جمعیت کاسته شده است. چهار سال پیش این رقم حدود شش میلیون بود.

۲- برای دانش‌آموزان نیز بیرون از ساعات مدرسه برنامه‌های بسیار محدودی آن هم در برخی شهرهای بزرگ با ره‌یافت ایدئولوژیک وجود دارد. (حدود ۲

میلیون دبیرستانی) برنامه آموزشی نیز نمی‌تواند نوجوانان را برای انجام تکالیف در خانه نگاه دارد.

۳- کودکان کار (حدود ۱.۵ تا ۳ میلیون نفر، در برخی گزارش‌ها تا هفت میلیون نفر) در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی از جمله اعتیاد هستند.

برای سال‌ها مقامات جمهوری اسلامی تعداد معتادان مواد مخدر را ۱.۳ میلیون اعلام می‌کردند. این رقم طبعاً افزایش بی‌سابقه معتادان جوان را پنهان می‌کرد. در تیرماه ۱۳۹۶ یک‌باره ستاد مواد مخدر تصمیم گرفت که آمار دیگری را اعلام کند؛ یعنی ۲.۸ میلیون نفر. (ایرنا، ۳ تیر ۱۳۹۶) بلافاصله بعد از این رئیس کارگروه کاهش تقاضای اعتیاد کمیته مستقل مبارزه با مواد مخدر در مجمع تشخیص مصلحت گفت: «آمار ستاد مبارزه با مواد مخدر صحیح نیست و باید به آن ۲۰ تا ۳۰ درصد دیگر نیز اضافه کرد.» (ایرنا، ۴ تیر ۱۳۹۶) معاون کاهش تقاضا و توسعه مشارکت‌های مردمی ستاد مبارزه با مواد مخدر می‌گوید: «تریاک ۶۶.۸ درصد، ماری جوآنا و مشتقات آن شامل ماری گل، گراس، علف با ۱۱.۹ درصد، کراک افغانی و هروئین ۱۰.۶ و شیشه ۸.۱ درصد نحوه شیوع مصرف مواد مخدر در میان ۲ میلیون و ۸۰۸ هزار نفر مصرف‌کننده مستمر مواد مخدر در کشور است که با توجه به این آمار، مصرف تریاک همچنان در صدر مواد مخدر بوده و مصرف شیشه افت قابل توجهی داشته است.» (ایسنا، ۳ تیر ۱۳۹۶)

پایین آمدن سن تن‌فروشی

آمار دقیقی از تعداد کارگران جنسی و سن آن‌ها وجود ندارد، اما مشاهدات خیابانی و روایت کسانی که به خانه‌های ارائه‌دهنده این خدمات رفته‌اند، حاکی از پایین‌تر آمدن سن این کارگران است. بنا به مشاهدات حتی دختران ۱۳ تا ۱۵ ساله در میان کارگران جنسی به چشم می‌خورد. بسط اعتیاد به جمعیت زنان، ازدواج‌های سنین ۹ تا ۱۵ ساله - که بخش قابل توجهی از آن‌ها به طلاق منجر شده است - و عدم بازگشت این‌گونه دختران به خانه والدین و حضور قابل توجه دختران در میان کودکان کار - که در معرض

انواع آسیب‌های اجتماعی هستند - پایین آمدن سن تن‌فروشی را قابل باور می‌سازند. این امر سه عارضه جدی برای کارگران جنسی مؤنث جوان و نوجوان دارد: ۱- امکان سوءاستفاده بیش‌تر از آنان توسط خریداران این خدمات و دلالتان جنسی و ماموران نیروی انتظامی (در صورت بازداشت)؛ ۲- آسیب‌های جسمی و روانی بلندمدت ناشی از شکننده‌تر بودن تن و روان این افراد و ۳- امکان سوءاستفاده توسط مقاماتی که این افراد را در موسسات خاص جای می‌دهند.

اگر به موارد و موضوعات «پایین آمدن سن...» نگاه کنیم به وضوح می‌بینیم که بسیاری از آن‌ها با هم مرتبط هستند چون اعتیاد، افزایش جرم و تن‌فروشی با یکدیگر رابطه مستقیم دارند. طبعاً اگر یک قشر با یکی از این موضوعات درگیر شود با موضوعات دیگر نیز تماس پیدا می‌کند. کودکان و نوجوانان از این امر مستثنی نیستند.

۱.۱۷ عناوینی که دیگر معرف هیچ چیز نیستند

از کارکردهای قابل توجه، مخرب و با تاثیر درازمدت جمهوری اسلامی بی‌معناسازی عناوین حرفه‌ای و شغلی بوده است. جمهوری اسلامی با تقدم دادن به تعهد (وفاداری به روحانیت حاکم شیعه و دشمنی با غرب و منتقدان نظام) بر هر گونه تخصص در گزینش نیرو و دادن مجوز به کسب و کارها در واقع عناوین تخصصی و حرفه‌ای را بی‌معنا ساخته است. برای این امر حکومت تا توانسته (مثلاً با ستاره‌دار کردن دانشجویان و بورسیه کردن خودی‌ها) منتقدان و مخالفان را از اخذ مدارک حرفه‌ای و دانشگاهی محروم ساخته و این‌گونه مدارک را به «خودی‌ها» اختصاص داده است.

اعطای عناوین در نظام ولایی تا آن‌جا گسترش یافته که سرکوب‌گران خیابانی، بازجویان، شکنجه‌گران و نیروهای امنیتی و حتی ماموران اعدام؛ کارگردان فیلم، وکیل، وزیر، دکتر، مهندس، حجه‌الاسلام و آیت‌الله نامیده می‌شوند. آن‌ها در پشت سر احترام مردم به مدارک دانشگاهی و عناوین حرفه‌ای پنهان می‌شوند.

جمهوری اسلامی در طی چهار دهه صدها هزار نفر از نیروهای امنیتی، بسیجی و سپاهی خود را در دانشگاه‌ها، مراکز سیاست‌گذاری و «اسما» تحقیقاتی دولتی و

حکومتی و دفاتر و کالت (با مجوز قوه قضائیه و نه کانون و کلا) جای داده است. افراد بدون وفاداری یا تظاهر به وفاداری نمی‌توانند در مراکز دولتی مشغول به کار شوند.

چنگ اندازی بر منزلت‌ها

عناوینی مثل کارشناس، وکیل، مهندس، دکتر، آیت‌الله و استاد دانشگاه هر روز برای نیروهای انصار حزب‌الله، روحانیون و مدیران نظام به کار برده می‌شود. عناوین تخصصی حتی پیش از عناوین خاص روحانیون و پاسداران (مثل حجت‌الاسلام و سردار) ذکر می‌شود. تب مدرک در جامعه ایران در یک قرن اخیر همیشه وجود داشته است اما آن‌ها که بیش از همه فاقد شایستگی داشتن و یدک کشیدن این‌ها بوده‌اند (صاحبان قدرت) بیش از همه آن‌ها را برای همدیگر خرج کرده و به کار می‌برند. قدرت مطلقه و در اختیار گرفتن همه منابع ثروت و درآمد جامعه برای حاکمان کافی نبود؛ آن‌ها همه منزلت‌ها را نیز برای خود می‌خواستند - در حالی که اکثر ادیلم متوسطه هم نتوانسته‌اند کسب کنند. تنها عامل زور و اسلحه در کنار درآمدهای نفتی آن‌ها را به این گونه عناوین رسانده است.

امنیتی‌های وکیل و استاد دانشگاه

با در نظر گرفتن این موضوع دولت‌ها و نهادهای خارجی در مواجهه با مقامات و شهروندان ایرانی باید با این عناوین با دیده تردید بنگرند؛ بالاخص هنگامی که موضوعات امنیتی در میان است. سخنگوی وزارت خارجه بعد از دستگیری دو تن از استخدام‌شدگان سفارت جمهوری اسلامی به اتهام عکس برداری از سفارت اسرائیل در نایروبی از آن‌ها به عنوان وکیل و استاد دانشگاه یاد می‌کند: «دکتر عبدالحسین صفایی و دکتر سید نصرالله ابراهیمی از وکلای رسمی دادگستری و اساتید دانشگاه از سوی خانواده دو زندانی ایرانی در کنیا به منظور پیگیری و مشاوره حقوقی زندانیان مذکور به نایروبی رفته‌اند.» (خبرآنلاین، ۱۲ آذر ۱۳۹۵) این‌ها همان قدر وکیل و دکتر هستند که الله کرم و حسن عباسی و سعید امامی.

بی‌ارزشی مدارک عالی در ایران

در دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد خودی‌ها و بسیجی‌ها اشتباهی زیادی در ورود به دانشگاه در دوره‌های کارشناسی داشتند. اما وقتی همه آن‌ها امکان چنین چیزی را یافتند دیگر مدرک کارشناسی برای‌شان کافی نبود. به همین دلیل روند ساختن مدارک دکترا برای آن‌ها شکل گرفت. این روند در دو دهه هشتاد و نود شش بعد داشته است:

۱- تقلب در امتحان‌های دکترای تخصصی بالاخص در رشته‌های پزشکی که با فروش سوالات انجام می‌شده است: بسیاری از پزشکان متخصص در ایران متأسفانه بدین ترتیب به دوره‌های عالی راه یافته‌اند. افزایش اشتباهات پزشکی ناشی از همین امر بوده است. دو تن از خواهران نویسنده این کتاب صرفاً به دلیل داروی اشتباه و خطای تشخیص تا مرز مرگ پیش رفتند؛ این‌گونه تقلب‌ها از عالی‌ترین مدارج تا پایین‌ترین آن‌ها بسط یافته‌اند و به سطح لورفتن سوالات امتحانات دوره متوسطه رسیده است. نیروهایی بسیجی که حتی قادر نبوده‌اند مدرک دیپلم بگیرند، امروز در ایران دارای مدرک دکترا و استاد دانشگاه هستند.

۲- بورسیه‌های قانونی و غیرقانونی که از مجرای وزارتخانه‌ها و همچنین وزارت علوم و به طور مستقیم با درخواست دستگاه رهبری (مثل بورسیه‌شدن طلبه‌های مصباح برای تحصیل در کانادا و آمریکا برای گرفتن دکترا بدون داشتن لیسانس) به خارج اعزام شده‌اند: هزاران تن از کسانی که در دانشگاه‌ها امروز تحت عنوان استاد به فعالیت مشغول هستند با چنین بورسیه‌های غیرقانونی که برای خودی‌ها در داخل و خارج کشور در نظر گرفته شده‌اند دکترای خود را گرفته‌اند.

۳- گرفتن مدرک از دانشگاه‌های اختصاصی: با قدرت غیرمسئول و فضای بسته‌ای که در ایران شکل گرفت، مقامات امکان این را یافتند که ده‌ها دانشگاه خصوصی و نیمه‌خصوصی درست کنند و آن‌ها را به چاپ‌خانه‌های مدرک

دکتر و فوق‌لیسانس مبدل سازند. دانشگاه امام‌صادق، دانشگاه امام‌حسین، دانشگاه باقرالعلوم و دانشگاه مفید نمونه‌هایی از این دانشگاه‌ها هستند. فرزندان موسسان این دانشگاه‌ها از همین دانشگاه‌ها مدرک عالی گرفته‌اند و ریاست دانشگاه را به ارث برده‌اند. (مثل دانشگاه امام‌صادق) در دانشگاه‌های دولتی نیز با گزینش‌های ایدئولوژیک و سفارش‌ها هم از تحصیل دانشجویان نخبه منتقد و مستقل جلوگیری شده است و هم خودی‌ها به مدارج عالی دست یافته‌اند.

۴- گرفتن دکتر از دانشگاه‌های قلابی: برخی از آن‌ها که از مجاری فوق‌توانسته‌اند برای خود مدرک بسازند یا وقت‌اش را نداشته‌اند مدارک خود را از دانشگاه‌های قلابی مثل دانشگاه‌هاوایی گرفته‌اند.

۵- تقلب در دوره عالی: آن‌ها نیز که با تبعیض به دوره‌های عالی راه می‌یابند در نهایت با پرداخت پول برای خود رساله‌سازی کرده‌اند و مدرک گرفته‌اند. رونق بازار خرید و فروش رساله بعضاً با منابع دولتی مدیران جمهوری اسلامی فراهم آمده است. اگر آن‌ها با این بازار مخالفت جدی داشتند طبعاً با آن برخورد می‌کردند. دیش ماهواره‌ای برای جامعه مضرتر است یا مدرک خریداری شده؟

۶- آن‌ها که حوصله طی این مراحل نسبتاً آسان را هم نداشته‌اند به جعل مدرک دکتر یا مدارک دیگر دانشگاه‌های بسیار معروف دنیا مثل آکسفورد، کمبریج و هاروارد برای خود رو کرده‌اند. کم نبوده‌اند مدیران دولتی (بالاخص در دوران دولت احمدی‌نژاد) که چنین کرده‌اند.

مدرک، دیگر ملاک صلاحیت نیست

این البته بدین معنا نیست که همه مدارک عالی در ایران بی‌اعتبارند اما هنگامی که در این حد مدارک ناشایست صادر می‌شود دیگر نمی‌توان از روی مدرک صلاحیت علمی و کارشناسی کسی را تشخیص داد. به همین دلیل اصولاً مدارک عالی را برای قضاوت در مورد افراد باید کنار گذاشت. صلاحیت علمی افراد را باید از روی کارهایشان آن هم با نگرش انتقادی مورد داوری قرار داد. اما این نکته مسجل است که مدارک عالی مدیران جمهوری اسلامی و نزدیکان آن‌ها - که در چهار دهه شصت تا نود در داخل کشور

صادر شده‌اند - همه بلا استثنا بی اعتبارند؛ چون با سوءاستفاده از قدرت صادر شده‌اند. مدیران بسیاری را از نزدیک می‌شناسم یا افراد نزدیک به آن‌ها به من گزارش داده‌اند که بدون سر کلاس رفتن و بدون امتحان درس‌های خود را می‌گذرانند یا در ساعات اداری به کلاس می‌رفتند یا به انجام تکالیف خود مشغول بوده‌اند. (نمونه مشهور محسن رضایی و نمونه‌ای که با چشمان خود مشاهده کرده‌ام، علی مزروعی) این گونه مدارک از اساس بی ارزش هستند؛ چون با سوءاستفاده از قدرت به دست آمده‌اند. این دسته از مدیران هیچ گاه مدرک دکترای فیزیک، شیمی و ریاضی نگرفته‌اند؛ چون کار و رساله آن‌ها قابل سنجش می‌شود - آن‌ها مدارک خود را نوعاً در رشته‌هایی مثل مدیریت گرفته‌اند که ادعای آن را داشته‌اند. برای مثال به رساله دکترای روح‌الله عالمی (معاون وزیر آموزش و پرورش در دهه هفتاد) در رشته منطق نگاه کنید که به دلیل قابلیت و ارسایی قابل اجماع در جامعه علمی خدشه بر ارزش علمی آن آشکار است.

۱.۱۸ در سراسیابی انحطاط اجتماعی و اخلاقی

تصویری که امروز دستگاه دولتی و شبه‌دولتی تبلیغاتی جمهوری اسلامی از جامعه ایران به صورت پراکنده عرضه می‌کند - با همه اصراری که بر سفیدنمایی در داخل و سیاه‌نمایی در خارج کشور دارند - جامعه‌ای است که از هر جهت در سراسیابی و انحطاط است. کافی است قطعات اطلاعات عرضه‌شده در رسانه‌های داخلی را در کنار هم قرار دهیم و از نگاه یک پرنده به آن نظری بیفکنیم. ناهنجاری‌هایی که می‌آید در دیگر جوامع نیز به چشم می‌خورند اما این ناهنجاری‌ها در ایران سیر صعودی دارند و برنامه و سیاستی نیز برای کاهش آن‌ها به چشم نمی‌خورد.

رجوع به پلیس

دخالت پلیس در جامعه ایران هنگامی صورت می‌گیرد که شرایط غیرعادی و بحرانی است؛ چون پلیس در این کشور به کسانی که در راه مانده‌اند، اتومبیل‌شان به روشن شدن نیاز دارد یا جان‌شان در خطر سیل و زلزله و دیگر حوادث طبیعی است کمک نمی‌کند.

در چنین جامعه‌ای اگر تنها در شهر تهران در عرض یک ماه (آذر ۱۳۹۰) هفت میلیون و ۳۳۳ هزار و ۴۲۸ نفر با مرکز فوریت‌های پلیس ۱۱۰ ارتباط برقرار کنند و از کل تماس‌های برقرار شده، دو میلیون و ۷۵۱ هزار و ۶۸۲ مورد منجر به عملیات پلیسی و حضور به موقع ماموران در سر صحنه شده باشد (معاون عملیات فرماندهی انتظامی تهران بزرگ، واحد مرکزی خبر، ۱۸ دی ۱۳۹۰) با شرایطی غیرعادی مواجه هستیم.

این بدین معنی است که به طور متوسط همه شهروندان تهرانی (فراخوان و شکایت یک‌طرفه به پلیس ممکن نیست و حدود ۱۵ میلیون نفر-مورد در این ارجاعات به پلیس درگیر هستند، با فرض ۸.۵ میلیون جمعیت برای تهران یا ۱۲ میلیون برای تهران بزرگ) در طول ماه حداقل یک بار با پلیس تماس می‌گیرند و از این رقم حداقل در یک سوم شرایط برخوردارها در حدی است که پلیس باید مستقیماً دخالت کند. این رقم نیز در حال کاهش نبوده بلکه در آذر ۱۳۹۰ در مقایسه با آذر ۱۳۸۹، تعداد تماس‌های عملیاتی هفت درصد و کل تماس‌های برقرار شده یک درصد افزایش یافته است. (همان‌جا)

مراجعه به دستگاه قضایی

تعداد پرونده‌های موجود در قوه قضائیه همواره رو به افزایش بوده است و در سال ۱۳۹۰ به حدود ۱۳ میلیون پرونده (صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، خبر آنلاین، ۱۹ مهر ۱۳۹۰) یا ۱۶ میلیون پرونده (مدیرکل اجتماعی و فرهنگی معاونت پیشگیری از وقوع جرم قوه قضائیه، خبر آنلاین، ۱۴ دی ۱۳۹۰) یعنی یک پرونده به ازای حدود چهار ایرانی بالای ۱۸ سال رسیده است. تنها در سال ۱۳۹۰ پرونده‌های قضایی ۱۳ درصد افزایش یافت. (محمدباقر ذوالقدر، معاون قوه قضائیه، ایسنا، ۲۳ مهر ۱۳۹۰) این رقم در سال ۱۳۸۱ حدود پنج میلیون (روزنامه بنیان، ۲۴ فروردین ۱۳۸۱) یعنی حدود یک پرونده به ازای حدود هفت ایرانی بالای ۱۸ سال و در سال ۱۳۸۶ حدود هشت میلیون یعنی یک پرونده به ازای حدود شش ایرانی بالای ۱۸ سال بود.

اکثر این پرونده‌ها مربوط می‌شوند به جرائم مواد مخدر، صدور چک بلامحل، تخلف در ثبت اسناد و املاک، قولنامه‌ها، ثبت شرکت‌ها، مالیات، امور اقتصادی و امنیتی، نزاع و درگیری. (محمدجعفر منتظری، رئیس دیوان عدالت اداری، مهر، ۲۱ آبان

۱۳۹۰) مقامات این قوه همچین تحت فشار دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی جرائم تازه‌ای را (مثل آب‌بازی جوانان در خیابان یا فرستادن فانوس به آسمان) خلق می‌کنند.

عدم رعایت قانون

نگاهی به جرائم در جامعه ایران بیندازید: وجود ۶۰ هزار خودروی سرقتی (تابناک، ۱۷ تیر ۱۳۸۷)، بازداشت ۵۰ هزار سرباز فراری در سال ۱۳۸۶ (رئیس سازمان وظیفه عمومی ناجا، گویا نیوز، ۱ مرداد ۱۳۸۷) و دستگیر شدن ۳۸۲ هزار نفر در موضوع سرقت در ۶ ماه اول ۱۳۸۹ (تابناک، ۵ آبان ۱۳۸۹). تنها در تونل توحید تهران، روزانه به صورت میانگین ۶۵۰ خودرو متخلف از طریق دوربین جریمه می‌شوند. (رئیس پلیس راهور تهران، خبرگزاری مهر، ۱۸ دی ۱۳۹۰) تنها در آذرماه ۱۳۹۰، ۵۵۹ هزار مورد تخلف برای ورود غیرمجاز به محدوده طرح ترافیک و ۱۹۲ هزار تخلف در عدم استفاده از کمربند و کلاه ایمنی در تهران رخ داده است. (رئیس اجرائیات پلیس راهنمایی و رانندگی کشور، پایگاه خبری پلیس، ۲ اسفند ۱۳۹۰) این بدین معنی است که در تصور شهروندان تهرانی رعایت قانون به نفع آن‌ها نیست و هر کسی تلاش می‌کند با نقض قانون از دیگران پیشی بگیرد. عدم رعایت قانون است که شهروندان را، چه کسانی که حقوق دیگران را نقض می‌کنند و چه کسانی که حقوقشان نقض شده است، به مراکز انتظامی و قضایی می‌فرستد.

فقر و نابرابری

در سال ۱۳۸۶، ۱۲ میلیون نفر در جامعه زیر خط فقر زندگی می‌کردند و ۲ میلیون نفر نیز زیر خط فقر خشن بودند. (مهر، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۶) این رقم در سال ۱۳۸۷ به ۱۴ میلیون نفر رسید. (نوروز، ۴ ژانویه ۲۰۰۹) در سال ۸۰ حدود ۹ میلیون نفر در ایران زیر خط فقر مطلق بودند و در طی هفت سال این آمار به ۱۴ میلیون نفر رسید. حتی بنا به آمارهای مسئولان دولتی در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد که همواره با آمار و ارقام بازی می‌کردند: «در ایران یک درصد افراد جامعه زیر خط فقر شدید [گرسنگی] قرار دارند و تعداد آن‌ها ۷۰۰ هزار نفر است. تعداد افرادی که علاوه بر رفع گرسنگی قادر به تامین

هزینه مسکن، پوشاک و آموزش خود نیز نیستند و در واقع زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند، هفت میلیون و ۸۰۰ هزار نفر معادل ۱۱٪ درصد جمعیت کشور هستند.» (مدیرکل دفتر فقرزدایی وزارت رفاه و تامین اجتماعی، روز آنلاین، دسامبر ۲۰۰۷)

با توجه به اعلام ۲ میلیون و حدود هشتصد هزار تا یک میلیون تومان درآمد به عنوان آستانه گذر از خط فقر و اعلام ۳۹۰ هزار تومان به عنوان پایه درآمد کارگران در کنار ۳۰ تا ۳۵ درصد نرخ تورم (با توجه به تورم ۲۷ درصدی سال ۱۳۹۰) تا نیمه دهه نود میان شصت تا هفتاد درصد از مردم ایران در زیر خط فقر نسبی قرار گرفتند. با توجه به افزایش ضریب جینی در دوره احمدی‌نژاد (به یک روایت از حدود ۰.۴۰ تا ۰.۵۸) شکاف طبقاتی در ایران افزایش یافته است.

فساد

فساد اقتصادی و سوءاستفاده از قدرت به بخشی جدایی‌ناپذیر از رفتار و منش مقامات جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اختلاس، واگذاری اموال دولتی به خاصان در گاه ولایت و اختصاص طرح‌های بزرگ اقتصادی به نظامیان و امنیتی‌ها بخشی از این فساد گسترده هستند. کم‌تر مقامی در جمهوری اسلامی است که در مقطعی از مدیریت خود از قدرت سوءاستفاده نکرده باشد؛ از روی کار آوردن قوم و خویش و دوستان و استفاده از امکانات دولتی برای حمل‌ونقل اعضای خانواده تا سفرهای بی‌دلیل به خارج کشور برای گرفتن ارز دولتی و تفریح به هزینه دولت و تحصیل در ضمن مدیریت و نیز از گرفتن مقام بدون شایستگی تا درست کردن مدارک قلابی.

نتیجه مستقیم فساد کاهش اعتماد عمومی و مسابقه بر سر رسیدن به همه چیز در مدتی کوتاه است. به همین دلیل در سطوح پایین‌تر نیز با افزایش چک‌های برگشتی از ۳.۵ میلیون در سال ۱۳۸۴ تا حدود شش میلیون در سال ۸۹ و بعد تا حدود پانزده و هفده میلیون در نیمه دهه نود مواجه هستیم که فساد اقتصادی را در بطن جامعه گواهی می‌کند. تعداد چک‌های صادره از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۸۸ از حدود ۸۰ میلیون به حدود ۴۸ میلیون کاهش یافت.

مواد مخدر

اعتیاد پیامد و کارکردی به جز بیکاری و فروپاشی خانواده و در پی آن تضعیف پیوندهای اجتماعی و کاهش سرمایه اجتماعی ندارد. افزایش مصرف مواد مخدر جهت گیری جامعه به سوی سقوط را بیان می‌کند. مردم ایران در سال ۱۳۹۰ حدود ۱۵ میلیارد دلار هزینه مستقیم و غیرمستقیم برای مصرف مواد مخدر پرداخت کرده‌اند که تخمین زده می‌شد تا سال ۱۳۹۳ به ۱۸ میلیارد دلار می‌رسد. (تابناک، ۱۸ دی ۱۳۹۰) این در حالی است که هزینه مصرف شیر یا لوازم بهداشتی یا گوشت در ایران به این رقم نمی‌رسد. بر اساس آمارهای دستگاه‌های دولتی میان سه تا هفت میلیون نفر معتاد در ایران وجود دارد (بر اساس معیارهای مختلف) و اعتیاد حتی به خوابگاه‌های دانشجویی و کودکان مدارس راهنمایی نیز گسترش یافته است.

مراجعه به سایت‌های مهیج جنسی

بنا به ادعای مقامات جمهوری اسلامی در روز عاشورای سال ۱۳۸۹، شهروندان تهرانی بیش‌ترین مراجعه به سایت‌های مهیج جنسی را در جهان داشته‌اند. (ابراهیم بیانی، معاون اطلاعات سپاه فجر استان فارس، ۵ مرداد ۱۳۹۰) استفاده از سایت‌های پورنو در شهرهای دیگر کشور از جمله قم، اراک و شیراز نیز رو به افزایش بوده است.

انحطاط اخلاقی

نصب تندیس تمام‌قد ذبیح‌الله بخشی (معروف به حاجی بخشی) در یکی از میدان‌های اصلی شهر کرج با هدف «ترویج فرهنگ ایثار و شهادت و گرامی‌داشت مقام شهدا و ایثارگران و الگوسازی برای نسل جدید و نسل‌های آینده» (مهدی ایزدی، مدیر کل اداره بنیاد شهید و امور ایثارگران استان البرز، مهر، ۹ بهمن ۱۳۹۰) از نمودهای بارز فروپاشی اخلاقی در جامعه ایران است. این تندیس از نگاه مقامات جمهوری اسلامی با این انگیزه نصب می‌شود که «نسل جدید و نسل‌های آینده این مرز و بوم باید اهداف، آرمان‌ها و شخصیت‌های فردی و اجتماعی اسطوره‌ها و ایثارگران ایران اسلامی را بشناسند و

آن‌ها را الگوی گفتار و کردار خود قرار دهند.» (همان‌جا) در جامعه‌ای که اسطوره‌های معرفی شده به آن، حمله‌کنندگان به مردم در خیابان‌ها و ناسزاگویان و قداره‌بندان باشند جایی برای اصول اخلاقی در حوزه عمومی باقی نمی‌ماند.

وقتی اعضای انصار حزب‌الله الگوی رفتاری جوانان باشند، آن‌ها این توجیه را پیدا خواهند کرد که به هیچ اصل اخلاقی پایبند نباشند. بر اساس یک پژوهش انجام گرفته که یافته‌های آن در «همایش ملی آسیب‌شناسی مسائل جوانان» ارائه شد، ۶۰ درصد دانشجویان مورد پرسش اظهار داشتند که به روش‌های مختلف تقلب می‌کنند. (خبرگزاری مهر، ۵ اردیبهشت ۱۳۸۷)

از وجوه دیگر انحطاط اخلاقی در جامعه ایران شوهردادن دختران زیر پانزده سال است. «در سال ۸۵، ۳۳ هزار و ۳۸۳ دختر زیر ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند که این رقم در سال ۸۶ به ۳۵ هزار و ۹۳۱ مورد، در سال ۸۷ به ۳۷ هزار و ۹۹۶ مورد و در سال گذشته به ۴۳ هزار و ۴۵۹ مورد رسیده است. آمار ازدواج دختران زیر ۱۵ سال در خلال این سال‌ها نسبت به آمار کل ازدواج‌ها افزایش ۴۵ درصدی داشته است.» (فرشید یزدانی، عضو انجمن دفاع از حقوق کودکان، ایسنا، ۲۰ اسفند ۱۳۹۰)

در همین جامعه اندکی آرایش دختران جوان یا بیرون‌بودن موی آن‌ها از زیر روسری یا تنگی مانتوها به عنوان انحطاط اخلاقی معرفی می‌شود. نیروی انتظامی برای تحکیم اخلاق در جامعه فروش عروسک‌های باریبی را ممنوع می‌کند و دستور جمع‌آوری آن‌ها را از مغازه‌ها می‌دهد (تابناک، ۲۶ دی ۱۳۹۰) اما خیابان‌های شهرهای بزرگ به محلی برای عرضه تن‌فروشان‌ی با سنین پایین تبدیل شده است. بنا به گزارش ارائه شده در همایش اسلام و آسیب‌های اجتماعی در تهران، ۱۱ درصد روسپیان تهران با اطلاع همسران‌شان دست به روسپی‌گری می‌زنند. در دهه ۶۰ و ۷۰ سن روسپی‌گری بالای ۳۰ سال بود اما در دهه هشتاد سن روسپیگری به ۱۵ سال و بالاتر رسیده است. (آفتاب، ۱۸ تیر ۱۳۸۷)

۲. نگرش‌ها

۲.۱ نژادپرستی و دیگرستیزی

در سال‌های دهه هشتاد و نود چند فیلم و گزارش در مورد رفتار ایرانیان با افغان‌های مقیم ایران منتشر شد که کاملاً رنگ‌وبوی دیگرستیزانه داشتند و نمی‌توان آن‌ها را رفتار زشت یا خلاف قاعده یکی علیه دیگری تلقی کرد. یک فیلم، از برخورد زشت یک مامور نیروی انتظامی با مهاجران افغان حکایت داشت و یک گزارش، از برخورد زشت یک معلم با چهار کودک افغانی در پاکدشت حکایت داشت. پیش از این نیز ویدیو دیگری از برخورد تحقیرآمیز یک مامور انتظامی با افغان‌ها منتشر شد. این برخوردها را چگونه می‌توان فهمید؟

انداختن مدال بر گردن خود

بخش قابل توجهی از شهروندان ایرانی هم خود بیش از حد و اغراق‌گونه به خود و جامعه و کشور خود می‌نگرند و می‌بالند و هم سیاست‌مداران‌شان به نحوی اغراق‌گونه و مبالغه‌آمیز از ایران و جامعه ایران سخن می‌گویند. این نوع مبالغه‌گویی‌ها و به‌خودبالیدن‌های ساختگی (مثل این‌که ایرانیان باهوش‌ترین مردم دنیا هستند) باعث

شده که ایرانیان به مشکلات و خصائص منفی خود توجه کافی نکنند. یکی از این خصوصیات که ناگفته مانده و در آینده ایران تحت هر حکومتی مشکل‌برانگیز خواهد شد (چه در یک نظام دموکراتیک و چه در یک نظام غیر دموکراتیک) نژادپرستی و دیگرستیزی است. برای ساختن ایرانی دموکراتیک و لیبرال حتما باید فکری برای نژادپرستی و دیگرستیزی ایرانی به عنوان یکی از موانع جدی این امر کرد.

سنجش میزان نژادپرستی

به گزارش بی‌بی‌سی بنا به تحقیقات تازه ۳۰ درصد مردم بریتانیا خود را کمی یا خیلی نژادپرست می‌دانند. این تحقیقات میدانی در دیگر جوامع نیز صورت گرفته است و جامعه و دولت تا حدودی می‌دانند از این حیث در چه وضعیتی قرار دارند. در ایران چنین تحقیقاتی انجام نشده است و دقیقا نمی‌دانیم چند درصد مردم ایران خود را نژادپرست یا دیگرستیز می‌دانند یا با ملاک‌هایی روشن چنین هستند، اما برای این که ببینید چند درصد مردم ایران تعصبات نژادی دارند، کافی است به سخنانی که آن‌ها در مورد افغانی‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، اروپاییان، آمریکاییان و آفریقایی‌ها می‌گویند و در زبان روزمره انعکاس تام و تمام دارد نگاه کنید.

بنا به یک خبر در مراسم مذهبی جشن میلاد امام سوم شیعیان در فسا با حضور ده‌هزار نفر سرود مرگ بر آمریکا خوانده شد. (کیهان، ۱۷ خرداد ۱۳۹۳) چهار دهه است که در نماز جمعه‌های ایران (که جمعیت حاضر در آن‌ها مدام رو به کاهش بوده) شعار مرگ بر آمریکا توسط اداره‌کنندگان و نمازگزاران گفته می‌شود. مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان ایرانی نقد سیاست خارجی ایالات متحده را به «مرگ بر یک کشور» که کاملا نژادپرستانه و دیگرستیزانه است ارتقا دادند.

«مرگ بر آمریکا» از شعارهای دیگرستیزانه و نژادپرستانه بخشی از ایرانیان است؛ چون مردمی که با عقل و منطق با ملل دیگر برخورد کنند شعار مرگ علیه ملل دیگری، که متشکل از انواع نژادها و اقوام‌اند، سر نمی‌دهند. وقتی این سخن مورد نقد قرار می‌گیرد مقامات جمهوری اسلامی می‌گویند این را علیه دولت آمریکا می‌گویند.

میلیون‌ها نفر در دولت فدرال آمریکا کار می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و تصمیم‌سازی می‌کنند. آیا می‌توان مرگ همه آن‌ها را خواستار شد؟ این شعار کارکنان دولت فدرال را هدف می‌گیرد یا کارکنان دولت‌های ایالتی و محلی را نیز در بر می‌گیرد؟

نشانه‌های بارز نژادپرستی

اعراب از نگاه بسیاری از ایرانیان هنوز عرب سوسمارخوار یا ملخ‌خوار هستند. (به گفتگوهای روزمره و سایت‌های اجتماعی نگاه کنید) در لطفه‌های نژادپرستانه ایرانیان فارس، لرها و ترک‌ها چیزی از درک و فهم کم دارند؛ اگر یک افغان در شعاع صد کیلومتری یک جرم و جنایت حضور داشته باشد هم او متهم است؛ اروپایی‌ها و آمریکاییان نیز بی‌غیرت و بی‌اخلاق هستند و مادران در شمال و مناطق مرکزی کشور هنوز به ازدواج پسران‌شان با یک دختر سبزه حساس هستند و او را «سیاه» (برای تحقیر) می‌نامند. کاکاسیاه، ترک‌علی (که به غضنفر تغییر نام داده)، فرنگی (به معنی قرتی)، ما رو سیاه کردی (برگرفته از شخصیت سیاه‌بازی که اصولاً مبتنی بر نژادپرستی ساخته و پرداخته شده است)، چلاق، کور، کر، جهود و همجنس‌باز از تعابیر جاری توهین‌آمیز و نژادپرستانه در زبان فارسی هستند. ایرانیان هر روز در فضاهای عمومی و رسانه‌ها سخنان نژادپرستانه و دیگرستیزانه می‌گویند اما متوجه نیستند که این سخنان دیگر آزارانه‌اند. نژادپرستی ایرانیان در سخنان مقامات جمهوری اسلامی بالاخص رهبر آن به خوبی انعکاس دارد و این رهبران نیز از آسمان به ایران نازل نشده‌اند. البته مقامات جمهوری اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی‌کنند اما حداقل بخش‌هایی از جامعه در این موضوع همانند آن‌ها فکر می‌کنند. حکومت جمهوری اسلامی البته تاریک‌ترین و زشت‌ترین وجوه جامعه ایران را تجسم عینی بخشیده است.

این دیدگاه‌های نژادپرستانه تنها در حد حرف باقی نمی‌مانند؛ دستگاه قضایی جمهوری اسلامی بر اساس این انسان‌هراسی‌ها حکم صادر می‌کند. در چند مورد پس از کشته‌شدن یک زن یا تجاوز به یک دختر (در یزد و قزوین) به افغانی‌های مقیم به عنوان اولین هدف اتهام حمله شده است و آن‌ها را از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده‌اند.

مبانی این نژادپرستی

نژادپرستی ایرانیان چهار مبنا دارد:

۱- بخشی از ایرانیان خود را به دلیل آریایی‌دانستن از اعراب، ترک‌ها و حتی افغان‌ها - که از جهاتی هم می‌توان آن‌ها را ایرانی به شمار آورد - برتر می‌بینند و این برتری را صرفاً از نژاد خود نتیجه می‌گیرند. این دسته از ایرانیان هنوز خود را با رژیم هیتلری هم‌هویت می‌دانند و معتقدند شکست هیتلر یک فرصت تاریخی را از آن‌ها گرفته است. فرزندان فاشیست‌های ایرانی و آریاگرایان نیمه قرن بیستم اکنون بر فاشیسم خود رنگ اسلام‌گرایی زده‌اند و آن را در احساسات ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی بروز می‌دهند. انکار هولوکاست و آرمان ریختن شهروندان اسرائیلی به دریا (کشتار چند میلیون نفر) دقیقاً از همین نوع نژادپرستی نشئت می‌گیرند.

۲- بخش دیگری از ایرانیان نژادپرستی خود را با گذشته باشکوه ایران به عنوان یک امپراطوری توجیه می‌کنند. با همین دیدگاه است که آن‌ها اقوامی مثل افغان‌ها یا ترک‌ها را پست‌تر از خود می‌دانند. جالب است که در تفکر این‌ها اشغال ایران توسط افغان‌ها در پایان دوران صفوی یا حکومت ترک‌های سلجوقی نادیده گرفته می‌شود.

۳- مبنای دیگر نژادپرستی ایرانیان بی‌اطلاعی عمیق آن‌ها از دنیای پیرامون‌شان است. آن‌ها به چند جوان با استعداد ایرانی یا پیشرفت ایرانیان در دیگر نقاط دنیا بر می‌خورند و بدین سو می‌روند که «هنر نزد ایرانیان است و بس». آن‌ها توجه نمی‌کنند که در میان دانشمندان، مخترعان، اکتشاف‌کنندگان و مبدعان افرادی از همه ملل به چشم می‌خورند. بسیاری از ایرانیان در دیگر نقاط دنیا موفق بوده‌اند و اما موفقیت منحصر و محدود به ایرانیان نبوده است. این دسته از ایرانیان باید چند سالی را در کشورهای دیگر بگذرانند تا از آن‌ها رفع توهم شود.

۴- نسل تازه‌ای از ایرانیان نژادپرستی خود را از باورهای تمامیت‌خواهی خود اخذ

می‌کنند. آن‌ها بر اساس دیدگاه‌های شریعت‌باورانه غیرمسلمانان (حدود شش میلیارد نفر انسان) از جمله بخشی از ایرانیان مثل بهاییان، مسیحیان یا یهودیان ایرانی را نجس می‌دانند. تنها بر اساس نژادپرستی و انسان‌هراسی است که می‌توان یک گروه از انسان‌ها را نجس (لمس‌ناشدنی) تلقی کرد. ممکن است مسلمانان این را به عنوان یک باور ایمانی معرفی کنند، اما باور ایمانی بودن ضرورتاً نافی نژادپرستانه بودن آن نیست.

فاصله‌گیری‌ها

نسلی که از انقلاب، جنگ، اسلام‌گرایی، مارکسیسم، ملی‌گرایی شوونیستی فاصله گرفته، از مبانی نژادپرستی نیز تا حدی فاصله گرفته است. این نسل از شعار مرگ بر آمریکا، نجس بودن اکثریت آدمیان و تمسخر اقوام ایرانی فاصله گرفته و به این موضوعات حساس است. این نسل دیگر همجنس‌گرایان را با عنوان زشت و توهین‌آمیز «همجنس‌باز» یاد نمی‌کند و اومانیسیم برای آن‌ها یک ایدئولوژی در برابر ایمان مذهبی (چنان‌که شریعتی با بی‌اطلاعی و دیدگاه غیرتحلیلی و تعصب مذهبی‌اش می‌گفت)، بلکه سنجه‌ای برای ارزیابی ایمان و باورهاست.

۲.۲ انگاره بومی اداره و توسعه: واقعیت یا توهم؟

از دهه چهل خورشیدی بدین سو مباحث بومی‌سازی در حلقات روشنفکری و چپ و بعد اسلام‌گرا به صورت مد روز درآمد؛ بدون آن‌که در محتوای واقعی پیشنهادها ناشی از این ره‌یافت توجه کافی مبذول شود. به عنوان مثال گروه‌های چپ و اسلام‌گرا می‌خواستند دانشگاه، دولت، آموزش و پرورش، توسعه اقتصادی، رسانه‌ها و خلاصه همه عناصر و نهادهای تمدن غربی را که به کشور وارد شده بود بومی (خلقی، اسلامی) سازند. این امر در نهایت با قدرت گرفتن اسلام‌گرایان به اسلامی‌سازی این نهادها یا همانا دولتی‌سازی و تمامیت‌خواهانه‌سازی آن‌ها در خدمت قدرت منجر شد.

اما فراتر از این دستاوردهای فاجعه‌آمیز هنوز کسانی هستند که معتقدند بومی‌سازی

می‌تواند فراتر از اسلامی‌سازی اعمال شده دنبال شود و به سعادت و پیشرفت جامعه کمک کند. برای نشان دادن این موضوع که علم و دانش امری بشری، عام و همه‌جایی است و نه غربی و شرقی و ایرانی، کافی است به مواردی از بومی‌سازی‌ها و دستاوردهای آن‌ها اشاره کنیم. بهتر است ادعاها را کنار بگذاریم و به حوزه‌های مختلف بپردازیم. در برخی موارد می‌توان شکست‌انگاره‌های بومی را - که ادعا می‌شود همه مشکلات را حل خواهد کرد - از زبان خود مدعیان شنید:

بانک‌داری اسلامی

مکارم‌شیرازی در باب بانک‌داری اسلامی می‌گوید: «بانک‌داری از غرب برای ما آمده و ما اسم اسلامی را برای آن گذاشته‌ایم که متأسفانه نه محاسن بانک‌داری غربی را دارد و نه اسلامی است. سود بانکی در کشورهای غربی بین ۴ تا ۶ درصد است؛ اما در بانک‌داری اسلامی تا ۲۸ درصد از مردم سود می‌گیرند و اخیراً یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعلام کرده که تا ۳۵ درصد هم سود گرفته می‌شود؛ آن هم در قالب عقود شرعی». (الف، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۵) در نهایت بانک‌داری اسلامی به دادن وام‌های بی‌بهره و کم‌بهره به مدیران و ۱۵۰ هزار میلیارد تومان معوقات بانکی منجر شده است.

اقتصاد اسلامی

وزیر اقتصاد دولت روحانی می‌گوید: «در سی و چند سال گذشته، میانگین رشد اقتصادی ما حدود ۳.۲ درصد و در ۱۰ سال اخیر، با وجود برخورداری از درآمدهای بالای نفتی در ایام قبل از تحریم، زیر سه درصد بوده و این در حالی است که در دهه ۴۰ شمسی، ما در ایران رشدهای اقتصادی بالای ۱۸ و تا ۲۰ درصد را نیز تجربه کرده بودیم.» (تسنیم، ۵ خرداد ۱۳۹۵) در چهار دهه عمر حکومت، جمهوری اسلامی مدعی بوده است که دارد بر مبنای اقتصاد اسلامی کشور را اداره می‌کند و حاصل آن فاجعه بوده است. مردم ایران تحت جمهوری اسلامی فقیرتر شده‌اند و حاکمان ثروت‌مندتر.

مدیریت اسلامی جامعه

یکی از معیارهای جامعه اسلامی از منظر اسلام‌گرایان و اهل شریعت آن است که در فضای عمومی دستورات شریعت نقض نشود. به همین دلیل بلافاصله بعد از استقرار حکومت تولید، مصرف، توزیع و فروش مشروبات الکلی منع شد. نتیجه این انگاره ظاهراً بومی مدیریت نوشیدن مردم چه بوده است؟ تولید محصولات خانگی که هیچ‌گونه نظارتی بر آنها اعمال نمی‌شود، درست‌کردن مشروبات ترکیبی (با الکل صنعتی) که به کورشدن و مرگ صدها نفر منجر شده است و مهم‌تر از همه ایجاد عادات مشروب‌خواری پر حجم در کنج خانه‌ها.

ایرانیان در میان ملل دیگر از حیث میزان مشروب مصرف‌شده در یک نشست، در زمره ۲۰ کشور اول هستند. هر فرد الکلی در ایران سالانه ۲۵ لیتر الکل مصرف می‌کند که این رقم دو برابر یک شهروند آمریکایی و حتی بیش‌تر از شهروندان روسی است که در جهان مشهور به مصرف بالای الکل هستند. (گزارش سازمان بهداشت جهانی در مورد مصرف الکل، ۲۰۱۰-۲۰۱۱) علت این امر آن است که نوشیدن اجتماعی مشروب در محیط‌های عمومی باعث می‌شود افراد کم‌حجم‌تر بنوشند. ممنوعیت مشروبات الکلی در ایران چون به دنبال حذف این پدیده بوده به مدیریت و کنترل اجتماعی بر این پدیده خسارت زده است. انگاره بومی در این جا حذف یک واقعیت بوده و مدیریت آن را مخدوش کرده است.

مدیریت جهانی اسلام‌گرایان

معنای مدیریت بومی اسلام‌گرایان در سطح جهان را از مدیریت آن‌ها در سطح منطقه می‌توان متوجه شد. اسلام‌گرایان شیعه در همه نقاط بحرانی منطقه (یمن، سوریه، افغانستان، عراق و لبنان) حضور دارند و به جنگ‌های شیعه و سنی و ایرانی و عرب دامن می‌زنند. نتیجه این جنگ‌ها برای مردم ایران هزینه سالانه چند میلیارد دلاری و کشته‌شدن هزاران ایرانی و افغانی و پاکستانی است. در عین حال منابع مشترک نفتی و گازی میان ایران و عراق و کویت و قطر در حال تخلیه‌شدن هستند؛ بدون آن‌که حتی

یک سنت نصیب مردم ایران شود. یک نمونه آن میدان گازی آرش یا الدوره است که بیش از یک دهه است توسط کویت و عربستان استخراج می‌شود و ایران هیچ حضوری در این فعالیت ندارد. مدیریت بومی جمهوری اسلامی در منطقه دشمنی با ایالات متحده و دشمنی با شرکت‌های غربی است که نتیجه آن پیش قدم شدن کشورهای همسایه در استخراج منابع مشترک بوده است. مقامات جمهوری اسلامی نام غرب‌ستیزی و دشمنی کور با نظام سرمایه‌داری جهانی - در عین بهره‌برداری شخصی از آن- را گذاشته‌اند مدیریت بومی.

دولت فربه

وجه دیگری از مدیریت بومی تبدیل نیمی از جمعیت کشور به نان‌خور دولت است. در ایران حدود ده میلیون نفر حقوق‌بگیر دولت و بخش عمومی هستند که با توجه به چهارنفره بودن بعد خانوار و سهم اندک زنان از بازار اشتغال (حدود ۱۲ درصد) حدود چهل میلیون نفر مستقیماً با مستمری دولتی زندگی می‌کنند. این که جمعیت به این بزرگی به عائله دولت تبدیل شوند نتیجه یک نگرش و هزاران تصمیم مبتنی بر آن بوده است و نه یک ضرورت اجتماعی. حکومت برای کنترل جمعیت منابع بیش‌تری را در قشر حاکم متمرکز کرده و افراد را به خود وابسته کرده است.

معنای انگاره بومی

انگاره بومی اداره و توسعه وجود دارد و قابل تصور است اما معنای ایدئولوژیک ندارد بلکه نحوه کاربرد علم و تجربه در حیطه و موردی خاص است. به عنوان مثال شما حساب می‌کنید و می‌بینید که به طور متوسط در ایران برای هر زندانی ماهانه ۴.۵ میلیون تومان هزینه می‌شود، (مدیر کل زندان‌های ایلام، ایرنا، ۶ خرداد ۱۳۹۵) در این شرایط بهتر است ماهانه یک سوم آن را به خود زندانی (ای که احتمال خشونت علیه دیگران از او نمی‌رود) پردازید و او را با ابزارهای الکترونیکی در خانه‌اش محبوس کنید. این بهره‌گیری از عقل بشر است. ممکن است در جامعه و شرایطی دیگر هزینه زندان بسیار

کم‌تر باشد و برای جامعه به صرفه باشد که افراد را در زندان نگاه دارد. اما نوع دیگری از اداره و توسعه بومی وجود دارد که روشنفکران دینی و فعالان سیاسی مارکسیست و اسلام‌گرا به جامعه ایران فروخته‌اند: برای مخالفت با غرب کاری کنید که در غرب انجام نمی‌شود یا کاری کنید که بوی ستیز و دشمنی با غرب را بدهد. به عنوان مثال در برخورد با بزهکاری به جای تولید شغل و ایجاد چترهای حمایتی، یا با بزهکاران مطابق شرع برخورد کنید (انگشتان‌شان را قطع کنید، شلاق‌شان بزنید و اعدام‌شان کنید) یا آن‌ها را به لشکر میلشیاوی دولتی اضافه کنید تا مخالفان شما را سرکوب کنند.

۲.۳ زن‌ستیزی در بسته‌بندی اخلاق، خانواده و غرب‌هراسی

زن‌هراسی و زن‌ستیزی در فرهنگ ایرانی ریشه دارد، اما حکومت دینی هم این امور را تشدید کرده، هم زمینه عقیدتی آن را تقویت کرده و هم ابزارهای اعمال آن‌ها را به دست قوای قهریه و مردان سلطه‌جو داده است. علی‌خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، که دیدگاه اسلام‌گرایان و اکثریت روحانیت شیعه را در این باب نمایندگی می‌کند این زن‌ستیزی و زن‌هراسی آشکار را در لفافه‌هایی از اخلاق، خانواده‌دوستی و غرب‌ستیزی ریخته است و عرضه می‌کند. زن‌هراسی و زن‌ستیزی در همه لایه‌های فکری و اعتقادی اسلام‌گرایان ریشه دوانده است و به چشم می‌خورد. آن‌ها بخشی از این را در قالب نگرش و احساسات ضد‌غربی خود عرضه می‌کنند اما موضوع فراتر از آن است.

غرب‌ستیزی

خامنه‌ای که مواضع همه اسلام‌گرایان را در این مورد بیان می‌کند برای راحت کردن خیال خود از موضوعاتی مثل تبعیض علیه زنان و مردسالاری و نقض حقوق زنان طرح همه این موضوعات را یک‌سره به غرب نسبت می‌دهد؛ گویی هیچ ایرانی یا غیر غربی‌ای نمی‌تواند خواهان برابری جنسی و جنسیتی باشد: «دستیابی به این راهبرد همه جانبه و قابل اجرا [در قبال مسئله مهم زن و خانواده] نیازمند سه مسئله است: پرهیز کامل از

مرجعیت دادن به تفکرات غلط، کلیشه‌ای و متحجر غربی در امور زنان، تکیه بر متون و معارف ناب اسلامی و پرداختن به مسائلی که حقیقتاً مسائل اصلی زنان است، «تابناک»، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳؛ نقل قول‌های دیگر از وی در این قسمت نیز از همین منبع است.

خامنه‌ای چون می‌داند آزادی و برابری زنان محصول جنبش‌های زنان در کشورهای غربی و بعد جنبش‌های زنان در ایران پس از دوران مشروطه تحت تاثیر غرب است مخاطبان خود را به «پرهیز و دوری کامل از فرآورده‌های غربی» توصیه می‌کند. او از تعبیر نابه‌جای متحجر - که معمولاً به دیدگاه‌های قرون وسطایی در این باب اطلاق می‌شود - برای جنبش‌های برابری خواهانه به عنوان یک ضد تبلیغ استفاده می‌کند تا مخاطبان‌اش بر چسب‌های تحجر به هم‌فکران وی را - که حتی خمینی به کار برده بود (پس از پرده کشی در دانشگاه میان دختران و پسران) - فراموش کنند.

هراس از جنبش‌های برابری خواهانه

خامنه‌ای و هم‌فکران وی - که در کی از جنبش‌های برابری خواهانه زنان در جوامع غربی ندارند - این جنبش‌ها را به هوچی‌گری تقلیل می‌دهند: «غربی‌ها به دلایل گوناگون، مسئله زن را بد فهمیده‌اند اما همان فهم غلط و تباه‌کننده را سکه رایج دنیا کرده‌اند و با هوچی‌گری، مجال حرف‌زدن به دیگران و مخالفان را نمی‌دهند. البته باید از دیدگاه غربی‌ها درباره ابعاد مسئله زن آگاه بود، اما باید با ایستادگی در مقابل مرجعیت این افکار، ذهن را از این تفکرات کهنه اما نو نما و خائنانه اما ظاهراً دلسوزانه تخلیه کرد؛ چرا که این تفکرات، مطلقاً نمی‌تواند هدایت و سعادت جوامع بشری را به دنبال بیاورد.» (همان‌جا)

خامنه‌ای چنان صحبت می‌کند که گویی در یک‌صد سال گذشته اصولاً جنبش زنان و مطالبات برابری خواهانه زنان در ایران وجود خارجی نداشته است.

اگر مطالبه حقوق هوچی‌گری است این صفت بر همه آدمیان از جمله اسلام‌گرایان صادق است. خامنه‌ای در میان ناسزاهای خود یک‌باره افکار برابری خواهانه را خائنانه معرفی می‌کند تا مخاطبان وی در یکی از راهروهای تاریک خلط مبحث گم شوند. خیانت به چه کسی و در چه موردی؟ آیا مطالبه حقوق و آگاهی‌دادن به زنان ایرانی در

باب حقوق آن‌ها خیانت است؟ هر کس دیدگاهی متفاوت با رهبر جمهوری اسلامی داشت خائن است؟ این سخنان متأسفانه دیدگاه روحانیت شیعه را منعکس می‌کند.

الگوی اسلام‌گرایانه زن مسلمان

او در برشمردن صفات دختر پیامبر به صفاتی اشاره می‌کند تا الگوی مورد نظر اسلام‌گرایان از زن مسلمان از آن‌ها بیرون بیاید:

- ۱- «فرزندداری و شوهرداری» که طبعاً اولویت درجه اول زن از نگاه اسلام‌گرایان است. البته مردان قرار نیست زنده‌داری و فرزندداری کنند. (معلوم نیست چرا) به همین جهت است که وی نقش زن را از خانواده جدا نمی‌کند: «اگر هر کس مسئله زن را جدا از مسئله خانواده بررسی کند، در فهم موضوع و تشخیص علاج آن، دچار اختلال می‌شود.» اما او اشاره‌ای به نقش مرد بدون خانواده نمی‌کند. آیا می‌توان نقش مرد را جدا از خانواده بررسی کرد؟ از نگاه او جای زن در خانه است و میل به اشتغال را یک ناهنجاری تلقی می‌کند که باید درمان شود: «باید عوامل سلب آرامش و سکینه روحی زن در خانواده را جستجو کرد و با شیوه‌های گوناگون از جمله قانون و تبلیغ درست، این موانع را بر طرف کرد.»
- ۲- «تقوا و عفت»، که در سبک زندگی روحانیت یعنی ماندن در اندرونی، پوشیدن چادر سیاه و پذیرش جداکردن او از محیط‌های مردانه که در واقع گستره عمومی است. از همین جهت است که مقابله با اشتغال زنان سیاست جمهوری اسلامی است. خامنه‌ای هیچ ضرورتی بر اشتغال زنان نمی‌بیند: «بر خلاف برخی دیدگاه‌ها، اشتغال از مسائل اصلی مربوط به زنان نیست؛ البته اشتغال و مدیریت تا هنگامی که با مسئله اصلی یعنی خانواده منافاتی پیدا نکند، ایرادی ندارد.» در برابر هم گذاشتن اشتغال و خانواده - که هم برای زنان و هم برای مردان یک چالش است اما از هر دو گریزی نیست - یکی از نقاطی است که خامنه‌ای و دیگر اسلام‌گرایان می‌خواهند با اتکا بدان اذهان مخاطبان خود را آشفته سازند.

۳- «سیاست فهمی». او نمی‌گوید فعالیت در عرصه کنش سیاسی معطوف به مشارکت و رقابت زنان با دیگر زنان و مردان است، بلکه زنان را تنها به فهم سیاست محدود می‌کند. این فهم از نظر او البته معطوف به «سیاهی لشکر خوب» بودن زنان برای سیاست مردانه است.

مسئله اشتغال زنان

خامنه‌ای دیدگاه منفی اسلام‌گرایان و شریعت‌مداران نسبت به اشتغال زنان در بیرون از خانه را با تفکرات غربی و نگاه به زن به عنوان کالای جنسی در هم می‌آمیزد (گویی همه زنان در غرب در صنعت پورنوگرافی کار می‌کنند) تا اذهان زنان مسلمان را در این باب آشفته سازد: «نگاه کاسب‌کارانه به ظرفیت زنان در مسائل اقتصادی از جمله اشتغال و نگاه تحقیرآمیز به زن و تنزل‌دادن او به وسیله‌ای برای اطفای شهوات مردان، مبانی دیگری است که تفکرات غربی را درباره زنان، کاملاً ظالمانه و متحجرانه ساخته است. اگر می‌خواهیم نگاه ما به مسئله زن، سالم، منطقی، دقیق و راهگشا باشد باید از افکار غربی در مسائلی نظیر اشتغال و برابری جنسی کاملاً فاصله بگیریم.» (همان‌جا)

خامنه‌ای همانند دیگر تمامیت‌خواهان اسلام‌گرا مدعی است که طبیعت آدم‌ها را می‌شناسد و بر اساس همین انسان‌شناسی از موضع الهی است که گروهی را از حقوق‌شان محروم می‌سازد: «این که زنان برخی مشاغل را بر عهده نگیرند، هیچ ننگ و نقصی نیست، بلکه آن چیزی نادرست است که متناسب با طبیعت الهی زن نباشد.» (همان‌جا) مشکل این‌جا است که طبیعت الهی زن را فقط روحانیون و اسلام‌گرایان می‌شناسند.

کیسه تهی معنویت

خامنه‌ای می‌داند که وقتی حقی از کسی سلب می‌شود باید در مقابل چیزی به او داد تا در درون احساس بدی به وی دست ندهد. از همین جهت از کیسه معنویت جمهوری اسلامی - که امروز تهی است - برای سلب حقوق زنان خرج می‌کند: «در بسیاری از مسائل از جمله سیر مقامات معنوی هیچ تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد؛ اما قالب‌ها

متفاوت است و این واقعیت در کنار عرصه‌های مشترک، منطقی‌تر عرصه‌های متفاوتی را نیز به همراه می‌آورد.»

برای تحکیم این خواست حکومت مبنی بر ستاندن حقوق زنان در اشتغال و تحصیل، حکومت از سلاح ترس نیز مثل همه موارد استفاده می‌کند: «اصرار غربی‌ها روی این زیربنای غلط جامعه بشری را تباه می‌کند. به همین دلیل برای دست‌یابی به نگاه درست و متوازن، باید از این مبانی بر حذر بود.» (همان‌جا) خامنه‌ای و هم‌فکرانش به این سوال پاسخ نمی‌دهند که اسلام‌گرایان بیش‌تر زندگی بشر را تباه کرده‌اند یا لیبرال‌های غربی. برای پاسخ به این سوال فقط به شرایط زندگی ایرانیان در مقایسه با کشورهای غربی نگاه کنید. اگر شرایط زندگی در ایران تحت جمهوری اسلامی بهتر است، چرا سیل ایرانیان از جمله اعضای خانواده مقامات به سوی جوامع غربی روان است؟

عدم برابری فرصت تحصیل، ناعادلانه نیست

خامنه‌ای مسئله سهمیه‌بندی جنسیتی در دانشگاه (به ضرر زنان) را نیز نابرابر اما عادلانه می‌داند: «اگر در این مسئله [تحصیل زنان در برخی رشته‌های تحصیلی دانشگاهی] تفاوتی هم باشد ضد عدالت نیست؛ چراکه نباید رشته‌های تحصیلی و مشاغلی که متناسب با طبیعت زنان نیست به آنان تحمیل شود.» (همان‌جا) او با فریب کاری در لباس غم‌خواری مخاطبان خود را در یکی از پیچ‌وخم‌های مفهومی زن‌ستیزی‌اش قرار داده است و نام برابری در تحصیل را می‌گذارد تحمیل. در قاموس اسلام‌گرایان نابرابری جزئی لاینفک از عدالت است.

برابری جنسی غلط است

خامنه‌ای معتقد است «برابری جنسی زن و مرد از جمله حرف‌های کاملاً غلط غرب است.» (۳۰ فروردین ۱۳۹۳) او با تصور این‌که برابری خواهان دو مفهوم برابری و عدالت را خلط می‌کنند - که نمی‌کنند - به تفکیک این دو مفهوم می‌پردازد: «برابری همیشه به معنای عدالت نیست، عدالت همیشه حق است، اما برابری گاه حق است و گاه باطل.»

او با وقوف به خواست برابری خواهان یعنی برابری حقوقی و نه تساوی خواهی، دیدگاه مخالف خود را وارونه جلوه می‌دهد. حسن روحانی روز بعد از سخنان خامنه‌ای به این نکته اشاره کرد. برابری فرصت‌ها حق است اما برابری (به معنای تساوی) حق نیست و حداقل لیبرال دموکرات‌ها و طرفداران حقوق بشر متوجه این موضوع هستند.

خامنه‌ای هنگامی که در استدلال بر باطل بودن برابری کم می‌آورد به خدا متوسل می‌شود: «با کدام منطق باید زنان، که خداوند آنان را از لحاظ جسمی و عاطفی برای منطقه ویژه‌ای از زندگی آفریده است، در عرصه‌هایی وارد کنیم که آن‌ها را دچار رنج و سختی می‌کند؟» (همان‌جا) او از کجا می‌داند که زنان در مشاغلی که قبلاً مردانه تصور می‌شده‌اند دچار رنج و سختی می‌شوند؟ آیا با ژست خیرخواهانه می‌توان حقوق افراد را نقض کرد؟

تحریف تاریخ دستاوردهای زنان

خامنه‌ای، در یک تحریف بزرگ تاریخی برخوردارای ایران از انبوه زنان فرزانه، تحصیل کرده، خوش فکر و ممتاز را از «بزرگ‌ترین افتخارات جمهوری اسلامی» و مدیون نگاه خمینی می‌خواند در حالی که زنان در دوران پهلوی به مدارس و دانشگاه‌ها راه یافتند و جمهوری اسلامی مجبور به پذیرفتن نقش اجتماعی آن‌ها شد. جمهوری اسلامی در چهار دهه شصت تا نود همواره در تلاش جهت محدود کردن نقش اجتماعی زنان بوده است و امروز دستاوردهای زنان علی‌رغم فشارهای حکومت به نظام سیاسی نسبت داده می‌شود. این درست همانند افتخار کردن مقامات سیاست خارجی به مطبوعات نیمه‌مستقلی است که در ایران تحت فشار حکومت کار می‌کنند و گاه و بی‌گاه خبرنگاران آن‌ها بازداشت، زندانی یا مضروب می‌شوند یا به دفاتر آن‌ها حمله شده یا در دفاتر آن‌ها بمب می‌گذارند.

سقوط اخلاقی

علی خامنه‌ای برای نفی دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه در نگاه به مسئله زن، بدون ورود

به دیدگاه‌های آنان، آن‌ها را خودباخته معرفی می‌کند و نظرات آن‌ها را معطوف به رضای غریبان می‌داند: «متأسفانه برخی چیزهایی را از اسلام می‌گیرند، اما برای این که غربی‌ها بدشان نیاید، مسائلی از غرب را هم به آن اضافه می‌کنند که این پذیرفته نیست.» (همان‌جا) چقدر یک فرد باید از نظر اخلاقی سقوط کرده باشد که با نظر مخالف خود چنین تحقیرآمیز و غیرمنصفانه برخورد کند؟ او در عین حال خود بهتر از همه می‌داند که «در محیط‌های قدیمی و جدید، زن موجودی درجه ۲ و موظف به خدمت‌گزاری تصور می‌شود» و از این موضوع اظهار تأسف می‌کند.

۲.۴ ازدواج بعد از طلاق: تابوها و موانع

از ۷۷۴ هزار و ۵۱۳ ازدواج ثبت‌شده در سال ۱۳۹۲، ۳.۷ درصد ازدواج آقایان و ۲.۷ درصد ازدواج خانم‌ها مربوط به ثبت ازدواج دفعات دوم به بعد است که عمدتاً بعد از فوت همسر یا طلاق صورت گرفته است. (مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال کشور، ایسنا، ۱ تیر ۱۳۹۳) از این ارقام ۳.۴ درصد مربوط به ازدواج دفعه دوم آقایان و ۲.۵ درصد از ازدواج‌های ثبت‌شده مربوط به ازدواج دفعه دوم خانم‌ها بوده و بقیه مربوط به ثبت ازدواج‌های دفعات دوم به بعد است؛ بیش‌ترین ثبت ازدواج دوم برای آقایان مربوط به گروه‌های سنی ۲۵ تا ۳۴ سالگی با رقم ۴۱ درصد و بیش‌ترین ثبت ازدواج‌های دوم برای خانم‌ها مربوط به گروه‌های سنی ۲۰ تا ۲۹ سالگی با رقم ۴۷ درصد کل ازدواج‌های دفعه دوم است.

امروز غیر از بیش از ۱۰ میلیون جوان که در سن ازدواج هستند و نمی‌توانند به هر دلیلی ازدواج کنند میلیون‌ها زن و مرد مطلقه وجود دارند که امکان تشکیل مجدد خانواده برای آن‌ها بسیار اندک است. با فرض آن که سالانه متوسط حدود ۲۰۰ هزار نفر طلاق گرفته باشند (با فرض پایین حدود ۱۰۰ هزار متوسط رخداد طلاق) در یک دوره ده‌ساله حدود دو میلیون نفر به جمع مطلقه‌ها افزوده شده است. تعداد طلاق در سال ۱۳۸۳ حدود ۷۰ هزار و در سال ۹۲، ۱۵۰ هزار بوده است. چرا میزان ازدواج دوم در

ایران علی‌رغم افزایش طلاق (نسبت پنج به یک ازدواج در برابر طلاق در سال ۱۳۹۲) پایین است؟ چرا با شکست تابوی طلاق در ایران تابوی ازدواج دوم هنوز شکسته نشده است؟ پنج علت مشخص را می‌توان برای این امر بر شمرد:

جنس دست دوم

متأسفانه زنان و مردان ایرانی به زن و مرد مطلقه به صورت جنس دست دوم و با نگرش منفی نگاه می‌کنند. تصور این است که فردی که ازدواج‌اش به طلاق انجامیده است حتماً مشکلی داشته و دیگر برای زندگی مشترک نمی‌توان به او اعتماد کرد؛ در حالی که واقعیت چنین نیست. دو نفر می‌توانند با هم نسازند (بالاخص در ازدواج‌های ترتیب‌داده‌شده و کور) اما با افرادی دیگر بتوانند به راحتی زندگی کنند. تداوم ازدواج به عوامل متعدد محیطی مثل وضعیت اقتصادی-اجتماعی قشری که زن و شوهر بدان تعلق دارند، وضعیت سیال اجتماعی و اقتصادی، نوع برخورد خانواده‌های دو طرف با زوجین و گروه رفقای دو طرف و عوامل فردی مثل بیکاری، افسردگی، اعتیاد، خشونت و توانایی و میل جنسی یکی از دو طرف یا طرفین بستگی دارد. یک زوج می‌تواند بعد از ازدواج بدین‌جا برسند که رختخواب ارضاکننده‌ای ندارند - اگر قبل از ازدواج رابطه طولانی جنسی با هم نداشته و ارزیابی‌ای از این رابطه قبل از ازدواج نداشته باشند - و این امر منشا بسیاری از ناهم‌خوانی‌هاست. بدین ترتیب، طلاق به هیچ وجه به معنی بد و خوب بودن افراد درگیر در این رابطه نیست.

فقدان فضاهای اختصاصی و عمومی برای زنان و مردان مطلقه

مردان و زنان مطلقه به دشواری می‌توانند با زنان و مردانی که برای اولین بار می‌خواهند ازدواج کنند وصلت کنند. به همین دلیل نیاز دارند در فضاهایی با کسانی که می‌خواهند برای دومین یا چندمین بار ازدواج کنند امکان ملاقات و اختلاط داشته باشند، اما چنین فضاهایی در ایران وجود ندارد. علاوه بر این زنان و مردان به طور کلی برای آشنایی با یکدیگر به آزادی و بالاخص آزادی بیان خویش (گفتگو، خودنمایی و جلوه‌نمایی)

در فضاهای عمومی نیاز دارند. حکومت با ترس از این که برخی از ارتباطات زنان و مردان به ازدواج نمی‌انجامد (و با انگیزه‌های سیاسی دیگر) کلا در این فضاها را تخته کرده است. این فضاها در جوامع غربی عبارتند از نهادهای مدنی با فعالیت داوطلبانه (احزاب سیاسی، سازمان‌های عام‌المنفعه مثل خیریه‌ها و کمک به بیماران، انجمن‌های فرهنگی و هنری، صنوف و اتحادیه‌ها و انجمن‌های علمی)، باشگاه‌ها، کافه‌ها، مراکز خوش‌گذرانی و ورزشگاه‌ها. جمهوری اسلامی با تفکیک جنسیتی تمام راه‌ها را بر آشنایی زنان و مردان از هر نوع - از جمله زنان و مردان مطلقه - بسته یا ارتباط‌گیری را پرمخاطره و پرهزینه ساخته است.

تمایل مردان مطلقه به ازدواج با دختران ازدواج‌ناکرده

بسیاری از مردان مطلقه ایرانی تمایل دارند با دخترانی که قبلاً ازدواج نکرده‌اند ازدواج کنند، اما ازدواج با دختر باکره یا ازدواج‌ناکرده برای این مردان هم دشوار و هم هزینه‌بر (مثل ازدواج اول) است. از همین جهت مردان مطلقه به راحتی ازدواج نمی‌کنند و در بازار ازدواجی که میلیون‌ها دختر ازدواج‌ناکرده وجود دارد به راحتی به ازدواج با زنان مطلقه تن در نمی‌دهند. در جامعه مردسالار اطرفیان مرتبا به مردان القا می‌کنند که هنوز می‌توانند با دختر ازدواج‌ناکرده ازدواج کنند و همین امر ازدواج آن‌ها را دشوار می‌کند یا به عقب می‌اندازد.

مشکل بچه‌ها

با این که امروز اکثر ازدواج‌ها در سه سال اول به طلاق می‌انجامد و اغلب زوج‌ها در این سه سال بچه‌دار نمی‌شوند اما بخش قابل توجهی از زنان و مردان مطلقه دارای فرزند هستند و خود از فرزندان‌شان مواظبت می‌کنند. با این حال پذیرش فرزندان آن‌ها برای زنان و مردان، از جمله زنان و مردانی که خود نیز مطلقه هستند، دشوار است. تابوی «زن بابا» یا «شوهر مادر» در ایران بسیار قوی است و بسیاری از خانواده‌ها نگرش مثبتی به این موضوع ندارند. این تابو حتی بعد از ازدواج خانواده‌ها را رها نمی‌کند و اقوام و خویشان

تحت باور به این تابو (که زن بابا یا شوهر مادر بچه را می‌چزاند) بر خوردی منفی با زنان و مردانی که با افراد دارای فرزند ازدواج می‌کنند، دارند. این امر موجب خروج بسیاری از زنان و مردان مطلقه دارای فرزند، از بازار ازدواج دوم می‌شود.

بستن سایت‌های دوست‌یابی و همسریابی

یکی از خدمات اینترنت به زندگی اجتماعی فراهم آوردن امکان آشنایی در فضای مجازی و بعد تبدیل آن به آشنایی در فضای واقعی است. سایت‌های دوست‌یابی در سراسر دنیا میلیون‌ها عضو دارند و برخی از آشنایی‌های ناشی از ارتباط در این سایت‌ها به ازدواج می‌انجامد. جمهوری اسلامی همه راه‌ها را برای به راه‌اندازی این گونه سایت‌ها بسته است، مگر در آن نفعی برای خودی‌ها باشد. در این شرایط اکثر افراد مجبورند در دایره روابط خانوادگی، محلی و از طریق دلالتان محبت با هم ازدواج کنند، راهی که امروز دیگر خوشایند اکثریت زنان و مردان ایرانی نیست. آن‌ها نمی‌خواهند روابط اجتماعی خود را به دست عده‌ای کم‌سواد یا حتی باسواد اما با نگرش‌های خاص و بدون تخصص در این حوزه بسپارند. همچنین کار دلالتان محبت تصادفی و غیربرنامه‌ریزی شده است که عده‌ای آن را نمی‌پسندند. آن‌ها می‌خواهند در این قلمرو خود سرنوشت‌شان را در دست گیرند. همچنین بسیاری از دلالتان محبت در ایران همان نگرش‌های منفی را به افراد مطلقه دارند که عامه مردم.

مقامات جمهوری اسلامی به دلیل نگرش فقهی بسیار به مسئله ازدواج اهمیت می‌دهند. به همین علت آن‌ها به موضوع ازدواج حساس هستند و می‌خواهند مشکلات و موانع ازدواج را کم کنند، اما به جای پذیرفتن روش‌های معقول بسترسازی برای ازدواج به روش‌های غیرمعمول روی می‌آورند. به عنوان نمونه برای حل مشکل کسانی که قبلاً ازدواج کرده‌اند، ازدواج مکرر مردان متاهل را پیشنهاد می‌کنند و برای آن قانون‌گذاری می‌کنند. این امر ممکن است مشکل مردان متاهلی را که روابط جنسی موفقی در خانواده ندارند یا تنوع‌طلب هستند حل کند، اما مشکل زنان مطلقه‌ای را که مونس و همدمی برای خود می‌خواهند یا مردان مطلقه‌ای را که می‌خواهند دوباره تشکیل خانواده دهند حل نمی‌کند.

۲.۵ زنان سرپرست خانوار: آسیب اجتماعی یا سرمایه اجتماعی؟

هر گونه استقلال زنان اسلام گرایان شیعه را نگران می‌سازد. آن‌ها به هر طریق ممکن می‌خواهند زنان را تحت کنترل و نفوذ مردان قرار دهند؛ با بیکار کردن و اعزام آن‌ها به خانه‌ها، با عدم استخدام آن‌ها، با سهمیه‌بندی‌های جنسیتی در دانشگاه‌ها، با ازدواج دوم یا چندم مردان، با افزایش تعداد فرزندان، با منوط کردن مسافرت آن‌ها به کسب اجازه از شوهر و پدر و با تفکیک جنسیتی. همه این تبعیض‌ها که توهین به زنان است متوجه است به فرستادن زنان به اندرونی خانه‌ها. به همین ترتیب استقلال اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان مورد هجوم قرار می‌گیرد.

مبارزه با زنان سرپرست خانوار

رئیس سازمان بهزیستی کشور می‌گوید: «تعداد زنان سرپرست خانوار در سال ۷۰، یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر و در سال ۸۵، یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بوده است که این آمار در سال ۹۰ به ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار افزایش یافته که نشان‌دهنده رشد ۵۵ درصدی این آسیب اجتماعی است.» (ایسنا، ۵ تیر ۱۳۹۴) او این پدیده اجتماعی را در کنار تغییر ذائقه جامعه معتادین از مواد سنتی به مواد صنعتی، فقر محبت و کاهش زمان گفتگو به عنوان مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران ذکر می‌کند: «هیچ کدام از آسیب‌های کشور در سال‌های اخیر کاهش نیافته بلکه به صورت مداوم رو به گسترش بوده‌اند و این مسئله هم در تعداد زنان سرپرست خانوار و هم کاهش سن ابتلا به جرائم و اعتیاد و غیره صدق می‌کند.» (تابناک، ۱۰ مرداد ۱۳۹۴)

آیا این که بخشی از خانواده‌های ایرانی توسط زنان اداره شوند - به علل گوناگونی مثل مرگ شوهر، طلاق و مادر مجرد بودن یا نیافتن شوهر مناسب یا هر علت دیگر - یک امر منفی است که باید آن را آسیب اجتماعی دانست؟ آیا نباید به زنانی که بدون کمک شوهر در این شرایط دشوار معیشتی یک خانواده را اداره می‌کنند آفرین گفت؟ مشکل اصلی آن است که اسلام‌گرایان و شریعت‌گرایان تنها مردان را سرپرست خانوار می‌دانند و خانواده با سرپرست زن را اصولاً خانواده بی‌سرپرست.

آسیب نیست، پدیده اجتماعی است

هنگامی که میلیون‌ها زن سرپرست خانوار وجود دارد و این زنان نه تنها جرمی مرتکب نمی‌شوند بلکه تلاش می‌کنند یک خانواده را اداره کنند، دیگر باید از این امر به عنوان یک پدیده اجتماعی سخن گفت. حدود ۱.۱ میلیون زن سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد هستند. (مشرق، ۲۶ مرداد ۱۳۹۴) ۱۸۰ هزار خانواده با سرپرست زن نیز تحت پوشش بهزیستی هستند. (ایسنا، ۲ مرداد ۱۳۹۴) تعداد زنان سرپرست خانوار در سال‌های دهه نود سالانه ۴۰ درصد رشد داشته است. (رئیس سازمان بهزیستی، ایسنا، ۵ تیر ۱۳۹۴)

تبعیض مضاعف

زن بودن سرپرست خانوار یک آسیب اجتماعی نیست؛ اما این پدیده زنان را به دلیل تبعیض‌های مضاعف در معرض انواع آسیب‌ها قرار می‌دهد. بر اساس آمار ارائه شده از سوی معاونت امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری بیش از ۷۰ درصد از زنان سرپرست خانوار بی‌سواد هستند. (ایسنا، ۲۲ شهریور ۱۳۹۴) زن بودن سرپرست خانوار احتمال قرار گرفتن در دایره فقر مطلق را نسبت به مردان سرپرست خانوار افزایش می‌دهد. هیچ رابطه ضروری‌ای میان زن سرپرست خانوار بودن و بی‌سواد و فقیر بودن وجود ندارد اما در جامعه‌ای که برای کار مساوی پرداخت مساوی به زنان صورت نمی‌گیرد، زنان در عین شایستگی بیش‌تر از مشاغل دولتی محروم می‌شوند، انواع تبعیض‌ها در نظام خانواده، مدرسه و جامعه علیه آن‌ها وجود دارد و زنان از بسیاری مشاغل محروم هستند و زن سرپرست خانوار بودن به فقر و بی‌سوادی بیش‌تر منجر می‌شود.

تشویق ازدواج دوم

تصور مقامات جمهوری اسلامی و روحانیون شیعه آن است که علت سرپرست شدن زنان فقدان ازدواج آن‌هاست. به همین جهت فکر می‌کنند که با ازدواج دوم این آسیب (از نظر آن‌ها) حل می‌شود. آن‌ها از این موضوع غفلت می‌کنند که زنان سرپرست خانوار اکثراً یک بار ازدواج کرده‌اند اما مردان آن‌ها معتاد یا بی‌مسئولیت بوده و آن‌ها را رها کرده‌اند. مقامات و رسانه‌های دولتی برای نفی استقلال زنان به آن دسته که بیوه

شده‌اند، طلاق گرفته‌اند یا ازدواج نکرده‌اند، توصیه می‌کنند که زن دوم مردان مزدوج شوند. به دلیل مخالفت جدی زنان با این موضوع با استفاده از آمارهای قلبی در این زمینه فرهنگ‌سازی از بالا می‌شود. به عنوان یک نمونه ادعا شده، که طی مطالعه‌ای که در یکی از شهرهای ایران صورت گرفته، ۴۸.۶۶ درصد دختران جوان تمایل خود را برای همسری دوم در صورت خواستگاری توسط همسر اول ابراز کرده‌اند. همچنین ادعا شده است که این آمار با آمار کل کشور اختلاف چندانی ندارد. (فردا نیوز، ۳۱ شهریور ۱۳۹۴) حتی اگر تعداد دختران در شرایط ازدواج میلیون‌ها نفر بیش‌تر از پسران آماده ازدواج باشد، این ادعا بی‌اساس است به چهار دلیل:

- ۱- موسسه مطالعه‌کننده اعلام نشده است. موسسه‌ای که نام‌اش را زیر یک تحقیق نمی‌گذارد یا وجود خارجی ندارد یا قلبی است.
- ۲- اگر بخشی از زنان بیوه یا مطلقه به دلیل مشکل مالی حاضر باشند زن دوم یک مرد ثروتمند باشند این موضوع برای دختران جوان پیش از ازدواج اصولاً قابل قبول نیست.
- ۳- اگر چنین تمایلی در میان دختران جوان هست و مردان متشرع نیز از این موضوع استقبال می‌کنند چرا درصد مردانی که بیش از یک همسر دارند در ایران بسیار اندک است؟
- ۴- بیش‌تر بودن تعداد دختران در سن ازدواج نسبت به پسران آماده ازدواج صرفاً بر اساس سن بلوغ شرعی قابل نتیجه‌گیری است. چون سن شرعی بلوغ دختران حدود چهار سال پایین‌تر از پسران در نظر گرفته می‌شود به این نتیجه می‌رسند که میلیون‌ها دختر بیش از پسر در این سن هستند.

استقلال زنان، ریشه مشکلات

تصور این که سرپرست بودن زنان در خانوار یک آسیب اجتماعی است، ریشه در این دیدگاه دارد که هر گونه استقلال زنان موجب مشکلات و آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی است. کافی است به رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی در برخورد با هر گونه رفتار

مستقل زنان نگاه کنید. بیرون رفتن دختران مجرد به هنگام شب برای خرید یا تفریح از منظر این رسانه‌ها یک مشکل اجتماعی به حساب می‌آید. (افزایش خیابان‌گردی شبانه دختران جوان در قزوین، تابناک، ۱۴ مهر ۱۳۹۴) البته پاسخ این سوال در این گونه برخوردها ناگفته می‌ماند که بر اساس کدام ماده قانونی، اصل اخلاقی یا حتی حکم شرعی زنان نباید در ساعات شب از خانه خارج شوند. مسئول ناامنی خیابان‌ها حکومت است و نه شهروندان.

سرمایه اجتماعی

این که زنان مقام مدیریت در خانواده را به جای مردان در ۲.۵ تا ۳ میلیون خانوار بر گرفته‌اند، نشان‌دهنده این موضوع است که سرپرستی زنان یک سرمایه اجتماعی است که باید به تقویت آن پرداخت. تصور کنید که زنان از خود مسئولیت نشان ندهند و خانواده را در غیبت مردان سرپرستی و اداره نکنند، در این حال میلیون‌ها کودک گرسنه می‌مانند، صدها هزار دانش‌آموز ترک تحصیل می‌کنند و انبوهی دیگر از مشکلات اجتماعی بر مشکلات موجود افزوده می‌شود و روی دست نهادهای حکومتی و دولتی باقی می‌مانند که نشان داده‌اند به علت فساد و ناکارآمدی در این حوزه‌ها کاری از پیش نمی‌برند.

۲.۶ احترام به دیگران یا بی‌احترامی به خود؟

در جریان سفر حسن روحانی به ایتالیا وی همراه با مائو رنتسی، نخست‌وزیر ایتالیا، از قصر کاپیتول (کامپیدولیو) در رم دیدار کرد. در این دیدار تعدادی از مجسمه‌های برهنه در داخل جعبه‌ای قرار گرفتند تا دیده نشوند. (عکس ۲.۱) در جریان مذاکرات ایران و گروه ۵+۱ نیز مجسمه مرد برهنه‌ای در ورودی کاخ ملل ژنو به خاطر دیپلمات‌های ایرانی پوشانده شد، اما مقامات زن اروپایی و استرالیایی در سفر به ایران حجاب اجباری را که برای تحقیر و کنترل زنان تعبیه شده است رعایت می‌کنند. این رفتار سه مشکل بنیادی دارد:

۱- رفتار با تمامیت‌خواهان اسلام‌گرا (رهبران جمهوری اسلامی) به عنوان رهبران مذهبی و تصور اجبارها و سرکوب‌ها به عنوان قانون.

۲- تغییر خود و فضای عمومی برای راضی نگه داشتن رهبران مذهبی/سیاسی (در صورتی که واقعا رهبر مذهبی باشند، که نیستند) با هدف کسب چند قرارداد تجاری.

۳- القای این مطلب به افراد تحت حکومت اسلام گرایان که رفتن زیر بار قواعد و دستورات آنها نوعی احترام به آنهاست. این رفتار القا می کند که وقتی اروپایی های سکولار این کار را می کنند طبعاً مسلمانان سکولار هم می توانند (و تحت اقتضائاتی باید) چنین کنند، ولو قلبا بدان راضی نباشند.

یک طرفه

این کارها دستکاری در واقعیت برای دل آزرده نشدن کسانی است که با هرچه عین نظر و دل خواه آنها نیست دل آزرده می شوند و در مواردی برای دل آزرده شدن، دیگران را اعدام یا شکنجه یا قطع عضو می کنند. پرسش این است که اگر در دیدار رهبران کشورها چنین چیزی باید انجام شود آیا اسلام گراها زنان خود را در دیدار با مقامات



عکس ۲.۱ نمایی از قصر کاپیتول که مجسمه های برهنه آن برای دیدار روحانی پوشانده شده است، برگرفته از کوریر

خارجی (حتی در کشورهای غربی) از قیدوبند رها می‌کنند یا با سرو مشروب الکلی موافقت می‌کنند، چون می‌خواهند به مجالس عمومی با حضور سکولارها بیایند؟ اسلام گراها در حیطة تحت سلطه خود به زبان زور سخن می‌گویند اما از قلمرو دولت اسلامی که خارج می‌شوند با زبان «حقوق» سخن می‌گویند و حق خود می‌دانند که زنان‌شان در کشورهای غربی حجاب داشته باشند. برعکس، برخی مقامات غربی در جامعه خود با زبان حقوق سخن می‌گویند اما به اسلام‌گرایان که می‌رسند با زبان زور آن‌ها مدارا می‌کنند.

ناسازگاری در رفتار «احترام‌آمیز»

رفتار اروپایی‌ها در رعایت شریعت در برابر مقامات اسلام‌گرا از یک منطق سازگار برخوردار نیست؛ چون اگر قرار باشد اسلام‌گراها در کشورهای غربی احساس خوبی داشته باشند، قوانین شریعت در این جوامع باید به اجرا دربیاید. چطور است برای این که اسلام‌گراهایی که به اروپا می‌آیند یا در این جوامع زندگی می‌کنند و می‌خواهند سری به سواحل دریا زنند، دریا را در تابستان‌ها تعطیل کنند و زنان را به خانه‌ها بفرستند؟ یا زنان را با چادر در کنار دریا به تماشای مردان و کودکان در درون آب مشغول کنند؟ (عکس ۲.۲) چطور است تمام مجسمه‌های موزه‌های غربی را که عریان هستند یا نقاشی‌های این‌چنین در موزه‌ها را بپوشانند چون ممکن است اسلام‌گراها سری به موزه‌ها بزنند و به آن‌ها توهین شود؟ چرا این کار را برای اسلام‌گرایان غیردولتی نمی‌کنند؟ چه تفاوتی از لحاظ رفتار اخلاقی میان مقامات دول اسلام‌گرا و شهروندان عادی اسلام‌گرا وجود دارد؟ چرا باید با آن‌ها دو گونه رفتار داشت؟

فراتر از شریعت

در هیچ جای شریعت اسلامی نیامده است که مسلمانان باید به موزه‌های دیگران بروند و به آثار هنری آن‌ها نگاه کنند یا فیلم‌های آن‌ها را تماشا کنند یا به موسیقی آن‌ها گوش دهند. آن‌ها می‌توانند به هر چه در جوامع غیرمسلمان مورد نظرشان نیست نگاه نکنند.

این بازی تحمیل (بر اساس توجیه احترام) ابزاری در عرصه عمومی توسط اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی است که برخی مقامات اروپایی بدان تن در می‌دهند. جالب است که رهبران اروپایی، چه در تهران و چه در رم، به مقررات اسلام‌گرایان تن در می‌دهند و وقتی زنان‌شان به تهران می‌روند روسری سر می‌کنند. همچنین وقتی مردان اسلام‌گرا به اروپا می‌آیند صحنه را برای آن‌ها اسلامیزه می‌کنند و اسلام‌گراها تحت تاثیر همان برخوردها بر رفتارهای تبعیض‌آمیز و غیرانسانی خود اصرار می‌ورزند.



عکس ۲.۲ زنی در ساحل که به تماشای مرد و کودکی در حال شنا مشغول است، برگرفته از سایت ردیت

تابعان مطیع

غیر از مقامات اروپایی برخی از ایرانیان بی‌دین یا سکولار (تابعان حکومت دینی که نمی‌خواهند غیرمطیع بنمایند) نیز با همین توجیه «احترام» هنگامی که اسلام‌گرایان به خانه آن‌ها می‌روند حجاب را رعایت می‌کنند یا در برابر آن‌ها مشروب نمی‌نوشند. همچنین تحمیل غذانخوردن و ننوشیدن آب در ملاءعام بر دیگران با عنوان احترام به روزه‌داران انجام می‌شود. این تغییر چهره و دورویی بیش از آن‌که احترام به اسلام‌گرایان باشد توهین به خود آن‌هاست. تحمیل تظاهر به روزه‌داری نیز در خدمت بی‌معناکردن عمل روزه‌داری برای باورمندان است. کدام باورمند برای معنی دادن به رفتار مذهبی‌اش خواهان تظاهر دیگران به رفتار خود اوست؟ تنها اهل شریعت چنین می‌کنند. اهل شریعت می‌گویند غذانخوردن غیر روزه‌داران احترام به روزه‌داران است. در کجای دنیا با توسل به زور (شلاق‌زدن) از دیگران احترام طلب می‌کنند؟

انگیزه این رفتارها و تحمیل‌ها تحت عنوان احترام، هرچه باشد (حفظ روابط خانوادگی یا پرهیز از بی‌دین خوانده‌شدن در میان اسلام‌گرایان و ازدست‌دادن برخی امتیازات یا مشاغل و امتیازات دولتی)، در اصل توهین‌آمیز بودن این رفتار برای رعایت‌کنندگان شریعت بدون اعتقاد به آن شکی نیست.

احترام یک‌طرفه

احترام یک‌کنش دوطرفه است. اسلام‌گرایان به کسانی که غیر از آن‌ها فکرکنند، زندگی کنند یا باور داشته باشند احترام نمی‌گذارند (اگر می‌گذارند زنان غیرمسلمان غیر ایرانی یا زنان غیرمسلمان ایرانی یا زنان مسلمان غیر باورمند به حجاب را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کردند یا برای افرادی که دین خود را عوض می‌کردند حکم اعدام صادر نمی‌کردند) ولی انتظار دارند که دیگران با «بی‌احترامی به خود» به آن‌ها احترام بگذارند. اگر مجسمه‌های عریان به یک شخصیت روحانی توهین می‌کنند آیا حجاب اجباری، توهین به میلیون‌ها زن ایرانی نیست؟ اگر چنین است چرا زنان دارای مقام در اروپا که به ایران سفر می‌کنند حجاب اجباری را رعایت می‌کنند؟ نکته‌ای که برخی

رهبران اروپایی از آن غافل‌اند این است که «دولت اسلامی» اگر رم را اشغال کند و نخواهد میراث هنر رنسانس را نابود کند روی آن‌ها را به همین ترتیب خواهد پوشاند.

۲.۷ نظرسنجی‌هایی بدون ارزش علمی

موسسه‌ای به نام ایران‌پل نتایج نظرسنجی خود با عنوان «پیامدها و نتایج انتخاب دوباره حسن روحانی» را منتشر کرد. بر اساس این نظرسنجی قصاب سوریه (قاسم سلیمانی) نظر مساعد ۶۱ درصد از ایرانیان را به همراه دارد. پس از او وزیر خارجه دروغ‌گوی جمهوری اسلامی (محمدجواد ظریف) با ۴۳ درصد و رئیس دولت متقلب (حسن روحانی) با ۳۹ درصد در مقام دوم و سوم نظر مساعد ایرانیان قرار می‌گیرند. نکات دیگری هم در این نظرسنجی وجود دارد که ذیلاً بدان‌ها خواهیم پرداخت. این گونه نظرسنجی‌ها که توسط موسساتی در خارج کشور انجام می‌شوند، دارای مشکلاتی هستند که آن‌ها را از ارزش علمی ساقط می‌کند. مهم‌ترین این مشکلات عبارت‌اند از:

نظرسنجی در جوامع بسته و اقتدارگرا

پدیده نظرسنجی در جامعه‌ای قابل تحقق است که اولاً مردم در معرض اخبار و اطلاعات قرار گیرند (آزادی رسانه‌ها) و نظر آن‌ها شکل بگیرد، بتوانند به شکل فردی و گروهی آزادانه نظرات‌شان را بیان کنند، (آزادی احزاب، بیان و تشکل‌ها) پس از بیان نظرات خود هزینه‌های سنگین برای انجام این کار نپردازند و شرایط امنیتی و مبتنی بر ارباب عمومی نباشد. هر چهار شرط در جامعه ایران مفقود است. اگر یک موسسه نظرسنجی ادعا کند که این شروط در ایران محقق شده‌اند باید به حرفه‌ای بودن و تجربی بودن کار آن شک کرد چون واقعیاتی مثل روز روشن را انکار می‌کند.

نظرسنجی در جوامع بسته و اقتدارگرا در موضوعات سیاسی و امنیتی اصولاً بی‌معناست و از هیچ واقعیتی گواهی نمی‌دهد. مردم نه گزینه‌هایی را در برابر خود می‌بینند که میان آن‌ها انتخاب کنند، نه می‌توانند نظر خود را در یک فرآیند شکل دهند و نه احساس امنیت لازم برای بیان آن‌ها را دارند. در موضوعاتی که هیچ حساسیت سیاسی

ندارد (ترجیح شهر یا روستا برای زندگی) نظرسنجی علمی ممکن است، اما وقتی قدم در محدوده حساسیت‌های حاکمان می‌گذاریم، امکان سنجش نظرها به صفر می‌رسد. شما اگر در ایران حتی از ترجیح میان استفاده از تاکسی اینترنتی و غیراینترنتی پرسید باز ممکن است این خلجان در ذهن افراد وجود داشته باشد که «نکند یک موسسه امنیتی یا نظامی دارد این نظرسنجی را انجام می‌دهد»؛ چون شایعات بسیاری وجود دارد که تاکسیرانی اینترنتی در ایران به افراد سپاهی تعلق دارد. اصولاً در جامعه‌ای که به علت عدم آزادی رسانه‌ها و عدم اعتماد مردم به آن‌ها شایعه یکی از مهم‌ترین مجاری انتشار و کسب اطلاعات است، نظرسنجی علمی غیرممکن یا بسیار دشوار می‌شود.

تصور کنید کسی از خارج به یک ایرانی تلفن بزند و نظر او را در مورد دولت آمریکا یا سیاست خارجی آن پرسد، چند درصد از ایرانیان دارای این احساس آزادی هستند که نظر خود را در مورد دولت آمریکا به پرسش‌گر بگویند؟ از این جهت نتایج نظرسنجی گالوپ در باب مقبولیت رهبری ایالات متحده در ایران (که ۱۲ درصد مثبت و ۶۱ درصد منفی ارزیابی کرده‌اند) به هیچ وجه ارزش علمی ندارد. نظرسنجی‌هایی که در باب مقبولیت یا عدم مقبولیت برنامه هسته‌ای توسط موسسات خارجی انجام شده است نیز همین حکم را دارد.

در جامعه‌ای که افراد تنها به خاطر شرکت در تظاهرات آرام خیابانی در بازداشتگاه‌ها مورد شکنجه، تجاوز و قتل واقع می‌شوند و تنها به خاطر اظهار نظر، ماه‌ها در سلول انفرادی نگاه داشته می‌شوند چگونه می‌توان انتظار داشت که به پرسش‌های سیاسی روز از سوی موسسات غیرمعتبر با صداقت و امانت پاسخ دهند؛ بالاخص آن‌که افراد مورد مصاحبه با تلفن ثابت عمدتاً افراد مسن و ساکن مناطقی غیر از شهرهای بزرگ هستند.

عدم امکان کار موسسات نظرسنجی مستقل در ایران

امکان نظرسنجی چهره‌به‌چهره یا در خانه، در ایران توسط موسسات نظرسنجی مستقل و بالاخص موسسات مستقر در خارج (بدون اتصال به حکومت) وجود ندارد. حکومت به این موسسات با عنوان «نظرساز» یا مخل امنیت ملی برخورد کرده است و هیچ نشانه‌ای

مبنی بر تغییر این نگرش به چشم نمی‌خورد. اصولاً نظرسنجی در ایران ملک مطلق نهادهای امنیتی است و هیئت حاکمه این امر را موضوعی مرتبط با امنیت ملی و داخلی تلقی می‌کند. در این بافت و سیاق، هر موسسه‌ای در داخل که کار نظرسنجی را برای موسسات خارجی انجام دهد، مورد اتهام و مظنون است؛ مگر آن‌که با نهادهای امنیتی کار کرده و مورد وثوق آن‌ها باشد.

در برخی از مجامع با مدیران یا محققان برخی از این موسسات برخورد داشته‌ام که ادعا می‌کرده‌اند نظرسنجی‌های آن‌ها در داخل انجام شده است و دفاتری در ایران دارند، اما آن‌ها باید به این سوال بنیادی پاسخ دهند که چرا برخی از موسسات مستقل و به ویژه دفاتر موسسات مستقر در خارج امکان کار ندارند، محققان و مدیران‌شان بازداشت و زندانی می‌شوند و برخی آزادانه می‌توانند کار کنند. آن‌هایی که در ایران می‌توانند کار کنند و دفتر داشته باشند حتماً برای کار خود مجوز گرفته‌اند. (بدون مجوز در ایران حتی یک آب‌میوه‌فروشی نمی‌توان باز کرد چه برسد به موسسه نظرسنجی) این‌هایی که ادعا می‌کنند در ایران کار می‌کنند و دفتر دارند با چه روال و شرایطی مجوز دریافت کرده‌اند؟ پاسخ به این سوالات در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی این‌گونه موسسات داده نشده است.

مشکلات تماس تلفنی

این‌گونه نظرسنجی‌ها معمولاً از طریق تماس تلفنی انجام می‌شوند. اگر نظرسنجان به افراد نگویند که از کدام موسسه و در کجا زنگ می‌زنند مرتکب عدم شفافیت شده و این امر کار آن‌ها را مخدوش می‌کند. اما اگر شفاف باشند و این‌ها را بگویند، مخاطب را بر سر دوراهی صداقت و عدم صداقت قرار می‌دهند؛ بالاخص در موضوعات سیاسی و امنیتی چنین شرایطی تشدید می‌شود. شما اگر از افراد در مورد ترجیح میان چلوکباب و قرمه‌سبزی سوال کنید آن‌ها بدون هیچ‌واهمه‌ای پاسخ صادقانه را به شما خواهند گفت، اما با توجه به این‌که همه ایرانیان می‌دانند تلفن آن‌ها بالاخص در تماس با خارج کشور به طور تصادفی شنود می‌شود (و اگر هم نشود این تصور وجود دارد) چگونه

می‌توان انتظار داشت به سوال در مواردی که پای مقامات سیاسی، نظامی و امنیتی کشور در میان است پاسخ صادقانه بدهند؟

مشکل عدم شفافیت

این‌گونه نظرسنجی‌ها آن‌قدر مشکل فنی و تکنیکی دارند که اگر آن‌ها را شفاف بیان کنند خود را از حیز انتفاع ساقط کرده‌اند. به عنوان نمونه نظرسنجی ایران‌پل نمی‌گوید چند درصد پاسخ‌دهندگان از پاسخ به سوالات خودداری کرده‌اند. اگر موسسه‌ای نوع تماس خود را در گزارش نهایی بیان نکند، خود اعتبار خود را سلب کرده است. نظرسنجی مورد اشاره در آغاز مطلب نمی‌گوید تماس‌های اش حضوری بوده یا تلفنی. در یک نظرسنجی اهمیت دارد که با پاسخ‌دهندگان با تلفن ثابت آن‌ها تماس گرفته شده است یا تلفن همراه، که این نکته در نظرسنجی ایران‌پل غایب است. اکثر این نظرسنجی‌ها روش‌شناسی کارهای خود را بدون مخفی‌کاری به جامعه علمی ایرانیان عرضه نمی‌کنند تا این کار آنان با کارهای دیگرشان مقایسه شود. مشکل دیگر این موسسات پنهان‌بودن کل یا بخشی از منابع آن‌هاست.

مشکلات فنی

جمعیت نمونه این نظرسنجی متشکل از ۱۰۰۰ نفر بوده است. تجربه موسسات نظرسنجی مستقل در ایران در دهه هفتاد نشان داد که این تعداد برای یک نظرسنجی در سطح ملی قابل اتکا نیست. در نظرسنجی ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان که وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی در دهه ۱۳۷۰ هفتاد انجام داد، تعداد جمعیت نمونه بیش از پانزده هزار نفر بود. در نظرسنجی‌های سیاسی نیز، حتی در سطح تهران، نمونه‌ها عمدتاً بیش از ۱۵۰۰ نفر بودند. همچنین متن دقیق پرسش‌ها از مصاحبه‌شونده به زبان فارسی منتشر نشده است تا بتوان در مورد آن‌ها داوری کرد.

نظرسنجی‌هایی با نتایج بسیار «پاکیزه»

اگر یک نظرسنجی منعکس‌کننده هیچ‌گونه انتقاد و مخالفتی با وضعیت موجود کشور نباشد و هیچ دیدگاه رقیبی در آن مورد پرسش واقع نشده باشد، در وثوق و اعتبار آن باید تردید کرد. روال همیشگی این‌گونه نظرسنجی‌ها آن است که ابتدا در خارج کشور منتشر می‌شوند و بعد همه نتایج آن‌ها بدون سانسور در داخل منتشر می‌شود. حتی دستگاه تبلیغاتی حکومت از آن‌ها استقبال می‌کند. نظرسنجی موسساتی مثل ایران‌پل آن‌قدر از لحاظ سیاسی «پاکیزه» هستند که گویی دستگاه رهبری آن را سفارش داده است و افسران جنگ نرم آن را انجام داده‌اند. کسی که تنها یک روز در ایران سوار تاکسی شود، به آرایشگاه برود، در مهمانی خانوادگی شرکت کند و چند قدمی در خیابان و کوچه بردارد، نارضایتی عمومی از وضعیت موجود را مشاهده خواهد کرد. به عنوان مثال در نظرسنجی ایران‌پل - که ادعا می‌کند در سه مقطع قبل، در حین و بعد از انتخابات انجام گرفته است - بخشی از نظرات عمومی کلا حذف شده و عمدتاً دیدگاه‌های رسمی منعکس شده‌اند.

در این‌گونه نظرسنجی‌ها مدام با نظراتی مواجه می‌شویم که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی معرف آن‌هاست؛ مثل شیوع نگرش ضدآمریکایی، طرفداری از سیاست‌های مداخله‌جویانه در سوریه و محبوبیت چهره‌های نظامی و امنیتی. چهره‌هایی نیز که مورد غضب نظام قرار می‌گیرند یکباره و بدون هیچ علت خاصی (احتمالاً مخالفت با نظر خامنه‌ای) محبوبیت‌شان سقوط می‌کند. این نظرسنجی نشان می‌دهد که محبوبیت احمدی‌نژاد از ۶۰ درصد قبل از انتخابات به ۲۵ درصد رسیده است. تنها اتفاقی که برای وی افتاده، رد صلاحیت‌اش برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان بوده است. آیا در عالم واقع رد صلاحیت توسط شورای نگهبان می‌تواند با محبوبیت یک چهره سیاسی چنین کند؟ چنین شورای نگهبانی باید دارای محبوبیتی بسیار بالا در میان مردم ایران باشد که چنین نیست.

مجموعه پاسخ‌های تنظیم‌شده برای این‌گونه نظرسنجی‌ها عیناً منعکس‌کننده دیدگاه‌های نهادهای امنیتی رژیم و هیئت حاکمه نظامی ایران است: نگرانی از بدتر شدن

وضعیت اقتصادی، دفاع از بالارفتن ظرفیت‌های دفاعی، اطمینان به نهادهای حکومتی و رضایت مردم از شرایط سیاسی موجود. این نگرش‌ها در نظرسنجی ایران‌پل فرض گرفته شده‌اند.

چرا نظرسنجی بی اعتبار انجام می شود؟

پرسشی نهایی که این مطلب باید بدان پاسخ دهد این است که اگر این نظرسنجی‌ها علمی نیستند چرا انجام می‌شوند؟ اول این که در عالم بازارهای مختلفی وجود دارد که یکی از آن‌ها بازار علم است. بازار تبلیغات سیاسی و فروختن نظرات به عنوان افکار عمومی رونقی بسیار بیش‌تر از بازار نظرسنجی علمی دارد. جمهوری اسلامی به خوبی فرا گرفته است که از انواع روش‌ها - که از نظر عموم مشروع شمرده می‌شود (بالاخص آنچه به نام دانشگاهی در امریکا یا اروپا انجام شده باشد) - برای وانمایاندن تبلیغات سیاسی خود به صورت واقعیت بهره بگیرد. کسانی که در ایران گوشت الاغ و گربه را به عنوان گوشت گوسفند و گاو می‌فروشند، حتما می‌دانند چگونه مزه، رنگ و دیگر مشخصات آن‌ها را برای فریب خریدار تغییر دهند.

دوم آن که موسساتی در خارج کشور هستند که برای این کارها بودجه دارند و تصور می‌کنند که در ایران می‌توان نظرسنجی انجام داد و نیز تصور می‌کنند که افرادی دارای شایستگی برای انجام این کار بدون دغدغه‌های سیاسی و تبلیغاتی وجود دارد. کسانی هم در آن طرف داستان هستند که تلاش می‌کنند این بودجه‌ها را به خود اختصاص دهند و کار را نیز به گونه‌ای انجام دهند که حکومت برای خود و خانواده‌شان مشکلی ایجاد نکند. مثل حذف نام خامنه‌ای و رهبران جنبش سبز یا چهره‌های سیاسی خارج کشور مثل شاهزاده رضا پهلوی از فهرست اسامی افرادی که در مورد محبوبیت یا نظر مساعد به آن‌ها سوال می‌شود. برخی از سفارش‌دهندگان خارجی نیز همانند دولت اوپاما به دنبال خشنودسازی رژیم بودند و نه انعکاس نظرات مردم.

نظرسنجی از مردم ایران از خارج قابل اعتماد نیست

در نظرسنجی موسسه زاگی - که نتایج آن ۱۵ آذر ۱۳۹۲ منتشر شد - ۹۶ درصد از شهروندان ایرانی معتقدند ادامه برنامه اتمی به تحریم‌ها می‌ارزیده است. بر اساس این نظرسنجی ۳۷ درصد از پاسخ‌دهندگان به «صلح‌آمیز» بودن برنامه‌های اتمی باور دارند و ۳۶ درصد نیز از داشتن بمب اتمی دفاع کرده‌اند. در میان کسانی که از داشتن سلاح اتمی حمایت کرده‌اند، شمار بیش‌تری - ۷۶ درصد - خود را از حامیان حسن روحانی معرفی می‌کنند. آیا نتایج این نظرسنجی که با مشاهدات ساده و روندهای اجتماعی و اقتصادی کشور هم‌خوانی ندارند قابل باور و اعتماد هستند؟

سه شرط نظرسنجی موثق

برای آن که یک نظرسنجی قابل اعتماد باشد سه شرط وجود دارد:

۱- آگاهی عمومی از موضوع مورد نظرسنجی و ابعاد آن. نمی‌توان از جامعه‌ای که چیزی در مورد تلویزیون کابلی یا فیبر نوری یا تصفیه فاضلاب نمی‌داند و تجربه‌ای از آن ندارد در مورد قیمت‌های منصفانه آن نظرسنجی کرد. برای آگاهی عمومی نیاز است به آزادی رسانه‌ها، آزادی بیان و آزادی تجمعات و تشکل‌ها. اگر در جامعه‌ای این آزادی‌ها وجود نداشته باشد نظرسنجی اصولاً بی‌معنی می‌شود. هر چقدر این آزادی‌ها افزایش یابد نظرسنجی نیز معنادارتر می‌شود. به عنوان مثال اگر رسانه‌ها و افراد از سخن گفتن در باب بهائیت (غیر از ناسزاگویی) منع شده باشند هر گونه نظرسنجی در مورد نظرات مردم در مورد این دین و پیروان آن بی‌معنی است.

۲- افراد در پاسخ به پرسش‌ها باید علاوه بر رضایت احساس امنیت داشته باشند. در کشوری که یک وبلاگر برای نوشتن چند خط بازداشت شده و جان‌اش را از دست می‌دهد، روزنامه‌نگاران هر روز بازداشت می‌شوند، مخالفان اعدام می‌شوند، حکومت همگان را می‌باید و پاسخ‌دادن به سوالات خارجی‌ها

جاسوسی و دادن اطلاعات به بیگانگان تلقی می‌شود، نمی‌توان به پرسش‌های پرسش‌گر در آن سوی مرز پاسخ مورد نظر را داد و عواقب آن را در نظر نگرفت یا نمی‌توان در جامعه‌ای که زنان در آن سنگسار می‌شوند نظرسنجی‌ای در باب نظر زنان و در باب خیانت به شوهر انجام داد.

۳- موسسه نظرسنجی باید قابل اعتماد باشد. نظرسنجی‌هایی که در ایران انجام می‌شود اکثراً توسط موسساتی انجام می‌شوند که نام‌شان روشن نیست و کسی آن‌ها را نمی‌شناسد. این موسسات هیچ کدام مستقل نیستند و همه چیز از وابسته بودن آن‌ها به نهادهای امنیتی و نظامی حکایت می‌کند. از این جهت اصولاً نمی‌توان به نظرسنجی‌هایی که در داخل کشور انجام می‌شود به طور جداگانه اعتماد کرد، مگر آمار، مشاهدات و دیگر قرائن موید آن‌ها باشند و از آن‌ها صرفاً برای تقویت استدلال استفاده کرد و نه بنا گذاشتن استدلال.

فقدان شروط، فقدان وثوق

نظرسنجی‌هایی که از افکار عمومی در داخل ایران توسط موسسات خارجی در باب موضوعات حاد سیاسی مثل روابط ایران و دول غربی، اسرائیل، نگرش به حکومت، نگرش به برنامه هسته‌ای و مانند آن‌ها انجام می‌شوند یک‌سره غیر قابل اعتماد هستند. ممکن است برخی از این نظرسنجی‌ها شرط سوم را برآورده سازند اما در شروط اول و دوم حتماً مشکل دارند. به عنوان نمونه در باب برنامه هسته‌ای بخش قابل توجهی از مردم ایران در تاریکی محض به سر می‌برند و از این جهت نظرسنجی از آن‌ها بیهوده است؛ حتی اگر پرسش‌شوندگان پاسخ دهند. در کشوری که رسانه آزاد و مستقل وجود ندارد، سایت‌های خبری فیلتر می‌شوند، روزنامه‌نگاران مستقل و نیمه‌مستقل در زندان هستند، بر روی شبکه‌های تلویزیونی فارسی‌زبان پارازیت فرستاده می‌شود و کوچک‌ترین انتقادی با مشت آهنین روبه‌رو می‌شود احساس امنیت برای پاسخ‌دادن به پرسش‌ها تنها یک خواب و خیال است.

سکوت کامل

حدود دو دهه است بنا به دستور شورای امنیت ملی بحث از ابعاد مختلف اقتصادی، زیست‌محیطی، فنی، حقوقی و سیاسی برنامه اتمی جمهوری اسلامی در رسانه‌های داخلی ممنوع است. حتی یک میزگرد در مورد این برنامه با حضور کارشناسان در رادیو و تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی به جز ستایش و مداحی از این برنامه و تکرار مواضع رهبر جمهوری اسلامی به چشم نمی‌خورد. روزنامه‌ها حتی نمی‌توانند پیامدهای این گونه برنامه‌ها در کشورهای دیگر را به بحث و نقد گیرند، چون متهم به اختلال در برنامه و تبلیغات ضدحکومتی و اختلال در امنیت ملی می‌شوند. غیر از دو سه کتابی که مقامات در مورد این برنامه منتشر کرده و سخن حکومت را انتقال داده‌اند، هیچ کتابی در این مورد منتشر نشده است؛ موضوعی که به سرنوشت میلیون‌ها ایرانی ارتباط دارد. مثال دیگر مسئله محبوبیت رهبران سیاسی است. هنگامی که رسانه‌ها در باب سخن گفتن از رهبر کشور منع شده باشند و نهاد ناظر بر وی صرفاً برای مداحی از وی آزادی داشته باشد، دیگر نظرسنجی در مورد وی بی‌معنی است. مردمی که هیچ اطلاعی از رهبر خود ندارند چگونه در مورد وی می‌توانند اظهار نظر کنند. در کشوری که به سادگی به افراد اتهام توهین به رهبری می‌زنند و سال‌ها زندان برای آن تحمل می‌کنند چگونه می‌توان از افراد در مورد رهبر کشور سوال کرد؟

تلفن از خارج یا وزارت اطلاعات؟

تصور کنید کسی از خارج از کشور به شما زنگ بزند (اگر نگوید از خارج زنگ می‌زند اصل نظرسنجی به علت پنهان کردن موسسه نظرسنجی مخدوش است) و از شما در مورد تحریم‌ها سوال کند. یک ایرانی عادی و بدون قدرت می‌داند که حکومت با تحریم‌ها مخالف است و کسانی که با تحریم‌ها موافق باشند طرفدار بیگانه تلقی می‌شوند. بنابراین کم‌تر کسی به صراحت با تحریم‌ها موافقت خواهد کرد، بلکه اکثر افراد با آن‌ها موافقت خواهند کرد؛ چون همیشه این ظن و گمان وجود دارد که وزارت اطلاعات در قالب نظرسنجی از خارج کشور به تجسس در عقاید افراد پردازد؛ حتی اگر این کار انجام نشود

شهروندان به علت بدبینی به حکومت ممکن است چنین تصویری را داشته یا بیان کنند.

موسسات خودی، نظرات غیر خودی

نظرسنجی در داخل کشور از جهت فقدان نهادهای مستقل نظرسنجی به طور کلی غیر قابل اعتماد است. موسسات ناشناخته نظرسنجی داخل کشور همه برای موسسات دولتی و بر اساس سفارش آن‌ها و بودجه آن‌ها کار می‌کنند. این موسسات باید نظر سفارش دهنده را، که بیش از کشف حقیقت بر تبلیغات سیاسی تأکید دارد، مورد ملاحظه قرار دهند. همچنین موسسات دولتی کار نظرسنجی خود را به موسساتی می‌دهند که رانت‌گیر مدیران هستند و ملاک گرفتن کار، تخصص و تجربه نیست. در موضوعات سیاسی، امنیتی و سیاست خارجی عموم نظرسنجی‌ها را دستگاه‌های امنیتی و نظامی سفارش و موسساتی، که با این نهادها کار می‌کنند، نظرسنجی را انجام می‌دهند.

مدیران این موسسات می‌دانند مردم، که اکثر آن‌ها غیر خودی هستند، دیدگاه‌هایی متفاوت از حاکمان و رانت‌خواران دارند و برای انعکاس نتایج نظرسنجی‌ها باید آن‌ها را دستکاری کرد؛ بدون آن‌که دستکاری افشا شود. از همین جهت موسسات سفارش گیرنده باید در سکوت در باب این دستکاری‌ها قابل اعتماد باشند. کار هیچ یک از این موسسات قابل اعتماد نیست. محققان همیشه باید با دیده تردید به نتایج کار این موسسات بنگرند و صرفاً در مقام جدل یا قرینه از آن‌ها استفاده کنند.

نظرسنجی در جمهوری اسلامی: تفتیش عقاید، تلقین، پرونده‌سازی

سه واقعیت درهم تنیده در باب نظرسنجی در جمهوری اسلامی وجود دارد:

۱- نظرسنجی (علمی و غیرعلمی) در سطوح مختلف (در آزمون‌ها، در سایت‌های اینترنتی و رادیو و تلویزیون دولتی توسط موسسات نظرسنجی) انجام می‌شود؛ چون روشی است برای کسب اطلاعات. مقامات جمهوری اسلامی با نشر اطلاعات مشکل دارند و نه کسب و گردآوری آن و زدن مهر محرمانه برای آن که دیگران بدان دسترسی پیدا نکنند؛

- ۲- موسسات مستقل نظرسنجی امکان فعالیت ندارند و موسسات موجود یا دولتی اند یا عمدتاً دنباله بخش دولتی (بیشتر سپاه و وزارت اطلاعات) و به سفارش دستگاه‌های دولتی کار می‌کنند و نتایج کارشان را نیز برای آن‌ها می‌فرستند؛
- ۳- نظرسنجی برای اطلاع‌رسانی و آگاهی عمومی انجام نمی‌شود، بلکه صرفاً ارائه نوعی خدمت به مقامات است چون مقامات برای کنترل و پیش‌بینی جامعه بدان‌ها نیاز دارند، اما کم‌تر بدان‌ها در حوزه عمومی استناد می‌کنند یا اگر از آن‌ها در جهت تایید ایده‌های‌شان استفاده کنند جزئیات‌اش را نمی‌گویند یا سوالات و پاسخ‌ها را مطابق میل عوض می‌کنند.

نظرسنجی در جمهوری اسلامی با چه مبانی نظری و بر اساس چه مفروضاتی و با چه اهدافی انجام می‌شود که به واقعیات گفته‌شده منجر شده است؟

مبانی: نظرسازی و ایجاد آشفستگی

اگر نتایج یک نظرسنجی مورد پذیرش و دل‌خواه مقامات جمهوری اسلامی نباشد نام آن را نظرسازی می‌گذارند. این نام دقیقاً از نحوه نگاه به نظرسنجی‌های حکومتی در ایران و انتظار از آن‌ها حکایت دارد. در جمهوری اسلامی نظرسنجی نه برای کشف آرای عمومی توسط شهروندان و دستگاه‌ها و نهادها بلکه برای اطلاع و سپس دستکاری در آن‌ها صورت می‌گیرد. در این دستکاری نیز نظرها از پیش ساخته‌شده در جریان نظرسنجی به خورد مخاطبان داده می‌شود.

مبانی دیگر نظرسنجی و ارائه نتایج (اگر صورت گیرد) گنج کردن افراد و گل‌آلود کردن آب است. در نتایج نظرسنجی‌ها مطالبی به افراد می‌گویند که با درک عمومی و برداشت خود آن‌ها کاملاً در تضاد است و افراد را نسبت به درک خود دچار تردید می‌کند. مثل این که ۸۶ درصد مردم ایران نماز می‌خوانند یا ۷۵ درصد مردم در انتخابات مجلس شرکت می‌کنند؛ موضوعاتی که حتی با دیگر آمارهای دولتی نمی‌خواند و خود افراد درک دیگری از آن‌ها دارند. هدف از این گونه تبلیغات سیاسی آن است که افراد

اصولا هر چیزی را که می‌شنوند باور نکنند. به تصور مقامات اگر قرار است مردم به حکومت و رسانه‌های دولتی اعتماد نکنند (که اکثریت نمی‌کنند) به هیچ منبع دیگری نیز نباید اعتماد کنند.

مفروضات: جنگ نرم و کارآیی مهندسی فرهنگ

دو فرض بنیادی در ذهن سفارش‌دهندگان نظرسنجی در ایران وجود دارد: این که از طریق نظرسنجی و تزریق نظرات ساختگی به جامعه می‌توان فرهنگ و ذهنیت شهروندان را دستکاری کرد؛ کاری که هیچ‌گاه در آن موفق نبوده‌اند. اگر افراد معمولی پشت سر این و آن قرار می‌گیرند نه به دلیل عشق و علاقه بلکه برای بقاست. خامنه‌ای بدون رودریاستی از ضرورت مهندسی فرهنگ توسط حکومت، که نظرسنجی را نیز شامل می‌شود، سخن گفته است. فرض دوم استفاده از نظرسنجی به عنوان ابزاری برای جنگ نرم در مقابله با دشمنان توهمی است. بدین لحاظ هرچه از سوی مخالفان، منتقدان و رسانه‌های آزاد عرضه می‌شود باید به صورت دیگری در نظرسنجی‌های حکومتی عرضه شود.

اهداف: تلقین ایدئولوژیک، تفتیش عقیده و پرونده‌سازی

نظرسنجی در جمهوری اسلامی با سه هدف مشخص صورت می‌گیرد: تفتیش عقاید افراد، اگر این نظرسنجی در محدوده‌ای خاص و موردی انجام گیرد، پرونده‌سازی، اگر به هنگام گزینش برای کار یا تحصیل یا اعطای امتیاز یا مجوز کار انجام شود، و تلقین ایدئولوژیک در نظرسنجی‌های عمومی.

در آزمون دکترای دانشگاه‌های دولتی که با حضور ۲۰۰ هزار شرکت‌کننده در سراسر کشور برگزار شد یک نظرسنجی با ۱۲ پرسش در اختیار شرکت‌کنندگان گذاشته شد که دو سوال آن بیش از آن که جمع‌آوری اطلاعات و نظر افراد باشد، تلقین ضرورت تفکیک جنسیتی با توجه به عباراتی مثل «با توجه به آداب و رسوم ایرانیان» یا پرونده‌سازی برای کسانی است که گزینه‌های غیر نظر نظام را برگزینند یا اصولا پاسخ ندهند. این دو پرسش بدین قرار بوده‌اند:

- «با توجه به آداب و رسوم ایرانیان، تاسیس و راه‌اندازی دانشگاه‌های ویژه دختران در کدام یک از مقاطع سه‌گانه کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری ضرورت دارد؟

الف- کارشناسی ب- کارشناسی ارشد ج- دکتری د- هر سه مقطع

- بین پردیس دختران، پردیس پسران و پردیس مختلط، با فرض تساوی در کیفیت آموزش و محتوای علمی، راه‌اندازی کدام یک را ضروری‌تر می‌دانید؟

الف- پردیس دختران ب- پردیس پسران ج- پردیس مختلط د- تفاوت نمی‌کند. (تابناک، ۱۹ اسفند ۱۳۹۱)

پرسش اول اصولاً باور همگان به تفکیک جنسیتی را فرض کرده و تلاش می‌کند آن را با القای سبک زندگی روحانیت تحت عنوان رسوم ایرانیان به افراد، از دهان افراد بیرون بکشد و صرفاً مقطع آن را از شرکت‌کنندگان می‌پرسد. این امر برای آن است که به افراد متذکر شوند تفکیک جنسیتی در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری نیز مد نظر است. پرسش دوم نیز کاملاً جنبه تفتیش عقیده دارد و پاسخ‌دهندگان می‌دانند که در صورت پاسخی غیر مطابق با ایدئولوژی حاکم ممکن است در گزینش علیه آن‌ها استفاده شود. در این شرایط، بسیاری پاسخ مورد نظر حکومت را می‌دهند و بعد مقامات همین را به عنوان رضایت عمومی از تفکیک جنسیتی عرضه خواهند کرد.

بی‌اعتباری نظرسنجی از خارج کشور

در فضایی که دستگاه‌های امنیتی و نظامی در ایران در حوزه نظرسنجی ایجاد کرده‌اند طبعاً هر گونه نظرسنجی تلفنی از خارج کشور برای تک‌تک شهروندان ابعاد امنیتی دارد و آن‌ها نمی‌توانند نظر خود را فارغ از پیامدها عرضه کنند. فضای نظرسنجی در ایران آنچنان گل‌آلود و آشفته است که نه مخاطب و نه سفارش‌دهنده و نه انجام‌دهنده، آن را جدی نمی‌گیرد. بنابراین به نتایج هیچ یک از نظرسنجی‌های انجام‌شده توسط موسسات

داخلی و خارجی در مورد ایران، هر دو، نمی‌توان اعتماد کرد. تنها به نحو جدلی می‌توان از نتایج نظرسنجی‌های دولتی استفاده کرد تا تناقض‌ها و نگرش‌های آنان را تبیین کرد. همچنین در صورتی که قرائن دیگری بر صحت نتایج یک نظرسنجی وجود داشته باشد می‌توان بدان استناد کرد. نظرسنجی‌های انجام‌شده مواد خوبی برای تحلیل نحوه عملکرد دستگاه تبلیغاتی حکومت فراهم می‌کنند.

تصور کنید کسی از خارج به یک ایرانی تلفن بزند و نظر او را در مورد دولت آمریکا یا سیاست خارجی آن پرسد. چند درصد از ایرانیان دارای این احساس آزادی هستند که نظر خود را در مورد دولت آمریکا به پرسش‌گر بگویند؟ از این جهت نتایج نظرسنجی گالوپ در باب مقبولیت رهبری ایالات متحده در ایران (که ۱۲ درصد مثبت و ۶۱ درصد منفی ارزیابی کرده‌اند) به هیچ وجه ارزش علمی ندارد. نظرسنجی‌هایی که در باب مقبولیت یا عدم مقبولیت برنامه هسته‌ای توسط موسسات خارجی انجام شده است نیز همین حکم را دارد.

۲.۸ فقدان امید

فیلمی کوتاه از یک کارگردان ایرانی به نام علی مولوی به نام «آرزو: یک پرسش، پنجاه پاسخ» منتشر شده است که تنها یک سوال ساده از ده‌ها ایرانی در کوچه و خیابان می‌پرسد: «چه آرزویی دارید؟» فیلم نخست نشان می‌دهد که همه مخاطبان در برابر این سوال جاخورده و شگفت‌زده‌اند. آن‌ها انتظار نداشته‌اند کسی چنین چیزی از آن‌ها بپرسد. این جامعه کوچک فرض کرده است که «مگر قرار نبوده امید و آرزو در ایران مرده باشد. پس چرا کسی از آن‌ها در باب آرزوهایشان می‌پرسد؟» سپس آن‌ها آرزوهایشان را که چهار مشخصه دارد عرضه می‌کنند:

- ۱- منعکس‌کننده گریز از فشارهای اجتماعی ملموس هستند؛ (آرامش، فکر راحت، به خیر بگذره، گرفتاری‌ها حل شه، ارزونی، این‌جا نباشم، مهربونی مردم، پرت‌شدن به دنیای دیگر، دوباره به دنیا اومدن)

- ۲- حدقلی و محلی اند و بلندپروازی در آنها نیست؛ (روز خوب، یک خبر خوش)
- ۳- دیگر خواهانه نیز هستند؛ (سلامتی بچه‌ها، موفقیت بچه‌ها، آرزوی دیگران برآورده شه)
- ۴- کوچک و واقع‌بینانه‌اند. (یک غذای گرم، موتور بگیرم، فروش خوب امشب، کار خوب، ماشین بگیرم، امتحانم خوب بدم، خبر موافقت پدر دوست دختر برای ازدواج، آشتی با پسر، دیدار مادر)

تنها یک نفر آرزویی بلندپروازانه و جهانی یعنی صلح دارد. برخی نمی‌خواهند آرزو کنند و برخی آرزویی ندارند. بانویی نیز آرزوی مرگ می‌کند.

جامعه‌شناسی امید

پرسش‌وپاسخ‌های فوق که وضعیت ذهنی بخشی از جامعه ایران را منعکس می‌کند، دریچه‌ای برای فهم جامعه ایران با کمک جامعه‌شناسی امید است. مشاهدات دیگر نتایج حاصل از فیلم فوق را نیز تایید می‌کنند. البته امید و آرزو کم‌تر در مطالعات جامعه‌شناختی مورد توجه واقع شده‌اند اما در جوامعی که بسیاری از شهروندان در وضعیت استیصال به سر می‌برند و شرایط سیاسی و اقتصادی یاس‌آور است نوع امیدها و آرزوهای مردم و واکنش آن‌ها به پرسش در باب آرزوهایشان می‌تواند دریچه مناسبی برای فهم آن جامعه باشد.

مهندسی آرزو

بحث از امید شامل چهار عنصر است:

- ۱- آرزوی چیزی که فعلاً موجود نیست و در آینده محقق می‌شود. بدون آینده‌نگری نمی‌توان امیدوار بود؛ در جوامع و با دولت‌های رو به گذشته نمی‌توان سخن از امید و آرزو گفت.
- ۲- تمرکز بر چیزی خاص و ویژه که فرد رابطه خاصی را با آن برقرار کرده است یا

- می‌خواهد برقرار کند و همین امر به زندگی وی معنا می‌دهد.
- ۳- تصور این که این آرزو محقق‌شدنی است یا محقق خواهد شد؛ (خوش‌بینی تخیلی/یوتوپایی یا واقع‌گرایانه) این عنصر مثبتی است بر نوعی هستی‌شناسی که اراده انسان را نامحدود می‌داند.
- ۴- بی‌توجهی یا جدی‌نگرفتن موانعی که بر سر راه تحقق این آرزو وجود دارد؛ چون اگر موانع زیاد جدی گرفته شوند انرژی لازم برای از میان برداشته شدن آن‌ها تخلیه نمی‌شود.

هر چهار عنصر فوق وجهی اجتماعی دارند و نمی‌توان آن‌ها را بدون مبانی و بنیادهای اجتماعی‌شان تصور کرد. آنچه شما آرزو می‌کنید و تلاش برای تحقق آن آرزو نمی‌تواند با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنید بی‌ارتباط باشد. از همین جهت است که نظام‌های اقتدارگرا و تمامیت‌طلب جایی مهم و کلیدی به مدیریت و مهندسی آرزو و امید در سازمان اداری و تبلیغاتی خود می‌دهند. امید امری اجتماعی است که دموکراسی و آزادی به آن پروبال می‌دهند و اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی پروبال آن را می‌چینند.

خرده‌ریزهای حافظه و تکرار

جمهوری اسلامی امید و آرزو را به انباشتی از خرده‌ریزهای حافظه (که معطوف به گذشته و احیای آن است) و تکرار (که قرار است جای همه چیز را بگیرد) تقلیل داده است؛ در حالی که به گفته «کی‌یر کگارد» آرزو ماهیتاً با این دو متفاوت است. متعلق آرزو چیزی است تازه و نو، جامعه‌ای درخشان، امتحان‌ناشده و شوق‌برانگیز که قرار است فصل نویی را در زندگی نوید دهد. در مقابل، رستگاری و عدالتی که جمهوری اسلامی نوید می‌داد تحت حکومت دو ولی فقیه دود شد و از میان آن دوزخی‌ها ابدی هویدا گردید.

«ایرانی نوعی» امروز می‌خواهد خوب باشد و کار خیری انجام دهد، اما دست‌های اش بسته است و سرنوشت او در نهایت به تراژدی ختم می‌شود. آرزوهای بسیار کوچک

برای پرهیز از این تراژدی ناگزیر است. ده‌ها میلیون ایرانی از لحظه صفر محکوم به شکست هستند (دو سوم زیر خط فقر، نیمی از جمعیت نان‌خور جیره‌بندی حکومتی و یک بیکار سهم هر خانوار) و برای آن‌ها کار زیادی در زندگی باقی نمی‌ماند. (نگاهی کنید به سرنوشت ۲۰ میلیون ترک تحصیل کرده در سه دهه هفتاد تا نود) از همین جهت در برابر سوال «چه آرزویی داری» جا می‌خورند. جامعه نیز آنچنان ناکار کرده است که نمی‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا از زمین بلند شوند.

حکومت یاس

حافظان وضع موجود (دیوان‌سالاران دولتی، نظامی و دینی) مرتبا به جامعه می‌گویند: «بی‌خود دل به تغییر نبندید. ما قدرت آن را داریم که امیدهای شمارا بکشیم». حتی بعد از تغییری کوچک (مثل روی کار آمدن دولت اصلاحات) هر روز فریاد کردند که «چیزی عوض نشده است». روحانیون، نظامیان و دیوان‌سالاران دولتی حافظ وضع موجود مدام تابعان خود را از خطرات امید و آرزو می‌هراسانند که این هراس بسیار سهمگین‌تر از اعمال ماشین سرکوب در ایجاد ارباب و ارباب است. حکومت به وفاداران خود امیدهای تخیلی و به مخالفان، پوچی توصیه می‌کند. شکنجه، زندان و اعتراف برای رساندن فعالان اجتماعی و سیاسی به پوچی است. آن‌ها از این نکته هراسانند که مبادا اهداف و مطالبات عمومی بر اساس آرزوها شکل گیرند که حاکمان و پاسداران وضعیت موجود جایی در آن‌ها ندارند. همه ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه برای رام کردن و برده‌سازی آرزوها به میدان آمده‌اند و آرزوهایی عرضه می‌کنند که نتیجه رسیدن به آن‌ها جمله معروف محسن نامجو است که «بسی رنج بردیم در این سال سی / که رنج برده باشیم فقط، مرسی».

محدود کردن افق دید

حکومت دینی به جای قدرت‌بخشی، هر روزه در تلاش برای محدود کردن افق دید «تابعان» خود بوده است. (در این حکومت شهروندی بی‌معناست) البته آن‌ها که افق

دید گسترده‌تری دارند یا مهاجرت می‌کنند، یا سر از زندان‌ها در می‌آورند یا به واسطه شکنندگی روحی دست به نابودی خود (خودکشی، اعتیاد) می‌زنند. اصلاح‌طلبان در این میان برای دعوت به واقع‌بینی به مردم می‌گویند فعلا امیدها و آرزوهای‌شان را در طاقچه یا لای کتاب بگذارند برای روزی که امکان تصور آن‌ها و تحقق‌شان فراهم شود. آن‌ها البته موعودگرا نیستند و به همین علت به تغییرات بسیار کوچک دل می‌بندند؛ اما نوید می‌دهند که اصلاحات برگشت‌ناپذیر است، نویدی که در عالم واقع به آسانی تبخیر می‌شود.

جمهوری اسلامی - بر خلاف گفته بنی‌صدر - «خیانت به امید» نبود بلکه نمایشی بود از تحقق امیدهای واهی. رهبری فرهنگدانه خمینی امیدهای مردم برای دموکراسی و آزادی را به سمت یک اسلام خیالی سوق داد تا قدرت را به چنگ آورد و پس از به دست آوردن قدرت، اسلام واقعی (شریعت) جای آن خیالات را گرفت و او به آسانی عصر امید را پایان یافته اعلام کرد. دیگر عصر حکومت عدل الهی آغاز شده بود که به حکومت موعود، که آن نیز بنا به باور باورمندان به ولایت فقیه از همین جنس حکومت ولایت فقیه است، متصل می‌شد. انسان مکتبی طراز نوین جمهوری اسلامی به عنوان انسانی تک‌ساحتی دیگر نیازی به امید نداشت.

قدرت‌بخشی غایب است

فقط یک روز به آهنگ‌های پخش شده در رسانه‌های غربی گوش بسپارید یا تلویزیون را روشن کنید یا به سینما بروید. ادبیات و هنر غربی مملو است از قدرت‌بخشی به مخاطبان خود. هزاران آهنگ به مخاطبان خود می‌گویند: «تو زیبا هستی» (در آهنگی از جیمز بلانت یا آهنگی از کریستینا آگویلرا)، «تو قهرمانی و جای تو در میان بزرگان و نامداران است» (آهنگی از گروه اسکریپت)، «هرچه تو را نکشد تو را قوی‌تر می‌کند» (آهنگی از کلی کلارکسون)، «مقاومت کن و قوی بمان» (آوریل لاورین)، «باید بلند شوی و سعی کنی» (آهنگی از پینک)، «هرچه خواهی می‌توانی باشی یا بشوی، مانعی در برابر آدمی جز یاس و بدبینی نیست و خلاصه مشکلی نیست که آسان نشود. روز دیگری

را در برابر رادیو و تلویزیون دولتی ایران بنشینید، به یک سالن سینما در ایران بروید یا به پوسترها و نقاشی‌های دیواری شهرها نگاه کنید. اثری از امید و آینده در آن‌ها پیدا نخواهید کرد. آن دسته از آثار که واقع‌بین باشند سیاه یا به قول مقامات سیاه‌نمایند و آن دسته که کاری به عالم واقع نداشته باشند موعودگرا و توهم‌زایند.

فقط ترمزها کار می‌کنند

امید و آرزوهای بلند - که جای‌شان نوعا و غالبا در ایران خالی است - از یک سوناشی از به چشم خود دیدن بهبودی‌ها، پیشرفت‌ها و به طور کلی تغییرات و تحولات مثبت و از سوی دیگر ناشی از القای طبیعی آن‌ها توسط چهره‌های محبوب است. حکومت دینی از اصلاح آزرده‌خاطر است چون امید به تغییر را افزایش می‌دهد و چهره‌های محبوب را نیز حذف می‌کند تا فقط مقام ولایت دیده شود. همچنین چنان‌که «توکویل» می‌گوید دمکراسی‌ها بستری برای برداشتن ترمزهای اجتماعی در برابر چشمان آدمیان و امیدوار کردن آن‌ها است. در نظام ولایی تنها ترمزها هستند که خوب کار می‌کنند و همه چیز حرام است، «جایی که تنها حلال، گرد و درد» است.

۳. شکاف‌ها و گسست‌ها

۳.۱ انقلاب مذهبی و گسست فرهنگی

کافی است به چند برنامه سالانه تقدیم جوایز به اهالی موسیقی، سینما و تئاتر یا تلویزیونی‌ها در ایالات متحده (مراسم اسکار، گرمی، گولدن گلوب، امی، تونی، سی‌ام‌ای) نگاه کنید تا متوجه شوید که نه تنها تولیدکنندگان فرهنگی سال مزبور بلکه افرادی از چندین نسل گذشته برای اجرا یا اهدای جوایز حضور دارند. کسانی نیز که جوایز را دریافت می‌کنند طیف گسترده‌ای از هنرمندان از لحاظ سنی، جنسی، نژادی، مذهبی و قومی و منطقه‌ای هستند. غیر از این کارهای نسل‌های گذشته دوباره ساخته و پرداخته می‌شود؛ در برنامه‌های هنری به مناسبت‌های خاص مثل جمع‌آوری هدایا برای توفان‌زدگان یا دیگر قربانیان بلایای طبیعی یا در روزهای مانده به کریسمس هنرمندان و چهره‌های رسانه‌ای نسل‌های گذشته حضور دارند و حتی آثار آن‌ها در برنامه‌های بسیار عامه‌پسند مثل «بتواره آمریکایی»، «وویس» یا «مجموعه داستانی گیلی» بازخوانی می‌شود. حتی پیرترین چهره‌های هنری و فرهنگی در تولیدات جدید و برنامه‌های رسانه‌ای حضور دارند. در انواع برنامه‌ها نیز رد پای گذشته در عین نوآوری نسل جدید به چشم می‌خورد. همه این‌ها نوعی پیوستگی فرهنگی و هنری در جامعه ایجاد می‌کند. اما اتفاقی که در ایران در سال ۱۳۵۷ افتاد تاریخ فرهنگی ایران را با یک شکاف

بزرگ به دو بخش تقسیم کرد؛ دوران طاغوت و دوران حکومت اسلام. بعد از این واقعه حکومت تمامیت خواهانه اسلام گرایان یک انقطاع یا ناپیوستگی شدید فرهنگی را دامن زد. تلاش شد همه آثار و تولیدات فرهنگی و هنری «دوران طاغوت» از جامعه پاک شود. کتابخانه‌ها و آرشیوها پاکسازی شدند و مولدان نیز تصفیه.

درست است که بعدها از طریق کاست موسیقی، ویدیو کاست، سی‌دی، دی‌وی‌دی و اینترنت بسیاری از آثار مولدان فرهنگی نسل‌های گذشته در اختیار نسل‌های جدیدتر قرار گرفت، اما محدودیت حضور مولدان نسل‌های گذشته در برنامه‌های فرهنگی و گستره عمومی با این ابزارها قابل جبران نبوده است. جوانان ایرانی نمی‌توانند از تلویزیون کشور خود یا در سالن‌های نمایش و موسیقی خود مولدان و چهره‌های رسانه‌ای نسل‌های گذشته را از نزدیک مشاهده کنند، از نزدیک از آن‌ها بیاموزند و آن‌ها را به عنوان معلم و مربی در موسسات آموزشی در کنار خود داشته باشند.

حمله مغول فرهنگی

حتی اگر انقلاب فرهنگی (بسته‌شدن دانشگاه‌ها و اخراج جمع قابل توجهی از اساتید و دانشجویان صرفاً به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک) رخ نمی‌داد انقلاب مذهبی و به حکومت رسیدن اسلام‌گرایان به تنهایی به صورت انقلاب فرهنگی عمل می‌کرد؛ انقلاب فرهنگی یعنی نابودی نهادهایی فرهنگی که بیش از پنج دهه برای تاسیس و تحکیم آن‌ها زحمت کشیده شده بود. بر خرابه‌های این نهادها کاریکاتوری از نهادهای فرهنگی شکل گرفت که تولیدات آن‌ها هیچ‌گاه مورد توجه جامعه قرار نگرفت.

برای نمونه به سرنوشت «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» نگاه کنید. موسسه‌ای که در تولید فیلم، کتاب و موسیقی در روزگاری کوتاه سرآمد بود و مولدان فرهنگی را با باورهای متفاوت در زیر چتر خود گرفته بود به نهادی تبدیل شد که در چهار دهه شصت تا نود اثری به یادماندنی تولید نکرده است. نمونه دیگر «انجمن حکمت و فلسفه» است که امروز به محلی برای تامین حقوق بخشی از روحانیون دستگاه تبلیغاتی حکومت در آمده است. موسسات پژوهشی نیز چندین بار منحل و ادغام شدند تا اثری از موسسات قبلی باقی نماند. امروز در دنیا حتی نام یک موسسه پژوهشی در ایران نیست

که محققان دانشگاهی در دنیا بتوانند از آن یاد کنند؛ چون هرچه بود تخریب شده است. کسانی نیز که در موسسات تازه شکل گرفته فعالیت می‌کنند اغلب تبلیغات چی‌های حکومت هستند.

گام‌هایی کوچک اما موثر

اسلام‌گرایان رسانه‌ها و عرصه عمومی را از هنرمندان و مولدان فرهنگی گرفتند و آن‌ها را از عرضه آثارشان منع کردند اما نتوانستند آن‌ها را از تولید و آموزش خانگی بازدارند. مولدان فرهنگی دوران پهلوی از چهار طریق به کار خود ادامه داده‌اند:

- ۱- مهاجرت: گروهی که مهاجرت کردند گرچه حس زندگی در داخل کشور و الهام‌گیری از رخدادهای روزمره در ایران را از دست دادند به آزادی بی‌حد و حصر جوامع اروپایی و آمریکایی دست یافتند و از هنر و فرهنگ فعال و زنده در این جوامع بهره گرفتند. آن‌ها برنامه‌های نمایشی و بعداً (با آمدن ماهواره‌ها) برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی خود را ادامه دادند، یا اگر اهل مطبوعات بودند نشریات خود را منتشر کردند و تلاش کردند ارتباط خود با مسائل ایران را از دست ندهند. مهاجران فرهنگی سهم بسیار بزرگی در حفظ میراث نوین فرهنگی ایران و پیوستگی فرهنگی (هر چند آسیب‌دیده) داشته‌اند.
- ۲- کار خانگی: آن دسته از مولدان فرهنگی که کارشان به صورت فردی قابل انجام بوده است (شاعران، رمان‌نویسان، مؤلفان آثار موسیقیایی، نوازندگان) و نتوانستند از ایران خارج شوند، توانستند به کارشان با نوشتن و تدریس در خانه ادامه دهند. هزاران نوازنده موسیقی ایرانی که امروز در داخل کشور فعال هستند محصول این خدمات‌اند. در دهه‌های شصت و هفتاد آموزش موسیقی ممنوع بود و تنها افراد در خانه می‌توانستند این سنت فرهنگی کشور را محفوظ نگاه دارند. شاعران و رمان‌نویسان نیز اگر نمی‌توانستند آثار خود را از اداره سانسور بیرون بکشند در خارج از کشور آن‌ها را منتشر می‌کردند و از همین طریق آثارشان به جامعه ایران باز می‌گشت.

۳- کار در عرصه عمومی با استفاده از خلل و فرج فرهنگی: بخشی از مولدان فرهنگی پس از تحکیم قدرت اسلام‌گرایان توانستند گوشه‌هایی را برای فعالیت خود بیابند. حکومت پس از استقرار بالاخره به رونق بخش فرهنگ نیاز داشت و آن بخش از مولدان فرهنگی که کارشان مستقیماً حرام و غیرمکتبی دانسته نمی‌شود (برخلاف نقاشی و موسیقی و مجسمه‌سازی) توانستند جایی بسیار کوچک در حوزه عمومی پیدا کنند. خوش‌نویسان، بخش قابل توجهی از سینماگران (مثل کارگردانان، چهره‌پردازان، صحنه‌آرایان و فیلمبرداران)، بازیگران تئاتر و گرافیست‌ها از این قبیل بودند.

۴- همکاری با نسل تجدیدنظرطلب اسلام‌گرا: نسل تازه‌ای از هنرمندان مکتبی با رانته‌های حکومتی به عرصه آمدند که پس از مدت کوتاهی از ایدئولوژی فاصله گرفتند و به چارچوب‌های هنری گذشته یا چارچوب‌های هنری عام بشری رجوع کردند. هنرمندان، ادبا و دیگر چهره‌های فرهنگی تغییرنظر داده با هنرمندان گذشته و طرد شده ارتباط برقرار کردند و از این طریق حداقل بخشی از آن‌ها را از انزوای تحمیل شده، خارج ساختند. این‌ها با بازخوانی تولیدات گذشته خود به حاملان بخشی از فرهنگ سرزمین خود - قبل از حمله مغول‌وار اسلام‌گرایان به نهادهای فرهنگی - تبدیل شدند. همین عامل باعث شد که آن‌ها به سرعت از سوی مقامات و دستگاه‌های فرهنگی حکومتی طرد شوند و به واسطه آن به فعالیت مستقل در حوزه فرهنگ بپردازند.

عطش جامعه برای پیوستگی فرهنگی

چرا برنامه‌هایی مثل «آکادمی گوگوش» در جامعه ایران با میلیون‌ها مخاطب روبرو می‌شود؟ چرا سایتی که برای گردآوری و عرضه برنامه‌های «گلها» درست شده روزانه بیست هزار مورد استفاده و سه هزار استفاده‌کننده دارد؟ چرا سالانه ده‌ها هزار ایرانی ساکن ایران برای حضور در کنسرت‌های خوانندگان مقیم خارج به عراق، آذربایجان، ترکیه و امارات می‌روند؟ چون نسل جدید و نسل گذشته می‌خواهد با هنرمندان محبوب دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی ارتباط برقرار کنند. آن‌ها نمی‌خواهند از دریچه رسانه‌ها

و نهادهای فرهنگی دولتی با فرهنگ نوین و میراث فرهنگی خود ارتباط داشته باشند. جمهوری اسلامی خسارات بزرگی به فرهنگ کشور از حیث تداوم و انتقال فرهنگی زده است اما این نکته را نیز به مردم ایران آموخته است که دولت استبدادی و تمامیت‌خواه مجرای خوبی برای تحکیم و تداوم فرهنگی یک ملت نیست و نباید از آن چنین انتظاری داشت. از همین جهت است که ایرانیان داخل و خارج کشور مستقل از دولت تلاش می‌کنند در آرشیوهای خصوصی و فعالیت‌های پژوهشی و تولیدی خانگی، حافظ تولیدات فرهنگی کشور باشند و بدون انتظار از موزه‌ها یا موسسات بزرگ در زیرزمین خانه‌های‌شان یا استودیوهای کوچک رادیویی و تلویزیونی از میراث فرهنگی ملی و قومی خود پاسداری کنند.

۳.۲ جامعه تقسیم‌شده

انقلاب ۵۷ جامعه ایران را به دو بخش خودی و غیرخودی تقسیم کرد و این دوگانگی همچنان ادامه دارد. جامعه ایران بیش از چهار دهه است در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» میان دو گرایش اسلام‌گرایانه و عرفی‌گرایانه (اسلام شخصی غیرسیاسی به علاوه بی‌دینی) به سر می‌برد. این وضعیت بسیار عمیق‌تر از وضعیت جنگ میان اسلام‌گرایان و کمونیست‌ها و بعد میان خود اسلام‌گرایان در دهه اول تأسیس جمهوری اسلامی است که به کشتار ده‌ها هزار نفر انجامید. شکاف اسلام‌گرایی/عرفی‌گرایی حتی به سطح خانواده‌ها نیز بسط پیدا کرد.

سخن گفتن مدام مقامات از فتنه/نفاق/دشمن در سطح سیاسی، زنده‌بودن دائمی بحث از سبک زندگی و مولفه‌هایش مثل حجاب، امر به معروف و نهی از منکر و گشت ارشاد در حوزه تبلیغات ایدئولوژیک و سرکوب اجتماعی، و مواجهه دائمی دو گرایش غرب‌ستیز و قائل به تنش‌زدایی در حوزه سیاست خارجی چهره‌هایی از این وضعیت هستند. اما این جنگ ایدئولوژیک و شکاف رفتاری و گرایشی عمیق‌تر از این حرف‌ها است و حداقل طرف اسلام‌گرا نه تنها هیچ تلاشی برای رفع خصومت نمی‌کند بلکه هر روز بر طبل جنگ می‌کوبد. عرفی‌گرایان امروز ایران خواهان زندگی مسالمت‌آمیز با

اسلام‌گرایان در صورت احترام متقابل هستند اما اسلام‌گرایان به دنبال نابودی و حذف طرف مقابل‌اند.

در یک طرف این شکاف جمعیتی حدوداً ۳ تا ۵ میلیون نفری از اسلام‌گرایان و جمعیت برخوردار در حاشیه آن‌ها وجود دارد که با دولتی شدن صنایع بزرگ و مصادره اموال سرمایه‌داران بزرگ بخش قابل توجهی از ثروت و منابع کشور، قدرت سیاسی، رسانه‌ها و نهادهای امنیتی، نظامی و انتظامی را در اختیار دارد و در طرف دیگر بیش از ۹۰ درصد جمعیت که بدون قدرت و ثروت در برابر تمامیت‌خواهی این اقلیت مقاومت می‌کند و در برخی مقاطع مثل انتخابات نیز پیاده‌نظام آن اقلیت قرار می‌گرفته است. بیش از ۵۰ درصد جمعیت کشور حقوق‌بگیر حکومت هستند که با حداقل‌ها زندگی می‌کنند: ۸.۵ میلیون نفر حقوق‌بگیر دولت (مهر، ۷ بهمن ۱۳۹۳) و ۷ میلیون‌ها نفر دیگر کارکنان شهرداری‌ها (بخش عمومی) و نهادهای اقتصادی تحت نظر رهبر (بنیادها، اوقاف و ستادها) که آمار آن هیچ‌گاه اعلام نشده است. با احتساب بعد خانوار حدود ۴ نفر حدود نیمی از جمعیت کشور با حقوق و مستمری دولتی زندگی می‌کنند. آن‌ها نیز که حقوق‌بگیر دولت نیستند اگر از رانت حکومت برخوردار نباشند (حدود ۴۵ درصد دیگر) نمی‌توانند زندگی اشرافی مدیران و نزدیکان به حکومت را داشته باشند.

در دوره‌های انتخابات رقابت میان اعضای همان قشر ۳ تا ۵ میلیون نفری است که در چهار دهه عمر جمهوری اسلامی در سطوح عالی‌رتبه دولت‌های مختلف قرار داشته است؛ حدود ۳۰۰ هزار نفر در سطح قضات، سفرا، فرماندهان و مدیران دولتی در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی که با اعضای خانواده خود جمعیتی ۱.۵ میلیون نفره را تشکیل می‌دهند. (جمعیت مدیران دولتی در دوره احمدی‌نژاد به حدود ۱۵۰ هزار نفر رسید. (تسنیم، ۱۴ بهمن ۱۳۹۳) به علاوه جمعیت کوچک ثروت‌مندانی که با مدیران حکومتی و دولتی همکاری می‌کنند و برخوردار از رانت‌های ناشی از امکانات دولتی و منابع عمومی هستند. اما بخشی از جمعیت بی‌قدرت نیز همواره احساس کرده‌اند که در این رقابت ممکن است چیزی گیرشان بیاید که چنین اتفاقی نیفتاده است. امروز عمق این شکاف را در کدام قلمروها می‌توان مشاهده کرد؟

گردهمایی و شرکت در اجتماعات

وفاداران به حکومت در روضه‌خوانی، نذری و دیگر مراسم مذهبی و سیاسی از جمله گردهمایی برای اصرار بر نقض حقوق دیگران و سرکوب گرد هم می‌آیند. در مقابل سکولارهای مذهبی و غیرمذهبی مراسم خود را دارند. مهمانی‌های شبانه یکی از موارد این گردهمایی است که همیشه مورد حمله نیروی انتظامی، سپاه و بسیج قرار می‌گیرند. بعد از هر حمله نیز قوای قهریه اعلام می‌کنند که تعدادی بطری مشروب و دسته پاسور کشف کرده‌اند؛ گویی سلاح میکروبی یا خمپاره و بمب‌افکن کشف کرده‌اند. حکومت این میهمانی‌ها را تهدیدی برای بقای خود ملاحظه می‌کند.

روضه‌خوانی و دیگر مراسم مذهبی از یک سو و مهمانی شبانه و دیگر مراسم خوش‌گذرانی دو دنیای متفاوت هستند که در جامعه‌ای متساهل می‌توانند در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند؛ چنان که در همه جوامع دارند و در ایران نیز پیش از انقلاب ۵۷ داشتند. اما در جمهوری اسلامی قدرت رفته است پشت روضه‌خوانی و مراسم مذهبی و از این جهت مهمانی شبانه یا خوش‌گذرانی عرفی را سرکوب می‌کند. اما این سرکوب موجب از میان رفتن مهمانی شبانه یا انواع دیگر پارتی نشده است؛ بلکه میان کسانی که به یکی از آن‌ها می‌روند شکاف‌ها عمیق‌تر شده است. در عروسی‌ها نیز این شکاف کاملاً به چشم می‌خورد: عروسی‌های رسمی تفکیک شده در سالن‌ها و عروسی‌های عرفی مختلط در خانه‌ها یا باغ‌های خارج شهر.

خوراک و پوشاک

مشرعان و کسانی که در طبقه مدیران جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند به شدت با جویدن آدامس در گستره عمومی مخالف‌اند و این یکی از نشانه‌های سبک زندگی آن‌هاست. (در مدارس دینی شیعه، در جمع‌ها و گردهمایی‌های مدیران دولتی، مدرسان و مدیران عالی‌رتبه به شدت با این موضوع برخورد می‌کنند) اما ایران با ۸۲ درصد از شهروندان‌اش که آدامس می‌جویند در صدر میزان آدامس‌جویدن در دنیا است. (ایرنا،

از حیث مصرف لوازم آرایش نیز - که متشرعان با آن در حوزه عمومی کاملاً مخالف هستند - ایران مقام اول یا دوم را در سرانه مصرف لوازم آرایش خاورمیانه در اختیار دارد. جالب است که عربستان سعودی در هر دو موضوع در سطح یا نزدیک به ایران است. در حوزه مشروبات الکلی مردم ایران به تولیدکنندگان انبوه در خانه‌های خود تبدیل شده‌اند و حکومت در برابر آن‌ها دست‌بسته است. حکومت در فصل زمستان مشکل چکمه‌پوشی زنان و در فصل تابستان مشکل ساپورت‌پوشی زنان و دختران را دارد.



عکس ۳.۱ دو تصویر از پیست اسکی دیزین در یک روز، برگرفته از سایت دوپچه‌وله

گردشگری

اسلام‌گرایان در حوزه گردشگری همه بودجه‌های دولتی در اختیار خود و اهتمام‌شان را بر حوزه زیارت مکه و عتبات گذاشته‌اند، در حالی که بخش عرفی‌گرا برای گردشگری به دبی، ترکیه، آذربایجان و دیگر کشورهای اروپایی می‌رود. از سال ۹۳ به بعد همه دستگاه‌های دولتی، نظامی و عمومی (شهرداری‌ها) برای دادن خدمات مجانی به زائران کربلا بسیج شدند تا جمعیت بیش‌تری را برای نمایش قدرت شیعیان در راهپیمایی کربلا ببرند. اما از آن سو عرفی‌گرایان نیز بیکار ننشسته و کرور کرور به استانبول، آنتالیا، باکو و ایروان سفر می‌کنند تا دور از چشمان نهادهای انتظامی و بسیجیان نفسی بکشند. سفر به کربلا/مشهد و استانبول/آنتالیا کاملاً و به خوبی این دو جبهه و تفاوت‌های عمیق‌شان را در گرایش‌ها و رفتارها نمایانگر می‌سازد. البته گروهی در هر دو سمت حضور دارند: منابع را از کربلایی‌ها می‌گیرند و خوشی‌شان را در آنتالیا و استانبول می‌گذرانند. در داخل کشور نیز این تفاوت‌ها قابل مشاهده است. (عکس ۳.۱)

آمارهای سازمان گردشگری از سفر هفت میلیون نفری گردشگران ایرانی در سال ۲۰۱۳ (۹۲) به خارج از کشور حکایت دارد که دو میلیون و ۲۰۰ نفر به عتبات و ۶۰۰ هزار نفر به عربستان برای حج تمتع و عمره و بقیه به کشورهای ترکیه و جمهوری آذربایجان بوده است. (جام جم، ۲۴ دی ۱۳۹۳) مقامات جمهوری اسلامی حاضر شدند بساط برائت از مشرکان را در ایام حج جمع کنند تا بتوانند برنامه اعزام به عربستان را نگاه دارند. سفرهای نوروزی خامنه‌ای به مشهد برای جهت‌دادن گردشگری وفاداران به نظام به زیارت در ایام عید نوروز است.

رسانه‌ها

رادیو و تلویزیون دولتی و دیگر رسانه‌های وابسته به حکومت و دولت اگر صرفاً به پخش برنامه‌های تبلیغاتی اسلام‌گرایان مثل روضه‌خوانی یا سخنرانی روحانیون اقدام کنند حتی در میان آن ۳ تا ۵ میلیون وفادار به حکومت نمی‌توانند مخاطب قابل توجه پیدا کنند. اما برنامه‌های غیرمذهبی مثل فوتبال یا فیلم سینمایی هنوز مخاطبانی دارد.

(حدود ۲۵ درصد از جامعه) اما بنا به گفته‌های مکرر مقامات تبلیغاتی و نظامی حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد مردم از شبکه‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کنند. میزان کسانی که هم از برنامه‌های تلویزیونی دولتی و هم از شبکه‌های ماهواره‌ای استفاده می‌کنند درصد کوچکی از هر دو طرف است.

تیراژ روزنامه‌ها (اکثراً دولتی و حکومتی) که بوق تبلیغاتی حکومت یا جناح‌های درون حکومتی هستند به کم‌تر از یک میلیون کاهش یافته است و آن یک میلیون نیز بیش‌تر توسط ادارات دولتی و بخش عمومی خریداری می‌شود. وضعیت کتاب هم به همین منوال است که اکثر آثار را بخش دولتی خود تولید می‌کند و خود می‌خرد. ظاهراً بخش عرفی گرای جامعه حساب خود را از رسانه‌های دولتی جدا کرده است و دیگر بدان باز نمی‌گردد.

معاملات دو طرف

البته این دو جبهه برای هم‌زیستی به یکدیگر باج کافی می‌دهند: بخش قابل توجهی از عرفی‌گرایان در داخل سعی می‌کنند دستورات دولت اسلامی را رعایت کنند (به شکل حداقلی) و آن‌ها که برخوردارند رانت‌ها و امتیازات روحانیت را به رسمیت می‌شناسند و حتی اگر بتوانند به حاکمان تقرب می‌جویند تا از رانت‌ها بهره‌گیرند و فرزندان‌شان این‌گونه پول‌ها را در استانبول، پاریس و لندن خرج کنند. از سوی دیگر اسلام‌گرایان برای خرید وفاداری، سرریزی از منابع را در اختیار عرفی‌گرایان دارای نفوذ قرار می‌دهند تا مبادا روزی ندای مخالفتی از آن‌ها به گوش جهانیان برسد. اصلاح‌طلبان مذهبی در همه قلمروهای فوق در سمت آن اقلیت قرار می‌گیرند و تنها در حرف، حساب خود را از بخش دیگر حاکمیت جدا می‌کنند.

بدین ترتیب ایرانیان در فضای عمومی ظاهراً در یک کشور یا جامعه زندگی می‌کنند اما دو دنیای متفاوت یا دنیا‌های متفاوتی دارند. یک دنیا همان بهشت امتیازات و بهره‌مندی‌های حکومت است برای اقلیتی کوچک و دنیای دیگر دنیای مردمانی است که می‌خواهند مثل مردم بقیه نقاط دنیا زندگی کنند. بخشی از اعضای این دنیای دوم

به زیارت و مراسم عزاداری مذهبی و افطاری نیز می‌روند اما در خانه شراب‌شان را هم می‌نوشند و حجاب را هم رعایت نمی‌کنند. اعضای این دنیای دوم برای گرفتن شغل یا تحصیل گزینش ایدئولوژیک می‌شوند اما بختک گزینش آن‌ها را وادار به زندگی در دنیای اول نمی‌کند. همین شکاف دو دنیا و سرکوب دومی توسط اولی است که ظرفیت تنش‌ها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی را در جامعه ایران بالا نگاه داشته است و حکومت مجبور بوده مدام به تعمیر، روغن کاری و روشن نگاه داشتن ماشین سرکوب خود مشغول باشد.

۳.۳ جامعه چندتکه و پرتنش و عدم حاکمیت قانون

معاون حقوقی رئیس قوه مجریه می‌گوید: «در حال حاضر ۱۰ میلیون پرونده در محاکم قضایی، ۵.۳ میلیون پرونده در شورای حل اختلاف و ۵.۵ میلیون پرونده در محاکم دادگستری وجود دارد که اگر هر خانواده ۴ عضو داشته باشد این مسئله نشان از درگیری ۴۰ میلیون نفر با مسائل حقوقی و قضایی دارد.» (۸ دی ۱۳۹۳) به نظر می‌آید که تفاوت میان پرونده‌های مطرح در محاکم قضایی و پرونده‌های مطرح در محاکم دادگستری از جنس پرونده‌های کیفری و مدنی یا در مرحله تحقیق و دادگاه باشد که گوینده آن را روشن نساخته است. این پرونده‌ها به آن دسته از موارد نقض قانون - که به طور روزمره رخ می‌دهند (مثل نقض مقررات راهنمایی و رانندگی) - مربوط نمی‌شوند و با دعاوی میان افراد یا نقض قوانین کیفری ارتباط دارند.

مجموع پرونده‌هایی که معاون حقوقی ذکر می‌کند حدود ۲۰ میلیون است و اگر در هر پرونده به طور متوسط دو نفر درگیر باشند نیمی از جمعیت کشور با محاکم سروکار دارند؛ که این یعنی یک پرونده باز برای هر دو نفر یا دو پرونده به ازای هر خانوار با بعد متوسط حدود چهار نفر. این میزان پرونده از حیث اجتماعی و فرهنگی چه معنایی دارد؟

یک جای کار مشکل دارد

اگر در جامعه‌ای میلیون‌ها یا ده‌ها میلیون نفر برخی قوانین موجود را نقض کنند (مثل

۲ میلیون سرباز فراری یا ده‌ها میلیون استفاده‌کننده از تجهیزات دریافت از ماهواره یا میلیون‌ها نفر استفاده‌کننده از الکل و مواد مخدر، حدود ۵۰ درصد سروکارشان به دستگاه قضایی و فرآیند حل اختلاف بیفتد و زندان‌های اش سالانه ۶۰۰ هزار نفر ورودی داشته باشد (رئیس سازمان زندان‌ها، مهر، ۱۳ دی ۱۳۹۳) یک جای کار مشکل دارد: یا جامعه در شرایط آشفته‌گی و بی‌سامانی و بی‌هنجاری/ناهنجاری است، یا قوانین رعایت نمی‌شوند و حاکمیت ندارند یا قوانین، اصولاً قانون به معنای عرفی آن، قانون نیستند. به نظر می‌آید با مجموعه‌ای از این شرایط در ایران امروز مواجه هستیم.

فقدان حاکمیت قانون

در ایران به چهار دلیل قانون حاکمیت ندارد:

- ۱- قانون به نحوی نوشته نمی‌شود که تنها اقلیت کوچکی ناقص آن باشند. این بدین معنی است که قوانین ربطی به عرف حاکم بر جامعه و رفتار اکثریت ندارند.
- ۲- قدرت‌مندترین افراد خود اولین و بارزترین نقض‌کنندگان قوانین خود نوشته هستند.
- ۳- بسیاری از قوانین برای حفظ منافع و دغدغه‌های قدرت‌مندان نوشته می‌شوند و قرار نیست قانون مشکلی از شهروندان بدون قدرت و ثروت را حل کند.
- ۴- بسیاری از قوانین معطوف به تحمیل سبک زندگی قشر حاکم بر دیگر اقشار جامعه هستند.

از همین جهت اکثریت جامعه رعایت قانون را به نفع خود نمی‌بیند و حتی در مواردی شهروندان بدون در نظر گرفتن نفع خاص و ضرر برای خود قوانین را نقض می‌کنند. (مثل ریختن زباله در خیابان یا نقض مقررات راهنمایی و رانندگی) نقض قانون در ایران تنها از سوی افرادی که با عرف و سنت‌های اجتماعی مشکل دارند و قانون‌گریز هستند انجام نمی‌شود بلکه شهروندان عادی و قانون‌پذیر نیز گاه مجبور می‌شوند قانون را نقض کنند.

ناروشنی مرز و تورم جرایم

مرز میان اخلاق، سنت، شریعت و قانون در ایران تحت جمهوری اسلامی به شدت مخدوش شده است. بسیاری از امور غیراخلاقی، (از نگاه باورمندان به اخلاق ارسطویی) احکام شریعت (از نگاه اسلام‌گرایان شریعت‌مدار) و روال‌های سنتی در برخی مناطق و اقشار ایران در جمهوری اسلامی به قانون و مقررات ملی تبدیل شده و بر حجم اموری که تخلف و جرم تلقی می‌شود افزوده است. این امر بر حجم پرونده‌هایی که شاکی خصوصی ندارد و صرفاً دستگاه‌های دولتی و حکومتی مدعی آن هستند افزوده است. تنها در مورد حجاب سالانه چند میلیون نفر تذکر می‌گیرند و برای ده‌ها هزار نفر بعد از بازداشت پرونده تشکیل می‌شود و مورد آن‌ها به دادگاه ارجاع می‌شود. وقتی حکومت مثل «برادر بزرگ» در همه امور مردم دخالت کند و این دخالت را قانونی سازد (با قوانینی مثل قانون امر به معروف و نهی از منکر) باید انتظار تورم جرایم و افزایش منازعه میان اقشار را هم کشید.

فرهنگ عدم مصالحه و سازش

وجود اختلاف و تعارض در جامعه امری طبیعی است. افراد به سادگی می‌توانند بر سر منابع و نوع برخوردها، رفتارها و قراردادهایی که با یکدیگر دارند اختلاف پیدا کنند و حتی کارشان به نزاع بینجامد. همچنین وقوع جرم در هر جامعه‌ای طبیعی است؛ چون تصویب و اعمال و اجرای قانون به همراه خود گروه‌هایی را می‌آورد که آن قوانین را نقض می‌کنند. اما جوامع هم در میزان تخلف از قانون و هم در روش‌های حل منازعه با هم تفاوت دارند.

جامعه ایران در چهار دهه شصت تا نود هم از حیث پرونده‌ها و هم از حیث شمار زندانیان وضعیتی متفاوت با این جامعه قبل از تاسیس جمهوری اسلامی و حتی متفاوت با کشورهای همسایه پیدا کرده است. ایران از حیث شمار زندانیان به فهرست ده کشوری که بالاترین شمار زندانیان را دارند ارتقا پیدا کرده است. (محمدباقر ذوالقدر، ایسنا، ۷ دی ۱۳۹۳) با ۲.۳ برابر شدن جمعیت کشور نسبت به سال ۱۳۵۷ جمعیت رسماً اعلام

شده زندانیان ۲۲ برابر شده است. (از ده هزار در سال ۵۷ به ۲۲۰ هزار در سال ۱۳۹۳) تنها موردی که مقامات قضایی از پیشگیری از وقوع جرم سخن گفته‌اند دفاع از حصر بدون دادگاه رهبران جنبش سبز یعنی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد بوده است.

بنا به گزارش پزشکی قانونی تهران از کل مراجعان نزاع در هشت ماه اول سال ۱۳۹۳ بیش از ۵۰ هزار مرد و در حدود ۲۶ هزار نفر زن بوده‌اند. (سایت روابط عمومی این سازمان، ۲۱ دی ۱۳۹۳) این یعنی حدود ۱۱۰ هزار مراجعه‌کننده در تهران در کل سال و حدود ۸۰۰ هزار مراجعه‌کننده در کل کشور. (با توجه به این که جمعیت تهران حدود یک هفتم جمعیت کشور است) این تنها بخش کوچکی از کسانی است که در نزاع و ضرب و شتم درگیر می‌شوند چون بسیاری از نزاع‌ها به پزشکی قانونی کشانده نمی‌شود و بسیاری از آن‌ها در پس پرده و خانه‌ها پنهان می‌مانند.

تبلیغ دست‌و‌دل‌بازانه و بی‌رویه خشونت و تمسک آسان حکومت به خشونت در کنار ممنوعیت عشق‌ورزی و تبلیغ آن در عرصه عمومی و رسانه‌ها زمینه را برای تمسک شهروندان به خشونت مستعدتر کرده است و بسیاری از شهروندان به جای جستجوی حل و فصل منازعات به خشونت تمسک می‌جویند. همچنین جمهوری اسلامی به دلیل ترس از شکل‌گیری مراکز و مراجع اقتدار اجتماعی، نظام حل و فصل منازعات توسط سالمندان و افراد مورد اعتماد را کاملاً از میان برده یا مانع از شکل‌گیری آن در اصناف و انجمن‌ها شده است. دادگاه‌های جمهوری اسلامی اصولاً حل منازعه توسط فرد مورد اعتماد دو طرف (که از سوی حکومت تایید نشده باشد) را به رسمیت نمی‌شناسد.

جامعه تکه‌پاره

جامعه ایران یک جامعه چندهنجاری و چندارزشی است و همین چندهنجاری و چندتکه‌ای بودن بدون سازوکارهای ایجاد و تقویت پیوندهای اجتماعی یکی از موانع مصالحه‌پذیری است. این چندهنجاری و چندارزشی بودن حتی در درون خانواده‌ها نیز به چشم می‌خورد. متأسفانه نهادهای مدنی آنچنان قدرت‌مند نیستند که فرآیندهای

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، درک متقابل و پذیرش چندفرهنگی و مدارا را به جریان بیندازند تا نهادهای خرد و کلان اجتماعی و کلیت جامعه به طور طبیعی نقاط مشترک را پیدا کنند. حکومت نیز از این جهت کاملاً بر خلاف مسیر مدارا و تساهل اجتماعی و فرهنگی حرکت می‌کند و با یک‌سونگری به تنش‌ها دامن می‌زند.

خرده‌فرهنگ‌های شایع‌تر موجود در ایران یعنی سه فرهنگ اسلام‌گرا (سنی و شیعه)، غرب‌گرا (لیبرال و سوسیالیست) و ملی‌گرا و ترکیبات آن‌ها در کنار مذاهب و خرده‌فرهنگ‌های منطقه‌ای و قومی یک چهل‌تکه به وجود آورده است که دولت مرکزی اقتدارگرا تنها با تمسک به زور و عوامل امنیتی و نظامی‌اش می‌تواند جامعه را ظاهراً یک‌دست و هم‌رنگ سازد. یک قانون مبتنی بر تمامیت‌خواهی، آن هم در همه جزئیات زندگی خصوصی و عمومی، نمی‌تواند رافع منازعات در جامعه باشد.

از این جهت گام اساسی برای پیشگیری از وقوع جرم و منازعه و نیز حل منازعات، به‌رسمیت‌شناختن این جامعه تکه‌پاره و تلاش برای یافتن نقاط مشترک و ریسمان‌هایی است که افراد و گروه‌ها را به هم پیوند می‌دهد. مداخله کم‌تر دولت حتماً به الیتیم‌های خانوادگی و اجتماعی کمک خواهد کرد. نقاط پیوند میان افراد در ایران آنچنان سست شده است که حتی بعضاً اعضای خانواده به راحتی بر سر یکدیگر کلاه گذاشته و اموال یکدیگر را می‌ربایند چه برسد به افرادی که هیچ نسبت فامیلی با هم ندارند. میلیون‌ها چکی که سالانه برگشت می‌خورند همه میان افراد غریبه ردوبدل نمی‌شوند. بخش قابل توجهی از پرونده‌های موجود در دادگستری و محاکم قضایی شکایات افرادی علیه یکدیگر است که نسبت فامیلی و خویشاوندی دارند.

۳.۴. تنش گسل فعال در فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

علی‌خامنه‌ای برای زمینه‌سازی و توجیه نفی پیشنهاد آشتی ملی می‌گوید: «هیچ گسلی در کشور وجود ندارد و مردم، یکپارچه و متحد هستند.» (۲۷ بهمن ۱۳۹۵) این سخن تا چه حد با واقعیت‌های جامعه ایران هم‌خوانی دارد؟ آیا می‌توان برای نفی پیشنهاد آشتی ملی خاتمی - علی‌رغم بی‌نتیجه‌بودن آن در جامعه سیاسی - یکی از علل این پیشنهاد

یعنی شکاف در سطح ملی را انکار کرد؟
در این قسمت به شش گسل بسیار فعال و سه گسل غیرفعال یا در حال فروریزی اشاره می‌کنم.

سبک زندگی اسلام‌گرا-سبک زندگی عرفی

سبک زندگی روحانیت شیعه (تفکیک جنسیتی تا حد اندرونی-بیرونی، چادر به عنوان حجاب برتر، نقش زن به عنوان تولیدکننده و نگاه‌دارنده از کودک، ازدواج زودهنگام، زیارت به عنوان گردشگری، حرام بودن شادی و به‌نمایش گذاشتن زیبایی، نجس تصور کردن غیر خودی‌ها و تقدم هويت مذهبی بر دیگر هويت‌ها) در تقابل جدی با سبک زندگی عرفی اکثریت ایرانیان است. حکومت با پاداش و تنبیه موفق شده است سبک زندگی روحانیت در سال‌های قبل از تشکیل جمهوری اسلامی را به سبک زندگی مدیران (تا حد یقه‌آخوندی دیپلمات‌ها) و دیوان‌سالاری دینی و نظامی تبدیل کند. مدیران دولتی، سپاهیان، روحانیون و اعضای خانواده‌های آن‌ها (مجموعاً حدود ۳ تا ۵ میلیون نفر) برای برخورداری از منافع و منابع کشور این سبک را در ظاهر رعایت می‌کنند. کسانی که منفعی در این نظام ندارند تا حدی که بتوانند با این سبک حتی در فضای عمومی فاصله می‌گیرند مگر در مواردی که عدم رعایت موجب تنبیه سخت باشد. (نوشیدن الکل، غذا خوردن در فضای عمومی در ماه رمضان، یا بی‌حجابی در خیابان) به دلیل تمامیت‌خواهی مدام و یکپارچه رژیم، این گسل از دیرپاترین گسل‌ها در ایران بوده است.

محروم-برخوردار

حدود ۱۵ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر مطلق و حدود دو سوم زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند. (با حداقل درآمد حدود ۸۰۰ هزار تومان در سال ۱۳۹۵ و هزینه بیش از دو میلیون تومان برای خانواده‌هایی که اغلب یک‌نار آور دارند) این در حالی است که منابع کشور عمدتاً در اختیار روحانیون و سپاهیان است که در دو

امپراطوری مالی رهبری و سپاه سهم عمده دارند. مدیران کشور و اعضای خانواده آن‌ها از مجرای امتیازات و رانت‌ها این منابع را میان خود تقسیم می‌کنند. در ایران ثروت از طریق کارآفرینی و ابداعات فنی به دست نمی‌آید. ثروت ناشی از درآمدهای نفتی و منابع عمومی (مثل زمین‌های منابع طبیعی) و دست‌داشتن در صادرات و واردات است و هر کس و گروهی که به این منابع و فعالیت‌ها دسترسی بیش‌تری داشته باشد طبعاً برخوردارتر خواهد بود.

خودی-غیرخودی

گسل خودی-غیرخودی فقط یک گسل سیاسی نیست، بلکه گسلی سیاسی، ایدئولوژیک، جنسیتی و مذهبی است. در سمت خودی ترکیبی قرار می‌گیرد از شیعه، مرد، باورمند به ولی فقیه، پیوسته با نهادهای دیوان‌سالاری نظامی و مذهبی حکومت. در سمت غیرخودی همه غیرشیعیان (اهل سنت، زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان و بهائیان)، غیرباورمندان به جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، (اعم روحانیون سنت‌گرا و شیعیان مخالف حکومت دینی تا مسلمانان اسمی و غیر باورمند به شریعت مثل درویشان و صوفیه) زنان (که حتی بخش مطیع آن شیطانی و اهل وسوسه تصور می‌شوند)، غیر ناهمجنس‌گرایان (همجنس‌گرایان زن و مرد، دو همجنس‌گرایان و تراهمجنس‌گرایان) و افراد نامرتب با بسیج و حوزه‌های علمیه قرار می‌گیرند. خامنه‌ای حساسیتی که در مورد بسیجیان و طلاب دارد در مورد هیچ قشری ندارد. بسیجیان و روحانیون بیش‌ترین افرادی هستند که روزانه با خامنه‌ای و بیت در تماس هستند. تبعیض‌های حقوقی و ساختاری علیه زنان، اقلیت‌های قومی، جنسیتی و مذهبی، دگراندیشان و دگرباشان نتیجه این شکاف است.

مرکز-حاشیه

فاصله مناطق مرزی و حاشیه‌ای کشور با مناطق مرکزی از حیث توسعه‌یافتگی کاملاً مشهود است. این فاصله فقط مختص سیستان و بلوچستان، کردستان و ایلام نیست بلکه

استان‌هایی مثل خوزستان را که بر روی ثروت کشور زندگی می‌کنند در بر می‌گیرد. سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً در مناطق مرکزی کشور (تهران، اصفهان، کرمان، فارس) تمرکز دارند تا در همه استان‌ها با توجه به ظرفیت‌های آن‌ها. کافی است به چند نقشه بزرگراه‌ها، خطوط آهن، کارخانه‌ها و صنایع، نیروگاه‌های برق و دیگر تاسیسات زیربنایی نگاه کنید تا متوجه شوید که سرمایه‌گذاری و توسعه در کدام مناطق کشور متمرکز بوده است.

دولت-ملت

در ایران شکافی عمیق میان حکومت و ملت وجود دارد و این شکاف در حال گسترش بوده است. مهم‌ترین وجوه این شکاف عدم چرخش نخبگان در انتخابات آزاد و منصفانه و سالم، امتیازات ساختاری قشر حاکم، فساد گسترده و نهادینه به دلیل عدم شفافیت و خویشاوندسالاری و اتلاف و ناکارآمدی به دلیل تقدم تعهد (به ولی فقیه) در برابر شایسته‌سالاری است. حکومت در ایران در خدمت عموم نیست تا مردم آن را از خود بدانند. مدیران دولتی مسابقه‌ای سرسام‌آور برای تاراج منابع از طرق گوناگون مثل حقوق‌های نجومی و از آن‌خودسازی منابع عمومی تحت عنوان خصوصی‌سازی دارند.

انتظارات-واقعیت‌ها

گسلی که در سال ۱۳۵۷ میان انتظارات و فهم از واقعیت‌ها در ذهن شهروندان ایرانی وجود داشت و یکی از دلایل سقوط رژیم پهلوی بود هنوز هم وجود دارد. مردم ایران علی‌رغم درآمد سرانه‌ای کم‌تر از کشورهای پیرامون خود (ترکیه، بحرین، قطر، کویت، امارات متحده عربی، آذربایجان) و فقدان نقش غیر قابل‌صرف نظر در اقتصاد جهانی و منطقه‌ای، کشور خود را یک قدرت بزرگ منطقه‌ای یا جهانی می‌خواهند و انتظار یک زندگی با استانداردهای زندگی در کشورهای شمال اروپا را دارند. آن‌ها همیشه کشور خود را با ایالات متحده و کانادا مقایسه می‌کنند، در حالی که در اکثر شاخص‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی (مثل میزان کار روزانه و بهره‌وری) در میان ۲۰۰ کشور دنیا در ربع چهارم یا سوم پایین جداول قرار می‌گیرند.

بخش قابل توجه مهاجرت ایرانیان به غرب مهاجرت اقتصادی و اجتماعی برای دست‌یابی به زندگی بهتر است و نه گریز از حکومت تمامیت‌خواه و اقتدارگرا. روحانیون تلاش بسیاری برای پایین‌آوردن این انتظارات کرده‌اند (توصیه ائمه جمعه به خوردن اشکنه یا توصیه خامنه‌ای به اقتصاد مقاومتی) اما موفقیت چندانی نداشته‌اند. مردم ایران نمی‌خواهند سرنوشت فلاکت‌بار خود تحت حکومت دینی و رسیدن منابع کشور به نایبان امام زمان به عنوان میراث الهی را پذیرا شوند.

وقوف حکومت به گسل‌ها

گسل‌های ذکرشده در مواردی برهم‌افتادگی دارند اما هر یک این ظرفیت را دارند که در صورت کنشدن چاقوی سرکوب و فشل شدن ماشین ارباب فعال شوند و حاکمان را با چالش جدی مواجه سازند. جنبش سبز در سال ۱۳۸۸، که ماه‌ها حکومت را به خود مشغول داشت و فشار بین‌المللی را بر آن افزود، عمدتاً بر شکاف حکومت و ملت در حوزه انتخابات اتکا داشت. جنبش اصلاحات در دهه هفتاد عمدتاً بر شکاف‌های خودی-غیرخودی و سبک زندگی تمرکز داشت که علی‌رغم ایجاد برخی شکاف‌ها در حاکمیت موفقیت چندانی نداشت. جنبش‌های کارگری، محیط زیست، دانشجویی و زنان در کشور بر یک یا چند گسل فوق‌اتکا دارند. علت توجه بسیار حکومت به ماشین سرکوب و نفی جدی و سرسختانه آزادی‌ها و حقوق افراد، وقوف آن به این گسل‌هاست؛ در حالی که رهبران نظام آشکارا آن‌ها را انکار می‌کنند.

سه گسل در حال فروریزی یا فروریخته شده

گسل شهری-روستایی با از میان رفتن روستاها در کشور (حدود ۳۰ هزار از ۶۰ هزار) در حال حل شدن به نفع شهری است. جمعیت شهری از حدود ۶۸ و ۷۰ درصد در سال‌های ۸۵ و ۹۰ به حدود ۷۵ درصد در سال ۱۳۹۵ رسید. گسل اصول‌گرا-اصلاح‌طلب در دهه‌های هفتاد و هشتاد نیز با بیعت بخش قابل توجهی از اصلاح‌طلبان با خامنه‌ای و رها کردن طرح‌ها و برنامه‌های اصلاحی بعد از جنبش سبز دیگر بروز و نمودی ندارد.

به همین علت پیشنهاد آشتی ملی خاتمی برای خامنه‌ای بی‌معناست. بخش محذوف اصلاح‌طلبان همانند نیروهای ملی و مذهبی جایی در قدرت نخواهند داشت و اسلام‌گرا بودن و مخالفت آن‌ها با براندازی نظام چیزی را عوض نخواهد کرد. گسل سومی که در دهه هفتاد فعال بود گسل روشنفکران دینی و مذهبیون سنت‌گرا (باور به اسلام حداقلی و حداکثری) بود. این گسل با بسته‌شدن همه نهادها و مجاری انتشار و تبلیغ آرای روشنفکران، نواندیشان، احیاگران دینی و خروج بخش قابل توجهی از آن‌ها از کشور عملاً فرو ریخته است.

۳.۵ چندگانگی و سرگشتگی هویتی در آهنگ‌های جام جهانی ۲۰۱۴

در روزهای منتهی به شروع مسابقات جام جهانی فوتبال چندین آهنگ ایرانی (در کنار آهنگ‌های انگلیسی و اسپانیایی زبان این مسابقات، با پخش و توجه جهانی مثل آهنگ پیت‌بال به همراه جینفر لویز و آهنگ شکیرا) با مضمون حضور ایران در این جام و عمدتاً با هدف تشویق بازیکنان و روحیه‌دادن به تماشاگران و طرفداران ایرانی تیم ملی در شبکه‌های مجازی اجتماعی منتشر شد. این رویداد فرصت خوبی را برای رقابت اهالی موسیقی عامه‌پسند، جهت ارائه آثاری که مردم بدان‌ها گوش می‌سپارند، فراهم آورد.

تعدد این آهنگ‌ها در آستانه بازی‌های جام جهانی، در عین آن‌که علاقه و توجه جامعه به فوتبال را روایت می‌کند، از یک چندگانگی و سرگشتگی هویتی در جامعه ایران و نیز میان ایرانیان خارج از کشور حکایت دارد. این واقعیت را در اشعار، موسیقی، رقص، تصاویر و عکس‌های نمایش داده‌شده در نماهنگ‌های عرضه‌شده می‌توان مشاهده کرد.

خواججه‌امیری: دروازه‌های دنیا

آهنگ خواججه‌امیری حکایت از این نکته تاسف‌برانگیز در فرهنگ رسمی جمهوری اسلامی دارد که بالاخره در همه امور کشور باید جای پای دل‌ناچسب حکومت را

مشاهده کرد. امروز همه ایرانیان می‌توانند از خود پرسند که چرا حکومت در این گونه موضوعات دخالت می‌کند. این دخالت تا چه حد به ارتقای فرهنگ عمومی یاری رسانده و تا چه حد مخرب بوده است؟

دولت برای آن که مهر خود را بر این موضوع بزند از چند ماه پیش، کاری را به احسان خواجه‌امیری سفارش داد. سفارش گیرنده نیز برای راضی کردن سفارش‌دهنده کاری عرضه کرد که به طبع اکثر شنوندگان خوش نیامد. (نگاه کنید به اظهار نظرها در سایت‌هایی که این اثر را منتشر کردند.) سفارش گیرنده تلاش کرد با صدای تار و نام‌بردن چندین باره از ایران در اشعار، حس ملی شنونده را تحریک کند اما ناله‌هایی که در برخی نقاط به سطح مداحی مداحان دولتی می‌رسد این اثر را از انتظاری که از آن می‌رفت دور می‌کرد. به همین دلیل این اثر از ابتدائیات یک آهنگ ملی برای مسابقه تیم ملی (حماسی، شاد، روحیه‌دهنده، غرور آفرین و افتخارانگیز) دور بود.

همان طور که شادی و ناله‌های آشکار شده در این اثر دوگانه است، موسیقی و شعر آن نیز با این دوگانگی کلنچار می‌رود. دوگانگی اصلی، رضایت سفارش‌دهنده (با فرهنگ مداحی دولتی) و رضایت عموم مردم (با آمیخته‌ای از فرهنگ زیرزمینی و فرهنگ روزمینی سانسور شده) است که فعلا با هم فاصله دارند. آهنگ خواجه‌امیری که در غرور و افتخار ایرانی همانند سفارش‌دهنده اغراق می‌کند (دنیا قراره از ما اسطوره شو بسازه) از این حیث کاملا در چارچوب جاه‌طلبی‌های نظام ولایت فقیه جای می‌گیرد. ایران در این چارچوب نه فقط سرزمین مادری یا جایی دوست‌داشتنی بلکه «ناجی احساس» است. آهنگ خواجه‌امیری به جای آن که عملا با کاری که می‌کند ناجی احساس باشد نیاز به ناجی احساس بودن را خطابه‌خوانی می‌کند.

از حیث عکس‌های استفاده‌شده در ویدیو این اثر نیز الگوی حکومتی کاملا قابل مشاهده است: نشان دادن چند دختر «بدحجاب» برای همدلی با مردم عادی؛ درست مثل کاری که تلویزیون دولتی در دوره انتخابات با تصاویر مردم عادی می‌کند. آهنگ «هوادر» علیرضا سلیمان‌زاده هم در همین فضا تنفس می‌کرد.

تتلو: منم یکی از اون یازده تام

رپ تتلو که مخاطب را به یاد شعارهای حمایت از مستضعفین و غرولند در باب اشرافیت و سرمایه‌داری در دهه ۱۳۶۰ می‌اندازد بیش‌ترین فاصله را با نیاز مخاطب به شادی و سرخوشی در این ایام داشت. این اثر اگر می‌خواست شنیده شود بدترین زمان را برای تاثیر بر مخاطب انتخاب کرده بود. اشعار این آهنگ روایت بدبختی و زمین خاکی و توپ پلاستیکی است در حالی که مخاطب می‌خواهد در این مسابقات لباس تمیز و براق، چمن یک‌دست سبز و شاداب و تماشاگران خوش لباس و رنگ‌آمیزی شده تماشا کند. رنگی از اسلامیسم حکومتی نیز به این اثر زده شده بود («شعار یا زهرا» و «با ایمان می‌ریم جلو») تا طبقه وفادار به فرهنگ حکومتی نیز با آن همراهی کنند. این روایت اسلامستی-سوسیالیستی از شور و هیجان ملی همانند تیری در تاریکی به سرعت از نظرها محو شد؛ چون نه تنها با گفتمان شاد و قدرت‌بخش جام جهانی بلکه با گفتمان حاکم بر جامعه ایران، که زندگی باور و شادی طلب است، نمی‌خواند. ناله‌ها در ایران جای خود را در مراسم دولتی مداحی و روضه‌خوانی یافته‌اند و طالبان آن‌ها نیز به همان مغازه رجوع می‌کنند. باز کردن مغازه‌های تازه باعث بسط بازار نمی‌شود.

آریان: ای جاویدان ایران

آریان یک گروه حرفه‌ای است که تلاش کرده و می‌کند با رعایت محدودیت‌های جمهوری اسلامی - به روایت اقتدارگرایان - فعالیت کند؛ بدون آن‌که از برخی حاشیه‌های مبهم استفاده کند. تقریباً همه عناصر فرهنگ حکومتی جمهوری اسلامی را در آثار این گروه می‌توان مشاهده کرد. صدای ناله روضه‌خوانی، علی‌رغم مجموعه‌ای از سازهای غربی از دوردست‌ها، در اثر این گروه نیز برای جام جهانی ۲۰۱۴ قابل مشاهده بود. زن در نماهنگ‌های آنان حضور دارد اما با حجاب کامل بدون حتی یک تار مو که بشود مشاهده کرد. دخترانی که حجاب کامل دارند همراه با آقایان به نحو نشسته تکانی به خود می‌دهند تا مبادا از چشم مقامات به رقصیدن متهم شوند. در متن شعر نیز عناصری از فرهنگ دولتی مثل «دست‌ها به دعا» گذاشته شده است.

این ویدیو فریاد می‌زند که دلش می‌خواسته همان ویدیوی دولتی مسابقات باشد اما این افتخار نصیب‌شان نشده است. به همین دلیل است که این ویدیو نه سرگشتگی و چندگانگی هویتی یا حتی یکی از خرده-هویات ایرانیان بلکه بی‌هویتی تام و تمام را به نمایش می‌گذارد. این آهنگ و ویدیو آن ظاهرا مد روز است و «ایران ایران» می‌گوید اما رابطه‌ای با هیچ گروهی از مردم ایران برقرار نمی‌کند. اگر حکومت مسابقه‌ای برای ویدیو جام جهانی گذاشته بود ویدیو این گروه می‌توانست یکی از مدعیان انتخاب شدن به عنوان ویدیوی دولتی باشد. به دلیل همین نگرش به تولید موسیقی است که استادیوم آزادی برای تهیه فیلم این ناهنگ در اختیار گروه گذاشته شده است.

این آهنگ کاری نمی‌کند که در عمل به مخاطب این حس را انتقال دهد که «باید که غم از چشم‌ها بشه دور» بلکه این را به صراحت و به نحو دستوری (ظاهرا به مقامات) می‌گوید که بگذارند چنین کاری انجام شود. همه عناصر به کار گرفته شده در این اثر گواهی می‌دهند که این کار برای طرفداران جمهوری اسلامی و بر اساس خوشایند مقامات انجام شده است و نه عموم شهروندان ایرانی.

منصور: عاشق فوتبالم

موسیقی آهنگ منصور نسخه‌برداری شده از ملودی‌های اسپانیایی است. حتی «اولالالای» آن اسپانیایی است. ریتم این اثر تند و شاد و مناسب فضای مسابقات است اما عناصر هویت ایرانی در آن بسیار کم‌رنگ است. حضور گروه کر در آن به مخاطب روحیه می‌دهد. آشنفگی محتوایی و موسیقایی تا آن جا است که در نیمه آهنگ یکباره ضرباهنگ آن عوض می‌شود. «ایران ما» کمالی نیز از نظر موسیقایی (ملودی اسپانیایی و پاپ امریکایی) و شعر («خدا به همراهتونه» و «دعای مردم با شماست» در کنار «میراث آریا» در سطح ایرانی/اسلامی) با این دوگانگی درگیر است و به سطح صدور بیانیه می‌رسد. چندگانگی هویتی موسیقایی در ترانه شری بیژن به نام «ایران» آن قدر موج می‌زند که مخاطب ممکن است در نهایت در این که چه احساسی در پایان شنیدن آن پیدا کند دچار سرگیجه شود.

اندی: ملی پوش‌ها

آهنگ اندی (همانند دو آهنگ دیگر) با بخش پایانی گزارشی شروع می‌شود که از حضور ایران در جام جهانی ۲۰۱۴ خبر می‌دهد. موسیقی این آهنگ کاملاً شاد است و ایرانی. هر ایرانی‌ای که در ۵۰ سال گذشته آهنگ‌های ایرانی عامه‌پسند در دهه‌های چهل و پنجاه و بعد آثار ساخته‌شده در لس‌آنجلس را شنیده باشد، ظرف چند ثانیه ایرانی بودن آن را احساس می‌کند. شعر این آهنگ کاملاً ملی است و تعابیر آن از سروصداها و تشویق‌های تماشاگران در مسابقات ملی گرفته شده است. هویت ایرانی منعکس شده در این سرود با عناصر اسلام‌گرایی که بوی جمهوری اسلامی می‌دهد مخلوط نشده است در عین این که تعابیر مذهبی تهی از اسلام‌گرایی در آن استفاده شده است. (ماشاءالله) کار اندی از حیث تاکید بر نمادهای ملی و یک‌دستی موسیقی پا در جای پای «ایران ایران» آرش می‌گذارد که در سال ۲۰۰۶ بسیار مورد توجه قرار گرفت. رنگ‌های پرچم ایران در ویدیو این اثر به وفور استفاده شده است بدون آن که مستقیماً از پرچم استفاده شده باشد. ریتم موسیقی در دقایقی شبیه به بوق ممدبوقی در مسابقات فوتبال می‌شود. استفاده از دختران تشویق‌کننده که در بازی‌های فوتبال و بسکتبال در ایالات متحده حضور دارند و فضا را شاد و دل‌چسب می‌کنند و از خشونت مردانه می‌کاهند، شاید تنها عنصری است که تماشاگر داخلی کم‌تر در میدان‌های مسابقه در ایران دیده اما بر جذابیت اثر افزوده است. در پایان ویدیو نیز گروه‌های مختلفی از ایرانیان که تیم ایران را تشویق می‌کنند از جمله کم‌دین ایرانی - آمریکایی «ماز جبرانی» به نمایش در می‌آیند.

عجم: گل ایران

آهنگ جام جهانی عجم نیز مانند آهنگ اندی در خارج از ایران تهیه شده است. این اثر وجه دیگری از هویت ملی ایرانی یعنی فرهنگ و موسیقی و رقص جاری در میان پهلوانان و جوانمردان را به تصویر می‌کشد. در این آهنگ از دهل و سرنا و دیگر سازهای ایرانی استفاده شده است و برخی رقص‌های محلی ایرانی در آن مشاهده

می‌شود. تیپ‌های حاضر در ویدیو تیپ‌های زورخانه‌ای هستند. در نماهنگ این اثر علی‌رغم استفاده از پرچم رسمی جمهوری اسلامی به وفور رقص و زن بی‌حجاب دیده می‌شود که در تضاد با فرهنگ رسمی جمهوری اسلامی است. در شعر این اثر نیز همانند آهنگ اندی از تشویق‌های میدان مسابقات مثل «ما گل می‌خوایم یاالله» یا «ایول ایول» استفاده شده است.

آبجیز: همه باید بدونن

آبجیز اثری نوستالژیک و کاملاً زنانه در نگاه به این رخداد ملی عرضه کرده است. در زمانه‌ای که هویت زنانه در فضای فرهنگی ایران سرکوب می‌شود و بسیار کم‌رنگ است این اثر خوش‌ساخت و کاملاً مرتبط با حال و هوای روز به غنای ترانه‌های جام جهانی می‌افزاید. شعر و موسیقی این اثر در انتقال نگاه زنانه به فوتبال کاملاً با هم هم‌صدا و یک‌دست عمل می‌کنند. ویدیو این ترانه نیز یکی از بهترین ویدیوهای ساخته‌شده در این حوزه است؛ با رنگ‌کردن چهره به سه رنگ پرچم، شادی‌های خیابانی پس از پیروزی تیم ملی فوتبال و صحنه‌های بازی گل کوچک در کویچه‌های تنگ. آبجیز همچنین با «دعای ما آوازه» از مذهب به شادی و سرخوشی پل می‌زند.

تنوع آهنگ‌های ساخته‌شده برای حضور ایران در جام جهانی ۲۰۱۴ یک بار دیگر ناقض ایده «فرهنگ اسلامی» یا «الگوی ایرانی-اسلامی» به روایت اسلام‌گرایان به عنوان فرهنگ اجماعی میان ایرانیان است. مشخص است که در این شرایط «سرود» ساخته‌شده به سفارش حکومت حتماً ایرانیان را قانع نمی‌کرد و از همین جهت آهنگ‌های متفاوتی ساخته و عرضه شد. گذشته از آن حتی یک سرود یا آهنگ ساخته‌شده توسط هنرمندان مستقل هم ایرانیان را قانع نمی‌کند. هر یک از خرده-هویت‌های ایرانی در هر رویدادی ظهور و بروز خاص خود را می‌طلبند: ملی‌گرایان، اسلام‌گراها، طرفداران آیین جوانمردی، فمینیست‌ها و چپ‌ها. هر کدام از این‌ها سهم خود را از آیین‌ها و مراسم ملی طلب می‌کنند و در مراسم ملی به بازتعریف خود می‌پردازند. ایران علی‌رغم وحدت سرزمینی، رنگین‌کمان خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌هویت‌هاست که خوشبختانه در حوزه فرهنگ و هنر علی‌رغم همه محدودیت‌ها چهره متکثر آن به خوبی دیده می‌شود.

۳.۶ چهار ایران و چهار واکنش به یک جایزه سینمایی

چند سال پیش یکی از دانشجویان دوره کارشناسی، که در یکی از دانشگاه‌های آمریکا مشغول به تحصیل است، با من تماس گرفت و از این که مراسم انجمن ایرانیان دانشگاه به جای تمرکز بر فرهنگ ایرانی (از نگاه او بخش عرفی آن یعنی موسیقی شجریان و شهرام شبیره، چلو کباب کوبیده و فالوده، سفره نوروز و سرود یار دبستانی) به فضایی برای بروز احساسات ملی گرایانه و تا حدی نظامی گرایانه (با پخش سرود ملی و رفتن مارش) تبدیل شده است، شکایت می‌کرد. به او گفتم که «یک» فرهنگ ایرانی وجود ندارد و فرهنگ و جامعه ایران شقه‌شقه شده است.

از نگاه برخی روضه‌خوانی و سینه‌زنی و نذری، از نگاه برخی دیگر حضور در راهپیمایی‌های دولتی روز قدس و ۲۲ بهمن، از نگاه گروهی دیگر مراسم نوروز (بدون اضافات مذهبی آن) و سرود ای مرز پرگهر و از منظری دیگر سفره هفت‌سین همراه با قرآن و دعای سال تحویل نمادهای فرهنگی ایران هستند. ایرانیان امروز از معدود ملیت‌هایی هستند که در خارج از ایران نمی‌توانند بدون تنش در کنار هم قرار گیرند و به همین علت شاهد محلات ایرانی (مثل محلات چینی یا ایتالیایی یا نیجریایی) در کشورهای مختلف با وجود میلیون‌ها ایرانی در خارج کشور نیستیم.

پس از اعطای جایزه اسکار فیلم خارجی به فیلم «دست فروش» اصغر فرهادی شاهد واکنش‌هایی بودیم که همین شقه‌شقه‌بودن فرهنگ و جامعه ایرانی را حکایت می‌کنند. این واکنش‌های ایرانیان را عمدتاً می‌توان در چهار مقوله (برآمده از چهار قشر) جای داد که به خوبی جدال و کشمکش میان خرده‌فرهنگ‌ها و شکاف‌های اجتماعی و سیاسی جامعه ایران را نمودار می‌ساخت.

دیوان‌سالاری نظامی و امنیتی؛ توطئه استکباری

از منظر دستگاه‌های امنیتی و نظامی و دستگاه‌های تبلیغاتی کشور یا همان سازمان سرکوب سیاسی و فرهنگی، که نیروهای حزب‌اللهی و ولایت‌مداران را در قدرت نمایندگی می‌کند، این جایزه محصول توطئه کشورهای عرب منطقه و اتحادیه اروپا

(قطر و فرانسه با تامین بودجه و توزیع بین‌المللی فیلم) و صهیونیسم حاکم بر هالیوود (با پذیرش فیلم و اعطای جایزه) به علاوه دولت ترامپ با صدور فرمان منع ورود شهروندان هفت کشور، بوده است. از نگاه آنان اصغر فرهادی و کسانی که این فیلم را به عنوان نماینده جمهوری اسلامی به اسکار فرستاده‌اند به دنبال «ارائه تصویری تاریک و فلاکت‌بار از جوامع اسلامی و وارونه نمایاندن اسلام به عنوان ریشه خشونت‌ها و تباهی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در این گونه جوامع» بوده‌اند. (کیهان، ۹ اسفند ۱۳۹۵)

از این نگاه توجه غرب به آنچه در ایران تولید می‌شود صرفاً از روزنه نژادپرستی و تحقیر است و کسانی که در این فرآیند درگیر می‌شوند غیرت و افتخار ملی را به حراج می‌گذارند. البته اگر فیلم «محمد» مجید مجیدی یا آثار ده‌نمکی و سلحشور به اسکار راه می‌یافت نه توطئه‌ای در کار بود و نه تحقیری؛ بلکه جهانیان به عظمت هنر اسلامی و هنر مقاومت (تعبیر «پاکیزه» برای تروریسم دولتی جمهوری اسلامی) اعتراف کرده بودند. این قشر از جامعه ایران با تمامیت‌خواهی تنها خود را نماینده فرهنگ و هنر ایرانی می‌داند و حضور غیرخود در صحنه جهانی را مبتنی بر توطئه و پذیرش تحقیر و سیاه‌نمایی از یک سو و ارائه سبک زندگی غیرایرانی (یا ناهم‌رنگ با سبک زندگی روحانیت شیعه) تصور می‌کند: «انتخاب فیلم فروشنده از طرف سینمای ایران برای معرفی به اسکار انتخاب خوبی نبود چون اولاً این فیلم سوژه خوبی ندارد و ثانیاً چهره خوبی از ایران نشان نمی‌دهد. آقای فرهادی بهتر بود فردی را به عنوان نماینده خود به اسکار معرفی می‌کرد که پوشش اسلامی را رعایت می‌کرد، گرچه رفتن ایشان به آمریکا در اعتراض به تصمیم ضد‌مهاجرتی ترامپ قابل تقدیر است.» (علی مطهری، ایسنا، ۱۰ اسفند ۱۳۹۵) ایران از نگاه آن‌ها یعنی شیعیان اسلام گرا و سبک زندگی روحانیت شیعه. این نگرش البته در کشورهای غربی نیز در میان کسانی که خود را پست‌اورینتالیست می‌دانند به چشم می‌خورد.

دیوان‌سالاری دینی: چرا خوشحال نباشیم؟

روحانیت سنتی شیعه در ایران - که امروز بخشی از حکومت دینی است و بخش گسترش‌طلبی فرقه‌ای را اداره می‌کند - در کنار خواست اشغال فضای عمومی و

اسلامی سازی همه چیز در ایران، خود را تنها یک یا چند کشور در عرصه بین المللی می داند و می داند که با حزب الله و حشدالشعبی و حوثی های یمن نمی توان همه دنیا را شیعه کرد و مردم دنیا را به یک رنگ و لباس و رفتار مجبور ساخت. این قشر با نوعی واقع بینی انتظار ندارد همه مردم دنیا مثل آنان رفتار کنند. عکس العمل این قشر را در واکنش محمدرضا زائری به جایزه اسکار فرهادی می توان مشاهده کرد. او می گوید: «آیا قرار بوده اصغر فرهادی در پیام خود هنرمندان سینمای هالیوود را به اسلام دعوت کند یا مثلا انتظار داشته ایم او یکی از مادران شهدا را به نمایندگی خود برای دریافت جایزه اسکار بفرستد؟ چرا متوجه نیستیم که وقتی قرار است در فضای بین المللی قرار بگیریم و با مخاطب جهانی سخن بگوییم ماجرا خیلی فرق می کند؟ چرا انتظاری که از یک هنرمند فیلمساز یا چهره برجسته موسیقی یا نقاش و بازیگر داریم همان توقعی است که مثلا از یک امام جماعت یا امام جمعه داریم؟ مشکل به نظرم این جا ست که اولاً ما در جبهه انقلاب و فضای متدینین، سطح توقعات و انتظارات مان از قشرهای مختلف و صنوف گوناگون متناسب با شرایط آنان و اقتضائات کارشان نیست.» (الف، ۹ اسفند ۱۳۹۵)

روحانیون سنتی شاید بخواهند همه دست بوس آن ها باشند و مثل آن ها رفتار کنند اما می دانند که حتی جامعه ایران تا این حد بدان ها تمکین نمی کند و همیشه اقشاری هستند که کاملاً و نمی دهند چه برسد به جامعه جهانی. آن ها (بر خلاف دیوان سالاری نظامی و امنیتی) در تاکتیک مخالف داعش هستند و بر این باورند که باید به تدریج اسلام گرایی خود را در ایران و دنیا بسط دهند؛ گرچه همه در راهبرد اسلامی سازی از بالا با داعش، القاعده، طالبان و بوکوحرام اشتراک نظر دارند. از این جهت نوعی تفاوت رفتاری میان اقشار را به رسمیت می شناسند. این بخش از روحانیت، اقتدارگر و تمامیت خواه است و امتیازات ویژه ای را برای روحانیت شیعه و پاسداران اش می خواهد (از شورای نگهبان تا سالانه ده ها میلیارد دلار برای نهادهای دینی تا امپراطوری مالی و اقتصادی سپاه)، اما خواهان شیعه شدن کاخ سفید و دست بوسی رئیس جمهور آمریکا از ولی فقیه (بر خلاف فرمانده بسیج) در آینده نزدیک نیست.

با همین نگاه است که این بخش از جامعه از این موفقیت و حواشی‌اش، که آن‌ها نیز ناشی از فشارهای دستگاه امنیتی و سازمان سرکوب است، بدون تمسک به نظریه توطئه اظهار خشنودی می‌کند: «هنرمند شناخته‌شده و مطرح ایرانی جایزه اسکار را گرفته، برای نشان‌دادن اعتراض‌اش به سیاست‌های ترامپ شخصا به آمریکا نرفته، دو ایرانی مطرح و موفق را با شهرت کار و تجربه در حوزه فضاوردی به جای خود فرستاده، قرائت پیام‌اش را به یک زن ایرانی داده، متن پیام به هوشمندی ادبیات و منطق ذهنی مخاطب غربی را رعایت کرده و حتی پوشش و لباس نماینده او کنار رفتن مرزها را نشان می‌دهد. (چنان‌که در پیام او نیز هست) خوب، چرا باید با چنین رویدادی مخالفت کرد یا از آن ناخشنود بود و چهره در هم کشید؟» (همان‌جا)

ناهم‌رنگ‌های همراه: شکایت از فقدان گرمی داشت

ناهم‌رنگ‌هایی که هم با سبک زندگی اسلام‌گرایان مشکل دارند و هم در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت می‌کنند (و از این طریق کاملا در فضای عمومی محذوف نیستند: بخش قابل توجهی از پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان) خواستار درگیر شدن هرچه بیشتر ایرانیان در تبادل فرهنگی با جوامع دیگرند. این قشر از جایزه فرهادی با شور و شعف استقبال می‌کند. از نگاه این قشر تبادل با دیگر ملت‌ها موجب افزایش مدارا و کندشدن چاقوی سرکوب در جامعه می‌شود. البته آن‌ها نمی‌توانند این نکات را به صراحت بیان کنند و به تاثیرات دیگر آن با عباراتی مثل «صلح‌دوستی و غنای فرهنگی» (فاطمه معتمد آریا، شرق، ۱۰ اسفند ۱۳۹۵؛ پرویز پیران، روزنامه ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۹۵) اشاره می‌کنند. گروهی دیگر برای «از آن حکومت کردن» این جایزه، از آن به عنوان «تعظیم مدنی جهانی در مقابل عظمت فرهنگ ایران» یاد کردند و آن را نشانه «فرهیم‌ختگی، نجابت و ظرفیت سینمای ایران در عصر جمهوری اسلامی» دانستند. (بیانیه ۱۱۰ عضو مجلس، خانه ملت، ۱۱ اسفند ۱۳۹۵) این عمل بسیار شبیه به واکنش گروه اول در مواجهه با بردن جایزه اسکار توسط ده‌نمکی یا شمشقدری است. به همین علت این قشر از عدم واکنش حسن روحانی به این موفقیت (عدم ارسال

پيام) و سکوت راديو و تلویزیون دولتی (کلمه، ۹ اسفند ۱۳۹۵) شکایت می‌کند: «حدود ۳۰ سال است در مورد موفقیت بین‌المللی سینمای ایران بیش‌ترین بی‌انصافی و کم‌ترین توجه‌ها به سینماگران شده است. همین امسال بزرگ‌ترین هنرمند دوران معاصر، یعنی آقای عباس کیارستمی، را از دست دادیم و حسرت تکریم مناسب ایشان در زمان حیات‌شان بیش از پیش باید به دل مسئولان مانده باشد. حال جایزه «فروشنده» از مراسم اسکار فرصت بسیار مناسبی است برای مسئولان درجه اول کشور تا جبران مافات کنند و اصغر فرهادی می‌تواند نماد و نمونه مناسبی برای این اقدام باشد و امیدوارم آقای روحانی به عنوان رئیس جمهور روحانی از این فرصت طلایی خود استفاده کرده و بالاترین نشان لیاقت کشور را به اصغر فرهادی اعطا کند.» (محمد اطبایی، پخش‌کننده فیلم، سایت آی‌سینما، ۹ اسفند ۱۳۹۵)

انزواگرایان: توطئه جمهوری اسلامی

بخشی از تبعیدیان ایرانی (و همفکران آن‌ها در ایران که مجال طرح نظرات‌شان را در فضای داخل کشور ندارند) بر این باورند که باید از هر گونه دادوستد فرهنگی میان ایران تحت حکومت دینی و دنیای خارج جلوگیری کرد؛ چون این دادوستد از یک سو باعث پذیرش و عادی‌سازی این بیماری (اسلام‌گرایی شیعه و تولیدات آن) در دنیا می‌شود و از سوی دیگر اذهان را به جای تمرکز بر جنایات و سرکوب‌های رژیم به فرهنگ ایرانی و دستاوردهایش، که رژیم هم خود را صاحب آن می‌داند، منحرف می‌سازد. مخالفت با اسکار فرهادی از سوی این قشر مخالفت با شخص وی و فیلم وی نیست بلکه مخالفت با عادی‌سازی روابط فرهنگی آلوده به حکومت سرکوب با دنیا است. این‌ها می‌گویند ممکن نیست بدون مجوز دولت و تاثیر آن فیلمی ساخته شود و به خارج فرستاده شود و دولت نیز در این فرآیند منافی دارد که راه آن را باز می‌گذارد و هنرمندان در این مسیر به ابزار اجرای سیاست‌های رژیم تبدیل می‌شوند. بخش ناهم‌رنگ و همراه نیز بیش‌تر به بقای حکومت و تداوم سیاست‌هایش یاری رسانده است تا کاهش سرکوب و باز شدن فضا.

سه اشکال از سوی مخالفان این قشر به نظرات‌شان قابل طرح است: ۱- معلوم نیست انزوا بهترین روش مقابله با تهدیدات جمهوری اسلامی برای امنیت بین‌المللی باشد. در نهایت همین قشر ناهم‌رنگ و فعلاً همراه می‌تواند عامل بالقوه برخی تغییرات باشد؛ البته در مورد نقش آن نباید اغراق کرد. ۲- دادوستد فرهنگی منافی برای جمهوری اسلامی دارد (مثل طرح غیرمستقیم این که در ایران فرهنگ و هنری وجود دارد که اکثراً با سیاست‌های هدایتی، حمایتی و نظارتی فرهنگ و هنر دولتی است) اما از مضار آن برای حکومت نیز نباید غافل شد؛ بالاخره در همان فضایی که آثار فرهادی مطرح می‌شود آثار جعفر پناهی نیز نمایش داده می‌شود و سرکوب و سانسور حاکم در داخل نیز در معرض دید جهانی قرار می‌گیرد. ۳- دادوستد فرهنگی، هرچند محدود، به تفکیک دولت اقتدارگرا و تمامیت‌خواه از اکثریت جامعه، که خواهان تبادل بین‌المللی و بازشدن فضا است، کمک می‌کند.

۳.۷ موج‌سواران نظام‌های آزاد و بسته، هر دو

پس از صدور فرمان ترامپ برای محافظت از ایالات متحده در برابر حملات تروریستی و منع ورود شهروندان هفت کشور - که دولت و شهروندان‌شان در فعالیت‌های تروریستی درگیر بوده‌اند - به ایالات متحده، بسیاری از چهره‌های سرشناس ایرانی با پاک کردن صورت مسئله و بدون کم‌ترین اشاره‌ای به جمهوری اسلامی ایران و نقش آن در قرارگرفتن ایران در صدر فهرست کشورهای تروریست، دولت ترامپ را مسئول قراردادن ایران در فهرست هفت کشور مشمول عدم صدور ویزا قلمداد و اعتراضات خود را به دولت وی ابراز کردند.

در این میان اعتراض برخی هنرمندان ایرانی، که فیلم آن‌ها در مراسم اسکار ۲۰۱۷ نامزد بهترین فیلم خارجی است، توجه رسانه‌ها را جلب کرد. اصغر فرهادی و ترانه علیدوستی فرمان ترامپ را محکوم و سفر خود به ایالات متحده را لغو کردند. اصغر فرهادی در آستانه مراسم اسکار دو نفر را نیز به جای خود برای حضور در مراسم تعیین کرد (بدون این که منعی برای سفرش وجود داشته باشد) که پوشش خبری نسبتاً موفقی

را در رسانه‌های فارسی‌زبان و غیر فارسی‌زبان یافت. او همچنین فضای ایالات متحده را فاشیستی خواند در حالی که هرگز در مورد فضای ایران چیزی نگفته بود. اما اگر این رفتار را در کنار دیگر رفتارهای این هنرمندان قرار دهیم با پرسش‌هایی جدی مواجه می‌شویم: آیا کسانی که به این فرمان در باب سفر ایرانیان اعتراض کرده‌اند تا کنون لب به اعتراض به رفتاری که دولت خود آن‌ها با ایرانیان در سفر به موطن و زادگاه خود و به طور کلی سفر ایرانیان کرده، گشوده‌اند؟ اگر فضای ایالات متحده فاشیستی است فضای جمهوری اسلامی شایسته چه نامی است؟ آیا تا کنون اعتراضی به گروگان‌گیری ایرانیان دو تابعیتی در ایران برای استفاده به عنوان کارت در مذاکره با دول غربی، بازداشت فعالان سیاسی که به کشور خودشان بازگشته‌اند و عدم امکان سفر منتقدان و مخالفان حکومت جمهوری اسلامی (به دلیل خطر واقعی بازداشت در فرودگاه) از سوی کسانی که به فرمان ترامپ اعتراض کرده‌اند مشاهده شده است؟ آیا فرهادی و ولیدوستی و معترضان دیگر فرمان ترامپ، به منع سفر زنان ایرانی بدون همراه مرد در کشور (و ارجاع آن‌ها در ترمینال مسافری به اداره اماکن) و کسب اجازه سفر از مردان خانواده در سفر به خارج اعتراض کرده‌اند؟ پاسخ متاسفانه منفی است.

هنرمندان غیرسیاسی و سیاسی، هر دو

این موضوع که برخی از هنرمندان ایرانی و غیرایرانی در حوزه سیاسی موضع‌گیری نمی‌کنند موضوعی قابل فهم است. قرار نیست همه هنرمندان فعال سیاسی و حقوق بشر باشند. البته از آن‌ها حداقل انتظار می‌رود از خود و همکاران‌شان دفاع کنند. در میان هنرمندان ایرانی نیز بسیاری هستند که در مورد موضوعات سیاسی کشور خود و دیگر کشورها سکوت می‌کنند و این حق آن‌هاست. افراد را به خاطر سکوت نمی‌توان محکوم کرد. اما افراد را به خاطر برخورد دوگانه می‌توان مورد انتقاد قرار داد. نمی‌شود افرادی در داخل کشور شتر (غیرسیاسی) باشند و در خارج کشور مرغ (سیاسی) و دیگران نیز آن‌ها را به عنوان شتر مرغ تجلیل کنند.

آیا «حق» ایرانیان در ورود به وطن‌شان مهم‌تر است یا «امتیاز» ورود آن‌ها به ایالات متحده؟

در میان هنرمندان ایرانی کسانی هستند که رفتار سازگاری در این مورد ندارند. صدای آن‌ها در مورد تحولات دول دیگر کشورها بلند است (چون در آن کشورها آزادی وجود دارد و افراد برای سخن گفتن و اعتراض هزینه نمی‌دهند) اما در برابر رفتارهای دولت خود کاملاً در سکوت به سر می‌برند. صدور ویزا برای ورود ایرانیان به ایالات متحده یک «امتیاز» است و معترضان به فرمان ترامپ می‌توانند با موضعی جهان‌گرایانه و نفی گذرنامه و مرز به این موضوع اعتراض کنند. اما همین‌ها نمی‌توانند این موضع جهان‌گرایانه و باور به دنیای بدون مرز را در برابر دولت خود فراموش کنند و پس از ورود به ایران آن‌ها را در سطل زباله بیندازند.

متأسفانه کسانی مثل اصغر فرهادی و ترانه علیدوستی وقتی به رفتار دولت خود در برابر «حق» ایرانیان در سفر به زادگاه و موطن خود می‌رسند زبان‌شان بسته است. هزاران ایرانی که بعد از خروج از کشور همچنان به انتقاد از حکومت می‌پردازند نمی‌توانند به زادگاه خود سفر کنند و پدر و مادر پیر و بیمار یا در حال مرگ خود را دیدار کنند اما اعتراضی از سوی کسی شنیده نمی‌شود. خامنه‌ای در مورد توقیف یک کودک در فرودگاه به دروغ از زدن دست‌بند به وی سخن می‌گوید (تا نقض حقوق بشر در ایالات متحده را نتیجه بگیرد) اما محرومیت هزاران ایرانی در سفر به زادگاه خود به دلیل امکان بازداشت مفروض گرفته می‌شود. کدام هنرمند ایرانی معترض به ترامپ می‌تواند به دروغ‌گویی خامنه‌ای اشاره کند یا چنین کرده است؟

فرصت‌طلبی و اعتراض بی‌پایه

این رفتار کاملاً از منظر هزینه و فایده قابل فهم است اما در چارچوب‌های اخلاقی و حقوقی و سیاسی دوگانه و ناسازگار است. فرهادی و علیدوستی فرمان ترامپ را بهترین موقعیت برای بهره‌برداری هم در داخل و هم در خارج یافتند. در خارج بلندگوهای برای ترویج فیلم خود در میان جریان چپ یافتند تا حدی که اعتراض فرهادی به فرمان

ترامپ به خبری در صفحه اصلی سایت نیویورک تایمز تبدیل شد و شهردار لندن برای فیلم وی اکرانی در میدان ترافالگار در نظر گرفت در حالی که کسی جلوی نمایش فیلم فرهادی را در سینماها نگرفته بود.

همچنین در داخل کشور رفتار اعتراضی این دو مورد استقبال حکومت قرار گرفت تا حدی که علی لاریجانی به طور اختصاصی از تریبون مجلس از ترانه علیدوستی تمجید کرد. طبعاً فرهادی و علیدوستی که در خارج کشور همه رفتارهایشان مورد تایید شریعت گرایان نیست (دست دادن با غیر همجنس، زدن کراوات، پوشیدن پیراهن و شلوار بدون مانتو و بیرون بودن بخش قابل توجهی از موها) به این حاشیه امن نیاز دارند و با اعتراضی به ترامپ و نواختن در ارکستر ضد آمریکایی آن را به دست می آورند. بدین ترتیب این اعتراض ها نه تنها هیچ هزینه ای برای آن ها نداشته بلکه فواید آن نیز بسیار بوده و خواهد بود.

اما در مقابل تصور کنید یک هنرمند معترض به نقض حقوق انسان ها (چه در داخل و چه در خارج کشور) به بازداشت ده ها ایرانی با تابعیت دوگانه بعد از سفر به ایران با اتهامات ساختگی، بازداشت فعالان سیاسی بدون هیچ پرونده ای بعد از بازگشت، فشار بر روی خانواده ایرانیان فعال در خارج کشور و عدم امکان ورود معترضان به حکومت برای دیدار خانواده خود اعتراض کند. نتیجه آن حذف از چرخه امتیازات و رانت های دولتی برای تولید و تشدید سانسور و فشارهاست؛ در جامعه ای که هر گونه فعالیت هنری و فرهنگی تحت کنترل شدید حکومت و از سوی دیگر وابسته به منابع حکومتی است و هنرمندان و اهل فرهنگ برای کسب آن ها با هم مسابقه می دهند. بدین ترتیب موضع گیری فرهادی و علیدوستی نه اعتراض به نقض حقوق ایرانیان (که حقی نقض نشده) بلکه در واقع بیانگر ساختار بیمار و رانتی تولید فرهنگی و هنری در کشور، سانسور و محدودیت شدید هنرمندان و آثار آن ها و فرصت طلبی هنرمندانی است که از این وضعیت بیشترین استفاده را می برند.

ممکن است این گونه افراد بگویند ایرانیان آزادند به کشورشان وارد شوند و باید هزینه انتقادشان به حکومت را نیز بپردازند. این موضوع دقیقاً مثل ادعای آزادی بیان

در کشور است که افراد آزادی بیان دارند اما آزادی پس از بیان ندارند. کسانی که بازداشت افراد به دلیل بیان نظرات‌شان را امری طبیعی می‌دانند طبعاً حق اعتراض به نفی امتیاز صدور ویزا توسط دیگر کشورها را ندارند.

جهان‌گرا یا تمامیت‌خواه؟

امثال فرهادی و علیدوستی در ایالات متحده در کنار کسانی می‌ایستند که جهان‌گرا هستند و بر این باورند که مرزهای کشورشان باید به روی همه باز باشد اما در کشور خودشان در کنار کسانی می‌ایستند که معتقدند هر که وارد کشور شود (حتی ایرانیان) و با حکومت نباشد، جاسوس بیگانه است یا حداقل در برابر این رفتار در سکوت محض هستند. این رفتار دوگانه اختصاصی به آن‌ها ندارد؛ حکومت در تبلیغات مذهبی خود از همه آزادی‌ها در کشورهای غربی استفاده می‌کند و در کشورهای غربی مدرسه و مسجد دارد و گردهمایی برگزار می‌کند اما در ایران اگر چهار نفر در خانه‌شان دور هم جمع شوند و خدایی غیر از الله یا ولی فقیه را پرستند به زندان انداخته می‌شوند. آزادی در کشورهای غربی امکان این دوگانگی رفتاری را برای حاکمان و روحانیون شیعه فراهم آورده اما از دوگانگی رفتاری و فرصت‌طلبی کسانی که از هر دو نظام آزاد و بسته حداکثر استفاده را می‌برند نمی‌کاهد. جمهوری اسلامی با دلارهای نفتی و ارباب هنرمندان توسط بسیجیان و لباس شخصی‌ها، نسلی از هنرمندان بی‌اخلاق، منفعت‌طلب، رانت‌خوار، پرمدعا و ابزار حکومت را پرورش داده است.

بخش دوم: جامعه پریشان حال و سرگردان

جوامع برای بقا به چند دسته ابزار یا مولفه رو می‌کنند: تاسیس نهادها و نگهداری و تقویت و بازسازی آنها، در پیش گرفتن رفتارهایی خاص، بروز انرژی و نگرانی خود از روندهای موجود که در شکل جنبش‌های اجتماعی تعیین پیدا می‌کنند و رفتارهای غیرعقلانی که معمولاً نتیجه عکس می‌دهند. در این بخش به هر چهار وجه این تنازع بقا در جامعه ایران می‌پردازم. در جامعه امروز ایران، هم نیروهایی که دارند فروپاشی و تخریب جامعه را به جد دنبال می‌کنند حضور دارند و فعال هستند و هم نیروهایی که می‌خواهند جلوی این فروپاشی را بگیرند. البته قدرت، سرمایه و منابع در دست گروه اول است. در نتیجه‌ی تعارض و برخورد این دو دسته نیروست که جامعه در شرایط آشفته‌گی، نابسامانی و سرگردانی به سر می‌برد.

۴. نهادها

مهم‌ترین نهادهای جامعه عبارت‌اند از خانواده؛ دولت و نهادهای مدنی. در این فصل تحولات هر سه دسته نهاد را در ایران پی می‌گیریم.

۴.۱ شش تحول در نهاد خانواده

نهاد خانواده در ایران پرشمارترین و دیرپاترین نهاد است و در غیاب نهادهای مدنی بخش قابل توجهی از کارکردهای آن‌ها را در ایجاد، حفظ سرمایه اجتماعی، اعتماد اجتماعی و نیز روابط سیاسی بر عهده دارد. این نهاد علی‌رغم قدمت و احترامی که در جامعه ایران دارد هیچ‌گاه از تحولات اجتماعی به دور و بدون تاثیرپذیری نبوده است. در دهه‌های هشتاد و نود، شش روند تحول در خانواده ایرانی به چشم می‌خورد:

کوچک‌تر شدن خانواده‌ها

علی‌رغم سیاست تشویق باروری حکومت در دهه نود خورشیدی، خانواده در ایران در حال کوچک‌شدن است. بعد خانوار در سطح کشور از سرشماری سال ۸۵ به سرشماری سال ۹۰ از ۴ به ۳.۵۵ و در استان تهران از ۳.۶ به ۳.۳ رسیده است. (ایسنا، ۱۴ شهریور

(۱۳۹۱) این یعنی تمرکز بیش تر خانواده‌ها بر فرزندان کم‌شمار خود و کاهش خیل عظیم جمعیتی که پایگاه استخدامی ماشین سرکوب حکومت بوده است. به همین دلیل است که حکومت از کاهش رشد جمعیت نگران است. نیروهای لباس شخصی و بسیجی و طلاب بیش تر از خانواده‌هایی با فرزندان بی‌شمار می‌آیند.

افزایش طلاق

بر اساس آمارهای موجود در سال ۹۱ به ازای هر ۲.۹ ازدواج یک طلاق در تهران رخ داده است. این رقم دو دهه پیش ۱۰ به یک و یک دهه قبل ۶ به یک بود. این آمار در کل کشور در سال ۹۱، ۵.۵ است. همچنین آمار طلاق در کشور نسبت به سال قبل از آن ۵.۲ درصد و در نقاط شهری ۱۳.۱ افزایش داشته است. در سال ۱۳۹۳، ۱۶۳ هزار و ۵۷۲ واقعه طلاق ثبت شده که ۵.۳ درصد نسبت به سال قبل از آن افزایش داشته است. ۵۰ درصد طلاق‌ها نیز در پنج سال اول زندگی حادث شده است. ۱۴.۲ درصد طلاق‌ها در سن زیر ۳۰ سال اتفاق می‌افتد که زمان مناسب باروری است. (مدیرکل دفتر سلامت جمعیت و خانواده وزارت بهداشت، الف، ۱۸ خرداد ۱۳۹۴)

نسبت ازدواج به طلاق در استان‌های البرز ۳.۵، قم ۴.۵، سمنان ۴.۶، مازندران ۴.۸ و گیلان ۴.۹ است که از میانگین کشور نیز بالاتر است. از طرف دیگر این شاخص در استان‌های سیستان و بلوچستان ۲۰.۵، ایلام ۱۰.۹، چهارمحال و بختیاری ۱۰.۱، خراسان جنوبی ۹.۹ و یزد ۹.۳ است. بالاترین فراوانی طلاق در ترکیب سنی مردان ۲۵-۲۹ ساله و زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله است. (در پنج سال اول زندگی مشترک) تعداد طلاق‌های ثبت شده در مردان بالای ۵۰ سال ۱۳ هزار و ۴۲۳ فقره و در زنان بالای ۵۰ سال ۶ هزار و ۴۲۲ فقره است. (تابناک، ۲۶ تیر ۱۳۹۲)

کاهش ازدواج

ازدواج در سال ۹۱ نسبت به سال قبل آن به میزان ۵.۱ درصد کاهش داشته است که این نسبت در نقاط روستایی ۹.۵ درصد بوده است. (تابناک، ۲۶ تیر ۱۳۹۲) این روند

کاهشی در سال‌های قبل نیز کم‌وبیش به چشم می‌خورد. مشکلات اقتصادی به ویژه بیکاری شدید در میان جوانان و افزایش سطح انتظارات بسیاری از جوانان را که مایل به ازدواج هستند مجبور به تاخیر آن به بعد از حدود ۲۵ سالگی، مهاجرت و زندگی مجردی می‌کند.

بالارفتن سن ازدواج

آمارهای جمعیتی در زمینه ثبت ازدواج نشان می‌دهد که در سال ۹۱، ۸۳۱ هزار و ۶۷۰ ازدواج به ثبت رسیده است و مردان گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله با ۳۱۲ هزار و ۴۹۸ واقعه و زنان با همین سن با ۲۷۵ هزار و ۸۷۳ واقعه ازدواج بیش‌ترین آمار ازدواج زوجین را به خود اختصاص داده‌اند. سهم ازدواج‌های بالای ۳۰ سال برای زنان از ۱۰.۵ درصد در سال ۹۰ به ۱۱.۲ درصد در سال ۹۱ افزایش یافته و سهم ازدواج‌های بالای ۳۵ سال برای مردان نیز از ۸.۶ درصد در سال ۹۰ به ۸.۸ درصد در سال ۹۱ افزایش یافته است. در سال ۸۴ سهم ازدواج‌های بالای ۳۵ سال برای مردان ۶.۷ درصد و ازدواج‌های بالای ۳۰ سال برای زنان ۶.۳ درصد بوده است که این ارقام از افزایش حدود دو برابری سهم ازدواج‌های در سنین بالا در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۱ حکایت دارد. (علی‌اکبر محزون، مدیر کل دفتر اطلاعات و آمار جمعیتی سازمان ثبت احوال، مهر، ۱۰ تیر ۱۳۹۲) متوسط سن ازدواج در سال ۱۳۹۴ به ۲۷ سال برای مردان و ۲۵ سال برای زنان رسید. (مدیر کل دفتر سلامت جمعیت و خانواده وزارت بهداشت، الف، ۱۸ خرداد ۱۳۹۴)

این تحولات نمایانگر حرکت جامعه بر خلاف سیاست‌های جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی به تبع دیدگاه‌های روحانیون می‌خواهد جوانان زودتر ازدواج کنند تا هم فرزندان بیش‌تری داشته باشند و هم از روابط آزاد میان دختران و پسران و زنان و مردان جلوگیری شود، اما بالارفتن سن ازدواج در نقطه مقابل هر دو سیاست عمل می‌کند.

افزایش ازدواج دختران با پسران کوچک تر از خود

تحول دیگر افزایش ازدواج دختران با پسران کم سن و سال تر از خود است؛ تا حدی که این نوع ازدواج به یکی از متداول ترین نوع ازدواج‌ها تبدیل شده است. در ۱۰.۷ درصد ازدواج‌هایی که در سال ۹۱ در کشور ثبت شده است، سن زن بیش تر از مرد بوده است. بیش تر این افراد فاصله سنی یک تا پنج ساله دارند و شامل ۹ درصد از کل ازدواج‌های کشور می‌شود. در ۱۱ هزار و ۱۲۰ مورد نیز سن زن میان ۶ تا ۱۰ سال بیش تر از مرد بوده است و هزار و ۸۹۳ مورد نیز فاصله سنی ۱۱ تا ۱۵ ساله دارند. در ۴۴۱ ازدواج ثبت شده در کشور، زن ۱۶ تا ۲۰ سال و در ۲۸۴ مورد نیز بیش از ۲۰ سال بزرگ تر از مرد بوده است. این نکته بسیار جالب است که تعداد ازدواج‌هایی که در آن‌ها سن زن بیش از مرد است در نقاط روستایی با درصد بسیار کمی بیش تر است. از کل ازدواج‌های شهری حدود ۱۰.۶ درصد و از کل ازدواج‌هایی که در نقاط روستایی صورت گرفته است ۱۱ درصد از کل آمار را این ازدواج‌ها تشکیل می‌دهند. آمارها نسبت به دو سال قبل تفاوتی پیدا نکرده، اما نسبت به ۵ تا ۱۰ سال قبل از آن متفاوت است. به گفته مدیر کل آمار و اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت احوال، در سال ۹۱ از ۱۴۳ هزار و ۷۹۰ طلاق که در کشور ثبت شده، ۱۰۶ مورد مربوط به ازدواج‌هایی بوده است که در آن‌ها سن زن از مرد بیش تر است. (علی اکبر محزون، مدیر کل آمار و اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت احوال، ایسنا، ۱۹ تیر ۱۳۹۲)

در گذشته سنت بر این بود که مردان از نظر سنی در حدود پنج سال بزرگ تر باشند. این امر دو علت اصلی داشت: ۱- تحکیم نظام مردسالاری با توجه به تجربه بیش تر مرد ۲- پیرشدن زود هنگام زنان به علت بارآوری زیاد. در این نوع جدید ازدواج، مردسالاری تضعیف می‌شود و مشکل بارآوری زیاد نیز با توجه به کاهش موالید دیگر وجود ندارد. به همین دلیل این خانواده‌ها با خانواده سنتی و خانواده ایده آل جمهوری اسلامی فاصله دارد.

تنوع‌یابی خانواده

خانواده در ایران دیگر نهادی متشکل از یک مرد و یک یا چند زن نیست که عقدنامه شرعی و قانونی داشته و زن یا زنان در آن مکلف به تمکین به شوهر باشد یا باشند. دو نوع خانواده در دهه نود در ایران رشد قابل توجه داشته‌اند که به طور کلی مفهوم خانواده را دستخوش تغییر کرده‌اند و خواهند کرد. یک نوع خانواده مبتنی است بر نوعی طلاق عاطفی به این معنا که زن و شوهر عملاً از هم جدا هستند و هیچ رابطه عاطفی ندارند اما به دلایل اجتماعی، اقتصادی یا خانوادگی (مثل حمایت هر دو از فرزندان) با هم زندگی می‌کنند. تعداد این نوع خانواده‌ها در ایران رو به افزایش بوده است. نوع دوم خانواده مبتنی است بر همان چیزی که در غرب از آن با عنوان دو فاکتو یاد می‌شود؛ به این معنا که دختر و پسر با هم زندگی می‌کنند و به هم تعهد عاطفی دارند اما رسماً ازدواج نکرده‌اند. این خانواده‌ها در ایران غیرقانونی هستند اما حکومت نمی‌تواند همه خانه‌ها را برای یافتن و مجازات دو طرف جستجو کند. خانواده‌های دو طرف از این رابطه آگاهی دارند و با آن کنار آمده‌اند. دیری نخواهد پایید که همجنس‌گرایان ایرانی نیز تشکیل خانواده‌های ثبت نشده خود را به دوستان و آشنایان‌شان اعلام کنند. نخست خانواده‌ها با این مسئله کنار خواهند آمد، بعد دولت در برابر آن‌ها سکوت خواهد کرد و در نهایت دولت نیز آن‌ها را به رسمیت خواهد شناخت.

۴.۲ تحولات خانوار

جامعه ایران جامعه‌ای در حال تحول و تغییر است. این تغییرات برخی به رغم خواست حکومت و برخی به رغم خواست مخالفان صورت می‌گرفته است. تغییرات اجتماعی در ایران هم در لایه‌های افقی (دولت، نهادهای مدنی و خانواده) و هم در لایه‌های عمودی (اقتدار و طبقات، هویت‌ها و هنجارها) قابل مشاهده است. در این قسمت به تحولات خانوار در ایران و پیامدهای آن می‌پردازم.

تفاوت خانوار و خانواده

خانواده عبارت است از یک واحد اجتماعی متشکل از یک زن یا مرد و همسر او (از یک جنس یا دو جنس متفاوت) یا دو هم‌خانه با فرزند یا بدون فرزند. اما خانوار یک واحد اجتماعی مستقر در یک فضای اختصاصی است که خدمات ویژه‌ای مثل آب، برق، گاز، خدمات رسانه‌ای و فاضلاب آن انشعاب جداگانه دارد و تحت کنترل و مسئولیت رئیس خانوار قرار می‌گیرد. خانوار می‌تواند یک نفره یا چندنفره باشد اما خانواده همیشه از دو نفر یا بیش‌تر تشکیل می‌شود. به همین جهت در کنار بحث از تحولات خانواده می‌توان از تحولات خانوار نیز سخن گفت؛ چون این‌ها دو پدیده متفاوت هستند.

امروز جمعیت هشتاد میلیون نفری ایران، در قالب حدود ۲۳ میلیون خانوار قرار می‌گیرد. از این تعداد خانوار، حدود شانزده و نیم میلیون شهرنشین و حدود شش و نیم میلیون روستانشین هستند.

تغییر بُعد خانوار

بعد خانوار (متوسط تعداد افراد) در سال ۱۳۹۲، ۳.۴۷ نفر بود که این شاخص نسبت به سال ۹۱ رشد داشته است؛ به طوری که خانوارهای چهار نفره با ۲۹.۸ درصد بیش‌ترین تعداد از کل خانوارهای ایرانی را به خود اختصاص داده‌اند. بر اساس آمارهای بانک مرکزی، خانوارهای یک نفری ۶ درصد، دو نفری ۱۸.۰ درصد، سه نفری ۲۷.۴ درصد، چهار نفری ۲۹.۸ درصد، پنج نفری ۱۲.۳ درصد، شش نفری ۴ درصد، هفت نفری ۱.۶ درصد، هشت نفری ۰.۴ درصد، نه نفری ۰.۳ درصد و ده نفری و بیش‌تر ۰.۲ درصد از کل خانوارها را به خود اختصاص داده‌اند. (ایرنا، ۱۸ آبان ۱۳۹۳)

تغییر بافت سنی

در سال ۹۲ توزیع افراد خانوارها بر حسب گروه‌های سنی به صورت زیر بوده است: کم‌تر از یک سال ۰.۶ درصد، یک تا پنج سال ۶.۴ درصد، شش تا ده سال ۶.۵ درصد،

یازده تا پانزده سال ۶.۷ درصد، شانزده تا بیست سال ۷.۸ درصد، بیست و یک تا سی سال ۲۱.۵ درصد، سی و یک تا چهل سال ۱۵.۷ درصد، چهل و یک تا پنجاه سال ۱۳.۵ درصد و پنجاه و یک سال و بیش تر ۲۱.۳ درصد بود. قابل توجه است که حدود ۲۸ درصد از افراد خانوارها را افراد زیر ۲۱ سال تشکیل داده‌اند که این رقم در مقایسه با سال قبل کاهش داشته است.

ناباروری و سقط جنین

مدیرکل دفتر سلامت خانواده، جمعیت و مدارس وزارت بهداشت می‌گوید: «۳ میلیون زوج نابارور در کشور داریم. بالغ بر ۲۲۰ هزار سقط در سال صورت می‌گیرد. فقط ۷ هزار مورد از مسیر قانونی انجام می‌شود.» (ایسنا، ۲۹ بهمن ۱۳۹۳) این آمارها تقریبی و تخمینی است اما از یک تحول بزرگ سخن می‌گوید و آن تحول، گرایش جامعه به سمت فردگرایی است. دیگر مردان و زنان جوان نمی‌خواهند خود را وقف فرزندان کنند و می‌خواهند از زندگی‌شان لذت ببرند. برنامه افزایش جمعیت حکومت با علم به کاهش منابع آب و دیگر بحران‌های اقتصادی، در واقع مقابله با این موج فردگرایی است که برای حکومت تمامیت‌خواه دینی یک تهدید امنیتی به شمار می‌رود. به همین علت است که در سال ۹۳ حدود ۱۱ میلیون جوان در سن ازدواج هستند ولی ازدواج نکرده‌اند. آن‌ها نمی‌خواهند خود را زیر بار مشکلات قرار دهند و زندگی خود را صرف موضوعاتی کنند که می‌توانند از آن‌ها بگریزند.

روند کاهشی بعد خانوار

در سال ۱۳۵۵ بعد خانوار در ایران ۵ نفر به طور متوسط در هر خانوار بود. این رقم در سال ۱۳۶۵ با رشد ۳.۶ درصدی جمعیت در دوران جنگ به ۵.۱ رسید. اما بعد از آن به تدریج کاهش یافت و در سال ۱۳۷۵ به ۴.۸ و در سال ۱۳۸۵ به ۴.۰ رسید. در سال ۱۳۹۰ بعد خانوار به ۳.۵ رسید که این یعنی خانوارهای ایرانی به طور متوسط به سطح کم‌تر از متوسط دو فرزند رسیدند. این روند کاهشی ادامه داشته است. جامعه ایران در شرایط

مابعد جنگ به نوعی فردگرایی و لذت‌محوری شخصی و آگاهی از دشواری‌های معیشت (با تجربه تورم‌های ۶۰ درصدی در دوران رفسنجانی و احمدی‌نژاد) رسیده است و افراد دیگر نه حاضرند تمام عمر و وقت خود را صرف فرزندان کنند و نه فقر و فاقه فرزندان خویش را تحمل نمایند.

افزایش خانوارهای تک‌نفره

از سال ۱۳۷۰، درصد خانوارهای تک‌نفره رو به افزایش نهاده و در سال ۱۳۹۰ به میزان قابل توجه ۷۰۱ درصد رسیده است. (دنیای اقتصاد، به نقل از روابط عمومی وزارت راه و شهرسازی، ۱۱ تیر ۱۳۹۳) علت این امر افزایش میزان طلاق، تجرد‌گزینی و سکونت مستقل سال‌خوردگان است. آمارها همچنین نشان می‌دهد سن ازدواج افزایش یافته، تجرد قطعی، به خصوص در زنان، با افزایش مواجه شده است (به علت محدودیت در انتخاب) و افراد سال‌خورده کم‌تر با فرزندان خود زندگی می‌کنند. همچنین بسیاری از جوانان تصمیم می‌گیرند که اصولاً قید ازدواج را به علت هزینه‌های سنگین آن بزنند. علاوه بر موارد فوق‌الذکر، مهاجرت مستقل افراد برای تحصیل و اشتغال نیز افزایش یافته است. پیامدهای این امر عبارت بوده‌اند از خو کردن افراد با حیوانات خانگی که متأسفانه حکومت با آن مبارزه می‌کند، تنهایی افراد و در نتیجه بالارفتن میزان افسردگی در جامعه، افزایش فردگرایی به علت سلطان‌بودن افرادِ تنها در فضای خصوصی خود و بالارفتن میزان آپارتمان‌های بسیار کوچک در شهرهای ایران که برای خانوارهای تک‌نفره مناسب هستند.

فرزند کم‌تر، زندگی بهتر

۳۵ درصد از خانوارهای ایرانی تک‌فرزند هستند. (رئیس سازمان ثبت احوال، خبرگزاری مهر، ۱۸ تیر ۱۳۹۳) این امر هم تحت تاثیر بازار مسکن (کوچک‌شدن اغلب واحدهای آپارتمانی تا حد زیر ۶۰ متر مربع) و دیگر کالاهای مورد نیاز مردم (تورم بالای ۴۰ درصدی در سال‌های ۹۱ و ۹۲) و هم تحت تاثیر بالارفتن انتظارات افراد از زندگی است.

تحت تاثیر این شرایط اقتصادی نوعی بدبینی واقع‌بینانه نسبت به بهبود شرایط معیشتی به وجود آمده است که افراد را از گسترش خانوار خود باز می‌دارد. بنا به یک نظرسنجی در سال ۱۳۹۲، ۴۳ درصد مردم بر این باور بوده‌اند که وضعیت اقتصادی سال ۹۳ بدتر از وضعیت اقتصادی سال ۹۲ خواهد بود. (الف، ۶ مرداد ۱۳۹۳)

خانمی که می‌خواهد از زندگی خویش لذت ببرد (با رفتن به مسافرت در داخل یا خارج کشور، گذراندن وقت با دوستان و بهره‌برداری از ارتباطات جنسی قبل از ازدواج یا قبل از فرزنددار شدن) دیر ازدواج می‌کند و پس از ازدواج هم زود بچه‌دار نمی‌شود و کسی که دیر ازدواج می‌کند و دیر بچه‌دار می‌شود طبعاً باروری ۱۸ تا ۲۵ سالگی را ندارد. امروز اکثر دختران ایرانی می‌دانند که فرزنددار شدن در بالای ۳۵ سالگی دارای مخاطراتی جدی برای فرزند است و به همین علت به یک یا دو فرزند اکتفا می‌کنند. در چنین فضایی تبلیغات دولتی در باب «فرزند بیش‌تر زندگی بهتر» نوعی لطفه اجتماعی برای خنداندن اکثریت شهروندان است.

بدون فرزند

۱۴ درصد خانوارهای ایرانی فرزند ندارند. (مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال، خبر آنلاین، ۷ دی ۱۳۹۲) این امر می‌تواند ناشی از افزایش ناباروری در دهه‌های هشتاد و نود و هزینه‌بر بودن حامله‌شدن به طرق مصنوعی یا انتخاب زوجین در پرهیز از فرزندداری باشد. در ایران همچنین فرزندخوانده گرفتن کاری بسیار دشوار است و بسیاری از خانواده‌ها از طرق غیرقانونی و غیر رسمی فرزندخوانده می‌گیرند. قوانین و روال‌های اجتماعی گرفتن فرزندخوانده را دشوار کرده‌اند.

سقوط آزاد خانوارهای ۵ نفره و بیش‌تر

در سال ۱۳۸۵، ۳۲.۲ درصد خانوارهای ایرانی دارای ۵ عضو و بیش‌تر بودند. این رقم در سال ۱۳۹۰ به ۲۱ درصد رسید. شرایط اقتصادی جامعه ایران در دوران احمدی‌نژاد به وضعیتی رسید که دیگر اکثر خانوارها نمی‌توانستند حداقل نیازهای خود را در حد

گوشت و شیر و سبزیجات فراهم کنند. در این دوره بیش از پنج میلیون ایرانی فاقد بیمه بهداشت و درمان بودند. به همین جهت از داشتن فرزند بیش تر، که یعنی دهان‌های بیش تر گرسنه و بیماران بدون پزشک و دارو، خودداری می‌کنند. این کاهش تولید مثل را باید مبارک دانست؛ چون زنان و مردان ایرانی به آگاهی لازم برای فهم مسئولیت خویش در داشتن فرزند پی برده‌اند.

تغییر سهم زنان در سرپرستی خانوار

چند دهه قبل تنها مردان سرپرست خانوار شناخته می‌شدند، اما واقعیت دیگر به حکومت و اسلام‌گرایان اجازه نمی‌دهد چنین چیزی را مطرح کنند. امروز ۲.۵ تا ۳ میلیون خانوار صرفاً سرپرست زن دارند. در ۱۹ میلیون خانوار نیز زنان سهمی از نقش سابق پدران را در سرپرستی خانوار در اختیار گرفته‌اند. (معاون روحانی در امور زنان، مهر، ۲ شهریور ۱۳۹۳) حتی اگر حکومت بخواهد سرپرستی خانوار را بر اساس پدرسالاری تعریف کند به چنین کاری قادر نیست. بر اساس آمارهای فوق حدود ۵۶ درصد از خانوارهای ایرانی دارای سه عضو یا کم تر هستند. در مقابل به شدت از میزان خانوارهای پنج نفره و بیش تر کاسته شده است. این آمار از این رو قابل توجه است که تحولات ازدواج، زادوولد و مسکن را در خود مستتر داشته و علاوه بر این‌ها، نشان‌دهنده افزایش تمایل به تشکیل خانوارهای تک‌نفره در جامعه است.

۴.۳ چهار تحول در نهاد ازدواج

رخداده ازدواج در ایران رخدادی بسیار پرتحول و در حال تغییر بوده است. ازدواج در ایران علی‌رغم تشویق‌های حکومت برای این پدیده (پرداخت وام ازدواج) و تشبیهات کسانی که ازدواج نکرده‌اند (مثل منع دختران و پسران یا زنان و مردان از مسافرت یا اقامت با هم در هتل یا عدم اعطای بورس تحصیلی خارج از کشور به دختران مجرد) مسیری بر خلاف خواست اهل شریعت طی می‌کند. ازدواج‌ها هم در شکل و روش انجام (در مکان‌هایی که حکومت نمی‌تواند جداسازی جنسیتی انجام دهد یا جلوی

رقص و شادی افراد را بگیرد)، هم در نوع قرارداد میان دو طرف و هم در نتایج و پیامدها (مثل خانه‌نشین نشدن بسیاری از زنان و تولید مثل اندک) مسیری بر خلاف خواست فقها و دستگاه‌های حکومتی را در پیش گرفته است. در این قسمت چهار تحول مهم در رخداد ازدواج در دهه‌های هشتاد و نود را بررسی می‌کنم.

کاهش ازدواج و افزایش ازدواج‌های ناموفق

رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور از کاهش ۴.۴ درصدی ازدواج در سال ۹۲ و افزایش ۴.۶ درصدی طلاق در این سال نسبت به سال ۹۱ خبر داد. مجموع ازدواج‌های ثبت‌شده در سال ۹۲، ۷۵۷ هزار و ۱۹۷ مورد و مجموع طلاق‌ها در این سال ۱۵۸ هزار و ۷۵۳ مورد بوده است. (رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، فارس، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۳) نسبت طلاق به ازدواج در سال ۱۳۸۰ یک به ۱۰.۵ بود اما این نسبت در سال ۱۳۸۹ به یک به ۶.۵ رسید. ارقام رشد طلاق در سال‌های دهه هشتاد همیشه بالاتر از ارقام رشد ازدواج بوده است. در آن دهه نیز در سال‌هایی ازدواج‌ها کاهش داشته است. نتیجه این دو، عبارت بوده است:

- ۱- افزایش روابط دختران و پسران خارج از چارچوب خانواده.
- ۲- افزایش خانوارهایی با افراد مجرد که نمی‌خواهند با پدر و مادر خود زندگی کنند.
- ۳- افزایش تعداد کودکانی که توسط خانواده‌ها به خانه بخت می‌روند تا مبادا پس از بلوغ از این مسئله بگریزند.

در کنار طلاق قانونی با افزایش طلاق عاطفی میان زن و شوهر هم مواجه هستیم؛ چون زنان و مردان می‌خواهند بالای سر بچه‌ها باشند و منابع و امکانات زندگی با هم را از دست ندهند ولی در عین حال از لحاظ عاطفی رابطه‌شان تمام شده است. در این حال دو طرف با هم زندگی می‌کنند اما رابطه عاطفی ندارند. این نوع طلاق می‌تواند با ارتباط باز (روابط جنسی طرف مقابل با فردی دیگر) همراه باشد یا راه را برای چنین ارتباطی باز نکند.

بالارفتن میانگین سن ازدواج

افزایش رقم بیکاری جوانان به حدود ۲۵ درصد و بیکاری فارغ التحصیلان دانشگاهی به حدود ۳۰ درصد و افزایش تعداد دانشجویان، سن ازدواج را هم در دختران و هم در پسران ایرانی افزایش داده است. متوسط سن ازدواج برای پسران و دختران ایرانی در سال ۱۳۹۰ به ترتیب به ۲۷.۶ و ۲۳.۴ سال رسید. این ارقام برای پسران و دختران در سال ۵۵ به ترتیب ۲۴.۱ و ۱۹.۷ و در سال ۱۳۷۵ به ترتیب ۲۵.۶ و ۲۲.۴ بوده است. (نتایج سرشماری مسکن سال ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران) فاصله سنی همسران نیز از ۴.۴ در سال ۱۳۵۵ به ۳.۳ در سال ۱۳۹۰ رسیده است.

این امر سه نتیجه در بر داشته است:

- ۱- افزایش بی سابقه دختران و پسرانی که در سن ازدواج هستند اما ازدواج نکرده اند. تعداد دختران و پسران در سن ازدواج (۲۰ تا ۳۵ سال) و ازدواج ناکرده، حدود ۱۰ میلیون نفر است. (حدود ۵۰ درصد از افرادی که در این دوره سنی هستند).
- ۲- کاهش باروری و کاهش نرخ رشد جمعیت که به حدود ۱.۳ درصد در سال‌های دهه نود رسیده است.
- ۳- کم تر شدن تاثیر خانواده در تصمیم گیری مربوط به ازدواج؛ چون با بالاتر رفتن سن ازدواج، افراد با استقلال بیش تری تصمیم می گیرند.

افزایش ازدواج میان مردان با زنان مسن تر از خود

طی سال ۱۳۹۲ در مجموع ۷۷۴ هزار و ۵۱۳ واقعه ازدواج در کشور صورت گرفت. در این سال، تعداد ازدواج‌هایی که زن بزرگ تر از مرد بوده به ۸۱ هزار و ۳۸۰ واقعه می رسد که معادل ۱۰.۵ درصد است. در ۳.۶ درصد این ازدواج‌ها دختران یک سال بزرگ تر از پسران بودند، در ۲.۲ درصد این ازدواج‌ها دو سال و در ۱.۶ درصد این ازدواج‌ها سه سال. مابقی ازدواج‌ها هر کدام با آمار زیر یک درصد مربوط به ازدواج‌هایی است که دختران، بیش از سه سال از پسران بزرگ تر بودند. (علی اکبر محزون، مدیر کل دفتر

آمار و اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت احوال کشور، ایسنا، ۱۰ خرداد ۱۳۹۳) در سال ۹۱ در مجموع ۸۲۹ هزار و ۹۶۸ واقعه ازدواج انجام شده بود و در ۸۹ هزار و ۵۹ مورد از ازدواج‌ها دختران از نظر سنی بزرگ‌تر از پسران بوده‌اند که معادل ۱۰.۷ درصد ازدواج‌ها است. علت این افزایش را در سه موضوع می‌توان پی گرفت:

- ۱- کم‌تر شدن نقش خانواده‌ها در تصمیم‌گیری: خانواده پسر معمولاً ترجیح می‌دهند پسر آن‌ها با دختری کوچک‌تر از خود ازدواج کند؛ خواه به دلیل امکان تسلط بیشتر و خواه به دلیل باروری بیشتر زنان در سنین پایین‌تر.
- ۲- فشار اقتصادی: امروز کم‌تر خانواده‌ای (که به رانتهای دولتی و حکومتی دسترسی نداشته باشد) می‌تواند با یک نان‌آور ادامه حیات دهد. زنانی که سن بالاتری دارند امکان داشتن شغل و پس‌انداز آن‌ها بیشتر است. برخی از پسران ترجیح می‌دهند با دختری ازدواج کنند که باری از دوش خانواده بردارد.
- ۳- افزایش دیدگاه‌های برابری‌خواهانه: در جامعه‌ای که برخی از پسران با دختران کوچک‌تر از خود ازدواج می‌کنند، طبیعی است که افراد برابری‌جو تابوی فاصله سنی میان دختر و پسر (با بزرگ‌تر بودن پسر) را می‌شکنند. هم دختران چنین آمادگی‌ای را پیدا کرده‌اند و هم پسران توانسته‌اند ممنوعیت‌های اجتماعی در این باب را پشت سر بگذارند.

پدیده ازدواج سفید

از روندهای تازه در حوزه رخداد ازدواج در ایران درزگرفتن آن توسط برخی از جوانان و در عین حال شروع زندگی تازه مشترک است. برخی از جوانان ایرانی با گریز از مراسم ازدواج و تعهدات قانونی ناشی از قرارداد ازدواج، بر اساس نوعی پیمان عاطفی با یکدیگر زندگی مشترک دارند و نام این را هم گذاشته‌اند ازدواج سفید؛ به این معنا که سندی در این رابطه ردوبدل نمی‌شود و شناسنامه‌ها در بخش ازدواج و طلاق سفید می‌مانند. اگر ازدواج یک نوع قرارداد باشد، ازدواج سفید نوعی قرارداد نانوشته

و ثبت نشده است. موارد بسیاری از این نوع روابط در شهرهای ایران بالاخص شهرهای بزرگ مشاهده می شود، اما به دلیل غیرقانونی بودن آن از سوی حکومت دینی آمار آن جمع آوری نمی شود و ما از میزان آن‌ها اطلاعی نداریم. به هر حال در وجود این پدیده و رو به رشد بودن آن در ایران شکی نیست.

همه این روندها بر خلاف خواست و ارزش‌ها و سیاست‌های حکومت اسلام‌گرا بوده است. روحانیون شیعه و اسلام‌گرایان همراه آن‌ها خواستار ازدواج بیش‌تر و در سنین پایین‌تر، فاصله سنی میان پسران و دختران مزدوج، (و نه بزرگ‌تر بودن دختران از پسران) ثبت شدن و شرعی بودن ازدواج و محاسبات عقلانی کم‌تر در ورود به ازدواج بوده‌اند. در این موضوع نیز همانند بسیاری دیگر از موضوعات اجتماعی، جامعه و حکومت در دو مسیر متفاوت حرکت می‌کنند.

۴.۴ تحول نهادهای مدنی

بنا به گفته محمدرضا رستمی معاون ساماندهی امور جوانان وزارت ورزش و جوانان دولت روحانی «سال ۸۴ بیش از ۴ هزار سمن [سازمان مردم‌نهاد] در کشور فعالیت می‌کرد. این تعداد از سال ۸۴ تا ۹۲ به شدت تقلیل پیدا کرد و به ۵۴ سمن رسید. در طی دو سال فعالیت دولت جدید تعداد سمن‌ها به ۵۵۰ رسیده است.» (فرارو، ۱۸ مهر ۱۳۹۴)

بنا به گفته‌های متفاوت، تعداد نهادهای غیرانتفاعی و مدنی ثبت شده در دوره خاتمی از ۸۳۰۰ تا ۲۵ هزار بوده است. آن رشد قابل توجه تا پایان دوره خاتمی و بعد افول قابل توجه در دوره احمدی‌نژاد چگونه و چرا اتفاق افتاد؟ آیا امید می‌رود جامعه در دوره روحانی در حوزه سازمان‌های مردم‌نهاد به همان رشد دست یابد؟

دوران رونق

تقویت و بسط نهادهای مدنی هم برنامه جنبش اصلاحات در دهه هفتاد و هم برنامه دولت خاتمی بود. مفهوم «جامعه مدنی» عمدتاً در همین دوره به جامعه ایران معرفی شد. در نتیجه همکاری دولت و فعالان سیاسی و اجتماعی اصلاح طلب نهادهای مدنی در

قلمروهای علمی، هنری، ورزشی، خیریه، فرهنگی و صنفی/حرفه‌ای رشد قابل توجهی در این دوره داشتند. این رشد فقط کمیت را شامل نمی‌شد بلکه نهادهای ضعیف شده دوران قبلی و نیز نهادهای جدید توانستند حوزه کار خود را گسترش دهند. این گسترش تا جایی تداوم یافت که یک سال برگزاری نمایشگاه کتاب به ناشران واگذار شد و انجمن‌های سینمایی و مطبوعات نیز نقش موثری در برگزاری جشنواره فجر و جشنواره مطبوعات پیدا کردند.

دولت خاتمی در حوزه واگذاری برخی فعالیت‌های بخش دولتی به نهادهای مدنی جدیت داشت؛ چون نهادهای مدنی را رقیب خود نمی‌دانست. اما رهبر جمهوری اسلامی و مخالفان دولت از این روند راضی نبودند و واگم داشتند که با قدرت گرفتن نهادهای مدنی کنترل تمامیت‌خواهانه جامعه از دست آن‌ها بیرون رود. از همین جهت هم قوه قضائیه و هم نهادهای امنیتی و نظامی در فعالیت علیه این نهادها فعال شدند.

دوران رکود

به واسطه این فعالیت‌های مخرب در کنار توقف صدور مجوز برای نهادهای تازه، قطع همکاری‌ها و واگذاری‌ها از سوی دولت و سونامی بازداشت و خانه‌نشین کردن فعالان سیاسی و مدنی، نهادهای مدنی و غیرانتفاعی از سال ۱۳۸۴ به بعد به سرعت رو به تعطیل رفتند. همچنین دو عامل دیگر در رکود بی‌سابقه این نهادها موثر بود. اول سیل مهاجرت فعالان اجتماعی و سیاسی به خارج، بالاخص پس از جنبش سبز در سال ۱۳۸۸، و دوم تلاش بی‌سابقه دولت احمدی‌نژاد برای برساختن نهادهای مدنی قلابی که بودجه خود را از نهادهای دولتی و شبه‌دولتی می‌گرفتند و برنامه و کادر آن‌ها نیز کاملاً تحت نظارت نهادهای دولتی بود. دولت احمدی‌نژاد مساجد و هیئت‌های مذهبی را پایگاه اجتماعی خود می‌دانست و به آن‌ها کمک مالی و تدارکاتی می‌کرد.

دولت احمدی‌نژاد چه در حوزه احزاب و چه در حوزه نهادهای اجتماعی مردم‌نهاد اصولاً مخالف نهادهای واسطه مستقل (از حیث اداری، سازمانی و مالی) میان مردم و حکومت بود و مردم را مثل خامنه‌ای و سپاه توده‌وار می‌خواست. این دولت در عمل

نهادهای مردمی را در هیئت‌های مذهبی و مساجد و تکایا خلاصه می‌کرد. دستگاه رهبری نیز از این جهت همیشه با دیدگاه دولت احمدی‌نژاد هماهنگی داشته است و اصولاً حمایت از احمدی‌نژاد برای برآمدن به ریاست قوه مجریه به دلیل همین هماهنگی‌ها بود.

دولت احمدی‌نژاد و دستگاه‌های تحت نظر رهبر (امنیتی، نظامی، انتظامی و قضایی) پس از جنبش سبز کمر به از میان بردن کامل نهادهای مدنی بستند. تصور آن‌ها این بود که این نهادها در هر جنبش اجتماعی در سمت مردم می‌ایستند و نه در سمت حکومت؛ بنابراین نبود آن‌ها بیش از بود آن‌ها به نفع حکومت است. کارنامه دستگاه رهبری و دولت احمدی‌نژاد تا سال ۱۳۹۲ از این جهت بسیار موفق بوده است. ضربه‌ای که در سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ به نهادهای مدنی وارد شد، آن‌قدر کاری بود که در سال‌های دولت روحانی و علی‌رغم برخی گرایش‌های مثبت به این نهادها در سطوح پایینی دولت، این نهادها نتوانسته‌اند از زمین بلند شوند.

دولت روحانی و نهادهای مدنی

اولویت دولت روحانی تنش‌زدایی در روابط خارجی و رفع تحریم‌ها بود. حوزه سیاست داخلی و مسائل اجتماعی اصولاً در رادار دولت نبوده است. اگر در برخی از حوزه‌ها مثل مسائل زنان نیز حرفی از سوی مقامات دولت زده شده باشد با کوچک‌ترین مخالفت روحانیون عقب‌نشینی سریع صورت گرفته است تا فشارها به دولت افزایش نیابد. افزایش بسیار اندک تعداد سازمان‌های مردم‌نهاد (و رسیدن آن به حدود ۱۵ درصد دوران خاتمی) نه ناشی از اهتمام ویژه دولت روحانی، بلکه اولاً ناشی از فضای تغییر دولت و بهتر شدن روحیه برخی از فعالان اجتماعی و ثانیاً این تصور (اندکی غیر واقع‌بینانه) از سوی برخی مقامات دولتی بوده که تغییر را در شرایط کناررفتن دولت احمدی‌نژاد ممکن می‌دیده‌اند. به عنوان مثال اعضای انجمن صنفی مطبوعات از سال ۹۲ بدین سو چندین بار برای تشکیل جلسه و شکل دادن به هیئت مدیره تازه خیز برداشتند اما در نهایت نتوانستند بر مانع وزارت اطلاعات، که در این زمینه دستی بالاتر از وزارت ارشاد

یا وزارت کار دارد، فائق آیند. در مورد خانه سینما تنها اتفاقی که افتاد برداشته شدن فشار مقامات دولت احمدی نژاد برای انحلال این صنف بود و نه سرمایه گذاری ویژه دولت برای شمول و قدرت بیش تر این مجموعه صنفی یا واگذاری اداره سینما به این نهاد.

جمهوری اسلامی و نهادهای مدنی

فرا تر از آن که کدام دولت و با چه سیاست‌هایی قوه مجریه را در ایران در اختیار داشته باشد، سیاست ولی فقیه تضعیف و حذف نهادهای مدنی مستقل و تشکیل نهادهای قلابی وابسته و نزدیک به حکومت با مدیریت عناصر خودی بوده است. هم خمینی و هم خامنه‌ای برخورد نامدار اجویانه و در برخی مقاطع خشنی با نهادهای مدنی داشته‌اند. هر دو آن‌ها به جامعه نگاهی توده‌وار داشته و از تشکل افراد در نهادهای مختلف و هویت‌یابی آن‌ها با نهادها و سازمان‌ها هراس داشته‌اند. اعضای نهادهای نظامی، انتظامی و شبه‌نظامی (حزب پادگانی) در درگاه آن‌ها عزیز و اعضای نهادهای مدنی در برخورد آن‌ها خفیف داشته شده‌اند.

برخورد حکومت (نهادهای قوای قهریه) با کانون نویسندگان، به عنوان یکی از نهادهای مستقل، در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی را در نظر بگیرید. هدف حذف این کانون به هر طریق ممکن بوده است؛ از دست‌گیری همیشگی برخی اعضا تا ترور و قتل برخی دیگر (محمد مختاری و محمدجعفر پوینده) و از عدم صدور مجوز برای تجمع تا سانسور شدید آثار اعضای این کانون. در کنار این تمهیدات تلاش شده است انجمن‌هایی به‌ظاهر مستقل مثل انجمن قلم ایران (با اسمی که در دنیا تداعی انجمن‌های مستقل نویسندگان را می‌کند) تا هیئت اسلامی هنرمندان، توسط نویسندگان خودی تشکیل شود تا کانون در محاق قرار گیرد. در برابر خانه سینما نیز انجمن سینمایی دفاع مقدس را تشکیل دادند.

در دیگر حوزه‌های صنفی مثل پزشکی، مهندسی و تجارت سازمان نظام‌مهندسی، سازمان نظام‌پزشکی و اتاق‌های بازرگانی، انتخابات این نهادها با نظارت استصوابی حکومت (رد صلاحیت نامزدهای غیرخودی توسط دولت) انجام می‌شده است. در

حوزه وکالت نیز دستگاه قضایی با اتکا به ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم خود به صدور مجوز برای وکلا اقدام می‌کند و عملاً این کارکرد مهم کانون‌های وکلا را به خود اختصاص داده است. همچنین در انتخابات این کانون نیز رد صلاحیت‌ها توسط قوه قضائیه انجام می‌شده است.

نهادهای مدنی قلابی در ایران: چه می‌کنند و چه نمی‌کنند؟

جنبش‌های اسلام‌گرا و در پی آن دولت‌های اسلام‌گرا جریان‌هایی واکنشی و مبتنی بر اعراب و ارباب هستند؛ به این معنا که در مطالبات عموم شهروندان ریشه ندارند و تنها تأمین منافع بخش کوچکی را با تمسک به خشونت هدف قرار می‌دهند. آن‌ها هیچ ایده، نهاد، فکر، راهبرد و تاکتیک تازه‌ای عرضه نکرده‌اند. هرچه این جنبش‌ها (غیر از رسم و رسوم قبایل عرب ۱۴۰۰ سال پیش) دارند از کمونیسم، فاشیسم و استالینیسیم وام گرفته شده است. البته با دقت تمام از ایده‌ها و ساختارهای دموکراسی و لیبرالیسم غربی پرهیز کرده‌اند یا اگر عناصری در آموزه‌های برخی از روشنفکران آن‌ها وجود داشته آن‌ها را به تدریج تصفیه کرده‌اند.

آن‌ها همچنین در برابر رقبای سیاسی خود در داخل و دولت‌ها و مجامع بین‌المللی در غرب در شرایطی نمونه‌های قلابی نهادها و ایده‌ها و راهبردهای دموکراسی‌ها را درست کرده‌اند تا خود را در شرایطی که قدرت مطلقه را به دست نگرفته‌اند مدرن جلوه دهند تا از نردبام قدرت بالا رفته و آن را فرو اندازند و در جامعه جهانی دمکرات و حقوق بشری و مدنی جلوه‌گر شوند. (در شرایطی که هنوز قدرت قاهره در مجامع بین‌المللی در اختیار آن‌ها نیست، اگر همانند داخل کشور قدرت را یک‌سره از آن خود سازند این کارها فراموش می‌شود.)

مردم‌سالاری، حقوق بشر اسلامی، حاکمیت قانون، تفکیک قوا، مجلس شورا و انتخابات در جمهوری اسلامی همه قلابی هستند؛ چون هم محتوا، هم روش‌ها و هم نتایج مورد نظر از آن‌ها از نوع نظام‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه است. در این قسمت به مواردی از نهادهای مدنی قلابی که توسط نیروهای امنیتی و نظامی و دستگاه‌های

تبلیغاتی جمهوری اسلامی ساخته و پرداخته شده‌اند، اشاره می‌کنم.

مسافران ژنو

حقوق بشر از حوزه‌هایی است که جمهوری اسلامی می‌خواهد فضای اعتراضی آن نسبت به اقدامات نظام را گل آلود سازد. این امر در دوره‌ای با تشکیل ستاد حقوق بشر قوه قضائیه یا بر ساختن حقوق بشر اسلامی صورت گرفت، اما چندان موفق نبود. سیاست جدید جمهوری اسلامی، که بعد از جنبش سبز شکل گرفت، مبهم‌سازی نهادی در این حوزه است.

سازمان دفاع از قربانیان خشونت، انجمن ملل متحد ایران، انجمن حمایت از زنان و کودکان پناهنده، موسسه مطالعات و تحقیقات زنان، موسسه خیریه حمایت از آسیب‌دیدگان اجتماعی، بنیاد کودک و مرکز توسعه صلح پایدار از جمله نهادهایی بودند که به همراه هیئت رسمی جمهوری اسلامی در شانزدهمین اجلاس جهانی حقوق بشر در ژنو حاضر شده بودند. یک هیئت ۲۰ نفره ایرانی که خود را نمایندگان جامعه مدنی در ایران و اعضای نهادهای فوق معرفی می‌کردند در ژنو حاضر شدند و به دفاع از عمل کرد جمهوری اسلامی در حوزه حقوق بشر و جامعه مدنی پرداختند. این هیئت صرفاً بر موضوع نقد و سیاسی‌سازی حقوق تمرکز داشت. به عنوان نمونه این هیئت یک نشست تحت عنوان اسلام‌هراسی برگزار کرد. این موضوع از موضوعات تبلیغاتی اسلام‌گرایان برای عادی‌سازی موضوع تروریسم در غرب و زیبا جلوه‌دادن چهره اسلام‌گرایان بوده است.

دیده‌بان شفافیت و عدالت

جمعی از مقامات جمهوری اسلامی که همه سابقه‌ای طولانی در سوءاستفاده از قدرت و پنهان‌کاری و مدیریت نهادهای سرکوب را داشته‌اند و تغییری نیز در باور، رفتار و کردار آن‌ها صورت نگرفته است دور هم جمع شده و سازمانی به نام دیده‌بان شفافیت و عدالت تأسیس کرده‌اند تا با فساد در جمهوری اسلامی مبارزه کنند. اعضای هیئت موسس

این نهاد همه از اعضای نهادهای انتصابی حکومت (راديو و تلویزیون دولتی، سپاه، مجمع تشخیص مصلحت) هستند و برخی با حذف استصوابی رقبا به مجلس راه یافته‌اند. ده عضو موسس این نهاد (احمد توکلی، احمد امیرآبادی، محمد دهقانی، محمود فرشیدی، الیاس نادران، مرتضی نبوی، اسماعیل کوثری، حسین نجابت، پرویز سروری و محمدحسین حسینزاده) همه عناوین، قدرت و ثروت خود را از نزدیکی و وفاداری به قدرت در جمهوری اسلامی کسب کرده‌اند. این گروه نظامی-امنیتی-تبلیغاتی و فاسد مدعی هستند که می‌خواهند با فساد و عدم شفافیت مبارزه کنند. جالب است که این گروه انتخاب‌های شخصی آدم‌ها در لباس و غذا و سبک زندگی را نیز در زمره مواردی که می‌خواهند با آن‌ها مبارزه کنند - فساد فرهنگی - قرار داده‌اند. (اساسنامه، ماده ۹ بند ۱۲) شگفت‌انگیز است که گروهی از افراد که هر روز وفاداری خود را به فاسدترین و غیرشفاف‌ترین فرد کشور (ولی فقیه) اعلام می‌کنند و هر چه دارند از سوءاستفاده از قدرت قاهره آن‌ها ست، ادعای مبارزه با فساد و غیر شفافیت دارند. سازمانی که دیده‌بان شفافیت است در چند سالی که از عمرش می‌گذرد (دقیقا مثل ولی فقیه و همه اعضای کاست حکومتی) یک صفحه کاغذ در مورد هزینه‌ها و مخارج خود عرضه نکرده است.

کارزارهای تبلیغاتی

برساختن نهادهای مدنی توسط نهادهای حکومتی و دولتی متمرکز است بر برنامه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی. به عنوان نمونه در موضوع اسرائیل ده‌ها ستاد و تشکیلات تحت عنوان «سازمان مردم‌نهاد» توسط سپاه و بسیج و نهادهای مذهبی تاسیس شدند تا کارهای تبلیغاتی را سازمان دهند. مجمع فعالان و سازمان‌های مردم‌نهاد حامی آزادی قدس (شامل بر ستاد پاس‌داشت شهدای جهان اسلام، موسسه زیتون، موسسه فرهنگی آرماگدون) در حیطه تبلیغات ضد اسرائیلی عمل می‌کند. بودجه این نهادها از طریق سازمان تبلیغات اسلامی و سپاه تامین می‌شود. انجمن دفاع از قربانیان تروریسم تبلیغات سیاسی علیه سازمان مجاهدین خلق را هدایت و اجرا می‌کند. هیچ یک از این «سازمان‌های مردم‌نهاد» با شفافیت محل تهیه بودجه خود را اعلام نکرده‌اند. سازمان بسیج دارای دبیرخانه‌ای تحت عنوان «تشکل‌های مردم‌نهاد ارزشی» برای حمایت از

نهادهای مدنی ساخته دست نهادهای نظامی دارد. مسئول این دبیرخانه بعداً به ریاست بسیج رادیو و تلویزیون دولتی منصوب شد.

نهادهای قلابی بدیل

محدوده‌ای از فعالیت‌های فرهنگی نیست که گروهی تلاشی برای تاسیس نهادی در چارچوب آن کرده باشند و نهادهای امنیتی و نظامی و نزدیکان بیت و ولی فقیه در آن نهادهای موازی و مدنی قلابی ایجاد نکرده باشند. انجمن سینمایی دفاع مقدس (در مقابل خانه سینما)، قرارگاه عمار (در مقابل همه نهادهای فرهنگی و هنری)، انجمن قلم ایران (در مقابل کانون نویسندگان ایران)، هیئت اسلامی هنرمندان (در مقابل خانه تئاتر یا انجمن موسیقی)، انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان (در مقابل انجمن صنفی روزنامه‌نگاران)، مجمع ناشران انقلاب اسلامی (در تقابل با اتحادیه ناشران تهران)، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان (در این محدوده نگذاشتند نهاد مستقلی شکل بگیرد)، جامعه اسلامی دانشجویان (در مقابل دفتر تحکیمی که به اصلاح‌طلبان گرایش داشت) و صدها نهاد مکتبی دیگر همه نهادهای دولت‌ساخته‌ای هستند که نه در بودجه، نه در مرامنامه و اساسنامه و نه در تصمیم‌گیری مستقل بوده‌اند. موازی‌سازی - از موازی‌سازی برای نیروهای مسلح تا دادگاه‌ها و بعد موازی‌سازی برای نهادهای عرفی - از روش‌های همیشگی اسلام‌گرایان بوده است. در محدوده‌هایی که نهاد قلابی ساخته نشده‌ع علت آن بوده که نهاد ظاهراً مدنی کاملاً دولت‌ساخته بوده است؛ مثل سازمان نظام‌مهندسی، سازمان نظام پزشکی و کانون و کلا. دولت در انتخابات این نهادها کاملاً دخالت دارد و نظارت استصوابی خود را اعمال می‌کند.

تاریخ‌سازی

اسلام‌گرایان برای اصیل جلوه‌دادن فعالیت نهادسازی قلابی تمام نهادهای دینی موجود مثل روحانیت، مساجد و اوقاف را نهاد مدنی معرفی می‌کنند. برخی از این نهادها مثل اوقاف هرگز نهاد مدنی نبوده‌اند. اوقاف در ایران همیشه تحت نظر حکومت اداره

می شده است. نهادهای دیگر مثل برخی حوزه‌های علمیه یا مساجد ممکن است قبل از حکومت دینی نهاد مدنی (مستقل از حیث بودجه، اداره و سازمان) بوده باشند اما در دوران حکومت دینی ذره‌ای از استقلال در آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

ویژگی‌ها

نهادهای مدنی قلابی چهار ویژگی دارند:

۱- اکثر این نهادها فصلی هستند و وقتی کارکرد خاص‌شان، که سرکوب دیگر نهادها یا بدنام کردن آن‌هاست، به انجام رسید محو می‌شوند. فعالیت این نهادها نیز فصلی است. بخشی از این نهادها شبانه توسط یک نفر خلق می‌شوند تا به نیازی استعجالی پاسخ دهند؛ مثل نهادی که برای موضع‌گیری در موضوع کشمیر خلق شد. مرکز دانشجویی حقوق بشر جمهوری اسلامی ایران (صلح زیبا) تنها در مورد کشتن مسلمانان در کشمیر اظهار نظر می‌کند؛ البته بلافاصله بعد از موضوع‌گیری فرمانده سپاه در این مورد. این نهاد ظاهراً حقوق بشری، مثل ده‌ها نهاد حقوق بشری دیگر که برای نمایش در سطح بین‌المللی و مجامع جهانی ساخته شده‌اند، کاملاً در جای پای مقامات نظامی و امنیتی و دینی حکومت حرکت می‌کند چون بر اساس پروژه‌های خاص حکومت تعریف شده است. خلق این نهادها درست مثل ثبت شرکت‌هایی است که نزدیکان به مقامات برای بهره‌برداری از رانت‌های حکومتی یک‌شبه بر می‌سازند.

۲- کار اکثر این نهادها، علی‌رغم دست‌ودلبازی حکومت در تامین هزینه‌ها، نمی‌گیرد؛ چون تشکیل‌دهندگان بعد از مدتی به بخش دولتی و حکومتی می‌روند. در آن بخش منابع بیش‌تری برای فساد و تاراج وجود دارد. نهادهای دولتی برای پرداخت به این نهادها محدودیت‌هایی دارند و در مواردی دست آن‌ها در رقابت‌های سیاسی رو شده است. (مثل پرداخت ۵۰۰ میلیون تومانی به سایت زاکانی یا پرداخت به سایت سینمایی نزدیک به شمشداری و دوستان) ۳- این نهادها در همان محدوده‌ای که کار می‌کنند نمی‌توانند حرفه‌ای و منصفانه

عمل کنند. به عنوان نمونه نهادهای قلابی تبلیغاتی از بازداشت خبرنگار رادیو و تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی در اسرائیل شکایت می کنند، اما نمی گویند که اسرائیل غیرممکن است در ایران خبرنگار داشته باشد.

۴- این نهادها به دلیل وابستگی به حکومت و تغذیه از آن نمی توانند نسبتی با حقوق و رفاه مردم یا حقوق صنفی و حرفه‌ای داشته باشند. در برنامه‌ها و اساسنامه‌ها و فعالیت این نهادهای قلابی حتی یک نقطه روشن در دفاع از حقوق شهروندان، گروه‌ها و شهروندان ایرانی نمی توان یافت. آن‌ها فقط برای تداوم حکومت استبدادی و تمامیت خواه و حفظ منافع گروه‌ها و افرادی خاص ساخته و پرداخته شده‌اند. معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری می گوید: «در آغاز فعالیت دولت یازدهم ۱۶۷۷ سازمان مردم نهاد زنان داشتیم که در سال ۹۴ به ۲۳۳۳ سمن زنان افزایش پیدا کرد و در حال حاضر ۵۷۱۱ سمن زنان در کشور مشغول فعالیت هستند.» (ایسنا، ۱۳ شهریور ۱۳۹۵) هیچ اثری از فعالیت این نهادها در جامعه به نفع زنان به چشم نمی خورد. لویح علیه زنان بدون حتی اعتراضی کوچک از سوی این نهاد به تصویب می رسند و سیاست‌های زن ستیزانه بدون اعتراضی به اجرا در می آیند. همین جا ست که در استقلال این نهادهای گزارش شده شک و تردید به وجود می آید.

مسائل و مشکلات نهادهای مدنی در مواجهه با بحران‌های اجتماعی

در دهه نود خورشیدی بحران‌های زیست محیطی، بیکاری و عدم پرداخت حقوق معوقه کارگران، ناامنی اجتماعی به اعتراضاتی از سوی فعالان محیط زیست، کارگران و زنان انجامیده که گاه موثر و گاه کم اثر بوده است. اعتراضات زنان پس از اسیدپاشی‌های اصفهان به توقف این جنایات هولناک انجامید؛ گرچه حکومت به سادگی حاضر نیست تاثیر گفتمان خشونت مذهبی و مقدس را بر این گونه اعمال بپذیرد و در حال انکار این رابطه یا نسبت دادن اسیدپاشی به آمریکا و اسرائیل بوده است. اعتراضات کارگران نیز در مواردی موفق بوده و به پرداخت حقوق معوقه آنان یا توقف «از آن خودسازی»

کارخانه‌ها توسط مقامات و نزدیکان آنها انجامیده است. اما تلاش‌های فعالان محیط زیست تاثیر زیادی بر توقف تخریب محیط زیست نداشته است.

با توجه به سرکوب هر گونه اعتراض سیاسی در ایران توسط ماشین سرکوب، تنها صدایی که از منتقدان وضعیت موجود شنیده می‌شود در حوزه مسائل اجتماعی و آن هم عمدتاً از سوی فعالان مدنی است. نهادهای مدنی نیز همانند احزاب تحت فشار حکومت هستند و حکومت تلاش کرده است انواع قلابی آن‌ها را بسازد و تقویت کند؛ اما بحران‌های اجتماعی گاه آن‌چنان زندگی افراد و حیات و ملمات آن‌ها را نشانه می‌گیرند که فعالان اجتماعی با حداقل تشکیلات و بدون رسانه به گردهمایی می‌پردازند و اعتراض می‌کنند. اگر نهادهای مدنی آزاد بودند نه تنها از تخریب اقدامات دولت می‌کاستند، بلکه از بسیاری از بحران‌ها پیشگیری می‌شد. نهادهای مدنی در ایران با هفت مشکل در مواجهه با بحران‌های اجتماعی درگیر هستند:

۱- فرآیند کسب مجوز

بسیاری از تشکل‌های کارگری، انجمن‌های صنفی، گروه‌های حقوق بشری، انجمن‌های زنان و انجمن‌های هنری و فرهنگی صرفاً به این علت نمی‌توانند فعالیت کنند که حکومت به آن‌ها مجوز نمی‌دهد یا به خاطر مجوز نداشتن، اعضای آن‌ها را تهدید و بازداشت می‌کند. حکومت به مجوز به عنوان ملک طلق خود نگاه می‌کند و تنها آن را به خودی‌ها و وفاداران به حکومت اعطا می‌کند.

۲- قوانین و مقررات محدودکننده

جمهوری اسلامی بهشت قوانین و مقررات محدودکننده برای نهادهای مدنی است. به پای هر انجمنی که از صافی کسب مجوز هم بگذرد، صدها و بلکه هزاران هزاران زنجیر بسته می‌شود تا از تحرک آن‌ها بکاهد. حتی نهادهای مدنی مجوز گرفته معمولاً در صدی کوچکی از ظرفیت خود را به کار می‌اندازند تا با دردسر کم‌تری مواجه شوند.

۳- تامین مالی: بخش دولتی، بخش عمومی، بخش خصوصی

در همه جای دنیا نهادهای مدنی از منابع دولتی، عمومی (شهرداریها) و بخش خصوصی استفاده می‌کنند؛ چون در مواردی برای شهرداریها و دولت به صرفه‌تر است که برخی خدمات را از مجرای این نهادها عرضه کند. اما در ایران نه تنها حکومت و شهرداریها کمکی به نهادهای مدنی منتقد و مستقل نمی‌کنند، بلکه در راه کسب منابع مالی از بخش خصوصی نیز مانع ایجاد می‌کنند. نهادهای دولتی و عمومی در ایران صرفاً به دیوان‌سالاری مذهبی و نهادهای شبه‌نظامی کمک می‌کنند تا هر وقت نیاز داشتند به آن‌ها متمسک شوند.

۴- انجام ماموریت‌ها و وظایف

نهادهای مدنی در همه بخش‌های اجتماعی و فرهنگی می‌توانند فعال باشند و حجم کارها و فعالیت‌های آنان در جوامع آزاد، گاه با فعالیت شرکت‌های خصوصی یا بخش دولتی و عمومی (آن‌جا که دولت کوچک است) قابل مقایسه است. این امر در شرایطی اتفاق می‌افتد که راه برای بروز خلاقیت و فعالیت آن‌ها باز باشد. در جوامع بسته و اقتدارگرا نهادهای دولتی بالاخص نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی با تهدید امنیتی فرض کردن این نهادها تلاش می‌کنند از دامنه فعالیت آن‌ها بکاهند. حکومت اقتدارگرا از برگزاری مراسم اهدای جایزه به کتاب‌ها و فیلم‌های برتر تا نگهداری از ایتم، از برگزاری اردوهای جوانان تا مبادلات فرهنگی بین‌المللی در امور اجتماعی دخالت می‌کند. این کارها تنها می‌تواند مورد حساسیت در جوامع دیکتاتوری و تمامیت‌خواه باشد.

۵- کسب اعتماد عمومی: نهادهای مدنی قلبی

دولت در ایران از اعتماد اکثریت جامعه برخوردار نیست و از همین جهت تلاش می‌کند هیچ نهادی از سرمایه اعتماد عمومی برخوردار نباشد. برای تخریب اعتماد عمومی به نهادهای مدنی، حکومت به سه روش متوسل می‌شود:

۱- درست کردن نهادهای مدنی قلبی در حوزه‌های حقوق زنان، محیط زیست

و مسائل اجتماعی: این نهادهای دولت ساخته بیش تر در فعالیت های خارجی (مثل حضور حاشیه ای در زمان برگزاری شورای حقوق بشر سازمان ملل) فعال هستند تا از تاثیر نهادهای مدنی مستقل در دنیا بکاهند. این نهادهای قلابی در بحران های اجتماعی حضوری ندارند.

۲- بازداشت اعضا با اتهامات واهی: بسیاری از فعالان اجتماعی در بحران های کارگری، محیط زیست و دیگر بحران های اجتماعی به اتهامات واهی مثل تشویش افکار عمومی، برهم زدن نظم عمومی و ایجاد مخاطره برای امنیت ملی بازداشت می شوند.

۳- نسبت دادن فعالیت آن ها به بیگانگان: دستگاه های تبلیغاتی حکومت به سرعت پس از هر بحران و اعتراضی دست به کار شده و فعالیت فعالان مستقل و منتقد را به دولت های بیگانه نسبت می دهند. به عنوان مثال به محض بالاگرفتن اعتراض به اسیدپاشی نه تنها معترضان (به جای اسیدپاشان) بازداشت شدند، بلکه فعالیت منتقدان به «استکبار» نسبت داده شد. هر گونه رابطه نهادهای مدنی با نهادهای بین المللی و نهادهای مدنی خارجی با دیده تهدید نگریسته می شود. کوچک ترین کمک مالی اگر به نهادهای مدنی داخلی برسد، آن ها را جاسوس و مزدور معرفی می کنند و اعضای آن ها را به محاکمه می کشانند.

۶- تعقیب و سرکوب نهادهای امنیتی، نظامی و انتظامی

با آن که هزینه مخالفت ها و اعتراضات نهادهای مدنی برای جامعه قابل اغماض است و خسارتی برای جامعه به بار نمی آورد، نهادهای سرکوب به آن ها بسیار حساس هستند؛ چون به درستی می اندیشند که در شرایط فقدان احزاب سیاسی و رسانه های منتقد و فقدان آزادی بیان و اجتماعات، این نهادها می توانند به صدای مردم تبدیل شوند و حکومت را به چالش بکشند. تعقیب و سرکوب دائمی اعضای نهادهای مدنی مستقل (بالقوه و بالفعل) از همین جهت به یک روال در ایران تحت جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

۷- روابط عمومی و کار با رسانه‌ها

از مواردی که برای رسانه‌ها در ایران پرورنده‌سازی می‌شود پوشش فعالیت نهادهای مدنی توسط آن‌ها است. روزنامه یا مجله‌ای که فعالیت گروه‌های زنان، اعتصابات کارگری و گردهمایی‌های محیط زیستی را مرتباً پوشش دهد برای نهادهای امنیتی و نظامی یک خطر بالقوه به شمار می‌آید و سروکارش به دادگاه می‌افتد. از نگاه نهادهای امنیتی و نظامی کار رسانه‌ها این است که همانند رادیو و تلویزیون دولتی، روزنامه‌ها و سایت‌های حکومتی و دولتی اخبار مقامات را به اطلاع مردم برسانند و بوق تبلیغاتی حکومت باشند. حکومت نه می‌گذارد نهادهای مدنی مستقل خود رسانه داشته باشند و نه می‌گذارد رسانه‌های موجود، آن‌ها را پوشش دهند.

۴.۵ نهادهای سیاسی حکومتی

پس از گذشت سه دهه از مرگ بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی اکنون می‌توان با نگاه به نظامی که وی و پیروان و همراهان‌اش بنیان گذاشتند، میراث آن‌ها را مورد ارزیابی قرار داد. در این قسمت به سمت و سوی کشور در سه دهه هفتاد تا نود یا تحولات شاخص‌های کلیدی برای ارزیابی وضعیت یک کشور در یک دوره طولانی در مقایسه با دیگر کشورها نمی‌پردازم؛ بلکه خود را به میراث سیاسی وی در حوزه نهادهای حکومتی و دستاوردهای آن‌ها در نظام جمهوری اسلامی محدود می‌کنم.

چهار نهاد میراث مشخص خمینی و همراهان‌اش در حوزه سیاست در ایران هستند: ولایت مطلقه فقیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و مجلس خبرگان. خمینی و همراهان‌اش نهادهای دیگری را نیز مثل شورای انقلاب فرهنگی، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، کمیته امداد، بنیاد شهید و بنیاد مستضعفان تاسیس کردند، اما آن نهادها (غیر از سپاه) نقش کلیدی در چگونگی رابطه حکومت و مردم ندارند و بیش‌تر نقش خدماتی را در حوزه‌ای خاص یا سیاست‌گذاری در قلمرویی ویژه ایفا می‌کنند. سپاه نیز علی‌رغم ادعای حکومت در دفاع از انقلاب یک نهاد نظامی است

که با همان ماهیت نظامی در سیاست و اقتصاد و فرهنگ دخالت می‌کند. اما چهار نهاد مذکور نهادهای مشخصاً سیاسی‌اند.

ولایت مطلقه

ولایت مطلقه با قانون اساسی جمهوری اسلامی شکل نگرفت. پس از تحکیم قدرت و حذف رقبای سیاسی (از گروه‌های چپ تا مجاهدین خلق و از مراجع منتقد تا احزاب ملی‌گرا) خمینی ولایت فقیه را، که قرار بود خط قرمزی به نام شریعت را با همه احکام اولیه و ثانویه و تفسیرها و ان‌قلت‌هایش داشته باشد، به سطح بی‌قید و شرط بودن ارتقا داد تا حکومت برای بقا و بسط امتیازات طبقه حاکم به سدی برخورد نکند. حکومت دینی برای اجرای احکام شریعت تاسیس شده بود، اما با مطلقه شدن ولایت از این ماموریت خلاصی یافت. خلاصی یافتن از این ماموریت دست حاکمان را برای انتخاب فردی از میان خود به عنوان ولی فقیه دوم نیز باز کرد. همراهان خمینی که در دوران وی از این مطلقه بودن (با داشتن گوش خمینی و دفترش) بهره می‌بردند در دوران پس از وی با مصائب‌اش مواجه شدند. ولایت مطلقه استبداد دینی روحانیت شیعه را تجسم حقوقی بخشید.

مجمع تشخیص مصلحت نظام

مجمع تشخیص مصلحت برای پاسخ به نیاز حکومت جهت واکنش به نیازی که ناقض شریعت بود تاسیس شد. فقهای شیعه چون قدرت حکومتی را در اختیار نداشتند صدها سال مصلحت و شریعت را در مقابل هم قرار می‌دادند؛ اما با قدرت گرفتن چاره‌ای به جز در نظر گرفتن مصلحت حکومت (و نه مصلحت مردم) نداشتند. از این جهت مصلحت نظام با لحاظ احکام ثانویه و عسر و حرج از استثنا به قاعده تبدیل شد و فصلی از فقه حکومتی شد. همین امر مجرایی شد برای به‌حاشیه‌رفتن شریعت در حکومتی که برای اجرای شریعت تاسیس شد. به همین جهت تاسیس حکومت دینی برای حکومت در جهت عرفی‌زدایی عمل می‌کرد اما برای نهاد دین کار کرد عرفی شدن و دنیوی شدن در قلمروهای اجتماعی و سیاسی داشت.

مجلس خبرگان

مجلس خبرگان در قانون اساسی و بازنگری آن به گونه‌ای تعریف شد که اولاً حکومت در میان فقها باقی بماند (با کنار گذاشته شدن دیگر متخصصان از اعضای این مجلس) و ثانیاً فقهای حکومت را به دست بگیرند که از اعضای کاست حکومتی موجود باشند. (از مجرای رد صلاحیت انتخاب کنندگان رهبر آینده توسط منصوبان رهبر موجود) وظیفه نظارتی نیز از آغاز با توجه به ولایت مطلقه اصولاً وجه نمایشی داشت؛ چون خبرگان نه فقط از ابزاری برای این نظارت برخوردار نبوده‌اند و نیستند بلکه به واسطه نظارت استصوابی در صورت نظارت بر رهبر شانس انتخاب دوباره خود را از دست می‌دهند.

شورای نگهبان

شورای نگهبان هیچ گاه در ظرفیت یک نهاد حقوقی در کشور ظاهر نشد. این نهاد از ابتدا هم در چپش اعضا و هم در نوع تفسیر از قانون اساسی و هم در رد مصوبات مجلس به صورت نهادی سیاسی ظاهر شد. این امر بر خلاف نظر جریان چپ مذهبی اختصاصی به دوران خامنه‌ای نداشت و در دوران خمینی نیز وضع به همین روال بوده است. شورای نگهبان اگر نگهبان قانونی اساسی و یک نهاد حقوقی بود هراز چندگاهی مصوبه‌ای در تضمین حقوق مردم (ناظر به فصل سوم قانون اساسی) می‌داشت؛ اما در چهار دهه شصت تا نود حتی یک مصوبه این شورا در جهت تحکیم و تضمین حقوق اساسی شهروندان نبوده است. شورای نگهبان خود را تحکیم کننده حکومت می‌دیده و همیشه در حوزه حقوق سمت حاکمان را گرفته است. شورای نگهبان در پی حذف منتقدان و ممانعت از تصویب قوانین محدود کننده برای حاکمان بوده است.

وجوه مشترک

وجه مشترک همه این نهادها عبارت است از:

۱- عدم شفافیت: ما نمی‌دانیم در این نهادها چه می‌گذرد. متن مذاکرات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان منتشر نمی‌شود. دفتر رهبر

جمهوری اسلامی از پنهان‌ترین بخش‌های حکومت در ایران است. ما از میزان ورودی‌ها و خروجی‌های این چهار نهاد کلابی اطلاع هستیم و ارقامی هم که در بودجه کشور برای مجمع تشخیص یا شورای نگهبان می‌آیند ارقام سیالی هستند که بعداً تغییر می‌یابند. رقم بودجه این نهادها را نیز خودشان تعیین می‌کنند. (به جز مجمع تشخیص در دوران احمدی‌نژاد)

۲- غیر پاسخ‌گو بودن: روسای این چهار نهاد هیچ‌گاه در برابر خبرنگاران ننشسته‌اند تا به سوالات آن‌ها در مورد نهاد مربوطه پاسخ دهند. رفسنجانی با خبرنگاران مصاحبه کرده است اما هیچ‌گاه به سوالات خبرنگاران در مورد سازوکار و منابع و مباحث درونی مجمع پاسخ نداده است. رهبر جمهوری اسلامی در سه دهه شصت تا نود و قبل از آن خمینی (غیر از دوره پاریس و قم) هیچ‌گاه به سوالات خبرنگاران ایرانی یا خارجی پاسخ نداده‌اند. شورای نگهبان حتی به نامزدهایی که رد صلاحیت می‌کند توضیح نمی‌دهد که چرا آن‌ها را رد کرده است.

۳- تداوم بخشیدن به و تضمین وضعیت موجود قدرت: خواه از طریق انتخاب رهبر آینده از کاست حکومتی موجود، (مجلس خبرگان) خواه با توجیه تصمیمات حاکمان علیه قانون و شریعت با اتکا به مصلحت، (مجمع تشخیص مصلحت) رد قوانین و نامزدهایی که مد نظر حاکمان نیستند (شورای نگهبان) و امضای امیال و منویات کاست حاکم به عنوان اراده خداوند بدون امکان به چالش کشیدن آن‌ها. (ولایت مطلقه فقیه)

این نهادها در دوران خمینی به گونه‌ای شکل گرفتند که به همین شکل رفتار کنند و هیچ انحرافی از ماموریت و کارکرد اولیه آن‌ها - بر خلاف دیدگاه نیروهای خط امام که بعداً اصلاح طلب شدند - صورت نگرفته است. در متون مربوط به مباحث اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی و در متون گفتگوهای جمع‌بازنگر نمی‌توان غیر از مبانی شکل گرفته شده و بازنمایی شده، کارکرد دیگری یافت.

۵. رفتارها

۵.۱ پیامدهای رفتاری سرگردانی و بلاتکلیفی

از ویژگی‌های مردم ایران در دهه چهارم حیات جمهوری اسلامی، بلاتکلیفی و سرگردانی در رفتارها و تصمیم‌گیری‌های عمومی است. این بلاتکلیفی و سرگردانی ناشی است از:

- ۱- بی‌ثباتی سیاسی و عدم اطمینان حاکمان از بقای رژیم (با سخن گفتن دائمی از براندازان داخلی و خارجی)
- ۲- تمامیت‌خواهی خرده‌فرهنگ غالب و جنگ دائمی خرده‌فرهنگ‌ها
- ۳- شکاف شدید میان ملت و دولت
- ۴- جابجایی مدام کارکرد نهادها (مثل مدرسه‌سازی و مسجدسازی سپاه یا برگزاری نماز جمعه در دانشگاه)
- ۵- عدم قانع‌شدن ماشین سرکوب به دستاوردهای خود در اعمال محدودیت‌ها و تشنگی آن برای اعمال هرچه بیش‌تر دستورات محدودکننده شریعت و ایدئولوژی اقتدارگرای حاکم.

وضعیت بلا تکلیف سیاسی و حقوقی، مردم را به سمت بلا تکلیفی اخلاقی، دینی، اجتماعی و اقتصادی سوق داده است. رژیم‌ها که هر روز به دنبال براندازان است و دشمنی موهوم برای براندازی خود، ساخته است و همه تلاش‌اش را می‌کند تا این توهم را به واقعیت تبدیل کند (با تروریسم و برنامه هسته‌ای و موشکی و تهدید از میان‌بردن یک کشور) طبعاً مردم را نیز به سمت بلا تکلیفی سوق می‌دهد. این سرگردانی و بلا تکلیفی را در چهار موضوع تحصیل بدون آینده، فرار از سربازی، سرمایه‌گذاری‌ها و مبادلات اقتصادی مخاطره‌انگیز و ریاکاری مذهبی تبیین می‌کنم.

لیسانسیه‌های سرگردان

برای آزمون کارشناسی ارشد ناپیوسته سال ۹۵، ۷۶۱ هزار و ۲۷۳ داوطلب ثبت‌نام کردند که از این تعداد ۵۶۶ هزار و ۱۵۹ داوطلب در جلسه حاضر بودند. از تعداد ۵۶۶ هزار و ۱۵۹ داوطلب حاضر در جلسه ۴۴۴ هزار و ۵۳۲ داوطلب مجاز به انتخاب رشته شدند که از این تعداد ۳۱۷ هزار و ۵۶۰ داوطلب انتخاب رشته نمودند. از تعداد ۳۱۷ هزار و ۵۶۰ داوطلب انتخاب رشته‌کننده ۱۸۰ هزار و ۸۶ نفر در ردیف پذیرفته‌شدگان نهایی قرار گرفتند. این ارقام نشان می‌دهند که دو‌یست هزار فرد دارای لیسانس برای یک آزمون ثبت نام می‌کنند اما در آن شرکت نمی‌کنند. حدود صد و بیست هزار نفر در آزمون شرکت می‌کنند اما به گونه‌ای امتحان می‌دهند که مجاز به انتخاب رشته نمی‌شوند. حدود ۱۲۰ هزار نفر از کسانی که مجاز به انتخاب رشته بودند نیز انتخاب رشته نکردند. بدین ترتیب بیش از ۶۰ درصد از کسانی که در آزمون ثبت نام کردند در نهایت فعالیت‌های مربوطه را انجام نداده و به انتخاب رشته موفق نشده‌اند. موضوع در اینجا این نیست که گروهی در آزمون موفق نبوده‌اند. حدود ۶۰ درصد به حد قبولی یا شکست نمی‌رسند.

سربازان فراری

بنا به آمارهای رسمی حدود ۱.۵ تا ۲ میلیون سرباز فراری در ایران وجود دارد. سربازان فراری (کسانی که از هیچ نوع معافیت برخوردار نیستند) نه می‌توانند گذرنامه بگیرند و

از کشور خارج شوند، نه می‌توانند پروانه کسب و کار بگیرند، نه می‌توانند قرارداد کار داشته باشند، نه می‌توانند به استخدام دولت در بیایند و نه از مستمری دولت برخوردار شوند. این گروه یک و نیم تا دو میلیونی از حیث شرایط زندگی کاملاً در وضعیت تعلیق به سر می‌برند.

مال‌باختگان

بخش دیگری از سرگردان‌ها در ایران مال‌باختگانی هستند که هیچ راهی برای کسب اموالشان ندارند. این‌ها مال خود را در سالانه ۱۵ میلیون چک برگشتی، موسسات اعتباری ورشکست شده و سرمایه‌گذاری در شرکت‌های مضاربه‌ای می‌بازند. در هر سه نوع مبادله وجهی از قمار به چشم می‌خورد اما شوق به قمار کردن و درآوردن پول از پول (پول بدون زحمت) به یک تب اجتماعی تبدیل شده است. جالب است که مدام اخبار این نوع زیان‌ها و ورشکستگی‌ها منتشر می‌شود اما بازی همچنان ادامه دارد. ظاهراً بسیاری در ایران از تعلیق مال‌باختگی هراسی ندارند.

ریاکاری

از زمان رفتن به مهد کودک و مدرسه ابتدایی فرآیند برساختن افرادی ریاکار و متقلب در جامعه ایران به جریان می‌افتد. پدران و مادران از فرزندان خود می‌خواهند اسرار خانه - هم‌رنگ نبودن با منویات حکومت و بی‌توجهی به تمامیت‌خواهی - را به مدرسه نبرند و با دوستان‌شان در صحبت کردن مواظب باشند. چنین رفتاری میلیون‌ها فرد ایرانی را در وضعیت تعلیق ارزشی و هنجاری قرار می‌دهد؛ چون افراد نمی‌توانند در خانه، محل کار، مدرسه و خیابان بر اساس یک نظام رفتاری سازگار عمل کنند.

میل به مهاجرت

میلیون‌ها جوان ایرانی در شوق مهاجرت به جوامع غربی هستند. سالانه ده‌ها تا صدها هزار نفر از طریق ویزای تحصیلی یا مهاجرت غیرقانونی جامعه ایران را ترک می‌کنند.

چنین وضعیتی که فرد را در وضعیت تعلیق کامل قرار می‌دهد چهار دهه است که بر بخشی از جوانان ۱۸ تا ۴۰ سال ایرانی حاکم بوده است. اقشار مختلف اجتماعی و اهل حرفه‌های مختلف مثل خلبانان، پرستاران، دانشگاهیان و حتی خیاطان در حول و ولای مهاجرت زیسته‌اند و بسیاری از آن‌ها کشور را ترک کرده‌اند.

مشاغل بی‌ثبات

رئیس کمیسیون بازرگانی داخلی اتاق بازرگانی ایران می‌گوید: «ما یک شبکه وسیع توزیع داریم. تعداد توزیع‌کنندگان ما هفت برابر متوسط جهانی است.» (ایسنا، ۱۳ مهر ۱۳۹۶) اقتصاد ایران مبتنی است بر فروش نفت توسط دولت و واردات رسمی و غیررسمی شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی. (شرکت‌های مقامات، آفازدها و نهادهای دینی و نظامی) در چنین وضعیتی همه مسابقه می‌دهند تا از نظام توزیع چیزی گیرشان بیاید. رواج بی‌سابقه دست‌فروشی ناشی از همین رقابت است. در ایران میلیون‌ها مغازه‌دار وجود دارد که با چندبرابر فروشی، زندگی‌شان می‌گذرد. قیمت کالاهای وارداتی را در ایران و دیگر کشورها مقایسه کنید، در ایران از همه جا گران‌ترند. در این شرایط افراد به سمت کار بی‌زحمت و پردرآمد روی می‌آورند که نتیجه آن وجود میلیون‌ها نفر در بخش توزیع است اما بدون ثبات درآمدی و کار سودمند.

همان‌طور که می‌بینید این بلا تکلیفی بیش از همه قشر جوان ۱۸ تا ۴۰ ساله را تحت تاثیر قرار داده است. در چهار موضوع از پنج موضوع فوق تنها جوانان مشمول نکات گفته‌شده هستند. جوانان ایرانی به جای آن‌که دوره اجتماعی شدن خود را در چارچوب نهادهای موجود بگذرانند و فرض آن‌ها بر این باشد که قرار است به شهروندان دارای حق و مسئولیت تبدیل شوند، مدام درگیر این موضوع هستند که جای آن‌ها و مطالبات و نیازهایشان کجاست و چگونه می‌توانند از شرایط موجود فرار کنند. در نتیجه میلیون‌ها جوان ایرانی اصولاً با این شرایط ذهنی به زندگی در ایران ادامه می‌دهند که ناچاری و استیصال آن‌ها را در ایران نگاه داشته است و به هیچ جزئی از این جامعه (به جز خانواده) دل‌بستگی ندارند.

۵.۲ رفتار معیشتی: ارزیابی عقلانی در قالب مضاربه‌ای‌ها

در چارچوب یکی از پرونده‌هایی که برای شرکت‌های مضاربه‌ای در ایران باز شده، سه متهم در استان بوشهر بازداشت شدند. در پرونده اول شش هزار و ۵۴ نفر و در پرونده دوم نزدیک به دو هزار نفر مبالغی را پرداخت کرده‌اند و برآورد اولیه از پرونده سوم نیز همین این است که کم‌تر از ۵۰۰ نفر دیگر وارد این پرونده شده‌اند. (ایرنا، ۱۹ تیر ۱۳۹۳) بر اساس برآورد اولیه متهم اصلی این پرونده یک هزار و ۷۸۲ میلیارد ریال وجه از مردم دریافت کرده است. (دادستان عمومی و انقلاب بوشهر، نسیم جنوب، ۱۹ تیر ۱۳۹۳)

اگر به تاریخ مضاربه‌ای‌ها در ایران در سه دهه هفتاد تا نود و رویکرد مردم به آن‌ها در سراسر کشور رجوع کنیم از رفتار آن‌ها و مردمانی که در آن‌ها سرمایه‌گذاری کردند (در مقیاس صدها هزار نفر) نکات بسیاری در مورد رفتار معیشتی و نظام تصمیم‌گیری آن‌ها می‌توان آموخت. بسیار گفته‌اند که جامعه ایران در عصر اسطوره‌ای زندگی می‌کند و نه در عصر عقلانیت. این بدین معناست که عصر روشنگری در ایران هنوز فرا نرسیده است در حالی که اروپا این دوران را در قرن هفدهم و هجدهم پشت سر گذاشت. اما بدون تمسک به این گزاره‌های فلسفی و کلی نیز می‌توان نشان داد که رفتار بسیاری از ایرانیان عقلانی نیست، حتی در حوزه معیشت که پیامدهای آن ناگوار است. مضاربه‌ای‌ها مورد بسیار جالبی برای این تبیین هستند.

فراگیری و تداوم مضاربه‌ای‌ها

البته به نحوه هزینه‌شدن یارانه‌ها، ثبت نام برای یارانه‌ها، مماشات با نظام از سوی بسیاری از اقشار بهره‌مند از امتیازات در عین واگذاری حقوق دیگر خود، رفتار غیرانسانی با عزیزان (شوهردادن کودکان خردسال توسط خانواده برای کسب امتیازات مادی) و مماشات با فساد رژیم (با این عنوان که هر که در این مقام‌ها قرار بگیرد همان خواهد کرد) نیز برای تبیین رفتار غیرعقلانی بسیاری از اقشار جامعه‌ی ایران می‌توان اشاره کرد اما مضاربه‌ای‌ها پدیده‌ای همه‌گیر بوده‌اند که از کاسب محل تا کارمند دولت و از امام‌جمعه تا نویسنده مطبوعات و استاد دانشگاه در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند. همچنین پدیده مضاربه‌ای‌ها هیچ‌گاه متوقف نشده است.

کلاه‌شرعی

مضاربه‌ای‌ها هنگامی به ابزاری برای کسب درآمد از پول تبدیل شدند که حکومت خواست قوانین شرعی را در حوزه بانک‌داری بدون ربا در دهه شصت اجرا کند. البته هدف اصلی در اجرای بانک‌داری بدون ربا دادن وام‌های بسیار کم‌بهره به مقامات حکومتی و آفازده‌ها و طرفداران نظام برای راه‌اندازی تجارت و کسب‌وکار یا خرید اموال و شرکت‌های عمومی با پول عمومی بود. در این میان خود بانک‌ها راهی برای دادن سود به مشتریان پول‌دار عادی یافتند چون بدون جذب پول مردم نمی‌توانستند آن‌ها را در اختیار طبقه ممتاز قرار دهند. وقتی بانک‌ها این مسیر را شروع کردند (و در آن موفق نبودند) غیربانک‌ها هم دیدند این روش ابزار خوبی (کلاه‌شرعی مناسب دقیقاً مثل ردوبدل کبریت برای دادن و گرفتن ربا در میان مسلمانان قبل از تاسیس جمهوری اسلامی) برای بانک‌داری غیررسمی ربوی است.

سحر و الیکا

اولین نامی که در دهه شصت در قلمرو مضاربه‌ای‌ها بر سر زبان‌ها افتاد «سحر و الیکا» بود. شرکت سحر و الیکا به پس‌اندازهای مردم ماهانه ۴ درصد سود می‌پرداخت؛ یعنی ۴۸ درصد در سال که می‌شود حدود نیمی از پول سرمایه‌گذاری شده. در همان دوران برخی تجار مورد اعتماد در بازار ماهانه ۳ درصد پرداخت می‌کردند. سحر و الیکا چنان امپراطوری‌ای در انداخت که دستگاه رهبری بدان حساس شد و با پی‌گیری مدام روزنامه کیهان اعتماد عمومی از آن سلب شده و مردم برای پس‌گرفتن پول خود جلوی دفاتر آن صف بستند و در نهایت نتوانستند همه پول خود را نیز پس بگیرند.

رشد قارچ‌گونه

پس از سحر و الیکا صدها شرکت مضاربه‌ای در سراسر کشور تاسیس شد و سرمایه‌هایی را که بانک‌ها ظرفیت جذب آن‌ها را نداشتند در اختیار گرفتند. برخی از این شرکت‌ها تا روزی که رؤسایشان دستگیر نشده بود همچنان به سرمایه‌گذاران بهره‌پرداخت می‌کردند و برخی قبل از دستگیری ورشکست شدند. هنوز هم بعد از ورشکستگی‌های

بسیار و دستگیری‌ها و جنجال‌های قضایی گاه‌وبی‌گاه از فعال شدن شرکت‌های مضاربه‌ای می‌شنویم. این شرکت‌ها در سه دهه هفتاد تا نود مرتباً فراز و نشیب داشته‌اند: چندتای آن‌ها ظهور کرده و غروب کرده‌اند و بعد همین امر تکرار شده است. ورشکست شدن مدام آن‌ها هیچ‌گاه باعث عدم سرمایه‌گذاری در آن‌ها نشده است.

علت ساختاری

پرسش اساسی این است: چرا مردم سرمایه خود را بدون هیچ تضمینی در اختیار این شرکت‌ها علی‌رغم شکست صدها مورد آن قرار می‌دهند؟ چرا بسیاری انتظار دارند سودهای عجیب و غریب دریافت کنند و بعد اصل پول هم برایشان باقی بماند؟ چه نوع تصویری بر سرمایه‌گذاری مردم ایران حاکم است؟

علت ساختاری آن است که بهره‌هایی که بانک‌ها می‌پردازند، همیشه کم‌تر از نرخ تورم بوده است و همین امر سرمایه‌ها را به سوی شرکت‌هایی سوق می‌دهد که در رده‌هایی بالای نرخ تورم سود می‌پرداخته‌اند. مردمی که می‌خواهند سرمایه‌گذاری کنند کم‌تر به ماهیت و نوع این شرکت‌ها توجه می‌کرده‌اند. اما کسانی که بهره‌های بالا می‌خواهند آیا هیچ‌گاه فکر کرده‌اند که این بهره از کجا می‌آید و چگونه می‌توان به تداوم آن‌ها و بعد دریافت اصل پول اطمینان داشت؟ چنین اطمینانی وجود ندارد. چک و سفته دریافت‌کننده سرمایه نیز وقتی پولی در بساط نباشد به کار نخواهد آمد.

قماربازی؟

همین موضوع این سرمایه‌گذاری را به نوعی قمار تبدیل می‌کند، چون برای بهره‌مورد نظر باخت کل سرمایه پذیرفته می‌شود. البته این قماربازی در شرایطی صورت می‌گیرد که هرج و مرج کامل حکم فرماست. شما اگر به لاس و گاس یا آتلانتیک‌سیتی در ایالات نیوجرسی و نوادا و هزاران قمارخانه دیگر در ایالات متحده بروید این قمارخانه‌ها و دستگاه‌هایشان از قواعد مشخصی پیروی می‌کنند. اما قمار مضاربه در ایران در آشفتگی محض غوطه‌ور است.

موضوع دیگری که سرمایه‌گذاری در مضاربه‌ای‌ها را با قماربازی متفاوت می‌کند آن است که بسیاری به این موسسات به صورت بانک نگاه می‌کنند و نه قمارخانه، از این جهت دسترنج چندساله خود را برای پس‌انداز یا فراهم کردن هزینه جهیزیه دختران یا دانشگاه فرزندان یا بازنشستگی خود سرمایه‌گذاری می‌کرده‌اند؛ در حالی که اگر فردی به قمارخانه می‌رود می‌داند در حال سرمایه‌گذاری برای آینده خود و فرزندان‌اش نیست. اکثر قماربازان در جوامع غربی میزان مشخصی را برای قمار خود در نظر می‌گیرند و به این کار به صورت یک تفریح و سرگرمی نگاه می‌کنند.

راه‌گزینی برای اکثریت غیرخودی نیست

نظام اقتصادی جمهوری اسلامی برای برخورداری قدرت‌مندان و خودی‌ها تعبیه شده است. کسی در این نظام نمی‌تواند بدون اتکا بر قدرت میان‌بر زده و صاحب ثروت‌های کلان شود. مضاربه‌ای‌ها مجرای برای این میان‌بر بوده‌اند و کم‌تر کسی از آن‌ها برخوردار شده است. قدرت‌مندان ثروت خود را از منابع عمومی کسب می‌کنند و به سرعت (اما به نحوی که ایجاد حساسیت نکند) آن را از کشور خارج می‌کنند (برای درک درست این موضوع سری به صراف‌خانه‌های کانادا که مثل قارچ زیاد شده‌اند بزنید) و بقیه باید سرنوشت محتوم فقر خود را بپذیرند. آن‌ها که می‌خواسته‌اند با مضاربه ثروت‌مند شوند، گاه هستی خود را باخته‌اند.

زمینه‌های رفتارهای معیشتی

دو رخداد قابل توجه در دهه پایانی فروردین ۱۳۹۳ در فضای معیشتی مردم ایران یعنی ثبت نام بیش از ۹۵ درصد از مردم برای دریافت یارانه‌ها (الف، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۳) یا انصراف تنها ۲.۴ میلیون نفر از یارانه‌ها (ایسنا، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۳) که قاعدتا باید به نیازمندان تعلق بگیرد و بالارفتن ۱۱۰ درصدی فروش بنزین در جایگاه‌های فروش تهران (ایلنا، ۱ اردیبهشت ۱۳۹۳؛ میزان افزایش فروش بنزین در جایگاه‌های شهرستان‌ها اعلام نشده است) قبل از اعلام قیمت و بالارفتن قیمت آن می‌توانند نقاط شروع خوبی برای

تامل در رفتار معیشتی مردم ایران بالاخص در تعامل با دولت باشند. این دو نمونه از این جهت اهمیت دارند که بخش قابل توجهی از مردم در آن‌ها درگیر بوده‌اند. شهروندان ایرانی می‌دانند که امکان ندارد ۹۵ درصد مردم ایران به یارانه نیاز داشته باشند و آمارهای کارشناسان و مراکز دولتی حاکی از وجود ۷۰ درصد مردم نیازمند یا زیر خط فقر نسبی و حدود ۱۵ میلیون نفر زیر خط فقر مطلق است. (که این رقم دوم در واقع بخشی از رقم هفتاد درصدی ذکر شده است) البته در ثبت نام یارانه‌ها ۹۰ درصد گفته‌اند که زیر یک میلیون و ۶۰ درصد گفته‌اند که زیر ۶۰۰ هزار تومان در ماه درآمد داشته‌اند. این ارقام واقعی نیست، اما مردم برای گرفتن یارانه چاره‌ای به جز عدم گزارش واقعیت نداشته‌اند.

همچنین همه می‌دانند ۵۰ تا صد لیتر بنزین با تفاوت قیمت ۳۰۰ تا ۳۵۰ تومانی (حدود پانزده تا سی هزار تومان) ارزش ایستادن در صف‌های چند کیلومتری، درگیر شدن در صف با دیگران یا ذخیره کردن بنزین در خانه (با خطرات جدی آتش‌سوزی) را ندارد و دردی از خانواده‌ای دوا نمی‌کند. (از پیش اعلام شده بود که بنزین سهمیه‌ای ۴۰۰ تومانی در کارت‌های مردم حذف نمی‌شود) با این حال چرا چنین رفتارهایی از مردم ایران سر می‌زند؟

تبیین‌های فردی و اخلاقی کار نمی‌کند

برخی برای پاسخ به این سوال به خصوصیات اخلاقی و شخصی افراد (مثل حرص، طمع و عدم رعایت دیگران) اشاره می‌کنند، اما همه افراد بشر حرص و طمع دارند. با این حال، اکثر مردم در نقاط دیگر دنیا به این شکل رفتار نمی‌کنند. در دیگر نقاط دیگر دنیا نیز افرادی هستند که حقوق دیگران را رعایت نمی‌کنند، اما این افراد نمی‌توانند فضا را به دست خویش بگیرند. بنابراین پاسخ را باید در عوامل دیگر ساختاری و محیطی جست. یافتن مبانی رفتار معیشتی مردم ایران کاری است بسیار دشوار، که بدون تحقیقات بلندمدت و متعدد ممکن نیست. نظرسنجی مراکز مستقل (که در ایران امکان فعالیت ندارند) می‌تواند پنجره‌هایی برای دیدن این مبانی برای ما بگشاید. اما آنچه اکنون

می‌توانیم با مشاهدات محدود، اطلاعات پراکنده و روندهای جاری بدان اشاره کنیم. زمینه‌های این رفتارهاست. چهار زمینه حداقل در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی در حوزه رفتارهای معیشتی مردم مؤثر بوده‌اند:

احساس بی‌ثباتی

اکثریت مردم یک جامعه (گروه‌های فرصت‌طلب و جنجال‌برانگیز در اقلیت هستند) در شرایط ثبات رفتارهای معقولی در حوزه اقتصاد و معیشت از خود بروز می‌دهند؛ به این معنا که برای چندروز یا چند هفته (بسته به نوع کالا) مواد مورد نیاز خود را ذخیره می‌کنند، (تا حدی که خراب و فاسد نشوند) درصدی از درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند، درصدی از درآمد خود را به دیگران (به شکل هدیه یا صدقه) اختصاص می‌دهند و خط قرمزهایی برای خود دارند: مثل برنداشتن از آنچه برای فقرا اختصاص یافته است، عدم آسیب به اموال عمومی و رعایت حق مالکیت دیگران.

اما وقتی شرایط بی‌ثبات می‌شود (بر اثر جنگ یا قحطی یا بلایای طبیعی) بسیاری از این رفتارها رنگ می‌بازند و افراد برای بقای خود و خانواده‌شان به هر گونه اقدامی ممکن است دست زنند. در این شرایط نیز اکثریت افراد در صورت عدم مواجهه با مرگ به چپاول اموال دیگران اقدام نمی‌کنند یا نان را از دست فقرا نمی‌ربایند. رفتارهایی که گاه‌وبی‌گاه از مردم ایران سر می‌زند مثل برداشتن سبب زمینی مجانی از خیابان توسط افراد مرفه، ایستادن در برابر غرفه‌های ساندیس و کیک مجانی در راه پیمایی‌ها و مراسم حکومتی از سوی افرادی که از منابع بخش عمومی برخوردارند، یا حتی گرفتن غذای مجانی در حج (توسط حجاجی که شرط رفتن آن‌ها به حج استطاعت مالی بوده) نشان می‌دهد که بخش‌هایی از جامعه هنوز بعد از سه دهه که از پایان جنگ می‌گذرد (و در دوران جنگ نیز کشور هیچ‌گاه دچار قحطی و کمبود مواد غذایی نشد) هنوز خود را در شرایط بی‌ثباتی احساس می‌کنند. ذهنیت حکومت در تمسک دائمی به نظریه توطئه و تبلیغات رسانه‌های دولتی در اغراق در نقش دشمنان یا احساس عدم امنیت در حفظ اموال به دست‌آمده از طرق نامشروع در اقشار تازه به دوران رسیده نمی‌تواند در این

زمینه بی‌تاثیر بوده باشند.

از سوی دیگر نوع تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های حکومت بیانگر و انتقال‌دهنده این بی‌ثباتی است. نه تنها سیاست و فرهنگ بلکه سیاست‌های اقتصادی در ایران ثبات نداشته‌اند. وقتی مردم هر ساله انتظار بیش از ۴۰ درصد تورم را بکشند طبعاً رفتارهای شرایط بی‌ثباتی را از خود بروز می‌دهند.

دشواری شرافت‌مندبودن

در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی شرایطی در کشور حاکم شده که شرافت‌مند و با کرامت‌زیستن بسیار دشوار و حتی در مناطق و دوره‌ها و شرایطی غیرممکن شده است. در این وضعیت دیگر افراد بر اساس موازین عقلانی و اخلاقی عمل نمی‌کنند و صرفاً بر اساس گزینه بقا تصمیم می‌گیرند و تصمیمات خود را به اجرا می‌گذارند. حتی دین‌دار بودن (به هر تفسیری از دین) در این شرایط بسیار دشوار است چون ادیان بالاخره خط قرمزهایی برای افراد تعریف می‌کنند. این خط قرمزها ممکن است مقبول همه نباشند یا افراد تصورات متفاوتی نسبت به آن‌ها داشته باشند اما به صفر نمی‌رسند. جامعه‌ای که شهروندان‌اش به شرافت‌مندبودن بالاجبار عادت کنند طبعاً به سیگنال‌های مرتبط با خیر و رفاه عمومی توجه چندانی نمی‌کند. عادت عمومی اکثر شهروندان ایرانی به ریختن زباله در سطح شهرها و روستاها که کشور را به یک زباله‌دانی بزرگ تبدیل کرده است ناشی از همین عادت به فاصله‌گیری از رفتار شرافت‌مندانه تحت اجبار شرایط است. این عادت سم‌پذیرش مسئولیت فردی است.

فاسد دانستن حکومت

قریب به اتفاق مردم ایران می‌دانند که حکومت‌شان فاسد است و همه شواهد و قرائن این امر را تایید می‌کند. این تصور در اقلشار مذهبی و غیرمذهبی، شیعه و سنی، مرد و زن، پیر و جوان، طرفدار و منتقد حکومت جاری است. ممکن است برخی از آن‌ها که طرفدار نوع حکومت هستند عده‌ای را استثنا کنند اما اکثر مدیران و مقامات را فاسد

می‌دانند. بخش قابل توجهی از رای احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ ناشی از کارزار انتخاباتی ضد فساد وی بود. اگر سیاست‌مداری با همین کارزار در هر شرایطی به میدان بیاید میلیون‌ها نفر را به سوی خود جلب خواهد کرد.

مردمی که حاکمان خود را فاسد می‌دانند طبعاً از هر فرصتی برای کندن ریالی از بودجه کشور به سمت خود سر و دست می‌شکنند، (کندن یک مو از خرس غنیمت است) با دادن عریضه به رئیس دولت برای دریافت چند ده هزار تومان تا دریافت کالای مجانی، و ثبت نام برای یارانه تا دریافت هدیه به اقشار خاص. (سینماگران، صنعت‌گران، و مطبوعاتی‌ها) این همه به هیچ دولتی اختصاص نداشته و فقط با تغییر دولت‌ها کم و زیاد شده یا ترکیب دریافت‌کنندگان تغییر کرده است. اکثریت مردم ایران احساس می‌کنند که سر آن‌ها کلاه رفته و حق آن‌ها خورده شده است و باید به طریقی این را جبران کنند. حاکمیت روابط خویشاوندسالاری و محفلی در بخش‌هایی از جامعه با همین احساس شایستگی برای در اختیار گرفتن منابع بیش‌تر در مقابل دیگر ثروت‌مندان و اقشار مرفه توجیه می‌شود.

حتی مرفه‌ترین اقشار جامعه، که به هر دلیل (قدرت یا امتیازات طبقه حاکم) نباید از حیث اقتصادی احساس نیاز کنند، برای خدمات و کالاهای مجانی دولتی سر و دست می‌شکنند یا در پرداخت هزینه‌های جاری زندگی مثل آب، برق، تلفن و گاز که در ایران نسبت به نقاط دیگر دنیا ارزان‌تر است راحت نیستند. مردمانی فقیرتر از مردم ایران در نقاط دیگر دنیا زندگی می‌کنند اما رفتار معیشتی موجود در ایران را بروز نمی‌دهند. مردم ایران چهار دهه پیش از این نیز در مناطقی با فقر دست به گریبان بودند اما بدین شکل رفتار نمی‌کردند. چپاول اموال عمومی توسط کاست حکومتی شهروندان را نیز نسبت به این اموال حریص‌تر ساخته است.

خوار کردن عقل

نهادهای دینی و حکومتی در ایران با حداکثر تلاش کوشیده‌اند و می‌کوشند به شهروندان ایرانی پیاموزند که عقل و خرد چاره کار آن‌ها نیست بلکه باید به دین و دولت دینی

تمسک پیدا کنند. (مثل تشویق به فرزند بیش تر در شرایط فقر عمومی یا انداختن نامه به چاه جمکران برای رفع حاجت) مردم هم در زندگی اجتماعی می بینند که هر چه افراد عاقلانه تر (عقل به معنای انتخاب وسیله مناسب برای رسیدن به هدف و در ترازو گذاشتن هزینه ها و منافع فردی و جمعی یک کنش و واکنش) رفتار کنند از زندگی بیش تر عقب می مانند. قدرت مندترین و ثروت مندترین افراد جامعه ایران امروز کسانی هستند که عاقلانه رفتار نمی کنند (عقل نه به معنای تلاش برای به حداکثر رساندن سود به هر قیمت) بلکه تلاش می کنند قانون و حقوق دیگران و منافع و خیر عمومی را زیر پا بگذارند.

نتیجه این محیط اجتماعی آن است که اکثر افراد در کنش های فردی خویش هیچ وقت جایی برای هزینه-فایده باز نکنند. به عنوان مثال رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی از هر نظر (سلامت جسمی و روانی، رسیدن به موقع و سریع تر، و آلودگی کم تر) به نفع همگان است اما در ایران حجم نقض این قوانین بسیار بالاتر از دیگر جوامع است و در نتیجه سالانه حدود ۲۰ هزار نفر در تصادفات کشته و بیش از صد هزار نفر زخمی می شوند. هیچ انسان عاقلی بنزین در خانه خود انبار نمی کند در حالی که پمپ بنزین فردا هم بنزین دارد و هیچ اتفاقی برای توقف آن متصور نیست. هیچ انسان بی نیاز عاقلی کالایی را که برای نیازمندان در نظر گرفته شده است به خود اختصاص نمی دهد. خوار کردن عقل در جامعه افراد را از اندیشیدن به عواقب اعمال خود و روش های تصحیح امور باز می دارد.

۵.۳ چرا مشاغل سخت خالی مانده و رضایت شغلی پایین است؟

عموم مشاغل سخت و زیان آور که میزان آن ۲.۵ میلیون شغل در ایران برآورد می شود، جذابیتی برای نیروی کار ایرانی ندارد و حضور کارگران خارجی در آن پررنگ است. بر اساس فهرست وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی کار در معدن که خود صورت های مختلفی دارد، از اصلی ترین آن ها است. کار استخراج در تونل ها و راهروهای سرپوشیده شامل جدا کردن و منفجر کردن مواد، حمل مواد و عملیات مربوط به انفجار و انجام

امور تأسیسات داخل معدن، حفر قنات و چاه فاضلاب، کار در مخازن سربسته و تخلیه و حمل مواد مذاب از کوره به نحوی که کارگر در معرض مستقیم حرارت یا بخار زیان‌آور کوره باشد جزو این بخش از مشاغل سخت به حساب می‌آیند.

برخی شغل‌های خدماتی - در اماکنی نظیر اصطبل - را می‌توان بخش دیگری از مشاغل سخت نام برد که ایرانی‌ها چندان تمایلی به حضور در آن ندارند. حمل و دفن زباله شهری، کار در کارگاه‌های دباغی و گندآبروها، کار مستمر در طویله و سالن‌های پرورش طیور را هم می‌توان در این دسته قرار داد.

دسته دیگر مشاغل سخت نیز که ایرانیان اکثراً از آن‌ها پرهیز می‌کنند شامل شغل‌هایی می‌شود که برای بدن آسیب‌هایی را به همراه دارد. کار مستمر در فضای باز و ارتفاع بیش از پنج متر روی دکل، اتاقک‌های متحرک، داربست و اسکلت‌ها، کار مستمر روی خطوط و پست‌های انتقال برق با فشار ۶۳ کیلووات به بالا، مشاغل شن‌پاشی، پخت آسفالت دستی، قیرپاشی، جوش کاری در داخل مخزن، کار مستمر با اشعه‌های زیان‌آور مانند رادیو اکتیو، کار در محل‌هایی با فشار محیط بیش از حد طبیعی مانند غواصی، کار مستمر در محیط‌هایی که با وجود رعایت ایمنی موجب بروز بیماری‌های گوش می‌شود، سم‌پاشی باغ‌ها، مزارع، اماکن پرورش دام و طیور، تولید و ترکیب سموم و حشره‌کش‌ها و کار با وسایل دارای ارتعاش زیان‌آور، جزو مشاغل سختی است که هر چند کارگران ایرانی نیز در این مشاغل فعال هستند اما ۱.۷ میلیون اتباع خارجی عموماً در این بخش‌ها مشغول به کار هستند. (همشهری، ۸ دی ۱۳۹۲)

کار در زندان‌ها و ندامت‌گاه‌ها، کار در بیمارستان‌های روانی و حرفه خبرنگاری نیز در ایران جزو مشاغل سخت و زیان‌آور به شمار می‌روند اما اتباع بیگانه در این مشاغل استخدام نمی‌شوند. کار در حوزه امور امنیتی و رسانه‌ای را به خارجی‌ان نمی‌دهند چون حکومت به شدت از آن‌ها هراسان است. مقامات جمهوری اسلامی نه تنها ایرانیان منتقد بلکه همه اتباع خارجی را بالقوه یا بالفعل جاسوس خارجی می‌دانند.

زحمت بی حاصل، حاصل بی زحمت

چرا اکثر کارگران ایرانی از مشاغل سخت و زیان‌آور گریزانند؟ پاسخی که بسیاری به این سوال می‌دهند - این که ایرانیان راحت‌طلب و تنبل‌اند - پاسخی است که نه تنها بر ایرانیان بلکه بر هیچ ملتی صدق نمی‌کند. پاسخ ابتدایی آن است که این موضوع چندلایه و چندبعدی است و به شرایط بازار کار، تصورات و انتظارات ایرانیان از خود و شغل و حرفه‌شان، و شرایط موجود حکومت باز می‌گردد.

دستمزد اندک

شغل‌های دشوار و کم‌دستمزد به محل فعالیت کارگران خارجی تبدیل شده است چون دستمزد پرداخت شده برای این کارها با سختی آن‌ها تناسب ندارد. این شغل‌ها با شرایط اقتصادی کشور برای کارگر ایرانی صرفه ندارد یا به خطر آن نمی‌ارزد. در واقع به دلیل عدم تناسب میان میزان سختی کار و دستمزد، هزینه فرصت آن بیش‌تر از صرفه اقتصادی برای کارگر ایرانی است. اگر در دوران کرباسچی دستمزد کارگران درگیر در جمع‌آوری زباله شهر تهران (و به تبع تهران در شهرستان‌ها) به نحو قابل توجهی افزوده نمی‌شد در این بخش نیز اکثریت با کارگران خارجی بود.

بنابراین دیدگاهی که با برجسب‌زنی ایرانیان را تنبل یا بدون فرهنگ کار تلقی می‌کند توجه ندارد که بازار کار نیز یک بازار مثل همه بازارهاست که اگر دولت در آن دخالت‌های بی‌جا کند آن را مختل می‌سازد. ایرانیان مثل همه مردم دنیا تحت تاثیر دیدگاه‌های فرهنگی، انتظارات، و مقتضیات بیرونی عمل می‌کنند و نمی‌توان تنها با عوامل روان‌شناختی رفتار آن‌ها را توضیح داد. هیچ ملتی نه زرننگ است و نه تنبل، نه باهوش است و نه خنگ. حتی به افراد نیز نمی‌توان چنین برجسب‌هایی زد. افراد و ملت‌ها محصول باورها، محدودیت‌ها، ظرفیت‌ها، تصمیمات، انتظارات، میزان مسئولیت‌پذیری و سیاست‌های خود هستند.

احساس ثروتمندی بی‌پایه

اکثر ایرانیان تصور می‌کنند ملتی ثروت‌مند هستند و نباید به کارهای دون شان ثروت‌مندان تن در دهند در حالی که واقعیت خلاف آن است. حکومت در القای این احساس ثروت‌مندی نقش عمده‌ای داشته است و خود مقامات حکومتی مثل مقامات ثروت‌مندترین کشورها رفتار می‌کنند. ایرانیان ملتی بالقوه ثروت‌مند هستند (منابع زیرزمینی دارند) به این معنا که «می‌توانند» ثروت‌مند باشند اما نیستند. آن‌ها نه ابزار استخراج کارآمد این منابع را در اختیار دارند؛ نه حکومت آن‌ها حاضر است با آن‌ها که این ابزارها را دارند زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند؛ و نه پس از استخراج و فروش این منابع می‌توانند این درآمدها را در جهت خیر عمومی به کار اندازند. این منابع معمولاً به فساد و تنازع در جامعه منجر شده‌اند.

ترجیح کارفرمایان

اتباع خارجی در شغل‌هایی به کار گرفته می‌شوند که سخت و زیان‌آور است؛ چون این مشاغل در ایران معمولاً از امنیت شغلی اندکی برخوردارند. برخی مشاغل سخت که دارای امنیت شغلی هستند و منزلت اجتماعی دارند، مورد استقبال ایرانی‌ها قرار می‌گیرد؛ اما در شرایطی که هیچ کدام از عوامل جذاب نظیر دستمزد مناسب، امنیت شغلی و منزلت اجتماعی فراهم نباشد، کارگر خارجی به کار گرفته می‌شود. کارفرمایان این مشاغل ترجیح می‌دهند از کارگر خارجی استفاده کنند تا هم حداقل‌های تامین اجتماعی را رعایت کنند و هم حداقل‌های ایمنی محیط کار را که هزینه‌آور است. بازار این مشاغل آنقدر دست‌کاری شده که برای کارگر ایرانی بر اساس عرضه و تقاضا عمل نمی‌کند.

فساد و سوءاستفاده از قدرت بی‌سابقه

وقتی در ایران افرادی بدون هیچ‌گونه ثروت و دانش یکباره از مجرای ارتباطات با حکومتی‌ها و دولتی‌ها و گرفتن مشاغل دولتی صاحب صدها و هزاران میلیارد تومان

ثروت می‌شوند دیگر چه انگیزه‌ای برای جان‌کندن در ته‌تونل‌ها یا بر فراز دکل‌ها برای گذران معیشت باقی می‌ماند. آماری از رضایت شغلی در ایران در دست نیست؛ اما در هر محفلی که با افراد صحبت می‌شود، اکثراً از کار خود شکایت دارند. حتی کسانی که در آمد خوب دارند و شغل آن‌ها سخت و زیان‌آور نیست.

تعداد افرادی که در ایران حقیقتاً به شغل خود علاقه دارند و با اشتیاق آن را انجام می‌دهند، حتی در مشاغل پر درآمد و با منزلت بالا بسیار اندک است؛ چون افراد همیشه خود را با کسانی مقایسه می‌کنند که بدون کار از تسهیلات بیش‌تری برخوردارند، مثل هزاران مدیر جمهوری اسلامی که حتی پس از بازنشستگی بالای ده میلیون تومان ماهانه حقوق می‌گیرند. (الف، ۴ دی ۱۳۹۲) این افراد در دوره مدیریت یا در سفر خارجی هستند یا تحصیل دانشگاهی می‌کنند یا مقدمات مشاغل خصوصی خود را فراهم می‌کنند. روحانیون شیعه نیز اکثراً بدون زحمت از درآمد و ثروت بالایی برخوردار هستند.

استخدام کارگر خارجی، بر اساس سختی کار یا کمبود نیرو؟

کارگر خارجی در کشورهای توسعه‌یافته نیز به کار گرفته می‌شود؛ اما این طور نیست که کارگران خارجی صرفاً در کارهای سخت و زیان‌آور حضور داشته باشند. علی‌رغم حضور میلیون‌ها کارگر خارجی در اروپا و آمریکا این طور نیست که این کارگران صرفاً در تاسیسات فاضلاب یا در تونل‌های معادن مشغول به کار باشند. بخش عمده نیروی کار خارجی در ایالات متحده در مشاغل فنی و دانش‌بنیان مشغول به کار هستند. استخدام کارگر خارجی در کشورهای غربی بر پرهیز کارگر داخلی از برخی مشاغل مبتنی نیست؛ بلکه بر کمبود نیروی کار در برخی از حوزه‌ها مبتنی است. اگر راننده تاکسی در نیویورک کم است، طبعاً این شغل توسط نیروی آسیایی پر می‌شود. اگر کارگر مزارع در کالیفرنیا کم است این حوزه با کارگر مکزیکی پر می‌شود. بازار کار در کشورهای غربی بر اساس عرضه و تقاضا و ظرفیت‌های تخصصی و حرفه‌ای افراد تنظیم می‌شود.

۵.۴ ایرانیان چقدر دروغ می‌گویند و چرا؟

سخنان سناتور لیندزی گراهام که ظاهراً ایرانیان را دروغ‌گو خوانده بود مایه واکنش، گاه عصبی، برخی از ایرانیان داخل و خارج کشور شد. برخی از ایرانیان این سخنان را کلیشه‌ای، رنجاننده، تعمیم‌سازی و نادرست خواندند. پرسش آن است که آیا این سخنان خطاب به همه ایرانیان بوده است، صرفاً از سر عصبانیت بیان شده، متوجه حکومت بوده و اگر متوجه به همه ایرانیان است آیا واقعیتی در آن نهفته است یا خیر؟ آیا ایرانیان دروغ می‌گویند؟ چقدر و چرا؟

توجه کنید که یک فرد اصولاً با گفتن یک دروغ، دروغ‌گو می‌شود اما در عرف، ما به کسانی دروغ‌گو می‌گوییم که این خصیصه در آن‌ها قوت گرفته است و این رفتار توسط آن‌ها تکرار شود. نکته دیگری که در این مباحث مورد خلط قرار می‌گیرد، خلط حکومت و مردم ایران چه در سخنان سیاست‌مداران غربی و چه سیاست‌مداران ایرانی است. سیاست‌مداران غربی گاه می‌گویند «ایرانیان» اما منظورشان دولت ایران است و مقامات جمهوری اسلامی گاه می‌گویند ایران و منظورشان کاست حکومتی است.

اصل سخن چه بوده؟

از متن سخنان سناتور گراهام روشن است که وی در باره تجربه خود از ایرانیان سخن گفته و از این تجربه برای اثبات عدم اعتماد به حکومت جمهوری اسلامی بهره گرفته است. این سخن خود به خود دلیلی بر اتهام دروغ‌گو بودن همه ایرانیان از سوی گراهام نیست - او نمی‌گوید همه ایرانیان دروغ‌گو هستند و همیشه دروغ می‌گویند - اما این سخنان در جعبه کرم را باز می‌کند و می‌توان به اصل موضوع که میزان و چگونگی و علل دروغ‌گویی ایرانیان است پرداخت.

چاره‌ای ندارند

با معیاری که ذکر کردم - این که یک فرد حتی با یک دروغ، دروغ‌گو می‌شود - ایرانیانی که در داخل کشور زندگی می‌کنند و تاکنون دروغی نگفته باشند بسیار نادرند؛ چون

زندگی در ایران بدون این عمل ممکن نیست. اما با معیار تکرار دروغ گویی برای دروغ گو شدن اکثریت ایرانیان دروغ گو هستند؛ چون دروغ گویی یک ضرورت زندگی است و این را افراد از سنین رفتن به مدرسه می آموزند. پدران و مادران حدود ۹۵ درصد مردم ایران که در کاست حکومتی نیستند و با این کاست ارتباط نزدیکی ندارند از دوران کودکی به فرزندان شان یاد می دهند که در باب زندگی خصوصی خود به دیگران دروغ بگویند؛ چون شکافی عمیق میان زندگی خصوصی و آنچه سبک زندگی مورد پذیرش حکومت است وجود دارد. حدود ۵ درصدی نیز که در کاست حکومت هستند یا بدین کاست نزدیک اند برای حفظ منافع خود و پنهان کردن سوءاستفاده ها مجبور به دروغ گویی به مقامات بالاتر و مردم هستند. شریعت چنان که از سوی روحانیون شیعه عرضه شده است به هیچ وجه، مانع دروغ گویی نیست و دروغ گویی را می توان با تقيه و مصلحت و اکل میته توجیه کرد. دروغ گوترین مردم ایران امام جمعه و جماعت هستند و باورمندان بدان ها اقتدا می کنند.

در باب میزان دروغ گویی ایرانیان اطلاع دقیقی نداریم؛ اما در اصل گسترش و همه گیری دروغ گویی شکی نیست. ایرانیانی که زیر پرچم جمهوری اسلامی زندگی می کنند برای ادامه حیات و کم کردن ریسک در زندگی خود (که هر دو وجه عقلانی دارند) مجبور به دروغ گویی هستند. وقتی در یک کشور حدود ۴۰ تا ۷۰ درصد مردم به روایت مقامات، دارای تجهیزات دریافت از ماهواره هستند و استفاده از این تجهیزات غیرقانونی است. افرادی که این تجهیزات را دارند مجبورند دروغ بگویند تا بتوانند از پیامدهای نقض قانون بگریزند. در میلیون ها خانواده ایرانی الکل و مواد مخدر مصرف می شود و اعضای خانواده مدام باید برای پنهان کردن این رفتارها به دیگران دروغ بگویند. در دهه های قبل افراد در مورد داشتن دستگاه ضبط و پخش ویدیو، دستگاه فکس و مهمانی رفتن دروغ می گفتند. حجاب یک دروغ بزرگ است که حکومت میلیون ها زن ایرانی را هر روز بدان مجبور می کند.

میلیون ها ایرانی که برای گرفتن و حفظ شغل دولتی و عمومی خود در برابر ماموران گزینش قرار می گیرند در باب زندگی شخصی خود و عمل به احکام دینی دروغ

می‌گویند. ممکن نیست که فردی در طول عمر خود گناهی نکرده باشد (گاهی که در ایران تحت حکومت اسلام‌گرایان به جرم تبدیل شده است) یا به همه دستورات شرع در همه زمان‌ها عمل کرده باشد یا به همه وجوه حکومت دینی باور داشته باشد. اصولاً گزینش ایدئولوژیک برای گرفتن شغل برای دروغ‌گو کردن شهروندان و تظاهر تعبیه شده است و مقامات نیز این را می‌دانند. توجه آن‌ها این است که فضای عمومی باید ظاهراً دینی باشد؛ حتی با ریاکاری و دروغ. همچنین چند نفر را می‌توان سراغ گرفت که در برابر ماموران گزینش راست‌گو بوده و شغل هم گرفته‌اند یا شغل خود را حفظ کرده‌اند؟ وجود پدیده چانه‌زنی در معاملات دست کم از جهت یکی از مفروضات آن مبتنی بر فرض دروغ‌گویی فروشنده است. خریداران فرض می‌کنند که فروشندگان در بیان میزان سود خود دروغ می‌گویند و می‌خواهند با چانه‌زنی ریسک دروغ‌گویی طرف مقابل را برای خود کاهش دهند.

بازداشت‌شدگان ایرانی آن‌قدر در برابر بازجویان خود - تحت فشار یا به دلیل تلاش برای نجات خود - دروغ گفته‌اند که هیچ قاضی یا وکیلی نمی‌تواند به اقرار متهمان برای صدور حکم یا دفاع خود اتکا کند. بدین لحاظ کم‌تر در دفاعیه‌ها یا احکام دادگاه‌ها به اقرار متهم اتکا می‌شود، غیر از اعترافات تلویزیونی در دادگاه‌های سیاسی که همه می‌دانند جنبه نمایشی دارد.

توجیه دارند

وقتی در کشور دریافت یارانه توسط اقشار متوسط رو به بالا و ثروت‌مند منوط به دروغ‌گویی در متن پرسش‌نامه است و از پیش هم می‌دانیم که حداقل سی درصد افراد جامعه شایستگی دریافت یارانه را ندارند، مشخص است که در میزان درآمد و ثروت خود دروغ می‌گویند تا بتوانند یارانه دریافت کنند. آن بخشی از ایرانیان که در خارج کشور زندگی می‌کنند و یارانه می‌گیرند (تعداد آن‌ها اندک نیست) مشخص است که در باب محل زندگی خود دروغ می‌گویند تا یارانه دریافت کنند. توجه دریافت‌کنندگان نیز این است که حاکمان منابع کشور را تاراج می‌کنند و گرفتن یارانه کردن یک مو

از خرس است. متأسفانه فساد و امتیازات مقامات حکومتی بهترین توجیحات را برای دروغ‌گویی شهروندان در استفاده از منابع عمومی و نیز نقض قانون فراهم کرده‌اند.

دروغ‌گویی مقامات

مقامات جمهوری اسلامی در بیان آمارها و رخدادهای کشور یا بیان وضعیت کشور و کشورهای غربی آن‌قدر دروغ گفته و می‌گویند که پیدا کردن غیردروغ‌گودر سیاست‌مداران و مقامات مثل پیدا کردن سوزن در میان کوهی از کاه است. این دروغ‌گویی در برخی دوره‌ها مثل دوران احمدی‌نژاد سیر صعودی داشته اما هیچ‌گاه متوقف نشده است. دروغ‌گویی در میان همه مقامات از بالاترین تا پایین‌ترین به چشم می‌خورد و هیچ مقامی برای دروغ‌گویی خود هزینه‌ای نمی‌پردازد. مردمی که رهبران‌شان مدام دروغ می‌گویند، طبعاً به دروغ‌گویی عادت می‌کنند و آن را به صورت یک ضرورت درک خواهند کرد. چه کسی در ایران جرات دارد دروغ‌گویی رهبر کشور را که بارها رخ داده مطرح سازد، مثل این که غرب مانع پیشرفت ایران بوده است یا در ایالات متحده «میلیون‌ها کارتن خواب» (در دیدار با نخبگان جوان، ۱۴ مهر ۱۳۸۹) وجود دارد؟

داخل و خارج

ایرانیانی که به کشورهای غربی مهاجرت می‌کنند به سرعت در می‌یابند که برای زندگی روزمره نیازی به دروغ‌گویی ندارند و دروغ‌گویی ممکن است هزینه‌ها و پیامدهای سهمناکی برای آن‌ها و اعضای خانواده‌شان داشته باشد، چه در فرم‌های مالیات، ویزا، مهاجرت، بیکاری، دریافت مزایا و بیمه و چه در سروکار داشتن با شرکت‌های خصوصی. به همین دلیل رفتار ایرانیان مقیم خارج کشور با ایرانیان داخل کشور از حیث دروغ‌گویی تا حدی متفاوت است. البته این تغییر رفتار مثل تغییر رفتار در رانندگی به سرعت انجام نمی‌گیرد؛ اما در درازمدت تغییر رفتار قابل مشاهده است. به همین دلیل واکنش ایرانیان خارج کشور به سخنانی که بیش‌تر به ایرانیان داخل کشور راجع است تغییر محل نزاع است.

نظرسنجی و سرشماری

از مواردی که ایرانیان در آن‌ها خود را مجبور به دروغ‌گویی می‌بینند نظرسنجی است. بالاخص اگر از خارج کشور انجام شود و سوالات جنبه امنیتی و سیاسی داشته باشد. به عنوان مثال اگر یک نظرسنجی در باب جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ یا محبوبیت خامنه‌ای یا مداخله نظامی در سوریه انجام شود به احتمال زیاد ایرانیان داخل کشور به نظرسنجان خارج کشور دروغ خواهند گفت؛ چون نمی‌خواهند برایشان پرونده‌سازی شود. (همه می‌دانند که تلفن‌ها کنترل می‌شود) وقتی ده‌ها هزار نفر در حوادث این جنبش بازداشت شده و بیش از صد نفر کشته شده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که افراد در باب آن نظر خود را رک‌وراست بگویند. بدترین نوع نظرسنجی در ایران نظرسنجی تلفنی است؛ چون کار دروغ‌گویی را با عدم احساس شرم از نگاه به طرف مقابل آسان‌تر می‌کند. در سرشماری‌ها نیز ایرانیان خود را ملزم به راست‌گویی نمی‌بینند؛ چون اکثریت آن‌ها به دولت اعتماد ندارند یا تصور می‌کنند بر اساس اطلاعات داده شده ممکن است امتیازی از آن‌ها سلب شود یا هزینه‌ای بر آن‌ها بار گردد. به همین دلیل همیشه میان آمارهای مختلف جمعیتی در ایران شکاف وجود دارد. بدین لحاظ، با نظرسنجی نمی‌توان میزان دروغ‌گویی مردم ایران را اندازه گرفت.

۵.۵ ماهواره و مقاومت فرهنگی

بالاخره بعد از سه دهه پیگیری و تجاوز بی‌وقفه حکومت به خانه‌های مردم جهت جمع‌آوری بشقاب‌ها و دیگر تجهیزات دریافت شبکه‌های ماهواره‌ای، مقاماتی که در این زمینه اصرار داشتند هم در عمل تاحدی این کار را متوقف کرده‌اند، هم آمارهای ناخوشایند حکومت را خود عرضه می‌دارند و هم این کار را بی‌فایده اعلام می‌کنند. مقامات نظامی، امنیتی و تبلیغاتی نظام که خود عامل تصویب قانون منع استفاده از تجهیزات دریافت از ماهواره (در سال ۱۳۷۳) و اجرای آن بودند، چند سالی است به صراحت گفته و می‌گویند که ۴۰ تا ۷۰ درصد مردم از تجهیزات دریافت از ماهواره

استفاده می‌کنند؛ (علی جنتی، تابناک، ۲۷ آذر ۱۳۹۲؛ عزت‌الله ضرغامی، مهر، ۹ خرداد ۱۳۹۳) آن‌ها همچنین می‌گویند «نباید ماهواره‌ها را با اجبار از بین خانواده‌ها جمع کرد.» (محمدرضا نقدی، رئیس سازمان بسیج، ایسنا، ۲۱ خرداد ۱۳۹۴) البته بعداً سازمان بسیج سخن فرمانده خود را تکذیب کرد؛ اما این موضوع در برابر عمل دستگاه‌های انتظامی اهمیت چندانی ندارد. چون در برخی دوره‌ها ارسال پارازیت‌ها کاهش یافته یا متوقف شده است. همچنین جمع‌آوری بشقاب‌ها نیز به شدت کاهش یافته است.

این سخنان و عمل مقامات در واقع به معنای شکست حکومت از مردم کوچه و خیابان است که با مقاومت و ایستادگی حکومت را به عقب‌نشینی مجبور کرده‌اند. هرگاه حکومت این بشقاب‌ها را جمع کرد مردم بلافاصله آن‌ها را بر بالکن‌ها و پشت بام‌های خود نصب کردند. استفاده از این تجهیزات آن‌چنان در میان مردم گسترش یافت و برخورد با آن آن‌چنان مورد نفرت عمومی بود که برخی نامزدهای ریاست جمهوری مورد تایید شورای نگهبان نیز به صراحت با برخورد حکومت که بر اساس قانون انجام می‌شد، مخالفت می‌کردند تا نظر مردم را به خود جلب کنند. این شکست به چه معناست و چه پیامدهایی بر سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای حکومت دارد و خواهد داشت؟ مخالفان تمامیت‌خواهی حکومت چه درس‌هایی از این شکست می‌توانند بگیرند؟

چندمین شکست

این شکست اولین شکست حکومت از مردم کوچه و بازار نبود. در دهه شصت خورشیدی حکومت با دستگاه کپی زیراکس، ماشین فکس، کاست‌های موسیقی، دستگاه ضبط و پخش ویدیو و حتی کاست ویدیو به مبارزه علنی و جدی پرداخت و کسانی که می‌خواستند از آن‌ها استفاده کنند باید مجوز می‌گرفتند. بسیاری از افرادی که بالای ۴۰ سال دارند با ضبط تجهیزات خود توسط ماموران سپاه و بسیج مواجه شده‌اند. در همه این زمینه‌ها حکومت در کم‌تر از ده سال شکست خورد. همچنین حکومت در مانع از پوشیدن شلوار جین و کفش ورزشی توسط بانوان نیز در اواسط دهه هفتاد عقب کشید. اگر جمهوری اسلامی با داعش در سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی مقایسه

شود، عده‌ای تعجب می‌کنند چون تاریخ شکست‌های حکومت از مردم کوچه و بازار را در حیطه‌های اجتماعی و فرهنگی فراموش کرده‌اند.

البته حکومت از این شکست همانند شکست‌های دیگر هیچ درسی نخواهد گرفت و سنگرهایی را که تصور می‌کند برای سرکوب مردم لازم دارد با چنگ و دندان حفظ خواهد کرد. یک نمونه آن گشت ارشاد است که علی‌رغم عدم موفقیت چند دهه است دارد عمل می‌کند.

دست تنها

مردم عادی (بدون قدرت و بدون دسترسی به مقامات) و شهروندان کوچه و بازار در مبارزه با انحصار رسانه‌ای و تمامیت‌خواهی حکومت حقیقتاً دست‌تنها بودند. نه یک جناح حکومتی، نه برخی از احزاب سیاسی، نه دول خارجی یا نهادهای بین‌المللی و نه حتی یکی از نهادهای مدنی در این جهت با آن‌ها همکاری و همراهی داشتند. در طی سه دهه هفتاد تا نود خورشیدی حتی یک کارزار از سوی فعالان سیاسی برای آزادی استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای یا مقابله با جمع‌آوری آن‌ها به راه نیفتاد. نیروهای درون حکومت از مخالفت با قانون پرهیز می‌کردند و نهادهای مدنی نیز نمی‌خواستند در این مورد در برابر حکومت بایستند و هزینه بدهند. تنها افت شدید کیفیت و نفرت‌انگیزتر شدن برنامه‌های سیاسی و مذهبی شبکه‌های رادیو و تلویزیون دولتی از یک سو و ارزان‌تر و کوچک‌تر شدن تجهیزات دریافت از ماهواره از سوی دیگر به کمک مردم می‌آمد.

درس‌ها

درس‌هایی که از مجموعه شکست‌های حکومت در عرصه تمامیت‌خواهی می‌توان گرفت بدین قرارند:

- ۱- اختلاف درون جناح‌های حکومت در این زمینه کمکی به مخالفان با تمامیت‌خواهی نمی‌کند؛ چون جناح رقیب همیشه گفته است که این مسائل جنبه

ثانوی دارند و تاثیرشان در اصلاح وضعیت موجود اندک است؛ اصلاح طلبان همیشه در مورد پدیده‌هایی مثل حجاب اجباری یا گشت ارشاد یا جمع‌آوری بشقاب‌ها آن‌ها را اولویت خود ندانسته‌اند.

۲- همان طور که حکومت در تحمیل سیاست‌هایش از پیگیری و اصرار استفاده کرده است و این منطق را می‌فهمد، هر جا مخالفان به این امور تمسک کرده‌اند موفق بوده‌اند. مبارزات یواشکی و گاه‌گاهی گرچه می‌توانند معنادار باشند اما در درازمدت تاثیری در تغییر سیاست‌ها نداشته و ندارند. حکومت جمهوری اسلامی تنها از منطق زور در سیاست و جامعه پیروی می‌کند و اگر مقامات احساس کنند زور مردم (به هر دلیل یا به هر ترتیب) بر زور حکومت می‌چربد عقب‌نشینی می‌کنند. آن‌ها در مواردی سرکوب می‌کنند که می‌دانند اولاً امکان سرکوب وجود دارد (قدرت) و ثانیاً سرکوب هزینه زیادی برای حکومت ندارد (مصلحت). در اعتراضات سال ۱۳۸۸ حکومت هنگامی سرکوب را آغاز کرد که اکثر جمعیت معترض به خانه‌های خود رفتند و رهبران سیاسی از مردم نخواستند در خیابان‌ها بمانند. اگر با سازمان‌دهی زنان یک میلیون زن بی‌حجاب در خیابان‌ها ظاهر شوند، حجاب اجباری در ایران به پایان عمر خود می‌رسد. حکومت نمی‌تواند یک میلیون زن را در سراسر کشور دستگیر کند یا کتک بزند.

۳- در شکستن سد تمامیت‌خواهی رسانه‌ای همکاری مخالفان داخل و خارج نقش کلیدی داشته است. بدون شبکه‌های ماهواره‌ای رادیویی و تلویزیونی فارسی زبان، بدون تولید موسیقی ایرانی در ایالات متحده و بدون فعالیت روزنامه‌نگاران و نویسندگان ایرانی در خارج امکان جلب توجه میلیون‌ها ایرانی به این شبکه‌ها وجود نداشت. مردم ایران در داخل کشور به تنهایی و بدون کمک ایرانیان خارج کشور نمی‌توانند تمامیت‌خواهی حکومت را فشل و سست کنند.

۴- کمک دولت‌های خارجی در راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی کلیدی بوده است. ایرانیان خارج از کشور بدون کمک شبکه‌هایی مثل بی‌بی‌سی یا

صدای امریکا یا رادیو فرانسه نمی‌توانستند بدیل‌های مؤثر و قابل توجهی برای شبکه‌های دولتی ایجاد کنند. آن‌ها که می‌خواهند مردم کوچه و بازار دست تنها و بدون کمک خارجی حکومت تمامیت‌خواه را به زانو در بیاورند - تا ملی‌گرا بودن خود را به دیگران بفروشند - در عالم خواب و خیال سیر می‌کنند یا از تاثیر منابع مالی و سازمانی در مبارزات سیاسی غافل‌اند. فاشیسم، نازیسم و کمونیسم به عنوان سه بلای قرن بیستم تنها با کمک خارجی سرنگون شدند. اسلام‌یسم شیعی و سنی در منطقه نیز بدون کمک خارجی بالاخص در حوزه اطلاع‌رسانی قابل سقوط نخواهد بود.

۵.۶ مردمی که به رنگ رژیم در آمده‌اند

حکومت‌ها، خواه دموکراسی و خواه دیکتاتوری، باز یا بسته، پنهان‌کار یا شفاف و شایسته‌سالار یا خویشاوندسالار بسیاری از منش‌ها و رویه‌ها و ویژگی‌های جامعه خود را منعکس می‌کنند و از این جهت رنگ‌وبوی جامعه یا اقشاری از جامعه خود را حمل می‌کنند. بالاخص دیکتاتوری‌ها یک خرده‌فرهنگ را به عنوان کلیت فرهنگ معرفی می‌کنند، تا خرده‌فرهنگ‌های دیگر را سرکوب کنند. اما اگر دوام بیاورند به کلیت جامعه نیز رنگ خود را می‌زنند. بخش قابل توجهی از مردم ایران از حکومت جمهوری اسلامی ناراضی‌اند و از ابتدا هم این حکومت را نمی‌خواستند اما این بدین معنا نیست که آن‌ها از حکومتی که منابع ثروت و منزلت را انحصاراً در اختیار دارد هیچ تاثیری نپذیرفته باشند.

البته بخشی از مردم ایران از ابتدا با گفتمان و سبک زندگی حاکمان همراه بوده و همراه هستند و از آن برخوردار. این‌ها عمدتاً اعضای نهادهای دینی و سپاه و نیروهای امنیتی و مدیران کشور و خانواده‌های آنان هستند. غیر از این، گروه‌هایی نیز که از حکومت برخوردار نبوده‌اند با برخی مبانی ایدئولوژیک آن همراهی داشته یا حداقل مخالفتی نداشته‌اند. اما بخشی دیگر حتی بدون برخورداری به رنگ آن درآمده‌اند یا از اول به رنگ آن بودند بدون برخورداری از منافع آن. در این قسمت به نمونه‌هایی از

این به رنگ حکومت در آمدن اشاره می‌کنم: چهار تجربه شخصی خود نویسنده و چهار تجربه عمومی که برای همگان قابل مشاهده بوده است.

چهار تجربه شخصی

نخست چهار تجربه شخصی را که با افراد مختلف در ایران داشتم و انعکاس آن‌ها را در رفتار حکومت یا انعکاس رفتار حکومت در آن‌ها را دیده‌ام ذکر می‌کنم.

شلوار کوتاه و تذکر در کوه و کمر: در طی یکی از مسافرت‌هایی که به نقاط

مختلف کشور داشتم در منطقه‌ای از لرستان نزدیک یک روخانه ایستادیم. زیراندازی را پهن و بساط خورد و خوراک را آماده کردیم. هوا که اندکی گرم شد پاجه‌های شلوار را بالا زده و به رودخانه زدیم. لحظه‌ای نگذشت که یکی از اهالی منطقه که داشت گذر می‌کرد، ایستاد و به طرف ما آمد. با توپ پر تذکر می‌داد که پاهای مان جلوی زن و بچه‌هایشان لخت است و باید شلوارها را پایین بکشیم. او لباس بسیج یا نیروی انتظامی هم بر تن نداشت و چنین ادعایی هم نکرد و مشخص بود که فردی عادی بود و می‌خواست غیرت‌شان را نشان ما و خانواده‌اش بدهد. آن‌ها نه در کنار ما بساطی پهن کرده بودند و نه ما از حضور آن‌ها خبر داشتیم. مرد خانواده فقط احساس می‌کرد که باید به غریبه‌ها تذکر بدهد. حاکمان جمهوری اسلامی در همین فضا زندگی کرده و می‌کنند. آن‌ها جامعه را «عیال» خود فرض می‌کنند و با نهادهای دولتی که در اختیار دارند غیرت‌مندی خود را به کسانی نشان می‌دهند که اصولاً هیچ کاری با آن‌ها ندارند.

قدری مربوط به عزاداری محرم: در سال‌های زندگی در ایران رفتن از یک

نقطه شهر به نقطه‌ای دیگر در ایام تاسوعا و عاشورا به تجربه‌ای دردناک برای من و خانواده‌ام تبدیل شده بود. در این ایام در خانه می‌نشستم تا با زورگویی حق به جانب و مذهبی مواجه نشوم. اگر در چنین روزهایی مجبور به بیرون رفتن

می‌شدیم ده‌ها بار ناگهان با کوبیده‌شدن روی بدنه اتومبیل برای ایستادن در پشت سر دسته‌های مذهبی که گاه از قصد می‌خواستند مردم را معطل کنند و به زحمت بیندازند، مواجه می‌شدیم. در یک سفر کوتاه از میدان ۸۲ نارمک تا تقاطع نظام‌آباد و سبلان شاید حدود هفت بار با حملات لفظی و کوبیدن‌ها صرفاً برای بیرون‌آمدن با خودرو از خانه رو به رو می‌شدیم. مردمی که چنین می‌کنند با همین رفتار از سوی بسیجیان و لباس‌شخصی‌ها (که جمعیت قابل توجه‌شان در هیئت‌های مذهبی هم حضور دارند) عادت می‌کنند.

موسیقی مبتذل: در میان دوستان متعددی که در دوره دانشجویی داشتم - اعم از مذهبی، سکولار و مذهبی سنتی - داوری در مورد برخی از آهنگ‌ها تحت عنوان مبتذل را بسیار شنیده بودم. این عنوان بعدها توجیهی برای سانسور هر آنچه مورد نظر حکومت نبود، به کار گرفته شد. در واقع حاکمان جمهوری اسلامی برای نفی موسیقی از همان برچسب‌هایی استفاده می‌کردند که روشنفکران چپ و مذهبی از آن‌ها بهره می‌گرفتند. تفکیک میان داوری شخصی و حقوق عمومی (قرار نیست هر چه ما دوست نداریم از عرصه عمومی حذف شود) در میان چپ‌ها و اسلام‌گرایان بسیار دشوار است. برای این دوستان هر آنچه محبوب بخش‌هایی از مردم واقع می‌شد (از سوسن و آغاسی تا گوگوش و داریوش) مبتذل و هر آنچه مخاطب اندکی می‌یافت «جدی» و «تفکر برانگیز» بود.

کنیز گرفتن دختران کمونیست: در دوران دانشجویی فردی در انجمن اسلامی دانشجویی شیراز فعالیت می‌کرد که معتقد بود دختران دانشجوی کمونیست را باید اسیر کرد و به عنوان کنیز در معرض خرید و فروش قرار داد. او چند سال بعد به مسئولیت رایزنی فرهنگی در ایتالیا منسوب شد. حکومت در انتخاب مقامات مسئول‌اش دقیقاً به این گونه باورهای داعشی توجه می‌کرد و ارج می‌گذاشت. باورهای داعشی حکومت به بخش‌هایی از جامعه منتقل شده است و بالعکس.

چهار تجربه عمومی

پرونده‌سازی. سخنان مشایخی در مورد انتظامی بعد از این که عکس دومی را در مراسم جشن خانه سینما با عنوان آقای بازیگر نشان دادند و عکس آقای مشایخی نشان داده نشد از این قرار بود: «چرا در این مراسم فقط به یک نفر توجه شده است. اگر می‌دانستم برای منتقدین فقط یک هنرپیشه مطرح است سال‌ها پیش این کار را رها کرده و رفته بودم. تنها یک هنرپیشه را نشان دادید. بقیه بازیگر نیستند؟ هیچ کدام زحمت نکشیده‌اند؟ تنها یک نفر است که آن موقع‌ها تنبک می‌زد جلوی شهبانو و حالا خانه‌اش را وقف می‌کند.» (آفتاب و تابناک، ۲۷ مرداد ۱۳۹۶) شکایت کسی که حدود شش دهه است عکس‌ها و فیلم‌هایش مدام دیده می‌شود برای این که در یک مراسم عکس‌اش را نشان نداده‌اند بسیار عجیب به نظر می‌آید. عجیب‌تر حمله او به انتظامی است. این حمله درست مثل پرونده‌سازی‌های دستگاه‌های اطلاعاتی و گزینش ادارات و کوبیدن افراد با این گونه پرونده‌هاست. به خوبی عکس حکومت ایدئولوژیک را در این رفتار مشایخی می‌توان مشاهده کرد. جالب‌تر از این حمله واکنش سایت‌های خبری و تبلیغاتی داخلی بود. آن‌ها به جای این که به نوع برخورد پیردازند به دنبال آن بودند که علت این دشمنی را کشف کنند، گویی این رفتارها عادی است.

ضرب‌وشتم: یکی از ناظران یک بازی باشگاهی در مورد رفتاری که با تیم مورد نظرش شده چنین گزارش می‌دهد: «ساعتی بعد از دیدار حساس دو تیم «خونه به خونه» و «نساجی مازندران»، به گواه مدارک و تصاویری که در خبرگزاری‌های معتبر کشور منتشر شد، شیشه‌های اتوبوس تیم را شکستند، با سنگ بدرقه‌مان کردند و تعدادی از هواداران بی‌گناه باشگاه را مصدوم و با سرهای شکسته به خانه‌شان فرستادند. اوضاع بعضی از هواداران به قدری وخیم بود که اتوبوس تیم تعدادی از آن‌ها را در مسیر بازگشت به بابل سوار کرد تا مبادا آسیب جدی‌تری به این عزیزان وارد شود.» (ایسنا، ۲۱ شهریور ۱۳۹۶) این رفتار دقیقاً

ما را به یاد رفتاری که نیروهای لباس شخصی با مخالفان خود در همه شهرهای ایران انجام داده‌اند می‌اندازد: از حمله به دانشجویان در خرم‌آباد تا حمله به علی مطهری در شیراز و از حمله به دفاتر روزنامه‌ها تا گردهمایی‌های انتخاباتی. این حملات به صورت پدیده‌هایی عادی در ایران درآمده‌اند.

بزن و در رویی: رواج تقلب و دروغ و بی‌توجهی به دیگران و محیط زیست بر یک ویژگی دیگر در جامعه ایران مبتنی است: بزن و در برو. کم‌تر ایرانی است که از سوی ایرانی دیگر مورد کلاهبرداری یا در معرض این امر واقع نشده باشد. کلاهبرداران استادان تقلب و دروغ و بی‌توجهی به خیر و مصلحت عمومی هستند. کلاهبرداران در واقع از اعتماد و ساده‌دلی عمومی سواری مجانی می‌گیرند. اخباری مثل خروج فردی با برداشت ۵۰۰ میلیارد تومانی از صندوق ذخیره فرهنگیان در این فضا نباید چندان شگفت‌انگیز به نظر آید.

قتل‌های فجیع: کشتن چند هزار زندانی، ترور و اعدام بهائیان، اعدام‌های خیابانی، قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان و فعالان سیاسی، قتل‌های محفلی کرمان را که به شکل فجیعی توسط بسیجیان و قصابان حکومتی صورت گرفت به یاد آورید. همچنین به یاد بیاورید قطع دست و انگشتان و پاهای افراد را در منظر عموم. یکی دو دهه بعد بخش‌هایی از مردم نیز به همان رنگ درآمده‌اند. قتل والدین به دست فرزندان، فرزندان بسیار کوچک به دست والدین، خانواده به دست پدر و خودکشی‌های فجیع نمونه‌هایی از این گونه خشونت‌ها در جامعه ایران است. قتل به شکل مثله کردن آمار قابل توجهی در میان جنایات دارد که سنگدلی، قساوت و رفتار روانی غیرمتعادل قدرت‌مندان را یادآوری می‌کند.

۵.۷ در آستانه مرگ دیگرخواهی

به تماشا ایستادن مردم تهران در صحنه‌های قتل در کوچه و خیابان، رفتن هزاران نفر از مردم ایران به صحنه‌های دارزدن انسان‌ها در خیابان‌ها و میدان‌ها، عدم عکس‌العمل در برابر کتک‌زدن زنان و خون‌انداختن صورت آنان صرفاً به علت نداشتن حجاب مورد

نظر حکومت توسط نیروی انتظامی و بسیج، به نظاره ایستادن در برابر خودسوزی دست‌فروشان، به آسانی از کنار جنازه‌های یخ‌زده در خیابان گذشتن و ده‌ها مثال دیگر نشان‌دهنده یک رخداد جدی در جامعه ایران است. در دهه‌های چهل و پنجاه این برخوردها غیر قابل تصور بود. این بی‌تفاوتی‌ها در کنار عدم فعالیت در سازمان‌ها و فعالیت‌های اجتماعی همانا به کناری نهادن دیگرخواهی و دیگر دوستی است. نمی‌توان «دیگری» را صرفاً به اعضای خانواده تعریف کرد. دیگری، انسانی است که پیوند خونی یا خویشاوندی با وی نداریم. البته نشانه‌هایی مبنی بر بسط پدیده افول دیگرخواهی به قلمرو خویشاوندی نیز قابل مشاهده است. این تحول در جامعه ایران را چگونه می‌توان توضیح داد؟

برهم خوردن توازن خودخواهی و دیگرخواهی

بقای هر جامعه وابسته به خودخواهی و دیگرخواهی به طور هم‌زمان و موازی است. گزینه بقای فردی برای تداوم حیات یک جامعه شرط لازم است اما شرط کافی نیست. افرادی که در یک جامعه زندگی می‌کنند باید حسی از دیگرخواهی و دیگر دوستی داشته باشند تا بتوانند از یکدیگر در شرایط دشوار حمایت کنند و در شرایط غیر دشوار زیر پر و بال یکدیگر را برای رفاه و برهم افزایی علم و ثروت و رفاه جامعه بگیرند. اگر فقط خودخواهی وجود داشته باشد جامعه‌ای شکل نمی‌گیرد یا اگر شکل گیرد به زودی از میان می‌رود. جوامع موفق جوامعی هستند که نقاط بهینه میان فردگرایی و خیر عمومی را پیدا می‌کنند تا حداکثر تلاش فردی برای کسب ثروت و منزلت و قدرت توسط افراد را با حداکثر منابع برای شکل دادن به زیرساخت‌های عمومی با هم جمع کنند. به عنوان مثال، اگر انسان‌ها توانستند زنجیره غذایی در کره خاکی را در اختیار خود بگیرند نه به دلیل رقابت آن‌ها بلکه به دلیل همکاری‌شان بود.

چهار دهه سرکوب و خشونت حکومت که با قرار گرفتن اسلام‌گرایان در حکومت و ارادل و اوباش در نهادهای شبه‌نظامی ممکن شد افراد را به سمت تمرکز بر بقای فردی به جای همکاری و غم‌خواری سوق داده است. سرکوب شدید در جامعه ایران کاری

کرده که حفظ خود متلازم با بی‌توجهی به دیگران شده است؛ چون اگر فردی بخواهد در خشونت‌ها و قساوت‌ها دخالت کند خود قربانی شرایط می‌شود. از نشانه‌ها و علائم سستی پیوندهای اجتماعی در ایران کاهش شدید عنصر دیگرخواهی و دیگر دوستی است. این کاهش را در در سه وجه مشارکت اجتماعی، خیریه و فعالیت داوطلبانه نشان می‌دهم:

سهم اندک کار خیر در زندگی مردم

بنا به نتایج یک آمارگیری مردان ایرانی روزانه دو ساعت و ۵۴ دقیقه و زنان، روزی ۳۹ دقیقه از وقت خود را صرف فعالیت شغلی می‌کنند. مردان یک ساعت و ۱۷ دقیقه را به امور خانه‌داری اختصاص می‌دهند و زنان پنج ساعت و ۲۵ دقیقه را. مردان روزی ۱۲ دقیقه می‌آموزند و زنان روزانه ۱۵ دقیقه. مردان در یک شبانه‌روز ۲۹ دقیقه تفریح می‌کنند و زنان ۱۴ دقیقه. مردها هر روز ۲۰ دقیقه ورزش می‌کنند و زنان ۱۲ دقیقه و دست آخر این که مردان در طول یک روز دو ساعت و ۲۰ دقیقه پای رسانه‌های جمعی می‌نشینند و زنان با ده دقیقه کم‌تر، دو ساعت و ده دقیقه. اما آن‌چه شگفت‌انگیز است آمارهای مربوط به فعالیت داوطلبانه و خیریه و نیز مشارکت اجتماعی در طول شبانه‌روز است که روی هم برای مردان دو دقیقه (یک دقیقه برای فعالیت داوطلبانه و یک دقیقه برای مشارکت اجتماعی) و برای زنان چهار دقیقه است، آماری که وقتی در کنار زمان زیادی که برای مراقبت شخصی (خوردن، خوابیدن و استراحت کردن) صرف می‌شود، قرار می‌گیرد قابل توجه می‌شود؛ مردان روزانه ۱۳ ساعت و ۲۶ دقیقه به خود می‌رسند و زنان در یک شبانه‌روز ۱۳ ساعت و ۵۰ دقیقه. (درگاه اینترنتی مرکز آمار ایران، ۲۱ فروردین ۱۳۹۵)

خیریه نزدیک به صفر

مهم‌ترین نهاد خیریه در ایران کمیته امداد است. از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۲ به صورت میانگین هر سال ۶۰۰ هزار صندوق صدقه جدید در کشور نصب شد. سال ۱۳۸۳ تعداد کل صندوق‌های نصب‌شده در کشور بیش‌تر از دومیلیون و ۶۵۰ هزار عدد شامل انواع

صندوق‌های کوچک، متوسط و بزرگ بود. تعداد این صندوق‌ها بر اساس رقم‌های مسئولان کمیته امداد ده سال بعد به بیش از هفت میلیون و ۵۰۰ هزار رسید. در این سال چهار میلیون و نیم نفر نیز تحت پوشش کمیته امداد بودند به علاوه سه میلیون نفر که به طور موردی از خدمات آن استفاده می‌کردند. (سرپرست کمیته امداد، ایرنا، ۲۸ آذر ۱۳۹۲) بدین ترتیب به ازای هر فرد تحت پوشش یا کمک یک صندوق وجود داشته است.

با توجه به اعلام جمع‌آوری ماهانه ۱۵ میلیارد تومان از این صندوق‌ها در کل کشور در آن سال (معاون مشارکت‌های مردمی کمیته امداد، عصر ایران، ۱ آذر ۱۳۹۲) برداشت از هر صندوق به طور متوسط عبارت بوده است از دو هزار تومان در ماه. بنا به هر صندوق دو هزار تومان، سهم هر فرد از صدقات جمع‌آوری شده در کل کشور می‌شود ۲۰۰۰ تومان در ماه یعنی چیزی حدود ۶۵ سنت بر اساس نرخ ارز در آن سال. دو هزار تومان در آن سال پولی است که دو نفر ممکن است کف دست یک گدا در خیابان بگذارند و این مبلغ برای یک صندوق در طول ماه یعنی هیچ. از میزان کمک‌های خیابانی نیز هیچ آمار در دست نیست. بقیه کمک به خانواده‌های تحت پوشش کمیته امداد (یعنی ۹۵ درصد بقیه) توسط دولت پرداخت می‌شود.

وقتی علی خامنه‌ای با در اختیار داشتن صدها میلیارد دلار ثروت و ده‌ها میلیارد دلار در آمد نهادهای ذیل دستگاه رهبری سالانه ۲۰ میلیون تومان به مسکن محرومین و ۲۰ میلیون تومان به محرومان در آستانه نوروز اهدا می‌کند چه انتظاری از دیگر ثروت‌مندان می‌توان داشت؟ دیگر روحانیون عالی‌رتبه در کشور اصولاً در فعالیت‌های خیریه حضوری ندارند.

در این شرایط پدیده‌هایی مثل «دیوار مهربانی» عمدتاً علائم بیماری هستند و نه راه حل. چند دیواری که در ایران برای ردوبدل کردن لباس شکل گرفته‌اند بیش‌تر به کار نمایش دیگرخواهی می‌آیند تا رفع کمبود این امر در جامعه. بی‌تفاوتی و بی‌توجهی به دیگران آن چنان عمیق و گسترده است که چند دیوار ردوبدل کردن لباس‌های کهنه همانند چند قطره آب در احیای دریاچه در حال خشک شدن ارومیه عمل می‌کنند.

فعالیت داوطلبانه نزدیک به صفر

مجرای دیگر بروز و ظهور دیگرخواهی بدون شائبه فعالیت داوطلبانه در نهادهای عمومی با ماموریت کمک به دیگران است. در ایران اصولاً مجرای برای فعالیت داوطلبی وجود ندارد و این‌گونه فعالیت به بخشی از زندگی مردم تبدیل نشده است. سازمان‌ها و موسساتی مثل آتش‌نشانی و اورژانس و مدارس، سازمان‌ها و موسسات محلی و در اختیار مردم نیستند که مردم به خاطر کمک به محله و منطقه خود به آن‌ها رجوع کنند و مجانی و بدون چشم‌داشت کار کنند. اصولاً این سازمان‌ها چارچوبی برای پذیرش داوطلبان ندارند.

در فعالیت‌های دفاعی و اضطراری نیز داوطلبان نقشی جدی ندارند. در سال‌های اول جنگ چارچوب‌هایی برای فعالیت داوطلبی وجود داشت اما حکومت آن‌ها را به فعالیت غیر داوطلبانه تبدیل کرد. بسیج در ابتدا سازمانی برای فعالیت داوطلبانه بود اما پس از چند سال برای فعالیت در آن حقوق و مزایایی در نظر گرفته شد. در سال‌های اول تأسیس جمهوری اسلامی حضور بر سر صندوق رای، شمارش و نظارت بر رای‌گیری فعالیت داوطلبانه بود اما حکومت به تدریج آن را به شغلی با پرداخت مشخص تبدیل کرد. فعالیت داوطلبانه در چارچوب جهاد سازندگی نیز عمر بسیار اندکی داشت و جهاد سازندگی داوطلبان جوان خود را به سرعت استخدام کرد.

افول خیرخواهی: زمینه‌ها و عوامل

خیرخواهی صفتی نیست که انسان‌ها بتوانند از آن بگریزند اما بسته به شرایط میزان آن کم‌و‌زیاد می‌شود. در شرایطی که انسان‌ها احساس امنیت و وفور کنند طبعاً خیرخواهی بیش‌تر می‌تواند خود را در جامعه نشان می‌دهد تا زمانی که همه تحت فشار ناامنی و قحطی و فلاکت هستند. قحطی و ناامنی ممکن است افراد را به هم نزدیک کند اما منابع را افزایش نمی‌دهد تا از گروهی به دیگر گروه‌ها سرریز کند. در شرایط ناامنی و قحطی نیز خیرخواهی قابل مشاهده است اما نه به صورت گسترده و شایع.

همه شواهد موجود نشان از افول خیرخواهی در جامعه ایران می‌دهند. کل پول‌های ریخته‌شده به صندوق‌های صدقات در سراسر کشور در سال ۱۳۹۴ حدود ۲۶۸ میلیارد

تومان بوده است؛ یعنی معادل ۷۰ میلیون دلار در کشوری که درآمد ناخالص ملی آن حدود ۱.۲ تریلیون دلار بوده است. رهبر کشور که نهادهای اقتصادی مستقیمی تحت نظر وی صدها میلیارد دلار ثروت و سالانه دهها میلیارد دلار درآمد دارند معمولاً حدود ۲۰ میلیون تومان (رسانه‌های دولتی اعلام می‌کنند ۲۰۰ میلیون ریال که کوچک بودن عدد را بپوشانند) در سال (حدود ۵.۵ هزار دلار که پول توجیبی لاریجانی‌ها در سفر به سوئیس یا روحانی در سفر به نیویورک است) به خانواده‌های تحت سرپرستی کمیته امداد کمک می‌کند. به گفته معاون مشارکت‌های مردمی کمیته امداد متوسط صدقه پرداختی هر ایرانی در سال ۱۳۹۵ حدود ۳ هزار تومان بوده است. (مهر، ۲۴ بهمن ۱۳۹۵) غیر از کمیته امداد نهادی در ایران برای جمع‌آوری رسمی صدقات وجود ندارد و حکومت مانع از فعالیت نهادهای عمومی بی‌ارتباط با دولت بوده است.

در جامعه امروز ایران علی‌رغم عدم قحطی و جنگ، خیرخواهی به صورتی که انتظار می‌رود دیده یا محقق نمی‌شود. حتی در کمک‌های خارجی جمهوری اسلامی سلاح و تجهیزات نظامی اقلام عمده هستند و جمهوری اسلامی کم‌تر به داد گرسنگان و بیماران و آوارگان می‌رسد. علت چیست؟

نقاط عطف افول خیرخواهی

در جامعه ایران قبل از انقلاب ۵۷ شبکه‌های خویشاوندی، عشیره‌ای، پیوندهای روستایی و محلی مجراهایی برای دیگرخواهی و فعالیت‌های خیریه فراهم می‌آورد. حکومت دستگاهی برای خیریه نداشت و این کار را به نهادهای عمومی و مردم واگذاشته بود. سوسیالیست‌ها و اسلام‌گرایان که دولت‌محور بودند این ویژگی را برای حکومت پهلوی نکته‌ای منفی می‌دانستند، اما چهار دهه اعمال سیاست‌های سوسیالیستی رژیم اسلامی موجب افزایش خیریه در ایران نشد. اگر هر ایرانی سالانه ۳ هزار تومان برای خیریه در سال ۹۵ اختصاص دهد معادل آن در سال ۵۷ می‌شود حدود شش تومان در سال. (با مقایسه قیمت ارز در دو سال مربوطه) رقمی از میزان خیریه در سال ۵۷ در دست نیست اما مشاهدات نویسنده در سال ۵۷ گواهی می‌دهد که افراد طبقه متوسط و حتی زیر متوسط تنها در روستای زادگاه یا در محله خود در یک روز یا یک ماه بسیار فراتر

از این (بدون اعلام به دیگران) خرج خیریه می‌کردند. مردم در آن دوره بر این باور نبودند که این امر بر عهده دولت است.

انقلاب و حکومت ایدئولوژیک برآمده از آن، آن پیوندهای خویشاوندی، روستایی و محلی را از میان برد یا بسیار سست کرد اما چیزی به جای آن‌ها نگذاشت. شرایط جنگ اندکی گزینه دیگرخواهی را تحریک می‌کرد اما پایان جنگ و حکم‌فرما شدن پول و لذت شخصی بر عمل حاکمان و نخبگان جامعه و نیز غلبه مصرف‌گرایی دیگرخواهی را به حاشیه فرستاد.

نهادهای دینی در ایران اصولاً برای القائات دینی و برگزاری مراسم مذهبی تاسیس و اداره می‌شوند و نقش چندانی در تشویق و بروز دیگرخواهی ندارند. نهادهای مدنی نیز در جامعه ایران همیشه ضعیف بوده‌اند و کم‌تر شهروندی در آن‌ها عضویت دارد. این بی‌توجهی به دیگری غیر از فقدان سنت‌ها و نهادها و تحولات اجتماعی دلایل دیگری نیز دارد. هضم چهار رخداد و بی‌عملی در برابر آن‌ها نقش پررنگی در افت انسان‌دوستی و دیگرخواهی در جامعه ایران ایفا کرده است:

۱- کشتار هزاران زندانی در سال ۶۷ به عنوان مراسم اختتام سرکوب مخالفان و دیگراندیشان که از سال ۱۳۵۸ آغاز شد.

۲- اخراج ده‌ها هزار نفر از کار توسط حکومت به بهانه‌های ایدئولوژیک در اواخر دهه پنجاه و در طول دهه شصت.

۳- فرآیند بهایی‌زدایی و یهودی‌زدایی در چهار دهه شصت تا نود که به کشتار صدها و مهاجرت ده‌ها هزار بهایی و یهودی و تخریب خانه‌ها، محل کسب و کار و حتی قبرستان‌های آن‌ها در ایران انجامید.

۴- حمایت بی‌قید و شرط حکومت از کشتار جمعی توسط رژیم بشار اسد و اعزام نیروهای سپاه و ارتش به این کشور برای پایان دادن به اعتراضات؛ همچنین نسبت‌دادن ظهور داعش به دول غربی که لاپوشانی جنایات رژیم و هم‌پیمانان لبنانی (حزب‌الله) و روس آن بوده است.

جامعه‌ای که در برابر رخدادهای فوق سکوت کند می‌تواند فساد، تقلب و دروغ همیشگی حاکمان و بخشی از شهروندان را به خوبی هضم کند و با آن زندگی کند. چنین جامعه‌ای البته ظرفیت بی‌توجهی به همه انسان‌ها را بدون توجه به دین، مذهب، قوم، رنگ، نژاد و طبقه آن‌ها پیدا می‌کند.

زمینه‌های نظری

فقدان خیرخواهی و دیگرخواهی در جامعه ایران سه زمینه نظری نیز دارد:

۱- سوسیالیسم. سوسیالیسم اصولاً با خیرخواهی عمومی به شکل خیریه و کمک افراد به یکدیگر مخالف است چون مبنای خیرخواهی را وجود طبقات می‌داند. سوسیالیست‌ها معتقدند باید طبقات را از میان برد و فقرا نباید به دیگرخواهی ثروت‌مندان نیازی داشته باشند. دیدگاه‌های چپ در ایران که همه مسئولیت رسیدگی به نیازمندان را بر عهده دولت می‌اندازد نقشی مؤثر در ریشه‌کنی دیگرخواهی در ایران داشته است.

۲- اسلام‌گرایی. بر خلاف مسیحیت، در دنیای اسلام نهادهای دینی خود را فقط موظف به تبلیغ دین و برگزاری مراسم دینی می‌دانند و فعالیت‌های دیگرخواهانه (نگهداری از بیماران و غذا دادن به گرسنگان و تعلیم بی‌سوادان) در دستور کار آن‌ها نبوده و نیست. اسلام‌گرایان نیز همین مسیر را در پیش گرفته‌اند. اسلام‌گرایان در یک صد سال اخیر اصولاً کسب قدرت را هدف قرار داده‌اند و نه کمک به دیگر انسان‌ها را.

۳- دولت‌گرایی. بخشی از دولت‌گرایی مزمن در ایران نتیجه سوسیالیسم و اسلام‌گرایی است اما همه دولت‌گراها سوسیالیست یا اسلام‌گرا نیستند. ایده دولت‌گرایی در ایران بسیار قدرت‌مند است و بسیاری معتقدند که تنها دولت مرکزی می‌تواند مشکلات را حل کند. به همین دلیل افراد تلاش زیادی در بخش غیردولتی (غیرانتفاعی یا خصوصی) برای کمک به دیگران انجام نمی‌دهند. این دو بخش در جامعه ایران بسیار ضعیف هستند.

موانع خیرخواهی

سه مانع جدی برای تبلور و افزایش خیرخواهی در ایران وجود دارد:

۱- آمیخته‌شدن خیرخواهی و نمایش. بروز خیرخواهی در ایران تحت جمهوری اسلامی به یک صحنه نمایش تبدیل شده است. بخش قابل توجهی از خیرخواهی‌ها در مراسم مذهبی (مثل نذری و افطاری) بروز می‌یابد و این امر افراد را به پاداش ناشی از قبول و ارج‌گذاری افراد عادت می‌دهد به گونه‌ای که دیگر بدون این پاداش و ارج‌گذاری حاضر نمی‌شوند خیرخواهی کنند. در عین آن که کمک به دیگران به صورت ناشناخته یک ارزش در میان بسیاری از مسلمانان شیعه به حساب می‌آید، اما وجه نمایشی موضوع که رهبران دینی از آن استقبال کرده و می‌کنند نمی‌گذارد آن ارزش، قوت و گسترش پیدا کند. میزان نذری چندروزه ماه محرم که بیش‌تر به خویشان و همسایگان (و نه فقرا) می‌رسد فراتر از بودجه سازمانی مثل بهزیستی است.

۲- مشکل خیرخواهی در جامعه ایران فقر و ناداری بخش قابل توجهی از مردم نیست؛ چون همیشه افراد حتی در بدترین شرایط می‌توانند به دیگران کمک کنند. اما بی‌ثباتی شرایط سیاسی و اجتماعی در ایران افراد را به ذخیره‌سازی هر چه بیش‌تر برای خود و پرهیز از خرج کردن برای دیگران سوق می‌دهد. هر ایرانی همیشه وقتی تمایل پیدا می‌کند که به دیگران کمک کند یکباره در ذهن‌اش ده‌ها سناریوی فاجعه و بلایا را که بسیار محتمل هستند و چتر حمایتی نیز در برابر آن‌ها وجود ندارد تصور می‌کند. طبیعت دشوار و حکومت‌های غارت‌گر و غیرمردمی و غیر قابل پیش‌بینی این ذهنیت را تقویت کرده‌اند.

۳- نگاه به بیرون. به همان ترتیب که بسیاری از ایرانیان عامل مشکلات خود را دیگر کشورها و دولت‌ها می‌دانند (نظریه توطئه، و این نگرش در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی تشدید شده است) در مشکلات و آسیب‌های اجتماعی هم همیشه دیگران مسئولیت دارند و طبعاً خود آن‌ها باید برای این مشکلات چاره‌اندیشی

کنند. اگر مردمی فقر، بیماری، بیکاری و اعتیاد را ناشی از تصمیمات نادرست خود و دیگر شهروندان بدانند در برابر آنها احساس مسئولیت می‌کنند و خود برای مقابله با آنها اقدام می‌کنند. اما تا وقتی که علت بیرون از جامعه یا دیگران هستند هیچ فردی خود را در مقام کمک به دیگران نمی‌بیند.

۶. جنبش‌ها

۶.۱ سه جنبش ساختگی و چهار جنبش اصیل اجتماعی

جنبش‌های اصیل و درون‌زای اجتماعی در هر جامعه پنج ویژگی دارند:

- ۱- متوجه به تحول اجتماعی هستند. آن‌ها ساخت‌ها، هنجارها و ارزش‌های موجود در جامعه را فرض نمی‌گیرند و می‌خواهند سامان موجود اجتماعی را تغییر دهند. به همین جهت تحت فشار نیروهای قدرت‌مند اجتماع خود هستند.
- ۲- نسبت به فرآیندها و سیاست‌های دولت خود ره‌یافت انتقادی دارند و به همین دلیل همان سازی را نمی‌نوازند که حکومت کشور می‌نوازد.
- ۳- حرکت‌های آن‌ها بر اساس مطالبات اجتماعی اقشار مختلف مردم است و نه مصالح دولت و حکومت و به همین علت توجه و حمایت افکار عمومی یا اقشاری از جامعه را جلب می‌کنند.
- ۴- دغدغه‌های آن‌ها در حوزه عمومی و نه صرفاً حلقه‌های سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران بخش دولتی بحث می‌شود. حکومت‌ها می‌توانند صدای آن‌ها را در حوزه عمومی ضعیف سازند اما این صدا از میان نمی‌رود؛ در جوامع دموکرات نیز در برخی مقاطع سیاست‌مداران صدای آن‌ها را تقویت می‌کنند.
- ۵- نسبتاً دیرپا هستند و با یک موج یا رویداد یا دولت نمی‌آیند و بروند.

بر اساس این پنج ویژگی می‌توان سه جنبش ساختگی و چهار جنبش اصیل و درون‌زای اجتماعی را در ایران امروز تشخیص داد. جنبش‌های ساختگی عبارت‌اند از جنبش‌های ضد تحریم، ضد جنگ و ضد تروریسم. و جنبش‌های اصیل عبارت‌اند از جنبش‌های دانشجویی، کارگری، زنان و محیط زیست. سخن نویسنده این نیست که جنبش‌های ضد تحریم، ضد جنگ یا ضد تروریسم جنبش‌های خوب یا مؤثری در ایران نیستند یا نمی‌توانند اصیل باشند؛ سخن این است که آنچه از آن‌ها تحت این سه عنوان در ایران امروز وجود دارد جنبش‌های درون‌زا و اصیلی نیست و بیش‌تر یک حرکت یا کارزار محدود و بعضاً ساختگی است تا یک جنبش اجتماعی.

جنبش ضد تحریم

یک جنبش ضد تحریم درون‌زا و اصیل در ایران ابتدا باید تحریم کشور خود علیه کشورهای دیگر را به چالش می‌کشید (مثل تحریم علیه اسرائیل یا در دوره‌هایی تحریم ناموفق علیه شرکت‌های امریکایی یا تحریم گروه‌های بی‌شماری از مردم ایران مثل بهاییان یا دگراندیشان تحت حکومت ولایت فقیه) تا در جامعه و سطح بین‌المللی جدی گرفته شود. اما حرکت ضد تحریم ایرانی پس از دور جدید تحریم‌ها در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ علیه تحریم کشوری دیگر یا کشورهای دیگر شکل گرفت. این یک جنبش اجتماعی ضد تحریم نیست و هیچ‌از یک‌از ویژگی‌های پنج‌گانه را ندارد؛ حرکتی است برای حمایت از رژیم جمهوری اسلامی در برنامه هسته‌ای آن (از سوی طرفداران رژیم) یا حداقل کاهش فشار تحریم‌ها بر کشور (از سوی منتقدان حکومت). به همین دلیل این حرکت بیش‌تر در میان نهادهای شبه‌دولتی (مثل اتاق بازرگانی) حامیانی پیدا کرده است. (تجارت فردا، ۳۰ شهریور ۱۳۹۲) آن دسته از اقتصاددانان ایرانی که به مخالفت با تحریم‌ها می‌پردازند در مسئولیت حرفه‌ای خود در نقد برنامه اتمی جمهوری اسلامی از منظر هزینه-فایده کوتاهی کرده‌اند.

این حرکت به کاهش فشار بر مردم منجر نخواهد شد. فشار بر مردم عادی در جمهوری اسلامی بدون تحریم یا با تحریم وجود داشته و خواهد داشت. مردم ایران در

اوج درآمدهای نفتی و بدون تحریم همچنان فقیر ماندند (دو سوم آن‌ها زیر خط فقر) و سرمایه‌ها از کشور خارج شد. (خروج ۶۰۰ میلیارد دلار از کشور در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد، محمدرضا خباز، خبرگزاری خانه ملت، ۲۷ شهریور ۱۳۹۲) برداشته شدن تحریم‌ها تنها روحانیون، سپاهیان و وابستگان آن‌ها را ثروت‌مندتر خواهد کرد.

جنبش ضد جنگ

مدعیان جنبش ضد جنگ در ایران جنگ علیه کشور خودشان را محکوم می‌کنند اما جنگی را که کشور خودشان علیه مردم دیگر کشورها راه انداخته مسکوت می‌گذارند. جنبش ضد جنگ در ایالات متحده از این جهت قابل توجه است که به مقابله با جنگ این کشور علیه دیگر کشورها می‌پردازد و سیاست‌های سیاست‌مداران خود را به چالش می‌کشد. اگر در ایران یک جنبش ضد جنگ وجود داشت باید شاهد تظاهرات یا صدور اطلاعیه آنان علیه حضور نیروهای ایرانی در سوریه، یمن، عراق و مشارکت آن‌ها در کشتار مردم این کشورها می‌بودیم.

جنبش ضد تروریسم

این جنبش نیز به جای محکوم کردن و حرکت علیه حرکت‌های تروریستی دولت خود به محکومیت تروریسم علیه مقامات جمهوری اسلامی در گذشته یا کارکنان این دولت در برنامه هسته‌ای می‌پردازد. جنبش ضد تروریسم در ایران در قالب انجمن‌هایی مثل انجمن دفاع از قربانیان تروریسم عمدتاً به محکومیت سازمان مجاهدین خلق اشتغال دارد و نامی از فعالیت‌های تروریستی دولت و حکومت جمهوری اسلامی به میان نمی‌آورد. سه جنبش ادعایی مذکور نظم موجود در جامعه ایران را به چالش نمی‌کشند بلکه نظم یا تصمیمات و سیاست‌های موجود در کشوری دیگر (ایالات متحده) یا گروهی دیگر (مجاهدین خلق) را به چالش می‌کشند، به هیچ تحول اجتماعی در جامعه ایران منتهی نمی‌شوند یا تحولی را بشارت نمی‌دهند، دولت جمهوری اسلامی از جانب آن‌ها احساس خطر نمی‌کند، ساز حکومت را می‌نوازند، معلوم نیست مطالبات اجتماعی کدام

قشر اجتماعی را منعکس می‌سازند و دغدغه‌های آن‌ها با دغدغه‌های مردم کوچه و بازار منطبق نیست. به عنوان مثال مسئله اقشار فقیر در ایران برداشته شدن تحریم‌ها برای ثروت‌مندتر شدن سپاهیان نیست بلکه ارزان شدن مایحتاج آن‌ها ست؛ کاری که حتی برداشته شدن تحریم‌ها نیز بدان منجر نخواهد شد.

سخن این قسمت این نیست که جنبش‌های اصیل ضد جنگ، ضد تحریم یا ضد تروریسم در ایران ممکن نیستند. سخن این است که سه حرکتی که امروز از آن‌ها سخن گفته می‌شود جنبش اصیل نیستند و جنبش معرفی شدن آن‌ها باعث ساختگی جلوه شدنشان می‌شود. همچنین سخن نویسنده این نیست که سه حرکت فوق دولت‌ساخته‌اند بلکه سخن این است که جنبش اجتماعی نیستند. در مقابل، چهار جنبش محیط زیست، کارگری، زنان، و دانشجویی در ایران درون‌زا و اصیل‌اند چون ویژگی‌های پنج‌گانه فوق را دارند.

جنبش دانشجویی

این جنبش خواهان دموکراسی و آزادی و عدالت اجتماعی در کشور و فضای باز سیاسی در دانشگاه‌ها ست. ممکن است تصورات اعضای جنبش در گذر زمان نسبت به دموکراسی و آزادی و عدالت اجتماعی تغییر یافته باشد اما اصل موضوع به جای خود مانده است. این جنبش نظارت استصوابی، سانسور، فیلترینگ، پارازیت، گزینش‌های ایدئولوژیک، دخالت سپاه در اقتصاد و سیاست و قدرت، فساد و سوءاستفاده از قدرت فراقانون نظارت‌ناپذیر و غیرپاسخ‌گویی ولی فقیه را در جامعه، حضور بسیج و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، نمایندگان نهادهای قدرت، کمیته‌های انضباطی سیاسی و سهمیه‌های حکومتی در دانشگاه‌ها نفی می‌کند. از همین جهت است که فعالان این جنبش مورد تعقیب حکومت واقع می‌شوند و در موقعیت‌هایی خوابگاه‌های دانشجویی و دانشگاه‌ها مورد هجوم واقع می‌شود. در ادبیات حاکمان، دانشگاه و دانشجو تعابیری آرام‌بخش نیستند بلکه از آن‌ها بوی مخالفت و مقاومت به مشام می‌رسد.

این جنبش متکی است بر هفت دهه فعالیت مستمر ضد استبدادی، و هزاران زندانی در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی داشته است. ترس حکومت از این جنبش تا

حدی است که حکومت در دانشگاه‌ها ده‌ها گروه نظامی و شبه‌نظامی شکل داده و ده‌ها هزار دانشجوی را از تحصیل محروم کرده است.

جنبش زنان

جنبش زنان در ایران اهداف، (رفع تبعیض در خانواده و جامعه) تربیون‌ها و چهره‌های شاخص خود را داشته است. هیچ یک از تصمیم‌گیری یا قانون‌گذاری حکومت‌ها حرکت یک صد ساله این جنبش را متوقف نکرده است. در طول این یک صد سال بسیاری از زنان و مردان به این جنبش پیوسته یا آن را رها کرده‌اند اما خط اصلی جنبش که مبارزه با تبعیض بوده رها نشده است. این جنبش نیز همانند جنبش‌های کارگری، محیط زیست و دانشجویی، زندانیان، چهره‌های بارز، کارزارها، ضد جنبش‌ها و سازمان‌های واکنشی، سرکوب‌ها و رویدادهای خاص خود را تجربه کرده است.

جنبش کارگری

علی‌رغم همه فراز و نشیب‌ها و همه فعالیت‌های حکومت برای بر ساختن سازمان‌های کارگری خودی (شوراهای اسلامی کار) جنبش مستقل کارگری در ایران در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی مثل دوره پهلوی به فعالیت خود ادامه داده است. در دوره‌هایی این جنبش تحت تاثیر ایدئولوژی‌ها (مارکسیسم، اسلام‌گرایی) قرار گرفت اما بعد راه خود را مستقل از آن‌ها در پیش گرفته است. به همین دلیل است که علی‌رغم ممنوعیت فعالیت‌های سندیکایی و فشار وزرات اطلاعات بر سندیکاهای مستقل به طور متداوم شاهد اعتراضات کارگری به نقض حقوق کارگران هستیم. هیچ گروه و سازمان سیاسی و هیچ رویداد سیاسی در ایران نمی‌تواند تهی از طرح مطالبات کارگری باشد همچنان که نمی‌تواند مطالبات دانشجویان، زنان و فعالان محیط زیست را نادیده بگیرد.

جنبش محیط زیست

علی‌رغم فضای امنیتی کشور روزی نیست که صدایی از هواداران محافظت از محیط

زیست در نقاط مختلف کشور به گوش نرسد. همان طور که بحران‌های محیط زیستی در کشور جدی هستند و زندگی روتین مردم را مختل می‌سازند هواداران محافظت از محیط زیست نیز با جدیت به فعالیت خود ادامه می‌دهند: روزی در پاک‌سازی کوه‌شاه در بافت کرمان، روز دیگر اعتراض به آلودگی هوا در اراک، روزی اعتراض به آلودگی ناشی از پساب یک کارخانه در زنجان و انتقال آب کارون و روزی دیگر گردهمایی برای مقابله با خشک‌شدن یک دریاچه در ارومیه. این جنبش نیز همانند جنبش زنان و جنبش دانشجویی و کارگری نه تنها خواهان یک تحول اجتماعی محسوس است بلکه خود به بخشی از این تحول اجتماعی تبدیل شده است.

۶.۲ مروری جامعه‌شناختی بر انقلاب ۵۷ و پیامدهای آن

انقلاب ۱۳۵۷ ایران همچنان موضوع مورد توجه بخش قابل توجهی از جامعه ایران است چون تبعات و نتایج آن هنوز گریبان آن‌ها را محکم گرفته است. دهه‌های اول و دوم بعد از این رویداد بیش‌تر محققان به دنبال پاسخ به این پرسش بودند که این واقعه چرا اتفاق افتاد، چگونه به براندازی رژیم سابق موفق شد، چه نیروهایی در آن دخیل بودند یا این اتفاق چگونه افتاد؛ اما در دهه‌های هشتاد و نود اکثراً اشتیاق دارند بدانند نتایج این رخداد برای کشور، جامعه و منطقه چه بوده است. حتی مدافعان جدی این رویداد بیش‌تر به تبلیغ در باب دستاوردهای آن (بیش‌تر برای قشر حاکم) می‌پردازند تا علل آن. حکومت نمی‌خواهد مردم این رویداد را فراموش کنند چون می‌خواهد خود را علی‌رغم قدرت مطلقه و مستقر، انقلابی معرفی کند. مخالفان نیز با اهداف متفاوتی می‌خواهند تجربه این انقلاب را یادآوری کنند، مردم را از انقلابی دیگر پرهیز دهند یا دوباره آن‌ها را به انقلابی دیگر فراخوانند. از همین جهت است که پرسش‌های مربوط به این رویداد هر سال بالاخص در روزهای پیروزی آن دوباره مطرح می‌شوند. در این قسمت تلاش می‌کنم خلاصه‌ای از تحقیقات انجام‌شده را در پاسخ به پرسش‌ها عرضه کنم.

چرا انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد؟

علل درون‌زای بروز انقلاب ۵۷ عبارت بودند از:

- ۱- شکاف عمیق میان انتظارات فزاینده (به واسطه آشنایی بیش‌تر با جوامع توسعه یافته) و واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اقشار شهری و حاشیه شهری.
- ۲- تولید ایدئولوژی از اسلام با اتکا بر گفتمان چپ که یک دنیای تخیلی آرمانی را برای مخاطب خلق می‌کرد.
- ۳- بازبودن دست نیروهای مذهبی در تاسیس نهادهای خود و گسترش شبکه در سراسر کشور در عین سرکوب نیروهای ملی سکولار و کمونیست‌ها.
- ۴- بسته‌بودن فضای سیاسی و تاسیس حزب رستاخیز بدون پشتوانه ایدئولوژیک برای تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی.

البته گفتمان انقلابی در دنیا در دهه‌های شصت و هفتاد زمینه مناسب فکری و ذهنی برای بروز آن فراهم می‌کرد. این البته علت انقلاب نبود بلکه برای آن موانع را از پیش پا بر می‌داشت.

چرا رژیم پهلوی فروپاشید؟

علل فروپاشی رژیم پهلوی عبارت بودند از:

- ۱- کندی و ناکارایی ماشین سرکوب: بر خلاف سپاه پاسداران و بسیج، ارتش و پلیس شاهنشاهی برای سرکوب یک جنبش اجتماعی گسترده ساخته نشده بودند.
- ۲- فضای مناسب بین‌المللی برای جنبش‌های سیاسی: جنگ سرد، حقوق بشر کارتری، فضای رسانه‌ای غیر انتقادی و غیر جستجوگرانه (عمدتاً تحت نفوذ چپ‌ها) برای جنبش‌های انقلابی و فضای رسانه‌ای انتقادی برای رژیم‌های سیاسی.
- ۳- فقدان یک هسته تصمیم‌گیر در رژیم برای مدیریت بحران‌های سیاسی و بالاخص اشتباه‌های اندک شاه برای ماندن بر سر قدرت (به علت بیماری)؛ در

کنار فقدان فرآیندهای لازم برای ارباب همگانی و بر ساختن یک قشر خودی و مدافع رژیم.

آیا حاکمان جمهوری اسلامی درسی از انقلاب گرفتند؟

درس‌هایی که حاکمان جمهوری اسلامی از انقلاب ۵۷ گرفتند کنترل شدیدتر و سرکوب‌های خشن‌تر (ماشین سرکوب کارآتر)، دشمنی شدید با غرب و مخالفت عام و آشکار با حقوق بشر بوده است. آن‌ها از روی دفترچه انقلاب و موفقیت‌های خود هر حرکت مردمی را با شدت و حدت کوبیدند. اما اکثر مردم از انقلاب ۵۷ درس گرفتند و از خشونت در برابر حکومت پرهیز کردند.

آیا انقلاب ۵۷ دزدیده شد؟

انقلاب‌ها نه دزدیده می‌شوند و نه منحرف. خشونت علیه رژیم مستقر و بعد جنگ قدرت میان انقلابیون و پس از آن تبدیل شدن انقلابی‌ها به مستبدان جدید سیر همه انقلاب‌های خشونت‌آمیز بوده است. اما دلبستگی انقلابیون به جنبشی که در آن مشارکت داشته‌اند نمی‌گذارد آن‌ها این واقعیات را ببینند. آن‌ها که این واقعیت را می‌بینند بعداً میان انقلاب و اصلاح به سمت اصلاح می‌روند. آن‌ها که ابتدا با انقلاب مخالف بوده‌اند همچنان ضدانقلاب باقی می‌مانند. آن‌ها که با خشونت مخالف‌اند همیشه ضدانقلابی باقی می‌مانند چون می‌دانند انقلاب به خشونت می‌انجامد؛ حکومت‌های دیکتاتوری قدرت را به سادگی واگذار نمی‌کنند و دست به خشونت می‌برند. انقلاب‌های غیر خشونت‌آمیز همانند انقلاب‌های خشونت‌آمیز پدیده‌هایی نادر هستند.

آیا انقلاب ۵۷ ادامه دارد؟

انقلاب ایران یک رخداد سیاسی بود که در ۲۲ بهمن ۵۷ به اوج رسید و پایان یافت. آن‌چه هست یک حکومت مستقر است که خود را به عنوان انقلابی می‌فروشد تا هر گونه مخالفت را ضدانقلاب معرفی و سرکوب کند. همچنین حکومت بسط حوزه نفوذ و تلاش برای بر ساختن امپریالیسم شیعی را با انقلابی معرفی کردن خود توجیه می‌کند.

خامنه‌ای رهبر انقلاب نیست؛ جانشین خمینی است. این عنوان در دستگاه تبلیغاتی رژیم یک دروغ عیان است. نهادهایی که صفت انقلابی دارند نیز نهادهای معمول حکومتی (و البته فراقانون و فراپاسخ‌گویی) هستند و نه نهاد انقلابی. عنوان انقلابی قرار است ویژگی‌های منفی آن‌ها را پوشش دهد. هنر انقلابی یا دین انقلابی هم پس از استقرار حکومت و با حمایت حکومت وجود ندارد. هر آن‌چه حکومت، انقلابی می‌نامد حکومتی و دولتی و در واقع ضدانقلابی است.

دستاوردها و خسارات این رویداد؟

در دستاوردها و خسارات انقلاب ۵۷ تحقیقات جدی و متنوعی صورت نگرفته است اما هفت روش برای اندازه‌گیری دستاوردها و خسارات رخداد سال ۵۷ وجود دارد:

۱- بررسی شمار خسارات انسانی از جمله تعداد مجروحان و کشته‌های دوران انقلاب، درگیری‌های گروه‌ها بعد از انقلاب و جنگ و نیز کشته‌های ناشی از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان، (یهودیان، بهائیان، مسیحیان، اهل سنت و شیعیان مخالف، فعالان سیاسی و اهل فرهنگ) شکنجه افراد در زندان‌ها و خروج از کشور به دلایل سیاسی، مذهبی و عقیدتی.

۲- مقایسه وضعیت اقتصادی و معیشت مردم ایران با مردم ترکیه و کره جنوبی در دو مقطع ۵۷ و ۹۵: این دو کشور در سال ۵۷ در شرایطی نزدیک به ایران قرار داشتند و امروز فاصله زیادی با ایران دارند.

۳- بررسی شرایط امروز در مقایسه با ادعاهایی که رهبران انقلاب ۵۷ عرضه می‌کردند مثل تامین رفاه، استقلال و آزادی توسط رژیم انقلابی؛ بعد از چهار دهه هنوز «۳۰ درصد مدارس موجود آموزش و پرورش، خشتی و گلی و کپری است.» (معاون آموزش متوسطه وزیر آموزش و پرورش، تابناک، ۹ دی ۱۳۹۵)؛ ایران بیش از همیشه به روسیه و چین در واردات نظامی و غیرنظامی وابسته است.

۴- میزان خسارات مالی ناشی از رفتارهای انقلابی و برابرگذاری آن با آن‌چه

طرفداران و مدافعان انقلاب به عنوان دستاوردهای مثبت ناشی از تغییر رژیم معرفی می‌کنند؛ خسارت‌های ناشی از انقلاب و جنگ تریلیون‌ها دلار (با احتساب تورم) تخمین زده می‌شود؛ بر اساس یک مطالعه میزان فرصت‌های از دست‌رفته برای ایران به علت ضدغربی بودن رژیم چیزی در حدود نیم تریلیون دلار است.

۵- مقایسه شاخص‌هایی مثل رشد اقتصادی، درآمد سرانه، تورم، ضریب جینی، تعداد عناوین و تیراژ کتاب به نسبت جمعیت و صدها شاخص دیگر که در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل از آن‌ها استفاده می‌شود در قبل و بعد از تغییر رژیم.

۶- مقایسه آزادی‌های اجتماعی، آزادی مذهب، و آزادی‌های فرهنگی و سیاسی قبل و بعد از انقلاب ۵۷.

۷- مقایسه میزان و تعداد جرائم و تخلفات، زندانیان، چک‌های برگشتی، خیریه و نهادهای مدنی و اجتماعی به نسبت جمعیت در سال‌های ۵۷ و ۹۷.

۶.۳ انقلاب چه بر سر ما آورد؟ پنج روش دآوری انقلاب ۵۷

با برآمدن نسلی تازه از ایرانیان که هیچ تصویری از انقلاب ۵۷ غیر از تبلیغات یک سویه دولتی و وزارت حقیقت جمهوری اسلامی ندارند و امروز بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (کسانی که بعد از سال ۵۵ به دنیا آمده و در زمان انقلاب کودک بوده یا به دنیا نیامده بودند) امروز دیگر پرسش اصلی در باب انقلاب ایران ماهیت، چرایی یا چگونگی وقوع این پدیده نیست بلکه مباحث و سوالات بیش‌تر معطوف به این است که انقلاب ۵۷ چه تاثیری بر زندگی امروز مردم ایران داشته است. جوانان ایرانی از خود و نسل گذشته می‌پرسند این انقلاب چه بر سر آن‌ها آورده است. این پرسش را به پنج روش می‌توان پاسخ داد که در واقع پنج روش برای ارزیابی نتایج، هزینه‌ها، پیامدها و دستاوردهای انقلاب ۵۷ است.

داوری بر اساس پیامدها

بخش قابل توجهی از ادبیات مربوط به انقلاب ایران در سه دهه هفتاد تا نود - پس از پشت سر گذاشتن دهه اول که عمدتاً معطوف به یافتن ریشه‌ها و روش‌ها و تاکتیک‌های انقلابیون بود - به پیامدهای انقلاب ۵۷ بر فرهنگ و جامعه و اقتصاد و سیاست در ایران اختصاص یافته است. انقلابیون ایرانی دیروز و محققان علوم اجتماعی امروز می‌خواسته‌اند بدانند نتایج و پیامدهای کار آن‌ها چه بوده است. در این میان نه تنها کنجکاو علمی بلکه وجدان اخلاقی و آگاهی عقلانی آن‌ها پا به میدان می‌گذاشته است.

اقتصاددانان عمدتاً به طرح شرطیه‌هایی مرتبط با تداوم شرایط اقتصادی دهه‌های چهل و پنجاه بدون وقوع انقلاب پرداخته‌اند به این معنا که اگر انقلاب اتفاق نمی‌افتاد اقتصاد ایران امروز در کجا بود. آن‌ها عمدتاً از خسارات چند هزار میلیاردی انقلاب ۵۷ و عقب‌ماندگی کشور در مقایسه با کره جنوبی و ترکیه که شرایطی شبیه ایران در دهه پنجاه خورشیدی داشتند سخن می‌گویند. جامعه‌شناسان از برهم خوردن ساختارهای سنتی و عدم شکل‌گیری ساختارهای مدرن در پی انقلاب یا به واسطه انقلاب، فرآیند اسلامی‌سازی جامعه و تحولات جمعیتی و بحران‌های اجتماعی سخن گفته‌اند. اهل علم سیاست به فرصت‌های از دست‌رفته برای دموکراتیزاسیون و مشارکت در فرآیند جهانی شدن حرف می‌زنند. اهل فرهنگ نیز عموماً از خسارات محدودیت‌های شرعی، ایدئولوژیک و سیاسی بر تولیدات فرهنگی و مهندسی فرهنگ توسط اسلام‌گرایان سخن می‌گویند. محدودیت‌های کشنده و نفس‌گیر اهل فرهنگ را از هر گرایش و رشته‌ای به تامل در مشروعیت حرکت‌های انقلابی واداشته است.

دانشمندان ایرانی علوم اجتماعی امروز در کنار نگاه ملی و محلی به مقایسه جایگاه جهانی ایران در شرایط ماقبل و مابعد انقلاب با توجه به ظرفیت‌ها و محدودیت‌های ایران در مقایسه با دیگر کشورهای هم‌ارز می‌پردازند. علاوه بر معیارهای توسعه انسانی سازمان ملل که در نهایت به رتبه‌بندی کشورها منتهی می‌شود، ده‌ها شاخص دیگر در حوزه سیاست و اقتصاد و جامعه و فرهنگ و رسانه‌ها برای مقایسه کشورها وجود دارد.

ایران طی چهار دهه شصت تا نود خورشیدی در اکثر این شاخص‌ها افت داشته و این افت مستقیماً نتیجه سیاست‌های حکومتی بوده که به واسطه انقلاب بر سر کار آمده است. البته منطقی نمی‌توان تاریخ را بر اساس شرطیه‌های خلاف واقع بازخوانی کرد یا پدیده‌ها را صرفاً بر اساس پیامدها و نتایج‌شان ارزیابی کرد چون کنشگران یک رویداد، پیش از باز شدن آن رویداد نمی‌توانند نتایج‌اش را پیش‌بینی کنند. هیچ‌یک از انقلابیونی که به خیابان‌ها آمدند نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که انقلاب موجب تضعیف ارتش شده و صدام را برای حمله نظامی به کشور و نابودی صدها میلیارد دلار و کشته و زخمی شدن صدها هزار نفر تحریک خواهد کرد یا نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که خود در سال ۶۰ در خیابان یا در سال ۶۷ در زندان قربانی نظام بدیل خواهند شد. بنابراین نمی‌توان اعمال آن‌ها را بر اساس آن‌چه امروز می‌دانیم داوری کنیم. در عین حال حتی اگر بسیاری از امور قابل پیش‌بینی باشند بخش قابل توجهی از بازیگران بر اساس مقتضیات هزینه-فایده یا وسیله-هدف در چارچوب‌های عقلانی عمل نمی‌کنند. اما می‌توان دستاوردهای نظام انقلابی و راهبردهای و ایدئولوژی آن را با دستاوردهای نظام‌هایی با شرایط مشابه مقایسه کرد.

داوری بر اساس آرمان‌ها و گفتمان‌ها

انقلاب ۵۷ را به درستی می‌توان بر اساس آرمان‌ها و اهداف و گفتمان‌هایی که در دهه پنجاه در میان انقلابیون در جریان بود مورد داوری قرار داد. انقلابیون آن دوره کم و بیش مغروق نظریه‌های هویت‌گرای ضدغربی، منتقد نظام سرمایه‌داری و تکنولوژی، در جستجوی معنی در عالم سیاست، تقدیس‌کننده خشونت (نام آن را گذاشته بودند خشونت انقلابی یا خشونت مقدس)، مخالف نظام سلطنتی مطلقه و موروثی، معتقد به سلطه انقلابیون (دیکتاتوری پرولتاریا-مستضعفان) و منتقد جدی لیبرالیسم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوق بنیادی بشر بودند. آن‌ها می‌خواستند نظامی بی‌طبقه (توحیدی یا غیر توحیدی)، ضد امپریالیست، توده‌وار و عامه‌گرا تاسیس کنند. آن‌ها در تاسیس نظامی ضد امپریالیست با طعم شدید نظریه توطئه، تبعیض‌آمیز، (علیه

زنان، غیر دین داران، غیر شیعیان، همجنس گرایان، درویش‌ها و به طور کلی غیر خودی‌ها) اقتدار گرای اسلام گرا، ضد لیبرال، گذشته گرا، مرگ باور و عامه گرا کاملاً موفق بودند. اما در ایجاد نظامی بی طبقه (از جهت اقتصادی)، مردم سالار (از حیث سیاسی) و بر ساختن هویتی تازه و معنویت گرا (از حیث فرهنگی) در برابر غرب کاملاً شکست خوردند. نتایج این نظام هم در سیاست خارجی (انزوا)، سیاست داخلی (سرکوب) و سیاست‌های اقتصادی (رانته) و فرهنگی (حذف) قابل مشاهده است.

داوری بر اساس نیروها و نهادها

انقلاب ۵۷ را می‌توان بر اساس ظرفیت‌ها و عملکرد نیروهای انقلابی و احزاب و گروه‌های درگیر در آن نیز داوری کرد. انقلاب ۵۷ یک انقلاب توده‌ای با سازماندهی اندک و بیش‌تر متکی بر شبکه سراسری روحانیت شیعه با ساختار هیئتی بود. همین نوع سازماندهی بعداً بر دولت جمهوری اسلامی نیز حاکم شد و تا امروز مانع جدی شکل‌گیری ساختار حزبی و رشد نهادهای مدنی مدرن در ایران بوده است. انقلابیون نهادهای تازه شکل گرفته در دوران پهلوی را - با توجه طاغوتی بودن - از میان بردند اما نتوانستند در برابر نهاد روحانیت و زائده‌های آن چیزی را بنیان بگذارند که تداوم حیات پیدا کند. سازمان‌های سیاسی با تشکیلات عمدتاً غیر دموکراتیک و غیر شفاف نیروهای انقلابی مستقل از روحانیت نیز به سرعت در سرکوب‌ها از میان رفتند.

داوری بر اساس کنش‌ها

کنش‌های انقلابیون را می‌توان بر اساس چارچوب‌های حقوقی، اخلاقی، عقلانی، جهان‌شمول، ملی و محلی مورد ارزیابی قرار داد. انقلابیون ایرانی ادعا کردند که خمینی را در ماه دیدند، رژیم سینما رکس را به آتش کشید، بیش از ۵۰۰۰ نفر در ۱۷ شهریور کشته شدند، مصطفی خمینی یا شریعتی یا صمد بهرنگی به دست رژیم کشته شدند، رژیم پهلوی رژیم‌های وابسته بوده است، برخی سرکوب‌ها توسط نیروهای اسرائیلی انجام شده است، و آمریکا در پی براندازی رژیم تازه تاسیس بوده است که تحقیقات تاریخی

بعدا نشان داد که همه آنها دروغ بوده است.

آنها همچنین به هزاران فرد بی گناه در نیروهای ارتش، پلیس و امنیتی حمله کردند و به آنها آسیب رساندند و این کارها را انتقام انقلابی، علیه اقداماتی که افرادی غیر از اینها انجام داده بودند، معرفی کردند. انقلابیون ایرانی اموال هزاران نفر را مصادره کردند بدون آن که دادگاهی در این باب تشکیل شود و به مال باختگان فرصت دفاع از خود را بدهند. آنها هزاران نفر را در دادگاههای سرپایی بدون وکیل و فرصت دفاع اعدام کردند و جنازههای آنان را در چاهها یا بیابانها انداختند. اثرات این کنشها همچنان در جامعه ایران به چشم می خورد.

داوری بر اساس روندها و فرآیندهای اجتماعی و سیاسی

شش فرآیند و روند در نیمه دوم قرن بیستم در سطوح جهانی، ملی و محلی در جریان بوده است: دموکراتیک شدن، تمایزیابی اجتماعی، توسعه، عرفی شدن، نهادسازی و جهانی سازی. امروز می توان پرسید جامعه ایران به دلیل انقلاب تا چه حد توسعه یافته یا عقب مانده است، آیا مشارکت و رقابت سیاسی در ایران افزایش یا کاهش یافته است، آیا جامعه از حیث سازمان کار و حرفه تمایز یافته تر است یا بسیط تر، جامعه و دولت سکولارتر شده است یا بنا به ادعای حکومت اسلامی تر، وضعیت نهادها چگونه است و ایران امروز در بازار جهانی چه سهم و نقشی دارد.

به عنوان نمونه انقلاب ۵۷ اخلاص جدی در فرآیند تمایزیابی ایجاد کرده است. در فاصله سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۸۵ قدرت کارفرمایی جامعه ایران سقوط کرد. در سال ۱۳۳۵ هر کارفرما به طور متوسط ۳۲ نفر را تحت مدیریت خود داشت اما این نسبت در سال ۱۳۸۵ به چهار نفر رسید. (فرشاد مومنی، الف، ۱۶ بهمن ۱۳۹۲) این سقوط یعنی اخلاص در فرآیند تمایزیابی و تقسیم کار عقلانی.

همه آمارها و اطلاعات و مشاهدات نشان می دهند که جامعه اقتدارگرایانه تر اداره می شود، نهادهای دینی و دولتی شدیداً به هم آمیخته اند، غیر از نهادهای دولتی و شبه دولتی نهادسازی به شدت سرکوب می شود، توسعه در کشور پایدار و همه جانبه

و متوازن نیست، ایران در مقایسه با ترکیه، کره جنوبی و هند علی‌رغم منابع طبیعی و نیروی انسانی تحصیل کرده عقب‌مانده است و کشور کم‌ویش در انزوای بین‌المللی به سر می‌برد.

۶.۴ پنج سوءبرداشت جامعه‌شناختی از انقلاب ۵۷

انقلاب‌ها ظرافت بسیار بالایی برای بدفهمی دارند. در دوران انقلاب هم انقلابیون و هم ناظران انقلاب با انواع احساسات ناشی از قتل‌ها و خشونت‌ها درگیرند. آن‌ها درخت‌ها را می‌بینند اما از فهم جنگل ناتوانند. (توجه کنید به پدیده فوکو در فهم یا سوءفهم انقلاب ایران و غفلت او از دیدگاه‌های اسلام‌گرایان و جهمی که می‌خواستند بسازند.) در دوران بعد از انقلاب نیز سه متغیر جنگ قدرت میان انقلابی‌ها، کینه‌های قدیمی و تاریخ‌نویسی به گزارش قدرت‌مندان، وارد میدان می‌شوند و بر مسیر تاریخ‌نویسی انقلاب تأثیر می‌گذارند. سوءفهم‌ها هم در حوزه سیاست و فرهنگ و هم در حوزه جامعه و اقتصاد به چشم می‌خورند.

ذیلاً پنج سوءبرداشت جامعه‌شناختی را در مورد انقلاب ۵۷ توضیح می‌دهم. رفع این سوءبرداشت‌ها از این جهت اهمیت دارد که ذهنیت‌ها را در باب زمینه‌های رشد سکولاریسم و درک درستی از استقلال و عدالت در جامعه باز و دمکراتیک آماده می‌سازد.

انقلاب از مساجد شروع شد

در ایران در زمان انقلاب ۵۷ ده‌ها هزار مسجد وجود داشت اما تنها چند مسجد آن هم در هر یک از شهرهای بزرگ به انقلابیون اجازه فعالیت در درون مسجد می‌دادند. فعال‌ترین مکان‌های فعالیت سیاسی دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی و هنری بود. اما هنگامی که خمینی در مقام رهبری قرار گرفت و حکومت سقوط کرد روحانیونی که تا دیروز با خمینی مخالف بودند بوی قدرت و ثروت شنیدند و همه علم خمینی را بالا بردند. همین شبکه بود که از شبکه دانشجویان، کارگران، هنرمندان و روزنامه‌نگاران قوی‌تر شد و

سرنوشت کشور را به دست گرفت.

کسانی که می‌گویند انقلاب از مساجد شروع شد یا از روحانیون و سپاهیان هستند که انقلاب را تنها از آن خود می‌دانند یا کسانی هستند که میان شروع انقلاب از مساجد و شبکه اجتماعی روحانیت که در اختیار حکومت تازه تاسیس قرار گرفت خلط می‌کنند. تمام مساجدی که نمی‌گذاشتند مخالفان رژیم حتی یک جلسه در فضای آن‌ها داشته باشند بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن به کمیته و پایگاه انقلاب بدل شدند.

رهبری انقلاب در دست روحانیت بود

رهبری انقلاب تا عید فطر سال ۵۷ در اختیار گروه‌های معتقد به مبارزه مسلحانه و گروه‌های ملی و مذهبی دانشگاهی، که می‌خواستند حکومت روش اصلاحی در پیش بگیرد، بود. نیروهای سیاسی نیز اکثراً با توبه از زندان آزاد شده بودند یا تعداد اندکی که سر موضع بودند در زندان به سر می‌بردند. خمینی به خوبی بر موج اعتراضات سال ۵۷ سوار شد. اکثریت روحانیون حتی تا دی ماه ۱۳۵۷ از این که مساجد تحت نظر آن‌ها به محلی برای مخالفت با رژیم پهلوی شود استنکاف می‌کردند. خمینی و روحانیون همفکر با وی نه تنها در میان روحانیت پذیرفته نبودند بلکه در قلمرو انقلابی‌گری نیز در اقلیت قرار داشتند.

معنویت انقلاب جامعه جهانی را تحت تاثیر قرار داد

انقلاب ۵۷ تا روز ۲۲ بهمن عبارت بود از کشتار و آتش‌زدن و نابودی و «مرگ بر». پس از ۲۲ بهمن نیز این رسالت به حاکمان تازه رژیم جمهوری اسلامی و رقبای سیاسی آن رسید تا خواستار اعدام و وحشت شوند. آن‌ها که در این انقلاب معنویت می‌دیدند در واقع خواست خود برای دیدن چنین انقلابی را منعکس می‌کردند. ادعای چهره معنوی از انقلاب در واقع تبلیغات روحانیت برای افزایش مشروعیت سیاسی خود بود. آن دسته از غربیان نیز که انقلاب ایران را چنین می‌دیدند هیچ اطلاعی از سازمان روحانیت در ایران نداشتند و تصور می‌کردند که روحانیون شیعه همانند مرتاضان هندی و همه از

جمله عرفا و صوفیان شرقی هستند. آن‌ها نمی‌دانستند که روحانیت شیعه یک نهاد کاملاً دنیوی و تشنه قدرت و ثروت و منزلت بیش‌تر بود. جهل افرادی مثل فوکو را نمی‌توان به حساب معنویت انقلاب ۵۷ گذاشت. نمازخواندن بخشی از انقلابیون نیز به معنای معنوی بودن انقلاب ایران نیست چون همین افراد خشونت و تنفر می‌پراکنند.

انقلاب برای کسب استقلال از ابرقدرت‌ها بود

ایران در سال ۱۳۵۷ بالاترین میزان استقلال خود را به عنوان یک دولت-ملت پس از دوران مشروطه تجربه می‌کرد. حضور مستشاران خارجی از همه جای عالم صرفاً برای توسعه زیرساخت‌های کشور بود و نه اعمال نظر قدرت‌های خارجی. به همین دلیل ایرانیان در سال ۵۷ بیش‌ترین احترام را در میان دیگر ملت‌ها داشتند. جمهوری اسلامی همان‌طور که آزادی‌های اجتماعی را از میان برد (بدون به‌ارمغان آوردن آزادی‌های سیاسی وعده داده شده) استقلال کشور را نیز مخدوش کرد. پس از چهار دهه جمهوری اسلامی مقام ایران در میان دیگر کشور تنزل یافته است و ایران بیش از سال ۵۷ در نیازهایش به خارج از کشور وابسته است. میزان وابستگی کشور به خارج تا آن حد گسترش یافته است که درآمد نفت کشور در بانک‌های چینی نگهداری می‌شود و چینی‌ها می‌توانند دسترسی به این حساب‌ها را محدود و مشروط سازند. اتفاقی که افتاده این است که با جهت‌گیری ضدغربی مقامات، ایران به کشورهای کمونیست و استبدادی مثل چین و روسیه وابسته‌تر شده است.

انقلاب برای کسب استقلال از غرب نبود؛ برای دشمنی اسلام‌گرایان و کمونیست‌ها با دنیای سرمایه‌داری، دموکراسی، آزادی‌های چهارگانه بیان، تجمع، رسانه‌ها و تشکیلات، حقوق بشر، آزادی و استقلال زنان و فردگرایی غربی بود. آن‌چه در ایران در سال‌های انقلاب جاری بود احساسات ضدغربی بود و نه استقلال‌خواهی. کمونیست‌ها و اسلام‌گرایان در سال ۵۷ موفق شدند خواسته‌های تمامیت‌خواهانه خود را تحت عنوان آزادی، استقلال و عدالت به بخش قابل توجهی از مردم بفروشدند. تقلبی بودن این کالاها بعد از دو سال برای اکثریت جامعه روشن شد.

انقلابیون به دنبال عدالت اجتماعی بودند

گروهی برای آن که نشان دهند انقلابیون ایرانی به دنبال آزادی و حقوق بشر و دموکراسی نبودند- تا حاکم شدن اسلام گرایان و وضعیت امروز کشور را توضیح دهند- عدالت طلبی را به انقلابیون نسبت می دهند. برای تبیین این موضوع نیز به سراغ برخی آرای سوسیالیستی مارکسیست ها و برخی آرای عدالت طلبانه روشنفکران و نواندیشان مذهبی می روند. چنین رویکردی از اساس نادرست است چون:

۱- مارکسیسم انقلابی در ایران به دنبال لغو مالکیت فردی و بنا گذاشتن مالکیت دولتی از یک سو و تمرکز قدرت در دست حزب حاکم از سوی دیگر بود. مارکسیسم ایرانی یک ایدئولوژی دولت گرا بود و نه یک ایدئولوژی عدالت گرا. نه در ایده و نه در عمل عدالت گرایی ارزش نخستین مارکسیسم انقلابی ایرانی نبوده و نیست. مهم ترین وجه عدالت اجتماعی در یک جامعه فرصت های برابر اجتماعی برای همه و برابری در برابر قانون است که مارکسیست های انقلابی ایرانی با جدیت با هر دو مخالفت کرده و می کنند. خوردن غم فقرا و کارگران با عدالت گرایی مساوی نیست.

۲- اسلام گرایان اعم از روحانی و غیر روحانی در پی تاسیس حکومت اسلامی و کسب قدرت برای اجرای احکام دینی بودند که اصولاً برای افزایش عدالت در جامعه تنظیم نشده اند. سخن گفتن تعداد بسیار اندکی از اسلام گرایان از عدالت و خوردن غم فقرا در رقابت با مارکسیست ها نباید ما را از اهداف بخش عمده اسلام گرایان مغفول سازد. آن چه از سخنان و رفتارهای علی امام اول شیعیان بر می آید عدالت نیست، خویشاوندسالاری کم تر و توزیع مساوی غنائم و منابع بیت المال است؛ که این دومی از اساس با عدالتی که اسلام گرایان در ذهن دارند در تعارض است. اگر عدالت در نظر آنان عبارت است از تخصیص منابع بر اساس استحقاق و رساندن حق به حق دار، مشخص است که همه در جنگ، مساوی و برابر همت نمی گذارند تا بهره مساوی ببرند. سهم همگان از بیت المال

نیز نمی‌تواند مساوی باشد. نیاز و میزان کار و تلاش در این جا تعیین کننده‌اند.

۳- انقلابیون ملی‌گرا نیز از اساس از شعارهای عدالت‌طلبانه پرهیز می‌کردند. برای آن‌ها استعلا‌ی وطن اولویت داشته و دارد و نه عدالت اجتماعی.

بخش سوم: جامعه ناهنجار و در گیرودار

تک تک شهروندان جامعه ایران هر روز در حال گیرودار با خود و دیگران هستند؛ چون هنجارها جا نیفتاده و شکل نگرفته است. این وضعیت بخش قابل توجهی از انرژی آن‌ها را مصرف می‌کند. حدود بیست میلیون نفری که دارای اختلال روانی هستند از همین درگیری و جنگ با خود و اطرافیان رنج می‌برند. وضعیت امروز جامعه ایران را می‌توان بی‌هنجار و در برخی حوزه‌ها ناهنجار نام گذاشت. هیچ ارزش و هنجاری نیست که اعضای جامعه بر آن توافق داشته باشند. یک جنگ دائمی میان قدرت‌مندان و مردم عادی بر سر باورها و سبک‌های زندگی وجود دارد: حکومت با در اختیار داشتن منابع قدرت و ثروت در پی تحمیل باورها و سبک زندگی خود است و مردم عادی نیز در برابر آن مقاومت می‌کنند. مخرج مشترکی نیز وجود ندارد. در چنین وضعیتی دیوار میان جرم و غیر جرم، درست و نادرست، خیر و شر و خوب و بد برداشته می‌شود. در این بخش این ویژگی را در آسیب‌های اجتماعی و پدیده‌هایی خاص به شما نشان می‌دهم.

۷. مسائل

۷.۱ آسیب‌های اجتماعی

آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی در ایران در دهه‌های هفتاد تا نود خورشیدی در حال تشدید و وخیم‌تر شدن بوده‌اند: ده برابر شدن کارت‌ون‌خواب‌ها طی ده سال، (از ۱۵ هزار در سال ۸۵ به ۱۵۰ هزار در سال ۹۵) افزایش حاشیه‌نشینان به ۱۸ تا ۲۵ میلیون، حدود ۳ تا ۷ میلیون معتاد به مواد مخدر بنا به آمارهای متفاوت، بیش از یک میلیون معتاد به الکل، دو سوم مردم زیر خط فقر نسبی و ۱۵ میلیون زیر خط فقر مطلق، بیکاری میلیون‌ها فارغ‌التحصیل دانشگاهی، بیکاری بیش از ۶۰ درصدی در برخی مناطق کشور، افزایش جرائم و پرونده‌های قضایی تا حد سالانه ۶۰۰ هزار ورودی زندان‌ها، ۲۲ برابر شدن تعداد زندانیان از سال ۱۳۵۷ تا کنون در عین ۲.۵ برابر شدن جمعیت کشور، ختم شدن یک سوم ازدواج‌ها به طلاق بدون هیچ پشتوانه‌ای برای زنان، (این میزان در اوایل دهه هشتاد یک به ۱۲ بود) افزایش نابرابری‌ها، و ۶.۵ میلیون نفر بیکار و دارای اشتغال ناقص. به این فهرست باید میلیون‌ها ترک تحصیل، بیش از دو میلیون کودک کار، افزایش بیماری‌های جسمانی و روانی و مشکلات فزاینده محیط زیستی را افزود.

این مشکلات تا آن حد تشدید و وخیم شده است که دیگر رهبر جمهوری اسلامی

نمی‌تواند مثل سه دهه هفتاد تا نود آن‌ها را به زیر قالی فرستاده و وانمود کند که وجود خارجی ندارند: «شرمندگی این حقیر از این که جوانی بیکار با دست خالی به خانه می‌رود کم‌تر از خود او نیست. خجالت و شرمندگی نظام از بیکاری یک جوان، از خجالت و شرمندگی جوان بیکار در خانواده خود بیش‌تر است.» (۱۶ خرداد ۱۳۹۴) اگر به سخنان خامنه‌ای در سه دهه هفتاد تا نود خورشیدی رجوع کنید به ندرت می‌توانید از او اشاراتی به آسیب‌های اجتماعی پیدا کنید. علت اصلی هم این دیدگاه اوست که طرح این مسائل سیاه‌نمایی است.

وزیر کشور از سه جلسه سه ساعته طی شش ماه با رهبر جمهوری اسلامی در باب آسیب‌های اجتماعی سخن گفت، در عین آن که به دو دهه تاخیر در رسیدگی به این مسئله اشاره داشت: «نسبت به مسائل آسیب‌های اجتماعی ۲۰ سال عقب هستیم. در واقع این موضوع در ۲۰ سال پیش باید بررسی و پیگیری می‌شد.» (خانه ملت، ۱۷ خرداد ۱۳۹۵) او البته آمارها را نیز مثل همیشه کم‌تر از میزان واقعی ارائه کرده است، مثل آمار بیکاران یا حاشیه‌نشین‌ها که به نظر او به ترتیب ۳.۵ و ۱۱ میلیون نفر است.

علی خامنه‌ای در شش ماهی که وزیر کشور از آن سخن گفته مطمئناً هزاران ساعت را صرف برنامه کشورگشایی در سوریه، لبنان، عراق و یمن، هزاران ساعت را صرف برنامه‌ریزی و گزارش مربوط به سرکوب جوانان، دانشجویان و فعالان سیاسی و هزاران ساعت دیگر را صرف هم‌نشینی با اعضای حزب پادگانی کرده است. (مثل دیدن فیلم‌ها و دیگر آثار آنان) بدین ترتیب هنوز آسیب‌های اجتماعی به موضوع دارای اولویت تبدیل نشده است.

حکومت دینی: حلال مشکلات یا بخشی از مشکل؟

هفت مشکل در برخورد با این معضلات اجتماعی در ایران وجود دارد که حکومت دینی یا ریشه این مشکلات است یا در آن‌ها سهم دارد یا اگر هم نقشی در آن‌ها نداشته باشد منابع کشور را در جاهایی دیگر، که نه اولویت دارند و نه موضوع کار حکومت است، دارد هزینه می‌کند:

۱- حکومت دینی انحراف از سبک زندگی روحانیت و اسلام‌گرایان را مهم‌ترین آسیب اجتماعی می‌داند و در برخورد با آن بسیار فعال است: مقابله با بدحجابی و روزه‌خواری و مهمانی مختلط و مسافرت زنان بدون مردان برای حکومت اولویت دارد و نه فقر و اعتیاد و بیکاری. امنیت اجتماعی از منظر حاکمان یعنی موفقیت مهندسی اجتماعی و فرهنگی در جهت تمامیت‌خواهی اسلام‌گرایانه و یک‌دست کردن جامعه از جهت سبک زندگی و نه تامین حداقل‌های یک زندگی با کرامت برای شهروندان و ایجاد چترهای اجتماعی برای همه.

۲- حکومت در فعالیت‌های اجتماعی در حیطه‌هایی دیگر مشغول است. برای حاکمان جلسات قرآن و زیارت و عزاداری در اولویت است: بودجه‌های شهرداری همچنان به سوی جلسات قرآن و هیئت‌های مذهبی و مراسم راهپیمایی اربعین در کربلا روان است و وام‌های بانکی برای زیارت به سوی دانشجویان و کارکنان دولت. در دفاع از این کارها هم اذعان می‌شود که دینی شدن فرد از همه آسیب‌های اجتماعی پیش‌گیری می‌کند. به همین دلیل به زندانیانی که قرآن را حفظ کنند، تخفیف‌هایی تا حد لغو حکم اعدام داده می‌شود. مهم‌ترین فعالیت فرهنگی سفارت‌خانه‌های ایران برگزار می‌شود. حکومت مهم‌ترین وظیفه خود را دینی کردن جامعه می‌داند و نه رسیدگی به آسیب‌ها یا زمینه‌سازی برای رفع آن‌ها. در حوزه آسیب‌های اجتماعی منابع حکومت در جایی که ادعاهای حکومت بیان می‌شود دیده نمی‌شود. مهم‌ترین طرح حکومت برای کمک به طبقات کم‌درآمد یعنی هدفمندی یارانه‌ها در نهایت به بخش پول به همه شهروندان و فقر بیش‌تر فقرا با تورم بالای ۴۰ درصدی انجامید.

۳- تنها مسیر مطمئن و مؤثر برای کاهش آسیب‌های اجتماعی در گیرشدن جامعه با این مشکلات است. حکومت‌ها نه توان‌اش را دارند که به تنهایی با این معضلات مقابله کنند و - حتی اگر به طور مقطعی ظرفیت‌اش را داشته باشد - نه می‌توانند به نحو پایدار به این کار ادامه دهند. اما حکومت جمهوری اسلامی چون به هر

گونه فعالیت جمعی غیر خودی‌ها با دیده تهدید امنیتی نگاه می‌کند مانع از قوت یافتن نهادهای مدنی و فعالیت‌های داوطلبانه است و بدین ترتیب نقش مخرب خود را در ورود این نهادها در حوزه آسیب‌ها ایفا می‌کند.

۴- به واسطه غلبه دو ایدئولوژی سوسیالیسم و اسلام‌گرایی بر گفتمان سیاسی کشور در دهه‌های سی تا نود خورشیدی دولت‌مداری و تمرکزگرایی بر اغلب اذهان حاکم بوده است. در غیبت نهادهای مدنی قدرت‌مند، اکثر شهروندان با نوعی نگاه دولت‌مدارانه انتظار دارند حکومت در هر مشکلی به عنوان منجی وارد شود. اما این منجی دروغین در حکومت‌های اقتدارگرا بیش‌تر به فکر قدرت‌مندتر کردن اعضای کاست حکومتی (با رانت، درآمدها و امکانات افسانه‌ای و فساد) و تمرکز قدرت، ثروت و منزلت در این گروه بوده است تا قدرت‌مندتر کردن جامعه. فقط به آمار کمک‌های مردم به صندوق‌های بزرگ‌ترین خیریه کشور (کمیتۀ امداد که یک نهاد دولتی است، با متوسط دو تا سه هزار تومان برای هر صندوق در ماه) نگاه کنید تا به میزان ناچیز آن‌ها پی ببرید. همان‌طور که فرهنگ و اقتصاد دولتی کار نمی‌کند خیریه دولتی نیز نتوانسته مشارکت مردم را جلب کند.

۵- دولت‌ها، اعضا، فراکسیون‌های مجلس و جناح‌های سیاسی در دو دهه هشتاد و نود هیچ برنامه و طرحی برای برخورد با این مشکلات ارائه نکرده‌اند. در انواع انتخابات اصولاً سخنی از نامزدها در مورد طرح و برنامه آن‌ها در برخورد با مشکلاتی مثل ترک تحصیل، کارتن‌خوابی، شیوع بیماری‌ها، طلاق فزاینده، کودکان کار و مانند آن‌ها به چشم نمی‌خورد. اصولاً مبارزات و کارزارهای انتخاباتی در ایران بالاخص در دهه‌های هشتاد و نود خورشیدی مسئله‌محور نبوده‌اند. آسیب‌های اجتماعی مسئله قدرت‌مندترین و توان‌مندترین نهادهای کشور یعنی دیوان‌سالاری نظامی و دینی نبوده و نیست. دیوان‌سالاری دینی شیعه بر خلاف دیوان‌سالاری دینی در مسیحیت هیچ وقت به طور سنتی در کسب و کار رسیدگی به معضلات اجتماعی نبوده است. بیش‌ترین نیروی نهادهای

نظامی و دینی در ایران در حوزه‌های داخلی صرف رقابت‌های سیاسی و سرکوب می‌شود. آن‌ها به دنبال کسب قدرت و ثروت بیش‌تر در داخل و گسترش حیطه نفوذ در منطقه خاورمیانه‌اند و نه رسیدگی به آسیب‌های اجتماعی.

۶- حتی در اولویت‌بندی آسیب‌های اجتماعی نیز فرار حکومت از مسئولیت اصلی خود به چشم می‌خورد. به قول وزیر کشور دولت روحانی بر اساس توصیه‌های علی خامنه‌ای در مواجهه با آسیب‌های اجتماعی «اعتیاد و مواد مخدر در جایگاه نخست، حاشیه‌نشینی در جایگاه دوم و پس از آن طلاق، بزهکاری‌ها، مناطق خاص و بحرانی اولویت‌های بعدی را شامل می‌شوند.» (خانه ملت، ۱۷ خرداد ۱۳۹۵) در این اولویت‌بندی اشتغال که فقدان و کاهش آن مادر همه معضلات اجتماعی است نادیده گرفته شده است. طلاق نیز که یک آسیب اجتماعی نیست در کنار بزهکاری قرار گرفته است. علت این نادیده‌گیری هم آن است که حکومت نمی‌خواهد مسئولیت خود را در وضعیت موجود بازار کار در ایران بپذیرد. اگر اشتغال در اولویت حکومت قرار داشت غرب‌ستیزی، برنامه اتمی و جنگ افروزی در خاورمیانه در اولویت مسائل خارجی و امنیتی حکومت قرار نمی‌گرفت.

۷- جمهوری اسلامی نظام تبعیض، تنفر، خشونت، تقلب و دروغ‌گویی است. این ویژگی‌ها شاید به طور مستقیم در اعتیاد، ترک تحصیل و طلاق تأثیری نداشته باشند اما به طور مستقیم در بیکاری، کودکان کار و فقر تأثیر دارند و به طور غیرمستقیم جامعه را به میان‌برزدن و جدی‌نگرفتن کار و تلاش و مسئولیت فردی تشویق می‌کنند. حکومتی که در اتلاف و فساد نقش بنیادی دارد و منابع کشور نیز عمدتاً در اختیار آن است، طبعاً جامعه را به دورزدن قانون و بی‌توجهی به مصالح جمعی تشویق می‌کند.

نتیجه این شرایط

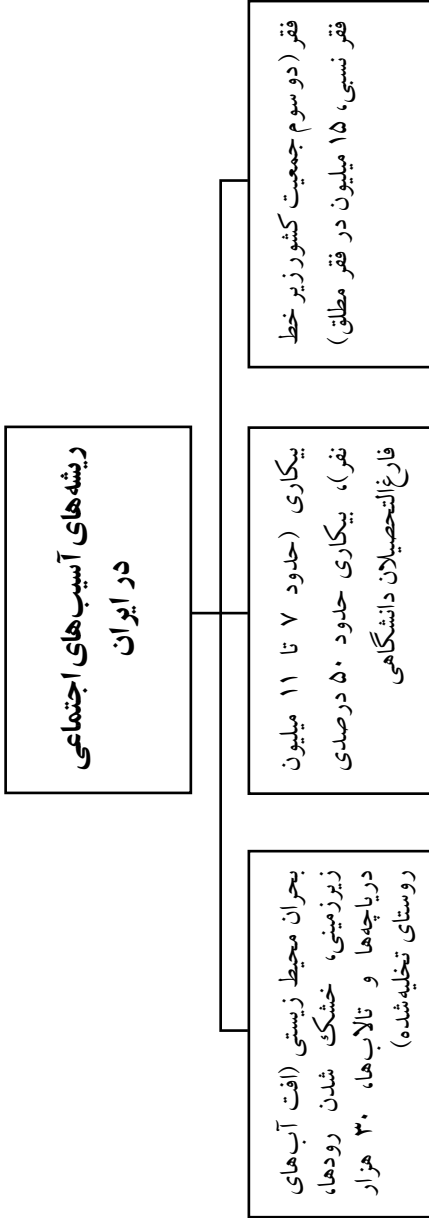
در شرایطی که مردم قدرت چندانی از مسیر دموکراسی و نهادهای مدنی ندارند

شهروندان بر مشکلات فردی خود تمرکز پیدا می‌کنند، اعتماد و سرمایه اجتماعی کاهش می‌یابد، پیوندهای اجتماعی سست‌تر و بنیان‌های اجتماعی شکننده‌تر می‌شوند. رشد بی‌سابقه چک‌های برگشتی، نزاع‌های خیابانی، جرائم، زندانیان و پرونده‌های قضایی به خوبی از این شکنندگی حکایت دارند.

ساختار آسیب‌های اجتماعی در ایران در چهار نمودار

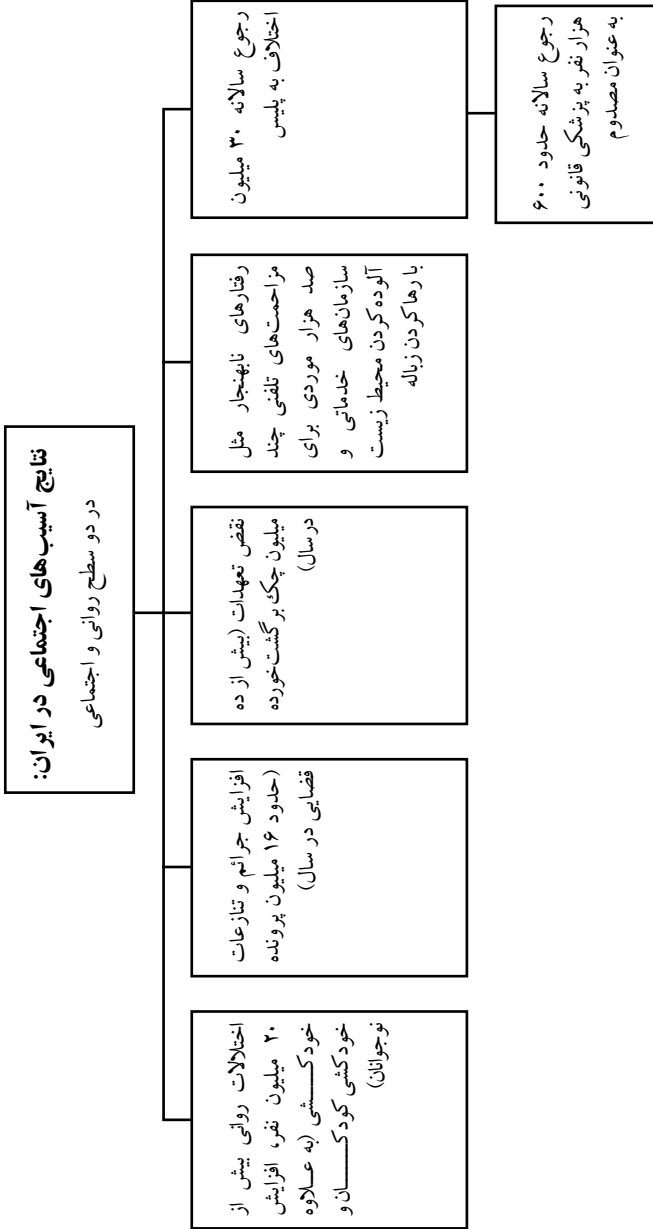
آسیب‌های اجتماعی در ایران آن‌چنان فراگیر و قابل مشاهده شده‌اند که دیگر حکومت نمی‌تواند با عناوینی مثل سیاه‌نمایی یا توطئه دشمنان از طرح آن‌ها جلوگیری کند یا آن‌ها را پنهان سازد. در سال‌های دهه نود مقامات سابق و لاحق جمهوری اسلامی، کارشناسان و فعالان مدنی آمارهای متفاوتی در باب این آسیب‌ها عرضه کرده‌اند اما مخرج مشترک آن‌ها وضعیتی بسیار نگران‌کننده را تصویر می‌کنند.

چوزعت آسیب‌ها آن‌چنان بحرانی شده است که رهبر جمهوری اسلامی (که همیشه این امور را نادیده می‌گرفته) از دستگاه‌های اجرایی در این باب گزارش خواسته و جلساتی با مدیران در مورد آسیب‌ها برگزار می‌کند. در نمودارهای زیر از مخرج مشترک این آمارها استفاده و در مواردی که آمارها متفاوت بوده‌اند دامنه آن‌ها را عرضه کرده‌ام. علت استفاده از نمودار برای پاسخ به چهار پرسش کلیدی در باب این آسیب‌ها (ریشه‌ها، صور، نقش دولت و نتایج) آسان کردن کار خوانندگان در کسب تصویری روشن از آن‌ها بوده است. اموری مثل کشیدن سیگار یا تن‌فروشی به طور محدود آسیب اجتماعی نیستند اما وقتی در مقیاس چند میلیونی یا چند ده میلیونی نمودار می‌شوند در شمار آسیب‌ها قرار می‌گیرند چون عوارض بهداشتی و اقتصادی و اجتماعی گسترده پیدا می‌کنند. طلاق نیز آسیب اجتماعی نیست اگر زنان و کودکان از چترهای حمایتی لازم برخوردار باشند که نیستند. ارقام عرضه‌شده به خوبی نشان می‌دهند که روندهای مرتبط با این آسیب‌ها به شدت نگران‌کننده‌اند.



نمودار ۷.۱ ریشه‌های آسیب‌های اجتماعی در ایران





نمودار ۷.۴ نتایج آسیب‌های اجتماعی در ایران

۷.۲ بازماندن از تحصیل

در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و بالاخص پس از اختلاف میان دولت احمدی‌نژاد و دیگر اقتدارگرایان به اندازه کافی در رسانه‌های داخلی به میزان بیکاری و تورم و پیامدهای آن به عنوان دو منبع اصلی مشکلات اجتماعی پرداخته شده است. امروز کم‌تر کسی در ایران از میزان این دو و پیامدهایشان یعنی فقر و اعتیاد و شیوع انواع جرم و سرریز شدن زندان‌ها بی‌اطلاع است. بیکاری و تورم امروز با گوشت و پوست و خون در جامعه ایران احساس می‌شود: «نتایج یک تحقیق در تهران نشان می‌دهد در ۴۳ درصد خانوار[ها] حداقل یک بیکار وجود دارد.» (مهر، ۱۲ شهریور ۱۳۹۲) میزان تورم نیز به ۴۰ درصد و در اقلام خوراکی به ۵۸.۵ درصد رسید. (مرکز آمار ایران، مهر، ۱۲ فروردین ۱۳۹۲) اما یک معضل بزرگ اجتماعی است که هم خود آن و هم پیامدهایش کم‌تر مورد توجه و بحث قرار گرفته است: کودکان و نوجوانان میان ۶ تا ۱۸ سال که به مدرسه نمی‌روند. بخشی از این جمعیت سال‌هایی به مدرسه رفته‌اند و بعد ترک تحصیل کرده‌اند و بخشی دیگر اصولاً در چرخه آموزش قرار نگرفته‌اند. از این دو گروه با عنوان بازمانده از تحصیل یاد می‌شود. حجم جمعیت بازماندگان از تحصیل چیست؟ ترکیب آن چگونه است؟ پیامدهای این معضل چیست؟

چند هزار یا چند میلیون؟

مقامات آموزشی کشور در دولت احمدی‌نژاد مثل همه موضوعات، آمارهای چندگانه‌ای در این قلمرو عرضه کرده‌اند: پنج هزار (معاون مدیرکل دفتر خلاقیت و نوآوری ابتدایی وزارت آموزش و پرورش، همشهری آنلاین، ۲۶ آبان ۱۳۹۱)، ۱۴۱ هزار (رئیس مرکز آمار وزارت آموزش و پرورش، ایسنا، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲)، تا یک میلیون و ۸۰۰ هزار (نهضت سواد آموزی، خبر آنلاین، ۲۸ مهر ۱۳۸۸). آمار مجلس بیش‌تر از این دو است یعنی سه میلیون و ۲۰۰ هزار بازمانده از تحصیل. (مرکز پژوهش‌های مجلس، همشهری، ۲۳ فروردین ۱۳۹۲) اما مراکز دیگر ارقام نگران‌کننده‌تری عرضه می‌کنند. به گزارش مرکز آمار ایران از جمعیت ۱۹ میلیون و ۴۳۵ هزار نفری در سنین هفت تا ۱۹ سال بیش

از هفت میلیون و ۱۰۰ هزار تن در سال تحصیلی ۹۰-۹۱ به دلایل اقتصادی و غیره قادر به ادامه تحصیل نبوده‌اند و در حقیقت، بیش از ۳۷ درصد دانش‌آموزان ایرانی در همان سال مجبور به ترک تحصیل شدند. (بهار، ۲۰ شهریور ۱۳۹۲)

بنا به آخرین سرشماری رسمی کشور، ۲۷ درصد کودکانی ایرانی، خارج از چرخه تحصیل قرار دارند. برخی منابع غیررسمی تعداد بازماندگان از تحصیل را تا ۶ میلیون نفر برآورد می‌کنند. (ایران، ۱۶ خرداد ۱۳۹۳)

در میان چهل میلیون جمعیت باسوادی که اکنون در حال تحصیل نیستند حدود ده میلیون دارای تحصیلات ابتدایی و ده میلیون دارای تحصیلات راهنمایی هستند. (معاون وزارت آموزش و پرورش، فارس، ۴ بهمن ۱۳۹۱) اگر آمارهای ناهم‌خوان فوق را در پراتز بگذاریم و به این آخری که با آمارهای سرشماری‌ها بیش‌تر می‌خواند اتکا کنیم. این بدین معناست که از هر دو دانش‌آموزی که به مدرسه رفته است یکی از آنها حتی به اخذ دیپلم هم موفق نشده و در مقطعی ترک تحصیل کرده است. این مشکل در دوران پهلوی وجود داشته و در جمهوری اسلامی نیز ادامه یافته و در برخی دوره‌ها تشدید شده است.

ترکیب بازماندگان از تحصیل

در ایران دانش‌آموزان به علت عدم رعایت مقررات مدرسه یا عدم قبولی مکرر در برخی مقاطع آموزشی از مدرسه اخراج می‌شوند بدون آن‌که به مدارس خاص این قشر ارجاع شوند. در کشورهای توسعه‌یافته برخی دانش‌آموزان از مدارس عادی اخراج می‌شوند اما یا در خانه به تحصیل ادامه می‌دهند و در دوره‌های خاصی از آن‌ها امتحان گرفته می‌شود، یا در دوره‌های شبانه شرکت می‌کنند یا در مدارس مخصوصی ثبت نام می‌شوند. در ایران نظام آموزشی دانش‌آموز اخراجی را رها می‌کند.

اما بخش عمده دانش‌آموزان تارک تحصیل یا بازمانده از تحصیل در ایران، اخراجی نیستند. آن‌ها توسط خانواده بر سر کاری گماشته می‌شوند یا به فعالیت‌های غیرقانونی رو می‌کنند تا کمک کار خانواده باشند. این‌جا است که رد پای دو معضل

اجتماعی دیگر یعنی بیکاری سرپرست خانوار و فقر دیده می شود که ترک تحصیل را تشدید می کنند. اعتیاد نیز در این میان نقش قابل توجهی ایفا می کند. در خانواده هایی که سرپرست خانوار معتاد است فرزندان مجبورند بار پدر یا مادر را بر دوش کشند. نظام تامین اجتماعی در ایران نمی تواند خانوارهایی با سرپرست غیرمعتاد را در دوره های محنت تحت حمایت کافی خود قرار دهد. (مستمری بهزیستی یا کمیته امداد برای رفع گرسنگی نیز کافی نیست) چه برسد به خانوارهایی با سرپرست معتاد.

آمارهای روشنی در باب سرانه ترک تحصیل (میزان ترک تحصیل بر حسب تعداد مشخصی از دانش آموزان) از حیث شهری/روستایی/عشایری/حاشیه شهری، دختر/پسر، کم درآمد/متوسط/پر درآمد عرضه نشده است تا ببینیم آیا تفاوت معناداری از این جهات میان بازماندگان از تحصیل وجود دارد یا نه. البته به طور موضعی اطلاعاتی وجود دارد مثل این که در شهروندان بی سواد بالای ۱۵ سال «مناطق ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹ و ۲۰ بی سوادترین مناطق تهران و مناطق ۳، ۶، ۲ و ۵ مناطق با سواد تهران محسوب می شوند.» (واعظ مهدوی از اعضای شورای راهبردی سلامت شهر تهران، مهر، ۳ مهر ۱۳۹۲)

در میان ۲۱ میلیون بی سواد یا دارای تحصیلات ابتدایی حدود ۱۲ میلیون زن و ۹ میلیون مرد هستند اما در میان کسانی که در دوره دبیرستان تحصیل را رها کرده اند تعداد مردان بیش تر است: ۵.۵ میلیون مرد در برابر ۳.۸ میلیون زن. (مرکز آمار ایران، نتایج سرشماری ۹۰)

پیامدها

ترک تحصیل یا بازماندن از تحصیل چهار پیامد برای جامعه ایران داشته است:

۱- کودکان کار: تعداد دقیق کودکان و نوجوانان کار روشن نیست (آمارهای چندمیلیونی ارائه شده تخمینی است) اما تعداد آنها آن قدر زیاد است که همه این پدیده را احساس می کنند، در خانه یا در خیابان و مترو. کودکان چه در مزرعه و کوره پزخانه ها کار کنند و چه در خیابان و کارگاه های فرش بافی و دوزندگی، مورد استثمار قرار می گیرند. کودکان کار چون به نحو غیرقانونی

کار می‌کنند (در ایران زیر پانزده سال) طبعاً از حقوق و مزایای کار نیز برخوردار نمی‌شوند و مجبورند به دستمزد کم‌تر تن در دهند. به دلیل فقدان مهارت، کارهای پیش پا افتاده و فقر سرنوشت محتموم آن‌هاست.

۲- نوجوانان بزه‌کار. بسیاری از کودکان و نوجوانان ترک تحصیل کرده یا بازمانده از تحصیل در خیابان‌ها و کوچه‌ها رها شده و جذب شبکه‌های خلاف و جرم می‌شوند. آن‌ها نه از حمایت چندان خانواده برخوردار می‌شوند و نه از حمایت مدرسه و جامعه. اوقات فراغت بی‌شمار بسیاری از آن‌ها را به گنگ‌های خیابانی و رفتارهای مجرمانه برای کسب آسان پول می‌کشاند. آن‌ها همچنین در خیابان بیش‌تر در معرض آسیب‌های اجتماعی مثل اعتیاد و بیماری‌هایی مثل ایدز قرار می‌گیرند.

۳- اختلال در فرآیند اجتماعی شدن جمعیت ده میلیونی بی‌سوادان: جمعیت حدود ده میلیونی بی‌سوادان کشور که در دهه‌های هشتاد و نود تعداد آن تقریباً ثابت مانده است دیگر فقط شامل افراد کهن‌سالی نیست که به واسطه عدم دسترسی به مدرسه یا ممانعت خانواده از تحصیل (بالاخص در مورد دختران) بی‌سواد مانده‌اند و سازمان سوادآموزی نیز نتوانسته آن‌ها را باسواد کند؛ امروز بی‌سوادان کشور در همه گروه‌های سنی وجود دارند. هم‌اکنون ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار ایرانی بالای شش سال توانایی خواندن و نوشتن ندارند (علی باقرزاده، رئیس سازمان نهضت سوادآموزی، خبر آنلاین ۶ دی ۱۳۹۱) و علت آن نیز این است که نظام آموزشی حداقل در سطح دبستان در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی از شمول صد در صد، علی‌رغم اجباری بودن آموزش عمومی تا ۱۸ سال بر اساس قانون اساسی، ناتوان بوده است. به این جمعیت می‌توان میلیون‌ها کم‌سواد را نیز اضافه کرد. فردی که بی‌سواد و کم‌سواد باشد در جامعه امروز نمی‌تواند فرآیند اجتماعی شدن را به درستی طی کند و در زندگی با مخاطرات بسیاری مواجه می‌شود. او نمی‌تواند تابلوهای راهنمایی و رانندگی را بخواند، از خواندن راهنمای استفاده از دارو عاجز است، نمی‌تواند در محیط کار مقررات و دستورالعمل‌ها را مثل افراد باسواد دنبال کند و از حقوق خود اطلاع کافی پیدا

نمی‌کند، نمی‌تواند شکایت‌نامه یا عریضه بنویسد، از خواندن روزنامه و نامه و ای‌میل ناتوان است و در همه این‌ها به دیگران وابسته است و گاه برای این امور باید هزینه پردازد. نظامی آموزشی که بی‌سواد تولید می‌کند در واقع به فرآیند اجتماعی شدن افراد خلل وارد می‌کند.

۴- لشکر بیکاران. با بالا رفتن میزان تحصیلات شانس افراد برای کسب شغل افزایش می‌یابد و بالعکس. از همین جهت در بحران‌های اقتصادی بی‌سوادها و کم‌سوادها آسیب‌پذیرترین قشر هستند. این امر بر ایران نیز صدق می‌کند. در این موضوع دو ضلع از سه ضلع بنیادهای مشکلات اجتماعی به هم ارتباط پیدا می‌کنند. البته در ایران تنها بی‌سوادها و کم‌سوادها از جهت رقابت در بازار کار آسیب‌پذیر نیستند. از ویژگی‌های نظام آموزش دانشگاهی در ایران تولید میلیون‌ها نیروی انسانی بی‌مهارت یا کم‌مهارتی است که به اندازه افراد بی‌سواد یا کم‌سواد برای کسب شغل مشکل دارند.

۷.۳ آموزش عمومی یا ترویج نادانی در نظام آموزش و پرورش

اسلام‌گرایان از روزی که در ایران بر سر کار آمدند با بسته‌بندی بومی‌گرایی (بازگشت به خود) و ارزش‌گرایی (فساد پنداشتن هر آنچه در سبک زندگی روحانیون شیعه جای نداشته) محتوایی تقلیل‌گرایانه، (تقلیل فرهنگ ملی به فرهنگ اسلامی ایدئولوژیک) تمامیت‌خواهانه (حذف اندیشه‌ها و روش‌های رقیب اسلام‌گرایان) و غیر دموکراتیک (اعمال از بالا) به آموزش عمومی بخشیدند که مبانی آن از این قرار بوده است: تربیت انسان در الگوی مکتبی به عنوان هدف، القای ایدئولوژی اسلام‌گرایی (قرائت مذهبی و شریعت‌مدارانه کمونیسیم) به عنوان محتوا، نفی تجربیات بشری در حوزه آموزش، (با نفی غرب) استفاده از آموزش و پرورش برای جذب نیرو در سازمان‌های نظامی و میلشای حکومتی، انحصار بخش آموزش و پرورش در دست دولت و تربیت قشری ضعیف از نظر مالی و فکری به عنوان معلم. در ادامه این مبانی را در سخنان یکی از مروجان سرسخت آن یعنی علی خامنه‌ای نشان می‌دهم:

هدف از آموزش: القای هویت مذهبی

هدف آموزش و پرورش در ایران رشد ذهنی، علمی و جسمی و پرورش قوای تخیل و اجتماعی شدن نیست بلکه ذهن شویی و القای ایدئولوژی اسلام‌گرایی و بارآوردن در سبک زندگی اسلام‌گرایان است: «ما اول چیزی که لازم است برای دانش آموز خودمان در نظر بگیریم، این است که در او هویت مستقل ملی و دینی به وجود بیاوریم؛ این اولین چیز؛ هویت مستقل و با عزت. جوان‌مان را جوری بار بیاوریم که دنبال سیاست مستقل باشد، دنبال اقتصاد مستقل باشد، دنبال فرهنگ مستقل باشد.» (علی خامنه‌ای ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۵) منظور خامنه‌ای از مستقل یعنی ضدغربی و کاملاً تحت کنترل و مهندسی حکومت اسلام‌گرایان. منظور وی از ملی نیز «تحت نظر حکومت مرکزی» است و نه ایرانی و بر اساس خواست مردم.

محتوای آموزش: ایدئولوژی اسلام‌گرایی و تنفر از غرب

برای توجیه این آموزش مکتبی و دینی و انحصار آموزش به اسلام‌گرایان یک لولوی خیالی به اسم نظام سلطه درست می‌شود که همه باید از آن بهراسند و رقبا را با اتهام ارتباط یا دلبستگی بدان کنار بزنند: «حالا بعضی‌ها ممکن است تعجب کنند که آموزش و پرورش ما با نظام سلطه بین‌المللی مواجه است؛ بله. نظام سلطه بین‌المللی که امروز مظهرش حکومت آمریکا است، سرمایه‌دارهای بزرگ صهیونیست‌اند و بعضی از دولت‌های مستکبر دیگر؛ این‌ها نمایندگان و نمادهای نظام سلطه بین‌المللی هستند. این نظام سلطه بین‌المللی برای ملت‌ها -نه فقط ملت ما، برای هر ملتی که بتواند- برنامه دارد؛ او هم می‌خواهد نسلی که آینده این کشور را و این کشورها را می‌سازد، با یک قواره‌ای و با یک شاکله‌ای تربیت بشود که برای او مفید باشد.» (همان‌جا)

به تصور خامنه‌ای نظام سلطه خیالی وی می‌خواهد «نسلی در کشورها تربیت بشود که فکر او را داشته باشد، فرهنگ او را داشته باشد، نگاه و سلیقه او را به مسائل جهانی داشته باشد. این نسل تربیت می‌شود، البته باسواد هم می‌شود، محقق هم می‌شود، سیاست‌مدار هم می‌شود و در کشورهای مختلف مسئولان کشور هم می‌شوند. خب برای یک مجموعه استعمارگر چه چیزی بهتر از این که مسئولان یک کشور، صاحب‌نظران یک

کشور و صاحبان رای در یک کشور، مثل آن‌ها فکر کنند و مثل آن‌ها عمل بکنند؟ کار را برای آن‌ها آسان می‌کند دیگر. این برنامه استعماری فرهنگی است.» (همان‌جا) هیچ یک از سیاست‌مداران غربی و سیاست‌های آموزشی دول غربی ادعاهایی را که خامنه‌ای مطرح می‌کند بیان نکرده‌اند. بهترین دانشگاه‌های امریکا دانشگاه‌های خصوصی هستند و آن‌ها هرگز چنین اهدافی را برای جذب دانشجو اعلام نکرده‌اند. ورود به این دانشگاه‌ها بر اساس رقابت شدید انجام می‌شود و کسی را با این گونه اهداف به عنوان دانشجو نمی‌پذیرند. ادعای‌های خامنه‌ای در این مورد نیز مثل دیگر ادعاهای توطئه‌اندیشانه وی صرفاً بر اساس توهم و خیالات وی ساخته و پرداخته شده است.

او و نزدیکانش تصور می‌کنند که اولاً محصولات فرهنگی و آموزشی در غرب همه توسط دولت‌ها تهیه می‌شود یا دولت در تولید آن‌ها افراد و موسسات را هدایت و نظارت می‌کند (مثل آنچه که در ایران در جریان است) و ثانیاً این محصولات برای مخاطبان در کشورهای ظاهراً تحت سلطه است. هر دو تصور فقط به یک ذهن مالیخولیایی تعلق دارد.

خامنه‌ای از قول اندیشمندان غربی می‌گوید: «متفکرین سیاست غربی بارها گفته‌اند به جای این که ما مثل دوران استعمار قرن نوزدهمی برویم کشورگشایی کنیم و حاکم نظامی بگذاریم و پول خرج کنیم و اسلحه بفرستیم و جنگ و جدال راه بیندازیم، بهتر از آن و آسان‌تر از آن و کم‌هزینه‌تر از آن این است که نخبگان و زیدگان آن‌ها را بیاوریم فکر خودمان را به آن‌ها تزریق کنیم، آن‌ها را بفرستیم به کشورشان، آن‌ها می‌شوند سربازهای بی‌جیره و مواجب ما.» (همان‌جا) هیچ متفکر غربی چنین سخنی را به زبان نیاورده است. متاسفانه روحانیون و وعاظ در ایران خود را مجبور به دادن منبع سخنانی که نقل می‌کنند نمی‌دانند و از قول افراد هر آنچه را که می‌خواهند خلق می‌کنند.

نفی تجربیات بشری

خامنه‌ای پس از چهار دهه دستکاری اسلام‌گرایان در نظام آموزشی کشور تحت عنوان اسلامی‌سازی هنوز اشتباهی اسلامی‌سازی دارد چون محصولات این نظام همه نسبت

عبودیت به ولایت فقیه ندارند. او راه اصلاح این نظام را نیز که سالانه صدها هزار ترک تحصیل کرده دارد و معدل نظام آموزشی متوسط دبیرستان در آن ۱۲ است (با همه استانداردهای پایین کشیده شده) بیتوجهی به تجربیات بشری در این حوزه می‌داند: «نظام ما نظام فرسوده و قدیمی و کهنه‌ای است. نظام آموزشی کهنه است؛ این را ما از اروپایی‌ها گرفتیم، همین جور نگهش داشتیم، مثل یک چیز موزه‌ای مقدس که دست به آن نخورد! هرگاه یک باری گوشه کنارش را یک کمی کم و زیاد کردیم؛ نظام، نظام کهنه‌ای است؛ باید نوسازی بشود. ما باز نگاه نکنیم به دست دیگران، ببینیم حالا در فلان کشور اروپایی چه اتفاقی افتاده، ما هم همان را رونویسی کنیم.» (همان‌جا) در نتیجه سیاست‌های اسلام‌گرایانه آموزش و پرورش در ایران مدام در حال افت کیفیت بوده است. دانش‌آموزان پسر نسبت به دختران افت تحصیلی بیش‌تری داشته‌اند. تاکید بر آموزش مذهبی به جای آموزش علمی و عقلانی، عدم درگیر بودن خانواده در فرآیند آموزشی، تغییر مدام نظام آموزشی، و عدم توانمندی معلمان که بر اساس معیارهای ایدئولوژیک گزینش می‌شوند و درآمد چندانی ندارند از علل این افت کیفیت هستند.

دشمنی با زبان انگلیسی

خامنه‌ای دشمنی ویژه‌ای با بریتانیا و ایالات متحده و هر آن‌چه در این دو کشور جاری است دارد از جمله زبان انگلیسی: «این اصرار بر ترویج زبان انگلیسی در کشور ما یک کار ناسالم است. بله، زبان خارجی را باید بلد بود اما زبان خارجی که فقط انگلیسی نیست، زبان علم که فقط انگلیسی نیست. چرا زبان‌های دیگر را در مدارس به‌عنوان درس زبان معین نمی‌کنند؟ چه اصراری است؟ این میراث دوران طاغوت است، این میراث دوران پهلوی است.» (همان‌جا) این ایده تا آن حد پیشرفته که گه‌گاه آهنگ به زبان روسی و لهستانی و ژاپنی از رسانه‌های دولتی جمهوری اسلامی پخش می‌شود اما پخش موسیقی به زبان انگلیسی ممنوع است. خامنه‌ای بهترین روش قطع ارتباط با تمدن غربی را که تولیدات‌اش اکثراً به زبان انگلیسی منتشر می‌شود محدود کردن آموزش زبان انگلیسی تصور می‌کند.

او در مورد تدریس زبان فارسی به صراحت داستان‌سازی می‌کند و دروغ می‌گوید: «ما که می‌خواهیم زبان فارسی را ترویج کنیم، باید یک عالم خرج کنیم و زحمت بکشیم. کرسی زبان را در یک‌جا تعطیل می‌کنند، باید تماس‌های دیپلماتیک بگیریم که چرا کرسی زبان را تعطیل کردید. نمی‌گذارند، اجازه دانشجو گرفتن نمی‌دهند، امتیاز نمی‌دهند، برای این که زبان فارسی را یک‌جا می‌خواهیم ترویج کنیم.» اکثر دانشگاه‌های مهم ایالات متحده و اروپا کرسی زبان فارسی و ایران‌شناسی دارند و خامنه‌ای در این زمینه به صراحت قلب‌واقعیت می‌کند.

آموزش دولتی/حاکمیتی

اسلام‌گرایان همه نهادهای آموزشی را نهادهای دولتی می‌خواستند و تنها در شرایط کمبود بودجه و نیز برای تولید کسب‌وکار برای خودی‌ها به مدارس و دانشگاه‌های غیرانتفاعی تن در دادند. در این نهادها نیز محتوای آموزشی را ایدئولوگ‌های دولت مرکزی تعیین می‌کنند. از همین جهت رهبر جمهوری اسلامی آموزش را مسئله‌ای حاکمیتی و غیرعرفی تلقی می‌کند: «خب حالا مسئله آموزش و پرورش طبق قانون اساسی و آن چنان که انسان درست فکر می‌کند می‌فهمد یک مسئله حاکمیتی است. معنایش این نیست که حتما همه بارش باید بر دوش دولت باشد؛ لکن دولت باید در مسئله آموزش و پرورش نقش‌آفرینی کند. این که ما مدارس دولتی را مدام تبدیل کنیم به غیرانتفاعی، معلوم نیست خیلی این یک کار پخته درستی باشد؛ حالا اسم‌اش مدارس غیرانتفاعی است اما بعضی از این‌ها مدارس انتفاعی است، نه غیرانتفاعی؛ با آن شهریه‌های کذایی که شنیده‌ام از بعضی‌ها می‌گیرند. سطح مدارس دولتی را بالا ببریم تا رغبت خانواده‌ها به این مدارس بیش‌تر بشود.» (همان‌جا) جالب است که خامنه‌ای همه مدارس را مدارس دولتی می‌خواهد اما بودجه‌های کلان دولتی و حکومتی در حوزه‌های علمیه و فعالیت‌های نظامی گسترش‌طلبانه و فساد و امتیازات حاکمان هزینه می‌شود.

آموزگاری یعنی ریاضت و عدم اعتراض

به همین علت معلمان یکی از فقیرترین اقشار در جامعه ایران هستند. حکومت این فقر را فخر آموزش گران معرفی می‌کند: «شما درآمد یک معلم را مقایسه کنید با درآمد فلان سرمایه‌دار، فلان پول‌دار، فلان بچه‌تاجر؛ خب این را معلم می‌بیند، می‌داند؛ این‌هایی که وارد وادی معلمی می‌شوند شاید خیلی‌شان - حالا نگوئیم همه‌شان، بسیاری از این‌ها - می‌توانستند یک جاده دیگری را در پیش بگیرند و یک منبع درآمد بالاتر و بیش‌تری برای خودشان فراهم کنند؛ نکردند. بخشی از انگیزه‌های معلمی عشق است؛ محبت است، احساس مسئولیت است. آینده‌سازی می‌کنند با قناعت، رنج تربیت جوان و نوجوان را بر عهده می‌گیرند با نجابت، با صبر و سکون در این کاری که با این خصوصیات عرض کردیم - رنج زیاد و بازده مادی کم - امکان اخلاص هست.» (۱۳) اردیبهشت ۱۳۹۵) متوسط حقوق معلمان در ایران در نیمه اول دهه نود خورشیدی حدود ۱.۵ میلیون تومان است. (تابناک، ۲۹ شهریور ۱۳۹۳) در حالی که در شهرهای بزرگ هزینه یک خانوار حداقل ۳ میلیون تومان بود. حکومت معلمانی ضعیف از نظر اقتصادی و کم‌توان از حیث تفکر انتقادی و تحصیلات علمی می‌خواهد تا به آسانی بتواند آن‌ها را دستکاری و مهندسی کند.

انتظار حکومت آن است که معلمان در برابر این وضعیت ساکت بمانند و هر که اعتراض کند بدخواه و ناسالم معرفی می‌شود: «بعضی از بدخواهان هم هستند که از مشکلات معیشتی جامعه معلمین، سوءاستفاده می‌کنند؛ بنده شنیده‌ام بعضی حتی در داخل خود آموزش و پرورش این سوءاستفاده‌ها را می‌کنند؛ وضع معیشتی دارای کمبود جامعه معلمی موجب می‌شود کسانی سوءاستفاده کنند. تا امروز به توفیق الهی، جامعه معلم خودش را سالم و پاکیزه نگه داشته، لکن بعضی‌ها دارند کار می‌کنند و تلاش می‌کنند که از این حرکت‌های ناسالم به وجود بیاورند.» (همان‌جا) خامنه‌ای حتی اعتراضات محدود معلمان به درآمد خود را ناسالم معرفی می‌کند. رئیس سازمان بسیج نیز موضع خامنه‌ای را برای توجیه سرکوب معلمان معترض تکرار می‌کند: «مسائل معلمان به هیچ وجه درگیر قیدهای حقیر مادی نیست و حل این مشکلات راه و روش خود را

داشته و نباید در جامعه مطرح شود.» (محمدرضا نقدی، ایسنا، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۵)

جذب دانش آموزان به ماشین سرکوب

خامنه‌ای به مدارس و دانشگاه‌های کشور به عنوان بستری برای جذب نیرو به ماشین سرکوب نگاه می‌کند. از همین جهت با فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی صرف در مراکز آموزشی (مثل برنامه‌های موسیقی) تحت هر عنوانی مخالف است: «این را هم من نمی‌فهمم معنایش را که حتما باید بگوییم «پیش‌آهنگی»! خب پیش‌آهنگی یک اصطلاح مال دوران طاغوت است؛ چه لزومی دارد؟ این تعبیرات و این الفاظ، هر کدام پشت سر خودشان یک بار معنایی دارند. جزو بزرگ‌ترین کارهای جمهوری اسلامی، جعل اصطلاحاتی بود با بارهای معنایی، مثلا فرض کنید استکبار، مستضعفین، نظام سلطه؛ این جور تعابیر چیزهایی است که ملت‌های دیگر، نخبگان سیاسی و فعال و مبارزاتی ملت‌های دیگر از ما قاپیدند آن‌ها را. چه لزومی دارد؟ ما بسیج دانش‌آموزی داریم فرض بفرمایید، گروه‌های پیش‌تاز دانش‌آموزی مثلا داریم یا جامعه اسلامی دانش‌آموزی، انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی؛ این تعبیرات، تعبیراتی است مال جمهوری اسلامی.» (همان‌جا) تمام عناوینی که وی از آن‌ها با ره‌یافتی مثبت ذکر می‌کند عناوین و نهادهای تحت نظر اسلام‌گرایان برای جذب نیرو به نهادهای نظامی و امنیتی است.

۷.۴ افزایش فقر

فقر عبارت است از فقدان «دسترسی قابل اتکا و پایدار» به ملزومات اولیه زندگی که عبارت‌اند از خوراک و نوشیدنی سالم و کافی، پوشاک، مسکن، (شامل آب، برق و وسایل گرمایش) آموزش، بهداشت و ارتباطات. بنابراین دسترسی به این ملزومات به طور موقت و بدون اتکا افراد را در شرایط بالای خط فقر نگاه نمی‌دارد. داشتن غذای کافی برای چندروز یا چندماه به معنای این نیست که افراد از حیث تامین غذا مشکلی ندارند. ملزومات زندگی در دنیای امروز فقط امور لازم برای بقا از یک روز به روز دیگر نیستند بلکه برای تداوم زندگی با کرامت و احترام ضرورت دارند. در

شرایط امروز، بدون آموزش عمومی، بهداشت همگانی و امکان جابجایی و ارتباطات این زندگی با کرامت تامین نمی‌شود. از همین جهت اقتصاددانان در اندازه‌گیری سبد کالاها و خدمات مورد نیاز یک فرد تنها به ۲۰۰۰ کالری در روز یا پوشاک زمستانی و سقف بالای سر اکتفا نمی‌کنند.

فقر مطلق و فقر نسبی در ایران

اقتصاددانان و جامعه‌شناسان متمرکز بر نابرابری اجتماعی و فقر برای تفکیک دو وضعیت فوق یعنی قرار گرفتن در شرایط مرگ (عدم دسترسی به حداقل‌های حیاتی) و عدم گذران یک زندگی معمول و آبرومند فقر را به فقر مطلق و فقر نسبی تقسیم می‌کنند. این تفکیک در حلقه‌های سیاست‌گذاری و کارزارهای انتخاباتی نیز کاربرد دارد. با در نظر گرفتن همین تفکیک است که به دو دسته آمار متفاوت در باب ایران می‌رسیم. مخرج مشترک گزارش‌های اقتصاددانان دولتی و غیردولتی در سال ۹۲ در باب فقر نسبی آن است که این خط برای یک خانواده ۴ نفره در سطح شهری یک میلیون و چهارصد هزار تومان و در روستاها ۸۴۰ هزار تومان است. کم‌ترین رقم مربوط به سال ۱۳۹۰ را رئیس شورای رقابت اعلام کرده بود یعنی ۹۸۰ هزار تومان برای خانوار شهری و ۵۸۰ هزار تومان برای خانوار روستایی (خبر آنلاین، ۱۰ تیر ۱۳۹۱) که با اضافه کردن حدود ۴۰ درصد تورم به اعداد گفته‌شده خواهیم رسید. برخی پژوهش‌گران دانشگاهی خط فقر را برای خانوار شهری در سال ۹۱، ۱.۵ میلیون تومان اعلام کرده بودند. (حسین راغفر، اعتماد، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

در سال ۱۳۸۹ اعلام شده بود که ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر مطلق و ۴۷ میلیون نفر زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند. (رئیس مرکز آمار، ایسنا، ۷ خرداد ۸۹) این رقم‌ها در یک دوره سه ساله با توجه به بحران بیکاری و رکود در کشور باید افزایش یافته باشد. بر اساس همین رقم‌ها حدود دو سوم جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

فقر ناگزیر یا گریزپذیر

فقر در ایران برای بسیاری از اقشار اجتماعی گریزناپذیر است چون اقتصاد ملی ظرفیت لازم برای تولید شغل را ندارد. این طور نیست که در کشور کار به اندازه کافی وجود داشته باشد و افراد از رفتن به سر کار خودداری کنند یا تخصص لازم برای انجام کارها را نداشته باشند. فقر سرنوشت محتوم بسیاری از افرادی است که در مکان‌ها یا خانواده‌هایی خاص متولد می‌شوند. همچنین فقر در ایران فقر ادواری (گسترده در میان مردم به دلیل خشکسالی‌ها یا دیگر عوامل طبیعی) یا موردی (فقری که از امور ساختاری ناشی نشده و محدود به گروهی خاص است) نیست.

فقر جمعی: قرضه ۱۰۰۰ تریلیون تومانی

هاشمی رفسنجانی در یکی از لحظات انتقادی خود به دولت احمدی‌نژاد از رازی که سال‌ها ناگفته مانده بود پرده برداشت. او به روشنی میزان قرض دولت را اعلام کرد: «هم اکنون دولت به مردم ۵۰۰ هزار میلیارد تومان بدهکار است. همچنین ۲۰۰ هزار میلیارد تومان به بانک‌ها، ۵۰ هزار میلیارد بابت اوراق مشارکت و ۲۰۰ میلیارد هم حقوق عقب‌افتاده بنگاه‌ها و پیمان‌کاران است.» (مهر، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲) این یعنی هر ایرانی در آن سال (با فرض جمعیت ۷۶ میلیونی) در حدود ۱۳ میلیون تومان بدهکاری در چارچوب دولت داشته است.

در ابتدای دولت احمدی‌نژاد در مرداد ۱۳۸۴، بدهی دولت به بانک‌ها و موسسات اعتباری فقط سه هزار و ۱۷۴ میلیارد تومان بود که این رقم طی هفت سال با افزایش ۶۴ برابری به حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان در پایان آذر ۱۳۹۱ رسید. علل این افزایش بالا رفتن سرسام‌آور هزینه‌های دولت، خاصه‌خرجی و پول‌پاشی، کمک‌های خارجی برای اقماری، مداخله‌های نظامی در منطقه و پیشبرد برنامه بسیار پرهزینه هسته‌ای بوده است. به عنوان نمونه بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ دولت ایران به طور متوسط سالانه مخارج خود را معادل ۲۱ درصد افزایش داده است؛ یعنی چیزی بالغ بر ۵ درصد بیش از متوسط نرخ رشد تورم رسمی در این دوره

در عین کندشدن آهنگ رشد اقتصادی. همچنین میزان مخارج دولت در ایران از ۳۰ هزار میلیارد تومان در سال ۸۳ به ۱۵۱ هزار میلیارد تومان در سال ۹۲ رسید. (خبرآنلاین، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲)

رشد اقتصادی منفی و فساد

وضعیت فقر هنگامی وخیم تر می شود که رشد اقتصادی به صفر یا عددی منفی برسد و در عین حال تورم نیز بالای چهل درصد باشد و افزایش درآمدها نیز به این میزان نرسد: «با وجود نرخ تورم بالا، دست کم قدرت خرید کارگران ۶۰ تا ۷۰ درصد کاهش یافته است.» (محمد احمدی، عضو شورای عالی کار، مهر، ۲ مرداد ۱۳۹۲) رشد اقتصادی بنا به اعلام مراجع دولتی در سال ۱۳۹۲ به منفی ۵.۴ درصد رسید.

از عواملی که به جز کاهش رشد اقتصادی در افزایش فقر جامعه دخیل بوده اند می توان به فساد ساختاری در بخش عمومی (حکومت، دولت و شهرداری ها) بالاخص در هشت سال دولت احمدی نژاد اشاره کرد. در حوزه فساد، دولت احمدی نژاد رکوردهای تازه ای را در مفقودشدن درآمد نفت (سال هایی تا حدود ۱۲ میلیارد دلار)، گم شدن پول در بانک ها (۳۳ میلیارد دلار، جهان صنعت، ۲ بهمن ۱۳۹۱)، خاصه خرجی، وام های بانکی کم بهره و بدون بازگشت یا پرداخت نشده (تا حد ۷۰ هزار میلیارد تومان) و پول پاشی برای جمع آوری رای (۹ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۸۸، علی عسگری، خبرآنلاین، ۱۸ آذر ۱۳۹۱) بر جای گذاشت.

کمرشکن شدن هزینه های درمان

بیماری های صعب العلاج مثل قند یا سرطان در جامعه ایران رشدی فزاینده داشته اند: در ایران هفت میلیون بیمار دیابتی وجود دارد؛ (تابناک، ۲۴ آبان ۱۳۹۱) سرطان بعد از بیماری های قلبی و عروقی، حوادث و سوانح سومین علت مرگ است و سالانه ۸۵ هزار مورد سرطان شناسایی می شوند. (اعتماد، ۲ مرداد ۱۳۹۱) هزینه های درمان بیماری هایی که نیاز به جراحی و بستری شدن دارند و نیز بیماری های صعب العلاج به اندازه ای افزایش

یافته است که بیماران باید همه پس انداز خود یا حتی خانه خود را برای درمان بفروشند: «در طی یک سال اخیر تعرفه بخش های مختلف بیمارستانی افزایش نگران کننده ای پیدا کرده است، به طوری که در حوزه هتلینگ تعرفه های بیمارستان های دولتی حدود ۵۳ درصد و بیمارستان های خصوصی حدود ۷۰ درصد افزایش پیدا کرده است.» (نایب

رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس، مهر، ۲۹ فروردین ۱۳۹۲)

در سال های ۸۸ و ۸۹ آماری که در ارتباط با خانواده هایی که توان پرداخت هزینه های سنگین درمان بیماری های سخت را نداشته و ناگزیر با فروش وسایل زندگی به زیر خط فقر رفته اند، در حدود ۲.۵ تا ۴ درصد از کل جمعیت کشور اعلام شده بود. این آمار در سال های ۹۰ تا ۹۱ به مرز ۷.۵ درصد رسیده است. این امر موجب سقوط میان ۶ تا ۷.۵ میلیون نفر از جمعیت کل کشور به دلیل افزایش سرسام آور هزینه های درمان به زیر خط فقر شده است. (مهر، ۳۱ فروردین ۱۳۹۲)

بنا به گزارش مطبوعات «تعرفه های درمانی پزشکان عمومی در بخش دولتی در سال جاری در مقایسه با تعرفه های درمانی پزشکان عمومی در سال ۱۳۸۳، ۴۰۰ درصد و تعرفه های پزشکان عمومی در بخش خصوصی در سال جاری در مقایسه با سال ۱۳۸۳، ۷۰۰ درصد افزایش داشته است. تعرفه پزشکان عمومی در بخش دولتی و خصوصی از سال ۸۳ تا ۹۲، ۵۵۰ درصد، متخصص ۷۵۷ درصد، فوق تخصص ۸۸۱ درصد و روان پزشک ۱۱۲۶ درصد افزایش یافته است.» (شرق، ۱ اردیبهشت ۱۳۹۲) این هزینه ها نیز که خانواده ها مجبور به پرداخت آن ها هستند و حتی اگر بیمه داشته باشند بیمه ها فقط قسمتی از آن ها را پرداخت می کنند از قدرت خرید خانوار می کاهند.

اگر سه دسته موضوعات مطرح شده در این قسمت یعنی علل ساختاری فقر، (مثل قرضه بالای دولتی، رشد اقتصادی منفی) عوامل منتهی شونده به فقر (کمرشکنی هزینه های درمان) و نشانه های فقر (اجاره نشینی به جای خرید مسکن) را در ایران در نظر بگیریم خواهیم دید که مسئله فقر در ایران موضوعی نیست که به سادگی قابل حل باشد. چشم اندازی نیز برای حل آن به چشم نمی خورد. دولت های جمهوری اسلامی هیچ گاه سیاست هایی مؤثر برای کاهش فقر نداشته اند. دولتی نیز که با مدعای مبارزه با فقر بر سر

کار آمد- دولت احمدی نژاد- در نهایت فقرای بیش تری را به هنگام خداحافظی پشت سر گذاشت. سیاست‌های عدالت توزیعی تنها به توزیع فقر منجر شده‌اند.

جامعه ایران فقیرتر و فقیرتر می‌شود

علی‌رغم آمارهای مربوط به تورم (تورم نقطه به نقطه ۳۸.۷ درصد) در فروردین نسبت به فروردین یک سال قبل (مرکز آمار ایران، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲) و بیکاری (۱۲.۲ درصد) - که کارشناسان اقتصادی معتقدند حدود بیست درصد است (حسین راغفر، خبرآنلاین، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲) - که نشان می‌دهند مردم فقیرتر شده‌اند برخی از مقامات جمهوری اسلامی معتقدند که هدفمندشدن یارانه‌ها از شکاف میان طبقات پر درآمد و کم درآمد کاسته است. در آمارهای خط فقر هم آن قدر دستکاری کرده‌اند که دیگر قابل باور نیستند. اما روندهایی جدا از آمارهای مربوط به خط فقر و بیکاری و تورم و هدفمندی یارانه‌ها وجود دارند که نشان می‌دهند جامعه ایران به واسطه سیاست‌های اقتصادی تمرکزگرا، رانتی و انزواگرایانه جمهوری اسلامی دارد فقیرتر و فقیرتر می‌شود.

اجاره‌نشینی به جای خرید خانه

آمارهای اعلام شده از سوی اتحادیه کشوری مشاوران املاک نشان‌دهنده افزایش عقد قراردادهای اجاره مسکن در کشور است. سال ۱۳۹۱ بیش از ۵۴۷ هزار قرارداد اجاره واحدهای مسکونی در کشور منعقد شد که ۱۹۷ هزار مورد یعنی بیش از ۵۶ درصد نسبت به سال ۹۰ افزایش داشت. سال ۹۰ حدود ۳۵۰ هزار اجاره‌نامه در کشور ثبت شد که نسبت به سال ماقبل اش ۵۰ هزار مورد افزایش دارد. در مقایسه عقد قراردادهای اجاره طی چهار سال، سال ۸۸ کم‌ترین میزان ثبت اجاره‌نشینی را داشته و این آمار در سال ۹۱ به بالاترین میزان رسیده است. طی سال‌های ۸۸ تا ۹۱، سال ۹۱ شاهد ثبت بیش‌ترین قرارداد اجاره‌نشینی بوده است. دلایل متعددی برای این افزایش قابل تصور است از جمله رشد جمعیت، افزایش ازدواج‌ها، و افزایش مهاجرت به کلان‌شهرها (ایسنا، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲) در حالی که افراد قدرت خریدشان را به تدریج از دست داده‌اند.

فساد مرسوم و ساختاری

باهنر دلیل وزارت اطلاعات دولت اصلاحات برای عدم تأیید احمدی نژاد را موضوعات اقتصادی بیان کرده بود: «آنها می گفتند که وی یک سری مبادلات مرزی را با مباشرت آقای محصولی انجام داده است، در حالی که در زمان آقای هاشمی درست یا غلط این کار مرسوم بود.» (مشرق، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲) هنگامی که خبرنگاران از مصطفی پورمحمدی در باب پرونده فساد ۲۱ میلیارد تومانی در دوره وزارت کشوری وی سوال می کنند پاسخ وی این است: «در کشوری که اعداد نجومی جابجا می شود و پاسخ نمی دهند، نیاز نیست شما بیش از این به این اعداد کوچک توجه کنید.» (تابناک، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲) پورمحمدی بارها از فساد در پرونده بدون مناقصه ۴۵۰ میلیون یورویی سخن گفت اما با هشدار دادستان کل مواجه شد. (الف، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲)

این پولها معمولاً به خارج کشور منتقل می شوند چون در داخل امنیت سرمایه وجود ندارد. اگر این پولها در داخل سرمایه گذاری می شدند باید نتیجه آنها را در تولید و اشتغال می دیدیم. نتیجه خروج سرمایه ها به علاوه فرار مغزها عدم سرمایه گذاری در بخش های صنعتی و کشاورزی و عدم رونق کسب و کار و فقیرتر شدن مردم بوده است.

زدن از هزینه های اوقات فراغت

حوزه دیگری که نشان دهنده کاهش قدرت مالی مردم ایران است صرف هزینه در حوزه اوقات فراغت است. در نوروز سال ۱۳۹۲ شاهد کاهش دست کم ۵۰ تا ۸۰ درصد از سفرهای نوروزی (شرق، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲) بودیم. از این جهت هیچ کس آمارهای اغراق آمیز دولت در باب سفرهای نوروزی ۹۲ (۶۱ میلیون نفر شب، همشهری، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲) در حوزه سفرهای داخلی را باور نکرد. نمایشگاه کتاب سال ۱۳۹۲ کم رونق ترین نمایشگاه در ۲۶ دوره آن بود. سینمای کشور در سال ۱۳۹۱ تنها حدود ۸.۵ میلیون بلیط فروخت که یک دهم بلیط فروخته شده در سال های دهه شصت و در اوج فلاکت و درماندگی سال های جنگ است. بازگشت بازنشستگان به کار نشانه دیگر کاهش قدرت اقتصادی مردم است. دغدغه تأمین معیشت، به هم خوردن دخل و خرج در

کنار میل به حضور در اجتماع و انتقال تجربه ۹۰۰ هزار بازنشسته را در سال‌های اول دهه ۹۰ به بازار کار بازگرداند. (مهر، ۱۱ مرداد ۱۳۹۴)

هشت پیامد فقر

بالارفتن میزان رقم بیکاری رسمی (۲.۱ درصد در سال ۹۵) که آمارهای غیررسمی آن میان ۲۵ تا ۳۰ درصد است، افزایش حجم نقدینگی (تا حد ۱.۲ تریلیون تومان) و به واسطه آن افزایش رکود و تورم، بالارفتن نرخ ارزهای خارجی و کم‌ارزش‌تر شدن پول ملی، اتلاف گسترده منابع، فساد نهادینه و همه‌جایی، صرف منابع ملی در مداخله‌های نظامی خارجی و میزان بسیار اندک سرمایه‌گذاری خارجی (به واسطه دشمنی با غرب) از عوامل فقیرتر شدن جامعه ایران در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی هستند. این پدیده در سطح جامعه باعث بروز یا تشدید آسیب‌های اجتماعی شده است.

نه شرکت‌های دولتی، (با حدود سه چهارم بودجه دولتی) نه امپراطوری اقتصادی و مالی سپاه و نه نهادهای مالی و اقتصادی تحت نظر رهبر - که بودجه‌های عمومی را می‌مکند - گزارشی از این که چه بر سر منابع کشور می‌آید به مردم عرضه نمی‌کنند. این سه امپراطوری علاوه بر صرف منابع کشور با انحصاراتی که ساخته‌اند دست مردم را نیز در فعالیت‌های اقتصادی بسته‌اند.

در این قسمت به هشت پدیده رقت‌انگیز، دل‌ناچسب و بعضاً شنیع که عمدتاً حاکی از فقر جامعه هستند اشاره می‌کنم یعنی عادی شدن و رواج خرید و فروش اعضای بدن، سوء تغذیه، حاشیه‌نشینی، جستجوی دیوانه‌وار گنج، دست‌فروشی، کودکان کار، افزایش اجاره‌نشینی و ازدواج کودکان. جالب توجه است که چهار مورد این پدیده‌ها به نحو مستقیم (ازدواج و کار کودکان) و غیرمستقیم (دست‌فروشی و سوء تغذیه) با کودکان ارتباط دارند.

بازار اعضای بدن

خرید و فروش اعضای بدن به پدیده‌ای قابل مشاهده در کوچه و بازار ایران تبدیل شده است به طوری که اطلاعاتی‌های مربوط به آن را در معابر می‌توان مشاهده کرد. غیر

از فروش کلیه که ده‌ها سال است آشکارا جریان دارد فروش تکه‌هایی از کبد، مغز استخوان، قرنیه چشم و اجاره‌دادن رحم به روش‌هایی برای کسب پول تبدیل شده است. اجزای بدن در سال ۱۳۹۶ از ۵۰ تا ۵۰۰ میلیون بنا به شرایط مختلف بیمار و فروشنده خرید و فروش می‌شد. نهادهای دولتی نیز که می‌خواستند این بازار را تا حدی کنترل کنند (با پرداخت بخشی از هزینه‌ها و آبرومندانه کردن مبادله) موفقیت چندانی نداشته‌اند. بدین ترتیب ثروت‌مندانی که ثروت آن‌ها اکثراً از طریق رانت و امتیاز کسب شده است می‌توانند اجزای بدن فقرا را که مستاصل هستند خریداری کنند.

معضل حاشیه‌نشینی

بر اساس آمارهای متفاوت در ایران میان ۱۱ تا ۲۱ میلیون حاشیه‌نشین وجود دارد. برخی از مقامات از این جمعیت با عنوان بدمسکن یاد می‌کنند و تعداد آن‌ها را ۱۹ میلیون می‌دانند. (وزیر راه و شهرسازی تسنیم، ۵ اسفند ۱۳۹۵) شهر مشهد به تنهایی دارای حدود ۱.۲ میلیون حاشیه‌نشین است. (ایرنا، ۵ شهریور ۱۳۹۳) اهواز پس از مشهد دومین شهر دارای حاشیه‌نشین کشور است: «حدود ۳۵۰ هزار حاشیه‌نشین در مناطق مختلف این کلان‌شهر ساکن هستند.» (شهردار اهواز، خبرگزاری رادیو و تلویزیون حکومتی مرکز خوزستان، ۵ اسفند ۱۳۹۵) مردم در این مناطق از حداقل خدمات شهری و بهداشتی برخوردار نیستند. مناطق حاشیه شهری بستر انواع آسیب‌های اجتماعی هستند.

جستجوی گنج

هر چه افراد بیش‌تر در چاه فقر فرو روند برای یکباره ثروت‌مند شدن حریص‌تر می‌شوند. در سراسر کشور افراد به صورت فردی و گروهی در جستجوی گنج بوده و هستند. امکانات فلزیابی به این تلاش‌ها دامن زده است. این اقدامات به ادعاهای مربوط به گنج‌های تاریخی در مناطق تاریخی کشور نیز منتهی شده است. به عنوان نمونه در یک دوره خبر گنج کوروش در منطقه مرودشت فارس (محل دفن کوروش و تخت جمشید) در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شد.

هرچند از همان ابتدا سازمان میراث فرهنگی پس از بررسی، احتمال وجود این گنج در روستای فاروق را رد کرد و حتی پس از گذشت حدود ۱۰ روز اعلام شد که مدعیان وجود این گنج پس از این که نتوانستند ادعای خود را ثابت کنند تحویل مقامات انتظامی داده شدند، باز هم عده‌ای در پی این گنج بوده‌اند. به تاراج رفتن میراث فرهنگی به دست قاچاقچیان که بسیاری از آن‌ها نیروهای امنیتی و نظامی «خودی» هستند موضوع دیگری است.

افزایش دست‌فروشی

اخبار مربوط به درگیری ماموران شهرداری‌ها با دست‌فروشان و در مواردی رفتارهای خشونت‌آمیز با آن‌ها یا خودکشی آن‌ها به اخبار روزانه در کشور تبدیل شده است. دست‌فروشان در همه فضاهای عمومی مشغول به کار هستند و هر روز روش‌های تازه‌ای برای حضور در مناطقی که حضور آن‌ها محدود شده (مثل مترو) ابداع می‌کنند. دست‌فروشی به یکی از معضلات جدی شهرداری‌ها در تنظیم امور شهری تبدیل شده است. تنش میان مغازه‌داران و دست‌فروشان یکی از پیامدهای این پدیده است.

ازدواج کودکان

بر اساس آمار ثبت احوال ایران، در سال ۹۴ بیش از ۳۷ هزار دختر با سن کم‌تر از ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند؛ بیش از ۹۰ درصد این نوع ازدواج‌ها از پیش تعیین شده‌اند و ۷۵ درصد عروسان خردسال، پس از ازدواج از تحصیل بازمانده‌اند. ازدواج کودکان دختر عمدتاً در مناطق روستایی رخ می‌دهد و علت اصلی آن فقر پدر و مادر و دلیل و زمینه‌ساز آن توجیهات شرعی است. والدین این کودکان به دلیل ناامیدی از این که دختران بتوانند روزی دستگیر آن‌ها باشند و برای کم کردن تعداد «نان‌خورها» آن‌ها را در واقع به مردان سالخورده‌تر می‌فروشند اما این ملای روستاست که زمینه ذهنی این عمل شنیع را که به سوءاستفاده جنسی از کودکان می‌انجامد فراهم می‌کند.

افزایش اجاره‌نشینی

در سال‌های دهه نود از درصد مالکان خانه کاسته و بر درصد اجاره‌نشینان افزوده شده است. در نیمه دهه نود خورشیدی حدود ۷ میلیون خانوار (حدود یک سوم یا ۳۶ درصد) در ایران اجاره‌نشین بودند و باید بیش از یک سوم درآمد خود را صرف پرداخت اجاره می‌کردند. درصد اجاره‌نشینان در سال ۱۳۹۰ حدود ۲۶ درصد بود. خانوارهای اجاره‌نشین ضررهای متفاوتی برای تغییر دائمی مسکن خود می‌پردازند، از شکسته و خراب‌شدن لوازم منزل در جابجایی تا هزینه معاملات ملکی، از هزینه انتقال لوازم تا هزینه اجتماعی از دست دادن همسایگان.

کودکان کار

از حدود ۱۸ میلیون کودک و نوجوان در سن تحصیل تنها حدود ۱۲ میلیون نفر به مدرسه می‌روند. ۶ میلیون باقی‌مانده اکثراً در سال‌های ششم به بعد مدرسه را رها می‌کنند تا کمک‌خرج خانواده باشند. تعداد کودکان کار در ایران میان ۱.۵ تا ۷ میلیون نفر تخمین زده شده است که اگر در برابر آمار ترک تحصیل قرار داده شود حد بالای آن همان ترک تحصیل کرده‌ها به علاوه حدود یک میلیون کودک و نوجوان افغانی است. همه این کودکان کار دارای کارهای تمام‌وقت و پایدار نیستند. بخش قابل توجهی از آن‌ها به دست‌فروشی و کارهای دیگر در خیابان‌ها مشغول هستند. بخشی از آنان که بیکار می‌مانند طبعاً در فعالیت‌های مخاطره‌انگیز و غیرقانونی به کار گرفته می‌شوند و نسل آینده بزهکاران را تشکیل می‌دهند.

سوء تغذیه

تغذیه ایرانیان با مشکلات متعدد و متنوعی مواجه است. صرف پروتئین در سطح خانوارها نشان می‌دهد که مصرف آن در ۷۰ درصد افراد جامعه کم‌تر از مقدار توصیه شده است و فقط ۳۰ درصد از خانوارها بالاتر از حد توصیه‌شده پروتئین مصرف کرده‌اند. (رئیس انجمن صنایع خوراک دام، طیور و آبزیان ایران، خبر آنلاین، ۱۹ خرداد ۱۳۹۵) بنا به

گزارش دبیر کل دفتر بهبود تغذیه جامعه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی «۸۸ درصد مردم ایران کم‌تر از حد مورد نیاز سبزی و میوه مصرف می‌کنند. از نظر مصرف لبنیات نیز هر فرد باید روزانه ۲۵۰ گرم لبنیات مصرف کند اما سرانه مصرف لبنیات در میان ایرانیان کم‌تر از این میزان و حدود ۱۹۰ گرم در روز است. در مورد شیر این وضعیت بدتر است به طوری که هر فرد باید هر سال ۱۶۵ کیلوگرم شیر مصرف کند در صورتی که هم اکنون هر ایرانی سالانه فقط ۷۰ کیلوگرم شیر مصرف می‌کند که کم‌تر از نصف میزان لازم است.» (ایرنا، ۲۱ آبان ۱۳۹۵)

رویکرد به فست‌فود یا غذاهای آماده در ایران ناشی از وقت اندک شهروندان برای آماده کردن غذا و ساعات کار طولانی افراد نیست بلکه به علت قدرت خرید پایین اکثر شهروندان است. گوشت و سبزیجات خام و لبنیات در ایران با توجه به سطح درآمد‌ها بسیار گران هستند و دو سوم جمعیت قدرت خرید کافی برای تهیه آن‌ها به اندازه کافی ندارند. البته مشکل غذاهای آماده، عام است و صرفاً طبقات فقیر را شامل نمی‌شود. در جوامع توسعه یافته طبقات مرفه و تحصیل کرده نسبت به غذا حساسیت بیش‌تری دارند و اصولاً تغذیه جایگاه ویژه‌ای در تحصیلات دانشگاهی و اطلاع‌رسانی دارد. آگاهی در مورد غذا اصولاً در فرهنگ عمومی در ایران غایب است. میزان نمک، شکر، و چربی بر روی غذاهای آماده یا نان و شیرینیجات از طریق برچسب‌های روی بسته‌بندی‌ها به مردم داده نمی‌شود. اطلاعات روی مواد غذایی وارداتی به زبان‌های خارجی است و مردم نمی‌توانند بخوانند.

۷.۵ پنج روند مخرب در تحولات اعتیاد

اعتیاد به الکل و مواد مخدر در همه جوامع وجود دارد اما جوامع از حیث سیاست‌ها و روندهای مرتبط با این موضوع متفاوت‌اند. در جامعه ایران اعتیاد همیشه برای نهاد خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی و بالخصوص سلامت روانی و جسمانی خود فرد معتاد مخرب بوده است اما در دو دهه هشتاد و نود پنج روند در تحولات اعتیاد در جامعه ایران به چشم می‌خورد که به شدت مخرب و هشداردهنده هستند. نقش محوری

حکومت در این میان عمدتاً تنبیه با زندانی کردن ده‌ها هزار فروشنده و توزیع‌کننده و اعدام قاچاقچیان بوده است. مراکز بازپروری دولتی نه گنجایش کافی دارند، نه امکانات کافی و نه نیروی انسانی مجرب و تحصیل‌کرده به اندازه کافی. در تراژدی برخورد حکومت با معتادان همین بس که بازداشتگاه رسوای کهریزک ابتدا برای معتادان ساخته شده بود. پنج روند زیر ضرورت توجه هر چه بیشتر به معضل اعتیاد به مواد مخدر و تغییر سیاست‌های شکست‌خورده موجود را آشکارتر می‌سازند.

پایین آمدن سن اعتیاد

آمارها و ارقام متفاوتی در مورد پایین‌ترین سن اعتیاد در ایران اعلام شده است از ۱۳ و ۱۵ تا ۱۷ و ۲۱. حتی کودکان هشت یا نه ساله معتاد به شیشه در مدارس مشاهده شده‌اند. اما مخرج مشترک همه ارقام که برخی از آن‌ها صرفاً مشاهدات موردی و برخی مبتنی بر نظر سنجی‌های نه‌چندان قابل اعتماد هستند کاهش سن اعتیاد در کشور است. مهم‌تر از سن اعتیاد در این میان، گروه سنی‌ای است که بیش‌ترین میزان اعتیاد در آن‌ها به چشم می‌خورد. این گروه سنی افراد ۲۰ تا ۳۵ سال (قائم مقام معاون وزیر بهداشت در امور سلامت اجتماعی، روانی و اعتیاد، ایسنا، ۳ تیر ۱۳۹۱) یعنی قشر مولد و خلاق جامعه است. جامعه ایران بخشی از نیروی انسانی جوان خود را به اعتیاد، بخشی را به فرار مغزها و بخشی را به مهاجرت نیروی کار بدون تحصیلات دانشگاهی و بدون تخصص می‌بازد.

افزایش اعتیاد در میان تحصیل‌کردگان

۳۷ درصد معتادان تهرانی تحصیلات عالی دارند و تنها ۷ درصد از آن‌ها بی‌سواد هستند. ۵۸ درصد مصرف‌کنندگان شیشه، ۲۰ تا ۳۰ ساله‌ها هستند و ۷۵ درصد آنان تحصیلات دیپلم، فوق‌دیپلم و لیسانس دارند. این‌ها نتایج پژوهش انجام‌شده توسط سازمان بهزیستی در مناطق ۲۲ گانه شهر تهران است. (الف، ۱۰ تیر ۱۳۹۲) مشاهدات کسانی که در سال‌های دهه پنجاه و شصت در دانشگاه‌های ایران تحصیل کرده و دوباره در سال‌های دهه نود مدتی در فضاهای دانشجویی و دانشگاهی قرار گرفته‌اند روند افزایش اعتیاد

در میان تحصیل‌کردگان را تایید می‌کنند. این روند بدان جا انجامیده است که امروز در میان پزشکان و مهندسان و دیگر متخصصان جامعه به وفور می‌توان افراد معتاد را مشاهده کرد.

تحصیل‌کردگان و دانشگاهیان از جهت مرجعیت اجتماعی در جامعه می‌توانند ابتلا به معضلات اجتماعی را در جامعه تکثیر کنند. اگر یک دانشجوی اهل مطالعه می‌تواند مبلغ و معرف کتابخوانی در خانواده باشد و از این جهت چندین کودک و نوجوان را به خواندن تشویق کند یک دانشجوی معتاد نیز می‌تواند بسیاری از اعضای خانواده را به دام مواد مخدر بکشاند. اعتیاد زمینه فردی می‌خواهد و یک انتخاب شخصی است (بیکاری، افسردگی، خانواده از هم گسیخته، فقدان تفکر نقادانه و عقل‌گرایانه، فقدان مهارت‌های زندگی در استفاده از وقت و منابع، و هیجان‌های فروخورده‌شده) اما مصرف مواد مخدر در بسیاری از جوامع یک کنش جمعی است که افراد از آن طریق به اجتماعی شدن در جمع‌هایی خاص می‌پردازند.

افزایش اعتیاد به مواد صنعتی

در دو دهه هشتاد و نود مصرف مواد مخدر صنعتی در ایران رو به افزایش بوده است. علت افزایش این گونه مواد سهولت مصرف، (نسبت به مواد مخدر سنتی مثل تریاک) قیمت ارزان‌تر، امکان بیش‌تر گریز از نتایج آزمایش‌های اعتیاد در مواد مخدر صنعتی (نیاز به حساسیت و دقت بیش‌تر آزمایش) و تولید انبوه است. مصرف مواد مخدر صنعتی در میان برخی از اقشار مثل زنان و جوانان افزایش بیش‌تری نسبت به دیگر اقشار داشته است.

این روند از این جهت نگران‌کننده است که مواد مخدر صنعتی برای مصرف‌کننده از حیث جسمانی (افزایش فشار خون و بیماری‌های قلبی) و روانی (توهم، اختلال در حافظه، اضطراب) مخرب‌تر است و پیشگیری از آن نیز دشوارتر. همچنین مواد مخدر صنعتی در مقایسه با مواد سنتی انرژی‌زاتر، نشاط‌آورتر و تحریک‌زاترند و از این جهت در میان جوانان طرفداران بیش‌تری پیدا می‌کنند.

تلفات مصرف مواد مخدر و محرک‌های روان‌گردان در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۹۴ حدود ۴۰ هزار نفر در سراسر کشور بوده است و مرگ‌ومیر ناشی از مصرف شیشه هم در این مدت، سال به سال روند افزایشی به خود گرفته است. از سال ۸۰ که شیشه وارد ایران شد، تصور استفاده‌کنندگان این محرک آن بود که شیشه اعتیادآور نیست؛ اما زمانی خطر این محرک روانی برملا شد که آمار قتل، جرایم خشن، خودکشی، سرقت و بیماری‌های روحی و روانی در اوج مصرف این محرک یعنی در سال‌های ۸۴ تا ۸۷ صعودی شد. در سه سال مذکور تعداد متوفیان بر اثر سوء مصرف شیشه به رقمی نزدیک به ۱۴ هزار نفر در کشور رسید. (ایران، ۷ دی ۱۳۹۴)

اعتیاد زنان

یک سوم مصرف‌کنندگان مواد مخدر زنان هستند که تمایل کم‌تری نسبت به مردان برای ترک اعتیاد و درمان بیماری دارند. به همین خاطر جمعیت آنان در پروسه درمان حدود یک پنجم است. (ایران، ۷ دی ۱۳۹۴) زنان معتاد این روزها در میان کارتن‌خواب‌های کلان‌شهرها به وفور مشاهده می‌شوند، پدیده‌ای که ده سال قبل غریب به نظر می‌آمد.

اعتیاد مقامات

شایعات بسیاری در مورد اعتیاد برخی از مقامات جمهوری اسلامی به تریاک وجود دارد. این شایعات با شش قرینه حکایت از اعتیاد برخی از مقامات می‌کند:

- ۱- عدم حرمت تریاک از نگاه روحانیون شیعه در عین آن که برخی از روحانیون هروئین و حشیش را حرام دانسته‌اند.
- ۲- مشاهده برخی از روحانیون معتاد به تریاک توسط خود نویسنده و منابع وی و نیز اطلاعاتی که این روحانیون از هم‌صنفان خود عرضه می‌کنند.
- ۳- آمیخته‌بودن قدرت مطلقه در ایران با برخی شبکه‌های قاچاق مواد مخدر (بالاخص از مجرای وزارت اطلاعات) که استفاده از این مواد را برای قدرت‌مندان تسهیل می‌کند.

- ۴- بازداشت برخی از روحانیون شیعه در کشورهای همسایه مثل آذربایجان به اتهام حمل مواد مخدر.
- ۵- وجود نشانه‌های ظاهری اعتیاد در برخی مقامات مثل رنگ لب‌ها، لحن صدا و حرکات مربوطه.
- ۶- شیوع گسترده مواد مخدر در شهرهای قم و مشهد، که بخش قابل توجهی از ساکنان آن را روحانیون تشکیل می‌دهند.

غیر از مورد دوم، بقیه صرفاً قرینه هستند و نه دلیل اما هنگامی که تعداد قرائن زیاد شود حکایت از وجود یک پدیده می‌کنند. روند اعتیاد مقامات کشور که از دهه شصت شروع شد، در دهه‌های هفتاد و هشتاد ادامه پیدا کرده و مشاهدات افراد نزدیک به مقامات و مشاهدات نویسنده از دهه شصت تا اواخر هفتاد خورشیدی در ایران تاییدکننده این روند افزایشی است.

فسادی از فسادهای سنتی قدرت (از رشوه‌گیری در قوه قضائیه یا خویشاوندسالاری و از رانت‌خواری تا سوءاستفاده از قدرت علیه زنان) در ایران نبوده که برخی از روحانیون شیعه حاکم در آن درگیر نشده باشند و اعتیاد و قاچاق مواد مخدر تنها یکی از آنهاست. خطر اجتماعی اعتیاد از دیگر فسادهای آنها برای جامعه بیش‌تر است چون روحانیون نیز همانند دانشگاهیان همیشه یکی از گروه‌های مرجع در جامعه ایرانی بوده‌اند (گرچه در سه دهه هفتاد تا نود آنها این جایگاه را در میان بسیاری از اقشار از دست داده‌اند) و اعتیاد آنها برای افراد مذهبی و بالخصوص جوانان مذهبی بسیار مخاطره‌انگیز است چون برای اعتیاد خود توجیه دینی هم پیدا می‌کنند.

نقش‌های مکمل خانواده، نهادهای مدنی و دولت

پنج روند فوق نشان می‌دهند که اعتیاد به مواد مخدر در ایران به پدیده‌ای بسیار مخرب‌تر و خانمان‌سوزتر تبدیل شده و خواهد شد. از همین جهت محققان علوم اجتماعی و انسانی، موسسات پژوهشی و نهادهای مدنی بدون توجه به نقش دولت خود باید در

فرآیند فهم، پیشگیری و درمان معتادان مشارکت جدی داشته باشند. همکاری خانواده‌ها و نهادهای مدنی و موسسات پژوهشی از لوازم این فعالیت است. در عین حال باید دولت را به جای اتکا بر تنبیه و اعدام به سرمایه‌گذاری در امر پژوهش و پیشگیری و حمایت از موسسات خصوصی بازپروری (بدون دخالت در کار آن‌ها) تشویق کرد. درمان معتاد هیچ وقت کار دولت نبوده و نیست و موارد دخالت دولت در امر درمان فاجعه‌بار بوده است. در عین حال برای شفاف‌سازی پدیده اعتیاد باید راه را برای قانونی‌سازی مواد مخدر غیر صنعتی که مخاطرات درازمدت کم‌تری نسبت به مواد مخدر صنعتی دارند باز کرد.

۷.۶ چهار دهه مبارزه بی‌حاصل با مواد مخدر

بنا به گفته مقامات جمهوری اسلامی در مبارزه با مواد مخدر حدود ۳۷۰۰ نفر از پرسنل نیروهای انتظامی کشته و ۱۲ هزار نفر زخمی شده‌اند. (سایت نیروی انتظامی، ۱۸ دی ۱۳۹۳) هر ساله میزان مواد مخدر مصرفی در ایران حدود ۵۰۰ تا ۱۲۰۰ تن تخمین زده شده است که به ارزش چند میلیارد دلار است. غیر از این حدود ۶۵ درصد از زندانیان معتادند؛ (فارس، ۲۰ دی ۱۳۹۳) حدود ۸۰ درصد اعدامیان در جمهوری اسلامی محکومیت ناشی از توزیع مواد مخدر دارند (میزان، ۶ دی ۱۳۹۳) و حدود ۷۵ درصد از جرائم زندانیان را جرائم مربوط به مواد مخدر (ایرنا، ۲ شهریور ۱۳۹۳) تشکیل می‌دهند. سالانه حدود ۳۰۰۰ نفر جان خود را به دلیل اعتیاد از دست می‌دهند. (خبرگزاری تلویزیون دولتی، ۱۳ مرداد ۱۳۹۴) ۳۵ درصد کشفیات هروئین دنیا و ۸۵ درصد کشفیات تریاک دنیا نیز در ایران صورت می‌گیرد. (فارس، ۲۷ تیر ۱۳۹۴؛ فارس، ۱۷ شهریور ۱۳۹۴) آیا با در نظر گرفتن آمارهای موجود کسب‌وکار پرهزینه مبارزه با مواد مخدر که هدف‌اش دور از دسترس قراردادن مواد مخدر بوده ثمری هم داشته است؟

دسترسی آسان، پایین آمدن هزینه‌ها

بنا به گفته مقامات دولتی دسترسی به مواد مخدر در ایران امروز از دسترسی به بسیاری از کالاهای اساسی مثل شیر و نان آسان‌تر است و کم‌تر از ۵ دقیقه می‌توان آن را تهیه کرد. قیمت مواد مخدر در سال‌های دهه ۹۰ در ایران رو به کاهش بوده است. از سال ۱۳۹۱ تا سال ۱۳۹۳ قیمت تریاک به نصف، قیمت هرویین به یک هفتم و قیمت شیشه حدود ۳۰ درصد کاهش یافت. (خبرگزاری مهر، ۲۲ مهر ۱۳۹۳) بنا به آمارهای دولتی میان ۱.۶ تا ۷ میلیون نفر به طور تناوبی یا تفریحی/گاه‌گاهی مواد مخدر مصرف می‌کنند. تعداد معتادان سرگردان در خیابان‌ها حدود ۱۲۰ هزار نفر است. (رئیس سازمان بهزیستی، ایسنا، ۱۳ مهر ۱۳۹۴) این رقم بعداً ۱۵۰ هزار تن اعلام شد. این یعنی مبارزه با مواد مخدر به معنای دور از دسترس قرار دادن این مجموعه مواد شکست خورده است.

آیا بحثی در باب این شکست در رسانه‌ها و افکار عمومی در داخل کشور برقرار است؟ آیا با وجود دسترسی آسان سخنی از آزاد کردن همراه با مالیات سنگین و کنترل استفاده در رسانه‌ها مطرح می‌شود؟ پاسخ منفی است. چرا؟ چون در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی گفتمان مذهبی و چپ بر فرهنگ سیاسی کشور حاکم بوده است و در این دو گفتمان بحث مدیریت و مهندسی معضلات اجتماعی مطرح نیست بلکه بحث جنگ و پاک کردن و نابودی مطرح است.

گفتمان مذهبی

مبانی گفتمان مذهبی شیعه در مواجهه با مواد مخدر را به این ترتیب می‌توان خلاصه کرد:

- ۱- هر گونه مواد مخدر برای جامعه و خانواده سم است. نگاهی به درصد معتادان در میان مجرمان و نیز به پیامدهای اعتیاد در خانواده و محیط کار این نکته را اثبات می‌کند.
- ۲- جمعیت قابل توجهی به دلیل انحطاط اخلاقی و سست مذهبی و احساس خوبی که از مصرف به دست می‌آورند به سمت آن می‌روند.

۳- این سم اخلاق و مسئولیت را باید از دسترس افراد به هر ترتیب دور کرد و این امر استثنایذیر نیست. اعدام توزیع کنندگان بزرگ می تواند از شیوع مواد مخدر جلوگیری کند.

گفتمان غیر مذهبی جامعه گرا

مبانی گفتمان چپ غیر مذهبی در ایران در برخورد با مواد مخدر بدین قرار است:

- ۱- معتادان به دلیل مصرف مواد ضایع کننده قدرت دماغی، مشارکت چندانی در پیشرفت جامعه نداشته اند.
- ۲- جمعیت قابل توجهی می خواهند از واقعیات اجتماعی و اندیشه در باب واقعیات بگریزند و به این مواد پناه می آورند.
- ۳- این سم اندیشیدن به دیگری و عامل بی توجهی به مشکلات اجتماعی و جنگ طبقات را باید از دسترس افراد خارج کرد.

گفتمان فردگرا/ آزادی گرا

افرادی هم هستند که با گفتمان فردگرا/ آزادی گرا به سراغ این بحث آمده و نکات زیر را در مقابل هر دو گفتمان فوق مطرح می سازند:

- ۱- صرف مصرف مواد مخدر معتاد کننده نیست. نمونه آن گرفتن مرفین در شرایط درد است که همه در این شرایط از آن استفاده می کنند (گاه برای مدتی طولانی) و معتاد هم نمی شوند؛ نفس مصرف مواد مخدر طبیعی و شیمیایی اعتیادآور نیست بلکه این شرایط اجتماعی و روانی و گروه همراه در مصرف است که اعتیاد را به وجود می آورد.
- ۲- در بازار آزاد نمی توان و نمی بایست جلوی خرید و فروش کالاهایی را که مخاطره عمومی ایجاد نمی کنند گرفت. همه افرادی که مواد مخدر (یا مشروبات الکلی)

مصرف می‌کنند برای اطرافیان و جامعه مخاطره ایجاد نمی‌کنند. حتی استفاده تفریحی توجیه‌کننده ممنوعیت نیست.

۳- با فرض آسیب، افراد حق دارند به خود آسیب برسانند تا آن جا که به آسیب دیگران منجر نشود. برخورد تنها با استفاده‌کنندگان در مواردی که به دیگران آسیب می‌رسانند (مثل مصرف و رانندگی) جایز است.

۴- ممنوعیت خرید و فروش مواد مخدر به شکل گیری مافیاهای جنایت کار منجر شده و دولت‌ها را از گرفتن مالیات بر این مواد و کنترل و نظارت بر آنها محروم کرده است.

روش برخورد

دو گفتمان چپ و مذهبی در ایران اعتیاد و تولید و توزیع مواد مخدر را به امپریالیسم نسبت داده و می‌دهند گویی در قرون گذشته مردم ایران از مواد مخدر استفاده نمی‌کرده‌اند و امروز هم اگر دور ایران دیوار بکشند استفاده از مواد مخدر به پایان می‌رسد. آن‌ها به همین دلیل تولید و توزیع و مصرف مواد مخدر را توطئه غرب و جرم می‌دانند. تنها با میلیونی شدن جمعیت استفاده‌کننده بود که جرم بودن مصرف تا حدی برای این دو گفتمان به حاشیه رفت. همچنین چهار دهه اعدام هیچ نقشی در کاهش مصرف و اعتیاد نداشت و به همین دلیل وزن مواد کشف‌شده به عنوان معیاری برای اعدام افزایش داده شد.

در گفتمان فردگرا/آزادی‌گرا بنا به جرم‌زدایی از این‌گونه مواد است. روش پیشگیری از پیامدهای خطرناک اعتیاد نیز در این گفتمان ممنوعیت تولید، توزیع، خرید و فروش و مصرف نیست؛ بلکه جرم‌زدایی، اخذ مالیات سنگین و صرف آن برای آموزش و تحقیق در این زمینه و پیش‌گیری از سوءاستفاده از این مواد، سیاست‌های تشویقی برای اجتماعی شدن افراد و درگیر کردن آن‌ها در فعالیت‌های سازنده در کنار تاسیس و تقویت مراکز بازپروری است. انزوا و سرکوب راه حل مشکل اعتیاد نبوده و نیست.

البته در نهایت این روش‌ها برای درصد کوچکی از جامعه معتادان کار نمی‌کنند و گروهی با علم به پیامدها به سوءاستفاده از مواد می‌پردازند. این حق آن‌هاست که خود را نابود کنند و جامعه شرکت بیمه نیست و جلوی تک تک آن‌ها را نیز نمی‌توان با قهر و زور گرفت. اما باید از این که دیگران را با خود نابود کنند جلوگیری کرد. تا حد ممکن به خود معتادان نیز در بازپروری باید کمک رسانند. از همین جهت باید به قربانیان افراد معتاد (اعضای خانواده و جامعه) با استفاده از مالیات این مواد کمک کرد. به عنوان نمونه فرزندان و زنان این افراد را باید از حیث آموزش، بهداشت و تغذیه یاری کرد.

۷.۷ طلاق عاطفی

آن‌چه امروز از آن با عنوان طلاق خاکستری (طلاق در افراد بالای ۵۰ سال) یاد می‌شود - و در ایران نیز آمار آن افزایش یافته - در جامعه ایران بیش تر به صورت طلاق عاطفی (زندگی در زیر یک سقف اما جدایی عملی زن و شوهر) بروز و ظهور یافته است بدین معنا که دو دایره طلاق خاکستری و طلاق عاطفی بر هم افتادگی قابل توجهی دارند. بر اساس آمارهای سازمان ثبت احوال آمار طلاق در زوج‌های بالای ۵۰ سال، بیش از ۶۵ سال و حتی بیش از ۷۵ سال در ایران در سال‌های دهه هشتاد در حال افزایش بوده است (نگاه کنید به سایت سازمان ثبت احوال) اما این جدایی‌ها بخش کوچکی از جدایی‌هایی است که عملاً اتفاق افتاده است. همچنین طلاق عاطفی در زوج‌های جوان‌تر نیز افزایش یافته تا حدی که بر اساس برخی گفته‌ها آمار آن دو برابر طلاق رسمی است. (خبر آنلاین، ۱۹ آذر ۱۳۸۹)

ازدواج در هیچ کجای این کره خاکی از جمله ایران دیگر پیوندی ناگسستی و مقدس نیست و افراد همان‌طور که این نهاد را می‌سازند آن را از هم می‌گسلند. طلاق دیگر به ازدواج‌هایی خاص، (دگرجنس‌گرایان) سنینی خاص، (زیر پنجاه سال) اقتشاری خاص یا مناطقی ویژه (شهرهای بزرگ) تعلق ندارد. همان‌طور مفهوم و شکل ازدواج تحول و تغییر یافته، مثل افزایش بی‌سابقه ازدواج مردان با زنانی مسن‌تر از خویش تا حد ده درصد از ازدواج‌های سه ماه اول سال ۱۳۹۱، (فارس، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲) طلاق نیز

دگرگون شده است. اما چرا پیوند کهن سالان که انتظار می‌رود نماد ثبات بیش تر باشد نیز به این جریان پیوسته است؟

طلاق خاکستری

طلاق خاکستری در ایالات متحده از دهه ۱۹۹۰ تا دهه ۲۰۱۰ از حدود ۱ به ۱۰ ازدواج است از تغییر معنای ازدواج در جامعه امریکا نسبت به نیم قرن پیش. امروز ما با پدیده‌ای به نام ازدواج مبتنی بر فردیت مواجه هستیم که افراد به جای ایثار برای حفظ نهاد خانواده از آن انتظاراتی دارند که اگر برآورده نشود آن را منحل می‌کنند.

افراد از ازدواج تنها ثبات و امنیت احساسی و روانی اراده نمی‌کنند بلکه به دنبال رضایت شخصی و برآوردن و تحقق امیال و آرزوهای خود هستند. نقش‌ها انعطاف‌پذیر شده است و دیگر مرد خانواده تنها تامین‌کننده معیشت نیست تا زن نقش‌های خاصی را بر خود تحمیل کند یا به خاطر احساس بی‌ثباتی مالی به اجبار در زندگی خانوادگی باقی بماند. زن و مرد برای حفظ نهاد خانواده تا روزهای مرگ خود باید واقعا تلاش کنند و اگر نکنند این نهاد را از دست می‌دهند.

طلاق عاطفی

طلاق عاطفی در ایران غالباً ترجمه همان طلاق خاکستری در جوامع غربی است که در بافت و زمینه جامعه ایران تحقق یافته است. زنان ایرانی در شهرهای بزرگ و حتی در برخی از روستاهای استان‌های توسعه‌یافته‌تر (مثل گیلان و مازندران) به حد گفته‌شده از انتظار از نهاد خانواده رسیده‌اند اما اکثریت آن‌ها به علت فقدان شغل و استقلال مالی مجبور به ماندن در رابطه ازدواج هستند. همچنین دو عامل دیگر زنان ایرانی را در خانه نگاه می‌دارد: داده‌شدن حق حضانت به مردان پس از سنین اولیه کودک و عدم تقسیم اموال خانواده به دو طرف طلاق که هر دو علیه زنان عمل می‌کند و زن بلافاصله پس از خروج از نهاد خانواده از هر دو جهت متضرر می‌شود. به همین دلیل آن‌ها رابطه عاطفی

خود را با شوهر خود قطع می کنند اما در منظر عمومی در قالب نهاد خانواده می مانند.

علل و ریشه ها

طلاق های عاطفی در ایران دو گونه علت دارند: علل اختصاصی و علل مشترک. علل اختصاصی همانا موجبات انتخاب این نوع طلاق در برابر نوع رسمی آن هستند. علل مشترک نیز همان علل عمده افزایش طلاق در ایران و دیگر جوامع اند. برای علل مشترک به سه نکته می توان اشاره کرد: نکته اول تغییر وضعیت ذهنی و عاطفی افراد در نقاط چرخش زندگی و ارزیابی مجدد وضعیت پیوند ازدواج در این نقاط است. اما زنان و مردان ایرانی اکثراً فاقد ظرفیت تحلیل خود و امکان رجوع به مشاور خانواده برای مواجهه موثر با بحران های میان سالی یا بحران های ناشی از فرزنددار شدن هستند. بدین ترتیب نهاد خانواده به سوی فروپاشی پیش می رود.

نکته دوم بالا رفتن امید به زندگی است. کسانی که در سن ۵۰ یا ۶۰ سالگی هستند می توانند امید داشته باشند ۲۰ یا ۳۰ سال دیگر هم زنده باشند و این مدت برای تحمل یک پیوند سست شده یا رخت انگیز یا سرد، در حال تعلیق بسیار زیاد است. طلاق عاطفی حداقل تکلیف آن ها را روشن می کند. نکته سوم مشکل رخت خواب در بسیاری از خانواده های ایرانی است. در شرایطی که زن و شوهر نمی توانند رابطه موفق جنسی داشته باشند یا زن احساس تجاوز شدگی پیدا می کند- اگر مرد به خوابیدن با زن بدون رضایت وی اصرار داشته باشد- یا مرد بیرون از ازدواج به ارضای خود می پردازد که زن حتماً بدان سوءظن می برد، در هر دو صورت جدایی عاطفی تشدید می شود و به شکاف هر چه بیش تر زن و مرد منجر می شود حتی اگر دو طرف تصمیم بگیرند زندگی با هم را ادامه دهند.

در باب علل اختصاصی نیز به سه علت عمده می توان اشاره کرد: علت اول نگرش منفی جامعه به طلاق بالاخص زنان مطلقه است. افراد با ماندن در چارچوب خانواده از «حرف مردم» پرهیز می کنند و از فشار اعضای خانواده بر خود می کاهند. علت دوم، امکان بسیار پایین زنان بیوه برای ازدواج مجدد (نه همسر دوم یا سوم شدن) است. وقتی

قرار نباشد ازدواج مجددی انجام شود می توان در چارچوب همین ازدواج ماند بالاخص برای زنانی که میل جنسی آن‌ها به دلیل بالا رفتن سن کاهش یافته است. دلیل سوم نیز عدم استقلال مالی زنان است (تنها حدود ۱۵ درصد از زنان ایرانی شغل بیرون از خانه دارند، همشهری، ۸ تیر ۱۳۸۹) که بسیاری از آن‌ها نمی توانند در صورت جدایی خود را تامین کنند و برای آن‌ها بهتر است در چارچوب خانواده بمانند.

پیامدها

ما هنوز از نتایج طلاق‌های عاطفی برای افرادی که این طلاق را تجربه می کنند چندان آگاه نیستیم. نمی دانیم که پیامدهای آن برای خود افراد در سنین بالا و سعادت و خوشبختی آن‌ها و نیز برای دیگر اعضای خانواده و جامعه چیست. همچنین نمی دانیم چه تعدادی از این افراد مطلقه دوباره بخت خود را در یک پیوند خانوادگی دیگر آزمایش می کنند. همچنین از میزان عوارض روانی طلاق عاطفی یعنی افسردگی اطلاع دقیقی در دست نداریم.

البته به دلیل کاهش نیروی این افراد و نیز ضرر و زیان مالی ناشی از طلاق می دانیم که این افراد دیگر نمی توانند خسارات وارده را جبران کنند. به همین دلیل این گونه افراد تلاش می کنند بازنشستگی خود را به تعویق بیندازند و در نیروی کار باقی بمانند حتی با درآمد کم تر. همچنین می دانیم که افراد میان سال و کهن سالی که تنها زندگی می کنند از لحاظ سلامت جسمانی به طور متوسط در وضعیت بدتری نسبت به افراد دارای زوج هستند چون کسی نیست که مواظب آن‌ها باشد.

طلاق عاطفی راه را برای روابط عاطفی و جنسی بیرون از چارچوب خانواده نیز در سنین پایین تر باز می کند. تحقیقاتی در این مورد در ایران انجام نشده است تا روشن شود پیامدهای روابط جنسی بیرون از خانواده برای مردان و زنانی که از نظر عاطفی از هم جدا شده اند چیست. شاید انجام این تحقیقات در ایران که روابط جنسی بیرون از خانواده جرم تلقی می شود و مجازات‌های شدیدی مثل سنگسار دارد غیرممکن یا بسیار دشوار باشد.

۷.۸ همه نوع مدرک برای فروش: از دیپلم تا دکترا

میل به کسب علم در ایران همواره با شوق به کسب مدرک و منزلت اجتماعی ناشی از آن آمیخته بوده است. در این میان قدرت‌مندان و ثروت‌مندان در پی آن بوده‌اند که راه میان‌بری برای کسب مدرک با اتکا به قدرت و ثروت خود و نه طی مراحل و فرآیندهای لازم پیدا کنند. آیا اکنون با اتکا به ثروت و قدرت می‌توان هر گونه مدرکی را در ایران کسب کرد؟

از مصادره قدرت و ثروت تا مصادره منزلت

پس از مصادره قدرت و ثروت کشور توسط اسلام‌گرایان و نزدیکان آن‌ها، نوبت به منزلت‌ها رسید. مقامات جمهوری اسلامی نمی‌توانستند با قدرت و ثروتی که در اختیار آن‌ها بود نظاره‌گر کسب عناوین و مدارک مختلف مثل دکتر، مهندس، بازیگر، نویسنده، کارگردان، سردبیر، خبرنگار، کارشناس، سرتیپ، سرلشگر، مربی، قهرمان المپیک و مانند آن‌ها توسط افرادی باشند که نه به علت وفاداری به نظام بلکه به علت شایستگی واجد آن‌ها شده باشند. از همین جهت در طی مراحل زمینه برای مصادره این عناوین فراهم شد:

- ۱- اخراج غیرخودی‌های صاحب این عناوین از مراکز دولتی؛ با توجه به این که بخش عمده‌ای از مراکز دانشگاهی، فرهنگی، رسانه‌ای و ورزشی در اختیار دولت است طبعاً این کار برای دولت بسیار آسان بود؛ توجه اخراج نیز تقدم تعهد بر تخصص یا عدم رعایت شرع با برجسب‌هایی مثل فاسد و غرب‌زده بوده است.
- ۲- اختصاص بورسیه‌ها و سهمیه‌های ویژه برای کسانی که در حلقه‌های خویشاوندی، صنفی و محفلی خودی هستند؛ همچنین امکانات دولتی برای تاسیس مراکز آموزشی و پژوهشی، تولید فرهنگی و هنری، راه‌اندازی رسانه، باشگاه‌های ورزشی و دیگر امکانات دولت عمدتاً در اختیار کسانی است که خودی محسوب می‌شوند.

- ۳- به حداقل رساندن امکان کار غیر خودی‌ها با عدم اعطای مجوز، اعمال سانسور، تعقیب قضایی و امنیتی؛ در پی همین فشارها بسیاری از مولدان فرهنگی و افراد صاحب‌عنوان و منزلت اجتماعی به خارج از کشور مهاجرت کردند.
- ۴- اخراج کسانی که از ایدئولوژی و سبک زندگی مورد نظر نظام فاصله می‌گیرند با کوچک‌ترین تخلف در حالی که خواص نظام با هر گونه جرم در پست‌های خود باقی می‌مانند؛ به جای اخراجی‌ها نیز خواص و وفاداران به کار گرفته می‌شوند.

عناوین آموزشی یکی از قربانیان این سیستم غیر شایسته‌سالار بوده‌اند. به واسطه همین اقدامات، کسب مدرک آموزشی در هر سطحی برای صاحبان ثروت و قدرت - که در حدی قابل توجه با یکدیگر هم‌پوشانی دارند - بدون شایستگی کاملاً امکان‌پذیر است. ذیلاً این فرآیند را از سطح اخذ یک دیپلم ساده تا دکترا توضیح می‌دهم.

خرید دیپلم

بنا به گفته موسسات آموزشی ارائه‌کننده دیپلم به کسانی که موفق به کسب آن نشده‌اند افراد می‌توانند با پرداخت ۳ میلیون تومان این مدرک را کسب کنند. ثبت نام کنندگان دو ترم درسی دارند و در پایان هر ترم سوالات را دریافت می‌کنند. هر فرد در پایه سوم ۴۲ واحد را در دو رشته کامپیوتر و مدیریت خانواده - به دل‌خواه داوطلب - می‌گذرانند که حتی اگر در کلاس‌های برگزار شده هم حضور نداشته باشد، مدرک دیپلم را در پایان دریافت خواهد کرد. (ایسکانیوز، ۱۷ آبان ۱۳۹۳)

اعطای کارشناسی

اعطای مدرک کارشناسی مجانی با مزایای دولتی به خودی‌ها با سه راهبرد انجام شد:

- ۱- کاهش کیفیت دانشگاه‌های دولتی به طوری که افرادی با معدل ۱۰ تا ۱۲ دیپلم هم بتوانند پس از ورود به تدریج فارغ‌التحصیل شوند.

- ۲- محروم کردن صدها هزار جوان از ورود به دانشگاه‌ها با سد گزینش و دادن جای آن‌ها به سهمیه‌های بسیج و خانواده شهدا.
- ۳- ستاره‌دار کردن دانشجویان معترض و بهایی و اخراج و تعلیق آن‌ها و در نهایت وادار کردن آنان به مهاجرت؛ صندلی آن‌ها را طبعاً «خودی‌ها» پر می‌کرده‌اند.

در این میان صدها دانشگاه خصوصی توسط مقامات سابق و لاحق برای کسب اعتبار و نیز کسب منابع خانواده‌های طبقه متوسط، که به آموزش ارجح می‌گذارند، راه‌اندازی شد؛ بخشی از فرزندان و نزدیکان مقامات در همین دانشگاه‌ها ثبت نام کرده و مدرک گرفته‌اند که البته نه نیازی به شرکت در کنکور داشته و نه هزینه‌ای از جیب والدین آن‌ها برای کسب مدرک پرداخت شده است.

دکترای غیر پزشکی

قدرت‌مندان کشور از پنج طریق تلاش کرده‌اند به مدارک عالی دست یابند:

- ۱- اختصاص بورسیه دانشگاه‌های داخل کشور به مدیران که از این طریق بسیاری از آن‌ها در حین کار اداری و اکثراً بدون حضور در کلاس درجه دکترا گرفتند. رشته تخصصی اکثر این مدیران نیز مدیریت یا رشته‌های دیگر علوم انسانی و اجتماعی بوده است.
- ۲- اختصاص بورسیه دانشگاه‌های خارج کشور بدون شرکت در مسابقه یا آزمون. کسانی مثل احمد توکلی، حسن روحانی و صدها تن دیگر از مقاماتی که مدرک عالی نداشتند اما تشنه آن بودند از همین طریق دکترای خود را دریافت کرده‌اند. مدیران این‌چنینی از کشوری دکترای خود را دریافت کرده‌اند که دوره دکترا بدون نیاز به حضور در کلاس طی می‌شده و نوشتن یک رساله برای اخذ مدرک کافی بوده است. نوشتن رساله نیز در ایران قابل سفارش است و افرادی نیز به طور حرفه‌ای آن‌ها را از فارسی به انگلیسی ترجمه می‌کنند.

۳- اختصاص بورسیه‌های داخلی و خارجی به نورچشمی‌های نظام؛ (که از آن‌ها با عنوان عناصر مؤمن و ارزشی یاد می‌شود) این کار به طور انبوه در دوره احمدی‌نژاد انجام شد و طی آن حدود ۳۷۰۰ نفر از مقامات و نزدیکان مقامات و نیروهای نظامی و امنیتی توانستند به دوره‌های دکترای داخل و خارج راه یابند؛ برخی از نورچشمی‌ها با مدرک کارشناسی ارشد نخست در دانشگاه‌ها استخدام می‌شوند و بعد به عنوان هیئت علمی بورس دکترای داخل و خارج می‌گیرند؛ قبل از دوره احمدی‌نژاد نیز گروهی از نورچشمی‌ها با توصیه خامنه‌ای به خارج اعزام می‌شدند.

۴- دوره‌های دکترای پولی که به طور شبانه برگزار می‌شود عمدتاً کسانی را جذب می‌کند که می‌توانند میان ۸۰ تا صد میلیون تومان (خبرنامه دانشجویان ایران، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰) را برای اخذ مدرک دکترای بپردازند. اکثر کسانی که توان پرداخت این مبالغ را دارند و عنوان دکترای به کار آن‌ها می‌آید (برای کسب اعتبار اجتماعی) مقامات و مدیران جمهوری اسلامی و نزدیکان آن‌ها و رانت‌خواران حکومتی هستند.

۵- اقدام دیگر تأسیس دانشگاه و دادن مدرک توسط دانشگاه خصوصی و اختصاصی به مقامات و نزدیکان مقامات بوده است. فرزند مهدوی کنی دکترای خود از دانشگاهی گرفته که پدرش رئیس آن بوده و در تأسیس آن سهم داشته است. (نوه دختری مهدوی کنی، ضحی انصاریان نیز در دانشگاه امام صادق تحصیل کرده است) فرزند مصباح یزدی مدرک لیسانس خود را از بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (موسسه تحت نظر پدرش) دریافت کرد و بعد با بورسیه‌های اختصاصی و بدون آزمون وزارت علوم دوره خاتمی (به سفارش خامنه‌ای) به همراه ده‌ها تن دیگر از طلبه‌های مصباح یزدی برای دریافت مدرک دکترای به دانشگاه مک‌گیل و دیگر دانشگاه‌های آمریکای شمالی فرستاده شد.

دانشگاه آزاد با دریافت امکاناتی مثل زمین و دیگر خدمات راه را برای کسب مدارک عالی مدیران و مقامات حتی بدون داشتن مدرک کارشناسی در آغاز کار خود باز کرد. علاوه بر همه این میان‌برها و امکان خرید مدارک با هزینه وفاداری به ولایت مطلقه فقیه باز هم دسته‌ای از مقامات برای خود مدرک دکترای جعل کرده یا خود را به دروغ دکتر معرفی می‌کرده‌اند.

دکترای تخصصی پزشکی

در این قلمرو امکان اعطای بورس یا وارد کردن افراد بدون مدرک لازم یا دادن مدرک معادل (مثل تدریس در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی دانشگاهی با تحصیلات حوزوی) وجود نداشته و به همین جهت در آزمون‌ها تقلب می‌شده است. در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی بارها سوالات این امتحانات به افرادی داده یا فروخته شده است و در برخی سال‌ها از بس آلودگی آزمون، رسانه‌ای و عمومی شده است که مقامات مجبور به لغو آن پس از انجام شده‌اند. آن دسته از مقامات و قدرت‌مندان کشور که می‌خواسته‌اند فرزندان و نزدیکان خود را در لباس پزشک متخصص ببینند در نهایت به هدف خود دست یافته‌اند.

حتی مدارک حرفه‌ای

کار از حد مدارک دانشگاهی گذشته و به مدارک حرفه‌ای نیز بسط یافته است. بنا به یک اطلاعیه اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان «از مجموع سه هزار گواهی‌نامه آموزشی مهارتی که به صورت غیرقانونی صادر شده است. ۱۰۰ مورد آن مربوط به شمال استان بوده و دو هزار و ۹۰۰ مدرک جعلی در جنوب استان صادر شده است.» (مهر، ۱۳ دی ۱۳۹۳) این اطلاعیه در مورد نوع مدارک صادر شده ساکت است اما مش

خص است که این مدارک توسط وزارت ارشاد صادر شده است.

۷.۹ مسابقه تا دکترا: منفعت‌گرایی، منزلت‌گرایی یا کمال‌گرایی؟

برای سال ۱۳۹۲، ۲۱۶ هزار نفر داوطلب شرکت در آزمون دکتری نیمه‌متمرکز سراسری شدند. (الف، ۱۸ اسفند ۱۳۹۲) در نخستین آزمون دکتری نیمه‌متمرکز در سال ۱۳۹۰، ۱۲۷ هزار و ۳۵۳ نفر و در دومین آزمون که در سال ۹۱ برگزار شد ۱۷۸ هزار و ۴۲۷ داوطلب شرکت کردند. (۳۵ درصد افزایش نسبت به سال ۹۰) زنان در این سال‌ها حدود ۴۰ درصد شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌داده‌اند. تعداد شرکت‌کنندگان در آزمون دکتری سال ۱۳۹۲ دانشگاه آزاد نیز با افزایش ۶۲ درصدی نسبت به سال قبل به ۶۵ هزار نفر افزایش یافت. این دانشگاه تنها حدود دو هزار نفر را می‌پذیرد. تعداد پذیرفته‌شدگان در دانشگاه‌های دولتی در سال‌های ۹۰ و ۹۱ به ترتیب ۵۶۰۰ و ۱۰ هزار و ۱۸۲ نفر بوده است. (الف، ۵ تیر ۱۳۹۱)

از مشکلات مربوط به اصل و اساس این آزمون‌ها (که در هیچ کجای دنیا برای دوره دکترا آزمون سراسری برگزار نمی‌کنند و انتخاب دانشجو را به بخش دانشگاهی مربوطه واگذار می‌کنند) و نحوه برگزاری آن‌ها (برگزاری غیر استاندارد، نحوه نادرست طرح و چینش سوالات، عدم اعلام ظرفیت پذیرش دانشجو قبل از امتحان، عدم اعلام به موقع منابع آزمون، تغییر مدام سهم آزمون، نمرات دوره‌های قبل و مصاحبه در پذیرش، اعلام تا ده برابر ظرفیت منتخبان برای مصاحبه) که بگذریم چرا این همه شور و شوق برای کسب دکترا در کشور وجود دارد با آن‌که مدرک دکترا فقط به کار تدریس در دانشگاه و کار در مراکز پژوهشی می‌آید؟

سه توضیح بدیل برای این میزان شرکت‌کننده وجود دارد:

کمال‌گرایی

در دنیای امروز رساله دکترا قرار است ایده‌ای باشد که در یک دوره پژوهشی محور کار قرار گیرد و چیزی به دانش بشری اضافه کند. طبعاً نوشتن چنین رساله‌ای بعد از فراگرفتن روش تحقیق و تدقیق بیش‌تر در جزئیات هر یک از زیرشاخه‌های علم باید هدف صدها هزار داوطلبی باشد که در این آزمون شرکت کرده‌اند. فرض کنیم که

همه ۲۱۶ هزار شرکت کننده در آزمون دکتری سال ۹۲ چنین هدفی داشته باشند (که البته فرض دور از واقعیتی است) آیا در عالم واقع امکان چنین چیزی در ایران امروز وجود دارد؟ آیا اساتید کافی با برنامه تحقیقاتی برای جذب این دانشجویان به حلقه‌های مطالعاتی خود وجود دارند؟ آیا دانشگاه‌ها آزمایشگاه و فضا و امکانات لازم برای انجام این کار را دارند؟ آیا دانشجویی که در دوره دکترا تحصیل می‌کند می‌تواند در ایران دانشجوی تمام وقت بوده و وقت خود را صرف تحصیل و پژوهش کند؟ آیا دولت جمهوری اسلامی زندگی دانشجویان دوره دکترا را برای انجام وظایف محوله تامین می‌کند؟ چند درصد از دانشجویان (یا خانواده‌های آن‌ها) امکان مالی تامین هزینه‌های تحصیل و زندگی خود (یا فرزندان‌شان) را دارند؟

پاسخ به همه پرسش‌های فوق منفی است. دانشگاه‌های کشور حتی برای پذیرفته‌شدگان موجود نمی‌توانند امکانات فوق را تامین کنند چه برسد به صدها هزار متقاضی دوره‌های دکترا. از این رو نمی‌توان از دانشجویان دوره دکترا در ایران انتظار داشت که در استانداردهای بین‌المللی عمل کنند. اگر چنین است، دیگر گذراندن دوره‌های دکترا با همه صرف وقت و هزینه‌ای که برای آن‌ها صورت می‌گیرد با کمال‌گرایی هم‌خوانی چندانی نخواهد داشت. حتی بازده‌های پایین نیز از این دوره‌ها در ایران قابل انتظار نیست. تحصیل ممکن است برای گروهی از دانشجویان فی‌نفسه یک ارزش باشد اما وقتی لوازم و امکانات آن فراهم نباشد افرادی به این درجه نائل خواهند شد که خود بهتر از همه می‌دانند صلاحیت آن را ندارند.

حتی در کشورهای توسعه‌یافته که امکانات بسیاری برای تامین هزینه‌های تحصیل و زندگی در دوره‌های عالی وجود دارد بسیاری این رنج را بر خود تحمیل نمی‌کنند که هفت روز هفته و روزی ۱۰ تا ۱۲ ساعت وقت خود را برای کاری صرف کنند که درآمد آن در حد متوسط جامعه است، اگر بتوان به سرعت و سادگی شغل پیدا کرد که هر روز سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود. در کنار این وظایف دستیاری آموزشی و پژوهشی را نیز اضافه کنید که در بسیاری از دانشگاه‌ها یک روال برای کسب منابع است. آیا دانشجوی ایرانی دکترا حتی در همین موقعیت احساسی نیز می‌تواند خود را قرار دهد؟

منزلت گرایی

بی ارزش یا کم ارزش شدن مدرک کارشناسی (با وجود میلیون ها فارغ التحصیل در این مقطع) برای کسب شغل و نیز کسب منزلت اجتماعی (نامزدی در انتخابات، ازدواج، دسترسی به حلقه های قدرت و ثروت) می تواند انگیزه بسیاری از افراد برای ورود به دوره های دکترا باشد. بسیاری که نمی توانند با مدرک کارشناسی در ایران کار پیدا کنند فکر می کنند که بهترین کار به جای بیکاری درس خواندن است. مدارک بالاتر حتی اگر به کسب شغل متناسب و پر درآمدتر منجر نشود حداقل منزلت اجتماعی افراد را بالا می برد.

نتیجه این طرز تلقی به علاوه تاثیر مدارک بر ارتقای شغلی موجب نوعی مدرک گرایی در کشور شده است. مدرک گرایی که می تواند تاثیرات مثبتی مثل افزایش تعداد دانشجویان و بسط و گسترش علم در جامعه داشته باشد در ایران تنها موجب نوعی مسابقه برای کسب مدرک به هر طریق ممکن (از جمله جعل مدرک یا تاسیس دانشگاه های بی کیفیت و القاب و عناوین مضر برای قدرت مندان) شده است. سیل انبوه مدارک داده شده هر روز منزلت عناوین مربوط به تحصیلات را پایین تر و پایین تر آورده است.

منفعت گرایی

دلیل دیگر برای روی آوردن به تحصیلات عالی منافع عمومی و فردی ناشی از این گونه تحصیلات است. اما آیا عرضه بیش از حد فارغ التحصیلان دکترا به جامعه غیر از پاسخ به عطش مدرک گرایی کارکرد دیگری داشته است؟ آیا بازار کار ایران در دو دهه هشتاد و نود با کمبود فارغ التحصیل دوره دکترا مواجه است؟ آیا صنعت و کشاورزی ایران دارای مراکزی تحقیقاتی هستند که این فارغ التحصیلان را جذب کنند؟ فراتر از این، چند درصد از این خیل عظیم دانشجویان فارغ التحصیل می شوند؟ به طور متوسط در چند سال؟

دلیلی که برای ادامه تحصیلات در ایران علاوه بر منزلت اجتماعی و منافع عمومی آورده می شود بالاتر بودن درآمد افراد با تحصیلات بالاتر است (به طور متوسط) اما آیا

آن درآمد بیش تر با هزینه‌هایی که فرد در دوره تحصیل دارد (بالاخص اگر خود این هزینه را بپردازد) و هزینه سال‌های از دست رفته (که در آن دوره فرد می‌توانسته کار کند و درآمد داشته باشد) قابل مقایسه است یا خیر؟ همچنین ما نمی‌دانیم چند درصد از ورودی‌ها می‌توانند درس خود را تمام کنند.

غیر از منافع، به مضار این مسابقات که تا دهه سوم عمر افراد بسط می‌یابند نیز می‌توان فکر کرد. دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی از وقتی که خود را باز می‌یابند همیشه در فشار روانی و عصبی امتحان‌هایی که در زندگی آن‌ها نقش تعیین‌کننده دارند- از کنکور ورودی به دانشگاه‌ها تا کنکور کارشناسی ارشد و بعد کنکور دوره دکترا- درگیرند. حتی استخدام در آموزش و پرورش یا دیگر دستگاه‌های دولتی با نوعی امتحان کتبی در کنار گزینش ایدئولوژیک گره خورده است.

با در نظر گرفتن مشکلاتی که هر سه دلیل در بافت و سیاق جامعه و آموزش عالی در ایران دارند دوره‌های دکترا به طور کلی و در همه شهرها و دانشگاه‌ها صرفاً متوجه به پاسخ به نیاز به ارتقای منزلت اجتماعی در برخی اقشار بوده است. تنها در رشته‌هایی معدود که اساتید مجرب و دارای برنامه پژوهشی وجود داشته (که تعداد آن‌ها در ایران بسیار اندک است) داشتن دوره‌های دکترا قابل توجیه است. برگزاری دوره‌های دکترا برای دانشگاه‌های ایران صرفاً ابزاری برای کسب بودجه بیش تر و برای دانشجویان عمدتاً مجرای برای به تاخیر انداختن تلاش برای پیدا کردن کار (مرد یا زن) و سرپازی (برای مردان) بوده است.

۷.۱۰ زورگیری

قوه قضائیه جمهوری اسلامی در واکنش به افزایش موارد زورگیری و در پی انتشاری فیلمی دو دقیقه‌ای از این پدیده در یوتیوب، راه حل برخورد با این معضل را اعدام اعلام کرده است: «مجازات‌های بدیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد اما دستگاه قضایی باتوجه به ضرورت بالابردن هزینه اعمال شرورانه و برخورد قاطع، مجازات اعدام را انتخاب کرده است.» (رئیس قوه قضائیه، کیهان، ۲۳ آذر ۱۳۹۱) فرمانده نیروی

انتظامی علت افزایش زورگیری را افزایش پول نقد، سکه و دلار در دست مردم می‌داند. (خبرآنلاین، ۱۲ بهمن ۱۳۹۰) آیا اعدام می‌تواند این معضل را حل کند؟ آیا رابطه‌ای معنی‌دار میان افزایش ثروت مردم (به فرض که چنین چیزی واقعیت داشته باشد) و سرقت با اعمال زور وجود دارد؟

پدیده نوظهور، تعبیر نوظهور

کسانی که حتی تا سال ۱۳۸۵ از جامعه ایران مهاجرت کرده‌اند شاید در عمرشان با این مفهوم و نیز مابه‌ازای آن در جامعه برخورداردی نداشته‌اند. کسانی نیز که در ایران زندگی می‌کرده‌اند کم‌تر در دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی با این پدیده برخورد داشتند. در این مورد می‌توان نگاهی به صفحات حوادث روزنامه‌های دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی در ایران انداخت. اما در دهه هشتاد اخبار این جرم در روزنامه‌ها و سایت خبری تکرار می‌شد.

در لغت‌نامه‌های مشهور فارسی مثل دهخدا و معین این تعبیر ثبت نشده است. در واژه‌نامه‌های انگلیسی به فارسی نیز در برابر لغت robbery (دزدی با تمسک به زور) واژه‌نامه‌نویسان لغتی فارسی نداشتند تا جایگزین کنند. ایرانیان سارق، دور از چشم صاحب ملک اموال او را می‌بردند و آن‌ها نیز که در برابر چشم افراد می‌بردند دولتی بودند و نام خود را زورگیر نمی‌گذاشتند یا مردم نمی‌توانستند آن‌ها را زورگیر بنامند. همچنان‌که خود این پدیده نوظهور است نام آن نیز نوظهور است.

زورگیری چیست؟

زورگیری و تعابیر هم‌خانواده آن مثل خفت‌گیری عبارت است از سرقت با تمسک به زور. (تهدید و خشونت) از آن‌جا که سرقت و دزدی معمولی به طور پنهانی انجام می‌شود و طی آن از صاحب مال چیزی برداشته می‌شود و سرقت با اعمال زور را شامل نمی‌شد، مردم کوچه و بازار مفهومی تازه خلق کرده‌اند. بررسی دلایل افزایش زورگیری (که با نگاهی به آمار روزانه بخش حوادث روزنامه‌ها و سایت‌ها آشکار

می‌شود) نیازمند تامل در شرایطی اجتماعی است که موجب این پدیده شده است. عدم ارائه آمارها توسط پلیس و قوه قضائیه چیزی از اربابی که این امر در جامعه ایجاد می‌کند نمی‌کاهد. تهدیدهای قوه قضائیه و پلیس برای تشدید مجازات نیز تاثیر چندانی نداشته است. حکومت جمهوری اسلامی هر روز از روز پیش در ایجاد امنیت به عنوان بزرگ‌ترین وظیفه حکومت ناتوان‌تر و ناتوان‌تر شده است.

زورگیری با سه پدیده دیگر در جامعه ایران ارتباطی تنگاتنگ دارد: عادی‌سازی ارباب و خشونت با استفاده از سلاح سرد و گرم، اعتیاد/بیکاری جوانان و تمرکز نیروهای انتظامی در حوزه‌هایی که ربطی به امنیت جامعه ندارند.

عادی‌سازی خشونت

هنگامی که حکومت با استفاده از اراذل و اوباش هر روزه برای ارباب مردم اقدام کند و اراذل و اوباش سازمان‌دهی شده در نیروهای لباس شخصی و بسیج چندی بعد بدنه مدیران نظام را تشکیل دهند طبعاً خشونت به یک ارزش در جامعه تبدیل می‌شود. در جامعه ایران در دوران جمهوری اسلامی با پایین آمدن هزینه تمسک به خشونت و عادی شدن خشونت مواجهه بوده‌ایم. این امر از یک سو موجب افزایش خشونت و از سوی دیگر بی‌تفاوتی عمومی در برابر ارباب شده است. در جامعه‌ای که سلاح گرم چندان در اختیار افراد نیست طبعاً سلاح سرد رواج می‌یابد و به ابزار قتل و جرح تبدیل می‌شود.

در سال ۱۳۸۹ هزار و ۹۳ نفر با سلاح سرد جان خود را از دست دادند و این رقم در مقایسه با ۹۷۶ نفری که در سال ۱۳۸۸ کشته شدند، ۱۲ درصد رشد را نشان می‌داد. در موارد نزاع نیز در ده سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۹ بیش از پنج میلیون و ۸۰۰ هزار پرونده در پزشکی قانونی رسیدگی شد. در میان این سال‌ها، سال ۱۳۸۹ بالاترین آمار را داراست که در آن ۶۳۱ هزار و ۳۸۱ مورد پرونده نزاع به سازمان پزشکی قانونی ارجاع شد. متوسط مراجعات پرونده‌های نزاع به سازمان پزشکی قانونی در دوره ده ساله فوق بیش از ۵۸۲ هزار مراجعه در سال بوده است. (همشهری آنلاین، ۱ مرداد ۱۳۹۰)

حکومت برای مقابله با این وضعیت به طرح ممنوعیت حمل، فروش، توزیع و ساخت سلاح سرد روی آورد و این طرح در نوبت رسیدگی کمیسیون حقوقی و قضایی قرار گرفت. بر اساس این طرح حمل، فروش، ساخت و واردات انواع سلاح سرد همچون قمه، شمشیر، خنجر، پنجه‌بوکس، چاقو ضامن‌دار، زنجیر مخصوص نزاع و هر گونه سلاح سردی که نوعاً در درگیری‌ها به کار می‌رود، ممنوع بوده است و مرتکب تحت تعقیب کیفری و مجازات قرار می‌گیرد. قانون مجازات اسلامی مجازاتی برای به کارگیری سلاح سرد در نظر گرفته است اما در مورد ممنوعیت حمل، خرید و فروش و ساخت سلاح سرد هیچ قانونی وجود نداشت.

اعتیاد/بیکاری

زورگیری مشکلی است که جوانان ایرانی با آن درگیر هستند. علل عمده درگیر شدن آن‌ها در این جرم، افزایش بیکاری (بالای سی درصد برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و بیش‌تر از آن برای جوانان ترک تحصیل کرده یا دیپلمه) و اعتیاد در قشر جوان ۱۶ تا ۲۷ سال، فقدان مراکز برای تجمع بدون هزینه، افزایش ترک تحصیل و افت توان مالی خانواده‌ها در حمایت جوانان خود است. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران، بیش‌ترین نرخ بیکاری در گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله با ۲۹.۸ درصد بوده است. (ایسنا، ۱ دی ۱۳۹۱) بیکاری جوانان ایرانی در حدی و به گونه‌ای است که آن‌ها احساس نمی‌کنند در آینده می‌توانند شرایط دشوار امروز را پشت سر بگذارند. فقدان امید جوانان ایرانی را به مرز استیصال سوق داده است و از همین جهت برخی از آن‌ها برای چند ده هزار تومان به زورگیری اقدام می‌کنند.

جابجایی اولویت‌ها

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی - علاوه بر وظایف جاری نیروی پلیس در دیگر کشورها - مسئولیت دارد به طور روزمره در زندگی خصوصی شهروندان دخالت کند. (تحت عناوینی مثل امر به معروف و نهی از منکر یا جمع‌آوری بشقاب‌های ماهواره‌ای)

حکومت اسلام‌گرا اولویت نیروی انتظامی را که باید امنیت باشد به اعمال دستورات دینی در حوزه عمومی انتقال داده و نام آن را امنیت اجتماعی گذاشته است. این امر این نیرو را از حضور قدرت‌مند در جامعه برای ایجاد امنیت بازداشته است. نیروی انتظامی به جای پیگیری اجرای قانون برای اعمال نظم و سامان به اعضای بیت روحانیون جهت انجام دستورات آن‌ها تبدیل شده است.

اعدام، دوی همه دردها؟

هر مشکل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که در ایران وضعیت حادی پیدا کند اولین دوی حکومت صدور حکم اعدام یا تهدید به اعدام است، خواه اختلاس و فساد اقتصادی مدیران و افراد نزدیک به مقامات که افکار عمومی را علیه حکومت بسیج کند، (حکم اعدام نه برای مدیران بلکه برای افراد غیر وابسته به حکومت صادر می‌شود) خواه حضور مخالفان در عرصه خیابان، خواه افزایش اعتیاد و در دسترس بودن آسان مواد مخدر، و خواه زورگیری. پاسخ مقامات قضایی و انتظامی به مشکلات حاد تنها یک تعبیر است: «اعدام» به همین دلیل میزان اعدام سرانه در ایران بیش از همه کشورها است.

اما اعدام‌ها در عمل هیچ تاثیری نداشته است. علی‌رغم اعدام صدها قاچاقچی در سال، میزان مواد مخدری که در دسترس مردم است یا تعداد معتادان کاهش نیافته است. علی‌رغم صدور حکم اعدام برای اختلاس‌کنندگان موارد اختلاس مدیران و نزدیکان آن‌ها کاهش نیافته است. همچنین اعدام از سطح اعتراض عمومی و مخالفت با حکومت نیز نکاسته است. حتی در صورت تاثیر در ایجاد ارباب، اعدام تاثیر کوتاه‌مدت دارد و افراد خود را با فرد اعدام‌شده هم‌هویت احساس نمی‌کنند.

حکومت بر اساس زورگیری

طنز مقابله حکومت با زورگیران در جامعه ایران آن است که حکومتی که خود اساساً بر اساس زورگیری عمل می‌کند می‌خواهد با زورگیری برخورد کند. بنیاد حکومت خامنه‌ای بر زور استوار است و تنها با زور است که مقامات کشوری و لشگری در اختیار گروهی محدود قرار گرفته است. جمهوری اسلامی نه بر اساس انحصار خشونت در

دست دولت بلکه بر اساس بسیج خشونت و به کارگیری هر روزه آن بنیاد گرفته است. حاکمان جمهوری اسلامی با اتکا بر زور منابع عمومی را «از آن خود می‌کنند» و به هیچ نهاد و فردی پاسخگو نیستند. مبنای مشروعیت نظام در نگاه عمومی چنان که ادعا می‌شود دیگر باور به نیابت امام زمان از سوی ولی فقیه نیست بلکه ولی فقیه کسی است که سپاه پاسداران را تحت فرماندهی خود دارد و هر کس صدایش در بیاید توسط سپاه و بسیج ساکت می‌شود.

سپاه و بسیج سهم خود را در این فرآیند زورگیری اخذ می‌کنند و روحانیت سهم خود را. اصولاً کشور بر اساس زورگیری اداره می‌شود. تنها به ظاهر و ابزارآلات زورگیران نگاه کنید. (موتور، قمه، زنجیر، نوع لباس) آن‌ها بیش‌ترین شباهت را به بسیجیان و لباس شخصی‌های حکومتی دارند و از همان ادبیات در برخورد با مردم استفاده می‌کنند.

۷.۱۱ چرا این همه اتلاف منابع؟

بنا به گفته‌های مقامات جمهوری اسلامی مردم ایران در اتلاف منابع از بسیاری ملل پیشی گرفته‌اند: «مصرف سرانه آب در کشور ۲۶۵ لیتر در شبانه روز است. این رقم در کشورهای اروپایی ۱۲۰ تا ۱۵۰ لیتر است و بر اساس اعلام سازمان ملل باید سرانه به ۸۰ لیتر برسد و کشور ما یکی از کشورهای پرمصرف آب شرب در جهان است.» (معاون وزیر نیرو در امور آب و فاضلاب، تابناک، ۲۴ آذر ۱۳۹۱) «مصرف برق در ایران سه برابر متوسط جهانی است.» (فارس، ۱ مرداد ۱۳۸۵) «در حال حاضر ما بین ۱۱۳ تا ۱۱۴ برگ سرانه اسکناس در کشور داریم و این در حالی است که استانداردهای بین‌المللی ۱۰ تا ۱۱ برگ است.» (رئیس پژوهشکده پولی و بانکی، آفتاب یزد، ۷ خرداد ۱۳۸۷) «جمعیت ۷۰ میلیون نفری ایران به اندازه ۲۰۰ میلیون نفر در اروپا گاز طبیعی مصرف می‌کند.» (مدیرعامل شرکت ملی گاز، شهاب نیوز، ۲۵ آذر ۱۳۸۷)

اتلاف منابع در ایران فقط در سمت مصرف‌کننده به چشم نمی‌خورد بلکه در سیستم تولید و توزیع نیز این اتلاف به وفور وجود دارد: «روزانه ۱۵۰ تن میوه در

میدان تره‌بار تهران به هدر می‌رود.» (آفتاب، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۶)؛ «حدود ۳۰ درصد ضایعات محصولات باغی، سبزی و صیفی و ده درصد ضایعات گندم» (آفتاب، ۲۴ مهر ۱۳۸۱؛ ایانا، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰)؛ پالایشگاه‌های دولتی کشور راندمانی بیست درصد زیر استانداردهای جهانی دارند یا نیروگاه‌های کشور با راندمانی ۱۵ درصد زیر راندمان متوسط جهانی است. همچنین در شبکه توزیع برق کشور میزان هدررفت انرژی ۱۰ تا ۱۵ درصد بالاتر از حد تعیین شده در استانداردهای جهانی است. (احمد میدری، تابناک، ۶ آبان ۱۳۸۸)؛ ۳۱ درصد از آب آشامیدنی تهران هدر می‌رود که ۱۹ درصد از این مقدار را انشعاب‌های غیرمجاز تشکیل می‌دهد؛ (مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب استان تهران، الف، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۹) هدررفتن

آمارهای فائو، سازمان بین‌المللی غذا، از ضایعات غذا نشان می‌دهند مردم ایران معادل ۶۰ درصد درآمد نفتی کشورشان و به اندازه ۱۰ کشور اروپایی مواد غذایی به سطل زباله می‌ریزند. حجم ضایعات مواد غذایی در ایران معادل ۳۵ میلیون تن و ارزش ۱۵ میلیارد دلار است. همچنین بر پایه آمار منتشر شده از سوی این سازمان، ایران از نظر ضایعات مواد غذایی مقام اول را به خود اختصاص می‌دهد و جزء سه کشوری است که بیش‌ترین میزان ضایعات مواد غذایی را در جهان دارند. سالانه ۳۵ درصد محصولات کشاورزی کشور به صورت ضایعات از چرخه مصرف خارج می‌شود و این میزان دورریز معادل غذای ۲۵ میلیون نفر است. ۹/۳ میلیارد متر مکعب آب برای این میزان ضایعات استفاده می‌شود. (پایگاه خبری اتاق بازرگانی ایران، ۲۱ آذر ۱۳۹۶) با فرض درست بودن آمارهای فوق (دلیلی بر نادرستی آن‌ها نداریم) چرا در ایران، چه در سمت دولت و چه در سمت جامعه، در هر سه سطح تولید، توزیع و مصرف تا این حد اتلاف منابع وجود دارد؟ چرا اکثر مردم این وضعیت را تحمل می‌کنند یا بدان خو کرده‌اند؟

پیشینه تاریخی

مردم ایران چه کسانی که قرن‌ها در حاشیه کویر زندگی می‌کردند و چه کسانی که در

مناطق کوهستانی استقرار یافته بودند و چه عشایری که مدام در حرکت بوده‌اند از تجمل و فور منابع برخوردار نبودند و به همین دلیل مجبور به صرفه‌جویی و دقت در مصرف منابع بودند. آن‌ها چیزی را دور نمی‌ریختند و از آن‌چه داشتند تا آخرین قطره و ذره استفاده می‌کردند. با در نظر گرفتن وقفه‌ای کوتاه‌مدت در این نوع سبک زندگی در سال‌های دهه پنجاه، (به دلیل درآمدهای سرشار نفتی در اختیار قشری بسیار کوچک) این امر حتی تا سال‌های پایان جنگ ایران و عراق ادامه داشت. در سه دهه هفتاد تا نود چه بر سر جامعه آمده است که آمارهایی از جنس آمارهای فوق عرضه می‌شود و بسیاری از این آمارها نیز با مشاهدات روزمره تقویت شده و باورپذیر می‌نمایند؟

منابع ارزان و فراوان بدون پاسخ‌گویی

اتلاف منابع زمانی آغاز شد که نفت ارزان به دست آمده، گران به دنیا فروخته شد و منابع فراوانی را در اختیار گروهی محدود گذاشت. آن گروه محدود با اتکا به منابع قدرت نظارت‌ناپذیر نخست به اسراف پرداخت و بعد با اتکا به ثروت حاصل از این قدرت به جلوه‌فروشی پرداخت و چون رسانه‌ها به طور انحصاری در خدمت آن بودند جلوه‌فروشی‌اش در جامعه به هنجار تبدیل شد. سپس با امتیازات و رانت‌های ناشی از آن منابع، وفادارانی خریده شدند و وفاداران خریدار فخرفروشی قدرت‌مندان شدند.

جلوه‌فروشان تازه به دوران رسیده در ۵۰ سال اخیر مجبور نبوده‌اند به کسی پاسخ دهند. آن‌ها قدرت کشور و منابع آن را در دوران پهلوی و جمهوری اسلامی (هر دوره گروهی خاص) در اختیار داشتند و توانستند نوع زندگی خود را به زندگی ایده‌آل در جامعه تبدیل کنند. این سنت نسل به نسل منتقل شد و اکنون به جنونی دیوانه‌وار برای واردات و مصرف بدون تلاشی چندان برای تولید، پس‌انداز، صرفه‌جویی و آینده‌نگری تبدیل شده است.

تصور معوج از غرب

این قشر قدرت‌مند جلوه‌فروش، غرب را از روی ظواهر و دنیای مصرف و تجملات‌اش

می‌شناخته است و نه به خاطر تولید، پس‌انداز، «اعتیاد به کار»، انباشت سرمایه، شکل دادن به زیرساخت‌ها و سرمایه‌گذاری برای آینده. غرب بازاری است که همه این‌ها در آن پیدا می‌شود اما جلوه‌فروشان تقلیل‌گرا غرب را چنان که خواستند به جامعه ایران معرفی کردند. از همین جهت است که روحانیت حاکم در عین غرقه‌شدن در این ظواهر (بیش‌تر در پس پرده) به همین جهات ناسزا می‌گوید (سازوکار جبرانی) بدون آن‌که توجهات را به وجه دیگر که بنیانی‌تر و ساختاری‌تر است جلب کند. از این جهت مدرن‌شدن و متمدن‌شدن برای جلوه‌فروشان ایرانی که منابع را در اختیار دارند (چه طرفداران و چه منتقدان غرب) یعنی مصرف بیش‌تر و بی‌ملاحظه‌تر.

ایرانیان تا زمانی که پای به کشورهای اروپایی و شمال قاره امریکا نگذاشته‌اند نمی‌دانند که غربی‌ها درجه حرارت خانه خود را در زمستان در حدی محدود نگاه می‌دارند و در خانه لباس کلفت، جوراب و کفش خانگی می‌پوشند و شب‌ها نیز بخاری‌ها را خاموش می‌کنند. (چه فقیر و چه ثروت‌مند) آن‌ها نمی‌دانند که انسان غربی میان یک تا سه دقیقه دوش می‌گیرد و صبح با دو برش نان صبحانه‌اش را می‌خورد و دورریز نان در خانه‌های غربیان بسیار نادر است. ایرانیان اکثراً نمی‌دانند که کم‌تر انسان غربی پیدا می‌شود که کیف بغل نداشته باشد و پول‌اش را در جیب‌اش مچاله کند یا روی آن نقاشی بکشد. در کم‌تر خانه غربی است که یکبارہ ده‌ها لامپ روشن باشد یا وسایل برقی را روشن کنند و به حال خود بگذارند. شب‌ها از کنار صدها خانه بگذرید: خواهید دید که تنها یک لامپ کوچک در اتاق نشیمن یا اتاق خواب روشن است که اکثراً از لامپ‌های کم‌مصرف استفاده می‌کنند. در عین حال شرکت‌های وسایل خانگی هر روز وسایل خود را با بازده بیش‌تری می‌سازند و برای تبدیل به احسن آن‌ها مشوق‌هایی وجود دارد.

اتلاف منابع، مد روز

در ایران هر که بیش‌تر مصرف کند محبوب‌تر است و مردم بیش‌تر به وی احترام می‌گذارند. این موضوع در جوامع غربی بر عکس است. در ایالات متحده شما اگر با

دو چرخه سر کار بروید همکاران تان بیش تر به شما احترام می گذارند تا با لیموزین یا اتومبیل آخرین مدل و پرمصرف. مصرف کم تر چون نیازمند نظم شخصی و انضباط مالی و در برخی موارد سختی دادن به خود است احترام آور است. مقامات حکومتی در کشورهای دموکراتیک نمی توانند از کیسه مردم خرج کنند و به آن ها فخر بفروشند اما در ایران برعکس است. کسانی که فردی از خانواده خود را در میان مقامات داشته باشند به خوبی می بینند که چگونه مورد فخر فروشی قرار می گیرند.

بهره‌وری، عدم اولویت

اگر میزان بهره‌وری و بازدهی یا سرمایه گذاری برای آینده در بخش دولتی پایین است چگونه باید آن ها را افزایش داد؟ با وضعیت سیاسی موجود چنین امکانی وجود ندارد. مجلس در ایران مردم را نمایندگی نمی کند تا بتواند با قدرت دولت را مجبور به افزایش بهره‌وری یا سرمایه گذاری و بهینه سازی زیرساخت ها کند. دولت یک دولت مبتنی بر خویشاوندسالاری و محفل سالاری است و شایستگان بدان راه نمی یابند تا امور را بر حسب عقلانیت اداره کنند. مقامات دولتی در فرصتی که دارند تلاش می کنند وضعیت خود، دوستان، اعضای خانواده و خویشاوندان را بهتر سازند. کارکنان متخصص نیز اکثرا در فرآیند گزینش ایدئولوژیک حذف یا انگیزه زدایی می شوند. در نهایت کار به دست غیر خبرگان و غیر متخصصان می افتد. به همین لحاظ علی رغم علم به بازدهی پایین هیچ مقام دولتی قادر به افزایش بهره‌وری و بازدهی نیست.

حاکمان فاسد، الگوی مصرف جامعه

دسترسی بی حد و حصر حاکمان و مدیران دولتی به منابع کشور - بدون پاسخ گویی - آن ها را به قشر مورد حسرت تبدیل کرده است. آن ها هر جا بخواهند می روند، هر چه بخواهند می کنند و هر چه بخواهند به دست می آورند. در این صورت چرا نباید مورد حسرت باشند؟ بدین لحاظ حاکمان فاسدی که با منابع عمومی مثل منابع خصوصی رفتار می کنند به الگوی مصرف جامعه تبدیل می شوند. همه می خواهند در جای آن ها

باشند و قدرت آن‌ها را داشته باشند. از این جهت اگر بتوانند (در مصرف امور ارزان و عمومی) عینا رفتار حاکمان را در پیش می‌گیرند. اگر بنزین، برق، گاز، آب و نان ارزان باشند مردم عادی نیز اکثرا درست به اندازه حاکمان مصرف می‌کنند.

به عنوان نمونه چه مقام وزیر و چه کسی که در آپارتمان چهل متری زندگی می‌کند خانه و اتاق کار خود را در زمستان به اندازه‌ای گرم می‌کند که گویی تابستان است و اگر هوا زیادی گرم شد به جای کم کردن شیر گاز یا پایین آوردن درجه بخاری پنجره را باز می‌کند. حاکمان در ایران خود را به عنوان الگو به جامعه معرفی می‌کنند (از جمله الگوی مصرف) و از تقلید سبک زندگی خود برای همگان در کنار فخرفروشی مستقیم یا غیرمستقیم خودداری نمی‌کنند.

۷.۱۲ چرا خودکشی می‌کنند؟

بر اساس یک گزارش سازمان پزشکی قانونی، از زمستان ۱۳۸۸ تا زمستان ۱۳۸۹ در ایران جسد ۳ هزار و ۵۱۳ نفر که گفته می‌شود خودکشی کرده‌اند برای بررسی به مراکز پزشکی قانونی ارجاع شده است. (به طور متوسط روزانه ۱۰ نفر) البته در این آمار کسانی که خانواده‌ها نمی‌خواهند مرگ آن‌ها خودکشی اعلام شود، پرونده قضایی برای آن‌ها تنظیم نمی‌شود یا به مراکز پزشکی قانونی دسترسی ندارند (مثل روستاها و شهرهای کوچک) لحاظ نشده است. بنابراین نمی‌توان عدد فوق را آمار موارد خودکشی موفق در کشور در دوره مربوطه دانست.

همچنین آمار فوق تعداد موارد اقدام به خودکشی در کشور را نیز نشان نمی‌دهد چون مواردی که به مرگ منجر نمی‌شود (اگر کار به بیمارستان نکشد) اصولا گزارش نمی‌شود. آمار مربوط به افراد خودکشی کننده که به بیمارستان‌ها اعزام می‌شوند نیز در جایی سرجمع و گزارش نمی‌شود. بنا به برخی تخمین‌ها سالانه ۶۰ هزار نفر ایرانی اقدام به خودکشی می‌کنند. (رئیس انستیتو روان‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران امروز، ۲۰ مهر ۱۳۹۱) این تخمین با توجه به افزایش آمار افسردگی‌ها و اختلالات روانی (به بیش از بیست میلیون نفر) تخمین پائینی بوده و افزایش یافته است.

خودکشی و فصل

در این گزارش تلاش شده است ارتباط فصل با خودکشی در میان موارد ارجاعی به مراکز پزشکی قانونی کشور نشان داده شود به این ترتیب که بر اساس نتایج این گزارش بالاترین تعداد خودکشی به ترتیب با ۳۸۰ و ۳۴۵ مورد مربوط به ماه‌های مرداد و تیر و کم‌ترین آن به ترتیب با ۲۳۱ و ۲۳۶ مورد مربوط به ماه‌های بهمن و دی بوده است. از نظر فصل نیز بیش‌ترین خودکشی‌ها با ۱۰۴۰ مورد مربوط به فصل تابستان و کم‌ترین آن با ۷۲۶ مورد مربوط به فصل زمستان است. نویسندگان گزارش بدین باورند که ارتباط معنی‌داری میان شیوه‌های اقدام به خودکشی و فصول سال دیده می‌شود به نحوی که استفاده از شیوه خودسوزی در فصل زمستان بیش از سایر فصل‌ها است.

فرض ارتباط معنی‌دار میان فصل و میزان خودکشی از اساس باطل است. صرف تغییر میزان خودکشی از یک فصل تا فصل دیگر به هیچ وجه بیانگر ارتباط معنی‌دار میان خودکشی و فصل نیست. به عنوان مثال در حالی که افراد بیش‌تری مسافرت می‌کنند خودکشی هم افزایش می‌یابد اما نمی‌توان رابطه‌ای معنی‌دار میان مسافرت و خودکشی یافت. ظاهراً گزارشگران مراکز پزشکی قانونی به دنبال غیر اجتماعی‌ترین دلیل برای خودکشی بوده‌اند (تغییر فصل) که تغییر آن را به هیچ اراده انسانی فردی و جمعی نمی‌توان نسبت داد.

اگر ارتباط میزان خودکشی و فصل معنی‌دار بود این رابطه باید میزان نوع خودکشی‌ها را نیز توضیح می‌داد؛ اما میان فصل و نوع خودکشی هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. بر اساس این تحقیق به طور کلی حلق‌آویز با ۵۳.۷ درصد در بالای فهرست شیوه‌های مورد استفاده در خودکشی‌ها ست و خودکشی با سلاح گرم با ۶.۸ درصد در پایین این فهرست قرار می‌گیرد. (ایسنا، ۱۳ شهریور ۱۳۹۱) بسیار دشوار است رابطه‌ای میان حلق‌آویز کردن خود یا شلیک به خود با فصل سال برقرار کرد. در مقابل رابطه‌ای معنی‌دار میان انواع خودکشی و جنسیت برقرار است: حلق‌آویز کردن شایع‌ترین روش خودکشی مردان است اما در زنان روش خودسوزی شایع‌تر است.

از همه چیز عجیب‌تر ارتباط برقرار کردن خودکشی با زمستان با تمسک به بالا بودن

خودسوزی در فصل زمستان است. ابزارهای خودسوزی در همه فصول در اختیار افراد هستند و این منحصر به زمستان نیست. همچنین افراد خودسوزی را در زمستان به علت گرم شدن بدن آن‌ها در فصل سرد انتخاب نمی‌کنند تا از این طریق رابطه‌ای میان فصل و خودکشی برقرار شود.

شانه خالی کردن از پرسش

تنظیم‌کنندگان گزارش با تمرکز بر موضوع فصل از پرسش‌های جدی مربوط به خودکشی شانه خالی کرده‌اند. آن‌ها که به اطلاعات افراد خودکشی‌کننده دسترسی داشتند می‌توانستند به ما بگویند که میزان خودکشی در میان اقلیت‌های جنسیتی، قومی و مذهبی چه قدر است؟ در میان جوانان و زنان و کارگران و دانشجویان چطور؟ اگر اطلاعات سال‌های قبل را نیز در دست داشتیم و داشتند می‌شد پرسید که تحولات سیاسی و اجتماعی یا جنبش‌های سیاسی و اجتماعی چه تاثیری بر این مسئله داشته‌اند؟ سیاست‌های اجتماعی دولت چه نقشی در این میان داشته‌اند؟ آیا در کشوری که حکومت حدود ۸۰ درصد اقتصاد را در دست دارد و در همه امور روزمره دخالت می‌کند می‌توان خودکشی یا هر پدیده اجتماعی دیگری را بدون در نظر گرفتن نقش حکومت و دولت و اندرکنش دولت و جامعه توضیح داد؟

دسته دیگری از پرسش‌ها که می‌توان پرسید از این قرارند: واکنش دولت به این میزان از خودکشی غیر از جلوگیری از جلوگیری از مراسم ختم یا ایجاد دردسر برای خانواده‌ها چه بوده است؟ آیا دولت برنامه‌ای برای پیشگیری از خودکشی دارد؟ مراکز آموزشی و درمانی چگونه با این مسئله مواجه شده و می‌شوند؟

افزایش خودکشی

خودکشی در دو دهه هشتاد و نود در ایران به سرعت رو به افزایش بوده است. ایران در دهه شصت خورشیدی در ردیف کشورهای با آمار پایین خودکشی بود اما اکنون در گروه کشورهای با نرخ متوسط خودکشی است. میزان اقدام به خودکشی از حدود سه

در هر صد هزار نفر جمعیت در سال ۱۳۶۳ به شش در هر صد هزار نفر در سال ۱۳۸۳ و سپس به شش و نیم در صد هزار نفر جمعیت در سال ۱۳۸۶ رسید. به علاوه در برخی شهرهای کشور میزان خودکشی سال‌هاست از مرز هشدار گذشته و تا سرحد جوامع با نرخ بالای خودکشی رسیده است. بیش‌ترین میزان افزایش تعداد خودکشی در جمعیت ۲۵ تا ۳۴ سال گزارش شده است.

ریشه‌یابی

در باب علل و انگیزه‌های خودکشی به اختلافات خانوادگی، شکست و ناامیدی، فقر و تنگ‌دستی، بیماری‌های روانی مثل افسردگی و فشار، تنهایی، تمایلات شدید عاطفی و اعتیاد به مواد مخدر، مواد توهم‌زا و الکل اشاره شده است. اما نخست آن‌که بسیاری از این امور مثل شکست و ناامیدی یا تنهایی قابل اندازه‌گیری نیستند تا تحولی دیگر بدان‌ها نسبت داده شود، دوم آن‌که برخی دیگر مثل اختلافات خانوادگی و تمایلات شدید عاطفی در همه اعصار و جوامع وجود دارند و نمی‌توانند افزایش و کاهش خودکشی را توضیح دهند، سوم آن‌که میزان تغییرات در برخی دیگر از عوامل فوق مثل افسردگی و فشار روانی آن‌قدر نیست که مثلاً بتواند دو برابر شدن میزان خودکشی در ایران در طی دو دهه را توضیح دهند و چهارم آن‌که در جوامعی با فقر و تنگ‌دستی بیش‌تر از جامعه ایران با نرخ‌های پایین‌تر خودکشی مواجه هستیم.

به همین دلیل است که جامعه‌شناسانی مثل دورکم به عواملی کل‌نگرانه‌تر و ساختاری‌تر مثل کنترل اجتماعی، همبستگی اجتماعی و پیوندهای اجتماعی رجوع می‌کنند تا وقوع و افزایش و کاهش خودکشی را توضیح دهند. در جامعه ایران بعد از انقلاب کنترل از بالا و نقض دائمی حقوق و آزادی‌های فردی (توسط قوای قهریه) افزایش یافته اما کنترل اجتماعی از پایین (در عکس‌العمل به فشار از بالا) کاهش یافته است. همچنین همبستگی و پیوندهای اجتماعی بالاخص پس از بروز انقلاب و پایان جنگ رو به کاهش بوده است. حکومت بالاخص به کاهش و سست شدن این پیوندها علاقه‌مند است چون پیوندها می‌توانند با بازتر شدن اندکی فضای سیاسی به سازماندهی

و شبکه‌بندی اجتماعی منجر شده و اقتدار حکومت را به چالش کشند. حکومت افراد را ذره‌وار و مطیع می‌خواهد و این ذرات گاه نمی‌توانند به تنهایی فشارها را تحمل کنند.

جلوگیری از کارکردهای مثبت

اگر از نگاهی کارکردگرایانه به خودکشی نگاه کنیم، این رویداد در هر اجتماعی رخ دهد در عین آن که بیانگر سست شدن پیوندهای اجتماعی است به افزایش همبستگی اجتماعی نیز کمک می‌کند. (به عنوان پیامد ناخواسته) اما در ایران حکومت از کارکردهای مثبت آن جلوگیری می‌کند. دخالت‌های بی‌جا و ناروای حکومت طی مراحل تحقیق در باب علل و صدور جواز دفن تا برگزاری مراسم ختم مانع از آن است که جامعه در پی این رویداد به خود بازگشته و پیوندهایش را مستحکم‌تر سازد. در برخی از شهرها از برگزاری مراسم ختم برای افرادی که خودکشی کرده‌اند جلوگیری می‌شود. (شورای فرهنگ عمومی شهرستان انار استان کرمان با حضور امام‌جمعه و فرماندار برگزاری مراسم ترحیم را برای کسانی که خودکشی می‌کنند، ممنوع اعلام کرد، ایلنا، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱) در حالی که این مراسم برای بازماندگان است و نه فرد از دست‌رفته که دست‌اش از دنیا کوتاه شده است.

خودکشی جمعی سه خواهر تهرانی چه معنایی دارد؟

در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۴ رسانه‌های داخل کشور خودکشی هم‌زمان سه خواهر را در خیابان کاووسی در محله نظام‌آباد تهران گزارش دادند. در همین روز خبر خودکشی یکی از کارکنان شهرداری تهران در برابر چشم همکارانش نیز منتشر شد. خودکشی در متروی تهران و دیگر شهرهای ایران به اخبار دائمی رسانه‌ها مبدل شده است. فیلم خودسوزی یک دست‌فروش نیز به یک موضوع رسانه‌ای در شبکه‌های اجتماعی تبدیل شد. خودکشی کودکان و نوجوانان به سوگناک‌بودن و تالم برانگیزتر بودن این پدیده دامن زده است. اما خودکشی جمعی هم‌زمان سه خواهر رخدادی است که توجه ویژه‌ای می‌طلبد.

محله نظام آباد

نویسنده این کتاب حدود سه دهه در محله نظام آباد زندگی کرده و با شرایط اقتصادی و اجتماعی این محله به خوبی و از نزدیک آشنا ست. اول آن که در دهه های پنجاه تا هفتاد اخبار خودکشی در این محله به ندرت به گوش می رسید با آن که مردم محله به این اخبار حساس بودند و اگر چنین رویدادهایی صورت می گرفت آن را به گوش یکدیگر می رساندند. دوم آن که نظام آباد محله ای است که عمدتاً اقشار کارگری و طبقه نسبتاً کم درآمد در آن جا زندگی می کنند و دغدغه های معیشتی در صدر دغدغه ها قرار داشته است و سوم آن که پیوندهای خانوادگی در این محله بسیار قوی بوده است. ساکنان این محله عمدتاً مهاجران دهه های چهل و پنجاه از نقاط مختلف کشور به تهران هستند که به طور جمعی (اعضای یک خانواده بزرگ) بدان جا مهاجرت کرده اند. پیوندهای قوی خویشاوندی معمولاً احتمال خودکشی را بسیار کاهش می دهند. با این احوال چرا در چنین محله ای سه خواهر به طور هم زمان دست به خودکشی می زنند؟

معضل تبیین خودکشی جمعی

هنوز از انگیزه این سه خواهر اطلاعی در دست نیست و ممکن است اطلاع هم پیدا نکنیم. در هر صورت، خودکشی جمعی در میان انسان ها بسیار نادر بوده است. اکثریت قریب به اتفاق خودکشی ها به صورت انفرادی رخ می دهند. تنها با توجهات ایدئولوژیک و شرایط بیماری های فراگیر یا قحطی یا سرکوب شدید، اعضای یک گروه همراه با یکدیگر دست به خودکشی زده اند. غریزه حیات در میان انسان ها آن قدر قوی است که معمولاً گروهی از انسان ها تلاش می کنند افراد آماده خودکشی را منصرف سازند. در موضوع این سه خواهر انگیزه خودکشی و شرایط آن ها آن قدر به هم شبیه بوده که علی رغم عشق خواهرانه، هیچ یک مانع خودکشی دوتای دیگر نشده است. مهم ترین عاملی که جامعه شناسان در علت یابی رخداد خودکشی ذکر می کنند سست شدن پیوندهای عاطفی در کنار احساس بن بست در یک شرایط ویژه است. روان شناسان عمدتاً به اختلالات روانی توجه دارند. در این مورد از عواملی که این سه

خواهر را به سوی احساس بن‌بست سوق داده است یا اختلالات روانی در میان آنها خبری نداریم اما طرف دیگر داستان که پیوندهای عاطفی باشد بسیار محکم بوده است. این که سه خواهر تصمیم می‌گیرند با هم با استنشاق گاز خودکشی کنند نشان از پیوندهای عمیق میان آنها از یک سو و جدیت در پایان‌دادن به زندگی از سوی دیگر دارد. سن این سه خواهر می‌تواند عاملی توضیح‌دهنده باشد. آنها به ترتیب ۴۲، ۴۵ و ۵۰ سال سن داشتند و با برادر و پدر خانواده (و به احتمال زیاد تحت کنترل آنها) زندگی می‌کردند. آنچه میان هر سه مشترک است فقدان روابط زناشویی در سنین بالا در محیطی است که روابط آزاد را منع می‌کند. نمی‌دانیم که قبلاً ازدواج کرده بودند یا خیر یا به کار اشتغال داشته‌اند یا خیر، اما می‌دانیم که نرخ ازدواج در ایران به سرعت در حال کاهش بوده و اشتغال زنان نیز در حدود ۱۲ درصد است. امکان رسوایی جنسی یا اخراج از کار سه نفر با هم، یا ممانعت پدر و برادر از ازدواج یا روابط عاشقانه هر سه فرد در آن واحد (با فردی که مورد نظر نبوده)، بسیار اندک است. احتمال پیدا کردن انگیزه شخصی متفاوت برای هر سه نیز بسیار اندک است. به همین دلیل علت را باید در جامعه بزرگ‌تر جستجو کرد.

آمارها

در دهه هشتاد دو گزارش بسیار مقطعی از خودکشی منتشر شد. بر اساس یک گزارش سازمان پزشکی قانونی، از زمستان ۱۳۸۸ تا زمستان ۱۳۸۹ در ایران جسد ۳۵۱۳ نفر که گفته می‌شود خودکشی کرده‌اند برای بررسی به مراکز پزشکی قانونی ارجاع شده است. (به طور متوسط روزانه ۱۰ نفر) بنا به گزارشی دیگر از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تعداد ۱۱۱ کودک در ایران اقدام به خودکشی کرده‌اند. این کودکان میان هشت تا سیزده سال سن داشته‌اند و خودکشی آنها به شیوه مسمومیت بوده است. ۵۹ نفر از این کودکان پسر و ۵۲ کودک نیز دختر بوده‌اند. (فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران، اعتماد، ۸ آبان ۱۳۹۴)

آمارهای فوق تعداد موارد اقدام به خودکشی در کشور را نشان نمی‌دهد چون مواردی

که به مرگ منجر نمی‌شود (اگر کار به بیمارستان نکشد) اصولاً گزارش نمی‌شود. آمار مربوط به افراد خودکشی‌کننده که به بیمارستان‌ها اعزام می‌شوند نیز در جایی سرجمع و گزارش نمی‌شود. بدین ترتیب ما آمار خودکشی سالانه را به طور کلی و به تفکیک بر اساس منطقه، جنسیت، تحصیل، سن و دین در اختیار نداریم.

خودکشی کودکان و نوجوانان: چیستی‌ها و چرایی‌ها

بنا به آماري که پس از ده سال اعلام شد از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تعداد ۱۱۱ کودک تنها در تهران اقدام به خودکشی کرده‌اند. این کودکان میان هشت تا سیزده سال سن داشته‌اند و خودکشی آن‌ها به شیوه مسمومیت بوده است. ۵۹ نفر از این کودکان پسر و ۵۲ کودک نیز دختر بوده‌اند. (فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران، اعتماد، ۸ آبان ۱۳۹۴) این آمار تنها اقدام به خودکشی در کودکان بستری در بخش اطفال بیمارستان لقمان حکیم و صرفاً خودکشی با سم را نشان می‌دهد. از میان ۱۷۶ کودک هشت تا ۱۳ سال که به دلیل مسمومیت در سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ در بیمارستان لقمان حکیم بستری شده بودند، اقدام به خودکشی ۱۱۱ مورد آن‌ها تایید شده است. (وقایع اتفاقیه، ۲۶ دی ۱۳۹۴) آمارهای فوق چندان کمکی به فهم پدیده خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران نمی‌کند به هفت دلیل:

- ۱- مشخص نیست چرا این آمارها فقط مقطعی کوتاه و منطقه‌ای محدود در یک شهر را پوشش می‌دهند. اگر سازمان و نهادی این آمارها را در اختیار دارد چرا آمار هر ساله را در سطوح مختلف محلی و ملی منتشر نمی‌کند؟ خودکشی کودکان در همه نقاط دنیا صورت می‌گیرد و جمهوری اسلامی نمی‌تواند ادعای مبرابردن از این امر را داشته باشد. چرا آمار سال‌های ۸۱ تا ۸۳ سیزده و یازده سال بعد اعلام می‌شود؟
- ۲- این آمارها روشن نمی‌سازند که تعداد خودکشی اعلام‌شده هر سه سال ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ را در بر می‌گیرند یا دوره‌ای دوساله میان ۸۱ تا ۸۳ را. اگر این آمارها

دوره‌ای سه ساله را منعکس سازند میانگین خودکشی کودکان و نوجوانان در آن منطقه سالانه حدود ۳۷ نفر و اگر دوره‌ای دو ساله را در بر گیرند میانگین سالانه حدود ۵۵ نفر خواهد بود. البته با توجه به تابو بودن خودکشی در ایران و عدم اعلام مرگ به واسطه خودکشی توسط خانواده به مراجع مسئول و در برخی مناطق اصولاً فقدان نهادهای ثبت‌کننده علت مرگ و میر، آمارها باید بسیار فراتر از این باشد. با این احوال سالی ۴۰ تا ۵۰ خودکشی کودکان و نوجوانان در یک منطقه از شهر تهران نیز بسیار بالا است.

۳- اقدام به خودکشی و خودکشی موفق در آمارهای فوق از هم تفکیک نشده است. اقدام به خودکشی معمولاً چندین برابر خودکشی‌های موفق است. اخبار خودکشی‌های ناموفق معمولاً به رسانه‌ها راه نمی‌یابند.

۴- رده سنی به روشنی بیان نشده است. در بیان عضو شورا مشخص نیست کدام گروه سنی کودک تلقی می‌شوند و آیا عنوان کودک در سخن وی نوجوانان را نیز در بر می‌گیرد یا خیر.

۵- این آمارها به تفکیک استان و قومیت و گروه سنی ارائه نشده‌اند. به همین دلیل دشوار است آمارهای فوق را در اقشار مختلف فهمید.

۶- آمارهای دیگر کشورها نشان می‌دهند که خودکشی پسران چندین برابر خودکشی دختران است اما اقدام به خودکشی دختران بیش از اقدام به خودکشی پسران است. آمار فوق نسبت میان دختران و پسران را در خودکشی نشان می‌دهد اما آمار «اقدام به خودکشی» را نشان نمی‌دهد.

۷- این که همه خودکشی‌ها با سم انجام شده باشد چندان معقول به نظر نمی‌رسد چون روش‌های خودکشی کودکان و نوجوانان تنوع بیش‌تری داشته است. تنها سم در دسترس کودکان و نوجوانان قرار ندارد: آن‌ها به مواد آتش‌زا، طناب و در برخی اقشار اسلحه نیز دسترسی دارند. به عنوان نمونه نوجوانان دخترتری که قرار است به زور به ازدواج افراد کهن‌سال داده شوند معمولاً خود را آتش می‌زنند.

علل خودکشی نوجوانان در ایران

شش علت را برای خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران می‌توان ذکر کرد. علت اول تعارض هویتی جنسی است. خودکشی در میان همجنس‌گرایان/دوجنس‌گرایان/تراجنس‌گرایان نوجوان بسیار بالاتر از دیگر نوجوانان است. نوجوانان بسیاری در نسل جدید نشان می‌دهند که نمی‌توانند گرایش جنسی خود را نادیده بگیرند و بدین لحاظ میان انتظارات خانواده و جامعه از یک سو و تصورات خود از هویت جنسی گرفتار می‌شوند. این گرفتاری گاه تا حدی شدید است که نوجوان را به سمت خودکشی سوق می‌دهد.

علت دوم افسردگی‌های معالجه نشده و رها شده است. طبق آخرین نتایج تحقیقات وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شیوع افسردگی در ایران حدود ۱۲ درصد است. (ایرنا، ۵ مرداد ۱۳۹۴) میزان شیوع اختلال افسردگی در کودکان و نوجوانان در ایران روشن نیست اما در جوامع دیگر برای کودکان حدود دو درصد و برای نوجوانان حدود ۴ تا ۸ درصد است. کودکان و نوجوانانی که دچار افسردگی می‌شوند شکننده‌تر از بزرگسالان افسرده هستند. بخشی از جامعه ایران اصولاً اختلالات روانی را به رسمیت نمی‌شناسند و افسردگان را به حال خود رها می‌کنند یا اصولاً این وضعیت را تشخیص نمی‌دهند.

علت سوم می‌تواند فشار گروه همسالان در سنین کودکی و نوجوانی باشد. قلدربازی در مدارس بالاخص در میان پسران شایع است. کسانی که در معرض قلدربازی قرار می‌گیرند همه دارای یک سطح از مقاومت نیستند و کودکان و نوجوانان آسیب‌پذیرتر گاه در برابر آن می‌شکنند. کودکان و نوجوانان ارزش‌ها و هنجارها و سبک زندگی خود را از دو منبع عمده می‌گیرند: خانواده و گروه همسالان. عدم امکان انطباق‌پذیری با گروه همسالان می‌توان موجب اختلالات روانی و حتی خودکشی شود.

دلیل محتمل چهارم تقلید از صحنه‌سازی‌های خودکشی تلویزیونی و اعدام‌های خیابانی است. دو مورد از تقلید احتمالی اعدام‌های خیابانی گزارش شده است. صحنه خودکشی یک کودک ۱۱ ساله در اشنویه با نمایش‌های خودکشی در تلویزیون

جمهوری اسلامی شباهت داشت.

دلیل پنجم ازدواج‌های اجباری کودکان و نوجوانان در برخی از استان‌های کشور است. بنا به آمارهای منتشره از سال ۱۳۸۵ تا کنون حدود ۹۴۰ هزار کودک و نوجوانان ازدواج کرده‌اند. در این سنین نمی‌توان ازدواج آن‌ها را اختیاری دانست. در سال‌های ۹۰-۸۶ سالی ۳۵۰ کودک زیر ۱۰ سال بر اساس «تشخیص مصلحت» ازدواج کرده‌اند. در بخشی از این ازدواج‌ها مردان ۷۰ ساله نیز وجود دارند که با دختر زیر ۱۰ سال ازدواج کرده‌اند. این روند برای دختران افزایشی بوده است به طوری که ازدواج ۲۰ هزار دختر کودک در شش ماه اول ۱۳۹۴ ثبت شده است و می‌شد پیش‌بینی کرد تا آخر سال به ۴۰ هزار نفر برسد. (تابناک، ۶ آبان ۱۳۹۴) دختران نوجوانی که نمی‌خواهند به این ازدواج‌ها تن در دهند معمولاً خود را آتش می‌زنند. در استان‌های ایلام، کرمانشاه، و همدان این‌گونه خودسوزی‌ها بیش‌تر مشاهده شده است.

دلیل محتمل ششم فشارهای خانوادگی است که شکاف عمیقی میان وضعیت موجود و انتظارات ایجاد می‌کند. نمونه‌هایی از خودکشی دانش‌آموزان مدارس نمونه به چشم می‌خورد که تنها دلیل ذکر شده برای خودکشی آنان افت تحصیلی است. وقتی از نظر خانواده‌ها پیشرفت تحصیلی تنها مسیر ارتقای اجتماعی و اقتصادی شمرده شود فشار بر کودکان و نوجوانان در حوزه تحصیلی افزایش می‌یابد.

۷.۱۳ چه بر سر کودکان و نوجوانان آمده است؟

رفتار یک حکومت با کودکان از شاخص‌های بسیار مناسب برای داوری عملکرد آن است. کودکان به علت شکننده بودن و عدم بلوغ عقلانی، نیاز به سرپرستی و نگهداری دارند و اگر خوب نگهداری و پرورش نمی‌شوند یا از آن‌ها سوءاستفاده می‌شود حتماً کاستی‌هایی در خانواده، جامعه و دولت به چشم می‌خورد. از روزی که حکومت فشار به کودک‌کشی و شکنجه کودکان رو کرد قساوت و خونریزی آن بر جهانیان (غیر از مقامات جمهوری اسلامی، حزب‌الله لبنان، روسیه و چین) آشکار شد. وجود کودکان جنگجو در برخی مجادلات در قاره آفریقا و در میان اعضای سپاه قدس جمهوری

اسلامی چهره زشت جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای در این قاره و جنگ فرقه‌گرایانه و گسترش طلبانه جمهوری اسلامی در خاورمیانه را به نمایش می‌گذارد. استفاده جمهوری اسلامی از کودکان و نوجوانان بسیجی در سرکوب آزادی‌ها و حقوق مردم از بدترین انواع سرکوب است که هم سرکوب شده و هم سرکوب‌کننده را در مقام قربانی قرار می‌دهد. قاچاق کودکان در برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز وضعیت حقوق بشر در این منطقه را روشن می‌سازد.

مشکلات امروز کودکان و نوجوانان (افراد زیر ۱۸ سال) در ایران چیست؟ و چه اقدامات پیش‌گیرانه‌ای برای عدم بروز این مشکلات یا کاهش آن‌ها صورت می‌گیرد؟ دولت در این میان چه نقشی دارد؟ کارنامه جمهوری اسلامی در مواجهه با حقوق و بهزیستی کودکان و نوجوانان چگونه است؟

ازدواج کودکان

در سال ۸۵، حدود ۹۰۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۸ ساله ازدواج کرده و وجود داشته است. بیش از ۵۵ درصد این ازدواج‌ها در نقاط شهری و مابقی در نقاط روستایی بوده است. البته رشد این ازدواج‌ها در نقاط روستایی بیش‌تر بوده است. در سال ۸۴ در ایران ۲۲۶ هزار دختر زیر ۱۹ سال ازدواج کرده‌اند که این رقم در سال ۸۹ به ۳۴۲ هزار رسید. ۲۶ هزار مورد از این ازدواج‌ها در سال ۸۴، ازدواج کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال بوده است. در سال ۸۹، ازدواج این رده سنی ۴۲ هزار مورد بوده است. در سال ۸۹، ۷۱۶ کودک زیر ۱۰ سال ازدواج کرده‌اند اما این رقم در سال ۸۶، ۳۷۰ مورد بوده است. ازدواج کودکان زیر ۱۵ سال در سال ۸۹، ۴۵ هزار بوده که ۴۲ هزار مورد آن مربوط به دختران بوده است. سال ۸۴ این رقم ۲۶ هزار عدد بوده که نشان‌گر رشدی معادل ۶۵ درصد در سال‌های ۸۴ تا ۸۹ بوده است؛ (فرشید یزدانی عضو انجمن حمایت از حقوق کودکان، فرارو، ۳۱ تیر ۱۳۹۱) «جمعا ۱۰۱۸۲۹ ازدواج در سال ۹۰ در استان تهران داشته‌ایم. در این مدت ۷۵ دختر یا پسر که کم‌تر از ۱۰ سال داشته‌اند در استان تهران ازدواج کرده‌اند، ۳۹۲۹ دختر و پسر ۱۰ تا ۱۴ ساله پای سفره عقد نشسته‌اند، ۱۹۲۳۷ عروس و داماد ۱۵ تا ۱۹ ساله‌ها بودند.» (الف، ۲۷ خرداد ۱۳۹۱)

خردسالان مطلقه و بیوه

براساس آمار سال ۸۵ حدود ۲۵ هزار کودک مطلقه وجود داشته است. از این میزان ۱۵ هزار در نقاط روستایی و مابقی در نقاط شهری بوده است. حدود ۱۲ هزار کودک نیز در این سال مشاهده شده‌اند که همسرشان فوت کرده است که آمارش در نقاط شهری بیش تر است. از ۲۵ هزار کودک مطلقه نزدیک به ۱۵ هزار تایشان پسر هستند و مابقی دختر. در رده سنی ۱۰ تا ۱۴ سال در سال ۸۵ در مجموع قریب به ۱۴ هزار کودک مطلقه وجود داشته است که با احتساب بیش از ۴ هزار کودک همسرمرده می توان گفت که حدود ۱۸ هزار کودک بیوه در سال ۸۵ زندگی می کردند. اگر سنین ۱۰ تا ۱۸ سال را مد نظر قرار دهیم تعداد ۳۷ هزار بیوه کودک در کشور وجود دارد. براساس آمار سال‌های ۸۶ تا ۸۹ در میان دختران هر سال به طور متوسط ۸۰۰ کودک ۱۰ تا ۱۴ سال و حدود ۱۵ هزار کودک ۱۵ تا ۱۹ سال طلاق گرفته‌اند. آمار مربوط به پسران نیز بر اساس همین نسبت تغییر می کند، هر چند طلاق گرفتگان زیر ۱۵ سال عمدتاً دختران بودند. (فرشید یزدانی عضو انجمن حمایت از حقوق کودکان، فرارو، ۳۱ تیر ۱۳۹۱)

کودکان سیگاری

سه درصد نوجوانان ۱۳ تا ۱۵ ساله ایرانی سیگاری هستند. ۶۶.۷ درصد افراد سیگاری در ایران اظهار کرده‌اند که اولین سیگار را در سن ۱۴ سالگی تجربه کرده‌اند. (آفتاب، ۴ خرداد ۱۳۸۴) بر اساس آمار سال ۲۰۰۶ سازمان بهداشت جهانی بیش از ۴۰ درصد کودکان و نوجوانان ایرانی در معرض استنشاق دود تحمیلی سیگار والدین خود هستند.

کودکان معتاد

بنا به برخی تخمین‌ها حدود هشت میلیون کودک در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که یکی از والدین معتاد هستند. درصدی از این کودکان با خرید و فروش مصرف مواد مخدر درگیر می‌شوند که تا حدود یک سوم تخمین زده می‌شود. سن اعتیاد به ۱۲ یا در برخی گزارش‌ها به ۱۰ سال رسیده است. (مصطفی اقلیما، سلامت نیوز، ۶ مهر ۱۳۹۰)

اسم‌هایی مانند شوره سر شیطان، سوخت موشک و نمک هاوایی برای مواد مخدر صنعتی جذب نوجوانان و جوانان را به اعتیاد هدف قرار می‌دهند.

کودکان کار

«از مجموع ۱۳ میلیون و ۲۵۳ هزار کودک رده سنی ۱۰ تا ۱۸ سال کشور در سال ۸۵ سه میلیون و ۶۰۰ هزار کودک خارج از چرخه تحصیل و یک میلیون و ۷۰۰ هزار کودک به صورت مستقیم درگیر کار بودند.» (مدیر عامل انجمن حمایت از حقوق کودکان، مردم‌سالاری، ۱ مرداد ۱۳۸۷) این رقم رو به افزایش بوده است تا آن‌جا که بنا به گزارش مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۹ بیش از دو میلیون و ۵۰۰ هزار کودک کار در ایران وجود داشته است که در معرض جدی کودک‌آزاری جسمی و جنسی و اعتیاد قرار داشته‌اند. تحقیقی در جنوب تهران نشان می‌دهد که ۶۶ درصد کودکان خیابانی به بیماری عفونت‌های انگلی روده، ۱۰ درصد به عفونت‌های ادراری، ۹۶ درصد به پوسیدگی دندان‌ها و بیماری‌های لثه و ۲۴ درصد به عفونت‌های پوستی مبتلا هستند. (ابتکار، ۱۹ اسفند ۱۳۸۹) گدایی، ولگردی، آدامس‌فروشی، گل‌فروشی، دست‌فروشی و تن‌فروشی کارهایی است که این کودکان بدان‌ها تن در می‌دهند.

خشونت علیه کودکان

موارد خشونت علیه کودکان در ایران ثبت نمی‌شود و از این جهت آمار دقیقی در این موضوع وجود ندارد. (سعید مدنی، خشونت علیه کودکان در ایران، تهران، آشیان، ۱۳۹۰) اما اولاً روشن است که بخش قابل توجهی از والدین به تنبیه بدنی کودکان خود اقدام می‌کنند و ثانیاً حکومت هیچ برنامه‌ای برای کاهش آن ندارد.

اعدام کودکان

ایران تحت جمهوری اسلامی نه تنها بالاترین اعدام در واحد جمعیت را داراست؛ در اعدام کودکان و نوجوانان نیز در بالای فهرست اعدام‌کنندگان قرار می‌گیرد. جمهوری اسلامی در اعدام کودکان از چین، سودان و پاکستان نیز پیشی گرفته است.

محرومیت‌ها

جمهوری اسلامی کودکان ایرانی را از آموزش موسیقی محروم کرده است؛ دختران حتی در سنین قبل از بلوغ به حجاب اجبار شده‌اند، آن‌ها نمی‌توانند از بازی با جنس مخالف لذت ببرند، مدارس کودکان ایرانی در کشوری ثروت‌مند اکثراً از کتابخانه، تاسیسات ورزشی، آزمایشگاه، دسترسی به اینترنت و حتی دسترسی به آفتاب محروم‌اند و کودکان در مدرسه تحت تبلیغات حکومتی قرار می‌گیرند. کتب درسی مملو است از آموزه‌های ایدئولوژیک و تبلیغات مذهبی و بخشی از کودکان نیز برای پرکردن مواضعی در چرخ‌دنده‌های ماشین سرکوب آماده می‌شوند.

هدردادن سرمایه‌های انسانی

هر هشت موضوعی که ذکر شد منتهی می‌شود به هدردادن سرمایه‌های انسانی در ایران. دولت کودکان را به حال خود واگذاشته یا از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند. سرمایه‌های انسانی بخشی در کودکی به روال‌های فوق هدر می‌روند، بخشی در جوانی به خارج فرستاده می‌شوند، بخشی در داخل سرکوب می‌شود و بخشی نیز برای معیشت یا زیاده‌خواهی به ابزار رژیم تبدیل می‌شود که آن هم اتلاف سرمایه‌های انسانی است.

در هر هشت موضوع حکومت مقصر اصلی است و نمی‌توان هزینه‌ها را به گردن خود مردم انداخت. این دولت است که سن ازدواج را در سال‌های پس از انقلاب پایین آورد و برخی از آن‌ها را در سنین کودکی با صدمات ناشی از بیوگی رها کرده است؛ این دولت است که به سیگارفروشان اجازه فروش سیگار به کودکان را می‌دهد؛ (در جهان توسعه‌یافته این امر ممنوع است) در ایران هیچ نظارت و کنترلی بر فروش سیگار اعمال نمی‌شود و کودکان و نوجوانان به راحتی می‌توانند آن را خریداری کنند؛ این دولت است که هیچ برنامه‌ای برای جداسازی کودکان از والدین معتاد خود و سپردن آن‌ها به خانواده‌های سالم ندارد؛ این دولت است که هیچ چتر حمایتی برای خانواده‌های نیازمند فراهم نمی‌کند و کودکان این خانواده‌ها به جای رفتن به مدرسه مجبور به کار می‌شوند؛ دولت جمهوری اسلامی نه تنها با خشونت علیه کودکان مبارزه نمی‌کند

بلکه خود به اعدام آن‌ها به خاطر ارتکاب جرم در شرایط عدم بلوغ اقدام می‌کند. محرومیت‌های کودکان نیز نتیجه اقدامات مستقیم دولت‌اند. جامعه حتی اگر بی‌تقصیر نباشد (که نیست) بدون کمک قانونی و سخت‌افزاری حکومت نمی‌تواند این مشکلات را حل کند یا اصولاً از وقوع آن‌ها جلوگیری کند.

۷.۱۴ بر جوانان چه می‌گذرد؟

براساس یک پژوهش در میان دختران و پسران تهرانی ۱۶ تا ۲۵ سال، ۸۰ درصد جوانان برای تفریح و سرگرمی قلیان می‌کشند. (مجید ابهری، مهر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱) برداشتن زیرابرو نه تنها در میان دختران در شرایط قبل از ازدواج بلکه در میان پسران شیوع گسترده یافته است تا حدی که این موضوع در برنامه‌های ورزشی تلویزیون به عنوان یک واقعیت در سر و وضع ورزشکاران ملی و باشگاهی (که الگوی بسیاری از جوانان هستند) ذکر می‌شود. (۴۳۶ ورزشکار مرد در کشور از لباس و آرایش زنانه استفاده می‌کنند، خبرآنلاین، ۱۶ فروردین ۱۳۸۹) این موضوع در یک جامعه عادی مسئله مهمی نیست اما در کشوری که حکومت مدام شهروندان را تحت آموزه‌های سنتی و شرعی قرار می‌دهد غیرعادی به نظر می‌آید.

نکته دیگر شیوع بسیار گسترده تقلب در مراکز آموزشی کشور است: «بیش‌ترین احکام انضباطی که برای دانشجویان صادر می‌شوند مربوط به تخلفات آموزشی به خصوص "تقلب" است.» (معاون دانشجویی وزارت علوم، ۳ مرداد ۱۳۹۰) تقلب در مدارس یک جریان هر روزه و شایع است. موارد تقلب شامل است بر تقلب در جلسه امتحان (تا حدی که دختران از پوشیدن روسری و مقنعه در جلسه ممنوع می‌شوند) تا نسخه‌برداری رساله‌ها و سرقت علمی در مقالات و کتب و فروش رسمی رساله در سطوح فوق‌لیسانس و دکترا تا جعل مدرک در رشته‌های پزشکی یا رشته‌های بیش‌تر مورد نیاز.

بدون پرداختن به صحت و سقم آمارهای عرضه‌شده در باب میزان شیوع این پدیده‌ها و ارزیابی مطالب گفته‌شده توسط مراجع دولتی، نفس شیوع این امور در میان جوانان

ایرانی ۱۶ تا ۲۵ سال از چه روندهایی در جامعه حکایت دارد؟ جوانان ایرانی در دهه نود خورشیدی در چه دنیا یا دنیاهایی زندگی می کنند؟

در این قسمت قلیان، برداشتن زیرابرو و تقلب را از این جهت انتخاب کرده ام که اولاً هر سه مورد رفتارهایی ناهنجار در بخشی (کشیدن قلیان و برداشتن زیرابرو برای دختران) یا بخش عمده ای از جامعه (تقلب، برداشتن زیرابرو برای پسران) تلقی می شوند. دوم آن که اختصاص به جنسیت، طبقه یا گروه سنی ویژه ای از جوانان ایرانی یا نقطه و شهری خاص ندارد و سوم این که این اقدامات و کنش ها همه منفی یا مثبت نیستند بلکه افراد می توانند موضع ارزشی متفاوتی نسبت به آن ها داشته باشند یا دلایل ویژه ای را برای اقدام به آن ها بر شمارند. نویسنده در پی ارزیابی درست و نادرست بودن آن ها نیست و ارزیابی خود را در پرانتز می گذارد.

مسئله موفقیت

تقلب یعنی اقدام و کنشی برای کسب موفقیت بدون داشتن شایستگی ها و لوازم این امر. تقلب در میان نسل گذشته اسلام گرایان، برای کسب موفقیت های اقتصادی و سیاسی از مجرای رانت امتیاز و ارتباط، آن چنان گسترده و شایع بوده است و آن چنان بسیاری از افراد در این حوزه به تلاش مشغول بوده و موفق شده اند و موفقیت آن چنان آن ها منوط به همین تقلبات بوده که نسل تازه الگویی دیگری برای موفقیت پیش روی خود نمی بیند. جوان ایرانی در چنین شرایطی برای به پایان رساندن تحصیلات خود که ظاهراً مقدمه کسب مشاغل دولتی یا موفقیت در ورود به بخش نیمه دولتی (شرکت های اقماری سپاه و دیگر نهادهای دولتی و حکومتی) است چاره ای به جز تمسک به تقلب نمی بیند. رشد اقتصادی و اجتماعی افراد از طرق شرافت مندانه و اخلاقی آن در ایران چنان دشوار شده است که بسیاری از افراد به تقلب به عنوان روشی برای جبران تبعیض هایی که علیه آن ها صورت گرفته است نگاه می کنند. وقتی تقلب توجیه اخلاقی و حتی شرعی پیدا کرد دیگر به شکل سیل در آمده است و هیچ کس نمی تواند به تنهایی جلوی آن ایستادگی کند. متأسفانه تقلب در محیط های آموزشی به صورت یک قاعده

درآمده است تا یک استثنا. عدم شایسته‌سالاری را به بهترین وجه می‌توان با میزان تقلبات اندازه گرفت.

زیبایی

بعد دیگری از تلاش جوانان ایرانی برای موفقیت اقدامات مربوط به زیبایی است. جوانان ایرانی دیگر سخنان رهبران خیال‌پرور و وانمودگر به معنویت‌گرایی را در باب اهمیت زیبایی درونی نسبت به زیبایی بیرونی باور نمی‌کنند. این زیبایی‌البنه نه در خدمت کسب شغل یا ارتقا در مراتب اجتماعی (تقلب در آن حوزه‌ها کار می‌کند) بلکه برای موفقیت در روابط اجتماعی، پیدا کردن دوست، غلبه بر فشار جمع همسالان و ارضای نیازهای عاطفی است. از همین جهت، جوانان ایرانی نسبت به یک دهه پیش بسیار خوش‌پوش‌تر، و همراه‌تر با مدهای روز جهانی شده‌اند و شرایط امروز آن‌ها اصولاً با جوانان سال‌های پایانی دهه پنجاه یا اوایل دهه شصت قابل مقایسه نیست. دختران و پسران ایرانی برای زیبا جلوه‌گر شدن از هیچ روش و ابزار و فرآیندی غفلت نمی‌کنند و سالانه هزاران میلیارد تومان برای این امر می‌پردازند. (جهان نیوز، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۱) ایرانیان پس از عربستان سعودی بالاترین مصرف لوازم آرایش را در خاورمیانه به خود اختصاص داده‌اند. (آفتاب نیوز، ۱۸ فروردین ۱۳۸۹) این توجه و تمرکز تا آن حد گسترده است که برخی فرزندان پسر مقامات سابق و لاحق جمهوری اسلامی را نیز در بر گرفته است. افزایش قابل توجه استفاده جنس مذکر از کراوات، که زدن آن در ادارات دولتی ممنوع است، نیز با شال‌های رنگی و بلند زنان به جای روسری یا مانتوهای کوتاه دختران و زنان قابل مقایسه است. این انواع پوشش نه تنها به دختران و پسران احساس زیبایی می‌دهد بلکه آن‌ها را از لباس‌های مورد نظر مقامات حکومتی و اعضای خانواده‌شان متمایز می‌کند. حکومت هر از چندی فروش کراوات را در مغازه‌ها ممنوع و جمع‌آوری آن را از مغازه‌ها دوباره آغاز می‌کند اما ظرفیت برخورد با این موضوع وجود ندارد.

ارتباطات اجتماعی

قلیان کشی جوانان که حدود یک دهه است حکومت هر از چند یک بار آن را غیرقانونی اعلام (آخرین بار ۶ خرداد ۱۳۹۱) و بعد آن را رها می کند به یکی از تفریحات و خوش گذرانی های نسبتاً ثابت جوانان ایرانی (نه همه اما بخشی قابل توجه) تبدیل شده است. این تفریح که مدخلی برای ورود بسیاری از جوانان به دنیای دخانیات و مواد مخدر نیز هست تا حد زیادی توسط خانواده ها نیز تحمل می شود چون خانواده ها احساس می کنند این اقدام می تواند وجهی تخلیه کننده نیز داشته باشد. فشارهای حکومتی بر جوانان ایرانی آن قدر زیاد است که خانواده ها گاه می خواهند به آنان مجالی برای خلاف های کوچک بدهند.

چارچوب جمعیتی قلیان کشی که در گذشته عمدتاً افراد کهن سال از آن استفاده می کردند و در قهوه خانه ها نیز دیده می شد به دلیل مبارزه بی امان حکومت با همه تفریحات جوانان در قلمروی عمومی (دوچرخه سواری دختران، آب بازی، ترقه بازی، ممنوعیت دختران در ورود به استادیوم های فوتبال، ممنوعیت حضور دختران و پسران در پارک ها در کنار هم) تغییر یافته است.

استقبال از خود-تخریب گری

ظاهراً حکومت در سمت سلامت و رعایت عرف ایستاده اما علی رغم اعلام غیرقانونی بودن قلیان کشی در نهایت از رفتن تفریحات جوانان به پستوی خانه ها و تبدیل شدن خود آن ها به موجوداتی خود-تخریب گر همواره استقبال می کرده است. در حوزه تقلب نیز هیچ تلاشی از سوی حکومت برای کاهش آن صورت نمی گیرد بلکه با پاداش گرفتن متقلبان تقلب به یک نهاد اجتماعی تبدیل شده است و موسساتی آن را ترویج می کنند و از قبل آن روزی می خوردند. در حوزه خودنمایی و جلوه فروشی نیز مقامات گرچه می خواهند همه شهروندان یک شکل باشند اما به دلیل شیوع این پدیده، واقعیت آن را پذیرفته اند و با آن کنار آمده اند.

رویاهای پنج ستاره، کشور بی ستاره

شکاف عمیقی میان انتظارات جوانان ایرانی و واقعیت‌های جامعه ایران وجود دارد. آن‌ها کار بانبات می‌خواهند اما میزان اشتغال (با رشد منفی اقتصادی) دارد کاهش می‌یابد. آن‌ها می‌خواهند از موسیقی زنده ایرانی لذت ببرند اما اسلام‌گرایان تا حدی که زورشان (به غیر خودی‌ها) برسد نمی‌گذارند. آن‌ها می‌خواهند به هر جای سرزمین‌شان با هر که خواستند و هر موقع که خواستند سفر کنند اما حتی کویر را از آن‌ها دریغ می‌کنند؛ می‌خواهند لباس‌ها و جواهرات و عطرها و عطرهای مارک غربی بپوشند اما مجبورند به لباس‌های تولیدی ترکیه یا دوخت ایران قناعت کنند؛ می‌خواهند با دوست دختر و پسرشان در حالی که شیک کرده‌اند سوار بر اتومبیل دوری بزنند اما نمی‌گذارند؛ (توقیف بیش از ۴۰ هزار اتومبیل به دلیل عدم رعایت دستورات مربوط به پوشش در ۸ ماه اول سال ۱۳۹۴ آن هم فقط در تهران) می‌خواهند پورشه و مازراتی یا حدافل بنز و بی‌ام‌دبلیو سوار شوند اما کشورشان لگن و قراضه تولید می‌کند.

آن‌ها می‌خواهند در کنار دوست دخترشان در کافه‌های شیک بنشینند و فرابوچینو و ماکیاتو بنوشند اما در قهوه‌خانه محل‌شان نیز نمی‌توانند بنشینند و تنهایی سفارش دهند؛ می‌خواهند تعطیلات‌شان را در پاریس و رم در هتل‌های پنج ستاره بگذرانند اما یک اتاق هم در روستای ایبانه، ماسوله یا شهرستانک نمی‌توانند برای اقامت چندروزه بگیرند؛ می‌خواهند ساعتی ۱۰ تا ۲۰ دلار درآمد داشته باشند اما بسیاری از آن‌ها هفته‌ای ۱۰ دلار هم درآمد ندارند. آن‌ها می‌خواهند از منابع کشورشان بهره بگیرند اما بهره‌گیری منحصر است به خودی‌ها. آن‌ها می‌خواهند خوش باشند اما حکومت جلوی آن‌ها را که می‌توانند خوش بگذرانند می‌گیرد و بخش قابل توجهی هم توانایی خوش گذرانی ندارند و فراتر از همه، آن‌ها کرامت می‌خواهند اما حکومت روال‌هایی به وجود آورده است که آن‌ها را مدام تحقیر کند.

انقلاب یا سرگشتگی

انقلاب ۵۷ غیر از توهم بر ساختن بهشت با اتکا به ایدئولوژی اسلام‌گرایی و مارکسیسم،

محصول سه واقعیت بود:

- ۱- شکاف میان انتظارات و واقعیات در بخش قابل توجهی از مردم که علی‌رغم بهبود شرایط زندگی در دهه ۵۰ به نارضایی عمومی دامن می‌زد.
- ۲- ناتوانی حکومت در مدیریت اعتراضات و مدیریت ناموفق ماشین سرکوب.
- ۳- مشخص بودن هدف براندازی در میان مخالفان.

امروز تنها عنصر اول در میان جوانان به چشم می‌خورد. حکومت ماشین سرکوب موفق‌تری را در اختیار دارد و مخالفان نیز نمی‌دانند دقیقا چه می‌خواهند و برای چه هدفی باید کار کنند. بنابراین گفتمان حاکم بر جوانان، انقلاب نیست؛ پول‌درآوردن و خوش‌گذرانی و لذت از زندگی است. اما این امکان برای اکثریت آن‌ها فراهم نیست. از این جهت بخشی به فکر مهاجرت، بخشی به فکر تقرب به حکومت و بهره‌گیری از امتیازات ناشی از آن و بخشی دیگر در شرایط افسردگی هستند. در این سه گروه آن‌ها که راه افسردگی را در پیش می‌گیرند مسیر تضمین‌شده‌تری دارند.

چهره‌های این سرگشتگی

سرگشتگی و تعلیق نسل جوان امروز را از حیث پیدا کردن رؤیاهایش روزی در صفحات بچه پولدارهای تهران در فضای مجازی و روزی دیگر در دور دورهای شبانه می‌توان دید. میلیون‌ها جوان ایرانی را می‌توان در سیل مهاجران به اروپا در سال ۲۰۱۵، صف‌های جلوی سفارتخانه‌ها در تهران، کنسرت‌های خوانندگان ایرانی در کشورهای همسایه، جولان‌دادن در مراکز خرید دوبی، استانبول و آنتالیا و تحصیل در دانشگاه‌های اروپا، آمریکا، حتی ارمنستان، اوکراین و مالزی می‌توان مشاهده کرد. آن‌ها اکثرا نمی‌دانند آینده‌شان چیست و تلاش می‌کنند جایی در کره خاکی غیر از ایران برای فرود خود پیدا کنند.

حدود چهار میلیون دانشجوی دانشگاه‌های داخل کشور می‌دانند بعد از فارغ‌التحصیلی

با اتکای به مدرک به جایی نمی‌رسند اما باز دانشگاه و تحصیل در مراکزی را که اکثر اساتید آن‌ها از نورچشمی‌های نظام هستند و صلاحیت تدریس ندارند (و برای آن باید هزینه هم پردازند) رها نمی‌کنند چون راه دیگری در برابر خویش نمی‌بینند. با این‌که از تحصیل در دانشگاه در دوره کارشناسی به جایی نمی‌رسند باز برای دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا در مقیاس‌های صدها هزار نفری (آزمون کارشناسی ارشد بیش از ۴۰۰ هزار و آزمون دکترا بیش از ۲۰۰ هزار داوطلب) آزمون می‌دهند و بعد از اتمام تحصیل نیز باز آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه. تنها نسلی سرگشته و بدون ملاک و میزان یا مستاصل می‌تواند چنین اعمالی را انجام دهد.

مراسم تشییع مرتضی پاشایی

حجم حاضران در مراسم تشییع یک خواننده پاپ آن‌چنان قابل توجه بود که همه مقامات امنیتی، نظامی، فرهنگی و رسانه‌ای نظام را به شگفتی واداشت و ماه‌ها از این رخداد سخن می‌گفتند. مقامات رژیم دیده‌اند که در مراسم رسمی خود باید با اتیوس دنبال افراد بفرستند و آن‌ها را در ساعات اداری بسیج کنند و به آن‌ها برای مشارکت انواع پاداش‌ها و هدیه‌ها و امکانات مجانی را بدهند تا انگیزه آمدن داشته باشند. از همین جهت حضور جوانان در مراسم تشییع پاشایی حتی برای بسیاری از روشنفکران و تحلیل‌گران قابل درک و فهم نبود. این مراسم دیگر بیرون‌زدن گوشه‌ای از یک لباس از در چمدان نبود بلکه در چمدان کاملاً باز شده بود.

گرفتن رویا از جوانان

جمهوری اسلامی حدود چهار دهه است که تلاش می‌کند رؤیای آزادی، رفاه، دموکراسی، پیشرفت و کرامت را از شهروندان ایرانی بستاند. برای این کار تلاش شده است رؤیاهای موهوم مثل حکومت جهانی اسلام یا جامعه موعود آخرالزمانی یا تسخیر کاخ سفید (و نه کرم‌لین) و نابودی اسرائیل به جوانان عرضه شود، رؤیاهایی که غیر از فلاکت و بدبختی ثمری برای آن‌ها نداشته است. البته اکثر جوانان ایرانی رؤیاهای خود را از حکومت و رهبران دینی و نظامی نمی‌گیرند اما دستگاه تبلیغاتی حکومت

آن‌ها را در رؤیای پردازی سرگردان و گمگشته ساخته است. سطح این رویاها تحت تاثیر رویدادهای خاورمیانه به امنیت قبرستانی در ایران کاهش می‌یابد.

از نتایج کشتن رؤیا در ذهن جوانان ایرانی پایین آمدن متوسط سن زندانیان (از ۳۶ سال به ۳۰ سال، شهروند، ۲۳ آذر ۱۳۹۳)، پایین آمدن سن اعتیاد (تا حد کودکی)، پایین آمدن سن تن‌فروشی (تا حد نوجوانی) و پایین آمدن حداقل دستمزد پیشنهادی دولت تا حد ۵۳۴ هزار تومان برای کار تمام‌وقت در ماه (روزی ۵ دلار) برای افراد زیر ۲۹ سال (تابناک، ۲۳ آذر ۱۳۹۴) است. نتیجه دیگر کشتن رؤیا محدود شدن جوانان به دنبال کردن کسانی است که به رویدادهای جاری و سیاست‌های دولت بی‌توجه‌اند. ۲۰۱ میلیون دنبال‌کننده صفحه اینستاگرام سحر قریشی، بازیگر سینما و تلویزیون رخدادهای غربی نبود اگر کارآفرینان، دانشمندان، نویسندگان و مخترعان نیز تا همین حد دنبال‌کننده داشتند.

کشور بی‌ستاره

روال اداره کشور و توزیع منابع به گونه‌ای نیست که جوانان ایرانی حتی مثل جوانان کره‌ای یا اماراتی یا ترک (آسیایی‌هایشان را مثال می‌زنم) زندگی کنند. (اروپایی و آمریکایی به کنار) حاصل سیاست‌های موجود این شده است که علی‌رغم فروش ۱.۵ تریلیون دلار نفت در ۳۷ سال گذشته کشور ورشکسته است. ۶۰ درصد ماشین‌آلات تولیدی کشور از رده خارج است. نیمی از جمعیت کشور به جای کار خلاقانه و زندگی خوب به حقوق دولتی وابسته است. درآمد سرانه کشور حدود نصف درآمد سرانه در سال ۱۳۵۵ به قیمت‌های ثابت است. (۱۳.۳ میلیون تومان در سال ۹۲ در برابر ۲۳.۴ میلیون تومان در سال ۱۳۵۵: اقتصاد نیوز، ۱۹ آذر ۱۳۹۴) بیش از همه جوانان کشور که تازه می‌خواهند کار و زندگی مستقل داشته باشند این نکات را احساس می‌کنند.

در شاخص‌های منفی مثل فقر و بیکاری و اعتیاد و جرم ایران همیشه در تبه‌بندی‌های بین‌المللی در یک چهارم بالای جدول و در شاخص‌های مثبت مثل آزادی رسانه‌ها، شفافیت، رونق کسب‌وکار و رشد اقتصادی و اجتماعی در یک چهارم پایین جدول

قرار می‌گیرد. البته ایران بالقوه کشور بی‌ستاره‌ای نیست. کشوری است با منابع انسانی و طبیعی بسیار مستعد اما سیاست‌های اقتدارگرایانه و تمرکزگرایانه حکومت نمی‌گذارد این منابع از قوه به فعل تبدیل شوند.

۷.۱۵ پیامدهای خانه‌نشین کردن زنان

مقامات و رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی اصولاً این دیدگاه خود را پنهان نمی‌کنند که می‌خواهند زنان را خانه‌نشین کنند تا به تولید مثل و خدمت به مردان بپردازند: «اگر می‌خواهیم نگاه ما به مسئله زن، سالم، منطقی، دقیق و راهگشا باشد باید از افکار غربی در مسائلی نظیر اشتغال و برابری جنسی کاملاً فاصله بگیریم.» (علی خامنه‌ای، تابناک، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳) به همین دلیل است که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۹۲ تعداد شاغلان زن کشور ۸۱۶ هزار نفر کاهش یافته است. در سال ۱۳۸۴ نزدیک به ۳ میلیون و ۹۶۱ هزار نفر از شاغلان کشور زن بوده‌اند، در حالی که در سال ۹۲، این تعداد به حدود ۳ میلیون و ۱۴۵ هزار نفر رسید. (دنیای اقتصاد، ۱۸ شهریور ۱۳۹۳) از نظر آن‌ها زنان آفریده شده‌اند برای تولید مثل و خانه‌داری و اگر امروز کم‌تر تولید مثل می‌کنند باید دستی از بیرون مشغول توطئه باشد. آن‌ها کاهش رشد جمعیت در ایران را به «هزینه کرد یک هزار میلیارد دلاری سازمان‌های بین‌المللی در برنامه تحدید نسل ایرانیان با پایلوت قراردادن کشورمان در برنامه کاهش عمدی نرخ رشد جمعیت در کشورهای مسلمان» (سرمقاله روزنامه وطن امروز، ۵ تیر ۱۳۹۳) نسبت می‌دهند.

آن‌ها حتی در خانه نیز زنان را در اندرونی و جدا از محیط مردانه می‌خواهند. اما روحانیت شیعه و همراهان‌اش در ایران که امروز قدرت و منابع کشور را در دست دارند، از این نکته غافل‌اند که کسانی که در کنج خانه می‌مانند به دلیل درگیر نبودن با مسائل اجتماعی از نزدیک از صف مردان در مشارکت اجتماعی و سیاسی، در پیگیری تحولات و اطلاعات علمی و از درک مسائلی که برای جامعه و خود زنان مفید است عقب می‌مانند. البته روحانیت با این عقب‌ماندگی مشکلی ندارد؛ چون به آن‌ها کمک می‌کند بیش‌تر زنان را در خدمت خود قرار دهند. اما دیگر جای گله و شکایتی باقی نمی‌ماند.

در رسانه‌های کشور هر روز شاهد شکایات بسیاری از زنان هستیم. در این شکایات به جای توجه به ریشه مشکلات که در ایران سیاست‌های دولتی و تابوهای اجتماعی است، مشکلات زنان و برخی دیگر از مشکلات اجتماعی به خود آن‌ها ارجاع می‌شود. ذیلاً علل برخی از این شکایات و علل بی‌توجهی زنان به این شکایات را بررسی می‌کنم.

اهدای خون و سهم اندک زنان

شهیندخت مولاوردی، معاون رئیس دولت در امور زنان می‌گوید زنان تنها سهمی ۴.۵ درصدی در اهدای خون دارند. بنا به گفته مدیرکل انتقال خون استان تهران از حدود ۳۱۴ هزار اهدایی در سال ۹۲ سهم زنان اندکی کم‌تر از ۱۳ هزار بوده است. مدیرکل برنامه‌ریزی جذب و آموزش اهداکننده سازمان انتقال خون می‌گوید: «در سال ۱۳۹۲، ۱۸ میلیون زن ایرانی واجد شرایط اهدای خون بوده‌اند؛ (دچار کم‌خونی یا فقر آهن نبوده‌اند) ولی فقط ۵۰ هزار نفر پای کار آمده‌اند.» (جام جم، ۱۳ مرداد ۱۳۹۳) چرا زنان سهمی بسیار اندک در اهدای خون دارند؟ به چهار دلیل مشخص اجتماعی می‌توان اشاره کرد:

۱- نخست حضور اندک آن‌ها در ادارات دولتی است. هم در جمع کارکنان و هم در جمع ارباب رجوع، زنان در اقلیت هستند در حالی که اکثر برنامه‌های اهدای خون در ادارات دولتی برگزار می‌شود.

۲- خودروهای دریافت خون در خیابان‌ها و میدان‌های پر رفت‌وآمد مستقر می‌شوند. وقتی قرار است زنان در محیط عمومی آزار جنسی شوند تا کم‌تر حضور اجتماعی داشته باشند، طبعاً کم‌تر به این اتومبیل‌ها بر می‌خورند. هرگز نشنیده‌ایم که تسهیلات دریافت خون به درخانه‌ها رجوع کنند. وقتی زنان خانه‌نشین شوند طبعاً با فرآیند خون‌دهی برخورد نمی‌کنند.

۳- دلیل سوم پایین بودن انگیزه‌های زنان در حوزه اجتماعی است. وقتی زنان از فعالیت‌های اجتماعی هیچ سهمی نبرند طبعاً رغبتی به مشارکت در آن‌ها نیز پیدا نمی‌کنند.

۴- دلیل چهارم عدم حضور خود زنان در مدیریت این گونه فعالیت‌ها است. در جامعه مردانه و مردسالار زنان به تدریج از مسئولیت‌ها کنار زده می‌شوند و وقتی آن‌ها در کنار بودند، شبکه‌هایشان نیز در کنار تشکیل می‌شود.

رتبه اول در سزارین

بنا به گفته رئیس انجمن علمی مامایی کشور ایران به رتبه نخست سزارین دنیا رسیده است. (تسنیم، ۱۲ مرداد ۱۳۹۳) چرا زنان ایرانی تا این حد به زیبایی خود اهمیت می‌دهند که حاضر نیستند زایمان طبیعی را تجربه کنند؟ دو دلیل مشخص در این جا وجود دارد: ۱- زیاماندن برای شوهر و جلوگیری از ازدواج مجدد شوهر یا گرفتن صیغه یا استفاده وی از بازار آزاد روابط جنسی. ۲- بی‌اطلاعی از فواید زایمان طبیعی. هر دو این‌ها ناشی از دورماندن از فرآیندهای اجتماعی است. زنی که در جامعه فعال است متمرکز بر کنش‌های شوهرش نمی‌ماند و اگر شوهر دست از پا خطا کرد به راه خودش می‌رود و درمانده او نیست. در این شرایط او اعمال‌اش را برحسب خوشایند و ناخوشایند شوهر تنظیم نمی‌کند. همچنین زنی که درآمدش را با زجر و زحمت به دست می‌آورد، آن را هزینه سزارین یا جراحی زیبایی نمی‌کند مگر آن که مجبور شود.

مصرف بیش از اندازه لوازم آرایشی

ایران و عربستان بیش‌ترین سرانه مصرف لوازم آرایشی را دارند. علت اصلی حجاب اجباری و جدایی جنسیتی و بیرون‌راندن زنان از حوزه عمومی است. زنی که تنها صورت یا بینی یا چشمان‌اش را برای نشان‌دادن آن هم در موارد و مجالس بسیار معدود دارد، طبعا بیش‌تر بدان‌ها می‌پردازد و آن‌ها را بیش‌تر آرایش می‌کند. همچنین زنی که شغل و مسئولیت عمومی و اجتماعی ندارد، با توجه به تسهیلاتی که امروز وجود دارد وقت زیادی دارد تا به هر کاری که خواست بپردازد. آرایش یکی از این کارها است. حدی از آرایش برای مردها است که البته از آن لذت می‌برند؛ اما حدی از آن نیز برای خود زنان است که در شرایط محدود کردن زنان شکلی اغراق‌آمیز به خود می‌گیرد.

جراحی زیبایی

رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی مدام از این که زنان ایرانی در چشم و هم‌چشمی به جراحی زیبایی اقدام می‌کنند شکایت دارند. اما آن‌ها متوجه نیستند که زنانی که در جامعه مسئولیتی دارند، شرکتی را اداره می‌کنند، در دانشگاه درس می‌دهند، عضو مجلس‌اند، قاضی‌اند، یک تیم ورزشی را اداره می‌کنند یا هر گونه حضور اجتماعی فعال دارند، دیگر کم‌تر به سراغ این گونه جراحی‌ها یا چشم و هم‌چشمی‌ها می‌روند. جالب است که اسلام‌گرایان اقتدارگرا معتقدند که زنان را باید در کنج خانه زندانی کرد و از زندانی هم انتظار دارند که مدام از صبح تا شام دعا و نماز و قرآن بخواند، آن هم در خانواده‌هایی که از قبل حکومت و سوءاستفاده از قدرت به آن توان مالی رسیده‌اند که قادر به هر کاری هستند.

مواردی که ذکر شد تنها بخش کوچکی از عوارض خانه‌نشینی زنان است. همه جوامع در حال توسعه امروز بدین نکته واقف شده‌اند که بدون مشارکت زنان در جامعه نه تنها زنان بلکه مردان نیز پیشرفت نمی‌کنند. فقدان آزادی نه تنها بر خلاف میل طبیعی همه انسان‌هاست؛ بلکه آن‌ها را به رفتارهای ناهنجار سوق می‌دهد. حکومت دینی در ایران افراد را محدود، زندانی و سرکوب می‌کند و از آن‌ها انتظار دارد که شهروندانی مسئول، مطیع و فعال (در حوزه‌هایی که حکومت می‌خواهد) باقی بمانند.

۷.۱۶ آزار جنسی زنان: شایع و بدون مجازات

در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی مدعیان غیرت دینی و اجرای حدود اسلامی (اسلام‌گرایان تمامیت‌خواه) که با شور و حرارت به جدایی جنسیتی و فرستادن زنان به خانه‌ها و اعمال حجاب اجباری به هر طریق ممکن می‌پردازند، حتی در یک مورد یک مرد یا پسر را به خاطر متلک‌گویی به زنان و دختران مورد محاکمه یا محرومیت از برخی حقوق اجتماعی و سیاسی قرار نداده‌اند. حتی یک ساعت آموزش برای عدم آزار جنسی زنان در مدارس و دانشگاه‌ها برگزار نکرده‌اند، یا یک مدیر دولتی به علت

آزار جنسی زنان اخراج نشده است. در حالی که این امور به شدت در ایران رواج دارند. دست مردان ایرانی، که می‌خواهند به آزار جنسی زنان در گستره عمومی بپردازند، کاملاً باز است.

بنا به گزارش نهادهای دفاع از حقوق کودکان، حتی دختران جوان از این آزارها در امان نیستند. ۳۲ درصد دختران راهنمایی و دبیرستان تجربه کودک‌آزاری جنسی داشته‌اند و به طور کلی تاکنون نیمی از جمعیت دختران تجربه آزار جنسی را داشته‌اند، که در مکان‌هایی مانند پل هوایی، اتوبوس و به طور کل در فضاهای بی‌دفاع شهری اغلب توسط یک مرد غریبه صورت گرفته است. (لیلا ارشد، عضو هیات مدیر انجمن حمایت از حقوق کودکان، ایسنا، ۱۱ مرداد ۱۳۹۳)

انواع آزارها

آزار جنسی زنان در ایران تحت حکومت دینی البته به متلک‌گویی محدود نمی‌شود. انواع دیگر آزارهای جنسی که در ایران کاملاً شایع است و زنان ایرانی راهی برای برخورد با آن‌ها ندارند بدین قرارند:

۱- تجاوز یا سوءاستفاده جنسی توسط اعضای خانواده؛ (از پدر و برادر، تا عمو و دایی، تا پسرخاله و پسردهایی و پسرعمه و پسرعمو) دختران ملک‌طلق ولی خود تلقی می‌شوند و نمی‌توانند علیه پدر یا برادر شکایتی را در دادگاه به پیش برنند؛ در مورد اعضای فامیل نیز خانواده‌ها برای آبروداری موضوع را مسکوت می‌گذارند. هیچ آماري در مورد سطح این تجاوزات یا سوءاستفاده‌ها در دست نیست.

۲- تجاوز جنسی توسط شوهر؛ در قوانین جمهوری اسلامی که مبتنی بر شریعت است، زنان از لحاظ جنسی در هر شرایطی باید به شوهر خود تمکین کنند و رضایت آن‌ها شرط نیست. بنابراین اصولاً مفهومی به نام تجاوز شوهر به زن (دست‌درازی جنسی بدون رضایت وی) در قوانین ایران وجود ندارد.

۳- آزار و سوءاستفاده جنسی در محیط کار؛ زنان ایرانی در محیط کار از هیچ حمایتی در برابر آزار و سوءاستفاده جنسی همکاران یا مدیران خود برخوردار نیستند. زنانی که در محیط کار مورد مالش یا نیشگون، چنگ زنی یا وررفتن و کلمات رکیک جنسی یا حتی تجاوز جنسی توسط مدیران خود قرار می گیرند، مجبورند سکوت کنند تا هم کار خود را حفظ کنند و هم آبروی خود را. شوهران و پدران دختران و زنان اصولاً نمی خواهند سخنی در مورد این آزارها بشنوند.

۴- جمهوری اسلامی در محیط خارج از خانه هیچ گونه تمهیدی برای حمایت از زنان نیندیشیده است. زنان در محیط های عمومی مورد دنبال کردن های درازمدت، شنیدن بوق به عنوان زنان کارگر جنسی، متلک و انواع دیگر خشونت های جنسی فیزیکی و زبانی واقع می شوند. تنها راه حل دوست داشتنی و ایده آل جمهوری اسلامی و روحانیت در برابر آزار جنسی دختران و زنان جدایی جنسیتی و اخراج زنان از محیط های کاری است. حتی در مواردی که تجاوز به زنان صورت می گیرد، مقامات همانند مادر بزرگ های خانواده های سنتی بیش از متجاوز، قربانی را به علت زیبا بودن یا آرایش یا بدحجابی یا دیگر خصوصیات جسمی آنان مورد سرزنش قرار می دهند.

چرا آزار جنسی

از هنگامی که کودکان خود را پیدا می کنند و می شناسند خانواده، جامعه و دولت در یک همکاری اعلام نشده و ناخود آگاه به دختران القا می کند که گنجی بزرگ برای فروش دارند و به پسران نیز القا می کنند که تا زمان ازدواج نباید به گنج هایی که پیرامون آنهاست دست بزنند. حتی آنها که به این نگرش ها پشت می کنند، بسیاری تصور می کنند که دارند قوانین گفته شده را نقض می کنند یا مرتکب گناه می شوند. اما گزینه به سمتی دیگر می رود. پسران می خواهند به این گنج ها بدون هیچ قاعده و قانونی دست درازی کنند.

زن کالایی تصور می‌شود که نباید بدان دست زد اما خواستنی است؛ اگر حتی خودش نخواست و «نه» گفت، باید به این گنج رسید. (نه در عرف جامعه ایران و روابط صمیمی معنای نه ندارد و به عشوه‌وناز تعبیر می‌شود) به همین دلیل دختران و پسران را از دوران کودکی از هم جدا می‌کنند تا در نتیجه آتش شهوت و حسرت بالا بگیرد و آزار جنسی نهادینه شود. دولت و بخش‌هایی از جامعه به گرسنگی و تشنگی جنسی با حجاب و جدایی جنسیتی دامن می‌زنند و راه آزار جنسی را هموار می‌کنند. دختران و پسران ایرانی به طور طبیعی نمی‌آموزند که می‌توانند از یکدیگر به صورت گوناگون در سنین مختلف لذت ببرند و برای این کار باید حقوق دیگر افراد را رعایت کنند.

چرا عدم برخورد

حکومت جمهوری اسلامی اصولاً برنامه‌ای برای پیش‌گیری یا برخورد با انواع آزارهای جنسی ندارد و تنها هنگامی که تجاوز جنسی فاحشی صورت بگیرد و مسئله عمومی شود، به تنها روش شریعت برای برخورد با این موضوعات یعنی اعدام تمسک می‌جوید. چرا چنین است؟

۱- نگاه به زن به عنوان دارایی: اهل شریعت دختر و زن را دارایی مردان (شوهر، برادر و همسر) می‌دانند. از این جهت حق مردان می‌دانند که به دارایی خود بدون رضایت وی دست‌درازی کنند؛

۲- کالای بسته‌بندی شده: اهل شریعت زن را کالایی بسته‌بندی شده می‌خواهند که فقط افراد معدودی بتوانند آن را ببینند. از این جهت به آزارهای جنسی که موجب بسته‌بندی بیش‌تر زنان می‌شود خوش‌آمد می‌گویند. حتی یکی از مقامات جمهوری اسلامی و دیگر اسلام‌گرایان در چهار دهه عمر این نظام از شیوع متلک‌های کوچک و بازاری به زنان و دختران ایرانی یا بوق‌زدن برای آن‌ها شکایت نکرده است؛ این موضوعات اصولاً در محدوده کار دستگاه انتظامی یا قضایی جمهوری اسلامی نیست؛ امر به معروف و نهی از منکر فقط برای زنان و

- وارد آوردن فشار به آنان برای عدم خروج از خانه است.
- ۳- شیوع: آزار جنسی در ایران آنقدر شایع است که اهل شریعت نیز همانند دیگر اقشار اجتماعی بدان سریعا عادت می کنند. حتی اگر برخی از دین داران به واسطه دغدغه های اخلاقی با این موضوع مشکل داشته باشند، می بینند کاری از دست شان بر نمی آید و تنها به دختران و همسران خود توصیه می کنند بیش تر خود را بیوشانند یا از رفتن به مناطقی خاص خودداری کنند، که البته این ها راه حل نبوده و نیست.
- ۴- برخورد فقهی: بر اساس برخورد فقهی تنها هنگامی که آزار جنسی به حد دست درازی یا تجاوز برسد و شهادتی برای این موضوع وجود داشته باشد (که در اکثر موارد وجود ندارد) برخورد قضایی صورت می پذیرد. این یعنی بیش از ۹۹ درصد از آزارهای جنسی بدون برخورد و تنبیه باقی می ماند. اکثر متلک ها یا نیشگون ها به هنگامی صورت می گیرد یا در مکان هایی صورت می گیرد که پیدا کردن شاهد برای آن ها غیر ممکن است. اما بوق زدن برای زنان در مجامع عمومی صورت می گیرد و هیچ کدام از غیرت مندان دینی در حکومت و بیرون حکومت نیز با آن برخورد نمی کند. اصولا اشاره ای به آزار جنسی در قانون مجازات اسلامی وجود ندارد.

استقبال از آزار جنسی و تبلیغ دینی به بهانه آن

رسانه های جمهوری اسلامی شیفته داستان های تجاوز جنسی اند؛ چون در پناه این داستان ها احکام خود مربوط به محدود کردن زنان در خانه و حجاب را تبلیغ می کنند. به عنوان نمونه وقتی ایسنا می خواهد داستان تجاوز به دختران ایرانی در امارات را بگوید در میانه داستان یک باره نوع لباس یکی از دختران، تسهیل کننده تجاوز و لباس دیگری، مانع تجاوز می شود. گویی سه مرد تجاوز کننده نمی توانسته اند هر آن چه را که آن دختر پوشیده از تن وی خارج کنند: «در این ماجرا، وقتی خودرو جلوی پای گردشگران ایرانی ایستاد، یکی از مردان پیاده شد و با مشت به بینی یکی از دخترها کوبید. سپس آن ها را به زور در صندلی عقب نشانندند. سپس وقتی نقشه شوم تجاوز به یکی از دخترها

به خاطر نوع پوشش وی ممکن نشد، به دوست گردشگر او تجاوز کردند.» (ایسنا، ۱۱ شهریور ۱۳۹۳)

آزار جنسی در محیط کار اسلامی شده

آزار جنسی دختران و زنان پدیده‌ای است که در همه جای عالم به چشم می‌خورد؛ اما جوامع از حیث قوانین و سیاست‌های پیش‌گیری، کاهش و برخورد با آزاردهندگان متفاوت‌اند. آزار جنسی می‌تواند زبانی (متلک) یا جسمی (دست کشیدن یا تماس با بدن) باشد. بدترین نوع آزارهای جنسی که باید با آن برخورد شدیدتری شود آزار جنسی توسط کسانی است که در مقام مدیریت و قدرت (معلم و استاد تا کارفرما، مدیر اداره تا مقامات دولتی) هستند و از قدرت خود برای سوءاستفاده و بعد ساکت کردن فرد آزاردیده استفاده می‌کنند. مبنای این عمل نگاه به زن به عنوان یک شیء و مملوک است که وظیفه‌ای غیر از ارضای مرد ندارد.

جامعه ایران تحت حکومت اسلام‌گرایان از نمونه‌های جوامعی است که اصولاً با آزار جنسی به عنوان عملی ضد حقوق بشر برخورد نمی‌کند و آن را تحمل می‌کند. این پدیده در جامعه ایران بسیار شایع است. کم‌تر زنی را در ایران می‌توان سراغ گرفت که مدام مورد متلک‌گویی واقع نشده یا به حریم وی در حوزه عمومی تعرضی نشده باشد. اما در محیط کار زنان - بالاخص دختران مجرد و زنان مطلقه - مورد آزار جنسی مدیران اسلام‌گرا و استخدام‌کنندگان قرار می‌گیرند. مواردی را می‌توان در تلویزیون (شینا شیرانی) و سینمای کشور مشاهده کرد. (صدف طاهریان، صبا کمالی و چند تن دیگر)

برخورد اسلام‌گرایان

اسلام‌گرایان همه تجربیات بشری در این محدوده برای مقابله با آزار جنسی مثل مساوی قراردادن حقوق زنان، مجازات آزاردهندگان و تشدید مجازات آزاردهندگان در مقام قدرت، برنامه‌های آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها برای آموزش حقوق زنان و یادآوری موارد تخلف، و برداشتن دیوار میان دختران و پسران برای عادی‌سازی

روابط دو جنس نادیده گرفته و تنها راه حل را در اسلامی کردن محیط کار و فضای عمومی دانسته‌اند؛ به این معنا که زنان و مردان را تا حد ممکن از هم جدا کنند. زنان را در چندلایه لباس بپوشانند، از مسافرت منفرد زنان جلوگیری کنند یا برای آن شروطی بگذارند، حقوق زنان را به گونه‌ای تعریف کنند که آن‌ها را به اندرونی خانه‌ها برانند، و با هر گونه آموزش حقوق زنان به مردان مخالفت کنند.

آن‌ها در واقع مشکل آزار جنسی را نه با حضور زنان در عرصه عمومی و انتقال این ایده به مردان که زنان اسباب‌بازی و ملوک آن‌ها نیستند انجام نمی‌دهند؛ بلکه با بیرون کردن زنان از عرصه عمومی می‌خواهند آزار را متوقف کنند. کار آن‌ها بسیار شبیه به برخی از مادران و پدران سنتی است که مسئول آزار جنسی دختران خود را خود دختران با بیرون رفتن از خانه یا برداشتن حجاب یا حرف زدن با پسران یا کار در بیرون از خانه می‌دانستند یا می‌دانند.

اسلام‌گرایی کار نمی‌کند

اما چند واقعیت روش‌های آن‌ها را از حیز انتفاع می‌انداخته است:

- ۱- نیاز اسلام‌گرایان به زنان برای برخی کارهای نمایشی (مثل مجری‌گری تلویزیون بالاخص در رسانه‌های غیر فارسی‌زبان جمهوری اسلامی) که زنان و مردان را در محیط‌های مختلط قرار می‌دهد: آن‌ها توانسته‌اند مدارس یا برخی از محیط‌های دانشگاهی و حتی بخشی از فضاهای بیمارستانی را جداسازی کنند اما نمی‌توانند تولید فیلم یا استودیوهای تلویزیونی را جداسازی کنند.
- ۲- قرار گرفتن قدرت استخدام و تصمیم‌گیری در دست مردان اسلام‌گرا یا ظاهر اسلام‌گرا؛ مردانی که امروز قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی را با رانت‌ها و امتیازات دولتی در اختیار دارند، طبعاً زنان و زیبایی‌های آن‌ها را نیز برای خود می‌خواهند و نمی‌توانند به یک زن راضی باشند.
- ۳- رسانه‌های رقیب و شبکه‌های اجتماعی که بازاری برای افشاگری زنان در موارد

مورد آزار قرار گرفتن فراهم کرده‌اند؛ امروز زنانی که مورد سوءاستفاده واقع می‌شوند می‌توانند به رسانه‌های رقیب یا شبکه‌های اجتماعی رفته و شکایت و عدم رضایت خود را بیان کنند؛ حتی اگر این اعتراض‌ها به محکومیت حقوقی آزارگران منجر نشود.

در موارد متعدد آزار جنسی توسط مدیران جمهوری اسلامی تنها این مدیران از یک مدیریت به مدیریتی دیگر منتقل شده‌اند؛ همانند سیاست کلیسای کاتولیک در انتقال کشیشان سوءاستفاده کننده از کودکان از یک کلیسا به کلیسای دیگر.

آزار جنسی هیچ توجیهی ندارد

زنانی که در پرس‌تی‌وی (شبکه انگلیسی‌زبان تلویزیون دولتی) یا دیگر رسانه‌های جمهوری اسلامی به زبان و دهان نظام تبدیل می‌شوند و چادر یا حجاب مورد نظر روحانیون را به تن می‌کنند، چهره‌های خوشایندی در میان اکثر ایرانیان ندارند؛ چون مردم می‌دانند این‌ها چگونه استخدام می‌شوند و برای چه استخدام می‌شوند. اما هیچ‌زنی مستحق آزار جنسی نیست. بسیاری از این زنان به آن مشاغل احتیاج دارند تا زندگی خود را اداره کنند و مدیران نباید از این موقعیت سوءاستفاده کنند. مشاغلی که به زنان در هر شرایطی داده می‌شود لطف مدیران به آن‌ها نیست؛ فرصتی است که جامعه برای آن‌ها فراهم آورده است.

عکس‌العمل پرس‌تی‌وی

برخورد نهادهای جمهوری اسلامی با این موارد آزار، بسیار جالب و درس‌آموز است. روابط عمومی شبکه پرس‌تی‌وی بعد از انتشار فایل صوتی مرتبط با این موضوع، و جاهت قانونی آن را نفی کرد و انتشار آن را مشکوک اعلام کرد: «علی‌رغم این که اصولاً فایل صوتی از لحاظ قانونی و قضایی و جاهت نداشته و شکایتی نیز تاکنون ارائه نشده است اما به دلیل اهمیت موضوع، مسئولان ذیربط در حال رسیدگی به آن و تشخیص

صحت و سقم این ادعا بوده و تا مشخص شدن نتایج کامل تحقیقات این دو تن تعلیق شده اند. انتشار این فایل صوتی با مباشرت افراد مخالف نظام و بهره برداری سیاسی و بدون طرح شکایت به مراجع متعدد قانونی در داخل کشور مشکوک است.» (ایرنا، ۱۹ بهمن ۱۳۹۴) اما علی‌رغم این دو مدعای نادرست تعلیق خاطیان را اعلام می‌کند.

انتظار مدیران پرس‌تی‌وی آن بوده که فرد آزار دیده موضوع را به عرصه عمومی نکشاند و به طور پنهانی از مدیران به مدیران بالایی شکایت شود: «به‌طور طبیعی انتظار می‌رفت هر کس ادعایی دارد و به دنبال رسیدگی است قبل از طرح در افکار عمومی و فضای مجازی موضوع را به مراجع قانونی منعکس کند نه آن که اقدام به جریان‌سازی خبری و سناریوسازی نماید.» (همان‌جا) در اکثر مواردی که زنان قضیه را از طریق مراجع قانونی دنبال می‌کنند در نهایت موضوع به نفع طرفی که قدرت دارد ختم می‌شود؛ چون مدیران نمی‌خواهند کاری کنند که دستگاه تحت نظرشان روی رادار رسانه‌ها برود و برای این که این موضوع اتفاق نیفتد اصل موضوع به زیر قالی فرستاده می‌شود.

۷.۱۷ مسئله حجاب: میراث خانوادگی، ابزار تسویه حساب، عامل هویت

و امنیت یا نماد زن ستیزی؟

مسئله حجاب بعد از چهار دهه فراز و نشیب و اعمال حجاب اجباری با روش‌های تنبیهی (کتک‌زدن زنان بی‌حجاب یا کم‌حجاب در خیابان، بازداشت و جریمه کردن آنان در اداره اماکن، محروم کردن آنان از تحصیل در دانشگاه‌ها) و تشویقی (هدیه‌دادن چادر و مقنعه به زنان در ادارات، استخدام زنان چادری در ادارات به جای زنان پوشیده با مانتو و روسری، ارتقای زنان چادری به پست‌های مدیریتی) هنوز یک معضل جدی برای مقامات جمهوری اسلامی است و هفته‌ای نیست به خبر رسانه‌ای تبدیل نشود. اختلاف مقامات بر سر اختیاری و اجباری بودن حجاب نیست؛ بر سر شدت عمل کم‌تر و بیش‌تر در اعمال حجاب اجباری است.

بر خلاف سال‌های اول تاسیس نظام جمهوری اسلامی مسئله حجاب برای روحانیون

و دیگر اسلام‌گرایان دیگر یک مسئله شرعی نیست که صرفاً از جهت دستور الهی بودن بر آن اصرار داشته باشند. حجاب اکنون به پدیده‌ای بسیار بزرگ‌تر از یک حکم شرعی برای زنان باورمند تبدیل شده است: مسئله‌ای سیاسی در زدوخوردهای جناح‌ها، مسئله‌ای اقتصادی در این که کدام دسته از رانت‌خواران از منابع دولتی و عمومی اختصاص یافته در این حوزه بیش‌تر برخوردار شوند، و مسئله‌ای اجتماعی در برخورد هر روزه نیروی انتظامی، بسیج و لباس شخصی‌ها با زنان و دختران. در این قسمت به پنج وجه از این پدیده اشاره می‌کنم و سیاست‌ها و معضلات مربوط به هر یک را توضیح می‌دهم.

میراث خانوادگی

علی‌مطهری در طول سال‌های عضویت‌اش در مجلس بر هیچ سیاستی به جز جدایی جنسیتی و حجاب اجباری تمرکز نداشته است. او حتی این موضوع را در میان پرسش‌هایی از احمدی‌نژاد در احضار به مجلس قرار داد. با توجه به جدیت مسئله حجاب برای پدر وی و محوریت «فرزند مرتضی مطهری» بودن برای حضور وی در سیاست مسئله حجاب برای وی را باید یک میراث خانوادگی تلقی کرد. به همین علت است که وی نه تنها محمود احمدی‌نژاد بلکه روحانی را به همین دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد و حتی دولت روحانی را شبیه به دولت احمدی‌نژاد می‌خواند: «رئیس‌جمهور سابق می‌گفت که مبارزه با ناهنجاری‌های فرهنگی مثل بدحجابی و وظیفه روحانیت، حوزه‌های علمیه، صدا و سیما و نهادهای فرهنگی است و دولت وظیفه‌ای در این خصوص ندارد و فقط باید کار فرهنگی کرد. متأسفانه آقای روحانی نیز همان حرف‌ها را می‌زند.» (تسنیم، ۱۹ شهریور ۱۳۹۳) مطهری معتقد به سیاست ارباب و اجبار با اتکا به قوای قهریه است و «انذار و تشویق» را کافی نمی‌داند. مشکل دیدگاه وی نیز آن است که پدرش در دوران رشد اسلام‌گرایی چنین سخنی را بر زبان می‌آورد و امروز او در دوران حسیض اجتماعی اسلام‌گرایی در ایران و صرفاً با اتکا بر قوای حکومتی می‌خواهد حجاب را ترویج کند.

عامل هویت

از همه عوامل هویتی اسلام‌گرایی شیعه در ایران تنها دوتای آن‌ها باقی مانده است: حجاب اجباری و تنفر نسبت به ایالات متحده و هم‌پیمانانش. ریش مردان، اورکت سبز آمریکایی، چفیه بسیجی، تسبیح مردان، ازدواج در مسجد، مهریه‌های «قرآن و ۱۴ سکه‌ای»، کار داوطلبی مجانی برای مستضعفان و ده‌ها نماد و نشانه حزب‌اللهی و مکتبی‌بودن به تدریج با تبدیل اسلام‌گرایان به قشر ممتاز و طبقه‌بالا رنگ باختند اما حجاب اجباری و مرگ بر آمریکا دوام آوردند. حجاب اجباری هنوز دوام آورده است به دلیل آن‌که زنان در جامعه ایران از اقشار بسیار ضعیف هستند و قدرت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان اصولاً با مردان برابری نمی‌کند و بسیاری از مردان مذهبی و سنت‌گرا بیش از زنان خواهان حجاب اجباری بوده‌اند (غیرت مردانه یا محدود کردن زنان برای ماندن در خانه) و اگر روزی زنان به قدرتی برابر با مردان دست یابند مثل ریش در اوایل انقلاب حجاب هم بایگانی خواهد شد. علی‌خامنه‌ای با علم به این ضعف است که چادر را پوشش برتر زنان ایرانی اعلام کرده است. زنان فعلاً دارند یک دوم هزینه ادعای هویت مذهبی (قلابی) جامعه (عمدتاً از سوی مردان) را می‌پردازند. مرگ بر آمریکا نیز برای سران حکومت و نظامیان و امنیتی‌ها هم منافع سیاسی دارد (می‌توان مخالفان را با نسبت دادن به آمریکا با توجه به دغدغه‌های ملی ایرانیان سرکوب کرد) و منافع اقتصادی. (با اتکا بر تحریم‌ها و مجازات‌های اقتصادی می‌توان به راحتی به قاچاق و از آن خودسازی منابع اقدام کرد بدون آن‌که مخالفت چندانی با آن صورت گیرد).

ابزار پیش‌گیری

از نکاتی که روحانیون و دیگر اسلام‌گرایان در توجیه حجاب اجباری بارها تکرار کرده‌اند این است که «حجاب برای امنیت است.» (حسن روحانی، تلویزیون دولتی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۳) این سخن یک نتیجه و یک سیاست را در بر دارد. نتیجه آن است که حکومت قادر به تامین امنیت زنان در برابر آزاردهندگان و متجاوزان جنسی نیست و برای پیشگیری از آن‌ها قربانیان محتمل را به پوشاندن خود مجبور می‌کند. سیاست برآمده از

این دیدگاه نیز آن است که حکومت برای اعمال حجاب اجباری به اعمال آزاردهندگان و متجاوزان جنسی نیاز دارد و از این جهت با آن‌ها برخورد نمی‌کند. در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی نشنیده‌ایم که مردی را به دلیل متلک گویی به زنی در گستره عمومی بازداشت، متهم و محاکمه کرده باشند. هنگامی هم که تجاوز جنسی جمعی در استان اصفهان صورت گرفت امام جمعه شهر زنان را به دلیل بی‌توجهی به حجاب مورد سرزنش قرار داد. در خانواده‌های مذهبی نیز اگر دختری مورد آزار جنسی قرار گیرد او را به «ولنگاری» متهم می‌کنند و از وی می‌خواهند خود را بیش‌تر بپوشاند. حجاب برای این دیدگاه ابزار کنترل مردان بدون کنترل بر خویش است.

ابزار تسویه حساب

حجاب در بافت و سیاق جمهوری اسلامی همیشه ابزاری برای تسویه حساب‌های جناحی بوده است، چه زمانی که عکس‌های عروسی بهزاد نبوی را در نماز جمعه تهران پخش کردند تا نشان دهند که همسرش در لباس عروسی محجبه نبوده است، تا در دوران خاتمی که دولت وی را عامل کم‌توجهی زنان و دختران به حجاب معرفی می‌کردند تا بعد که دولت روحانی را به کم‌توجهی به مسائل فرهنگی (بخوانید سبک زندگی روحانیت) متهم می‌کردند. با همین تصور تسویه حسابی به حجاب است که حسن روحانی بی‌حجابی را همانند منتقدانش به ابزار تسویه حساب با رژیم پهلوی چهار دهه پس از سرنگونی آن تبدیل می‌کند: «مردم این سرزمین برای حجاب و عفاف جنگیدند و مبارزه کردند و خون دادند، پیکرهای بی‌جان بر روی سنگ‌های مسجد گوهرشاد به زمین افتاد اما از حجاب و عفاف دفاع کردند. امروز نیز دفاع می‌کنند و نمی‌گذارند آن میراث شوم خاندان پهلوی دوباره خودنمایی کند.» (کیهان، ۱۷ شهریور ۱۳۹۳)

نماد زن‌ستیزی

هیچ فقیهی تا کنون فتوا نداده است که کسی که احکام شرعی را رعایت نمی‌کند بیمار است. ممکن است برخی مسلمانان و اسلام‌گرایان بگویند کاهل است یا سست‌دین است

یا حتی (با زیاده‌روی) بگویند بی‌دین و کافر و منافق و ملحد است اما نگفته‌اند که بیمار است. رئیس دولت هنگامی که می‌خواهد روش‌های برخورد با کم‌حجابی یا استفاده غیرحلال از اینترنت یا اختلاط جنسی را نقد کند این پدیده‌ها را بیماری می‌خواند: «کسی مریض می‌شود ما مریض را چه کار می‌کنیم؟ نه با فیلتر حل می‌شود نه با ون نه با دیوار؛ مریض را می‌بریم پیش یکی از متخصصان. او راه حل برایمان پیدا می‌کند.» (تلویزیون دولتی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۳) سخنگوی دولت نیز در جمع خبرنگاران می‌گوید: «برای جامعه اسلامی و مذهبی و ارزشی ما بدحجابی نوعی بیماری محسوب می‌شود و با بافت مذهبی کشور ما سازگاری ندارد.» (تابناک، ۱۹ شهریور ۱۳۹۳)

بیمارخواندن مردان و زنانی که به حجاب یا جدایی جنسیتی باور ندارند اوج زن‌ستیزی کسانی است که غیر از باورها و سبک زندگی خود را نمی‌توانند تصور و هضم کنند. این‌گونه تصورات که از سوی روحانی و همکاران‌اش احتمالاً برای کاهش فشار سیاسی یا تغییر نحوه برخورد با مسائل اجتماعی مطرح می‌شود (این که بی‌حجابی یا عدم استفاده حلال از اینترنت یا اختلاط جنسی مثل اعتیاد، بیماری معرفی شود تا با آن برخورد تنبیهی صورت نگیرد) تنها معرف عمق زن‌ستیزی بخشی از جامعه ایران است که امروز قوای قهریه را در دست دارد.

حجاب اجباری: خرده-هنجار، صنعت یا سیاست سرکوب؟

بعد از سخنان یک روحانی نزدیک به نهادهای تحت نظر دستگاه رهبر در مورد نیاز به اختیاری‌شدن حجاب (محمدرضا زائری، الف، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۴) برخی تصور کردند که این آغاز پایان حجاب اجباری است و برخی نیز از آن تعجب کردند. برخی نیز مثل همیشه آن را توطئه خود نظام برای فریب‌دادن زنان دانسته‌اند. قبل از زائری روحانی دیگری نیز از میان اصلاح‌طلبان با حجاب اجباری مخالفت کرده بود. (محسن کدیور، سایت شخصی، ۲۵ تیر ۱۳۹۱)

و اما امید به تغییر سیاست حجاب اجباری به واسطه سخن یک یا چند روحانی اساس و بنیادی ندارد. به چند دلیل:

۱- معضل هویتی: حجاب بخشی از هویت جمهوری اسلامی است چون مردان ایرانی در ظاهر خود حامل «هویت ایرانی-اسلامی» مد نظر خامنه‌ای و اسلام‌گرایان نیستند. زنان با حجاب برتر خامنه‌ای (چادر سیاه) باید چنین باری را حمل کنند. حجاب اجباری بخشی از نمود ظاهری جمهوری اسلامی است که منتفی شدن آن از منظر اسلام‌گرایان شیعه پایه‌های حکومت را سست می‌کند. سیاست هویتی چپ در کشورهای غربی زمینه مناسبی برای ترویج حجاب (حتی با زور در خانواده‌ها) است.

۲- خرده-هنجار: حجاب به یک هنجار در کاست حکومتی تبدیل شده است و معیار وفاداری و نوافاداری زنان و ولی‌آنها (پدر، برادر، شوهر) به ایدئولوژی و سبک زندگی روحانیت حاکم است. روحانیون و وفاداران آنها نمی‌توانند به سادگی این هنجار را کنار بگذارند. آنها با حج و نماز و روزه می‌توانند چنین کنند چون نمود کم‌تری در جامعه دارند اما حجاب تابلوی نظام است.

۳- اسلام سیاسی: حجاب اجباری یکی از محورهای اسلام سیاسی در قدرت و یکی از بخش‌های جدا ناشدنی گفتمان اسلام سیاسی است. به حکومت طالبان و داعش نگاه کنید. هر جا اسلام‌گرایان حاکم شده‌اند حجاب را اجباری ساخته‌اند. اختیاری شدن حجاب برای اسلام‌گرایان به معنی تن در دادن به جدایی دین و دولت است. آزادی حجاب به این معناست که حکومت در دین‌داری مردم یا گناه کردن مردم دخالت نمی‌کند. حکومت اگر بخواهد سازگاری رفتار خود را بعد از اختیاری شدن حجاب حفظ کند باید هر گونه دخالت در گناه کردن مردم مثل نوشیدن مشروبات الکلی یا گوش دادن به موسیقی یا دیدن فیلم یا کتابخوانی و مانند آنها را متوقف سازد. اختیاری شدن حجاب یعنی تفکیک گناه از جرم و عدم مداخله حکومت در امور مربوط به گناه و وا گذاشتن آن به رابطه خدا و انسان. حکومت دینی به این امر تن در نمی‌دهد.

۴- صنعت-تجارت: حجاب در کنار یک هنجار و گفتمان در کاست حکومتی در ایران امروز به یک صنعت-تجارت تبدیل شده است و هزاران نفر از قبال آن

نان می‌خورند. واردات سالانه پارچه سیاه چادر به سودی معادل با یک میلیارد دلار منتهی می‌شود. (جمشید بصیری، دبیر سابق انجمن صنایع نساجی، صبحانه آنلاین، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۴) دولت به هزاران نفر در ستادهای امر به معروف و نهی از منکر دستمزد می‌دهد تا در خیابان مزاحم زنان شوند و به آنان تذکر دهند. نمایشگاه‌های حجاب و عفاف در سراسر کشور سالانه ده‌ها میلیارد تومان هزینه می‌برند و هزاران نفر از قبل آن زندگی می‌کنند.

۵- ابزار سرکوب: اعمال حجاب بخشی از راهبرد سازمان سرکوب برای کنترل اجتماعی است که تحت عنوان اجرای احکام دین صورت می‌گیرد. تا زمانی که ماشین سرکوب حکومت هست حجاب اجباری هم خواهد بود. شکسته شدن سد حجاب اجباری در ایران توسط زنان در واقع بیرون آوردن گستره عمومی از انحصار حکومت و در واقع اراذل و اوباش حکومتی است و طبعاً دستگاه‌های امنیتی و نظامی و انتظامی در برابر آن ساکت نخواهند ایستاد. امکان این که حکومت حجاب اجباری را بدون تحمیل هزینه سنگین به جامعه وا بگذارد بسیار اندک است.

۶- پوشش انسان‌هراسی: جمهوری اسلامی در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی هزینه زیادی برای اعمال حجاب اجباری کرده است تا «شیطانی و پلید بودن بدن زن» را اثبات کند و آن را مخفی سازد. مقامات حکومت این هزینه را یکباره دور نخواهند ریخت. اعمال حجاب اجباری نظر همه مراجع شیعه و مدرسان و اکثریت قریب به اتفاق آن‌هاست و با نظر یک یا چند روحانی این موضوع منتفی نخواهد شد. حجاب اجباری بخشی از سبک زندگی روحانیت شیعه است که این گروه همیشه خواسته‌اند بر دیگران تحمیل کنند. در دوران پهلوی آن‌ها قدرت اعمال آن را نداشتند و گرنه می‌خواستند چنین کنند. امروز آن‌ها قدرت اعمال آن را دارند و اعمال آن را به مصلحت خود و حکومت نیز می‌دانند.

حجاب در جمهوری اسلامی فقط دارای یک بعد نیست تا با تغییر معادلات در آن بعد اجباری بودن آن بی‌فایده و منتفی شود. حجاب کارکردهای متفاوتی دارد و نیاز به اعمال آن گروه‌های زیادی را در حول و حوش خود گرد هم می‌آورد. هر یک از اقشار وفادار به نظام به یک یا چند دلیل از دلایل فوق با حجاب اختیاری کنار نمی‌آیند مگر آن‌که این موضوع بر آن‌ها تحمیل شود. سکوت اصلاح‌طلبان در برابر حجاب اجباری ناشی از یک یا چند بعد از ابعاد فوق است.

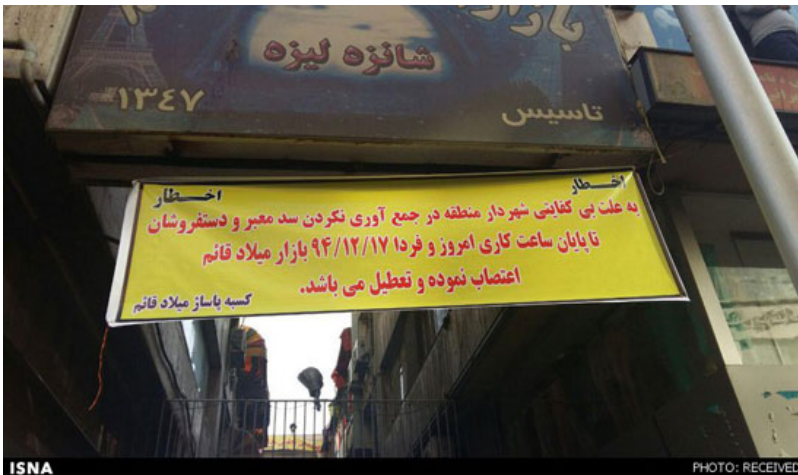
وجه ایجابی و سلبی کنار گذاشتن سیاست حجاب اجباری

مخالفت با حجاب اجباری دو وجه سلبی و ایجابی دارد. عدم تنبیه و کتک‌زدن زنان بی‌حجاب برای برداشته شدن حجاب اجباری لازم است اما کافی نیست. وجه ایجابی کنار گذاشتن سیاست حجاب اجباری عدم دخالت دولت در تبلیغ و تشویق این موضوع است. شرط حجاب برای استخدام در دستگاه‌های دولتی، هزینه‌های تبلیغاتی برای حجاب اجباری، دادن چادر و روسری به عنوان هدیه در ادارات و مانند آن‌ها نیز بخشی از سیاست حجاب اجباری است که بدون برداشته شدن آن‌ها حجاب اجباری منتفی نخواهد شد. روحانیونی مثل زائری یا کدیور که با حجاب اجباری مخالفت می‌کنند در باب تبلیغ احکام شریعت توسط حکومت کاملاً با حکومت دینی همراهی دارند. آن‌ها دقیقاً به همین دلیل نمی‌توانند سکولار باشند چون نمی‌خواهند از مزیت در اختیار حکومت بودن امکان تبلیغ دین دست بردارند.

قدرت مردم

به دلایل گفته شده حجاب اجباری با تحولات درون روحانیت یا درون نظام نقض نخواهد شد. تنها مسیری که برای فشل کردن و از کار انداختن قوای قهریه برای اعمال آن و برداشته شدن آن از فهرست امور مصلحت‌آمیز حکومت وجود دارد آن است که یک روز یک میلیون زن ایرانی بدون حجاب به خیابان بیایند. با آزادی‌های یواشکی حجاب اجباری شل نخواهد شد. حکومت باید با قدرت مردم روبرو شود تا کنار بکشد

همچنان که با قدرت مردم از ممنوعیت دستگاه زیراکس، فکس، ویدئو کاست و دستگاه ضبط و پخش ویدئو، دستگاه ضبط کاست صدا، بشقاب‌های ماهواره‌ای و صدها چیز دیگری که مردم خواسته‌اند دست کشیده است یا فشار خود را کم‌تر ساخته است. مردان در چنین روزی می‌توانند با سرکردن اختیاری حجاب با زنان و مادران و خواهران خود همراهی کنند. اگر زنان محجبه در این گردهمایی شرکت کنند هم به حق خود و حق غیر محجبه‌ها اذعان خواهند کرد و هم جامعه‌ای متکثر را نوید خواهند داد که افراد در عین تفاوت به نحو مسالمت‌آمیز در آن زندگی خواهند کرد.



عکس ۷.۱ اعتصاب بازاریان برای اعتراض به دست‌فروشی. برگرفته از ایسنا

۷.۱۸ سد معبر، خودسوزی و اعتصاب: گسترش بی‌سابقه پدیده دست‌فروشی
درست یک روز پیش از انتخابات ۷ اسفند فردی به نام امیر در پاساژ شانزه لیزه در مرکز شهر تهران با ریختن بنزین بر روی خود اقدام به خودسوزی کرد. این امر پس از تذکر ماموران کلانتری مینی بر جمع‌آوری بساط روسری امیر رخ داد. (الف، ۸ اسفند ۱۳۹۴) به فاصله یک ماه دو شهروند ایرانی ابتدا در خرمشهر و سپس در تبریز

اقدام به خودسوزی در ملاءعام کردند. هر دوی این خودسوزی‌ها پس از جمع‌آوری بساط دست‌فروشان توسط ماموران شهرداری و بیهودگی پیگیری آن‌ها انجام شد. پس از آن‌که بساط حمید فرخی دیزج، ۴۳ ساله و پدر سه کودک که در بازار تبریز بساط دست‌فروشی داشت با وجود داشتن مجوز دست‌فروشی توسط ماموران سد معبر شهرداری ضبط شد او در اعتراض چندین بار به شهرداری منطقه ۸ تبریز مراجعه می‌کند اما چون پاسخی نمی‌گیرد سرانجام در روز ۲۵ فروردین ۱۳۹۴ در یکی از اتاق‌های این ساختمان مقابل چشم مسئول مربوطه/مقابل ساختمان شهرداری (به دو روایت مختلف در رسانه‌ها) دست به خودسوزی می‌زند. در ۲۳ اسفند ۱۳۹۳ یونس عساکره، ۳۴ ساله و پدر دو کودک در اعتراض به ضبط سه‌باره بساط میوه‌فروشی‌اش توسط شهرداری خرمشهر در برابر ساختمان شهرداری دست به خودسوزی زد و جان‌اش را در بیمارستان از دست داد. (الف، ۲۶ اسفند ۱۳۹۳) در اواخر سال ۱۳۹۲ نیز یک جوان تهرانی بعد از جمع‌شدن بساط‌اش در ایستگاه مترو گلبرگ خود را جلوی واگن قطار انداخت و خودکشی کرد. این‌ها تنها نمونه‌هایی از این نوع رخداد هستند.

رفتارهای ضربتی و خشن ماموران نیروی انتظامی و شهرداری با دست‌فروشان که با اطلاع‌رسانی کسبه و تجار یا مقامات دستگاه‌های عمومی مثل مترو صورت می‌گیرد به یک الگو در برخورد با دست‌فروشان تبدیل شده است. استیصال برخی از شهروندان در امرار معاش گاه شرایط را به سوی خودسوزی به عنوان یک ابزار اعتراض اجتماعی سوق می‌دهد. البته در مواردی نیز دست‌فروشان ماموران شهرداری را مورد ضرب‌وشتم قرار داده‌اند. در مواردی نیز ماموران شهرداری که از میان لات‌های محل استخدام شده‌اند دست‌فروشان را کتک زده‌اند.

در شرایطی که حدود نیمی از فارغ‌التحصیلان کشور نمی‌توانند کاری پیدا کنند و به دلیل رشد اقتصادی منفی یا نزدیک به صفر هر روز بر تعداد بیکاران اضافه می‌شود نیروی کار کشور به هر دری می‌زند تا درآمد اندکی داشته باشد. دست‌فروشی یکی از این درهاست. به همین دلیل بنا به برخی گزارش‌ها تعداد دست‌فروشان در برخی از مناطق کشور سه برابر شده است. متروی تهران عملاً به یک بازار بزرگ تبدیل شده

است. دست فروش ها در پل های عابر پیاده، میدان ها و چهارراه ها به چشم می خورند. در برخی دوره ها تعداد دست فروشان در مناطق مرکزی شهرها آن چنان افزایش می یابد که پارک ها را پر می کنند. به گفته عضو شورای شهر اهواز ۴۰ هزار خانوار در این شهر با دست فروشی امرار معاش می کنند. کودکان کار عمدتاً به دست فروشی مشغول هستند. این مسئله مختص شهرهای بزرگ نیست و در شهرهای کوچک نیز به چشم می خورد. اما بازاریان در مقابل آن قدر قدرت دارند که می توانند شهرداری، شورای شهر و یگان های نیروی انتظامی را برای اخراج دست فروشان از بازار بسیج کنند. بازاریان ایران در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی متحد روحانیون و پاسداران باقی مانده اند تا بدون هیچ محدودیتی اجناس خود را در فضای غیررقابتی به هر قیمتی بفروشند و مخالفان خود را با تمسک به زور بر سر جای خویش بنشانند. حتی برخی از بازاریانی که اعتقادات مذهبی ندارند وجوهات خود را به روحانیون می پردازند تا منافع آنها مورد حمایت قوای قهریه قرار گیرد. از همین جهت شهرداری ها در جمع آوری دست فروشان در محدوده بازارهای بزرگ با شدت عمل کرده اند. (نگاه کنید به مصاحبه شهردار تهران با برنامه پایش در تلویزیون دولتی، ۱۶ اسفند ۱۳۹۴) بخشی از مغازه داران که قدرت بازار را برای جمع آوری دست فروشان در اختیار ندارند با بستن مغازه های خود به گسترش این پدیده اعتراض کرده اند. تعداد زیادی از فروشندگان پوشاک در اعتراض به حضور دست فروشان، مغازه های خود را به حالت نیمه تعطیل و تعطیل درآوردند و کرکره های مغازه ها را پایین کشیدند. (ایسنا، ۱۷ اسفند ۱۳۹۴)

بنابر پژوهش انجام شده به سفارش وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره دست فروشان بساط گستر در سه شهر تهران، رشت و اهواز، در شهر تهران حدود ۹۰ درصد دست فروشان هیچ شغل دیگری ندارند و تقریباً تمامی آنها یعنی ۹۸ درصدشان غیر از درآمد حاصل از دست فروشی هیچ درآمد دیگری ندارند و حدود ۳۱ درصدشان حتی یارانه هم نمی گیرند. بسیاری از آنها ساعت های متوالی در روز را برای درآمد متوسط ۴۵ هزار تومان روزانه کار می کنند و به این اعتبار با وجود تلاش طاقت فرسای روزانه، همچنان زیر خط فقر به سر می برند. رسمیت نیافتن شغل شان باعث می شود ۴۱

درصد آن‌ها از پوشش هیچ بیمه‌ای، حتی بیمه سلامت برخوردار نباشند و فقط ۲۵ درصد آن‌ها از پوشش بیمه تأمین اجتماعی برخوردار هستند. ۳۳.۵ درصد دست‌فروشان اعلام می‌کنند که این شغل اولین شغل آن‌هاست و ۴۳.۱ درصد به علت اجبار، تعدیل نیرو یا ورشکستگی به این شغل روی آورده‌اند. ۳۶ درصد آن‌ها پیش از روی آوردن به شغل دست‌فروشی کارگر ماهر بوده‌اند و ۲۱ درصد آن‌ها کارگر ساده یا کارگر کارخانه. به عبارت دیگر ۵۸ درصد آن‌ها پیش از این که شغل دست‌فروشی را برای امرار معاش انتخاب کنند، در حوزه تولید مشغول به کار بوده‌اند و رکود اقتصادی یا ناتوانی جسمی آن‌ها را به سمت انتخاب این شغل کشانده است.» (الف، ۲۴ آبان ۱۳۹۴)

استدلال‌ها علیه دست‌فروشی

سه استدلال مهم علیه دست‌فروشی و تایید برخورد نیروی انتظامی و ماموران شهرداری‌ها با دست‌فروشان به مسئولیت عمومی، حقوق عمومی، و حقوق مصرف‌کنندگان اشاره دارند:

- ۱- مغازه‌ها مالیات و عوارض، اجاره، هزینه آب و برق و حق اشتراک صنفی می‌پردازند در حالی که دست‌فروشان از این حیث سواری مجانی می‌کنند.
- ۲- دست‌فروش‌ها سد معبر می‌کنند.
- ۳- جنس مشکل‌داری که از دست‌فروشان خریده می‌شود قابل برگشت نیست. آن‌ها بعضاً کالاهای قاچاق و بی‌کیفیت عرضه می‌کنند.
- ۴- دست‌فروشان می‌توانند در روز-بازار یا شب-بازارهایی که شهرداری ایجاد کرده است فعالیت کنند و فروش در سطح خیابان‌ها و میادین را به مغازه‌داران وابگذارند.

استدلال‌ها به نفع دست‌فروشی

اما کسانی هم هستند که به نفع دست‌فروشان با استدلال بر اساس رقابت در بازار آزاد، حقوق عمومی و مصرف‌کننده، کاهش آسیب‌های اجتماعی و برخورد دوگانه حکومت سخن می‌گویند:

- ۱- دست‌فروشان کالاها را ارزان‌تر از مغازه‌داران به مردم عرضه می‌کنند؛ برخی از آنها افراد کارآفرینی هستند که سرمایه، پارتی و استفاده از رانت برایشان فراهم نیست تا بتوانند وامی دریافت کنند و کار کوچک خود را ساماندهی کنند. آنها با کم‌ترین هزینه و سرمایه کار تولیدی ایجاد کرده‌اند و کالای خود را با قیمت مناسب در اختیار مردم می‌گذارند.
- ۲- مغازه‌داران نیز در بسیاری از موارد از پس گرفتن اجناس مشکل‌دار سر باز می‌زنند؛ کالاهای قاچاق و بی‌کیفیت در مغازه‌ها هم عرضه می‌شوند. در ایران حقوق مصرف‌کننده از سوی همه فروشندگان رعایت نمی‌شود.
- ۳- بسیاری از دست‌فروشان بالاخص آنها که در مترو کار می‌کنند دیگر بساط پهن نمی‌کنند تا مزاحم مردم شوند؛ در عین حال بخش ساختمان بیش از دست‌فروشان مدام در حال سد معبر در شهرهای بزرگ است.
- ۴- دست‌فروشی برای فرد بیکار بر تکدی، دزدی و سرقت، کیف‌زنی، زورگیری و دیگر اعمال خلاف قانون ارجحیت دارد. همچنین بسیاری از کارگران و کارمندان نمی‌توانند با حقوق خود زندگی کنند و نیاز به درآمد دیگری دارند که نمی‌خواهند از راه‌های غیر مشروع کسب کنند.
- ۵- حکومت با تخلفات و جرائم بزرگ مثل عدم پرداخت معوقات بانکی یا جرائم آفازده‌ها و مقامات مماشات می‌کند اما در برخورد با دست‌فروشی می‌خواهد قوانین را به اجرا بگذارد.

استدلال‌های دو طرف نشان می‌دهند که خریدار و مصرف‌کننده ایرانی دلایل کافی برای رد یک طرف ماجرا در اختیار ندارد و بر حسب موقعیت، قیمت و فرصت ممکن است یکی از دو طرف را برای معامله انتخاب کند. تصور عمومی از بازاریان و مغازه‌داران بالاخص به دلیل فربه‌شدن در شرایط جنگ ایران و عراق و سوءاستفاده از اجناس کوپنی و گران کردن یک‌شبه کالاها مثبت نیست گرچه برخی از اقشار پدیده دست‌فروشی را مضر به حال نظم و زیبایی شهری می‌دانند.

ابعاد اجتماعی دست‌فروشی

دست‌فروشی هم یک پدیده اقتصادی و هم یک پدیده اجتماعی است. دست‌فروشی یک آسیب اجتماعی نیست اما از آسیب‌های مختلف اجتماعی حکایت می‌کند. از لحاظ اجتماعی، دست‌فروشی می‌تواند بیانگر چهار ناهنجاری بنیادی‌تر در یک جامعه باشد:

۱- بی‌ثباتی شغلی: دست‌فروشی شغلی فصلی است که در ایام خاص مثلاً قبل از سال نو یا شروع مدارس رونق بیش‌تری پیدا می‌کند. جامعه‌ای که شغل بخش قابل توجهی از آن فصلی است و افراد احساس ثبات و امنیت اقتصادی ندارند نمی‌تواند به سوی «عادی‌سازی» کسب‌وکار در داخل پیش برود.

۲- حاشیه‌نشینی: بر اساس تخمین‌های مختلف حدود ۱۱ تا ۲۱ میلیون نفر در ایران در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند. نیروی کار این بخش از جمعیت نه در بخش صنعت یا کشاورزی بلکه در بخش خدمات بدون هیچ تخصصی متمرکز شده است. دست‌فروشی بیش‌ترین نیرو را در این بخش به خود اختصاص داده است.

۳- نمایش بیکاری در عرصه عمومی بدون چترهای اجتماعی: دست‌فروشان با زبان بی‌زبانی به جامعه می‌گویند بیکار هستند و به کار نیاز دارند. بخش اندکی از دست‌فروشان نیز کار دارند اما حقوق مکفی دریافت نمی‌کنند و برای کمک خرج به این کار را می‌کنند. بیمه‌های بیکاری در ایران بسیار کوتاه‌مدت و اندک هستند و نمی‌توانند هزینه‌های خانوار را پوشش دهند. پس از آن دوره کوتاه هم فرد و خانواده‌اش به حال خود رها می‌شوند.

۴- تبدیل شدن میلیون‌ها نفر از مردم به نیروی انسانی کم‌خرج (بدون حقوق مکفی)، بیمه، اضافه‌کار و حتی محل کار) برای واردکنندگان انبوه کالاهای مصرفی که با اتکا به رانت و امتیاز می‌توانند درآمدهای میلیاردی داشته باشند.

چپ‌گرایان معمولاً تلاش می‌کنند مسئله دست‌فروشی را به بحث تضاد طبقاتی ربط دهند. اما حداقل جامعه ایران نشان می‌دهد که گستردگی این پدیده نه ناشی از تعارضات طبقاتی یا حرص و آز ثروتمندان و شرکت‌های بزرگ بلکه ناشی از ساختارهای

اقتصادی مبتنی بر رانت و امتیاز کاست حاکم از یک سو و سیاست‌های خارجی (دشمنی با غرب، تروریسم، نظامی‌گری) و اقتصادی (دولت‌گرایی، تمرکزگرایی، و خویشاوندسالاری) حکومت روحانیون و پاسداران است.

چرا خودسوزی دست‌فروشان، جامعه ایران را نمی‌گذرد؟

سلسله علل خودسوزی‌ها و خودکشی‌های فجیع دست‌فروشان در ایران روشن است: بیکاری و فقر گسترده و فزاینده، فقدان چترهای حمایت اجتماعی برای بیکاران و فقرا در ایران، نقض کرامت انسانی یک نان‌آور خانواده با محروم کردن وی از حداقل کاری که می‌تواند انجام دهد، فقدان نهادهایی برای کمک به افراد در حوزه بهداشت روانی، استیصال و احساس بن‌بست، و در نهایت تلاش برای گزیدن وجدان جمعی. حمید فرخی قبل از آتش‌زدن خود در مقابل ساختمان شهرداری به کارکنان این نهاد گفته بود چنین اقدامی خواهد کرد اما آن‌ها بی‌توجهی کردند. در صورت معرفی فرخی به یک مددکار اجتماعی یا گذاشتن وی تحت مراقبت امروز شاید وی زنده بود.

خودسوزی یک دست‌فروش در تونس جرقه یک جنبش اجتماعی در آن کشور را زد که در نهایت به خروج رئیس‌جمهور انجامید. چرا این خودسوزی‌ها وجدان جمعی جامعه ایران را به صورت‌های مختلف (نه ضرورتاً اعتراض سیاسی) نمی‌گذرد؟ با رجوع به چهار موضوع همبستگی اجتماعی، عادت به مرگ و خشونت و تغییر آستانه جریحه‌دار شدن وجدان‌ها، محاسبه هزینه و فایده و کمرختی اجتماعی و همدردی اجتماعی این موضوع را توضیح می‌دهم.

سست شدن همبستگی اجتماعی

امیل دور کم، یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی نوین، تغییر نرخ خودکشی را با تغییر در میزان همبستگی‌های اجتماعی توضیح می‌دهد. همبستگی اجتماعی در ایران امروز بسیار سست شده است. حلقات اتصال میان اعضای جامعه در حال رنگ‌باختن هستند یا اصولاً شکل نمی‌گیرند. افزایش قابل توجه جرم و تخلف شاهد بسیار خوبی برای این مسئله

است. به گفته وزیر دادگستری دولت روحانی «میزان جرائم از تعداد جمعیت بیش تر است.» (مهر، ۱۹ مهر ۱۳۹۲) او پرونده‌های جرائم در کشور را رو به تزاید اعلام کرده است. در این میان جرائم خشونت‌آمیز سهم قابل توجهی داشته‌اند: «قتل با سلاح سرد در یک دهه از ۴۰ تا ۴۵ درصد و قتل با سلاح گرم نیز حدود ۲۷ درصد افزایش یافته است. قتل‌های خانوادگی افزایش داشته است. در این زمینه در سال ۸۰ با ۴۰۰ فقره (۲۸ درصد) و در سال ۸۹ با ۶۷۷ فقره (۲۹ درصد) مواجه شده‌ایم.» (احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی در گزارش به مجلس، رجانوز، ۴ مرداد ۱۳۹۰)

شریعت ایدئولوژیزه شده عامل همبستگی قشر کوچک وفاداران حکومت است و در ضمن منافع آن‌ها را نیز تامین می‌کند. افشار نزدیک به حکومت نیز که پیوندهایی را حفظ کرده‌اند به خودسوزی یا فساد اقتصادی و سوءاستفاده از قدرت حساسیت ندارند و این گونه اخبار در رسانه‌های آن‌ها برای پرهیز از سیاه‌نمایی منعکس نمی‌شود. حساسیت آن‌ها به بیرون‌بودن چند تار موی سر، پوشیدن چکمه، اپیلاسیون و آرایش زنان در خیابان است. (خواسته جدید دلواپسان قزوین در نامه به استانداری قزوین: اپیلاسیون در آرایشگاه‌های زنانه را ممنوع کنید، سحام نیوز، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۴)

عادت به مرگ و خشونت

مردم شهرهای بزرگ ایران هنگامی که صبح‌گاه در زمستان از خانه خارج می‌شوند در پیاده‌رو با جسد یخ‌زده بی‌خانمان‌هایی که شب یخ زده‌اند مواجه می‌شوند. در شهرهای بزرگ و کوچک ایران مدام مراسم اعدام با طناب دار برگزار می‌شود. رسانه‌های جمهوری اسلامی در نشان‌دادن بوسه و اظهار عشق بسیار حساس هستند اما در نشان‌دادن خشونت و قتل و خونریزی دست و دلبازند. ادبیات مراسم مذهبی شیعه مملو است از خونریزی و قطع سر و دست و پا و کشتار و این‌ها مدام تکرار می‌شود. بدین صورت شهروندان ایرانی به سرعت به مرگ و قتل و خشونت عادت می‌کنند و این بخشی از فرآیند اجتماعی شدن آن‌هاست. به همین دلیل خودسوزی یک فرد نمی‌تواند چندان برای اکثر آن‌ها تکان‌دهنده باشد.

محاسبه هزینه و کرختی جامعه

اکثریت مردم ایران در دوران انقلاب و جنگ و مابعد آن، چنان خود را بازنده رخدادها یافتند که به تدریج برای حداقل برخی کنش‌های خود به محاسبه هزینه‌ها و فواید پرداختند. این امر بالاخص در جایی که پای حکومت در میان باشد جدی‌تر است چون حکومت نشان داده است که حد و مرزی در بالابردن هزینه کنش اجتماعی (مثل اعمال خشونت و شکنجه) نمی‌شناسد. به همین دلیل اگر شهروندان ایرانی احتمال اندکی بدهند که نیروهای لباس شخصی و بسیجی درگیر می‌شوند (با توجه به اعمالی مثل رد شدن با خودرو از روی مردم توسط آن‌ها یا پرتاب کردن از روی پل یا اعمال انواع شکنجه‌ها پس از دست‌گیری) در عمل خود تامل می‌کنند. علی‌رغم سرکوب هر روزه صدها هزار جوان در خیابان‌ها صدای چندان‌انی از آن‌ها به گوش نمی‌رسد و این نتیجه تاثیر روانی سرکوب‌های هر روزه است. تجربه انقلاب و جنگ به شهروندان ایرانی نشان داد که جنبش اجتماعی و سیاسی علی‌رغم برخی دستاوردهای محتمل می‌تواند پیامدهای بسیار سهمگین داشته باشد. از همین جهت جامعه در نشان دادن عکس‌العمل به رویدادهای پیرامون بسیار کند عمل می‌کند. درسی که جامعه از رخدادهای خونین گذشته گرفته، آن است که سریع به واکنش نپردازد و بگذارد مدتی از رویدادها بگذرد. با گذشت زمان البته احساسات فروکش می‌کند و اعتراضات نیز به حاشیه می‌رود.

در دهه هفتاد به تدریج جامعه ایران از مرگ‌باوری به زندگی‌باوری گذر کرد. اما چنان‌که مرگ‌باوری در دهه شصت نوعی مرگ‌باوری جمعی بود زندگی‌باوری به نوعی زندگی‌باوری جمعی گذر نکرد بلکه در محدوده فرد باقی ماند و رنگ‌وبوی خودمحوری و بعد پول‌محوری پیدا کرد. انسان ایرانی فعال که طعم تلخ دیگر دوستی را در دهه شصت چشیده بود دیگر نمی‌خواست خود را فدای دیگران سازد. ایرانیان به تدریج متوجه شدند که فداکردن خود برای دیگران یکی از ابزارهای بسیج اجتماعی حکومت‌های مطلقه است.

پایین بودن سطح هم‌دردی اجتماعی

میزان بسیار اندک خیریه در مقایسه با دیگر جوامع شاهد خوبی برای پایین بودن سطح هم‌دردی اجتماعی در ایران است. رقم ۱۸۰ میلیارد تومان (معادل حدود ۷۰ میلیون دلار) در سال ۱۳۹۰ (پرداخت‌شده به صندوق‌های صدقات کمیته امداد، ایسنا، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۱) برای کشوری با حدود ۱۰۰ میلیارد دلار صادرات نفتی (پیش از تحریم‌ها) و بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان درآمد ناخالص ملی بسیار ناچیز است. آماری در مورد صدقات و خیریه‌ای که در نهادهای مدنی گردآوری و هزینه می‌شود در دست نیست؛ اما آن نیز با توجه به ضعف این نهادها در ایران نباید چندان قابل توجه باشد. سوپر ثروتمندان ایرانی در مقایسه با دیگر جوامع تقریباً هیچ مشارکتی در این حوزه ندارند.

افزایش خودکشی

جدا از داستان خودسوزی‌ها اصولاً میزان اقدام به خودکشی و خودکشی‌های منجر به مرگ در ایران افزایش داشته است. میزان خودکشی گزارش شده به سازمان پزشکی قانونی در سال‌های که آمارها عرضه شده، افزایش داشته است. به عنوان مثال در سه ماه اول سال ۱۳۹۰ نیز آمار خودکشی‌های گزارش شده به این سازمان نسبت به سه ماه اول ۱۳۸۹ ده درصد افزایش داشت. (ملت، ۲۵ مرداد ۱۳۹۰) خودکشی در میان قشری که خود مظهر ایستادگی بوده یعنی دانشجویان دانشگاه‌ها نیز قابل توجه بوده است. ایران در دهه شصت خورشیدی در ردیف کشورهای با آمار پایین خودکشی بود اما اکنون در گروه کشورهای با نرخ متوسط خودکشی است. به علاوه در برخی شهرهای کشور میزان خودکشی سال‌هاست از مرز هشدار گذشته و تا سرحد جوامع با نرخ بالای خودکشی رسیده است. بیش‌ترین میزان افزایش تعداد خودکشی در جمعیت ۲۵ تا ۳۴ سال گزارش شده است.

۷.۱۹ سه چالش نظری و سه چالش عملی اجرای حکم قصاص

علاوه بر تناقض حکم قصاص با موازین حقوق بشر، عدم تاثیر آن در بازدارندگی و

ابتنای آن بر تبعیض (بنا تبصره ۲ ماده‌ی ۳۱۰ قانون مجازات اسلامی اگر مجنی علیه غیرمسلمان باشد و مرتکب پیش از اجرای قصاص، مسلمان شود، قصاص ساقط و علاوه بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می شود). این حکم سه تناقض درونی حتی در چارچوب شریعت دارد:

۱- مبتنی است بر انتقام‌گیری متناسب با جرم (نفس در برابر نفس و عضو در برابر عضو) بدون آن‌که این انتقام‌گیری در همه موارد تجویز شده باشد. آیا به زن یا مردی که به او تجاوز جنسی شده است اجازه می‌دهند به تجاوزکننده تجاوز کند؟ آیا هر عمل متقابلی عادلانه است؟

۲- امکان خرید و فروش برخی از انواع قصاص با پرداخت دیه که حکم خدای ادعایی را با ثروت طاق می‌زند. اگر قصاص حکم خداست چرا ثروت‌مندان امکان تعطیل کردن آن را دارند و فقرا از آن محروم‌اند؟ آن‌ها که به حکومت دینی باور دارند چرا پرداخت دیه به جای قصاص را در همه موارد برای فقرا از بیت‌المال تقبل نمی‌کنند؟

۳- مردان و زنان در چارچوب شرع صدها وظیفه دارند. قصاص عضو و قصاص نفس آن‌ها را از بسیاری از این وظایف خلاصی می‌بخشد. آیا با اجرای یک حکم می‌توان صدها حکم دیگر شرع را تعطیل کرد؟

علی‌رغم این تناقض‌ها فرض کنیم که جامعه‌ای وجود دارد که اکثریت آن دین‌دار شرعی است، (فرض محال، محال نیست) دیکتاتوری، اکثریت حاکم است، حکومت هم دینی است و می‌خواهد احکام شرع را نه به دلایل سیاسی بلکه به دلیل باور به اجرا بگذارد. (فرض محال دوم که باز محال نیست) در شرایط امروز چنین جامعه‌ای نیز نمی‌تواند احکام قصاص را بدون دردسر و چالش اجرا کند. ذیلاً به سه چالش جدی در این باب اشاره می‌کنم:

چالش قطع عضو

در جوامع امروز پزشکی به یک حرفه تبدیل شده است و پزشکان قبل از ورود به عرصه کار قسم یاد می‌کنند که در هر شرایط به بیمار خود کمک کنند. این بیمار می‌تواند یک فرد عادی یا یک جنایت‌کار باشد. از سوی دیگر جامعه امروز و حتی خود اهل شرع نمی‌پذیرند که با قطع عضو جان مجرم را به خطر بیندازند. بنابراین برای قطع عضو به پزشک نیاز دارند در حالی که پزشکان در این کار مشارکت نمی‌کنند.

یک مورد از این چالش واگذار کردن اجرای حکم قصاص اسیدپاشی به داود روشنایی بود. روشنایی در سال ۱۳۸۳ به دلیل اسیدپاشی چشم راست و بخشی از صورت‌اش را از دست داده است. متهم این جنایت در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران به قصاص از ناحیه چشم راست و لاله گوش چپ و همچنین پرداخت دیه بابت سایر جراحات محکوم شده است. این حکم پس از کش و قوس‌های زیاد (مثل نقض در دیوان عالی و بعد تایید در بررسی مجدد در دادگاه کیفری) ابرام می‌شود، اما پس از ۱۰ سال تا ۱۱ اسفند ۱۳۹۳ به اجرا در نیامده بود. ششم دی ماه ۱۳۹۳ نیز دادستان تهران با ارسال نامه‌ای به اجرای احکام دادرسی امور جنایی، خواستار اجرای هر چه سریع‌تر این حکم شده بود، اما باز هم حکم قصاص اجرا نشد. پزشکان از اجرای این حکم سر باز زدند. هیچ پزشکی نپذیرفته بود که با عمل جراحی چشم و گوش محکوم پرونده را قصاص کند. پزشکی قانونی نیز چنین نمی‌کند چون خود را ناظر بر اجرای حکم می‌داند و نه مجری آن. به همین دلیل همان‌طور که کسی را از خیابان پیدا می‌کنند و اجرای حکم اعدام را به او می‌سپرنند، برای قطع عضو نیز در نهایت چنین می‌کنند که هم با قانون و شرع در تضاد است و هم با قسمی که پزشکان یاد می‌کنند.

در نهایت پس از گذشت نزدیک به ۱۰ سال از این اتفاق و فراز و نشیب‌های فراوان قرار بود ساعت ۹ صبح ۱۲ اسفند این قصاص در زندان رجایی‌شهر به اجرا درآید (تسنیم، ۱۱ اسفند ۱۳۹۳) اما باز به دلیل تکمیل نبودن تجهیزات پزشکی و قرار گرفتن در ایام فاطمیه به تعویق افتاد. (ایسنا، ۱۲ اسفند ۱۳۹۳) روز بعد از این یک قصاص چشم انجام شد (تابناک، ۱۳ اسفند ۱۳۹۳) و گفته شد که قربانی کار اسیدپاشی را انجام

داده است؛ اما گزارشی از مشارکت پزشکان عرضه نشده است. البته در میان پزشکان هم ممکن است افراد شریعت‌مداری وجود داشته باشند که برای اجرای حکم شریعت سوگند پزشکی خود را کنار گذارند.

چالش قیمت‌گذاری دولتی برای دیه

اگر قیمت دیه به شرایط روز واگذار شود و دولت در این محدوده قیمت‌گذاری و دخالت نکند بسیاری از احکام قصاص نفس که از احکام مسلم اسلام دانسته شده، بلاموضوع می‌شود. بنا به احکام قصاص انجام برخی از انواع آن وابسته است به پرداخت دیه وی به خانواده‌ی فرد مورد قصاص یا خود وی. تصور کنید که فردی برای قصاص عضو یا قصاص نفس عزیز خود مجبور به پرداخت ده‌ها و صدها میلیارد تومان باشد. در این حال قریب به اتفاق افراد از قصاص منصرف خواهند شد. اگر دولت جمهوری اسلامی بخواهد قصاص را منتفی سازد می‌تواند قیمت بالایی برای قصاص بگذارد. بدین ترتیب با قیمت‌گذاری دیه می‌توان بسیاری از انواع قصاص را تعطیل کرد. اما مقامات جمهوری اسلامی نمی‌خواهند این مجازات غیر انسانی فراموش شود.

چالش قصاص کودکان و نوجوانان

بنا به ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی «در جرائم موجب حد یا قصاص هرگاه افراد بالغ کم‌تر از هجده سال، ماهیت جرم انجام‌شده و یا حرمت آن را درک نکنند و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد با توجه به سن آن‌ها به مجازات‌های پیش‌بینی شده در این فصل محکوم می‌شوند.» این ماده راه را برای کشتن یا قطع عضو کودکان و نوجوانان باز می‌گذارد چون دادگاه می‌تواند آن‌ها را بر حسب مورد (بالاخص اگر نسبتی با مقامات با نفوذ نداشته باشند) دارای رشد و کمال عقل محسوب کند و به مجازات برساند.

این امر نه تنها بر خلاف قوانین بین‌المللی است، بلکه با بسیاری از قوانین داخلی که سن بلوغ عقلانی را ۱۸ سال فرض می‌کند (مثلاً برای رانندگی یا رای‌دادن یا اخذ

گذرنامه به طور مستقل و بدون اجازه پدر و مادر) در تناقض قرار می‌گیرد. بنا به ماده ۱۴۰ این قانون که به تایید فقهای شورای نگهبان رسیده مسئولیت کیفری در حدود، قصاص و تعزیرات تنها زمانی محقق است که فرد حین ارتکاب جرم، عاقل، بالغ و مختار باشد. عرف در ایران سن بلوغ عقلانی را نه سن بلوغ فیزیکی و شرعی بلکه بلوغ اجتماعی و مدنی می‌داند. تنها رجوع به متوسط سن ازدواج در ایران (۲۸ برای مردان و ۲۳ برای زنان) این نکته را روشن می‌سازد. عرف جامعه سن بلوغ عقلانی برای ورود به رابطه ازدواج را بالای بیست سال می‌داند و نه سن بلوغ شرعی. (۱۵ سال برای پسر و ۹ یا ۱۳ سال برای دختر)

آنچه موجب تحول در صدور احکام قصاص در دادگاه‌های ایران خواهد شد، بیش از انتشار اخبار این احکام در رسانه‌های بین‌المللی یا مواضع دولت‌ها و مجامع خارجی، تناقض‌ها و چالش‌های درونی این احکام چه از حیث نظری در چارچوب فهم‌های متفاوت از شریعت و چه در مقام اجراست. نظام حقوقی بر خلاف تصور اسلام‌گرایان یک نظام انتزاعی و منفک از جامعه نیست که با صرف اجرای متکی به قوای قهریه بتوان جامعه را تغییر داد، بلکه جامعه با نظام حقوقی کنش متقابل دارد و مشکلات نظری و عملی آن را در مقام اجرا باز می‌نمایاند.

۷.۲۰ کشتار بی سروصدای اسلحه گرم

اخبار مربوط به کشتارهای سلاح گرم در ایالات متحده همانند دیگر اخبار جرائم بسیار فراتر از اخبار جرائم و کشتارها در ایران در رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی جمهوری اسلامی عرضه می‌شود. سیاست سیاه‌نمایی کشورهای غربی و سفیدنمایی جمهوری اسلامی باعث شده است اخبار مربوط به کشتارهای سلاح گرم و سرد در ایران کم‌تر در رسانه‌های همگانی منعکس شود. جزئیات این کشتارها حتی در برخی سایت‌های اینترنتی که آمارها را اعلام می‌کنند، ناگفته می‌مانند. اما سلاح گرم به نحوی کم‌سروصدا در کشور در حال کشتار است.

از کجا می آیند؟

قاچاقچیان اسلحه در حال حاضر، اسلحه‌های کم‌ری را که عمدتاً ساخت عراق و ترکیه است در بیرون مرز ایران میان سی تا چهل هزار تومان، در استان‌های مرزی میان ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تومان و در شهرهای مرکزی از ۱۰۰ هزار تومان تا حتی بالای یک میلیون تومان به فروش می‌رسانند. این قیمت‌ها اسلحه را به آسانی در اختیار فقیرترین اقشار قرار می‌دهد. هیچ آماری در ایران از میزان اسلحه‌ای که در دست مردم است وجود ندارد چون اسلحه‌های غیر شکاری غیرقانونی است و در عین حال سلاح از مرزهای شرقی و غربی به آسانی وارد کشور می‌شود. همچنین میلیون‌ها اسلحه در دوران انقلاب ۵۷ به دست مردم افتاد که بخش کوچکی از آن جمع‌آوری شده است. بدین لحاظ نام کسانی که اسلحه می‌خرند از هیچ‌گونه صافی نمی‌گذرد و نوع سلاح هم قابل کنترل نیست.

آمارها

طی سال‌های ۷۶ تا ۸۰ بیش از دو هزار و ۲۵ مورد نزاع دسته‌جمعی مسلحانه در مراکز ذی‌ربط ثبت شده است، که حاصل آن ۱۸۹ کشته و ۱۷۴۷ مجروح بوده است. این ارقام در دهه‌های هشتاد و نود افزایش داشته‌اند. بنا به گزارش‌های رسمی پلیس آمار قتل در ایران سالانه میان ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر در نوسان بوده است. ۳۴.۶ درصد از این قتل‌ها با سلاح گرم رخ داده است. این بدین معنی است که حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر با سلاح گرم کشته می‌شوند. (رئیس پلیس آگاهی ناجا، ۱۵ مهر ۱۳۹۴)

این ارقام با آمار موردی استان‌ها هم‌خوانی ندارد. تنها در استان فارس «به‌کارگیری اسلحه‌های غیرمجاز در یک ماه گذشته [شهریور] در استان ۲۷ قربانی داشت.» (فرمانده انتظامی اسان فارس، تابناک، ۱۵ مهر ۱۳۹۴) این بدین معنی است که در استان فارس به‌تنهایی در سال ۱۳۹۴ حدود ۳۰۰ قتل رخ داده است. در استان خوزستان در طول یک ماه تنها در سه مورد ۱۴ نفر با سلاح گرم کشته شدند. (حادثه باغملک ۱۲ نفر، کشته‌شدن دو نفر در یک تکیه در دزفول، مهر، ۲۴ شهریور و خبر آنلاین، ۲۴ مهر ۱۳۹۴) بدین ترتیب به آمارهای رسمی در این مورد نمی‌توان اعتماد کرد.

علل ویژه قتل

ده‌ها دلیل برای ارتکاب به قتل ذکر شده است که آن‌ها را در چند مقوله می‌توان طبقه‌بندی کرد: تهاجم، دشمنی، کینه، صدمه، توهم، تصدیع، جنون و عصبانیت. معمولاً ترکیبی از این عوامل در کشتارهای فردی یا جمعی حضور دارند. در اینجا به عوامل ویژه قتل در ایران می‌پردازم. این عوامل را در شش موضوع می‌توان مطرح ساخت:

۱- فقدان روش‌های حل منازعات بدون مراجعه به دستگاه‌های دولتی. نگرش دولت‌محوری در میان مقامات دولتی و بخش قابل توجهی از مردم در کنار ناکارایی حکومت و فساد گسترده موجب این تصور شده است که بردن نزاع به دادگاه‌ها به احکام عادلانه منجر نمی‌شود. در کنار این موضوع روش‌های بدیل حل منازعه در ایران (ریش سفیدی، انتخاب معتمد برای هر دو طرف، یا دادگاه صلح مدنی) وجود خارجی ندارند یا بسیار ضعیف هستند. در این حال افراد قضاوت و عدالت را در دست خود می‌گیرند و کارهایی را که عدالت و قانون می‌دانند اجرا می‌کنند. کشتار با سلاح یکی از این گونه موارد است؛

۲- اختلالات روانی که در ایران بسیار گسترده هستند و بسیاری برای این مشکل خویش از روان‌پزشکان کمک نمی‌گیرند. علی‌رغم انکار صریح علی‌خامنه‌ای در مورد اختلالات روانی در کشور، بنابه گزارش معاون وزیر بهداشت «در مطالعه‌ای که در سال ۹۰ انجام گرفت، مشخص شد ۲۳.۶ درصد از افراد جامعه مورد مطالعه در سنین ۱۵ تا ۶۴ سالگی از اختلالات روان‌پزشکی رنج می‌برند.» (ایسنا، ۲۹ مهر ۱۳۹۴) یکی از این اختلالات روانی فاصله‌گیری از واقعیت است. فقدان اطلاع‌رسانی و عدم آگاهی از شرایط (علی‌رغم فعالیت حکومت در آویختن مدال به گردن همه شهروندان که آن‌ها تا چه حد مطلع هستند) موجب توهم این نکته در برخی اذهان شده است که می‌توانند با تمسک به قدرت و خشونت واقعیت را تغییر دهند.

۳- ارزش بودن تهاجمی بودن در ملاءعام: در جامعه مدرس‌سالار با حکومت اقتدارگرا

تهاجمی بودن در ملاءعام به یک ارزش تبدیل می‌شود. این تهاجمات در مواردی می‌توانند بسیار خشونت‌آمیز باشند و به مرگ یکی از دو طرف منجر شوند. وجود سلاح تعداد قربانیان و کارآیی این اقدامات را افزایش می‌دهد.

۴- تقدس خشونت در دین: دینی که روحانیت شیعه در ایران مبلغ و مروج آن است دینی است بسیار خشن که از هر گونه ابزار خشونت‌آمیز (اعدام، سنگسار، به تیربستن، قطع انگشتان دست‌ها و پاها، شلاق و دیگر انواع شکنجه) برای رسیدن به اهداف خود ابا ندارد. کسانی که در این مکتب پرورش می‌یابند طبعاً برای دست‌بردن به اسلحه یا دیگر سلاح‌ها تامل نمی‌کنند.

۵- رواج شدید خشونت خانگی: یکی از منشاهاى اصلی قتل در ایران خشونت خانگی است که اکثراً پدران و شوهران در منازعات خانوادگی بدان متمسک می‌شوند. قتل‌های خانوادگی حدود ۳۴ درصد از قتل‌ها را در ایران شامل می‌شود. (سلامت نیوز، ۱۹ آذر ۱۳۹۳) در دسترس بودن سلاح گرم طبعاً باعث تیراندازی در این گونه خشونت‌ها می‌شود.

۶- حس قربانی بودن اکثریت شهروندان و مشروع بودن عکس‌العمل شدید: اکثر شهروندان ایرانی با نظریه‌هایی مثل توطئه (آن‌ها که به قدرت نزدیک هستند) یا ره‌یافت‌هایی مثل سرزنش دیگران و عدم قبول مسئولیت فردی در بحران‌ها و مشکلات و شکست‌ها خود را قربانی شرایط معرفی می‌کنند. این نگرش در توجیه عکس‌العمل‌های شدید در شرایط بحرانی بسیار مؤثر است.

این شش عامل از قتل‌هایی که به تفصیل در رسانه‌ها توصیف شده‌اند به نحو استقرایی برگرفته شده‌اند. طبیعی است با انتشار جزئیات بیش‌تر قتل‌ها می‌توان این فهرست را دقیق‌تر و توضیحات مربوط به آن‌ها را گسترده‌تر ساخت.

۷.۲۱ عقیم‌سازی زنان بی‌خانمان: راه حل یا جنایت

رشد ۱۰۰۰ درصدی بی‌خانمان‌ها در ایران (از ۱۵ هزار در سال ۱۳۸۵ تا ۱۵۰ هزار در سال ۹۴، ایلنا، ۸ دی ۱۳۹۴) این پدیده را به یک معضل اجتماعی گسترده و قابل مشاهده برای همه شهروندان تبدیل کرده است. این رقم در شهر تهران در سال ۱۳۹۴ حدود ۱۵ هزار تن اعلام شد که احتمالاً بیش‌تر شده است. در یک دوره این بی‌خانمان‌ها در پارک‌ها و محلات استقرار داشتند که با اعتراضات اجتماعی بیرون رانده شدند. روستاهای اطرف شهرها و بیغوله‌ها نیز محل تجمع آن‌ها بوده است. اندکی بعد هزاران بی‌خانمان در گورستان‌های اطراف تهران مستقر شدند (حدود ۷۵۰۰ تا حدود ۱۵۰۰۰ بی‌خانمان تهرانی، فارس، ۹ دی ۱۳۹۵) که این موضوع در آستانه فصل زمستان به خبر اول اجتماعی در کشور ارتقا یافت.

البته هیچ آمار دقیقی در این مورد که چند درصد از بی‌خانمان‌ها زن هستند، چند درصد از زنان بی‌خانمان معتادند. (بنا به گفته سخن‌گوی ستاد مبارزه با مواد مخدر تنها یکی از گورخواب‌های قبرستان نصیرآباد معتاد بوده است، ایسنا، ۱۳ دی ۱۳۹۵)، چند درصد تن‌فروش هستند و چند درصد بارور و مولد هستند وجود ندارد. گفته شده است که بی‌خانمان‌های تهرانی زن حدود ۵۰۰، سه هزار و ۱۵ هزار نفرند، (به ترتیب به گفته معاون رئیس‌جمهور، عضو شورای شهر تهران و شهردار تهران) ۲۰ درصد از آن‌ها ایدز دارند (مدیر کل اجتماعی استان تهران، ایلنا، ۱۲ دی ۱۳۹۵) و اکثر یا همه آن‌ها کارگر جنسی و معتادند و کودکان خود را نیز می‌فروشند.

مقامات استانداری‌ها و شهرداری‌های کشور و رسانه‌های دولتی برای برخورد با این پدیده روش‌های مختلفی اتخاذ کرده‌اند: از انکار گستردگی (ذکر تعداد گورخواب‌ها در حدود ۵ تا ۸ نفر به قول وزیر کار، میزان، ۱۲ دی ۱۳۹۵؛ یا ۵۰ نفر به گزارش شهروند، ۷ دی ۱۳۹۵) تا صادر کردن مسئله (از پارک و محله به جایی که دیده نشوند) و از جمع‌آوری موقت تا عقیم‌سازی. در این قسمت صرفاً به موضوع عقیم‌سازی زنان بی‌خانمان می‌پردازم.

پیشنهاد یا سیاست؟

مقامات جمهوری اسلامی مثل معاون زنان رئیس‌جمهور یا مقامات استانداری‌ها از عقیم‌سازی تنها به عنوان یک پیشنهاد به زنان بی‌خانمان و نه یک اجبار سخن می‌گویند. این عقیم‌سازی نیز تنها به زنان بی‌خانمان «پیشنهاد» می‌شود و نه به مردان بی‌خانمان که حتما سهمی در روابط جنسی با زنان بی‌خانمان و باردار کردن آن‌ها دارند. جالب است که شهرداری تهران در برخورد با مسئله گربه‌های ولگرد نیز به همین سیاست عقیم‌سازی متوسل شد. (سگ‌های ولگرد ارزش عقیم‌سازی را نیز نداشتند و همگی کشته شدند) دعوت زنان بی‌خانمان برای عقیم‌شدن «رضایت‌مندانه»، خوش‌بینانه یک پیشنهاد بی‌شرمانه و واقع‌بینانه یک جنایت سازمان یافته است.

سیاست عقیم‌سازی زنان بی‌خانمان بر خلاف ادعای مقامات دولتی و عمومی یک پیشنهاد به آن‌ها نیست؛ بلکه یک سیاست است که در حال اجرا بوده است. دولت و شهرداری از ابزارهای لازم برای تبدیل پیشنهاد به سیاست اجرایی برخوردار هستند و این را اعمال کرده‌اند. موکول کردن دادن خدماتی مثل غذای مجانی، گرم‌خانه در فصل زمستان و برخی خدمات بهداشتی به عقیم‌شدن نوعی اجبار نرم برای وادار کردن زنان بی‌خانمان به عقیم‌شدن است. مشخص است که امروز نمی‌آیند دست‌وپای زنان را در خیابان ببندند و آن‌ها را برای عقیم‌سازی ارسال کنند. اما هنگامی که افراد (بالاخص آن‌ها که آسیب‌پذیر و شکسته شده‌اند) مورد تهدید و پاداش‌دهی قرار گیرند اکثر آن‌ها به ساز حکومت می‌رقصند.

چرا عقیم‌سازی؟

چون آسان‌ترین و کم هزینه‌ترین روش مدیریت فرزندان بی‌خانمان‌ها ست. بی‌خانمان‌ها نباید فرزند داشته باشند چون پناه‌دادن به زنان به همراه کودکان خیابانی بسیار پرهزینه و پردردسر است و نیاز به نهادسازی دارد. همچنین شهروندان ایرانی به دیدن زنان بی‌خانمان عادت کرده‌اند، (موضوعی که یک دهه پیش غیر از این بود) اما به دیدن کودکان خیابانی هنوز به‌خوبی عادت نکرده‌اند و صدایشان در می‌آید.

در پناهگاه‌هایی که زنان و بی‌خانمان و کودکان آن‌ها را جای می‌دهند طبعاً مددکاران اجتماعی باید به زنان کمک کنند تا پیشه‌ای فراگیرند، زمان و پول خود را مدیریت کنند و از دردسر بگریزند. این‌ها مستلزم سال‌ها تحت نظر قراردادن این‌گونه افراد آسیب‌پذیر است. کودکان نیز به تغذیه و بهداشت و آموزش مستمر نیاز دارند و انجام وظایف مادری و پدری باید تحت نظارت مستمر مددکاران قرار گیرد. مقامات جمهوری اسلامی در این موارد نیز مانند صدور حکم اعدام می‌خواهند با عقیم‌سازی از فرآیند کمک درازمدت به انسان‌ها برای بازگشت به زندگی عادی فرار کنند. مشخص است که پس از سال‌ها تلاش ممکن است برخی از این افراد به زندگی عادی باز نگردند؛ اما در جوامعی که انسان ارزشمند است با فرض شکست، افراد را به حال خود رها نمی‌کنند. در توجیه عقیم‌سازی گفته شده که این امر مانع از به دنیا آمدن کودکانی با بیماری ایدز می‌شود. اول این که مشخص نیست زنان بی‌خانمان همه ایدز داشته باشند. دوم این که ایدز قابل کنترل و درمان است و با روش‌های درمانی موجود افراد مبتلا به ویروس ایدز می‌توانند در صورت مراجعه به موقع قبل از بارداری یا حتی حین بارداری فرزند سالم به دنیا آورند و سوم آن که روش مقابله با ایدز آموزش و دسترسی کارگران جنسی به روش‌های پیشگیری است و نه عقیم‌سازی آنان.

توجیه عقیم‌سازی

مقامات جمهوری اسلامی هیچ توجیه مذهبی، اخلاقی و انسانی برای مشروع‌سازی عقیم‌سازی عرضه نکرده‌اند. آن‌ها این راه حل را روش مؤثری برای پرهیز از فروش کودکان معرفی می‌کنند. اول آن که یک نتیجه مشخص (حتی اگر قابل دسترسی و مؤثر باشد) استفاده از هر گونه ابزاری را مجاز نمی‌کند. دوم آن که فروش کودکان در ایران صرفاً توسط زنان بی‌خانمان و معتاد صورت نمی‌گیرد تا با عقیم کردن آن‌ها این پدیده از میان برود. فروش کودکان (که شوهر دادن کودکان نیز بخشی از این پدیده است) ریشه در فقر دارد و نه صرفاً اعتیاد و بی‌خانمانی و سوم آن که حتی اگر تنها زنان بی‌خانمان معتاد «به ماشین جوجه‌کشی تبدیل شده باشند» این تعبیر تحقیرآمیز از مدیر

کل استانداری تهران است - که چنین نیست - همیشه امکان بازپروری آنها وجود دارد. زنان بی خانمان و معتاد بعد از بازپروری حق دارند بچه دار شوند.

تنها مبنای توجیهی سیاست عقیم سازی مملوک بودن شهروندان در حکومت دینی است که به ویژه زنان را شامل می شود. همه رفتارهای حکومت دینی در حوزه زنان (تفکیک جنسی، حجاب اجباری، سهمیه بندی جنسیتی، اولویت دادن به مردان برای اشتغال، منع آوازخوانی زنان، قوانین تبعیض آمیز خانواده و اندرونی - بیرونی کردن خانه ها) مبتنی است بر تصور تعلق بدن زنان به قدرت که امروز در حکومت دینی تجلی یافته است. وقتی چنین تعلق فرض گرفته شده باشد، طبعاً عقیم کردن آنها نیز مشروعیت دینی می یابد. جالب است که هیچ کدام از مراجع شیعه در مورد عقیم سازی زنان بی خانمان عکس العملی نشان نداده اند (در عین آن که اصولاً با عقیم سازی زنان مخالف هستند مگر در شرایط بسیار خاص) در حالی که اگر خواننده یا نوازنده زنی در جایی مشاهده شود فریاد وا اسلامای آنها بلند می شود.

منابع کجا صرف می شوند؟

شهرداری تهران و دیگر شهرها در صدر فهرست نهادهایی قرار می گیرند که باید به بی پناهان بدون توجه به پیشینه و شرایط آنها یاری برسانند. اعتیاد یا کارگر جنسی بودن آنها را از ابتدایی ترین حقوق شان (حق حیات، سلامت و فرزندآوری) محروم نمی کند. اما منابع اجتماعی شهرداریها صرف ساختن مسجد و کمک به هیئت های مذهبی و اجرای مراسم مذهبی می شود تا شهرداران و اعضای شورای شهر بتوانند در مسند خود بمانند. حتی مساجدی که با منابع عمومی ساخته می شوند درهای بازی برای بی پناهان ندارند. شهرداری تهران تنها در یک مورد فساد حدود دو هزار میلیارد تومان تخفیف برای واگذاری زمین و ساختمان به «خودی ها» قائل می شود، اما بی پناهان را رها می کند تا در گورها بخوابند.

منابع دولتی و حکومتی نیز به جای صرف در این موارد هزینه دیوان سالاری دینی (مساجد، روحانیت، حوزه ها، امامزاده سازی و نگه داری از آنها) و مداخله های نظامی

در دیگر کشورها می‌شود. (فقط سالانه حدود ۶ میلیارد دلار در سوریه) اگر بخش کوچکی از این منابع صرف ساختن پناهگاه یا اجاره برخی ساختمان‌ها برای اسکان بی‌خانمان‌ها و سروسامان‌دادن به زندگی آن‌ها می‌شد دیگر با پدیده گورخوابی یا کارتن‌خوابی مواجه نبودیم. مقامات جمهوری اسلامی به جای کمک به زنان بی‌خانمان و فرزندان آن‌ها به این راه حل غیر انسانی و ضد اخلاقی رسیده‌اند که باید زنان بی‌خانمان (معتاد یا غیر معتاد، کارگر جنسی یا غیر آن) را عقیم سازند. عقیم‌سازی زنان به عنوان یک سیاست، نوعی جنایت سازمان‌یافته و دولتی علیه زنان ایرانی است. این سیاست ضد انسانی تنها در رژیم‌های فاشیستی که تلاش می‌کردند از دشواری رسیدگی و کمک به افراد معلول، از کار افتاده و آسیب‌دیده بهره‌مند قابل ردیابی است.

۷.۲۲ تهران: مرداب خودکامگی، تمرکز، فساد و ائتلاف

تهران شهر آلودگی، ناامنی و زشتی سیرت و صورت است. آنچه این شهر را به مردابی غیر قابل تحمل تبدیل کرده «ام‌القرآ» بودن این شهر برای یک حکومت دینی خودکامه، ممتاز و فاسد است. همه زشتی‌ها، پلیدی‌ها و پلشتی‌های حکومت اقتدارگرا و تمامیت‌خواه و در عین حال فاسد و ناکارآمد و سرکوب‌گر را در مرکز این سیاهی می‌توان مشاهده کرد. در این قسمت به پنج وجه مدیریت شهری، ائتلاف، ناکارآمدی، فساد و تمرکز در این شهر که هر پنج موضوع بازتاب‌دهنده نوع مدیریت، ائتلاف، ناکارآمدی، تمرکز قدرت و فساد در حکومت دینی هستند اشاره می‌کنم.

مدیریت شهری: هیئتی، محفلی و خویشاوندسالار

مدیریت شهری تهران یک مدیریت هیئتی، محفلی و متورم از حیث نیروی انسانی و در نتیجه ناشایسته‌سالار و ناکارآمد بوده است. این ویژگی‌ها در زمانی که مدیران شهرداری توسط وزارت کشور انتخاب می‌شدند مستقیماً از حکومت تأثیر می‌پذیرفت و بعد از شکل‌گیری شوراهای دهه هفتاد خورشیدی نیز با فشار دستگاه رهبری و نهادهای نظامی و امنیتی این ویژگی‌ها حفظ شده است. خامنه‌ای در انتخاب شهردار

تهران، شهرداران مناطق، مدیران فرهنگ سراها و حتی سردبیر روزنامه همشهری مستقیماً دخالت می‌کند. اگر مقامات به توصیه‌های خامنه‌ای و بیت توجه نکنند سروکارشان مثل دوران کرباسچی با حفاظت اطلاعات سپاه و نیروی انتظامی خواهد افتاد.

به همین لحاظ است که شهرداری تهران هزاران مداح را بدون این که کارشان مشخص باشد استخدام می‌کند. مجید فراهانی، نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران در مورد پدیده کارکنان بیکار (مداحانی که شهرداری استخدام کرد) می‌گوید: «این افراد صبح به صبح کارت زده و حقوق دریافت می‌کنند اما بهره‌وری و ارزش‌افزوده‌ای برای شهرداری ندارند. به عنوان مثال در برخی شرکت‌ها و سازمان‌های شهرداری با این پدیده مواجه هستیم که به طور مشخص در مترو ۴۰۰۰ نیروی مازاد وجود دارد که به آن‌ها لقب کارمندان بیکار را داده‌اند که فعالیت مشخصی ندارند و تنها حقوق می‌گیرند.» (ایسنا، ۱ آبان ۱۳۹۶)

شهرداری تهران به محلی برای ایجاد اشتغال برای نیروهای حزب پادگانی و اقوام و خویشان مقامات حکومتی و دولتی تبدیل شده است. در نتیجه پرسنل شهرداری رشدی ۵۰۰ درصدی را در طی ۱۲ سال دوره شهرداری قالیباف تجربه کرد. زمانی که قالیباف شهردار تهران شد، شهرداری تهران در مجموع به ۲۵ هزار نفر حقوق می‌داد؛ این میزان در پایان دوره وی ۶۰ هزار و پیش از آن ۵۰ هزار اعلام شد، اما بر اساس آخرین آمار ۱۳۵ هزار نفر از شهرداری حقوق می‌گیرند. فراهانی در مورد تورم نیروی کار در شهرداری تهران می‌گوید: «در حال حاضر ۷۰ هزار نیروی استخدامی برای ۱۸ هزار پست سازمانی وجود دارد که بر این اساس بیش از ۳ برابر پست‌های سازمانی در شهرداری نیروی انسانی جذب شده است. ما به تفاوت عدد موجود فی‌مابین ۷۰ هزار نیروی انسانی و ۱۳۰ هزار فیش صادره متعلق به کارگران بیماران است که شهرداری برای اطمینان از پرداخت حقوق کارگران، مستقیماً به حساب آن‌ها واریز می‌کند.» (ایسنا، ۱ آبان ۱۳۹۶)

این تورم در تعداد مدیران شهرداری نیز به چشم می‌خورد. شهردار تهران می‌گوید: «در حال حاضر هزار و ۵۰۰ مدیر در حوزه‌های مختلف اعم از سازمان‌ها، شرکت‌ها، مناطق و معاونت‌ها در شهرداری تهران وجود دارد.» (مهر، ۴ مهر ۱۳۹۶)

اتلاف ایدئولوژیک

شهرداری تهران در دوره احمدی‌نژاد و قالیباف به محلی برای ایجاد پروژه برای سپاه و پول‌پاشی بر سر هیئت‌های مذهبی و مراسم دولتی مذهبی مثل برنامه‌های مداحی و راهپیمایی اربعین در عراق و تامین سور و سات هیئت‌های مذهبی در ایام عزاداری محرم تبدیل شد. از همین جهت این سازمان با سوءاستفاده‌های ۳۰۰ میلیارد تومانی دوران احمدی‌نژاد و بدهکاری نجومی در پایان دوران قالیباف مواجه شد. محمدعلی نجفی شهردار تهران می‌گوید: «شهرداری بیش از ۱۰۷ برابر بودجه سال ۹۶ یعنی در حدود ۳۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد.» (خبرگزاری مهر، ۴ مهر ۱۳۹۶) بنا به گفته نایب رئیس کمیسیون برنامه و بودجه «شورای شهر تهران تا انتهای شهریور ماه سال جاری هزینه‌های شهرداری ۱۳۵۰ میلیارد تومان بیش از درآمدهای آن بوده است. به گونه‌ای که از مجموع درآمدهای شش دوازدهم شهرداری تهران ۷۲ درصد درآمدهای پیش‌بینی شده تحقق یافته است و عملاً در این حوزه نزدیک به ۳۰ درصد درآمدها محقق نشده و در مقابل هزینه‌ها به نسبت بودجه شش دوازدهم ۱۷ درصد افزایش داشته است و در واقع به جای این که به تناسب بودجه شش دوازدهم، هزینه‌های برنامه‌ریزی شده صرف شود شاهد هستیم که ۱۱۷ درصد این مبلغ هزینه شده است و این نشان می‌دهد در شرایطی که مدیریت شهری از نظر منابع مالی و بدهی‌ها در شدیدترین وضعیت نامناسب قرار دارد دخل و خرج شهرداری با هم نمی‌خواند.» (ایسنا، ۲۱ مهر ۱۳۹۶)

ناکارآمدی

تهران یکی از نامناسب‌ترین، آلوده‌ترین، ناامن‌ترین، پراسترس‌ترین و آسیب‌پذیرترین شهرهای جهان برای زندگی است. تنها ۱۵ هزار معتمد خیابانی، ده‌ها هزار کودک رها در خیابان و بیابان (برخی روزانه مشغول زباله‌گردی) و صدها هزار کودک و نوجوان کار در تهران وجود دارد. رئیس کارگروه سلامت هوای وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی از مرگ ۴ هزار و ۸۱۰ نفر از ساکنان تهران بر اثر آلودگی هوا در سال ۹۵ خبر داده است. (تسنیم، ۱ آبان ۱۳۹۶) روزانه به طور متوسط حدود ۴۰ دقیقه وقت

شهروندان تهرانی در ترافیک هدر می‌رود. (تیر شهر، ۱۱ مهر ۱۳۹۶) تونل توحید که صدها میلیارد تومان خرج آن شده مدام به خاطر ریزش آب از نقاط مختلف بسته می‌شود. عکس‌های هوایی از تهران نشان می‌دهند که به جز چند نقطه کوچک درخت و فضای سبزی در تهران باقی نمانده است. پرندگان تهران در دهه‌های شصت و هفتاد به تدریج و نوع به نوع از این شهر مهاجرت کردند و چندی بعد جای خود را به مگس‌های سفید دادند.

سایت‌های فارسی‌زبان مستقر در داخل کشور به تفصیل این وضعیت‌ها را در مقایسه با دیگر شهرهای جهان گزارش داده‌اند، اما هیچ یک توضیح نمی‌دهند چرا؟ چرا شهری که در دامنه‌های البرز واقع شده و منابع کافی برای جمعیتی چند میلیونی دارد به این رقت و فلاکت و مصیبت دچار شده است؟ البته وضعیت امروز تهران به‌خوبی با نمایندگی ام‌القرای رهبری دنیای اسلام توسط روحانیون شیعه هماهنگی دارد: مملو از سیاهی، جرم و جنایت، دروغ و فریب و فساد و لایه‌ای از ساختمان‌های شیک و پاساژهای تجملاتی با کالاهای خارجی که باید با آن‌ها به دنیا دروغ گفت و پزرفاه و سعادت ملتی افسرده و فقیر و چندچهره را داد.

فساد

در دوران قالیباف جدا از سوءاستفاده از قدرت و محفل‌سالاری و استخدام‌های بانندی، حدود دو هزار میلیارد تومان اموال شهرداری میان نزدیکان و هم‌جناحی‌ها تقسیم و توزیع شد. یکی از فسادهای مالی توسط وبسایت خبری معماری‌نیوز افشا شد که بدین واسطه یاشار سلطانی سردبیر آن در ۸ شهریور ۱۳۹۵ به دادگاه رسانه تهران احضار شد. (ایلنا، ۹ شهریور ۱۳۹۵) شاکی افشای این تخلفات قالیباف و چمران (رئیس شورای شهر) بودند. سلطانی فهرست واگذاری‌های املاک شهرداری توسط شهردار تهران به برخی اعضای شورای شهر تهران و تصویر نامه خاقانی، سرپرست هیات بازرسی پرونده واگذاری املاک شهرداری تهران به محمدجواد شوشتری مدیر کل دفتر شهرداری را منتشر کرده بود. معماری‌نیوز مدعی شده بود که این املاک به صد شخص حقوقی و

حدود ۱۵۰ نفر شخص حقیقی واگذار شده است که در میان آن‌ها ۷۲ نفر از مدیران ارشد شهرداری وجود دارند. سایت معماری نیوز روز بعد از احضار سردبیر آن با دستور مقام قضایی فیلتر شد.

هم‌زمان سازمان بازرسی کل کشور در نامه‌ای فروش ۲۰۰ ملک شهرداری تهران به برخی مدیران این نهاد و افراد دیگر «به قیمت غیرواقعی» و «بسیار پائین»، همراه با «۵۰ درصد» تخفیف و در قسط‌های «۶۰ ماهه» را «غیرقانونی» خواند. این سازمان همچنین اعلام کرد که این ۲۰۰ آپارتمان، خانه ویلایی و زمین شهرداری تهران، در مجموع دو هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان کم‌تر از قیمت اصلی فروخته شده است.

تمرکز قدرت و ثروت

تهران سهمی ۲۱ درصدی از درآمد ملی کشور دارد در حالی که تنها حدود یک هشتم جمعیت کشور را در خود جای می‌دهد. به همین دلیل جمعیت این شهر علی‌رغم هزینه گران مسکن و دیگر ملزومات زندگی همچنان در حال افزایش بوده است: «هر سال در حدود ۲۰۰ هزار نفر به جمعیت استان تهران اضافه می‌شود. برآورد می‌شود در سال ۱۴۲۵، یعنی ۲۹ سال آینده جمعیت تهران بزرگ به ۴۰ میلیون نفر خواهد رسید. در حال حاضر در تهران هشت میلیون و ۷۰۰ هزار جمعیت نفر داریم. این در حالی است که جمعیت استان تهران ۱۳ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر است.» (رئیس کمیسیون عمران و حمل و نقل شورای شهر تهران، ایسنا، ۱ آبان ۱۳۹۶)

بسیجیان و سپاهیان و روحانیونی که از پله‌های قدرت و ثروت بالا رفته‌اند و طعم این‌ها را بدون هیچ شایستگی تحصیلی و حرفه‌ای (با گرافه‌گویی در مورد جنگی که در آن ده‌ها هزاران تن را بدون هیچ حاصلی بعد از فتح خرمشهر به کشتن دادند) چشیده بودند به سرعت خواهان همان چیزهایی شدند که آن‌ها را بد و زشت می‌شمردند از جمله زندگی در شمال تهران و داشتن اتومبیل‌های آخرین مدل غربی و زندگی در آپارتمان‌های چند صد متری. تقریباً همه اعضای کاست حکومتی در مناطق شمالی تهران زندگی می‌کنند. اکثر اعضای سابق مجلس به شهرستان خود باز نمی‌گردند.

حتی یک دفتر مرکزی یک نهاد تبلیغاتی یا تصمیم‌گیری کشور در شهرستان‌ها متمرکز نیست. شهرستان‌ها برای مقامات محل استخراج منابع کشور و فروش آن‌ها ست به اضافه سفرهای استانی و دواندن فقرا و پابرهنگان در پشت سر خودروهایی خود. با وجود حکومت دینی با مرکزیت این شهر، توقف ورود پساب‌های بیش‌تر خودکامگی و اتلاف و فساد به مرداب تهران و بعد کوچک‌سازی این مرداب غیرممکن به نظر می‌آید.

۷.۲۳ چهار معضل ساختاری در مدیریت بلایای طبیعی

در همه نقاط دنیا مردم با بلایای طبیعی از قبیل زلزله، رانش زمین، سونامی، توفان، گردباد، آتش، و بادهای موسمی و مانند آن‌ها مواجه می‌شوند. اما جوامع بشری در دنیای جدید هم راه‌هایی برای پیش‌بینی و پیش‌گیری (مثل اعمال مقررات سخت‌گیرانه ساختمان‌سازی) و هم راه‌هایی برای کاهش خسارات انسانی و مالی یافته‌اند. البته زلزله از جمله بلایای طبیعی است که پیش‌بینی آن در حدی که بتوان بر اساس آن به موقع به افراد اخطار داد فراهم نشده است. اما برای کاهش خسارات بعد از وقوع راه‌هایی وجود دارد. آیا این راه‌ها و روش‌ها در ایران در پیش گرفته شده است؟ اگر گرفته نشده موانع کدام‌اند؟ در این قسمت معضل پیشگیری را در پرانتز گذاشته و به چهار مانع اصلی در مدیریت بلایا بعد از وقوع آن‌ها که به ساختار دولت و مدیریت اجتماعی بازمی‌گردند اشاره می‌کنم.

مدیریت تمرکزگرا

در جوامعی که دموکراسی از پایین و مدیریت محلی، استانی (ایالتی) و ملی به موازات هم وجود دارد بر اساس نوعی تقسیم کار و هماهنگی میان این سه لایه میزان رنج‌ها و خسارات انسانی کاهش می‌یابد. نقش دولت مرکزی تنها در حدی است که نهادهای محلی توان امداد نداشته باشند؛ اما آن‌ها اصل و دولت مرکزی فرع است. در ایران فقط یک نوع مدیریت بحران آن هم در سطح ملی وجود دارد که همیشه دیر به میدان عمل می‌رسد. به عنوان مثال اگر منطقه از گله و سرپل‌ذهاب و استان کرمانشاه به موازات

دولت مرکزی دارای نهادهایی برای مقابله با بلایای طبیعی پس از وقوع بودند، طبعاً خسارات و رنج‌های انسانی کاهش می‌یافت. طبیعی است که یک سازمان عمومی محلی با بسیج همه نیروها و امکانات‌اش در ۲۴ ساعت اولیه که زمان مؤثر امداد و نجات است می‌تواند از نیروهای نظامی یا غیرنظامی که اعزام آن‌ها با بیش‌ترین کارآیی ۲۴ تا ۴۸ ساعت طول می‌کشد مؤثرتر عمل کند.

مقاومت بی‌نظیر حکومت مرکزی در ایران برای مقابله با مدیریت‌های محلی و استانی (منتخب مردم و متکی بر مالیات و امکانات محلی) مردم ایران را در شرایط بلایای طبیعی وابسته به دولت مرکزی کرده که:

- ۱- نیروهایش بسیار دیر به محل حادثه می‌رسند.
- ۲- در ارسال کمک به نتایج سیاسی می‌اندیشند. (مثل واگذاری توزیع امکانات به روحانیون و سپاهیان برای درست کردن چهره آن‌ها در نزد مردم)
- ۳- وارد بازی‌های بی‌نتیجه سرزنش و مچ‌گیری و آویزان کردن مدال به خود می‌شود؛ مثل سرزنش دولت قبلی برای مشکلات مسکن مهر در حالی که این طرح در دولت روحانی نیز ادامه داشته است.
- ۴- نهادهایش از فساد مفرط رنج می‌برند. در زلزله‌های گذشته شاهد فروش وسایل امدادی مثل چادر و پتوی هلال‌احمر در بازارهای سیاه کشور بودیم.

این در حالی است که امکان سیاسی شدن امداد و آلوده شدن آن به فساد در سطح محلی بسیار کم‌تر است. متأسفانه تا در ایران کسی از مدیریت محلی و استانی مستقل از دولت مرکزی و دموکراتیک، (از اصفهان و فارس تا کردستان و ایلام و از همدان و گیلان تا سیستان و بلوچستان) که معنای آن کوچک‌شدن دولت مرکزی است، سخن بگوید به تجزیه‌طلبی متهم می‌شود.

سیاست نابودی نهادهای مدنی و داوطلبی

از اقدامات کاملاً آگاهانه قوای قهریه جمهوری اسلامی و نهاد رهبری تخریب همه

نهادهای داوطلبی برای واگذاری مسئولیت‌های آنها به بسیج بوده است. نگاه امنیتی دولت مرکزی به هر گونه فعالیت سازمانی، نهادهای داوطلبی عرفی و شهروندی را که عضویت در آنها برای همه جدا از باورهای دینی، ایدئولوژیک، تعلقات قومی و حزبی، و گرایش‌های جنسی و فرهنگی آزاد باشد به شدت ضعیف ساخته است. حکومت حتی برای مقابله با نهادهای مدنی به تشکیل و تقویت نهادهای مدنی قلابی (دولت‌ساخته) در دو دهه هشتاد و نود اقدام کرده است. نهادهای مدنی و اجتماعی مستقل از دولت خط مقدم جامعه در مواجهه با مشکلات و معضلات ناشی از بحران‌های انسانی و اجتماعی هستند؛ چون دولت‌ها حتی در شکل چندلایه خود (ملی، ایالتی/استانی و محلی) نمی‌توانند خسارات بزرگ را به نحوی مؤثر مدیریت کنند.

یک گروه متشکل از ده پانزده نفر محلی در شرایط سیل بیش‌تر از یک گردان نظامی که صدها کیلومتر از محل واقع فاصله دارد می‌تواند جان انسان‌ها را با چند قایق نجات دهد. چنین گروه‌هایی با در اختیار داشتن چند کپسول اکسیژن، جعبه کمک‌های اولیه یا سگ زنده‌یاب و با آموزش‌هایی چندروزه می‌توانند ده‌ها نفر را در ساعات اولیه از زیر آوار زلزله نجات دهند یا به بیمارستان برسانند. نیروهای اورژانس در جوامع دموکراتیک عمدتاً نیروهای داوطلب و محلی هستند. اثری از این نیروهای داوطلب سازمان‌یافته در جریان امداد پس از زلزله در ایران (از جمله زلزله کرمانشاه) دیده نشد. جمهوری اسلامی با مقابله سرسختانه با نهادهای مدنی مستقل با عضویت داوطلبانه، آزادانه و عرفی، مردم ایران را از این خط مقدم محروم ساخته است. جالب است که جمهوری اسلامی در همان روزهایی که باید ضرورت نهادهای محلی مستقل از دولت و حکومت مورد توجه قرار می‌گرفت به دنبال آن بود که گشت‌های شبانه بسیج را از مزاحمت‌های شبانه در خیابان‌ها و میادین به درون پس‌کوچه‌ها و محلات نیز بسط دهد.

درست کردن کاسبی برای رانت‌خواران و مباحثان

اگر ده سال بعد از زلزله‌های بم، رودبار و منجیل یا اهر و ورزقان به این مناطق سفر کنید، (نویسنده این کار را ده سال پس از زلزله رودبار و منجیل انجام داده است) همچنان

بسیاری از شهروندان ایرانی را که در بیغوله و زاغه زندگی می‌کنند مشاهده می‌کنید. علت این امر عدم تخصیص بودجه برای بازسازی نیست بلکه اعطای این بودجه‌ها به نهادها و سازمان‌هایی مثل بسیج و سپاه (برای اعطای رانت و مباشرپروری) و نه خود آسیب‌دیدگان است. حسن روحانی بعد از چهل سال متوجه این موضوع شده که مردم بهتر از همه می‌توانند برای خود خانه بسازند؛ اما سازوکارهای نظام به گونه‌ای است که بودجه‌ها باید به نهادهای امنیتی، نظامی و سازمان سرکوب اختصاص یابد تا آن‌ها فربه‌تر شده و بیش‌تر حضور اجتماعی داشته باشند و مردم خود را وامدار آن‌ها بدانند.

چرا خسارت فردی که خانه‌اش از میان رفته است به قیمت روز مستقیماً به خود وی داده نمی‌شود، کاری که در لبنان توسط جمهوری اسلامی پس از جنگ سال ۲۰۰۶ صورت گرفت؟ لبنانی‌ها اعم از اعضای حزب‌الله و غیر آن می‌توانستند تا چهار صد هزار دلار خسارت خانه‌های از میان‌رفته خود را مستقیماً از جمهوری اسلامی بگیرند، اما روستایی اردبیلی، کرمانشاهی و گیلانی صلاحیت ندارد هزینه خسارت را خود دریافت کند و خود خانه و سرپناه خویش را بسازد؟ در لبنان جمهوری اسلامی حتی اجاره‌خانه و خسارات مبلمان به شهروندان لبنانی پرداخت. کاری که دول غربی بعد از این‌گونه خسارات انجام می‌دهند اما با شهروندان ایرانی به عنوان «هیچ‌کس» برخورد می‌شود.

نمایش به جای مدیریت

جمهوری اسلامی بیش از آن که یک نظام مدیریتی باشد یک شوی تبلیغاتی و سازمان سرکوب و ترور است. به مجموعه کارهایی که بعد از زلزله استان کرمانشاه انجام شده است نگاه کنید. حتی روحانیونی که برای اعطای کمک‌ها به این استان اعزام شده‌اند با خرابه‌ها عکس یادگاری می‌گیرند چه برسد به شخص رئیس دولت که در دیدار از محل (سرپل‌ذهاب) حتی از اتومبیل پیاده هم نمی‌شود و هیچ‌کس را (که داغ‌دار و عزیز از دست‌داده هستند) لایق در آغوش گرفتن نمی‌داند. دروغ‌گویی وی نیز در باب کمک‌های سپاه و بسیج با عکس‌العمل حاضران با فریاد «ارتش ارتش» مواجه می‌شود و نزدیکان رئیس دولت با فریاد «آقا ساکت» آن‌ها را به سکوت دعوت می‌کند.

مردم آسیب دیده این نمایش ها را باید از راه دور و همانند مترسک تماشا کنند بدون آن که واقعا در زمان مناسب کمک های لازم به آنها برسد. ده ها گزارشگر مستقل در روزهای پس از زلزله کرمانشاه از نرسیدن امداد (حتی آب، غذا، پتو و چادر در سرمای مناطق کوهستانی) خبر دادند؛ اما دستگاه تبلیغاتی حکومت با همه قوا حضور روحانیون، سپاه و بسیج را گزارش می داد. جمهوری اسلامی با دیوان سالاری دینی (تبلیغات) و دیوان سالاری نظامی (ارعاب و تهدید) حکومت می کند و نه مدیریت انسانی و اجتماعی برای کاهش رنج انسان ها.

به دلیل همین رویکرد تبلیغاتی حکومت به جریان امداد پس از بلایای طبیعی و پنهان کاری و اطلاع نارسانی به موقع است که بازار شایعات (مثل این که زلزله در نتیجه انفجار بمب توسط سپاه در تونل های زیرزمینی بوده) داغ می شود در حالی که موسسات علمی زلزله نگاری این رویداد را به عنوان زلزله ثبت کردند. بخشی از مردمانی که بلاوقفه مورد هجوم تبلیغاتی واقع می شوند چاره ای به جز پاتک شایعاتی پیدا نمی کنند.

۸. بحران‌ها

۸.۱ تغذیه

بر اساس گزارش بانک مرکزی متوسط هزینه خوراکی در یک خانوار شهری ایرانی در سال ۱۳۹۳ اندکی بیش از ۸ میلیون تومان بوده است. خانوارهایی با پایین‌ترین رقم درآمد و هزینه که در دهک اول قرار گرفته‌اند تنها ۲ میلیون و ۳۳ هزار تومان صرف خرید خوراکی و آشامیدنی کرده‌اند. خانوارهایی با دهک‌های بالای درآمدی ۱۷ میلیون و ۸۹۲ هزار تومان صرف خرید خوراکی در یک سال کرده‌اند. (تابناک، ۲۵ اذر ۱۳۹۴) این ارقام چه تصویری از وضعیت تغذیه مردم ایران به دست می‌دهند؟ با این ارقام با چه نسلی در آینده از حیث سلامت جسمانی مواجه خواهیم بود؟ آیا این ارقام می‌توانند معرف شکاف طبقاتی در ایران باشند؟ آیا مشکل تغذیه در ایران ناشی از نابرابری درآمدها است؟

سفره کم‌محتوای خانوار

با توجه به بعد حدود ۳.۵ نفر خانوار شهری در ایران هزینه متوسط خوراکی برای هر فرد در خانوارهای کم‌درآمد یا دهک اول حدود ۵۸۰ هزار تومان در سال و ۴۸ هزار تومان در ماه است. با ۴۸ هزار تومان در ماه یک فرد تنها باید با برنج، نان، رشته، اندکی پنیر، تخم مرغ و احياناً برخی سبزی‌جات و صیفی‌جات ارزان فصل، خود و اعضای خانواده

خود را در سه وعده سیر کند و پولی برای گوشت و شیر و بسیاری از میوه‌ها نمی‌ماند. (نگاه کنید به جدول ۸.۱) وقتی یک کیلوگرم گوشت با استخوان گاو و گوسفند حدود سی هزار تومان باشد یک وعده گوشت حدود ۱۰۰ گرمی برای یک فرد حدود دوهزار تومان (متوسط قیمت گوشت قرمز، ماهی و ماکیان) هزینه خواهد داشت که با رقم ۴۸ هزار تومان در ماه برای یک خانوار (روزی ۱۶۰۰ تومان) خوردن گوشت غیرممکن می‌شود. این امر در مورد بسیاری از انواع میوه و سبزیجات و لبنیات هم صادق است. حال با توجه به هزینه متوسط خانوار شهری نگاهی به سفره خانوار در حدود ۷۰ درصد جمعیت کشور (شهرنشین‌ها) بیندازیم. (وضعیت جمعیت روستایی از این بهتر نیست) با رقم هشت میلیون تومان در سال، هزینه خوراکی متوسط یک فرد شهری در ایران در ماه حدود ۱۹۰ هزار تومان می‌شود. حتی با ۱۹۰ هزار تومان (روزی حدود سه هزار تومان) امکان دریافت همه اجزای هرم خوراکی‌ها (گوشت، سبزیجات، میوه و لبنیات) برای افراد وجود ندارد.

حداقل میزان مواد خوراکی (بر اساس هرم مواد غذایی) برای هر نفر در روز و حداقل قیمت (متوسط حداقل قیمت انواع) آن‌ها در پاییز سال ۱۳۹۴ را در جدول ۸.۱ آورده‌ام. با قیمت‌های ذکر شده، هزینه متوسط خوراکی لازم برای هر فرد حدود سه برابر هزینه متوسطی است که در این سال برای خوراکی در خانوارهای شهری ایرانی برای هر فرد هزینه می‌شود. از همین جهت خانواده‌ها مجبورند شیر، میوه و گوشت مصرفی خود را کاهش دهند یا یکی، دو تا از آن‌ها را به طور کلی حذف کنند. با توجه به ارقام جدول ۸.۱ هزینه خوراکی لازم برای هر فرد چیزی در حدود ۲۷۰۰۰۰ تومان در ماه است. افراد در دهک بالای درآمدی عمدتاً به دلیل غذا خوردن در بیرون از خانه هزینه بالاتری را متحمل می‌شوند و مشخص نیست که مصرف آن‌ها بیش از حد باشد چون با هزینه ۱۸ میلیون تومان در سال برای خانوار، سهم هر فرد در ماه حدود ۴۲۸ هزار تومان در ماه خواهد شد. (۱۵۰ هزار تومان بالای حداقل‌ها) بدین ترتیب تنها دو تا سه دهک بالای درآمدی (حدود ۳۰ درصد جامعه) می‌توانند از پس هزینه‌های حداقل خوراکی لازم برای یک انسان برآیند.

حدود ۵۰۰ تومان	نان، برنج، رشته و غلات
حدود ۲ هزار تومان	لبنیات (دو لیوان شیر به اضافه ماست و پنیر)
حدود ۵۰۰ تومان	انواع سبزی جات و صیفی جات (۲۰۰ گرم)
حدود ۳ هزار تومان	انواع میوه (چهار وعده روی هم حدود نیم کیلوگرم)
حدود ۳ هزار تومان	انواع گوشت، حبوبات، تخم مرغ و آجیل (۱۵۰ گرم)
حدود ۹ هزار تومان	جمع

جدول ۸.۱ مواد خوراکی لازم و حداقل قیمت آن‌ها در سال ۱۳۹۴

× قیمت‌ها بر اساس متوسط قیمت کالاهای هر مقوله محاسبه شده‌اند و از قیمت‌های روز بازار در پاییز ۱۳۹۴ اخذ شده‌اند.

مقامات نهادهای بهداشتی جامعه به این امر واقف بوده‌اند اما سیاست‌هایی برای رفع مشکل اتخاذ نشده است. معاون بهداشت وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌گوید: «۷۸ درصد مردم کشور تغذیه نامناسب دارند. عمده مشکلات تغذیه‌ای کم خوردن میوه و سبزی جات است.» (ایرنا، ۱۳ آذر ۱۳۹۳) او البته در این میان گوشت و لبنیات را از قلم انداخته است. بدین ترتیب مشکل در انتخاب نوع غذا در میان مردم نیست بلکه دایره انتخاب بسیار محدود است. یکی از علل عمده کاهش رشد جمعیت در کشور عدم امکان تغذیه فرزندان توسط والدین است. پدر و مادرهایی که در تغذیه سرمنده کودکان‌شان باشند طبعاً تولید مثل را کاهش می‌دهند.

فاصله دهک‌ها

فاصله ۸۸ برابری هزینه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در میان بالاترین و پایین‌ترین دهک درآمدی نشانه مصرف بی‌حد و حساب مواد غذایی در دهک‌های بالای درآمدی نیست بلکه نشانه محرومیت شدید حدود ۷۰ درصد جمعیت از مواد غذایی لازم برای آنهاست. اگر ثروت‌مندان یک جامعه در حد نزدیک به حداقل‌ها یا اندکی بالاتر از حداقل‌ها از مواد غذایی برخوردار شوند این به معنای اسراف آنها نیست بلکه به معنای ورشکستگی مدیریت تغذیه در آن جامعه است. مشکل تغذیه در ایران اسراف یک قشر و محرومیت قشر دیگر نیست بلکه محرومیت شدید اکثریت مردم از انواع مواد خوراکی لازم است.

سهم مواد غذایی در سبد خانوار

یکی از مشکلات اساسی در خانوارهای ایرانی برای تهیه خوراکی‌های لازم آن است که در شهرهای ایران به طور متوسط چیزی حدود ۳۴ درصد درآمد خانوار صرف مسکن (خانه به علاوه آب، برق، گاز و فاضلاب) می‌شود. این میزان برای خانوارهای کم‌درآمد که مستاجر هستند به حدود ۴۰ درصد افزایش می‌یابد. خانوارهایی که مجبور به پرداخت اجاره‌خانه هستند مجبورند از هزینه تغذیه بزنند چون هزینه‌های پوشاک، دخانیات و درمان قابل حذف نیستند. در روستاها این سهم کم‌تر است اما مشکل در مناطق روستایی کار کم‌تر و درآمد کم‌تر است. به همین علت (به علاوه بحران کم‌آبی) شاهد حدود ۱۵ تا ۲۱ میلیون حاشیه‌نشین هستیم که محل زندگی خود را در شهرهای کوچک و روستاها ترک می‌کنند و به حاشیه شهرها پناه می‌آورند.

پیامدها

نتیجه مستقیم بحران تغذیه برآمدن نسلی است که با انواع بیماری‌ها باید دست‌وپنجه نرم کنند و این امر هزینه‌های درمان در جامعه را به طور نمایی افزایش می‌دهد. سیاست‌های جمهوری اسلامی در حوزه جمعیت بیش‌تر جنبه کمی داشته است. مقامات می‌خواهند

برای افزایش قدرت سیاسی خود در منطقه جمعیت کشور را افزایش دهند اما به کیفیت این جمعیت توجه چندانی نداشته‌اند.

۸.۲ معتادان بی‌خانمان

تعداد پرشمار معتادان بی‌خانمان در خیابان‌ها و محلات شهرهای بزرگ ایران به یک بحران اجتماعی تبدیل شده است. این‌ها عمدتاً در مراکز عمومی مثل پارک‌ها، خانه‌های خرابه و دورافتاده و کف پیاده‌روها زندگی می‌کنند. معتادان بی‌خانمان می‌توانند عامل انتقال انواع بیماری‌ها، مجرای به جریان‌افتادن انواع جرائم (از سرقت تا توزیع مواد مخدر) و برهم‌زدن روال عادی زندگی (به دلیل پرهیز خانواده‌ها از حضور خود و اعضای خانواده در خیابان و محله‌هایی که معتادان حضور دارند) باشند. این نکات موجب نگرانی مردم از این وضعیت شده است. این بحران تا آن جا پیش رفته است که مردم یک محله در شرایط نظاره‌گری نیروی انتظامی و بی‌عملی شهرداری تهران در آبان ماه ۱۳۹۵ خود به سوزاندن و جمع‌آوری چادرهای بی‌خانمان‌ها در پارک حقانی محله دروازه‌غار تهران اقدام کردند و آن‌ها را از محل خود بیرون راندند.

شهرداری تهران بعد از این که جمعی از مردم محلات خود نظم و قانون را به دست گرفتند در عکس‌العمل به این موضوع به نشانه‌گذاری ۷۰۰ خانه در محله هرنندی پرداخت و اعلام کرد که بنا دارد معتادان متجاهر و کارتن‌خواب را از سطح منطقه ۱۲ تهران جمع‌آوری کند. این کار البته پرداختن به یک نقطه بحرانی و رهاکردن اصل موضوع و سروسامان دادن به این مشکل است.

بنا به گفته رئیس کارگروه کاهش تقاضای اعتیاد مجمع تشخیص مصلحت نظام «در آن زمان [۱۳۸۵] تعداد این گروه از معتادان در کل کشور ۱۵ هزار نفر بود که متأسفانه در حال حاضر این تعداد به ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر رسیده است. در حال حاضر تعداد معتادان متجاهر تنها در شهر تهران ۱۵ هزار نفر است.» (ایلنا، ۸ دی ۱۳۹۴) این آمارها حکایت از ۸ تا ۱۰ برابر شدن تعداد معتادان بی‌خانمان در کشور دارند. مشاهدات روزمره در شهرهای بزرگ نیز این آمارها را تایید می‌کنند. مشخص است که تعداد

کل معتادان کشور از سال ۱۳۸۵ تا کنون ۸ تا ۱۰ برابر نشده است و تناسبی میان افزایش معتادان به طور کلی و افزایش معتادان بی‌خانمان وجود ندارد. این رشد بی‌سابقه معتادان بی‌خانمان از چه تحولاتی در جامعه ایران حکایت می‌کند؟

تحول در روابط اعضای خانواده

۸ تا ۱۰ برابر شدن معتادان بی‌خانمان نشان می‌دهد پیوندهای بسیار مستحکمی که در گذشته میان اعضای خانواده ایرانی برقرار بود و باعث می‌شد با «عشق بدون قید و شرط» به هم یاری برسانند در بسیاری از خانواده‌ها در حال رنگ‌باختن است. پیوندهای خونی دیگر قوت لازم را ندارند تا افراد به دلیل آن‌ها برای یکدیگر ایثار و همدیگر را تحمل کنند چون جامعه شهرنشین در طی چهار دهه شصت تا نود به تدریج دارد پیوندهای قبیلگی و عشیرگی (مبتنی بر خون) را پشت سر می‌گذارد. این پیوندها هنوز ممکن است ابزار یا بستر امتیازگیری و تقسیم غنائم در بخش دولتی یا راه‌اندازی کسب‌وکارهای کوچک باشند اما افراد از جیب خود حاضر نیستند برای حفظ این پیوندها پردازند.

البته سست شدن پیوندهای خانوادگی در ایران پدیده‌ای نیست که تازه شروع شده باشد. این امر از دوران انقلاب ۵۷ آغاز شد. انقلاب خانواده‌ها را از هم پاشید. نخست بخشی از خانواده در برابر بخشی دیگر ایستاد و آن‌ها تقسیم شدند به انقلابی و ضدانقلابی. بعد از انقلاب نیز اعضای خانواده‌ها تبدیل شدند به طرفداران خط امام، مجاهدین خلق، فدائیان، توده، پیکار، فرقان، جنبش مسلمانان مبارز، دفتر هماهنگی (بنی‌صدر)، نهضت آزادی، جبهه ملی و بی‌اعتقاد به همه این‌ها. این‌ها نمی‌توانستند زیر یک سقف با هم کنار بیایند. روندی که حدود ۴۰ سال پیش آغاز شد امروز دارد میوه‌های خود را می‌دهد.

جامعه ایران همچنین به یک جامعه چندهنجاری و چندارزشی تبدیل شده است. این چندهنجاری و چند ارزشی بودن حتی در درون خانواده‌ها نیز به چشم می‌خورد. هنجار رهاکردن معتادان به حال خود در جامعه به تدریج دارد در برابر هنجار کمک بی‌شائبه به معتادان در درون خانواده قد علم می‌کند. افزایش طلاق و از هم پاشیدگی خانواده‌ها نیز به رهاکردن اعضای درهم‌شکسته و نیازمند به کمک دامن زده است.

افزایش بی سابقه هزینه خانوار

رها کردن معتادان در خیابان صرفاً دلایل فرهنگی و اجتماعی ندارد. مسائل اقتصادی نیز در این میان نقشی جدی دارند. در دوره ده ساله ۸۵ تا ۹۵ جامعه ایران در برخی سال‌ها تورم‌های بالای ۴۰ درصدی (و غیر از آن‌ها تورم دو رقمی) و بالاخص تورم مواد خوراکی و مایحتاج زندگی را در کنار افزایش بیکاری (ناشی از رکود و ناکارایی و فساد مدیریت دولتی) تجربه کرده است. امروز برای حدود هفتاد درصد خانوارها که زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند (و بالاخص برای حدود ۱۵ میلیون که زیر خط فقر مطلق قرار دارند) و توان مالی تامین خوراک لازم (با تنوع قیدشده در هرم غذایی) خود را ندارند بسیار دشوار است که بار افرادی را در خانواده بکشند که بالای هجده سال دارند و نه تنها درآمدی ندارند و سهم خود را نمی‌پردازند بلکه منابع خانواده را صرف مواد مخدر می‌کنند و سربار دیگران هستند. به همین جهت بسیاری از خانواده‌های طبقات کم درآمد و متوسط اعضای معتاد خود را از خانه بیرون و روابط خود را با آن‌ها قطع می‌کنند.

رها کردن بی خانمان‌ها

تبصره ماده ۱۵ قانون مبارزه با مواد مخدر وزارت رفاه را مکلف می‌کند تمامی معتادان بی‌بضاعت را تحت پوشش درمانی قرار دهد که این اتفاق نیفتاده است. این نشان می‌دهد که نه تنها خانواده بلکه دولت معتادان بی‌بضاعت را رها کرده است. بخش قابل توجهی از آن‌ها به علت مصرف بیش از حد یا سرمای زمستان و انواع بیماری‌ها جان خود را از دست می‌دهند. شهرداری‌ها نیز در این زمینه مسئولیتی برای خود نمی‌بینند. آن‌ها بیش تر بودجه‌های اجتماعی خود را در زمینه‌های مذهبی و تبلیغاتی هزینه می‌کنند تا معضلات انسانی. شهرداری‌ها در زمینه کمک به هیئت‌های مذهبی و مداحی و تبلیغ کالاهای مذهبی یا سخنان مقدسان دینی بیش تر هزینه می‌کنند تا کمک به افراد بی‌خانمان.

معضلی بین‌المللی

معتادان بی‌خانمان معضلی ایرانی نیست و به همین علت ایرانیان برای برخورد با آن

می‌توانند از تجربه شهرهای بزرگ دنیا در این زمینه استفاده کنند؛ البته اگر اصل معضل با سفیدنمایی حکومت انکار نشود. بی‌خانمانی یک معضل چندبعدی است که یک نهاد به تنهایی نمی‌تواند با آن برخورد کند. در جوامع غربی برای کاهش مشکلات ناشی از این پدیده دولت، شهرداری‌ها و نهادهای مدنی با یکدیگر همکاری می‌کنند. نهادهای مدنی از جمله خیریه‌ها بیش‌تر در حوزه ترک و بازگشت به جامعه، مشاوره و فراهم کردن حداقل مایحتاج زندگی به این قشر یاری می‌رسانند بدون آن‌که در مورد آن‌ها قضاوتی داشته باشند.

شهرداری‌ها بیش‌تر در حوزه سرپناه عمل می‌کنند تا این قشر در خیابان‌ها سرگردان نباشند و در فصل سرما جان ندهند. شهرداری‌ها این کار را نه به عنوان اموری از سر ناچاری بلکه به عنوان یک وظیفه انجام می‌دهند. رسیدگی به موضوع بی‌خانمانی خواه مرتبط با معتادان و خواه مرتبط با غیر معتادان از وظایف کلیدی شهرداری‌ها است. غیر از این، شهرداری‌ها موظف هستند از حقوق این افراد در ارتباط با نهادهای مأمور به نظم و قانون دفاع کنند. وظیفه دولت نیز فراهم کردن بیمه بهداشت و درمان و کارت غذا است تا این قشر به علت گرسنگی و بیماری به کارهای خلاف دست نزنند و در خیابان تلف نشوند. دولت همچنین وظیفه دارد افرادی را که ترک کرده‌اند کمک کند تا شغلی پیدا کنند و روی پای خود بایستند. متأسفانه در ایران بسیاری از این خدمات از این قشر شکننده و نیازمند به کمک دریغ شده است.

۸.۳ آموزش عالی

آموزش عالی در ایران به ماشینی برای تولید مدارک بی‌استفاده یا کم‌استفاده، بالابردن انتظارات نیروی کار بدون بالابردن تخصص و حرفه، و تداوم آموزش دبیرستانی عمومی در اکثر رشته‌ها و مراکز آموزشی تبدیل شده است. انعکاس عدم کارآیی آموزش عالی در ایران حداقل در کاهش رونق دوره‌های کارشناسی قابل مشاهده است. اما رونق‌گیری دوره‌های بالاتر نوعی انتقال بحران بی‌کیفیتی و تعویق در از اعتبارافتادن همه سطوح است.

دوره کارشناسی: عرضه بیش از تقاضا

صندلی‌های خالی دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی کشور در مقاطع کاردانی و کارشناسی در همه دانشگاه‌های دولتی رو به افزایش بوده‌اند: «از کل ظرفیت ۴۲۵ هزار و ۴۷۲ نفری دانشگاه پیام نور، ۲۵۴ هزار و ۲۵۵ نفر پذیرفته شدند و ۵۱ درصد از این ظرفیت خالی مانده است. با توجه به ظرفیت ۲۲ هزار و ۲۷۹ نفری دانشگاه تربیت معلم، تنها ۱۴ هزار و ۹۱۸ نفر پذیرفته شده‌اند و بیش از ۳۵ درصد ظرفیت این دانشگاه بدون دانشجو مانده است. در دوره روزانه [دانشگاه‌های دولتی] ظرفیت‌های خالی ۳۰۷۰ درصد و در شبانه ۹ درصد با توجه به ظرفیت‌های اعلامی خالی مانده است. دانشگاه فرهنگیان دارای بیش از ۸۹ درصد صندلی خالی و میزان ظرفیت‌های خالی مناطق محروم نیز ۱۰۶۳ درصد است. ظرفیت نیمه‌حضوری‌ها ۱۵ درصد، ظرفیت مجازی‌ها و بین‌الملل هم حدود ۴۰ درصد خالی اعلام است. از کل ظرفیت ۷۳۸ هزار ۳۰۵ نفر ۵۲۰ هزار و ۱۱۵ نفر پذیرفته شدند. ۴۰ درصد از ظرفیت‌ها پر نشد.» (ابوالفضل حسینی مدیر کل دفتر گسترش آموزش عالی، مهر، ۲۹ مهر ۱۳۹۲) این موضوع به دانشگاه‌های دولتی اختصاص ندارد: «دانشگاه آزاد نزدیک به ۱۹ هزار رشته محل دارد که ۷ هزار رشته محل آن متقاضی ندارد و تعطیل شده است.» (حمید میرزاده رئیس دانشگاه آزاد، فارس، ۱ آبان ۱۳۹۲)

کمبود متقاضی بالاخص برای ثبت نام در رشته‌های با شهریه آن‌چنان افزایش یافته است که بر اساس مصوبه شورای سنجش و پذیرش دانشگاه تنها ۳۰ درصد ظرفیتی که برای آن کنکور سراسری برگزار می‌شود شامل رشته‌های روزانه و شبانه بدون شهریه خواهد بود. جمع رشته‌های با آزمون دانشگاه‌های دولتی حدود ۱۵۰ هزار صندلی است که با رشته‌های پرمتقاضی دانشگاه آزاد اسلامی ۱۶۰ هزار صندلی پذیرش دانشجو با آزمون است. ظرفیت رشته‌های بدون آزمون در سال ۱۳۹۲ حدود ۵۳ درصد بود که بر اساس مصوبه شورای سنجش این رقم برای سال ۹۳ قرار بود به ۷۰ درصد برسد. (رئیس سازمان سنجش آموزش کشور، واحد مرکزی خبر، ۱۶ آذر ۱۳۹۲)

تحصیلات تکمیلی: تقاضا بیش از عرضه

بحران فوق در دوره کارشناسی است. اما در دوره‌های بالاتر هنوز تقاضا بیش از عرضه است. آزمون کارشناسی ارشد سال ۹۲ در بهمن ۱۳۹۱ با رقابت ۷۴۱ هزار و ۲۳۲ داوطلب برگزار شد و طی آن بیش از ۳۶۲ هزار تن مجاز به انتخاب رشته شدند. بر اساس اعلام سازمان سنجش، ظرفیت پذیرش این آزمون کارشناسی ارشد حدود ۱۰۰ هزار نفر بود که این رقم نسبت به سال قبل از آن ۱۷ درصد افزایش داشت. (ایسنا، ۵ شهریور ۱۳۹۲) در کارشناسی ارشد و دکتری هر چقدر هم دانشجو بپذیرند هنوز به میزان کافی صندلی وجود ندارد به این دلیل که در دکتری بیش از ۲۳۰ هزار نفر در آزمون سال ۹۱ (پذیرش ۹۲) و ۲۴۰ هزار نفر در آزمون سال ۹۲ (پذیرش ۹۳) ثبت نام کردند در حالی که نزدیک به ۱۰ هزار نفر پذیرفته شدند. در کارشناسی ارشد بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر ثبت نام کردند در حالی که تنها ۱۰ درصد از این تعداد توانستند به دانشگاه راه یابند.

مشکلات دوره‌های کارشناسی

دوره‌های کارشناسی به چهار علت که دست در دست هم گذاشته‌اند از رونق افتاده‌اند:

- ۱- اشباع بازار با برنامه‌های بی کیفیت یا کم کیفیت آموزشی. پس از افزایش بی سابقه موسسات آموزش عالی توسط بخش خصوصی در دهه هشتاد دیگر عطش برای ورود به این دوره کاهش یافته است. حتی تبدیل اکثر رشته‌های کاردانی به کارشناسی نتوانسته موجب تداوم رونق برنامه‌های کارشناسی شود.
- ۲- از مد افتادن در جامعه. آموزش عالی در سال‌های دهه‌های پنجاه تا هفتاد خورشیدی مد روز بود و به همین علت با رشد سرطانی موسسات آموزش عالی بدون رسیدگی به کیفیت آن‌ها مواجه شدیم. اما در دهه نود دیگر چنین مدی وجود ندارد. دانشگاه آزاد و دیگر موسسات خصوصی آنقدر صندلی خالی عرضه کردند که دیگر کم‌تر افراد برای مد به سراغ تحصیلات عالی می‌آیند.
- ۳- بی‌تاثیری مدرک کارشناسی در آینده اکثر افراد. بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان

دانشگاهی بسته به رشته میان ۳۰ تا ۴۰ درصد است. در این شرایط دیگر انگیزه کسب شغل و درآمد بالاتر به صورت تضمین شده کاهش می‌یابد.

۴- گران بودن آموزش عالی. بخش عمده آموزش عالی در ایران از حیث اجرا در اختیار بخش غیردولتی است و لذا گران برای خانواده‌های متوسط و کم درآمد. در شرایط افول درآمدها و گرانی کالاها بالاخص تورم ۶۰ درصدی خوراکی‌ها، تحصیلات عالی به امری تجملی تبدیل می‌شود. اگر هنوز برخی از خانواده‌ها با رنج و مرارت هزینه‌های تحصیلات عالی را برای پسرانشان می‌پردازند باید دلیل آن را در امور غیر آموزشی مثل به تعویق انداختن سربازی اجباری یافت.

چرا تقاضای بالا برای تحصیلات تکمیلی

تحصیلات تکمیلی داستان دیگری دارد. علل خریدارداشتن تحصیلات تکمیلی (دوره‌های کارشناسی ارش و دکترا) را بدین طریق می‌توان شماره کرد:

- ۱- فرار از بیکاری. بحران بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها آن‌ها را به سوی ادامه تحصیل سوق می‌دهد تا من باب «از این ستون به آن ستون فرج است» امید داشته باشند در آینده شغل پیدا کنند و در این میان تحصیلات خود را ارتقا بخشند.
- ۲- ماشین پول‌سازی برای دانشگاه‌ها. دانشگاه‌ها برای تاسیس دوره‌های تحصیلات تکمیلی انگیزه دارند و آن تخصیص بودجه است. وقتی رشته‌ای تاسیس شد امکان جذب در این دوره‌ها را افزایش می‌دهد.
- ۳- منزلت اجتماعی؛ به دلیل تعداد اندک افراد دارای مدارک فوق‌لیسانس و دکترا هنوز تحصیلات تکمیلی در ایران دارای منزلت اجتماعی است و گروه‌هایی صرفاً برای این منزلت می‌خواهند به دانشگاه‌ها برای ادامه تحصیل بازگردند؛ برخی از اعضای کاست حکومتی صرفاً برای کسب عنوان دکترا به دوره‌های تحصیلات تکمیلی وارد می‌شوند.
- ۴- منوط شدن برخی از مقام‌ها به کسب کارشناسی ارشد. براساس مصوبات مجلس کسب

برخی از مقامات سیاسی به داشتن کارشناسی ارشد منوط شده است مثل نمایندگی مجلس. این موضوع کسانی را که خواهان این مقامات هستند به ادامه تحصیل تشویق می‌کند. برخی نیز صرفاً برای کسب مدرک مجدداً به دانشگاه می‌آیند.

عوامل بحران

بحران‌های دوگانه فوق ادامه پیدا خواهد کرد تا زمانی که:

- ۱- آموزش عالی مستقیماً به زندگی روزمره مردم (مثل تغذیه، پوشاک، خدمات فنی و مسکن)، کسب و کار بخش خصوصی و تحقیقات در خدمت زندگی جاری مردم (و نه برنامه‌های تولید سلاح‌های کشتار جمعی) ارتباط پیدا نکند.
- ۲- آموزش عالی سکویی برای کسب شغل با رابطه‌ای منطقی میان عرضه و تقاضای رشته‌های آموزشی با بیرون کشیده شدن پای دولت تبدیل نشود.
- ۳- دیوان‌سالاری دولتی و حکومتی به عنوان بزرگ‌ترین استخدام‌کننده بر اساس مدارک تحصیلی مطرح باشد.

پیامدهای نظام آموزشی عالی رانتی و تبعیض آمیز

نظام گزینش، بورسیه‌های رانتی، سهمیه‌های دولتی و حکومتی، سهمیه‌بندی‌های جنسیتی و محروم کردن دختران از تحصیل در برخی رشته‌های دانشگاهی، ستاره‌دار کردن دانشجویان بالاخص در دوره‌های عالی، اسلامی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی، محروم کردن اقشاری از مردم از تحصیل (مثل بهائیان) و دیگر انواع فساد و سوءاستفاده از قدرت در محیط‌های دانشگاهی در کنار گواهی دادن به فساد و عدم مشروعیت حکومت رانتی و امتیازی و سوءاستفاده‌های نظامیان و روحانیون از قدرت خویش برای کسب مدارج دانشگاهی، پیامدهایی واقعی و ملموس برای جامعه نیز داشته است.

البته این نظام رانتی خانواده‌های ایرانی را از سرمایه‌گذاری بر تحصیل فرزندان خود منصرف نکرده است. خانواده‌های ایرانی سالانه میلیون‌ها تومان هزینه تحصیلات دانشگاهی فرزندان خود در دانشگاه آزاد و دیگر دانشگاه‌های خصوصی می‌کنند

گرچه هم به کیفیت پایین آموزش در این دانشگاه‌ها واقف هستند و هم تاثیر مدارک دانشگاهی را در تحصیل شغل اندک می‌بینند. آن‌ها نیز که بتوانند فرزندان خود را برای تحصیل به خارج می‌فرستند و حتی ترکیه، اوکراین، هند و ارمنستان را بر نظام دانشگاهی رانتي در ایران ترجیح می‌دهند. ذیلا به برخی از پیامدهای اجتماعی ناشی از این نظام رانتي اشاره می‌کنم:

بیکاری بالای ۳۰ درصدی فارغ‌التحصیلان

بنا به آمارهای عرضه‌شده از سوی مقامات دولتي حدود ۳۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در ایران بیکار هستند. این رقم باید بالاتر از این باشد چون مقامات در بیان آمارهای بیکاری معمولا ارقامی کم‌تر از ارقام واقعی به دست آمده در آمارگیری‌ها را اعلام می‌کنند. فارغ‌التحصیلان بیکار به علوم انسانی و اجتماعی محدود نمی‌شوند و دانش‌آموختگان رشته‌های پزشکی و مهندسی را نیز در بر می‌گیرند. هنگامی که نورچشمی‌ها و خودی‌ها و نیروهای «ارزشی و مومن» همه رشته‌های پول‌ساز و دارای اعتبار اجتماعی را پر می‌کنند و بعد از فارغ‌التحصیلی همه درهای اشتغال بر آن‌ها باز است طبعاً همان دسته از نیروهای «غیرخودی» که با زحمت شخصی تحصیل می‌کنند نمی‌توانند فرصت شغلی پیدا کنند.

افت کیفیت نیروی انسانی

مدیرکل دفتر آموزش سازمان پزشکی قانونی کشور می‌گوید: «شکایت از دندان‌پزشکان، ارتوپدها و پزشک زنان و زایمان در صدر شکایت از پزشکان قرار دارد. در سال ۹۱، ۴ هزار و ۷۹۴ مورد و در سال ۹۲، ۵ هزار و ۱۴۸ مورد شکایت از پزشکان در کشور صورت گرفته است. سالانه ۵ هزار شکایت علیه پزشکان مطرح می‌شود. میزان شکایت از پزشکان در ایران در سال‌های اخیر دو برابر شده است.» (فارس، ۱۴ آذر ۱۳۹۳)

اشتباهات عظیم فارغ‌التحصیلانی که بدون صلاحیت مدارک عالی دانشگاهی می‌گیرند گاه به مرگ افراد و ضایعات غیر قابل جبران دیگر می‌انجامد. فقط به عنوان نمونه، دو

خواهر نویسنده این کتاب به خاطر تجویز داروی اشتباهی توسط پزشکان هفته‌ها در کما بودند و پزشکان متخصص توانستند آن‌ها را نجات دهند.

در حوزه‌های دیگر نیز مدام شاهد فرو ریختن سدها، پل‌ها و ساختمان‌هایی هستیم که نه به دلیل کهنوت بلکه به دلیل اشکال در طراحی و ساخت فرو می‌ریزند یا عمر مفید آن‌ها بسیار اندک است. ساختمان‌هایی که در مناطق زلزله‌خیز ساخته می‌شوند در برابر زلزله مقاوم نیستند. فارغ‌التحصیلان دانشگاهی سهمیه‌ای و بسیجی و نورچشمی که در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کنند- بالاخص آن‌ها که در دانشگاه‌های تحت نظر روحانیون چنین کرده‌اند- مجموعه‌ای از گزاره‌های ایدئولوژیک را تحت عنوان علوم انسانی به مخاطبان خود تحویل می‌دهند.

افت کیفیت دانشگاه‌ها

هرچه در پلکان مدارک دانشگاهی بالاتر برویم طبعاً تعداد کم‌تر و رقابت بر سر آن‌ها سخت‌تر می‌شود. در این شرایط رانت‌ها و امتیازات به کار نورچشمی‌ها (خودی‌ها یا همان عناصر «ارزشی و مومن») می‌آید و آن‌ها می‌توانند بیش‌تر و آسان‌تر مدارک دانشگاهی عالی را کسب کنند. همین‌ها در مقام استاد دانشگاه قرار می‌گیرند. در نتیجه استادان دانشگاه که باید سرآمد رشته تحصیلی خود باشند به دیپلم‌ردی‌ها و در انتهای صف مانده‌ها تبدیل می‌شوند. وضعیت امروز دانشگاه‌ها که اکثر کلاس‌های آن در حد دبیرستان است ناشی از افت کیفیت اساتیدی است که در جایی هستند که نباید باشند و عدم فرصت برای کسانی که باید استاد دانشگاه باشند و نیستند. همین اساتید با سرقت علمی مقاله و کتاب چاپ می‌کنند و ارتقای رتبه پیدا می‌کنند. بنا به گزارشی که در وب‌سایت نشریه ساینس منتشر شده است، بیش از پانزده درصد پژوهشگران ایرانی که مقالات خود را در یک پایگاه مقالات علمی منتشر کرده‌اند، در تنظیم و نوشتن این مقاله‌ها تقلب کرده‌اند. این رقم برای کشورهای توسعه‌یافته (آلمان، آمریکا و ژاپن) در حدود ۵ درصد است. (بی‌بی‌سی فارسی، ۲۶ آذر ۱۳۹۳)

فرار مغزها

بنا به تخمین‌های مختلف (دولتی و غیردولتی) سالانه میان ۸۰ تا ۱۵۰ هزار نفر از نیروهای متخصص و دارای تحصیلات عالی دانشگاهی از ایران برای همیشه خارج می‌شوند. در برخی از سال‌ها ایران در راس فهرست مهاجرت نخبگان قرار می‌گرفته است. علت اصلی این امر نه صرفاً سرکوب سیاسی و تحمیل سبک زندگی روحانیت بر جامعه (چون تحصیل‌کردگان و نخبگان در دوران زندگی خود با این شرایط مواجه بوده و این واقعیت را در کشورشان درک می‌کنند یا برخی بدان عادت کرده‌اند) بلکه بیش‌تر تبعیض در شرایط کار و عدم امکان پژوهش و تحقیق و بهره‌گیری از دسترنج خود است. وقتی نظام آموزشی تبعیض‌آمیز و رانتی باشد این موضوع به دیگر بخش‌ها نیز گسترش یافته است و همان‌ها که از رانت و تبعیض استفاده کرده‌اند در استفاده از منابع و موقعیت‌ها نیز این تبعیض‌ها تداوم و بسط پیدا می‌کند.

ظرفیت پایین کارشناسی دولت

دارندگان مدارک دانشگاهی که بدون صلاحیت علمی وارد دانشگاه شده و از آن خارج شده‌اند اکثراً در بخش حکومتی و دولتی استخدام می‌شوند. به همین دلیل است که بخش کارشناسی دولت و حکومت بسیار ضعیف و حتی ورشکسته است. سالانه حتی به تعداد انگشتان دست نمی‌توان به گزارش‌های علمی، دقیق و تحلیلی تهیه‌شده در بخش عمومی در مورد حیطه‌های مختلف جامعه، فرهنگ و اقتصاد کشور برخورد. سازمان‌های دولتی سالانه صدها میلیارد تومان صرف حقوق و مزایا و امکانات برای بخش کارشناسی خود می‌کنند که اکثر آن‌ها تلف می‌شود.

فقدان کارآفرینی

دادن فرصت‌ها و امکانات عمومی متمرکز در دولت و حکومت به خودی‌ها و نورچشمی‌های دارای مدرک و بدون مدرک و ایجاد مانع بر سر کار و ایجاد ثروت توسط بخش خصوصی بدان جا منجر شده است که جامعه ایران فاقد امکان به فعلیت آوردن

ظرفیت کارآفرینی توسط دانش‌آموختگان دانشگاهی است و گرنه چرا باید ۳۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به گزارش مقامات دولتی بیکار باشند، در کشوری که هشتاد میلیون جمعیت دارد و تک تک شهروندان نیز هزاران نیاز و خواسته دارند. اکثر شرکت‌های بزرگ دنیا با تلاش چند جوان فارغ‌التحصیل یا دانشگاه رها کرده، تاسیس شده‌اند که هزاران میلیارد دلار ثروت برای خود و جامعه ایجاد کرده‌اند. اما از این نوع داستان‌ها در ایران خبری نیست. نیروی انسانی ماهر، شائق و پرانگیزه وجود دارد اما ساختار استبداد نفتی و رانتی، که امتیازاتی را بر اساس عناوین مذهبی و دانشگاهی تقلبی و سهمیه‌ای توزیع می‌کند، برای کارآفرینان مستقل دشواری ایجاد می‌کند و مانع این‌گونه فعالیت‌هاست.

اغراق‌ها، واقعیت‌ها و بحران‌های آموزش عالی

آموزش عالی بعد از انقلاب ۵۷ به یک توپ فوتبال تبدیل شد: همه می‌خواستند آن را در اختیار داشته باشند اما چند تن از تماشاگران پر قدرت با اتکا به اسلحه یکباره به زمین آمدند و آن را از آن خود کردند. در عین حال همه می‌خواستند دارای مدارک عالی باشند حتی آن‌ها که نمی‌توانستند دیپلم خود را بگیرند. آموزش عالی آن‌چنان مورد درخواست بود که به عنوان شکلات و جایزه به شرکت‌کنندگان در جنگ و انقلاب و خانواده‌های کشته‌شدگان آن‌ها اهدا شد.

فرا تر از پر شدن شکاف

تا دهه هفتاد هنوز شکاف میان عرضه (صندلی در دانشگاه) و تقاضا (تحصیل در دانشگاه یا گرفتن مدرک دانشگاهی) پر نشده بود. اما در دهه هشتاد علی‌رغم وجود میلیون‌ها جوان مشتاق تحصیل و مدرک موسسات خصوصی آموزش عالی آن‌چنان رشد کرد که این شکاف کاملاً پر شد. در دهه ۹۰ دو تحول کاهش جمعیت جوان و سیر فزاینده بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی (حتی با مدرک فوق‌لیسانس یا دکترا) قیف قبلی وضعیت عرضه و تقاضا را وارونه کرد: «تمام داوطلبان رشته‌های ریاضی و انسانی در

کنکور قبول می‌شوند.» (معاون وزیر آموزش و پرورش، تابناک، ۲۹ تیر ۱۳۹۵) در سال ۱۳۹۵، ۷۷۳ هزار نفر در جلسه آزمون سراسری حضور داشتند و ظرفیت دانشگاه‌های دولتی نیز ۷۵۰ هزار نفر است. (تسنیم، ۲۵ مرداد ۱۳۹۵) پس از آزمون، ۳۵۱ هزار صندلی در کنکور ۹۵ خالی ماند که عمدتاً مربوط است به دانشگاه‌های غیرانتفاعی و پیام نور. به همین دلیل دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی در سال ۱۳۹۵ بخشی از ظرفیت پذیرش خود در رشته‌های مختلف را به پذیرش براساس سوابق تحصیلی و بدون آزمون اختصاص دادند. کسانی که در کنکور ۹۵ غائب بوده‌اند می‌توانستند برای پذیرش در رشته‌های بدون آزمون ثبت نام کنند.

گرچه هنوز تقاضای تحصیلات تکمیلی بیش‌تر از عرضه آن است اما با توجه به روند موجود بیکاری فارغ‌التحصیلان تحصیلات تکمیلی، دیری طول نخواهد کشید که در تحصیلات تکمیلی نیز صندلی‌های خالی رخ خواهند نمود. برای آزمون کارشناسی ارشد ناپیوسته سال ۹۵، ۷۶۱ هزار و ۲۷۳ داوطلب ثبت‌نام کردند که از این تعداد ۵۶۶ هزار و ۱۵۹ داوطلب در جلسه حاضر بودند. از تعداد ۵۶۶ هزار و ۱۵۹ داوطلب حاضر در جلسه ۴۴۴ هزار و ۵۳۲ داوطلب مجاز به انتخاب رشته شدند که از این تعداد ۳۱۷ هزار و ۵۶۰ داوطلب انتخاب رشته نمودند. از تعداد ۳۱۷ هزار و ۵۶۰ داوطلب انتخاب رشته‌کننده ۱۸۰ هزار و ۸۶ نفر در ردیف پذیرفته‌شدگان نهایی قرار گرفتند.

آبرفتن صندلی‌های رایگان

دانشگاه نه تنها منبعی برای کسب منزلت برای مدیران دولتی و هوادارسازی برای حکومت هستند بلکه به گاو شیرده‌ای برای مقامات در قالب دانشگاه آزاد و موسسات آموزشی ظاهراً غیرانتفاعی تبدیل شده است. اگر به روند تحول در تعداد صندلی‌های رایگان دانشگاه‌ها نگاه کنید مشخص می‌شود که حکومت دارد آموزش عالی عمومی را به تدریج از میان بر می‌دارد.

ظرفیت پذیرش در کنکور سراسری سال ۹۵ نشان می‌دهد که پذیرش در دوره‌های روزانه و رایگان به طرز محسوسی کاهش داشته است و دوره‌های شهریه‌ای حدود چهار

پنجم ظرفیت پذیرش را به خود اختصاص داده‌اند. در کنکور سراسری سال ۹۴ تعداد ظرفیت پذیرش در گروه علوم ریاضی و فنی ۲۸۰ هزار و ۲۴۷ نفر بود که این تعداد در کنکور سراسری سال ۹۵ به ۲۵۳ هزار و ۴۲ نفر کاهش یافته است. دانشگاه پیام نور هم در گروه علوم ریاضی و فنی کاهش داشته است و از ۱۱۰ هزار و ۴۴۹ نفر سال ۹۴ به ۸۲ هزار و ۸۱۴ نفر سال ۹۵ کاهش یافته است. در کنکور سراسری سال ۹۴ تعداد ظرفیت پذیرش در گروه علوم تجربی ۲۲۷ هزار و ۲۲۰ نفر بود که این تعداد در کنکور سراسری سال ۹۵ به ۱۵۵ هزار و ۴۷۲ نفر کاهش یافت. دانشگاه پیام نور هم در گروه علوم تجربی با کاهش شدید مواجه شده است. این میزان از ۱۱۶ هزار و ۱۰۱ نفر در سال ۹۴ به ۶۸ هزار و ۴۲ نفر سال ۹۵ کاهش یافت. ظرفیت پذیرش شهریه‌ای در گروه علوم انسانی نیز کاهش یافته است. (مهر، ۲۷ مرداد ۱۳۹۸) درست است تعداد دانشجویان به طور کلی رو به کاهش است اما مقامات بیش‌تر صندلی‌های رایگان را کاهش می‌دهند تا صندلی‌های شهریه‌ای. (مثل صندلی‌های دوره‌های شبانه)

بسته‌بودن بازار کار بر روی دانش‌آموختگان

آموزش عالی در ایران هیچ ارتباطی با بازار کار ندارد. نه کسانی که دارای تخصصی می‌شوند می‌توانند در بخش خصوصی فعال شوند (چون بخش خصوصی با نیاز به نیروی متخصص وجود خارجی ندارد) و نه بهترین دانشجویان می‌توانند به هسته کارشناسی و مدیریت بخش دولتی راه یابند. (این موقعیت‌ها به نزدیکان حاکمان تعلق دارد) کل جمعیت فعال در آستانه ۲۸ میلیون و ۳۴۳ هزار نفر برآورد می‌شود که از این تعداد ۱۸ میلیون و ۶۸۴ هزار نفر فاقد آموزش عالی و ۹ میلیون و ۶۹۲ هزار نفر دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. بازار کار ایران ظرفیت پذیرش این میزان فارغ‌التحصیل دانشگاهی را در چند دهه آینده نخواهد داشت. با توجه به رشد اقتصادی نزدیک به صفر کشور در سال‌های نیمه اول دهه ۹۰ و حدود ۲ میلیون فارغ‌التحصیل بیکار در این سال‌ها (تنها با احتساب ۴۲ درصد فارغ‌التحصیل بیکار) و حدود پنج میلیون دانشجو در نیمه دوم دهه ۹۰ تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکار در سال ۱۴۰۰ به بالای ۷ میلیون خواهد رسید.

در سال‌های دولت روحانی تنها پنج هزار نفر جذب بدنه دولت شده‌اند که از این میان سهم بسیار ناچیزی به دانش‌آموختگان دانشگاه‌های تراز اول کشور مثل دانشگاه شریف، امیرکبیر، دانشگاه شیراز، تبریز و اصفهان اختصاص دارد. در مقابل نیروی نخبه که جایی در داخل نمی‌بیند تصمیم به مهاجرت می‌گیرد. در سال ۲۰۱۵ حدود ۱۱ هزار و ۳۰۰ دانشجوی نخبه از ایران مهاجرت کرده‌اند که این تعداد حاکی از رشد ۱۶ درصدی مهاجرت نخبگان از کشور نسبت به سال ۲۰۱۴ است. (تابناک، ۱۰ مرداد ۱۳۹۵)

رشد پایان‌نامه‌ها و رشد ادعایی علم

در سال ۹۴ بیش از ۶۶ هزار پایان‌نامه در پایگاه ثبت اطلاعات پایان‌نامه‌ها و رساله‌های تحصیلات تکمیلی کشور به ثبت رسید که نسبت به سال قبل ۲۲ درصد رشد داشته است. از این میزان بیش از ۴۷ هزار پایان‌نامه توسط دانشگاه‌ها تایید شده است. با افزوده شدن بیش از ۶۶ هزار پایان‌نامه در سال ۹۴، تعداد پایان‌نامه‌های ثبت شده در پایگاه ثبت ایرنداک، به بیش از ۲۷۳ هزار و ۹۴۸ عنوان پایان‌نامه رسید. در میان پایان‌نامه‌های تایید شده توسط دانشگاه‌ها، بیش از ۴۳ هزار پایان‌نامه مربوط به مقطع کارشناسی ارشد و مابقی در مقطع دکترا بوده است. بیش‌ترین پایان‌نامه‌های ثبت و تایید شده در پایگاه ثبت پایان‌نامه‌ها و رساله‌های تحصیلات تکمیلی مربوط به گروه علوم انسانی با ۲۰ هزار و ۳۰۷ رکورد بوده است. (مهر، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۵)

این افزایش نه ناشی از رشد علم در ایران بلکه ناشی از رشد بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌هاست که برای فرار از بیکاری به دوره‌های تحصیلات تکمیلی رو می‌کنند. این پایان‌نامه‌ها اکثراً ترجمه ترکیبی متون خارجی و تکرار مواد موجود در دیگر کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها هستند. نویسندگان بخشی از این پایان‌نامه‌ها نیز خود دانشجو نیستند. با چند میلیون تومان می‌توان در ایران پایان‌نامه سفارش داد. بسیاری از پایان‌نامه بالاخص در حوزه علوم انسانی با کسانی گرفته می‌شوند که اصولاً صلاحیت آموزشی ندارند. اکثر مدیران دولتی، فرماندهان نظامی و روحانیون کشور در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند. این‌ها مدارک خود را با استفاده از نفوذ سیاسی گرفته و با همان نفوذ سیاسی جایی در دانشگاه‌ها پیدا کرده‌اند.

دانلود غیرقانونی و نقض حقوق معنوی

ایران در سال ۲۰۱۵ با بیش از ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار دانلود غیرقانونی مقالات علمی از سایت‌های غیرقانونی مربوطه در صدر فهرست سارقان علمی دنیا قرار گرفت. همچنین میلیون‌ها نسخه کتاب از سوی دانشجویان و کاربران ایرانی دانلود شده است. (تابناک، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۵) این دانلودها البته همیشه نه برای خواندن و استفاده بلکه برای نگه‌داری برای روزی است که ممکن است به کار آیند. آموزش عالی نیز در ایران به بستری برای اعمال غیرعادی و خلاف مثل نقض حقوق معنوی تبدیل شده است. رشد کمی دانشجویان ظاهراً به رشد عقلانی و اخلاقی جامعه کمکی نکرده است.

۸.۴ حاشیه‌نشینی

مقامات جمهوری اسلامی آمارهای متفاوتی در مورد تعداد حاشیه‌نشینان در ایران عرضه کرده‌اند: ۱۱ میلیون بنا به قول رئیس انجمن مددکاران ایران و معاون توسعه روستایی ریاست جمهوری؛ (فارس، ۷ اسفند ۱۳۹۳ و ایسنا، ۲۹ تیر ۱۳۹۴) ۸ تا ۱۰ میلیون بنا به ادعای معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی؛ (ایرنا، ۲۴ دی ۱۳۹۳) ۱۵ میلیون نفر بنا به گفته مدیرکل دفتر توان‌مندسازی و ساماندهی سکونت‌گاه‌های غیررسمی (ایسکانیوز، ۸ بهمن ۱۳۹۲)؛ و ۱۸ میلیون بنا به گفته مدیرکل اجتماعی وزیر کشور. (مهر، ۳۱ مرداد ۱۳۹۴) این حاشیه‌نشینی از جنس حاشیه‌نشینی در کشورهای توسعه‌یافته نیست که در برخی مناطق سطح زندگی حاشیه‌نشینان از شهرنشینان بهتر باشد. حاشیه‌نشینان ایرانی از بسیاری از خدمات شهری محروم هستند و اکثراً به طبقات فقیر تعلق دارند. حاشیه‌نشینی نامی خشتی برای زندگی در حلی آباد و بیغوله‌نشینی است.

بنا به یکی از منابع دولتی «جمعیت حاشیه‌نشینان در دهه ۷۰، سه میلیون و ۳۰۰ هزار نفر بود که این رقم در نیمه اول دهه ۸۰ به پنج میلیون و ۸۰۰ هزار نفر و در نیمه آخر همین دهه به هشت میلیون و ۱۳۷ هزار نفر رسید. در دی ماه ۹۳ رقم حاشیه‌نشینان به ۱۰ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر رسید.» (مدیرکل پیشگیری‌های وضعی معاونت اجتماعی قوه

قضائیه، ۲۴ مرداد ۹۴) وزیر مسکن با تغییر نام حاشیه‌نشین به «بد مسکن» تعداد آن‌ها را ۱۹ میلیون اعلام کرد. (ایسنا، ۲۰ مرداد ۱۳۹۵)

وضعیت حاشیه‌نشینان

مناطق حاشیه‌نشین در ایران اکثراً از امکانات شهری مثل خیابان آسفالت، ساختمان مقاوم، تاسیسات ورزشی و تفریحی مثل پارک و ورزشگاه، حمل‌ونقل عمومی (اتوبوس و مترو)، خدمات اولیه مثل آب، برق، تلفن، خدمات بهداشتی و درمانی مثل درمانگاه و بیمارستان برخوردار نیستند. خانه‌ها در این مناطق نه بر اساس نقشه شهری و طراحی از پیش بلکه به شکل خودرو ساخته شده‌اند و اکثراً هیچ منطقی در معماری آن‌ها غیر از فقر و ناچاری ساکنان به چشم نمی‌خورد. حاشیه‌نشینی موجب توسعه نامتوازن شهرها و استفاده بیش از حد از منابع شده است. حاشیه‌نشینی بزرگ‌ترین معضل شهرهای بسیار بزرگ ایران است. در شهرهای بزرگی چون مشهد، اهواز و تهران نیز بیش از ۳۰ درصد جمعیت حاشیه‌نشین هستند. (معاون توسعه روستایی و مناطق محروم ریاست جمهوری، ایسنا، ۲۹ تیر ۱۳۹۴)

آمار جرم و جنایت در این مناطق بالاست و شهرداری و دولت نظارت چندانی بر این مناطق ندارند. این مناطق بستر مناسبی برای عرضه آزاد مواد مخدر و اجناس دزدیده‌شده، فروش کودک، فحشا و ارسال کودکان کار به خیابان‌های شهرها هستند. با در نظر گرفتن این مشکلات چرا حاشیه‌نشینی تا این حد گسترش یافته است و دولت و شهرداری‌ها نیز کار چندانی برای مدیریت آن نمی‌کنند؟

چرا حاشیه‌نشینی؟

حاشیه‌نشینی در ایران چهار علت ساختاری دارد:

۱- **تمرکز:** دولت مرکزی در فقدان نظام‌های اداره محلی همه منابع کشور را- از آب و جنگل تا نفت و معادن- در اختیار گرفته است و درآمدهای ناشی از آن‌ها را در تهران و چند شهر دیگر خرج می‌کند. برخی از مناطق حاشیه‌ای سهمی

حتی در حد نان بخورونمیر نیز از این منابع دریافت نمی‌کنند. در مناطق حاشیه کشور و بیرون از شهرهای بزرگ، رفاه و رونق قابل توجهی وجود ندارد تا به قطب‌های جمعیتی تبدیل شوند و در عین تولید ثروت به گردش مالی در کل کشور کمک کنند. اقتصاد کشور در حکومت و دولت متمرکز است و دولت و حکومت در تهران و چند شهر بزرگ دیگر. رانت‌های ناشی از درآمد نفت و خود درآمد نفت هم عمدتاً در شهرهای بزرگ هزینه می‌شوند.

۲- فقدان بازار آزاد:

در یک بازار آزاد کسانی که دور از مرکز کشور زندگی می‌کنند، می‌توانند خدماتی را ارائه کنند یا تولیداتی را عرضه کنند و از این طریق هم در آن مناطق اشتغال ایجاد کنند و هم چرخ اقتصاد کشور را بگردانند؛ اما در ایران منابع مالی و کارشناسی و سازمانی کشور که عمدتاً در اختیار حکومت است در تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، شیراز و چند شهر بزرگ دیگر متمرکز است و هر که از این مراکز دور باشد سهم کم‌تری از منابع می‌برد. به همین دلیل حتی آن‌ها که روابطی با قدرت‌مندان ندارند و ثروتی هم برای انتقال در دست‌شان نیست، در حاشیه شهرهای بزرگ مستقر می‌شوند تا از سرریز قدرت و ثروت متمرکز چیزی گیرشان بیاید. آن‌ها که در بیغوله‌ها، حلبی‌آبادها، ساختمان‌های چندطبقه ساخته‌شده یا نیمه‌تمام دوران احمدی‌نژاد (بدون هیچ امکان رفاهی دیگر) زندگی می‌کنند، تصمیم‌شان مبتنی بر انتخاب میان بد و بدتر است.

۳- بزرگی دولت/حکومت:

فربه و بزرگ شده‌اند که در برخی سال‌ها کل بودجه رسمی کشور را به خود اختصاص می‌دهند و پولی برای عمران و آبادی نمی‌ماند. دستگاه‌های دولتی نیز همه در شهرهای بزرگ مستقر هستند و منابع خود را عمدتاً در شهرهای بزرگ هزینه می‌کنند. همین موضوع آن‌ها را به آهنرباهای جمعیتی تبدیل می‌کند. نگاهی به سه جدول ۸.۲، ۸.۳ و ۸.۴ سهمی را که کارکنان دولت از جمعیت مشاغل، (حدود ۴ میلیون نفر) جمعیت بازنشستگان و سهم مستمری‌بگیران دولتی، (حدود ۴.۵ میلیون نفر) و فربهی بخش مدیران (جدول ۸.۴) که همه

منابع و رانت‌ها به آن‌ها و نزدیکان‌شان تعلق می‌گیرد، نشان می‌دهد که انگیزه زیادی برای ماندن در مناطق غیر شهری برای کسانی که در شهرهای بزرگ زندگی نمی‌کنند باقی نمانده است. با جمع دستگاه‌های اجرایی می‌توان گفت که در کشور ۳۶۰۱ دستگاه اجرایی فعالیت می‌کنند. همچنین در استان‌های کشور هم حدود ۲۴ هزار و ۷۶۴ اداره کل و نهاد فعال هستند. از میزان کارکنان دستگاه‌هایی که تحت نظر دستگاه رهبری و سپاه و آستان‌های قدس فعالیت می‌کنند اطلاعی در دست نیست. این کارکنان همه دارای مدارک عالی نیستند تا کسانی که دارای چنین مدارکی نیستند به سراغ کارهای غیردولتی بروند. تنها ۳۰۱ درصد از کارکنان دولت دارای مدرک دکترا و ۵۰۲ درصد آن‌ها دارای مدرک فوق‌لیسانس هستند. در مقابل حدود ۱۰ درصد کم‌تر از دیپلم، حدود ۲۰ درصد دیپلم و حدود ۲۰ درصد دیگر دارای فوق‌دیپلم هستند. بنابراین بدنه دولت بر اساس کارشناسی بنا گذاشته نشده است و همه شهروندان احساس می‌کنند سهمی از آن می‌توانند ببرند. بالاخص افراد با پیوستن به بسیج و سپاه احساس می‌کنند که می‌توانند از پلکان قدرت و منزلت بالا بروند. تنها در دولت دهم ۶۲۸ هزار پست سازمانی در دولت ایجاد شد. هر چند رئیس مجلس جلوی اجرای این مصوبه را گرفت، اما تعداد زیادی کارمند به بدنه دولت وارد شد. نکته قابل‌تامل این است که ۵۰۰ هزار نفر بدون مجوز قانونی و ۶۲۸ هزار نفر هم بدون برگزاری آزمون و مدرک تحصیلی غیر مرتبط استخدام دولت شدند.

۴- توسعه نامتوازن: رونق کشاورزی و صنایع کوچک می‌توانست در اقتصاد در حال توسعه‌ای مثل ایران درصد قابل توجهی از جمعیت را خارج از محدوده شهرها نگاه دارد. اما دولت جمهوری اسلامی با واردات انبوه محصولات کشاورزی و مصرفی که تولید آن‌ها در خارج کشور ارزان‌تر از تولید آن‌ها در داخل است و امنیت غذایی و رضایت بیشتری را تامین می‌کند عملاً جایی را برای زندگی خارج از شهرهای بزرگ باقی نگذاشته است. اگر کشاورزی در ایران مکانیزه شود و کارآیی آن بالا برود و صنایع کوچک مبتنی بر کشاورزی

بتوانند قدرت و مفری پیدا کنند جمعیت قابل توجهی برای این بخش ضرورت خواهد داشت و مناطق غیر شهری می‌توانند جمعیت قابل توجهی را در خود جای دهند. در کشوری که هنوز کشاورزی اش مکانیزه نشده است و ظرفیت اشتغال حدود ۲۰ درصد جامعه را با زندگی نسبتاً مقبول- اگر مواد غذایی از طریق واردات تامین شوند- ندارد طبعاً روستاییان به حاشیه شهرهای کوچک و بعد به حاشیه شهرهای بزرگ مهاجرت خواهند کرد و چنین اتفاقی در چهار دهه شصت تا نود افتاده است. صنایع بزرگ متعلق به امپراطوری‌های اقتصادی بیت، سپاه و شرکت‌های دولتی بخش قابل توجهی از سرمایه را جذب می‌کنند و جایی برای کسب و کارهای کوچک باقی نمی‌ماند.

عنوان	تعداد
وزارتخانه‌ها، موسسات سازمان‌های دولتی	۲۰۳۴۰۰۰ نفر
کارکنان نیروهای انتظامی و نظامی	۶۰۰۰۰۰ نفر
شرکت‌های دولتی	۴۳۶۴۸۸ نفر
نهادهای عمومی و غیردولتی	۶۰۳۰۰۰ نفر
حقوق حالت اشتغال اینتار گران و مستمری والدین	۳۱۲۰۰۰ نفر
جمع کل حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی	۳۹۸۵۴۸۸ نفر

جدول ۸.۲ تعداد حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی، ۱۳۹۳

خبرگزاری مهر، ۷ بهمن ۱۳۹۳

تعداد	محل تامین منابع	عنوان
۱۲۴۷۰۰۰ نفر	۸۰ درصد بودجه عمومی	صندوق های بازنشستگی کشوری
۶۵۸۰۰۰ نفر	۹۸ درصد بودجه عمومی	صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح
۲۳۸۶۰۰۰ نفر	صندوق + بودجه عمومی	صندوق تامین اجتماعی
۲۰۰۰۰۰ نفر	صندوق + بودجه عمومی	سایر صندوق های بازنشستگی
۴۴۹۱۰۰۰ نفر		جمع کل تعداد بازنشستگان

جدول ۸.۳ تعداد مستمری بگیران صندوق های بازنشستگی، ۱۳۹۳

خبرگزاری مهر، ۷ بهمن ۱۳۹۳

تعداد مدیران در سطح معاون وزیر	۸۷۴ نفر
تعداد مدیران ستادی و استانی تا سطح رئیس اداره	۱۴۵۱۹۹ نفر
تعداد مدیران واحدهای عملیاتی	۲۹۶۳۳۶ نفر
جمع	۴۴۲۴۰۹ نفر

جدول ۸.۴ تعداد مدیران کشور، ۱۳۹۳

خبرگزاری مهر، ۷ بهمن ۱۳۹۳

۸.۵ خودکشی در حوزه عمومی

اخبار خودکشی در ملاءعام به اخبار روزانه روزنامه‌ها و سایت‌های خبری در ایران تبدیل شده است. پرش از روی پل عابر پیاده یا پل خودرو، انداختن خود بر روی ریل راه‌هن زیرزمینی، خودسوزی، پرش از ساختمان مسکونی یا خواب‌گاه، حلق‌آویز کردن خود در سرویس بهداشتی مدرسه، میله بارفیکس حیاط مدرسه یا بر روی پل عابر پیاده برخی از انواع این خودکشی‌ها در ملاءعام هستند. برخی از این خودکشی‌ها در شرایط حضور مردم و برخی در غیاب آن‌ها اما در محیط عمومی صورت گرفته است. معنای این کار البته این است که این دسته از خودکشی‌کنندگان می‌خواهند عموم از خودکشی آن‌ها اطلاع یابند.

غیر از اقدام به خودکشی در ملاءعام، خودکشی در منازل هم به میزانی افزایش یافته است که علی‌رغم تلاش برخی خانواده‌ها برای پنهان کردن آن (به دلیل تابو بودن این امر در ایران) گه‌گاه اخبار مربوط به آن به گوش نزدیکان و همسایگان نیز می‌رسد. بنا به برخی آمارها اقدام به خودکشی (در حدود سالانه ۶۰ هزار، رئیس انستیتو روان‌پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران امروز، ۲۰ مهر ۱۳۹۱) حدود ۱۵ برابر خودکشی‌های موفق (حدود ۴ هزار در سال) بوده است. آمارهای رسمی خودکشی به طور تفصیلی و دقیق هیچ‌گاه اعلام نمی‌شوند و گه‌گاه مقامات در برخی دیدارها و مناسبت‌ها آمارهای متعدد و گاه متناقضی را عرضه می‌کنند. (به عنوان مثال ۴۰۲۰ و ۴۰۵۵ برای سال ۱۳۹۴) آمارهای رسمی در حوزه خودکشی و اقدام به خودکشی واقعی نیست، چرا که بسیاری موارد به منظور استفاده از دفترچه بیمه یا یارانه و دیگر خدمات دولتی ثبت نمی‌شود. همچنین بسیاری از موارد خودکشی توسط خانواده‌ها پنهان نگاه داشته می‌شود.

آنچه می‌دانیم و آنچه نمی‌دانیم

می‌دانیم که به طور کلی خودکشی‌های موفق در ایران در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود افزایش داشته است؛ (از حدود ۳۵۰۰ در سال ۸۸ تا حدود ۴۰۰۰ هزار در سال ۹۴) اما در سطوح مشخص‌تر مثل سن، جنسیت، شغل، محل زندگی و وضعیت روابط

خانوادگی اطلاعات ریزتری در مورد خودکشی افراد عرضه نشده است. می‌دانیم تعداد متاهلان خودکشی‌کننده در برابر مجردها افزایش یافته، سن خودکشی پایین آمده است، خودکشی جمعی به یک عنوان یک پدیده قابل مشاهده است (مثل خودکشی سه خواهر در تهران) و سهم روستاییان از خودکشی از حدود ۲۰ درصد در ۱۳۹۱ به حدود ۳۰ درصد در سال ۱۳۹۴ افزایش یافته است. (ایسنا، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵) اما جزئیات این‌ها را بر حسب سال و منطقه نمی‌دانیم. مثلاً نمی‌دانیم میزان خودکشی کوکان و نوجوانان چند درصد کل خودکشی‌هاست و چگونه تغییر یافته است.

متأسفانه مقامات جمهوری اسلامی عرضه این آمارها را سیاه‌نمایی می‌دانند و اطلاعات مربوطه صرفاً در اختیار مقامات بالاتر قرار می‌گیرد. در سال ۱۳۹۵ گزارشی در مورد آسیب‌های اجتماعی به رهبر جمهوری اسلامی عرضه شد که حتماً خودکشی یکی از آن‌هاست اما غیر از مقامات بالاتر، کارشناسان مستقل و اساتید دانشگاه و مردم نباید از این آمارها که با بودجه‌های عمومی و توسط مراکز عمومی تهیه می‌شوند خبر داشته باشند. بدین ترتیب می‌دانیم که چه چیزهایی را نمی‌دانیم. اما چه چیزهایی را می‌دانیم؟

معنی خودکشی در ملاءعام

می‌دانیم که کسانی که در ملاءعام خودکشی می‌کنند- در برابر کسانی که در خفا این کار را می‌کنند- می‌خواهند پیامی را به عموم انتقال دهند اما پیام آن‌ها را دقیقاً نمی‌دانیم. می‌دانیم که آن‌ها به موضوعی و مسئله‌ای اعتراض دارند یا نکته‌ای را می‌خواهند بیان کنند و به همین دلیل می‌خواهند مردم را تحت تاثیر قرار دهند اما نمی‌دانیم نکته و اعتراض آن‌ها دقیقاً متوجه چیست مگر آن‌که نوشته‌ای یا پیامی از خود به جای بگذارند. در خبرهایی که از خودکشی‌ها عرضه می‌شود گمانه‌زنی‌هایی وجود دارد (مثل عدم موفقیت در کنکور یا گرفتن نمره‌ای خاص یا نداشتن پول کافی برای بستری کردن عزیزی در بیمارستان) اما رسانه‌های داخل کشور به ندرت با خانواده‌ها و دوستان این افراد مصاحبه می‌کنند و در جزئیات موضوع کنکاش نمی‌شود.

خودکشی در ملاءعام برای انتقال سه معنای مشخص است: استیصال، ترس از

فراموشی و اعتراض به بی‌عدالتی. این‌ها را دلیل خودکشی نمی‌نامم چون بدون گفتگوی مفصل با خودکشی‌کننده نمی‌توان دلیل را دریافت و این امر در مواردی که خودکشی موفق است ناممکن است. همچنین خودکشی با علل اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و نیز علل روان‌شناختی (افسردگی، پریشانی) متنوعی درگیر است که بدون امکان بررسی همه آن‌ها نمی‌توان علت شناسی کرد.

احساس بی‌پناهی بسیاری از افراد را به ورطه خودکشی می‌کشاند. اقدام‌کنندگان به خودکشی احساس می‌کنند که دنیای پیرامون گزینه‌ای دیگر در برابر آن‌ها نگذاشته است. (بی‌چاره به معنای دقیق کلمه) سیستم حمایتی می‌تواند به افراد برای بازگشت به زندگی یاری برساند. از همین جهت خودکشی در ملاءعام نوعی فریاد کمک‌جویی نیز هست. خودکشی در ملاءعام این احساس را به خودکشی‌کننده‌ای که احساس می‌کند فراموش شده می‌دهد که همیشه به یاد خواهند ماند. همچنین در دنیایی که افراد احساس کنند به شکل اجتماعی نمی‌توانند بی‌عدالتی را کاهش دهند و بر این امر اصرار داشته باشند بن بست موجود افراد را به سوی خودکشی سوق می‌دهد. خودکشی در ملاءعام می‌خواهد ناظران را به سمت احساس گناه و مسئولیت سوق دهد. هدف این نمایش عمومی (نه به معنای منفی نمایش بلکه به معنای انجام یک عمل در حضور عموم یا باری عموم) جلب همدلی و ارسال فریاد کمک‌خواهی و ملامت جامعه در بی‌توجهی به مشکلات فرد مزبور است.

نتیجه خودکشی‌ها

اما این بیانیه‌های اجتماعی و سیاسی در قالب خودکشی کارکرد مورد نظر خودکشی‌کننده را در جامعه امروز ایران ندارد. شهروندان ایرانی نشان داده‌اند که به راحتی می‌توانند از کنار جسد فردی که تازه از پل به پایین پریده است رد شوند و بعد از چند دقیقه نیز موضوع را فراموش کنند. به نظر می‌آید که آن‌ها در برابر جلب توجه حتی تا حد مرگ و اکسینه شده‌اند. بدین ترتیب سوال مهم‌تر از علت خودکشی افراد در ملاءعام این سوال است که چرا شهروندان ایرانی نسبت به این رخدادها بی‌تفاوت شده‌اند. به نظر می‌آید

چهار دهه خشونت مدام (انقلاب و جنگ و کشورگشایی) و نمایش هر روزه قتل و بمب‌گذاری در رسانه‌های دولتی مردم را به این موضوعات عادت داده است. مقامات جمهوری اسلامی و روحانیون در برابر این خودکشی‌ها ایستاده و نظاره می‌کنند. مسئله آن‌ها دیدار یک مسلمان با جمعی از بهائیان یا بیرون‌ماندن یک تار مو از زیر روسری یا نوشیده شدن یک لیوان شراب در خانه‌هاست.

روش‌های پیش‌گیری

سه روش شناخته شده و تجربه شده برای پیشگیری از خودکشی در ملاءعام وجود دارد:

۱- گسترش چترهای اجتماعی. یکی از بسترهای بروز این گونه خودکشی‌ها استیصال در برآمدن از پس محاراج زندگی است. چترهای اجتماعی برای خوراک، مسکن، بهداشت و تحصیل فرزندان می‌تواند از قرار گرفتن افراد در چنین شرایطی پیش‌گیری کند.

۲- خطوط تلفن و تماس ۲۴ ساعته. تحقیقات خودکشی نشان می‌دهد که افرادی که می‌خواهند در ملاءعام خودکشی کنند در مرز میان زندگی و مرگ هستند. آن‌ها در عین تصمیم به خودکشی تمایل دارند کسی به سراغ آن‌ها برود و راه دیگری را نیز پیش پایشان بگذارد. از این جهت تماس با فردی که می‌داند با این گونه افراد چگونه برخورد کند می‌تواند از خودکشی پیشگیری کند.

۳- تحت رادار قراردادن افراد افسرده و روان‌پریش. افراد معمولاً پیش از اقدام به خودکشی نشانه‌هایی را بروز می‌دهند. شهروندان اگر این علائم را بشناسند می‌توانند نزدیکان خود را تحت نظارت قرار دهند و سر بزنگاه به آن‌ها کمک کنند. کسانی که در حوزه بهداشت روان کار می‌کنند نیز می‌توانند این گونه افراد را تحت نظر داشته باشند.

۸.۶ کشتار در جاده‌ها

با پایان تعطیلات نوروز ۹۶ یک بار دیگر آمارهای تکان‌دهنده تصادفات رانندگی در این ایام منتشر شد: هر هفتاد و یک دقیقه یک نفر کشته و ده‌ها نفر مجروح. رئیس پلیس راه تعداد کشته‌های حوادث رانندگی از آغاز سفرهای نوروزی ۹۶ تا روز ۸ فروردین را ۱۹۵ نفر اعلام کرد. سرپرست اورژانس کشور نیز خبر داد که در این دوره ۲۲ هزار و ۵۰۸ مصدوم تصادفات رانندگی به بیمارستان منتقل شدند. علی‌رغم افزایش نرخ جریمه‌ها از نوروز ۱۳۹۶ در فاصله میان ۲۵ اسفند ۹۵ تا ۱۲ فروردین سال جدید ۲۸۷ هزار تخلف جاده‌ای ثبت شد. (وزیر راه، مهر، ۱۳ فروردین ۱۳۹۶) توجه داشته باشید که ماموران تنها می‌توانند بخشی اندک از این تخلفات را ثبت کنند.

امروز دیگر کم‌تر کسی در ایران است که نداند ایرانیان در خیابان‌ها و به ویژه جاده‌ها مشغول سلاخی و کشتار جمعی یکدیگر هستند. بیش از بیست سال است که مردم این کشتار را با گوشت و پوست و خون تجربه کرده‌اند. تنها در عرض دو دهه حدود ۴۰۰ هزار نفر در تصادفات رانندگی کشته شدند. (بیش از سه برابر کشته‌های ایرانی جنگ ایران و عراق) اکثر ایرانیان راه حل‌های جلوگیری از آن را نیز می‌دانند: بهبود کیفیت خودروها، معابر شهری، علائم و جاده‌ها و تغییر فرهنگ و عادات رانندگی. در این موضوع هم شهروندان و هم دولت سرزنش می‌شده‌اند. اما چرا کشتار سالی میان ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر و مجروح شدن سالانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر ادامه دارد و اقدامی برای توقف آن انجام نمی‌شود؟ تنها برای مقایسه می‌توان ذکر کرد که در ایالات متحده با حدود ۲۵۰ هزار خودرو (۱۵ برابر ایران با ۱۷ میلیون خودرو در اوایل دهه نود) و سفرهای طولانی‌تر روزمره، کشته‌های تصادفات جاده‌ای سالانه حدود ۳۰ هزار نفر است و آمارهای کشته‌شدگان نیز مدام در حال کاهش بوده‌اند.

خانواده محوری یا دولت محوری؟

راه حل همیشگی جریان چپ و اسلام‌گرا برای همه مشکلات دولت است در حالی که دولت (حداقل در دنیای غیر دموکراتیک و بسته) همیشه بخشی از مشکل است و نه

بخشی از راه حل. مشکل کشتار در جاده‌ها و خیابان‌های ایران نیز با احاله آن به دولت و حکومت موجود حل نمی‌شود. بهترین کاری که دولت بالاخص در حوزه عادت‌های درست رانندگی می‌تواند بکند این است که این موضوع را رها کرده و به خانواده‌ها واگذار کند. روزی تک تک خانواده‌ها باید دست بالا زده و جان جوانان، همسایگان و هموطنان خود را نجات دهند. در این میان بر خلاف دیگر موضوعات که حکومت (دستگاه رهبری و نهادهای ذیل آن) می‌تواند مانع ایجاد کند حکومت نه‌انگیزه‌ای دارد و نه می‌تواند چنین کند. با وجود اهمیت جاده و خودرو، در نهایت راننده و مهارت‌ها و عادت‌های وی در به سلامت رسیدن به مقصد نقش کلیدی دارد. فرد مسئولی که فرمان این سلاح مرگبار (خودرو) را در دست می‌گیرد می‌تواند آن را با مسافران‌اش از جاده‌های بدعلاقت و بدساخته‌شده و با وجود ده‌ها مشکل ساختاری خود «سلاح» برهاند.

فرآیند یا امتحان؟

تصور قدیمی آن بود که برای رانندگی مسئولانه باید دفترچه‌ای را خواند و چندساعتی آموزش دید و امتحانی را گذراند. این تصور مربوط است به دهه‌های پنجاه و شصت میلادی. بعد از تجربه‌های گوناگون و دردناک امروز هم پلیس و هم شهروندان در جوامع توسعه‌یافته می‌دانند که افراد یک شبه عادت‌های درست رانندگی را نمی‌گیرند و درونی نمی‌سازند. یادگیری ریزه‌کاری‌ها و مهارت‌های «رانندگی مدافعانه» (با هدف گریز از تصادف و رعایت حقوق دیگران) زمان می‌برد. این زمان‌بردن در خیابان و بدون نظارت می‌تواند انجام گیرد و با خسارات بسیار به برخی تجربیات فردی بینجامد و در نهایت به وضعیت موجود ایران منجر شود یا در خانواده و با نظارت پدر و مادر و بر اساس مقررات روزآمدشده مبتنی بر تشویق و تنبیه (هر دو) انجام شود که حتماً رانندگان بهتری را تربیت خواهد کرد.

پس از آموزش مقررات و چگونگی راندن خودرو راننده بهتر است این تجربه را تحت نظارت چندساله والدین بیاموزد تا حق تقدم، احتیاط، توقف بجا، کاهش سرعت در شرایط بارش و شب، رعایت سرعت مجاز، توجه به مشکلات جاده و صدای اتومبیل

به تدریج در ناخودگاه وی ته‌نشین شود. تنها کسانی که دلسوز فرد هستند (اعضای خانواده) می‌توانند این کار شاق را به انجام برسانند. به همین علت رانندگی به همراه والدین به بخشی از فرآیند آموزشی رانندگی در کشورهای غربی تبدیل شده است. جوانان باید حداقل یک یا دوسال با حضور والدین رانندگی کنند تا بتوانند گواهینامه دریافت کنند.

تنها عامل قابل تغییر در شرایط موجود: راننده

در برخورد با رانندگان متخلف، رویکرد دولت جمهوری اسلامی تنبیهی و نه ترمیمی است: افزایش جریمه‌ها و توقیف اتومبیل یا تعقیب قضایی راننده. این‌ها مشکل کشتار را حل نمی‌کند و نخواهد کرد. چطور است دولت با همین اختیارات و امکاناتی که دارد (فقدان بودجه برای ساخت بزرگراه و عدم امکان عملی بالابردن استانداردهای خودروها) متخلفان را به گذراندن دوره‌های آموزشی وادار و رعایت‌کنندگان مقررات را با تخفیف بیمه تشویق کند. همچنین به جای به زیر قالی فرستادن «رانندگی در حال مستی» و شلاق‌زدن (برخورد ایدئولوژیک و دینی) این‌گونه موضوعات را حداقل در سنین ۱۶ تا ۱۹ سالگی به خانواده‌ها واگذار کنند تا به جوانان خود بیاموزند که با درصد مشخصی از الکل در خون رانندگی نکنند و اگر مشروب نوشیده‌اند (که بسیاری از آن‌ها چنین می‌کنند) تاکسی یا اسنپ و تپسی (معادل‌های ایرانی اوپر) بگیرند یا یکی از آن‌ها در مهمانی ننوشد تا دیگران را به مقصد برساند؛ موضوعاتی که پدران و مادران در کشورهای غربی مدام به فرزندان‌شان تذکر می‌دهند. غیر از آن چطور است رانندگان را هر چند سال یکبار به دوره‌های آموزشی چندساعته (با عامل تشویقی تخفیف ۱۰ درصد بیمه) بفرستند تا هم دانش گذشته و مقررات را مرور کنند و هم با مقررات جدید آشنا شوند. در امری بسیار خطیر مثل رانندگی که با جان آدمیان سروکار دارد می‌توان چند ساعتی از وقت آن‌ها را برای کاهش خسارات گرفت.

همه می‌دانند معاینه فنی در ایران جدی گرفته نمی‌شود؛ رانندگان به شرایط جوی برای رانندگی کم توجه هستند؛ (معلوم نیست اطلاعات به آن‌ها داده می‌شود یا خیر)

وزارت راه در تعمیر و نگاه‌داری جاده‌ها همیشه تاخیر دارد؛ و خودروهای داخلی با ده‌ها و شاید صدها نقص فنی از کارخانه بیرون می‌آیند. اما امید چندانی به بهبود یا تغییر این شاخص‌ها نیز به چشم نمی‌خورد. از رسانه‌های دولتی نیز امیدی برای اطلاع‌رسانی یا آموزش عمومی نمی‌رود. اما عامل انسانی می‌تواند با لحاظ همه این شرایط تحت نظارت و تعلیم خانواده تصمیمات کم‌خطرتری در حین رانندگی اتخاذ کند. نهادهای مدنی (اگر فوراً تهدید محسوب نشوند و تعطیل نشوند) می‌توانند در این قلمرو فعالیت مؤثری داشته باشند.

تحریم خودروهای بی‌کیفیت

علی‌رغم فشار نیروی انتظامی استانداردهای تولید اتومبیل تغییر چندانی نکرد. اما در موضوع خودرو در همین شرایط موجود مردم می‌توانند نقش داشته باشند. از زمان تحریم خودروهای داخلی زمان زیادی نگذشته است. نخریدن بی‌کیفیت‌ترین خودروهای داخلی دولت را به تدریج به واگذاری صنعت خودرو به بخش خصوصی واقعی (نه شبه‌دولتی‌ها یا خصولتی‌ها) وادار خواهد کرد. برخی اقدامات در اعتراض به خودروهای بی‌کیفیت انجام شده است مثل به دره پرتاب کردن توسط یک شهروند مشهدی یا آتش‌زدن توسط یک شهروند دهلرانی (تابناک، ۱۴ فروردین ۱۳۹۶) نمونه‌های خطرناک و غیرمسئولانه این نوع اعتراض‌ها بودند.

جاده‌ها، امیدی به حکومت دینی نیست

تا زمانی که نظام فدرال و دموکراتیک و چارچوب‌های محلی اداری حاکم نشود امیدی به تغییر وضعیت جاده‌های محلی نیست. با توجه به درگیری دولت مرکزی در جنگ‌های منطقه‌ای و نزدیک به صفر بودن بودجه‌های عمرانی امیدی به صرف هزینه در این جاده‌ها نمی‌رود. در صورت واگذاری امور حمل‌ونقل محلی به دولت‌های محلی و استانی منتخب، آن‌ها می‌توانند سه اقدام برای کاهش تصادفات انجام دهند:

۱- در جاده‌های محلی بر حسب شرایط محلی نقاطی برای پیامک‌زدن در نظر بگیرند

چون رانندگی در حال پیامک‌زدن یکی از علل جدی تصادفات رانندگی است.

۲- سالانه مالیاتی از مردم منطقه برای بهبود و ساخت جاده‌های محلی بگیرند کاری که در کشورهای صنعتی و دموکراتیک در جریان بوده است؛ مردم وقتی ببینند دولت مرکزی (و فساد و اتلاف آن) در کار نیست و مالیات آن‌ها صرف کارهای عام‌المنفعه محلی می‌شود با رغبت بیشتری مالیات خواهند پرداخت.

۳- دولت‌های محلی و استانی می‌توانند استانداردهای مشخصی برای خودروها با همکاری شرکت‌های خودروسازی وضع کنند تا خودروها ایمن‌تر و قابل اتکاتر باشند.

اما جاده‌های محلی و راه حل محلی (در عین ضرورت) مشکل ملی را حل نمی‌کند. تقریباً همه می‌دانند که طول و عرض بزرگراه‌های درون و برون‌شهری ایران با میزان اتومبیل‌ها و سفرها (میلیون‌ها فقط در ایام نوروز یا دیگر ایام تعطیلات مذهبی که مردم از تهران می‌گریزند) هم‌نواپی ندارد. ایران نیازمند یک سیستم بزرگراهی سراسری و میان‌استانی است. غیر از دولت مرکزی نهادی هیچ نمی‌تواند چنین سیستمی را ساخته و نگاه‌داری کند. اما فعلاً دولت مرکزی نمی‌خواهد چنین کاری را انجام دهد. دولت مرکزی در حال ساختن و نگاه‌داری «خط مقاومت» در سوریه، لبنان، یمن و عراق برای پاسخ به اشتباهات قدرت سپاهیان و روحانیون شیعه است.

۸.۷ آموزش و پرورش

حسن روحانی رئیس قوه مجریه در سخنانی به مناسبت آغاز سال تحصیلی ۹۶-۹۷ یکباره سخنانی در مورد نظام آموزشی بر زبان آورد که مایه شگفتی است از دو جهت:

اول- بی‌توجهی عملی مستمر شخص و دولت وی به نظام آموزشی. در دو دوره کارزارهای انتخاباتی سال ۹۲ و ۹۶، در مناظره‌های این دو دوره و در کل چهار سال اول دولت روحانی توسعه و بهبود آموزش و پرورش هیچ‌گاه دغدغه

شخص و دولت روحانی نبود. در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی آموزش و پرورش هیچ گاه مسئله جدی و اصلی مقامات نبوده است مگر آن جا که می‌خواسته‌اند برنامه اسلامی‌سازی را در فضاهاى آموزشى دنبال کنند. روحانى بلافاصله بعد از حمله خامنه‌ای به سند ۲۰۳۰ یونسکو صحنه را به وی واگذار کرد. از این رو نقد وی از نظام آموزش کشور در دو حوزه مهارت و تحمل دیگران مایه شگفتی است، گویی ایشان از خوابی طولانی در غار کهف جمهوری اسلامی یکباره بیدار شده است و کسی به او اطلاع داده که در کشور مدرسه و معلم و هنرستان و کتاب درسی و نظام آموزشی هم وجود دارد. نتیجه کار این نظام این بوده که معدل متوسط دیپلمه‌های کشور حدود ۱۲ و در برخی از مناطق ۲.۷۵ (از بیست) بوده است. (رئیس مرکز سنجش وزارت آموزش و پرورش، مهر، ۱۵ مهر ۱۳۹۵)

دوم- اشاره ایشان به عدم آموزش مدارا و نیز کهنگی کتاب‌های درسی در نظام جمهوری اسلامی که از غرائب روزگار است. انتظار آموزش مدارا از این نظام آموزشی، تغییر کتاب‌های درسی بر اساس تحولات علمی و رو به فردا بودن آموزش ناشی از این نکته است که (با اندکی خوش‌خیالی) حسن روحانی برای ۳۹ سال هیچ اطلاعی از آموزش و پرورش جمهوری اسلامی نداشته و حتی نمی‌دانسته در کشور چه تحولاتی در جریان بوده است. آیا می‌شود چنین چیزی را باور کرد؟

روحانی و کشور خیالی‌اش

روحانی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی دارد در سالروز بازگشایی مدارس یک کشور خیالی سخن می‌گوید. او وانمود می‌کند که نمی‌داند:

- شدیدترین گزینش‌های ایدئولوژیک در جمهوری اسلامی در آموزش پرورش آن صورت گرفته است.

- بیش‌ترین نیروهای بسیجی و روحانی به عنوان معلم انتخاب شده‌اند تا برنامه اسلامی‌سازی از سنین شش تا هجده سالگی را تحقق بخشند.

- دو دهه یکی از نزدیک‌ترین تمامیت‌خواهان و اقتدار گرایان نظام (غلامعلی حداد عادل) مسئول تالیف کتاب‌های درسی بوده و همکاران وی تنها به دنبال حذف گفتمان عقلانی و علمی و تحکیم گفتمان اسلام‌گرا و شرعی در متون آموزشی بوده‌اند.

- بیش‌ترین امکانات آموزشی در اختیار مدارس «نمونه» نظام (تحت نظر حداد عادل و خانواده، احمد توکلی و افرادی نظیر آن‌ها) قرار می‌گرفته است. این مدارس قرار است کادرهای آینده نظام را تربیت کنند، کادرهایی که نه باید اهل مدارا و تساهل باشند، نه تفکر علمی و عقلانی و نه چشم‌اندازی از آینده غیر از وعده‌های پیامبرانه خامنه‌ای برای پاک کردن اسرائیل از روی زمین داشته باشند. ارائه گذشته باشکوه در سطح حمله اعراب به سرزمین‌های دیگر و فتح آن‌ها (و نه حتی امپراطوری ایران دوران هخامنشی و سهم ایران در فرهنگ و تمدن بشری) کافی است.

- هدف اصلی آموزش و پرورش در ایران آموزش و پرورش نبوده و نیست بلکه جمع‌آوری کودکان و نوجوانان خانواده‌های معمولی از خیابان و تربیت انسان مکتبی از کودکان و نوجوانان خانواده‌های روحانیون و سپاهیان بوده است. جذب دانش‌آموزان به بسیج نیز از اهداف همیشگی بوده است.

روحانی در همان چارچوچوبی از نظام آموزشی انتقاد می‌کند که در دهه‌های چهل و پنجاه انتقاد می‌شد: آموزش مبتنی بر حافظه. همه مباحث مربوط به آموزش و پرورش کشور در حالی که وی مدیر یک مرکز تحقیقاتی بوده است برای وی اتفاق نیفتاده‌اند. او حقیقتاً تصور می‌کند رئیس جمهور ایران است در حالی که هیچ ایده‌ای در باب مسائل و مشکلات آموزشی کشور ندارد. وی تصور می‌کند به همان طریقی که کشور خیالی‌اش را به مخاطبان خود در سازمان ملل می‌فروشد و ایران ماقبل دوران حکومت اسلام‌گرایان را به جای ایران امروز (در فرهنگ و مدارا و تمدن) جا می‌زند در حوزه آموزش و پرورش نیز می‌تواند مدارا و پیشرفت خیالی‌اش را به مردم ایران عرضه کند.

مشکلات مغفول کدامند؟

روحانی به بنیادی‌ترین مشکلات نظام آموزشی کشور اشاره نمی‌کند و احتمالاً خود وی و مقامات ذیل وی نیز به این مشکلات واقف نیستند. فهرست کوتاهی از این مشکلات بدین قرارند:

۱- فقدان عشق به مدرسه. در هر اثر مستند و داستانی ایرانی که مدرسه در آن تصویر شده است به هنگام خوردن زنگ دانش‌آموزان مثل رهاشدگان از زندان از مدرسه بیرون می‌زنند. این تصاویر بیانگر یک واقعیت در نظام آموزشی ایران است و آن این است که دانش‌آموزان مدرسه خود را دوست ندارند. علت آن است که مدرسه برای نیازهای آنان و بر حسب شرایط آنان تنظیم نشده است و کودکان و نوجوانان ایام خوبی در آن جا ندارند. برنامه مدارس بر اساس نیازهای دولت و انتظاراتی که دولت دارد تعریف می‌شود مثل این که دختران از سن شش سالگی حتی بدون دستور شرعی مجبور به حجاب شوند تا به این حقارت عادت کنند. فضای مدرسه برای دختران تا سال آخر دبیرستان یک زندان کوچک است. برای همه کودکان نیز مدرسه فضای محدودیت و ممنوعیت و تهدید دائمی به تنبیه است. جالب است خوانندگان ایرانی بدانند که در مدارس ایالات متحده در شش سال اول کودکان را مجبور نمی‌کنند در ساعت کلاس مدام بر روی صندلی بنشینند. آن‌ها به راحتی می‌توانند در کلاس و حتی مدرسه حرکت کنند و تنها لازم است رفتن خود به کتابخانه یا جای دیگر را با معلم هماهنگ کنند.

اتفاقا مقامات بدون این که متوجه باشند از این شرایط مشتاق بودن برای فرار از مدرسه استفاده می‌کنند و دانش‌آموزان را برای سیاهی لشکر به تظاهرات حکومتی (مثل ۱۳ آبان) یا استقبال از رهبر و رئیس دولت در شهرستان‌ها اعزام می‌دارند. اکثر کودکان و نوجوانان به فضایی که امکانات ورزشی و هنری برای آن‌ها ندارد نمی‌توانند علاقه‌مند شوند. فقط به عنوان یک مثال، بودجه تربیت

بدنی و ارتقای سلامت آموزش و پرورش در سال ۹۶، ۱۱۰ میلیارد تومان یعنی حدود ۴۰ میلیون دلار برای کشوری هشتاد میلیونی با ۱۳ میلیون دانش‌آموز است در حالی که ایران سالانه میلیاردها دلار صرف جنگ‌های گسترش طلبانه در خاورمیانه می‌کند. بودجه آموزش موسیقی مدارس دولتی در ایران صفر است.

۲- نباید یاد بگیرند. موادی که دانش‌آموزان به یادگیری آن‌ها در دنیای امروز نیاز دارند علوم زیستی، (زیست‌شناسی و شیمی) علوم دقیقه، (فیزیک و ریاضی و کامپیوتر) زبان مادری، (فارس و زبان‌های قومی) زبان خارجی و علوم اجتماعی (تاریخ و جغرافیای ایران و جهان، اقتصاد و جامعه‌شناسی) است. جمهوری اسلامی در هر یک از این قلمروها چه در محتوا و چه در روش آموزشی شکست خورده و فاجعه است. دانش‌آموزان تاریخ جهان را نباید یاد بگیرند چون به مشابهت فاشیسم و کمونیسم با اسلام‌گرایی یا تاریخ سرکوب کلیسا پی می‌برند. تاریخ ایران بالاخص دوران پهلوی را نباید یاد بگیرند چون ممکن است آن را با چهار دهه شصت تا نود مقایسه کنند. زبان انگلیسی را نباید یاد بگیرند چون دریچه‌ای به فرهنگ غربی است. علوم اجتماعی را نیز نباید یاد بگیرند چون نوع اسلامی‌اش را روحانیون و ایدئولوگ‌ها ساخته و پرداخته‌اند و به آن‌ها انتقال داده می‌شود. بسیار نادر است که دانش‌آموزی بدون رفتن به کلاس خصوصی، علی‌رغم چندین سال آموزش زبان عربی و انگلیسی در مدارس حتی بتواند یک صفحه به زبان عربی و انگلیسی را به درستی بخواند و بنویسد و درک کند.

۳- فقیرترین وزارتخانه. معلمان و مدارس ایران در هنگام تقسیم بودجه در ته صف قرار می‌گیرند. اگر بودجه‌های کشور کاهش پیدا کند اولین جایی که منابع‌اش کاهش می‌یابد آموزش و پرورش است. توجه هم آن است که آموزش و پرورش بیش‌ترین پرسنل را دارد. سهم آموزش و پرورش از بودجه عمومی (بخش شفاف آن) با بیش‌ترین کارکنان بخش دولتی تنها ۳ درصد است. به

همین دلیل معلمان ایرانی از حیث معاش همه در شرایط فقر نسبی زندگی می‌کنند. از همین جهت افراد نخبه در رشته‌های علمی مختلف جذب آموزش و پرورش نمی‌شوند. آموزش و پرورش با محدودیت‌های ایدئولوژیک و مالی‌ای که دارد به محل جذب آن دسته از نیروهای خودی یا متظاهری تبدیل شده است که از همه جا درمانده‌اند و به حقوق بخورونمیر آموزش و پرورش تن در می‌دهند. در مقابل حوزه‌های علمیه و روحانیون و در کنار آن‌ها سپاهیان در ابتدای صف قرار دارند بدون آن‌که از نظر کیفی نیروهای آن‌ها با کسانی که جذب آموزش و پرورش می‌شوند تفاوت چندانی داشته باشند. در ایران به ندرت معلمی را می‌توان یافت که از کارش در مدارس دولتی راضی باشد. معلمان معمولاً تلاش می‌کنند شغلی در مدارس خصوصی (عمدتاً در خدمت طبقه حاکم) پیدا کنند یا رفتن به مدرسه را ابزار پیدا کردن دانش‌آموز برای جلسات خصوصی درس خود قرار دهند.

۴- فقدان حس تعلق. شهروندان ایرانی کم‌تر حس خاصی به مدارس خود دارند چون مدارس به آن‌ها تعلق ندارد. امکان ندارد گروهی از افراد یک محله برای ورزش در حیاط یک مدرسه درخواستی ارائه کنند (به خودشان جرات نمی‌دهند) چون می‌دانند پاسخ آن‌ها منفی است. مدارس یا دولتی‌اند (ملک اختصاصی دولت) یا خصوصی. (متعلق به آقای فلان یا گروه بهمان که اسم آن را گذاشته‌اند غیرانتفاعی) مردمی که مدارس را از آن خود نمی‌دانند در برنامه‌ها و اداره و منابع آن نیز مشارکت نمی‌کنند مگر بر اساس شهریه اجباری. اگر مدارس به هیئت امنای منتخب مردم واگذار شوند آن‌گاه:

الف. معلمان می‌توانند تحت نظر هیئت امنای و رئوس شرح درس‌های کلی دولت خودشان کتاب درسی را انتخاب کنند. در این شرایط تولید کتاب درسی از انحصار بخش فاسد و تمامیت‌خواه دولتی در ایران خارج می‌شود و رقابت در تولید این‌گونه کتاب‌ها شکل می‌گیرد.

ب. والدین به صورت داوطلبانه برخی فعالیت‌ها مثل تشکیل و اداره

کتابخانه‌های مدارس را بر عهده می‌گیرند و در آن‌ها وقت خواهند گذراند. در مدارس دولتی اصولاً پدیده کتابخانه یا وجود خارجی ندارد یا کتاب‌هایی در آن جا قرار داده‌اند که دانش‌آموزان هرگز کتاب‌خوان نشوند.

پ. مردم محل دیگر فرزندان یک کشیش یا بهاییان یا مهاجران افغانی ساکن محل را از تحصیل محروم نخواهند کرد و آن‌گاه ادعای رئیس دولت آن‌ها در سازمان ملل مبنی بر مدارا با اقلیت‌ها دروغ و فریب نخواهد بود.

ت. بدون اجبار خود مردم به مدرسی که به آن‌ها تعلق دارد به شکل فردی و عمومی (مثلاً از طریق مالیات مدارس مصوب خود مردم) کمک خواهند کرد و پای دولت را از آموزش و پرورش خواهند برید.

روحانی و دولت‌اش اگر می‌خواهند دانش‌آموزانی برای آینده تربیت شوند، دانش‌آموزان مدارا را فراگیرند و آموزش معنی‌دار شوند مدارس را به صاحبان واقعی آن‌ها یعنی مردم محل و معلمان واگذارند، سازمان کتاب‌های درسی را منحل کنند، در کار استخدام معلمان دخالت نکنند و هر جا مدارس کمک خواستند به آن‌ها کمک کنند. این دیگر از جنس اعطای خودگردانی به استان‌ها نیست که با بهانه تجزیه‌طلبی از مردم دریغ شود. (معلوم نیست اگر مردم اصفهان یا سمنان خودشان استان‌شان را بگردانند و استاندار و فرماندار و بخشدارشان را انتخاب کنند قرار است کدام کشور را تشکیل دهند) در ایران واگذاری آموزش و پرورش وقتی اتفاق می‌افتد که دولت می‌خواهد از زیر بار بودجه آموزش فرار کند اما واگذاری باید برای سپردن همه امور مردم به مردم و در عین حال کمک به آن‌ها برای ارتقای کیفیت صورت گیرد.

۹. پدیده‌ها

در ایران شاهد پدیده‌های اجتماعی خاص هستیم که کم‌تر در دیگر نقاط دنیا به چشم می‌آیند. این پدیده‌ها محصول شرایط ویژه اقتصاد رانتی، حکومت سرکوب‌گر، فرهنگ مهندسی شده و جامعه بسته هستند.

۹.۱ بچه پول‌دارهای تهران

این روزها سایت‌های خبری و شبکه‌های اجتماعی در داخل و خارج کشور (دولتی، شبه‌دولتی و غیردولتی) انبوهی از مطالب و بالاخص عکس‌ها را در باب زندگی لوکس و اشرافی بخش بسیار کوچکی از جمعیت ایران منعکس می‌سازند. انتشار این عکس‌ها به سایت‌هایی که برای تجلیل یا اظهار غرور از این سبک زندگی راه اندازی شده‌اند ("ریچ کیدز آو تهران" در اینستاگرام به تقلید از این گونه سایت‌ها یا برنامه‌های تلویزیونی واقع نما در غرب) محدود نمی‌شود. در بسیاری از سایت‌های خبری از این عکس‌ها برای انتقاد به دولت احمدی‌نژاد یا روحانی استفاده می‌شود.

این عکس‌ها در شرایط تحریم و زندگی ده‌ها میلیون نفر زیر خط فقر مطلق و نسبی توجه بسیاری را در داخل و خارج کشور به خود جلب کرده‌اند. عکس‌ها نمایش دهنده

لباس‌ها و آرایش‌های مد روز، (که البته برخی از آن‌ها را با چند ده دلار می‌توان از زنجیره‌ای‌هایی مثل جی‌سی‌پنی، مارشال، کولز، تارگت یا اچ‌اند ام خرید و نشانه ثروت نیستند ولی در ایران ممکن است گران به فروش برسند) ساعت‌های چند ده هزار دلاری، (که ممکن است بخشی از آن‌ها برای نمایش بوده و قلابی باشند) خودروهای چند صد هزار دلاری، بطری مشروبات الکلی اصل که در ایران بسیار گران‌قیمت هستند، خانه‌ها و آپارتمان‌های چند میلیون دلاری، استخرپارتی و مهمانی‌های شادند. همه حاضران در این عکس‌ها ضرورتاً بچه‌های پول‌دار نیستند چون متمولین دوستان خود را از اقشار مختلف به این مهمانی‌ها دعوت می‌کنند. اگر نبود روسری‌های نصفه‌نیمه و نمره‌های فارسی خودروها و آب‌میوه‌های تولید ایران و برخی نشانه‌های تهران مثل برج میلاد، در مورد مکان برخی از این عکس‌ها نمی‌شد اظهار نظر کرد.

چه می‌گویند و چه می‌خواهند بگویند؟

برخی از مطالب مربوط به این عکس‌ها فاقد ره‌یافت انتقادی‌اند و صرفاً خوش‌گذرانی و لذت از زندگی یا یک سبک زندگی خاص را که با سبک زندگی اسلامی و رسمی مورد نظر حکومت فاصله دارد تبلیغ می‌کنند. اما بسیاری از مطالب ره‌یافت انتقادی دارند. ره‌یافت انتقادی منعکس‌شده در مطالب مربوط به این عکس‌ها و توضیحات و اظهارنظرهای ذیل آن‌ها در پنج مقوله قابل طبقه‌بندی است:

- ۱- اسراف و زیاده‌روی در حالی که میلیون‌ها نفر در ایران در وضعیت فقر شدید به سر می‌برند. (ره‌یافت اخلاقی)
- ۲- طبقه تازه به دوران رسیده‌ای که از فساد در حکومت و رانت‌ها و امتیازات بالاخص در دوران تحریم‌ها به خوبی استفاده کرده است و امروز نمایش مصرف و تجمل برگزار می‌کند. (ره‌یافت سیاسی)
- ۳- افزایش شکاف طبقاتی در کشور بالاخص در دوران احمدی‌نژاد. (ره‌یافت اجتماعی)
- ۴- رواج فساد اخلاقی در میان «مرفهین بی‌درد» که عمدتاً از سوی شریعت‌گرایان مطرح می‌شود. (ره‌یافت ظاهراً اخلاقی)

۵- جریان داشتن یک زندگی به سبک غربی در زیر گوش «ملاها» (به روایت رسانه‌های غربی)؛ انعکاس این تصویر از ایران در رسانه‌های غربی برای بخش عمل‌گرای حکومت بسیار خوشایند است. (ره‌یافت سیاسی) راهنماهای خبرنگاران غربی در وزارت ارشاد آن‌ها را به جای بردن پیش مقامات و فراهم کردن امکان پرسیدن سوالات سخت یا مصاحبه با کسانی که حقوق‌شان نقض شده است به همین مناطق و مراکز خرید همین اقشار در تهران می‌برند تا مثل خبرنگار پی‌بی‌اس (شبکه عمومی تلویزیونی در ایالات متحده که بیش‌تر گرایش چپ دارد) بگویند «تهران و نیویورک تفاوت چندانی با هم ندارند.»

گم شدن فیل مولانا

همه عکس‌های گذاشته شده در وب‌سایت‌ها و مطالب ذیل یا درباره آن‌ها شاید گوشه‌ای از واقعیت جاری در جامعه ایران را بیان کنند (با پنجره دید گزارش‌دهنده) اما در واقع پرداختن و بزرگ‌نمایی خرطوم و پنجه‌ها و بخشی از پوست و گوش و دم فیل مولانا هستند و پدیده اصلی که فیل باشد در این گزارش‌ها گم می‌شود. «فیل» نظام اقتصادی تحت جمهوری اسلامی و جامعه تحت آن در همه این مطالب گم شده است. بیماری اقتصاد و جامعه‌ی ایران بچه پول‌دارهای تهران و نمایش ثروت آن‌ها در خیابان‌های آفریقا، فیاضی، و اندرزگو یا محله‌های فرشته و الهیه در برابر چشمان گرسنه صدها یا هزاران جوان از خانواده‌های زیر متوسط یا متوسط به هنگام شب و فخرفروش‌ها و «خالی‌بندی‌ها» نیست. مسئله سرمایه‌داری دولتی نفتی است با ویژگی‌های زیر:

۱- مالیات‌ندادن دستگاه رهبری و بخش قابل توجهی از ثروت‌مندان ایرانی مرتبط با حکومت که بخش‌های مختلف اقتصادی کشور را در اختیار دارند؛ بدین ترتیب ثروتی که با اتکا بر منابع عمومی کسب می‌شود به هیچ وجه در بخش عمومی و زیرساخت‌های کشور سرمایه‌گذاری نمی‌شود. در این حال حکومت به توزیع‌کننده و تثبیت‌کننده فقر و شکاف طبقاتی تبدیل می‌شود.

۲- زیرزمینی بودن بخش قابل توجهی از اقتصاد کشور که در اختیار نهادهای نظامی و امنیتی است. (مثل اسکله‌های قاچاق؛ به عنوان یک نمونه ۹۵ درصد بازار گوشی تلفن همراه با دو میلیارد دلار گردش سالانه در دست این بخش زیرزمینی و قاچاق است) در نتیجه فرماندهان نظامی و وابستگان و مباشران آنها به گربه‌های چاق حکومت تبدیل می‌شوند.

۳- دولتی بودن حدود ۸۰ درصد از اقتصاد ایران و سرازیر شدن رانت‌های این اقتصاد دولتی به جیب کم‌تر از یک درصد جمعیت کشور (روحانیون و سپاهیان و نزدیکان آنها) که خودی و وفادار به ولی فقیه هستند.

۴- دخالت نهادهای امنیتی و نظامی در اقتصاد رسمی کشور و غیررقابتی کردن بازار.
۵- نان‌خور کردن حدود چهار میلیون نفر از آحاد کشور از دست حکومت و دولت (با حدود ده میلیون حقوق و مستمری‌بگیر و بعد متوسط چهار نفر برای خانوار در ایران؛ معاون سرمایه انسانی معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور، مهر، ۲۵ مرداد ۱۳۹۳) که صرفاً می‌توانند از یک روز به روز دیگر گذر کنند.

اتفاقات نهادهای تبلیغاتی عامه‌گرای حکومت با این موج تازه از مخالفت با اشرافی‌گری همراهی می‌کنند. روحانیت شیعه، که امروز بخش قابل توجهی از ثروت کشور را در اختیار دارد، اهل نمایش ثروت خود نیست و بیش‌تر این ثروت را در بخش مسکن، صنعت، بانک‌داری و تجارت سرمایه‌گذاری کرده است و کسی آنها را نمی‌بیند. البته عامه‌گرایانی مثل احمدی‌نژاد با همین گونه شعارها می‌توانند توجه بخشی از جامعه را به خود جلب کند و در عین حال فاسدترین دولت بعد از انقلاب ۵۷ را به یادگار گذارند.

اولویت‌ها چیست؟

غیر از بی‌توجهی به بیماری‌های ساختاری اقتصاد و نظام معیشت در ایران، اولویت‌های اجتماعی در تمرکز بر این‌گونه عکس‌ها (که معمولاً همراه می‌شوند با غبطه و نفرت از ثروت‌مندان) یا این نحوه زندگی گم می‌شوند. اگر اولویت ایجاد زمینه‌های اشتغال و

تولید ثروت و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها با اتکا بر مالیات باشد، (که مسائل اصلی هر دولتی باید باشد) آن‌گاه کارآفرینان و مدیرانی که می‌توانند در این حوزه‌ها موفق باشند بر صدر می‌نشینند و مردم هم استفاده از بهره‌های این شغل آفرینی و جلب سرمایه را مجاز خواهند شمرد.

اگر تولید، فروش و نگاه‌داری از اتومبیل مازراتی و پورشه یا ساخت، فروش و نگاه‌داری خانه‌های چند میلیون دلاری باعث ایجاد شغل برای هزاران تن شود و خریدار و فروشنده مالیات‌های مربوطه را پردازند، هر شهروندی با اولویت اشتغال‌زایی از وجود این پدیده‌ها در اقتصاد استقبال می‌کند. بزرگ‌نمایی این رفتارها بدون توجه به اولویت‌ها فراهم کردن زمینه قدرت‌یابی کسانی است که با شعار عدالت اجتماعی و برابری به عرصه سیاسی می‌آیند و میراثی تاسف‌بار مثل دولت احمدی‌نژاد بر جای می‌گذارند.

اگر «بیل گیتس» یا «استیو جابز» یا «وارن بافت» ده‌ها جزیره و ده‌ها هواپیما و صدها اتومبیل گران‌قیمت داشته باشند و مالیات خود را پردازند، (که می‌پردازند) مردم آمریکا این را حق آن‌ها می‌دانسته و می‌دانند و بدان‌ها احترام می‌گذارند؛ چون آن‌ها در عین کسب ثروت هم برای جامعه تولید ثروت کرده‌اند و برای صدها هزار نفر شغل ایجاد کرده‌اند، هم در کنار این‌ها به جامعه بشری خدمت کرده‌اند، حتی اگر هیچ کار عام‌المنفعه‌ای انجام نداده بودند. البته آن دسته از سرمایه‌دارانی که برای فرار از مالیات مقر شرکت‌های خود را به خارج منتقل می‌کنند یا پول‌های خود را به کیمن آیلند می‌برند از چنین احترامی برخوردار نیستند. (ولی اکثر افراد دشمن آن‌ها نیستند) به دلیل ایجاد شغل و تولید ثروت توسط شرکت‌های بزرگ است که علی‌رغم تبلیغات منفی چپ‌ها اکثریت مردم آمریکا نگرش مثبتی به بخش قابل توجهی از صاحبان شرکت‌های بزرگ دارند و بهره‌گیری از این ثروت را عیب نمی‌دانند. اگر مردمانی ثروت خود را از کار آفرینی، ابداع و مدیریت موفق شرکت‌های بزرگ، در اقتصادی با فرصت‌های برابر برای همه، به دست آورده باشند، مالیات خود را پردازند و بعد از ثروت خود استفاده کنند، این رفتارشان نه تنها مذموم و ناپسند نیست بلکه بخشی از چرخه اقتصادی است. کسب ثروت و نمایش ثروت فی‌نفسه نه غیراخلاقی است و نه مضر به مصلحت عمومی در جامعه.

۹.۲ تازه به دوران رسیده‌های «اسلامی»

در باب ول‌خرجی‌های عجیب و غریب در سال‌های ده‌های هشتاد و نود خورشیدی بسیار شنیده‌ایم: از بستنی ۲۵۰ هزار تومانی در برج میلاد با روکش طلا تا ویلاهایی با اجاره شبی ۳ میلیون تومان، از خودروهای میلیاردی تا استفاده از جت‌های خصوصی، از قبرهای ۷۰۰ میلیون تومانی تا افطاری‌های چند صد میلیون تومانی، از فست‌دود (و قلیان با تحویل در منزل) ۱۰۰ هزار تومانی تا یک بطری ویسکی ۲۵۰ هزار تومانی، از عروسی‌های چند صد میلیون تومانی تا مانتوهای ۱۸ میلیون تومانی، از جشن تولدهای چند ده میلیون تومانی تا سفرهای چند ده میلیونی دور اروپا، از آپارتمان‌ها و خانه‌های چند ده میلیارد تومانی تا ساعت‌های مچی میلیارد تومانی و ماساژهای ۶۰۰ هزار تومانی و همه این اتفاقات درست برابر چشمان مردمی صورت می‌گیرد که دو سوم آن‌ها زیر خط فقر نسبی (با درآمد ماهانه خانوار حدود ۸۰۰ هزار تا ۲ میلیون تومان) و ۱۵ میلیون نفر آن‌ها زیر خط مطلق فقر (زیر ۸۰۰ هزار تومان) زندگی می‌کنند. (نویسنده با هیچ یک از مخارج فوق در یک اقتصاد آزاد، رقابتی و باز بدون امتیاز و رانت ناشی از نزدیکی به قدرت‌مندان مخالفی ندارد؛ افراد در کسب ثروت و هزینه کردن آن آزادند.)

در حوزه ثروت نیز به ارقام و ارقام هوش‌بری برخورد می‌کنیم. ثروت‌های چند صد میلیارد یا چند ده میلیارد تومانی در ایران دیگر موجب تعجب کسی نمی‌شوند، اما وقتی آن فرد به فقر عمومی نگاه کند در روش انباشت آن‌ها حیران می‌ماند. بخشی از این ثروت‌ها و مخارج از دید مردم پنهان می‌مانند اما از آن‌جا که پری‌رو (ثروت تازه به دست آمده) تاب مستوری ندارد، برخی از مخارج که صرفاً برای جلوه‌نمایی است بیرون می‌زنند. این‌ها درست در برابر چشمان بقیه گذاشته می‌شوند، مثل بیلبردهایی که یکی از پیمان‌کاران متصل به حکومت در شهر مشهد برای تبریک عروسی به فرزند و همسر فرزندش اجاره کرده و در آن‌ها پیام‌های شخصی ارسال کرده است. (نگاه کنید به عکس ۹.۱، نامه نیوز، ۱۸ تیر ۱۳۹۵)

فساد، تبعیض، امتیاز و چپاول منابع ناشی از این امور در ایران از خورشید آشکارتر است. این پول‌ها در ایران با راه‌اندازی شرکت‌های بزرگ خصوصی در بازار رقابتی یا

کارآفرینی، با اختراع و اکتشاف یا در اختیارداشتن چاه نفت خصوصی یا معدن طلا و نقره خصوصی به دست نمی‌آیند. منشا این ثروت‌ها عمدتاً منابع دولتی و عمومی هستند: مصادره، قراردادهای دولتی، دسترسی به ارز دولتی، پیمان‌کاری‌های بزرگ مرتبط با حکومت و دولت، صادرات و واردات انحصاری، حقوق‌های چند ده یا چند صد میلیونی مدیران دولتی و حکومتی، و ده‌ها روش دیگر قانونی و غیرقانونی دیگر.



عکس ۹.۱ بیلورد تبریک به فرزند و همسر، برگرفته از نامه نیوز

کسانی که با رانت‌های حکومتی در دوره‌ای کوتاه مدت ثروت مند می‌شوند و سبک زندگی‌شان تغییر می‌کند، در آن واحد نه می‌توانند فقط منابع به دست آمده را پس‌انداز کنند یا به خارج انتقال دهند و نه می‌توانند شبکه ارتباطاتی خود را تغییر دهند. آن‌ها مجبورند در ارتباط با دیگران این تغییر در سبک زندگی و صرف این ثروت را توجیه و عادی‌سازی کنند. این کار را چگونه انجام می‌دهند؟ منابع ناشی از این تاراج‌ها چگونه هزینه می‌شود و چگونه توجیه می‌شود؟

آشنا داریم...

تصور کنید «تازه به ثروت رسیده‌ای» در خانواده شما به کیش رفته و دو هفته در آن‌جا در هتل آپارتمان به سر برده است. از کجا می‌فهمید؟ عکس‌هایشان را بر روی شبکه‌های اجتماعی می‌گذارند. بعد یکی از آن‌ها می‌پرسد که این‌جا که بودید هتل آپارتمان است؟ پاسخ این است که «بابام یه آشنا داره این‌جا. از اونا گرفتیم.» کدام آشنایی است که دو هفته آپارتمان‌اش را در کیش مجانی به دیگران بدهد تا بروند آن‌جا خوش بگذرانند؟ مگر آن‌که آن‌ها ویلایی در شمال داشته باشند و بتوانند جبران کنند. تازه به ثروت رسیده‌ها برای این‌که آشنایان و دوستان، اموال و درآمدهای نامشروع آن‌ها را به رخ‌شان نکنند، مدام مجبورند دروغ‌بافی کنند. به همین ترتیب اگر ساعت‌گران یا کیف‌گران قیمتی در دست آن‌ها ببینید و سوال کنید که این‌ها را از کجا خریده‌اید به شما خواهند گفت «بابام یه آشنا داره.» معلوم نیست این ذخیره آشنا داشتن تا کجا و در محدوده کدام مشاغل و کالاها قابل بسط است.

خواست خدا بوده/دعای خیر مادر

همه پاسداران، بسیجیان و امنیتی‌هایی که امروز به نوایی رسیده‌اند، با سوءاستفاده از قدرت سیاسی، امنیتی و قضایی بدین‌جا رسیده‌اند. اما آن‌ها اندکی بعد از آن‌که همه چیزشان مرتب شد (آپارتمان در تهران، ویلا در شمال، اثاثیه منزل بر اساس آخرین استانداردهای دنیا، اتومبیل آخرین مدل، چند سفر خارجی و ده‌ها سفر داخلی،

خرید آپارتمان و اتومبیل برای فرزندان، حساب‌های بانکی چند صد میلیون تومانی و درآمد تضمینی از کسب و کار امتیازی) یکباره یادشان می‌افتد که همه آنچه را به دست آورده‌اند ناشی از دعای خیر مادر یا نذر مادر بزرگ یا استجابت دعای آن‌ها در صبحگاهی پس از نماز صبح بوده است. آن‌ها مدام این لطف الهی را با داستان‌گویی به رخ دیگران می‌کشند و با نذر یا مراسم مذهبی تلاش می‌کنند خود را قدردان این لطف نشان دهند. در این جا «خدا» خود را در قدرت حکومت و نظام خویشاوندی و محفل سالار متجلی می‌سازد و اعضای طبقه حاکم در سطوح مختلف آن خدا را برای ماله کشی بر فساد و سوءاستفاده در قدرت استخدام می‌کنند. آن‌ها در برابر دیگران نیز ثروت و درآمد خود را به دریای بیکران نعمات الهی نسبت می‌دهند.

به موقع به نام‌مان نزدند

محمدجواد لاریجانی در پاسخ به انتقادات مربوط به غضب ۳۴۲ هکتار زمین در ورامین برای پسته‌کاری مشکل را به ثبت اسناد احاله می‌دهد: «یکی از مسائل اصلی کشاورزی، مسئله عدم تنسيق اسناد مالکیتی است و خوشبختانه با همتی که ریاست قوه قضائیه و اداره ثبت اسناد و املاک کشور کردند، برای زمین‌های کشاورزی هم اسناد مالکیت صادر می‌شود و این زمین‌ها هویت پیدا می‌کنند.» (مهر، ۱ اردیبهشت ۱۳۹۲) او در هیچ موردی نمی‌گوید این زمین‌ها چگونه به وی داده شده است.

کار کردیم

صادق محصولی به گفته خودش در مجلس در سال ۱۳۸۴ حدود ۲۰ میلیارد تومان ثروت داشت. او می‌گوید: «در دوران کاری خود در بخش خصوصی از معامله‌ای که با دولت و حاکمیت داشته باشم یک ریال سود نکردم. در دورانی که در بخش خصوصی بودم با چند نفر در یک رشته کاری شراکت داشتم و در ارتباطی که با یک کارخانه داشتیم مجبور بودیم که رشوه دهیم که این کار را نکردیم و من در آن فعالیت اقتصادی ضرر کردم، اما در زمینه ساختمانی هم فعالیت داشتیم و ساختمان‌هایی را می‌خریدیم و

بازسازی می‌کردیم که این کار سودآور بود و علاوه بر ارزش افزوده این کار از افزایش قیمت مسکن در آن دوران سود بردیم.» (انتخاب، ۸ آبان ۱۳۹۰) تنها خواجه حافظ شیرازی نمی‌داند که در ایران تحت حکومت روحانیون همه درها به روی عده‌ای باز و همه درها به روی ده‌ها میلیون نفر بسته است.

ارث پدری، سکوت

روحانیون شیعه و مقامات دولتی و اعضای خانواده آن‌ها ثروت افسانه‌ای خود را چگونه توجیه می‌کنند؟ آن‌ها که نتوانند ثروت خود را انکار کنند، آن را میراث پدران خود و به دست آمده قبل از جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند (مثل هاشمی رفسنجانی یا خانواده مهدوی کنی) که یک دروغ بزرگ است. آن‌ها که ثروت خود را انکار می‌کنند، بر انتقال آن به خارج کشور و پنهان کاری خود اتکا دارند اما از میزان هزینه‌هایی که برای فرزندان خود می‌کنند (و چاره‌ای به جز هزینه ندارند) می‌توان فهمید که تا چه حد دروغ می‌گویند.

اما آن‌ها که نه مال و منالی قبل از تاسیس جمهوری اسلامی داشته‌اند و نه انکار آن قابل خریدار شدن است (مثل محصولی، نعمت‌زاده یا محمد یزدی) یا در برابر انتقادات و گزارش‌ها سکوت می‌کنند یا ادعا می‌کنند که اموال خود را با کار و تلاش به دست آورده‌اند. مشکل این گروه آن است که کم‌تر کسی در ایران با کارآفرینی یا ابداع و اختراع، ثروت بزرگی به دست می‌آورد تا افراد این داستان‌ها را باور کنند. با کار زیاد و چندشفتی (بدون رانت و امتیاز) تنها می‌توان بیماری و اختلافات خانوادگی خرید و نه ویلا و خانه کوهستانی.

چرا سکوت می‌کنند؟

هیچ کس با عقل سالم نمی‌تواند این‌گونه توجیهاات را بخرد. اما چرا هواداران جمهوری اسلامی یا حتی برخی منتقدان در این باره سکوت می‌کنند؟ علت آن است که یا خود در دوره‌ای از این خوان نعمت بهره گرفته‌اند و موجودیت اقتصادی خود را که مدیون

روال‌های جاری در جمهوری اسلامی است نفی نمی‌کنند یا می‌خواهند در آینده از این خوان نعمت بهره ببرند. کسی که ثروت‌اش مبتنی بر اخذ مجوز نشر و نشریه از وزارت ارشاد بوده است و ده‌ها و صدها میلیون تومان از سوبسید کاغذ و زینک، خرید نشریات و کتاب‌هایش از سوی دولت بهره برده یا معدنی را با وام بانکی کم‌بهره بدون مزایده از دولت خریده یا امید دارد به زودی با همکاری یکی از روحانیون یک کسب‌وکار راه بیندازد، طبیعی است که علیه روال‌های موجود سخن نمی‌گوید. کسی که با واردات و صادرات کالاهایی خاص صاحب میلیاردها تومان ثروت شده است آن روال‌ها را نفی نمی‌کند.

۹.۳ ازدواج کودکان و نوجوانان

بر اساس نمودار توزیع سنی زوجین در زمان ازدواج در ۹ ماه اول سال ۹۲ (منتشر شده توسط سازمان ثبت احوال ایران) ۳۰ هزار و ۹۵۶ نفر از مجموع ۵۷۹ هزار و ۸۷۱ ازدواج مربوط به ازدواج دختران زیر ۱۵ سال بوده که ۵.۳ درصد مجموع کل ازدواج‌ها را شامل می‌شود. بر اساس همین آمار طی هفت سال ۸۵ تا ۹۲ همواره بیش از یک سوم زنانی که ازدواج آن‌ها ثبت شده، زیر ۱۹ سال بوده‌اند. در ۹ ماه اول سال ۹۲ بیش‌ترین ترکیب ازدواج ثبت شده مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۴-۲۰ ساله با زنان ۱۹-۱۵ ساله بوده که تعداد آن برابر با ۹۸ هزار و ۹۸۳ واقعه است. (شرق، ۱۶ تیر ۱۳۹۳)

این آمارها بدین معناست که ازدواج کودکان و نوجوانان (افراد زیر ۱۸ سال) در ایران امری شایع و گسترده است. هم حکومت و روحانیون مشوق این نوع ازدواج‌ها هستند تا جوانان را به سرعت درگیر معضلات خانوادگی کنند و آن‌ها را در چارچوب ازدواج بر اساس سبک زندگی روحانیت بار بیاورند (چون سبک زندگی روحانیت را مبتنی بر محوریت امور جنسی درک می‌کنند) و هم برخی خانواده‌ها در شوهردادن دختران کوچک خود به دلایل مختلف از جمله فقر تعجیل دارند. فراتر از دلایل مختلفی که این امر می‌تواند داشته باشد، ازدواج کودکان در ایران چه پیامدهایی داشته و دارد؟

تجاوز و آزار جنسی

در ازدواج‌های کودکان در ایران اکثراً دختران کوچک به عقد مردان بسیار بزرگ‌تر از خود در می‌آیند. از حدود ۴۰ هزار دختری که زیر ۱۵ سال در سال ۹۲ به خانه بخت (و دقیق‌تر بگویم خانه سیاه‌بختی) فرستاده شده‌اند تنها هفت هزار با پسران زیر ۲۰ سال ازدواج کرده‌اند و بقیه به مردان بالای بیست سال سپرده شده‌اند. گذاشتن یک دختر ۹ تا ۱۳ ساله در اختیار یک مرد ۲۰ سال به بالا برای روابط جنسی چیزی از تجاوز جنسی به وی کم ندارد.

تجاوز جنسی عبارت است از رابطه جنسی بدون رضایت یک طرف و رضایت هم با بلوغ جسمی و عقلانی تحقق پیدا می‌کند. یک دختر ۹ تا ۱۳ ساله هیچ تصویری از رابطه جنسی و لوازم و پیامدهای آن ندارد تا بدان راضی باشد و حتی ممکن است اندام‌های جنسی وی آمادگی رابطه جنسی را پیدا نکرده باشند. از همین جهت است که در اکثر موارد چنین رابطه‌ای تفاوت چندانی با تجاوز یا آزار جنسی ندارد. البته کسانی که دختر را از سن ۹ سالگی بر اساس یک یا چند حدیث آماده روابط جنسی می‌دانند نگاهی به وی به عنوان یک انسان ندارند، بلکه وی را یک شی جنسی قابل فروش می‌دانند که اگر هم به اندازه کافی نرسیده باشد (مثل میوه نارس) در روابط جنسی با شوهرش کم خواهد رسید. مسئول این آزار و تجاوز جنسی هم پدر و مادر دختر و پسر، هم روحانی‌ای که آن‌ها را به عقد هم در می‌آورد و هم حکومتی است که بر این قرارداد صحه می‌گذارد. قانونی یا شرعی بودن این عمل شنیع چیزی از زشتی آن کم نمی‌کند. کودک‌آزاری با هیچ متن و صیغه‌ای مشروع نمی‌شود.

دزدیدن کودکی و نوجوانی

پدران و مادرانی که کودکان و نوجوانان خود را (بالاخص زیر ۱۵ سال) به هر دلیل وارد زندگی خانوادگی می‌کنند کودکی و نوجوانی را از آن‌ها می‌گیرند. در سنین میان ۱۵ و ۱۸ برخی از جوانان بلوغ جسمانی و فکری بیش‌تری نسبت به دیگر همسالان خود دارند گرچه امروز همسالان آن‌ها به مدرسه می‌روند و جدا کردن آن‌ها از مدرسه خود

ضایعه‌ای سنگین برای آن‌ها به شمار می‌آید. کودک و نوجوان باید در کنار آموزش با همسالان خود بازی کند، حتماً با آن‌ها به نحوی اجتماعی درآمیزد، با آن‌ها بیرون برود و بر روی خود سرمایه‌گذاری کند. زندگی خانوادگی همه این‌ها را محدود می‌کند. این امر در مورد دختران شدیدتر عمل می‌کند. ازدواج دختران در سنین پایین آن‌ها را تحت سلطه مردانی از خود آن‌ها بزرگ‌تر قرار می‌دهد که یعنی محدودیت بیش‌تر آن‌ها در ارتباط‌گیری و زندگی اجتماعی.

تصمیمات مهمی که دیگران می‌گیرند

ورود به زندگی خانوادگی در سنین بسیار پایین بر اساس تصمیمات بزرگ‌ترها انجام می‌شود. کودکان در این مورد در مقام تصمیم‌گیری نیستند و نمی‌توانند باشند. گروهی دیگر برای آن‌ها تصمیم می‌گیرند که چه مسئولیت‌هایی دارند در حالی که از این مسئولیت‌ها آگاهی چندانی ندارند و آماده انجام آن‌ها نیز نیستند. دختران کوچکی که زود به خانه بخت فرستاده می‌شوند اکثراً در میان‌سال‌ی غبطه‌سال‌های از دست‌رفته کودکی، نوجوانی و جوانی خود را می‌خورند و بر این باورند که زندگی نکرده‌اند. نتیجه این نوع واگذاری مسئولیت، عدم احساس مسئولیت فردی در برابر تصمیمات و انداختن همیشگی اشتباهات بر گردن دیگران است. این ازدواج‌ها در دوران امروز بسیار ناپایدار هستند و به سرعت در سال‌های اولیه به طلاق منجر می‌شوند. ازدواج در سنین پایین یکی از عواملی است که باعث شده سرعت طلاق در ایران ۱.۵ برابر سرعت ازدواج باشد؛ به این معنا که رشد طلاق ۱.۵ برابر رشد ازدواج شده است.

کودکانی در نقش پدر و مادر

بزرگ‌ترین جنایت در حق کودکانی که توسط خانواده مزدوج می‌شوند، قراردادن آن‌ها در موقعیت پدر و مادر بدون آمادگی لازم است. یک دختر ۱۱ یا ۱۳ ساله آمادگی ایفای نقش مادری در دنیای امروز را ندارد چون نقش مادری دیگر شیردادن، عوض کردن کهنه بچه، تغذیه وی، آب‌وجارو کردن خانه و لباس‌شویی نیست. مادری

بدون آمادگی لازم در این سنین اکثرا کودکان را برای کار در خیابان یا رها کردن مدرسه و درگیر شدن در جرائم خیابانی آماده می‌کند. در دنیایی که کودکان در معرض انواع اعتیادها، سوءاستفاده‌های جنسی، ترک مدرسه، مصرف سیگار و الکل، ورود به باندهای جنایت کار و فرار از خانه هستند، نمی‌توان مسئولیت پرورش کودکان را به دختری ۹ تا ۱۵ ساله بدون هیچ گونه تجربه اجتماعی سپرد. البته اگر رهبر یک حکومت با دستور بخواهد در عرض یکی دو دهه جمعیت کشور را دو برابر کند بچه‌دار شدن زنان بالای بیست سال کافی نیست و دختران از سن ۹ سالگی باید در این امر مشارکت داشته باشند. در نتیجه حکومت نه تنها سیاست‌های خود را مبتنی بر افزوده شدن فرزند در خانواده‌ها خواهد گذاشت بلکه تلاش می‌کند سن ازدواج را به هر طریق ممکن پایین بیاورد.

عقب‌ماندگی اجتماعی و اقتصادی

یکی دیگر از پیامدهای ازدواج زودهنگام گرفتن فرصت رشد و پیشرفت از افراد است. چه پسران و چه دخترانی که زود وارد رابطه ازدواج می‌شوند اکثرا فرصت تحصیل در مقاطع تحصیلی بالاتر، راه‌اندازی کسب‌وکاری برای خود، (که همت تمام‌وقت می‌طلبد) کارآفرینی، ابداع و آفرینش هنری، شبکه‌سازی و بسیاری دیگر از فرصت‌های اجتماعی را از دست می‌دهند. بالاخص اگر این کودکان و نوجوانان فرزنددار شوند دیگر حتی به طور نیمه‌وقت هم نمی‌توانند تحصیل کنند چون نگهداری از فرزندان بسیار وقت‌گیر است. در ایران متأسفانه در این مورد مطالعاتی صورت نگرفته اما سنجش‌هایی که در این مورد در جوامع غربی در باب فرزنددار شدن نوجوانان و جوانان زیر ۱۹ سال صورت گرفته نشان می‌دهد که این‌ها اکثرا آینده شغلی رضایت‌بخشی برای خودشان پیدا نمی‌کنند و به مشاغل بسیار کم درآمد تا پایان عمر تن در می‌دهند.

چرایی‌ها و پیامدها

پس از تاسیس جمهوری اسلامی سن رسمی ازدواج که پیش از انقلاب ۱۸ سال برای

دختران (در شرایطی خاص ۱۵) و ۲۰ سال برای پسران تعیین شده بود کاهش یافت. در ابتدا اصولاً محدودیتی وجود نداشت اما بعداً سن ۱۳ سال برای دختران و ۱۵ سال برای پسران در نظر گرفته شد، در عین آن که برای عدم مخالفت با شرع امکان نقض این دو سن از سوی اولیا با رضایت آنان و تشخیص دادگاه فراهم آمده است. در دادگاه‌ها نیز قضات همه فارغ‌التحصیلان حوزه‌های علمیه یا فارغ‌التحصیلان برنامه‌های حقوق اسلامی شده هستند و همان سن شرعی را کافی می‌دانند. بدین ترتیب عملاً هیچ محدودیت سنی برای ازدواج در ایران وجود ندارد و سن قانونی صرفاً برای روی کاغذ ماندن است.

دختران کوچک، قربانی کودک‌آزاری

۹۴۰ هزار کودک و نوجوان ازدواج کرده از سال ۸۵ ثبت شده است که ۸۹۰ هزار نفر آنان دختر بوده‌اند. این بدین معنی است که ۹۳ درصدی کودکانی که توسط والدین به ازدواج کشانده می‌شوند دختر هستند. این دختران معمولاً با افراد همسن خود ازدواج نمی‌کنند بلکه خواهان آن‌ها معمولاً افراد مسن هستند. در سال‌های ۹۰-۸۶ سالی ۳۵۰ کودک زیر ۱۰ سال بر اساس «تشخیص مصلحت» ازدواج کرده‌اند، جالب است که در بخشی از این ازدواج‌ها مردان ۷۰ ساله نیز وجود دارند که با دختر زیر ۱۰ سال ازدواج کرده‌اند. در استان خراسان رضوی ۷۶۰۰ ازدواج دختران زیر ۱۴ سال در سال ۹۳ ثبت شده است و آذربایجان شرقی و استان فارس در رده‌های بعدی هستند. همچنین در استان خوزستان ازدواج ۴۲ کودک زیر ۱۰ سال ثبت شده است. (تابناک، ۶ آبان ۱۳۹۴) این کار در واقع قانونی و شرعی کردن سوءاستفاده از کودکان دختر توسط مردان مسن است که در اکثر نقاط دنیا قانوناً یک جرم و اخلاقاً عملی زشت محسوب می‌شود.

تشدید کودک‌آزاری

پایین آوردن سن ازدواج نه تنها به کودک‌آزاری جنسی در ایران رسمیت بخشیده بلکه این پدیده را تشدید کرده است. این روند برای دختران افزایشی بوده است به طوری

که ازدواج ۲۰ هزار دختر کودک در شش ماه اول ۱۳۹۴ ثبت شده است و می‌توان پیش‌بینی کرد تا آخر سال به ۴۰ هزار نفر برسد. در سال ۹۳ در حدود شش درصد ازدواج‌ها (۴۰ هزار) دختران زیر ۱۵ سال بوده‌اند.

چرایی‌ها

چهار علت برای ازدواج کودکان و نوجوانان در ایران می‌توان بر شمرد:

- ۱- فقر: در ایران حدود ۱۵ میلیون نفر در شرایط فقر مطلق زندگی می‌کنند و ۱۸ میلیون در حاشیه شهرها که معمولاً از حداقل امکانات زندگی برخوردار نیستند. این بدین معناست که اعضای خانواده از حداقل نیازهای روزمره مثل غذا، پوشاک و مسکن مناسب برخوردار نیستند. در این شرایط خانواده‌ها از ازدواج زود هنگام دختران خود برای کاهش تعداد «نان‌خورها» استقبال می‌کنند.
- ۲- باورهای مذهبی: خانواده‌هایی که عمیقاً به شریعت باور دارند بر این باورند که به محض بلوغ جسمانی باید افراد اعم از کودکان و نوجوانان را مزدوج ساخت تا از گناه آن‌ها جلوگیری شود. روحانیون شیعه و بخشی از نیروهای نظامی که سبک زندگی روحانیت شیعه را برگزیده‌اند نمونه‌های قابل توجه اقشاری هستند که دختران و گاه (به ندرت) پسران خود را بلافاصله بعد از بلوغ جسمانی درگیر ازدواج می‌سازند. امکانات بهتر مالی این اقشار در دوران جمهوری اسلامی که مردان خانواده را قادر به کمک به فرزندان برای تشکیل خانواده می‌کند این امر را تا حدی تشدید نیز کرده است.
- ۳- سنت‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای: هنوز در برخی از عشایر و قبایل ایرانی سنت «اسم‌گذاری» (اسم پسر را روی دختری به عنوان شوهر گذاشتن) روی کودک یا همان تعیین همسر آینده از کودکی وجود دارد و بلافاصله بعد از بلوغ این اسم‌گذاری تحقق عینی یافته و دختر و پسر به ازدواج کشانده می‌شوند.
- ۴: سیاست‌های جمعیتی حکومت. با تلاش خامنه‌ای سیاست کنترل موالید جمهوری

اسلامی در دهه‌های هفتاد و هشتاد حذف و سیاست افزایش جمعیت دنبال می‌شود. در این سیاست از پدیده‌هایی که موجب افزایش نرخ رشد جمعیت باشند استقبال می‌شود. ازدواج کودکان و نوجوانان که کنترل بر موالید را کاهش داده (با ممانعت از اشتغال آن‌ها) و با کاهش سن ازدواج دختران را بیش‌تر در معرض زایمان قرار می‌دهد مورد استقبال مقامات کشور واقع شده است.

پیامدها

ازدواج کودکان و نوجوانان پنج مخاطره جسمانی، روانی و اجتماعی برای خود آنان و جامعه به بار می‌آورد:

- ۱- مخاطره اول محروم کردن کودکان از کودکی کردن است: کودکان و نوجوانان به اقتضای سن به بازی با همسالان، گشت و گذار در طبیعت، اجتماعی شدن در گروه‌های مختلف اجتماعی و شرکت در برنامه‌ها و مسابقات ورزشی و هنری نیاز دارند. ازدواج و مسئولیت‌های خانوادگی آن‌ها را از این امور که همه در جهت رشد شخصیت آن‌ها و اجتناب از بیماری‌های جسمانی و اختلالات روانی مثل افسردگی عمل می‌کنند محروم می‌سازد. این محرومیت‌ها می‌توانند به فرار کودکان و نوجوانان ازدواج کرده از خانه یا همسرکشی منجر شوند.
- ۲- فقر: فقر هم می‌تواند علت ازدواج در سنین پایین باشد و هم پیامد آن. (به دو شکل و دلیل متفاوت) از نتایج ناگزیر ازدواج در سنین پایین چه برای پسران و چه برای دختران فقر است. کودک و نوجوانی که در سنین پایین هیچ مهارتی کسب نکرده باشد و یکباره مسئولیت‌های سنگین خانوادگی بر دوش وی گذاشته شود حتی اگر وقت کار کردن داشته باشد از پایین‌ترین حقوق و درآمد در جامعه برخوردار می‌شود. حتی اگر این کودکان و نوجوانان بتوانند در بازار کار دشوار فعلی کاری پیدا کنند به بخشی از کودکان کار تبدیل می‌شوند که از فلاکت‌بارترین بازارهای کار در ایران و دیگر نقاط دنیا است. دختران

کودک و نوجوان اغلب در خانه به کارهایی مثل فرش‌بافی مشغول می‌شوند که کم‌ترین پرداخت را در ایران دارد. در شرایط اقتصادی امروز ایران حتی خانوارهایی که دو نیرو در بازار کار دارند به دشواری می‌توانند همه هزینه‌ها را تحمل کنند. (با حداقل حقوق ۷۰۰ هزار تومان و حداقل هزینه‌ی ۲.۲ میلیون تومان برای یک خانوار) اگر یکی از این دو به هر دلیل از جمله کودک و نوجوان بودن نتواند کار کند خانوار او حتماً به چاه فقر فرو می‌رود.

۳- بی‌سوادی و کم‌سوادی: ازدواج در سنین پایین از عوامل جدی عدم تحصیل یا ترک تحصیل است چون کودکان و نوجوانان ازدواج کرده نمی‌توانند در مدارس عادی ثبت نام کنند و حضور در دوره‌های شبانه نیز نه برای آن‌ها به راحتی ممکن است و نه این برنامه‌ها کیفیت دوره‌های روزانه را دارند. حتی اگر کیفیت مدارس شبانه مثل کیفیت مدارس روزانه باشد یا افراد ازدواج کرده بتوانند در دوره‌های روزانه ادامه تحصیل بدهند باز کودکان و نوجوانان به دلیل مسئولیت‌های خانوادگی نمی‌توانند همانند دیگر همسالان خود وظایف مربوطه را در مدرسه و خانه انجام دهند.

۴- طلاق: از سال ۱۳۸۹ به بعد آمار ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال از آمار رسمی حذف شد و بعد هم آمار ازدواج کودکان زیر ۱۵ سال را حذف کردند تا جامعه متوجه روندهای بسیار خطرناک در این امر نشود. در آمار سال ۸۵، ۲۵ هزار کودک مطلقه و همچنین ۳۷ هزار کودک بیوه ثبت شده است. بنا به برخی گزارش‌ها هر سال ۱۱۰۰ کودک دختر ۱۴-۱۰ ساله مطلقه می‌شوند. طلاق آن‌ها هم در این سنین بسیار پایین ضربات مهلکی بر این کودکان و نوجوانان به شمار می‌آید چون آن‌ها در خانواده خود جایی ندارند و سربار به حساب می‌آیند. اگر چنین نبود در سنین پایین به خانه بخت (در این مورد بدبختی) فرستاده نمی‌شدند.

۵- مشکلات جسمانی: کسانی که در کودکی مادر می‌شوند آسیب‌پذیرترند چرا که بدن و روح و روان آن‌ها به رشد لازم نرسیده است، در معرض آسیب قرار می‌گیرند و در شرایط بارداری، زایمان و شیردهی، سلامت خود و فرزندشان

را به خطر می‌اندازد. همچنین سقط‌های غیر عمدی و عمدی که از دلایل مرگ‌ومیر مادران است از تبعات مادر شدن در سنین کودکی و نوجوانی به شمار می‌رود. مشکلات و عوارض زایمان در صدر عوامل مرگ‌ومیر دختران گروه سنی ۱۵-۱۰ سال است. همچنین رابطه جنسی با دختران بسیار کوچک به آن دسته از اعضای بدن که رشد لازم را نکرده‌اند آسیب می‌رساند.

کاهش میانگین سن ازدواج دختران؛ چرا؟

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۵ مرکز آمار ایران، میانگین سن در اولین ازدواج زنان در سال ۱۳۹۵ در مقایسه با سال ۱۳۹۰، ۰.۴ سال کاهش پیدا کرد؛ میانگین سن در اولین ازدواج زنان کل کشور از ۴.۲۳ سال در ۱۳۹۰ به ۲۳ سال در ۱۳۹۵ کاهش یافت. میانگین سن ازدواج برای مردان همانند چهار دهه شصت تا نود خورشیدی در حال افزایش بوده و از ۲۶.۷ در سال ۱۳۹۰ به ۲۷.۴ در سال ۱۳۹۵ رسیده است. (نگاه کنید به جدول ۹.۱) میانگین سن ازدواج برای زنان ایرانی در دهه‌های پنجاه تا نود در حال افزایش بوده است. بدین ترتیب این سوال پیش می‌آید که چه اتفاقی در جامعه ایران افتاده که در پنج سال نیمه اول دهه نود میانگین سن ازدواج زنان کاهش یافته است؟ آیا چهار دهم درصد میزانی است که باید جدی گرفت یا اهمیتی ندارد؟

پرسش اهمیت

بالا تر رفتن سن ازدواج برای دختران شاخص خوبی برای توسعه یک جامعه و پیشرفت زنان است چون زنانی که دیرتر ازدواج می‌کنند پیش از ازدواج تحصیلات بالاتری کسب می‌کنند و برای شکل‌دادن به آینده شغلی خود تلاش می‌کنند بدون آن که بار وظایف خانوادگی بر دوش آن‌ها باشد. این‌گونه زنان وقتی در سنین بالاتر ازدواج می‌کنند هم در تربیت فرزندان خود موفق‌ترند، هم در فعالیت‌های اجتماعی درگیرند، هم فرزندان کم‌تری به دنیا می‌آورند که از فقر آن‌ها پیش‌گیری می‌کند، و هم به اقتصاد

خانوده کمک می‌کنند. از همین جهت پایین آمدن سن ازدواج دختران یک شاخص گویا برای عقب‌رفتن در مسیر توسعه است. آنچه بیش از درصد تغییر اهمیت دارد تغییر جهت از افزایش به کاهش است. همچنین کاهش سن میانگین ازدواج اگر برای مردان و زنان با هم اتفاق می‌افتاد شاید موجب نگرانی کم‌تری بود اما وقتی مردان دیرتر ازدواج می‌کنند ازدواج زود هنگام‌تر زنان آنان را در موقعیتی ضعیف‌تر از لحاظ اقتصادی و اجتماعی در برابر مردان قرار می‌دهد. البته این موضوع همیشه خواست روحانیت شیعه و حکومت دینی بوده است.

جنس	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰
مرد	۲۴.۱	۲۳.۸	۲۵.۶	۲۶.۲	۲۶.۷
زن	۱۹.۷	۱۹.۹	۲۲.۴	۲۳.۳	۲۳.۴

جدول ۹.۱ میانگین سن ازدواج در ایران به تفکیک جنس: ۱۳۹۰ - ۱۳۵۵

منبع: گزیده نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰

روحانیت شیعه و حکومت دینی در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی حداکثر تلاش خود را برای کاهش سن ازدواج دختران انجام داده است، تلاشی که با مقاومت زنان ایرانی و خانوارهای شهری خنثی شده است. در پنج سال اول دهه نود از این جهت حکومت دینی و روحانیت شیعه گامی به پیش و زنان گامی به پس گذاشته‌اند هرچند این گام به عقب گاهی بسیار کوچک است. در حالی که سن میانگین ازدواج برای مردان همچنان در حال افزایش بوده چرا سن میانگین ازدواج زنان کاهش یافته است؟ چهار دلیل احتمالی برای این تغییر جهت می‌توان ذکر کرد:

افزایش ازدواج کودکان

به ازدواج دادن دختران کوچک در سنین پایین (۹ تا ۱۵ سالگی) میانگین سن ازدواج را به سرعت پایین می‌آورد. ازدواج کودکان در ایران که دختران بیش تر قربانی آن هستند مورد پذیرش اقشار سنتی در بخشی از روستاها و حاشیه شهرها و شهرهای کوچک است و روحانیت شیعه نیز آن را به شدت برای افزایش جمعیت و نیز مقابله با آزادی‌های جنسی و آزادی‌های زنان تبلیغ می‌کند. در سال ۱۳۹۴، ۱۷ درصد ازدواج‌های کشور مربوط به ازدواج دختران زیر ۱۸ سال بوده و بیش از پنج درصد ازدواج‌ها در سنین کم‌تر از ۱۵ سالگی ثبت شده است. (ایسنا، ۲۱ آذر ۱۳۹۵) افزایش جمعیت فقرا در سال‌های دهه نود بالاخص به واسطه تورم تا حدود ۴۰ درصدی در اوایل دهه ۹۰ می‌تواند عاملی برای افزایش به ازدواج دادن دختران کوچک در خانواده‌های فقیر باشد.

خروج از چرخه ازدواج

افزایش بیکاری در میان جوانان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و مهاجرت به خارج (عمدتا مردان جوان) به طور کلی آمار ازدواج را کاهش داده است. تعداد ازدواج از ۸۷۴ هزار در سال ۱۳۹۰ به ۶۸۵ هزار در سال ۹۴ کاهش یافت. (سایت سازمان ثبت احوال کشور) در این حال بخش قابل توجهی از دخترانی که بالای سن سی سال قرار می‌گیرند اصولاً از چرخه ازدواج خارج می‌شوند. این امر تأثیری مستقیم بر پایین آوردن میانگین سن ازدواج دارد چون ازدواج در سنین بالاتر را که می‌تواند میانگین را افزایش دهد از فهرست ازدواج‌ها خارج می‌کند. حدود ۳۰ درصد دختران ازدواج ناکرده بالای ۳۰ سال سن دارند که احتمال ازدواج آن‌ها هر روز کاهش می‌یابد.

ازدواج سفید

در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود به دلیل دشوار شدن ازدواج رسمی و نیز گریز از قیدوبندهای سنتی ازدواج برخی از جوانان راه زندگی با هم بدون ازدواج را بر می‌گزینند. آمار دقیقی از این نوع زندگی مشترک در دست نیست اما موارد آن در بسیاری از

خانواده‌ها بالاخص در شهرهای بزرگ مشاهده می‌شود. تعداد این ازدواج‌ها تا حدی در حال افزایش و رواج بوده است که هیئت نظارت بر مطبوعات ایران مجله زنان را به دلیل «ترویج ازدواج سفید» در سال ۱۳۹۴ توقیف کرد. این امر هم تعداد ازدواج در جامعه را کاهش می‌دهد و هم تاثیر ازدواج در سنین بالاتر بر روی ارقام میانگین را چون افراد در سنین بالاتر به این نوع رابطه وارد می‌شوند. علت آن هم این است که ازدواج سفید در سنین پایین میان دختران و پسران اتفاق نمی‌افتد. درگیرشوندگان در ازدواج سفید عمدتاً کسانی هستند که تحصیلات دانشگاهی دارند و از لحاظ شغلی ثبات دارند (که برای غیرخودی‌ها حداقل ۵ سال بعد از فارغ‌التحصیلی اتفاق می‌افتد) تا بتوانند از خانه پدر و مادر بیرون بروند و هزینه‌های زندگی مستقل خود را پردازند. ممکن است برخی خانواده‌ها با ازدواج سفید فرزندان‌شان کنار آمده باشند اما بدون این که خوداتکا باشند به ترک خانه توسط آن‌ها رضایت نمی‌دهند.

و اما چرا این نوع ازدواج که در مراجع رسمی ثبت نمی‌شود نتوانسته میانگین سن ازدواج مردان را کاهش دهد. علت آن است که فاصله ازدواج میان مردان و زنان در برخی موارد (گاه تا حدود بیست و سی سال تفاوت سنی) آن‌قدر زیاد است که عدم ثبت این گونه ازدواج‌های مردان تاثیر چندانی در کاهش سن میانگین آن‌ها نمی‌گذارد. در ازدواج‌های کودکان گاه با تفاوت‌های سنی ۴۰ و ۵۰ سال میان شوهر و زن مواجه می‌شویم.

فروکش تب تحصیلات دانشگاهی

در دهه‌های هفتاد و هشتاد تعداد دخترانی که به تحصیلات عالی وارد می‌شدند افزایش قابل توجهی داشت به نحوی که تعداد دختران از پسران بیش تر شد تا حدی که حکومت برای محدود کردن تعداد دختران در برخی از رشته‌ها حضور آن‌ها را محدود کرد. (با سهمیه‌هایی که به ضرر دختران بود) اما با مایوس شدن دختران از کسب کار با اتکای به تحصیلات عالی و افزایش هزینه‌های تحصیلات عالی در موسسات خصوصی تب رفتن به دانشگاه افول پیدا کرد. در سال‌های دهه نود صدها هزار صندلی دانشگاهی خالی

ماند، صندلی‌هایی که در دهه هشتاد حدود ۶۰ درصد آن‌ها را دختران پر می‌کردند. در چنین شرایطی دخترانی که به دانشگاه نمی‌روند اگر فرصت ازدواج پیدا کنند طبعاً آن را به عنوان تنها مسیر برای زندگی آینده خود بر می‌گزینند.

۹.۴ فاجعه انسانی-اجتماعی خشک‌شدن دریاچه ارومیه

من دوبرار در دهه‌های شصت و هفتاد خورشیدی به دریاچه ارومیه سفر کرده‌ام: یک بار از طریق کردستان و مهاباد در دورانی که منطقه کردستان در ناامنی جنگ و سرکوب به سر می‌برد و بار دیگر از مسیر کناره ارس تا تبریز. بار اول از میان دریاچه با اتومبیل گذشتم. آن زمان داشتند راهی در میانه دریاچه می‌کشیدند اما پیمان‌کاران تکنولوژی زدن پل در قسمت‌های عمیق دریاچه را نداشتند و بعد از چندی که روی میلیون‌ها تن سنگ و خاک به اواسط دریاچه می‌رسیدی باید سوار یک «فری» عهد بوق می‌شدی تا به آن طرف بروی. بار دوم هم دور دریاچه چرخیدیم و تنی به آب زدیم. آن طور که از آن سال‌های دور به یاد دارم اطراف دریاچه پر بود از باغ‌های میوه و زمین‌های کشاورزی و مردم دور دریاچه غیر از کشاورزی از گردشگری هم برخوردار می‌شدند. بسیار بودند کسانی که می‌رفتند در آب‌های دریاچه پر از نمک و املاح دراز می‌کشیدند تا به دردهای مفصلی و استخوانی خویش تسکین دهند. گردشگری و کشاورزی محیطی برای زندگی آرام و راحت برای مردم منطقه و مسافران فراهم کرده بود.

تخریب برنامه‌ریزی شده

اما دو طرح یا برنامه آن دنیای زیبا و پرمحصول و آمیخته با سرخوشی دراز کشیدن (مردان) در آب‌های دریاچه را - که حتی بعد از انقلاب و جوهی از دنیای روستایی و تفریحی قبل از انقلاب آن باقی مانده بود - از میان برد:

۱- سرازیر کردن میلیون‌ها تن سنگ و خاک به وسط دریاچه برای درست کردن یک راه میان‌بر. جهادگران سازندگی که وزارت راه را در اختیار گرفته بودند

تصور می‌کردند که باید چیزی در برابر پل طولانی خلیج چسپایک (در جنوب ایالت ویرجینیا) بزنند تا نشان دهند که می‌تواند با تکنولوژی استکباری رقابت کنند. این پل برای نیروهای جهادی که تازه به وزارت راه رفته بودند جنبه حیثیتی داشت تا تکنولوژی نیروهای انقلابی را به دنیای استعماری نشان دهند. آن‌ها بخش قابل توجهی از زیست‌بوم دریاچه و چشمه‌های اطراف و کوه‌های اطراف را تخریب کردند تا در نهایت به «هیچ» بینجامد. آن پل رویایی انقلابیون هیچ‌گاه به نتیجه نرسید اما اثر دست مخرب انسانهایی که می‌خواهند بدون برنامه‌ریزی و سنجش طبیعت را دستکاری کنند (با اندکی نمک جاه‌طلبی) بر دریاچه باقی ماند.

۲- طرح یا برنامه دوم، سدسازی‌ها بر روی رودخانه‌های اطراف بود گویی می‌توان آب رودخانه‌های اطراف را از دریاچه و مردمی که آن اطراف زندگی می‌کردند دزدید بدون آن که اتفاقی بیفتد. تصور مدیران دوران «سردار سازندگی» این بود که آن‌ها هر چه قدر آب از منطقه بردارند خود به خود جایش پر می‌شود. وقتی آب رودخانه‌ها بر مردم بسته شد و زمین‌های کشاورزی افزایش یافت آن‌ها شروع کردند به زدن چاه که این بیش از پیش به تعادل زیست‌بوم منطقه آسیب زد. بنا به گزارش‌های رسمی ۲۴ هزار حلقه چاه غیرمجاز و ۷۲ سد کوچک و بزرگ در منطقه حفر شد. در کنار این سدسازی‌ها زمین‌های کشاورزی منطقه از ۱۱۰ هزار هکتار به ۴۵۰ هزار هکتار افزایش یافت. همچنین میزان چرای دام در زمین‌های منطقه دو برابر و نیم شد که به فرسایش خاک و هدررفتن بیش‌تر آب منجر شد. در نتیجه امروز بیش از ۹۵ درصد آب دریاچه خشک شده و این دریاچه به یک معدن روباز نمک و انواع املاح معدنی تبدیل شده است. این امر چه تاثیری بر چند میلیون ساکنان منطقه داشته و خواهد داشت؟

جابجایی انسانی

به دنبال خشک شدن دریاچه ارومیه به تدریج هزاران هکتار از زمین‌های کشاورزی

خشک و کارخانه‌های مرتبط با کشاورزی تعطیل شده و می‌شود. همین مسئله منجر به کوچ اجباری ۵ تا ۶ میلیون نفر از مردم آذربایجان خواهد شد. علاوه بر ضیق معیشت عامل دیگری که جابجایی میلیونی جمعیت را رقم خواهد زد بیماری‌های ناشی از گرد و غباری است که به حلق و ریه ساکنان منطقه فرو خواهد رفت و آن‌ها را با بیماری‌های ریوی، سرطان و کم‌خونی درگیر خواهد ساخت. این جمعیت چند میلیونی که مهاجرت‌اش آغاز شده است و هر روز تشدید خواهد شد به شهرهای بزرگ کشور مثل قزوین، زنجان، تهران، رشت و ساری خواهند رفت و بر مشکلات زیست‌محیطی آن مناطق (مثل کمبود آب) خواهند افزود.

تجربه مشابه: آرال

بلایی که در دو دهه هشتاد و نود بر سر دریاچه ارومیه آمد بسیار شبیه به بلایی است که در حکومت کمونیست‌ها بر سر دریاچه آرال آمد. باقی‌مانده این دریاچه امروز در میان دو کشور قزاقستان و ازبکستان واقع شده است. پس از آن که دولت کمونیستی از دهه شصت آب دو رودخانه سیردریا و آمودریا را برای افزایش زمین زیر کشت پنبه مورد استفاده قرار داد این دریاچه به تدریج خشک شد و امروز تنها حدود ۲۰ درصد از آن باقی مانده است.

همان طور که با خشک شدن دریاچه آرال بستری از نمک آلوده به آفت کش‌ها به وسعت ۳۶ هزار کیلومتر مربع بر جای ماند با خشک شدن دریاچه ارومیه نیز این نمک‌های آلوده به سموم کشاورزی در هوای آذربایجان و استان‌های مجاور پخش خواهد شد. بلیه بعدی توفان‌های شن شدید است که در طول سال بارها در منطقه آرال روی می‌دهند، بستر خشک شده دریاچه را فرسایش داده و ده‌ها میلیون تن گرد و غبار را در هر سال به مناطق اطراف آن منتقل می‌کنند. این توفان‌ها چند سالی است که در منطقه آذربایجان نیز آغاز شده است و با خشک تر شدن دریاچه بسامد آن‌ها افزایش خواهد یافت. نتیجه این توفان‌ها در منطقه آرال بروز انواع بیماری‌های تنفسی و سرطان‌های پوستی و ریوی بوده که عینا در آذربایجان تکرار خواهد شد.

زنان باردار معمولاً از آسیب‌پذیرترین اقشار در این گونه شرایط هستند. سلامت آن‌ها به علت کیفیت بد آب آشامیدنی رو به وخامت می‌گذارد. در نتیجه بسیاری از نوزادان، مرده یا ناقص‌الخلقه به دنیا می‌آیند. همچنان که منطقه آرال یکی از بالاترین میزان مرگ‌ومیر نوزادان در جهان را داراست آذربایجان نیز این بلیه را تجربه خواهد کرد اگر مردم منطقه به نقاطی دیگر مهاجرت نکنند. افزایش نمک و محتویات معدنی در آب دو دریاچه آرال و ارومیه عمده‌ترین تاثیر منفی را بر محیط زیست منطقه داشته و خواهد داشت. بنا به تجربه آرال، در مناطق نزدیک ساحلی دریاچه ارومیه، بیماری‌های کم‌خونی، سرطان، ناراحتی‌های کلیوی و کبدی و همچنین بیماری‌های کودکان بیش‌تر از مناطق دیگر مشاهده خواهد شد.

تاثیر این وضعیت در درازمدت بر روی کودکان بیش‌تر دیده خواهد شد. وزن کم نوزادان هنگام تولد، کاهش ضریب هوشی، بلوغ دیررس و بیماری‌های عصبی از عوارض بعدی خواهند بود. در این شرایط بیماری‌های حاد تنفسی و اسهال دلایل عمده مرگ‌ومیر کودکان خواهد بود. تجربه آرال نشان می‌دهد که در ارومیه نیز به علت تغلیظ آب و املاح درون آن، بیماری‌های واگیر از طریق آب از قبیل حصبه، هپاتیت و بیماری‌های عفونی شیوع پیدا می‌کنند. در آینده نزدیک باید منتظر نرخ بالای سوء تغذیه، کم‌خونی، وجود آفت کش‌ها و کودهای شیمیایی در سطوح خیلی بالا در خون و شیر مادران بود.

بلیه‌ای برای ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر

بحران‌های جمعیتی و زیست‌محیطی هیچ‌گاه به یک منطقه خاص محدود نمی‌مانند. اگر ۵ تا ۶ میلیون نفر از مردم حوزه دریاچه ارومیه تحت تاثیر خشکی آن قرار گیرند مطمئناً ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر از مردم منطقه شمال غرب کشور و مناطقی از ترکیه و آذربایجان تحت تاثیر آن قرار خواهند گرفت. وقتی جمعیت ۵ تا ۶ میلیونی بیمار، بیکار، تشنه و گرسنه حواشی دریاچه به مناطق دیگر مهاجرت کنند استان‌های همجوار را از لحاظ اجتماعی، زیستی و اقتصادی تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. امروز منابع آبی، مالی، زمین

حاصل خیز و صنایع هر منطقه در ایران محدود هستند و هیچ منطقه‌ای گنجایش جادادن میلیون‌ها نفر از کسانی که مجبور به جابجایی هستند ندارد. اما این جابجایی به ناچار صورت خواهد گرفت و بحران‌های فقر، بیکاری، کم‌آبی و آلودگی تشدید خواهد شد. همه این بلاها انسان-ساخته‌اند و مقامات دولتی نمی‌توانند مسئولیت آن را بر گردن کمبود باران یا خشک‌سالی بیندازند.

۹.۵ مزاحمت میلیونی تلفنی برای مراکز خدمات اضطراری

مدیر روابط عمومی اورژانس کشور می‌گوید: «۴۰ درصد تماس‌های مردمی با اورژانس مزاحمت تلفنی است. در برخی شهرها مثل دزفول این میزان به ۸۰ درصد هم می‌رسد. این مسئله موجب مشکلات شنوایی برای کارکنان اورژانس، گیرکردن ماموران در ترافیک و دیررسیدن به ماموریت‌های واقعی شده است.» (فارس، ۲۲ دی ۱۳۹۲) فقط در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۲ بیش از ۲۰ میلیون بار برای اورژانس و آتش‌نشانی و پلیس ۱۱۰ کشور مزاحمت تلفنی ایجاد شده است. (الف، ۳ بهمن ۱۳۹۲) در کشورهای دیگر نیز تلفن‌های نامربوط به اورژانس یا آتش‌نشانی می‌شود اما آن‌ها عمدتاً شماره‌گیری تصادفی (توسط سل‌فون داخل جیب شلوار) یا شماره‌گیری اشتباه است که بلافاصله توسط اپراتور تشخیص داده می‌شود. مزاحمت ارادی مقوله‌ای است که در ایران به حد بحرانی خود رسیده است.

این تماس‌ها چرا صورت می‌گیرند؟ آیا کسانی که این تماس‌ها را می‌گیرند نمی‌دانند دارند با جان افراد بازی می‌کنند؟ آیا بخشی از مردم ایران دشمنی خاصی با اورژانس کشور یا آتش‌نشانی دارند؟ آیا اورژانس و آتش‌نشانی به دلیل کوتاهی در عکس‌العمل به شرایط اضطراری با این واکنش‌ها مواجه‌اند؟ (مورد کشته‌شدن دو زن به دلیل کوتاهی آتش‌نشانی یک اتفاق نادر بوده است) آیا دلیل دیگری برای این مزاحمت‌ها که بر خلاف مصالح و خیر عمومی است می‌توان پیدا کرد؟

علل قریب: وجود ندارد

هیچ نشانه یا شکایتی مبنی بر این که ماموران اورژانس کشور (تحت عنوان مرکز مدیریت حوادث و فوریت‌های پزشکی کشور) یا آتش‌نشانی می‌توانسته‌اند با امکانات موجود خود خدماتی را به مردم ارائه کنند اما عمداً نکرده‌اند به چشم نمی‌خورد. البته خطای انسانی در کمک‌رسانی در همه جای دنیا وجود دارد. نظرسنجی‌ای هم در این مورد انجام نشده یا اگر شده نتایج آن به رسانه‌ها داده نشده است اما در فضای مجازی شکایات قابل توجهی به چشم نمی‌خورد. بنابراین علت نزدیک یا قریبی برای این مزاحمت‌ها مثل کوتاهی‌های انبوه در خدمات یا رفتار بد با مردم از سوی ماموران اورژانس و آتش‌نشانی به چشم نمی‌خورد. البته در چهار دهه شصت تا نود با توجه به افت شدید کارآیی سازمان‌های دولتی توقع مردم نیز به شدت پایین آمده است. از همین جهت باید به سراغ علل بعید یا دور رفت. چهار علت بعید در این حوزه به چشم می‌خورد: (۱) اعتراض به دولت (۲) جنون جمعی (۳) عدم احساس تعلق (۴) فقدان مجراهای سالم برای پرکردن اوقات فراغت جوانان. این چهار علت را باید با توجه به مورد خاص مزاحمت برای اورژانس که با جان مردم سروکار دارد مورد بررسی قرار داد.

اعتراض

انبوهی از مطالبات پاسخ داده‌نشده و سرکوب‌های فروخورده در میان مردم ایران به چشم می‌خورد. چهار دهه است که حکومت با بدترین روش‌ها با مردم برخورد کرده و مهم‌تر از همه این که آن‌ها را هر روز تحقیر می‌کند. شهروندان ایرانی هر روز با گزینش، گشت ارشاد، اماکن و بسیج مورد سرکوب قرار می‌گیرند. حکومت دروغ‌گو، متقلب، فاسد و مبتنی بر زور مجموعه‌ای از درهای بسته را به شهروندان ارائه می‌کند. روزه‌های اصلاح در جامعه عمده‌تا بسته‌اند. از این رو اعتیاد، افسردگی و بیماری‌های روانی در ایران به شدت رو به افزایش بوده‌اند. جدیدترین آمارهای وزارت بهداشت از ابتلای ۲۱ درصدی مردم کشور به اختلالات روانی خبر می‌دهد که در پایتخت به ۳۴ درصد می‌رسد، بیماری که در جمعیت ۱۲ میلیونی تهران ۴ میلیون نفر می‌شوند. (عصر ایران،

۳۰ دی ۱۳۹۲) برخی معتقدند که این بغض‌های فروخورده که نمی‌توانند در رسانه‌ها یا اجتماعات بیرون ریخته شوند در مواردی مثل عدم رعایت قوانین یا تخریب اموال عمومی یا مزاحمت برای نهادهای عمومی بیرون ریخته می‌شوند.

این تبیین شاید به کار توضیح عدم رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی، پاره کردن سندلی‌های اتوبوس، نوشتن بر دیوارها، ریختن آشغال در معابر عمومی یا حتی کم‌کاری بیاید اما مزاحمت را برای سازمانی که کارش رسیدگی به افراد در حال مرگ است، نمی‌توان با خالی کردن عقده‌ها توضیح داد. تفاوتی جدی میان بی‌خیالی‌های کم‌هزینه برای عموم یا عدم احساس مسئولیت مردم (مثل عدم پرداخت چک‌های صادره تا حد ۱۲ میلیون چک برگشتی) و اضرار به اموال عمومی از یک سو و ایجاد خطر برای جان افراد از سوی دیگر وجود دارد.

جنون جمعی

از نگاهی عقل‌گرایانه آمارهای فوق و میزان مزاحمت‌های تلفنی برای مرکز فوریت‌های پزشکی حاکی از نوعی جنون جمعی در بخشی از جامعه ایران است. شرایط ناموزون و آشوبی جامعه ایران و نبودن هیچ چیز به جای خود (از افراد تا نهادها) اقتضای چنین جنون جمعی‌ای را نیز دارد. مشاهدات و آمارهای مختلفی این جنون جمعی را حکایت می‌کنند: افزایش آمار خودکشی‌ها تا میزان زباله‌ای که در طبیعت و محیط‌های عمومی کشور رها می‌شود، حضور چند هزار نفری در برابر نمایش اعدام و جان دادن افراد در میادین و خیابان‌ها تا میزان تصادفات رانندگی که حداقل بخشی از آن‌ها ناشی از رانندگی‌های دیوانه‌وار است، کشیدن میلیون‌ها چک بی‌محل تا روزانه صدها هزار منازعه میان افراد در کوچه و خیابان و از کودک‌آزاری تا همسرآزاری.

اما جنون جمعی نیز آمارهای مزاحمت تلفنی برای اورژانس‌ها را توضیح نمی‌دهد. افرادی که دچار جنون می‌شوند بیش‌تر به خود و نزدیکان‌شان آسیب می‌زنند تا کل جامعه و کسانی که نمی‌شناسند. همچنین نمی‌توان در همه موارد از افراد سلب مسئولیت کرده و جرم و جنایات آن‌ها را به حساب جنون موضعی گذاشت. ایجاد مزاحمت برای

اورژانس اگر موجب نرسیدن آن به بیماران شود و کسی از دست برود عملی مجرمانه است.

عدم احساس تعلق

در ایران مدارس، مراکز آتش‌نشانی، مراکز فوریت‌های پزشکی، پلیس و دیگر نهادهای خدمات‌رسانی هیچ ارتباطی با مردمی که تحت پوشش قرار می‌دهند ندارند. این مراکز به طور مرکزی و سراسری اداره می‌شوند. به عنوان نمونه هیچ‌گاه آتش‌نشانی به مدرسه نمی‌رود تا کار خود را برای دانش‌آموزان تشریح کند. مردم نه صدایی در تعیین مدیران و بودجه‌ی آن‌ها دارند و نه برای اداره آن‌ها به شکل محلی مالیات مستقیم می‌پردازند. در چنین شرایطی هیچ‌گونه احساس تعلق دو طرفه‌ای وجود ندارد. این عدم احساس تعلق خود را در عرصه‌های مختلف از جمله بی‌توجهی به اتلاف منابع و فقدان فعالیت‌های داوطلبانه از سوی مردم محلی و عدم کارآیی از سوی نهادها نشان می‌دهد.

هزینه‌های عدم اوقات فراغت برای بخش عمومی

مزاحمان تلفنی مراکز اورژانس عمدتاً نوجوانان و جوانان هستند. (پس از تعطیلی مدارس تعداد تلفن‌ها افزایش می‌یابد) همچنین این مزاحمت‌ها به نقطه خاصی از کشور (مثلاً با بیکاری بیش‌تر یا فقر بیش‌تر) اختصاص ندارد: «در شیراز ۹۷ هزار تماس مزاحمت تلفنی در ۶ ماهه ابتدایی سال در اورژانس ثبت شده است. در ۶ ماهه ابتدایی سال ۹۲، در استان اصفهان ۴۴ هزار تماس، در کرمانشاه ۳۰ هزار تماس، شاهرود ۵۵۰۰ تماس، بیرجند ۲۶ هزار و سمنان ۱۰ هزار تماس مزاحمت تلفنی با اورژانس ثبت شده است. به اورژانس تهران روزی حدود ۴ تا ۵ هزار تماس برقرار می‌شود که از این تعداد فقط ۱۵۰۰ تماس مأموریت واقعی است.» (همان‌جا) چنان‌که می‌بینید درصد این مزاحمت‌ها در شهرها بیش‌تر از روستاها و در شهرهای بزرگ‌تر بیش‌تر از شهرهای کوچک‌تر است.

با توجه به دو نکته فوق‌شاید بهترین توضیح برای مزاحمت‌های فوق‌فقدان عواملی برای پرکردن اوقات فراغت باشد. اکثر جوانان ایرانی بر خلاف جوانان دیگر کشورها از

تاسیسات ورزشی، باشگاه‌ها، مراکز گردهمایی، کلاس‌های موسیقی در مدارس عمومی و خصوصی، سینماها، (با فیلم‌های روز) سواحل، تورهای گردشگری، و پارک‌هایی که معمولاً مورد استفاده جوانان است محروم هستند. وقتی فرصت برای گذران وجود داشته باشد اما کار مفیدی برای انجام وجود نداشته باشد جوانان ممکن است دست به کارهای احمقانه زنند. همه جوانان نیز اهل خواندن کتاب نیستند که اوقات فراغت خود را در خانه و با کاری بدون هیچ گونه تاسیسات انجام دهند. البته اگر تعداد تلفن‌های قلابی به پلیس و آتش‌نشانی در ایران هم به تفکیک ارائه شده بود می‌شد با مقایسه آن‌ها به تحلیل جامع‌تری دست یافت.

۹.۶ کم‌کاری و دزدیدن از کار

بر اساس آخرین آمار مرکز پژوهش‌های مجلس میزان متوسط کار مفید ایرانیان به ۲۲ دقیقه در روز رسیده است. (تابناک، ۱۹ بهمن ۱۳۹۱) احتمال آن که این رقم توسط یک دستگاه حکومتی کم‌تر از میزان واقعی بیان شده باشد بسیار اندک است چون این دستگاه‌ها نمی‌خواهند (به قول خود آن‌ها) تصویر سیاهی از جامعه ایران عرضه کنند. احتمال بیش‌تر از واقع بیان‌شدن آن بسیار بیش‌تر است. دستگاه تبلیغاتی داخلی معمولاً در تحلیل این‌گونه واقعیت‌های کاری و اداری در ایران به عوامل غیر ساختاری و غیر سیاسی مثل پایین‌بودن دستمزدها و حقوق، قراردادی بودن بخشی از کارکنان، ضعف مدیریت و نظارت، نظام فرسوده اداری و ضعف فرهنگی و آموزشی کارکنان اشاره می‌کنند بدون آن‌که به سراغ عوامل بنیادی و پایه‌ای در نظام کسب‌وکار بروند. عوامل ذکرشده در بسیاری دیگر از جوامع حتی جوامع توسعه‌یافته نیز به چشم می‌خورد اما ساعات کار مفید در آن‌ها چندین برابر ایران (حدود شش ساعت در روز) است. بنابراین باید به سراغ موضوعات دیگری رفت که خاص جامعه ایران هستند.

اقتصاد دولتی نفتی

مدیران جمهوری اسلامی در اقتصادی که حدود هشتاد درصد آن دولتی و حکومتی

است (نهادهای اقتصادی تحت نظر رهبری، سپاه و شرکت‌های دولتی به علاوه بخش دولتی و عمومی) دستی گشاده در تعطیل کردن کشور دارند. تهران برای یک گردهمایی سران یک هفته تعطیل می‌شود. تعطیلات میان دو تعطیل، تعطیلی‌های مذهبی اضافی (در عید فطر)، تعطیلی‌های ناشی از آلودگی هوا و نیز شرایط نیمه‌تعطیل کشور در ماه رمضان نشان‌دهنده این ذهنیت در مدیران است که بودن و نبودن افراد بر سر کار تغییر چندانی ایجاد نمی‌کند.

علت اصلی نیز درآمدهای نفتی به عنوان منبع اصلی درآمد کشور است که معیشت میلیون‌ها مستخدم دولت و ده‌ها میلیون خانواده آن‌ها را تامین می‌کند. بخش قابل توجهی از بخش خدمات کشور نیز از قبل این بخش دولتی روزی می‌خورد. دولت جمهوری اسلامی دستی گشاده در سرازیر کردن بخش بسیار بزرگی از درآمدهای نفتی به جیب قدرت‌مندان و در کنار آن بخش کوچکی از درآمدهای نفتی به جیب کارکنان خود بدون انتظار و تلاش زیاد برای بالا بردن بهره‌وری آن‌ها دارد. همچنین ضعف‌ها و ناشایستگی‌های مدیریتی، سیاست‌ها و تصمیمات نادرست و حتی مخرب با این درآمدها جبران می‌شود. مقامات دولتی نه انگیزه لازم و نه قدرت و شایستگی و صلاحیت افزایش بهره‌وری در کشور را دارند.

روابط خویشاوندی و ارزیابی ایدئولوژیک

نظام استخدامی مبتنی است بر روابط خویشاوندی و آشنایی‌ها و نه شایستگی‌های فردی و تحصیلات و تجربه. کم‌تر کسی در ایران در یک فرآیند عقلانی می‌تواند کار پیدا کند. در ایران دستگاه‌های دولتی معمولاً آگهی استخدام نمی‌دهند و اگر بدهند معمولاً برای درست کردن ظاهر امور است. تنها کافی است به دوروبر خود نگاه کنید تا متوجه شوید که درصد بالایی از افراد از طریق آشنایی‌ها کار پیدا کرده‌اند و نه در فرآیندی که با درست کردن رزومه، ارسال آن به مراکز و نهادهای مختلف، مصاحبه و آموزش پیش از شروع خدمت درگیر است. در درصد بالایی از استخدام‌ها بالاخص در بخش دولتی رابطه‌ای میان تحصیلات/تجربه و شغل افراد وجود ندارد. (یک نمونه از خروار:

مشاور حقوقی یک وزارتخانه فوق‌دیپلم دامپزشکی است، رئیس اتحادیه کانون وکلا دادگستری ایران، تابناک، ۲۰ بهمن (۱۳۹۱) این امر از رده‌های بالا آغاز می‌شود و به پایین‌ترین رتبه‌ها جریان می‌یابد. رئیس دولت افرادی از تیم خود را میان چندین وزارتخانه جابجا می‌کند بدون آن‌که تحصیلات و تجربه آن‌ها رابطه‌ای با کار وزارتخانه مربوطه داشته باشد.

نظام ارزیابی نیز یا وجود ندارد یا ایدئولوژیک است و نه مبتنی بر بهره‌وری. افراد اگر کار نکنند یا کم کار کنند با هیچ پیامدی مواجه نمی‌شوند چون همان‌ها که شغل را برای کسی فراهم کرده‌اند تداوم آن را نیز تضمین می‌کنند. نه افراد به دلیل کم‌کاری اخراج می‌شوند و نه از حقوق و مزایای آن‌ها بدین دلیل کم می‌شود. نظام پاداش در شرکت‌ها و موسسات نیز مبتنی بر میزان کار و تلاش و بهره‌وری نیست. افراد برای تلاش خود جایزه نمی‌گیرند.

مدیران کم‌تر از کارکنان کار می‌کنند

مدیران دولتی در ایران تقریباً در هیچ یک از فعالیت‌های تعریف‌شده برای مدیران درگیر نمی‌شوند. آن‌ها دیر به سر کار خود می‌آیند، زودتر می‌روند، چندشغله هستند، در هنگام مدیریت معمولاً درس دانشگاهی می‌خوانند و مشغول انجام تکالیف خود یا رفتن به دانشگاه در ساعات اداری هستند؛ در جلسات نیز به تنها موضوعی که نمی‌پردازند کار و ماموریت محوله به آن‌ها است. جلسات دولتی در ایران عمدتاً جمع‌شدن‌های دوستانه مدیران با رفقای خود (تحت عنوان مشاور که به آن‌ها حق‌الجلسه نیز پرداخت می‌شود) با استفاده از غذا، تنقلات و دیگر مواد پذیرایی از کیسه خزانه است.

در این جلسات بیش‌تر لطیفه و اخبار سیاسی و شایعات ردوبدل می‌شود تا بحث در مورد کارهای اداری و اجرایی. شاهد این موضوع هم آن‌هاست که کم‌تر مدیری در ایران است که پس از پایان دوره‌اش تجربه خود را در مقاله یا کتابی منتشر کند تا تجربه‌اش را به دیگران منتقل کند. آن‌ها تجربه‌ای برای انتقال ندارند چون با کار مربوطه درگیر نمی‌شوند و دوره مدیریت دوره کارچاق‌کنی و پرکردن کیسه خود است. حتی اگر

تجربه اندوخته‌ای وجود داشته باشد مدیران بعدی آن را نادیده می‌گیرند.

معنای زندگی

کار وقتی توسط افراد جدی گرفته می‌شود که به زندگی آن‌ها معنا ببخشد و اگر چنین باشد دیگر اهمیتی ندارد که کار فرد دائمی باشد یا موقت، قراردادی باشد یا رسمی، دستمزد آن پایین باشد یا بالا، و مدیر مربوطه ضعیف باشد یا قوی. ثبات شغلی، دستمزد مناسب و مدیریت قوی تنها انگیزه‌های شغلی و کاری افراد را تقویت می‌کنند. مشکلی که در اقتصاد نفتی و دولتی ایران وجود دارد آن است که تعداد بسیار اندکی از شهروندان می‌توانند با کار به زندگی خود معنا ببخشند. از همین جهت کار نکردن و بدون کار زندگی کردن در فرهنگ ایرانی یک ارزش و امری مطلوب تلقی می‌شود. همچنین کار یدی در فرهنگ عمومی ایران خوار و خفیف تلقی می‌شود و افرادی که کار یدی می‌کنند از حیث منزلت اجتماعی در مقوله افشار اجتماعی «بالا» گذاشته نمی‌شوند. این که در ایران افراد بسیار اندکی ابزار کارهای معمول را در خانه دارند (حتی ابزارهایی که همیشه در ایران تولید می‌شده‌اند و نه ابزارهای صنعتی تولید خارج) بیانگر این واقعیت است که حتی افرادی که توانایی مالی چندانی ندارند ترجیح می‌دهند دیگران به کارهای معمولی آن‌ها برسند. همچنین ده‌ها مثل در زبان روزمره وجود دارد که کار را خفیف جلوه می‌دهند.

اما چرا کار به زندگی افراد در ایران معنا نمی‌بخشد؟ چون کسی از محصول کار خویش بهره کافی معنوی و مادی نمی‌برد. افراد در موارد نادر برای کار خویش قدر می‌بینند و در صدر می‌نشینند. کسانی که در ایران کم‌تر از همه کار می‌کنند بیش‌ترین منابع ثروت و قدرت را در اختیار دارند و بالعکس. کم‌تر ایرانی بالغ و واقع‌بینی می‌توان یافت که باور داشته باشد با کار شرافت‌مندانه می‌توان در زندگی خوشبخت و سعادت‌مند شد و همین موضوع محرک بخش قابل توجهی از فرار مغزها و مهاجرت نیروی کار است. وقتی قدرت‌مندان و مداحان و پاسداران قدرت بدون کار و تلاش به همه چیز می‌رسند غیر قدرتمندان مستاصل نیز در رؤیای این نوع «سعادت بدون کار»

غرق می‌شوند. بی‌توجهی به کار نیز با ادبیات عرفانی، روتین‌های مذهبی و سنت‌های باری به هر جهت بودن توجیه معنوی و اخلاقی می‌شوند.

۹.۷ از دریاخوار تا گردن‌گیر: مشاغل تازه خدماتی

هر از چند گاهی در رسانه‌ها و گفتگوهای عمومی از بروز مشاغل تازه خدماتی در ایران سخن گفته می‌شود. این مشاغل ناشی از تحولات تکنولوژیک یا تاثیر و تاثر دیگر جوامع نیستند و عمدتاً در دهه سال‌های ۸۵ تا ۹۵ پیدا شده‌اند. کمیت و کیفیت آن‌ها هر چه باشد از تحولی در نظام اجتماعی و اقتصادی در جامعه حکایت می‌کنند. برخلاف رسانه‌های دولتی در ایران این مشاغل را «مشاغل کاذب» نمی‌نامم چون اگر مردم (رانت‌خوار یا غیر رانت‌خوار) از جیب خود برای کاری هزینه می‌پردازند آن شغل کاذب نیست. شغل کاذب تنها در دستگاه‌های دولتی وجود دارد چون این دولت است که می‌تواند برای توزیع رانت یا پیدا کردن طرفدار یا پاسخ‌دادن به نیاز مدیران به دست‌وپا کردن عنوان شغلی (و نه کار) برای آشنایان و خویشاوندان کسانی را بر سر کارهایی بگمارد که هیچ کارکردی برای جامعه ندارند. اما کسی که برای خدماتی هزینه می‌کند حتماً به آن خدمات نیاز دارد. مشاغل تازه خدماتی به معنای شکل‌گیری وضعیت جدید در جامعه و بروز نیازهای تازه است.

از همین جهت آن‌چه به عنوان شغل مداحی مطرح است و در دهه‌های هشتاد و نود به یکی از کارهای پر درآمد در جامعه تبدیل شده از جمله مشاغل کاذبی است که تنها با تخصیص بودجه شهرداری‌ها، مراکز دولتی و دستگاه رهبری رونق یافته است. حتی تا اواخر دهه هفتاد مداحی برای امامان شیعه به صورت داوطلبانه در هیئت‌های مذهبی صورت می‌گرفت و کسی از این طریق نمی‌توانست معیشت خود را (کلاً یا جزئاً) تأمین کند. شغل کاذب دیگر «روحانی مدرسه» است. در دولت احمدی‌نژاد بنا به قراردادی میان وزارت آموزش و پرورش و حوزه علمیه حدود ۲۰ هزار روحانی به مدارس اعزام شدند تا کار تبلیغاتی در مدارس انجام دهند. با توجه به حضور معلم قرآن، معلم دینی و مربی پرورشی که چهار دهه است برای کارکردهای تبلیغاتی در مدارس در نظر گرفته

شده‌اند حضور روحانی در مدارس صرفاً ایجاد شغل برای ده‌ها هزار فارغ‌التحصیل حوزه‌های علمیه بدون نیاز به این میزان طلبه است.

وقتی از شغل جدید خدماتی (و نیز غیر خدماتی) سخن می‌گوییم معنای اجتماعی آن یعنی یک فعالیت شایع، غیر منحصر به فرد و غیر موردی را مد نظر داریم. بنابراین فعالیتی که فقط بنا به یک نیاز بسیار خاص و موردی صورت می‌گیرد و عمومیت و تداوم پیدا نمی‌کند شغل نیست. ذیلاً به چند نمونه برای روشن شدن موضوع اشاره می‌کنم.

مسئول خرید جهیزیه

در سال‌های دهه نود در مناطق اعیان‌نشین شمال تهران شغل جدیدی به وجود آمده است که کارکرد آن ارائه خدمات به زوج‌های تازه ازدواج کرده است. خانواده‌های متمکن که مشغله‌های روزمره زیادی در زندگی دارند، با این فرد توافق می‌کنند که جهیزیه دختر دم بخت‌شان را خریداری کند. دستمزد «مسئول خرید جهیزیه» حدود ۱۰ درصد از کل مبلغ خرید جهیزیه است. البته او همچنین وظیفه دارد بعد از خرید، جهیزیه را در منزل دختر خانواده بچیند. در واقع طراحی دکور و چینش وسایل منزل نیز جزو وظایف وی به شمار می‌رود.

دریاخوار

پیش از این عنوان زمین‌خوار در زبان فارسی معمول بود. زمین‌خوار به کسی گفته می‌شد که باغ یا زمین کشاورزی را به منطقه مسکونی تبدیل می‌کرد تا از این راه سودی نصیب وی شود. در سال‌های دهه ۹۰ عنوان دریاخواری نیز به زبان فارسی راه یافته است. دریاخوار به کسی گفته می‌شود که وارد حریم دریاها می‌شود و اقدام به خشک کردن آب‌ها و ساخت‌وساز می‌کند. املاکی که از این کار حاصل می‌شود مورد نیاز و علاقه طبقه جدید است که ویلاهای گذشته آن‌ها را قانع نمی‌کند و می‌خواهند درست در کنار آب خانه و ویلا داشته باشند. همچنین طبقه جدید آن‌چنان گسترش یافته است

که ویلاهای گذشته کفاف آن‌ها را نمی‌کند. ثروت‌های نجومی طبقه جدید ویلاهای ساخته‌شده در سال‌های قبل از انقلاب را کهنه و دمده کرده است.

همراه مریض

همراه مریض از جمله شغل‌هایی است که به تازگی در بیمارستان‌های ایران دیده می‌شود. در بسیاری از بیمارستان‌ها افرادی مستقر هستند که از طرف پرستاران یا دیگر کارکنان بیمارستان به بیمارانی که همراه نیاز دارند معرفی می‌شوند، تا در صورت تمایل به عنوان همراه مریض کنار آن‌ها بمانند. بیمارستان‌ها هزینه‌های افراد همراه را در بیمارستان‌های دولتی ۲۰ هزار تومان با غذا و ۹ هزار تومان بدون غذا و در بیمارستان‌های خصوصی تا ۴۰ هزار تومان در نظر می‌گیرند. اما بیمارانی که همراه ندارند، باید مبلغ بیش‌تری را پرداخت کنند تا بتوانند همراهی داشته باشند. در نیمه دهه نود افرادی که می‌توانند به این نیاز بیماران پاسخ دهند، بابت هر ۲۴ ساعت کنار مریض ماندن حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار تومان و در صورتی که ۱۲ ساعت کنار مریض بمانند حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان دریافت می‌کردند.

کار این افراد همراهی بیمار به هنگام رفتن به دکتر و مطب و بیمارستان، تهیه دارو و دیگر نیازهای افراد، چک‌وچانه زدن با داروخانه، دکترها و شرکت‌های بیمه و غیره برای کاهش هزینه‌های بیمار، بررسی لیست داروها و برنامه‌نویسی برای بیمار برای انجام امور روزانه‌اش، آموزش اطرافیان و خانواده فرد بیمار در جهت نحوه برخورد با بیمار و تجزیه و تحلیل آن بیماری برای آن‌ها است. همچنین بیمارانی که نیاز به مونس در شرایط قبل و بعد از عمل جراحی یا هر اقدام دیگر کادر پزشکی دارند برای خود همراه می‌گیرند تا تنها نباشند.

گردن‌گیر

در زندان‌های ایران در دهه‌های هشتاد و نود گروهی پیدا شده‌اند که زندان‌رفتن به شغل آن‌ها تبدیل شده است. این فعالیت با توجه به ۲۳ برابر شدن تعداد زندانیان نسبت به سال

۵۷ (با ۱۰ هزار زندانی) بازار مناسبی پیدا کرده است. گردن گیرها جرم دیگران را بر عهده می‌گیرند و به جای آن‌ها زندان می‌روند و در مقابل حق‌الزحمه دریافت می‌کنند. کسانی که زندان رفتن برای آن‌ها ضرر مالی بزرگی دارد (مثل این که شرکتی یا خدماتی یا فعالیتی را اداره کنند) یا ضرر زندان رفتن برای آن‌ها بیش‌تر از منافع بیرون زندان بودن است یا تمکن مالی دارند در صورت گیرافتادن، کسانی را استخدام می‌کنند که به جای آن‌ها به زندان بروند. مواردی در زندان‌ها مشاهده شده است که برای چندین جرم در زندان هستند و گردن‌گیری یک جرم کفاف زندگی آن‌ها را نمی‌دهد.

محافظ شخصی

تا پایان دهه هفتاد تنها مقامات دولتی و روحانیون محافظ شخصی داشتند که هزینه آن‌ها از سوی مردم پرداخت می‌شد. این نوع محافظت هنوز ادامه دارد. رهبر جمهوری اسلامی گران‌ترین هزینه محافظت را در کشور دارد چون یک سپاه ۱۵ هزار نفری (سپاه ولی امر) از وی محافظت می‌کند. اما در دهه‌های هشتاد و نود برخی از هنرمندان، ورزشکاران و صاحبان مشاغل پر درآمد صاحب محافظ خصوصی و شخصی شده‌اند. توجه آن‌ها برای این کار عدم امنیت است. البته بسیاری در جامعه که در محیط‌ها و شرایطی احساس امنیت نمی‌کنند، (مثل زنان در برخی از محیط‌ها یا ساعات شب) اما تنها کسانی که تمکن دارند، می‌توانند محافظ خصوصی استخدام کنند.

تکنیسین آزمایشگاه سرخانه

با توجه به افزایش قابل توجه سال‌مندان و گران شدن هزینه‌های حمل‌ونقل پس از گران‌شدن سوخت، گروه‌هایی از اقشار مرفه و متوسط ترجیح می‌دهند آزمایش‌های پزشکی آن‌ها در خانه نمونه‌برداری شود. از این جهت تکنیسین‌هایی به صورت سیار به در خانه‌ها می‌روند و از افراد نمونه می‌گیرند. این کار بالضروره باعث بالارفتن هزینه بیمار نمی‌شود؛ اگر وی مجبور به پرداخت کرایه آژانس برای حمل و نقل باشد. طبقات فقیر و کم درآمد نمی‌توانند هیچ یک از این دو هزینه را بپردازند.

چنان که می‌بینید هیچ یک از این مشاغل جدید در خدمت عموم افراد جامعه از هر طبقه و گروه نیستند بلکه بیش تر طبقات مرفه و ثروت مند را هدف قرار می‌دهند. البته این طور نیست که فقط ثروت‌مندان به این خدمات نیاز داشته باشند اما تنها ثروت‌مندان و اقلاری بالای متوسط‌اند که می‌توانند هزینه آن را پردازند. روشن است که افراد کم درآمد نیز در صورت زندانی شدن ترجیح می‌دهند به زندان نروند اما نمی‌توانند «گردن‌گیر» استخدام کنند. یا اقلشار متوسط نیز ترجیح می‌دهند که کار سخت تهیه جهیزیه را به کس دیگری واگذار کنند اما استطاعت آن را ندارند. وجود گردن‌گیران مبین این نکته است که گروهی می‌توانند انواع مجازات را نیز بخرند و نظام قضایی با این موضوع کنار آمده است یا چشم روی آن می‌بندد. وجود تهیه‌کنندگان جهیزیه نیز بدان معنی است که گروهی به این فعالیت به عنوان یک فعالیت حرفه‌ای نگاه می‌کنند. شکل‌گیری شغل «همراه بیمار» ناشی از دو پدیده اجتماعی است که به موازات هم شکل گرفته‌اند. پدیده اول کاهش تعداد فرزندان، مهاجرت، سست شدن پیوندهای خانوادگی و رشد فردگرایی است که بخشی از افراد مریض را از کمک فرزندان و خویشاوندان محروم کرده است. پدیده دوم نیز پیچیده‌شدن فرآیند درمانی در ایران است. تهیه دارو، مسائل و مشکلات استفاده از بیمه‌های درمانی، فارغ‌التحصیلان کم‌سواد برخی از دانشگاه‌های پزشکی، تعداد و نوع بیماری‌ها و افزایش آگاهی بیماران به این موضوع دامن زده‌اند. روابط بیمار و پزشک آن‌چنان چالش برانگیز شده است که در مواردی به قتل یا ضرب و جرح پزشکان توسط خانواده بیمار انجامیده است.

شکل‌گیری و رشد محافظان شخصی ناشی از تمرکز ثروت در دست کسانی است که جزء کاست حاکم حکومتی محسوب نمی‌شوند (تا بتوانند محافظ دولتی بگیرند) اما آن‌قدر با نهادهای دولتی نزدیک هستند (مثل رؤسای شرکت‌های بزرگ) یا آن‌قدر خدمات‌شان مورد نیاز حکومت است (مثل فوتبالیست‌ها) که از این طریق به درآمدها و ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند و مجبورند از خود و اعضای خانواده‌شان محافظت کنند. از نگاه کلان و به طور خلاصه، این مشاغل تازه به معنای رشد بخش خدمات در اقتصاد ایران است که در خدمت اقلشار مرفه و متوسط رو به بالایی قرار دارد که

در جمهوری اسلامی شکل گرفته یا بر شمارشان افزوده شده است. آن‌ها همچنین بر روندهای اجتماعی مثل افزایش تعداد کهن سالان، سست تر شدن پیوندهای خانوادگی، افزایش شکاف طبقاتی و افزایش گریز از قانون با اتکا بر پول حکایت دارند.

۹.۸ جامعه نابهنجار «دور دور» می‌زند

رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی کشور می‌گوید: «نیروی انتظامی با بیش از ۳۱۵ هزار خودرو متخلف در ساعات پایانی شب در دور دورهای شبانه برخورد کرد که از این تعداد بیش از ۲۱ هزار خودرو راهی پارکینگ شدند.» (باشگاه خبرنگاران، ۱۶ شهریور ۱۳۹۴) جانشین رئیس پلیس راهنمایی و رانندگی تهران در ۱۸ اردیبهشت ۹۴ می‌گوید: «بیش از ۱۰۰ تیم از پلیس راهنمایی و رانندگی تهران بزرگ تا ساعت یک بامداد در سطح معابر پرتردد و بزرگراه‌ها حضور خواهند داشت.» (ایسنا) با توجه به افزایش نابرابری‌ها حکومت برای توجیه برخورد با این پدیده با استفاده از شعارهای عدالت خواهانه بخشی از اتومبیل‌های لوکس را نیز در این میان توقیف کرده است.

اگر نیروی انتظامی ۳۱۵ هزار مورد برخورد داشته است مشارکت کنندگان در این فعالیت جمعی باید میلیون‌ها مورد بوده باشد. صد تیم پلیس آن هم برای ساعت‌ها تنها برای جمع کردن چند صد نفر نبوده است. چرا باید در مقیاس میلیونی اتومبیل‌ها شب‌ها بدون این که کاری داشته باشند در خیابان‌ها پرسه بزنند و در برخی از موقعیت‌ها برای رفت و آمد مردم مشکل ایجاد کنند؟ مردم ایران چه کمبودی دارند که با پرسه زدن‌های شبانه حل می‌شود؟ در این پرسه زدن‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ چرا علی‌رغم ریسک جریمه و توقیف اتومبیل باز هم افرادی به این عمل دست می‌زنند؟

هدف از «دور دور»

شاهدان عینی این رخدادها می‌گویند سه هدف افراد (عمدتاً جوان) را به این برنامه‌های شبانه می‌کشاند:

- ۱- نمایش اتومبیل‌های خود و به رخ دیگران کشیدن ثروت و داشته‌ها و تماشای اتومبیل دیگران.
- ۲- دور هم جمع شدن دوستان در یک اتومبیل و بچه‌محل‌ها در چند اتومبیل و خوش‌گذرانی.
- ۳- برقراری ارتباط با دیگر جوانانی با علاقه مشترک یا ردوبدل شدن شماره تلفن میان دختران و پسران.

در همه جای دنیا این‌گونه فعالیت‌ها در مراکز عمومی اجتماعات مثل بارها، کافه‌ها، باشگاه‌ها، اماکن ورزشی، دیسکوها و کافی‌شاپ‌ها انجام می‌شوند. اما وقتی محل‌های تجمع عمومی توسط حکومت تعطیل شده یا بسیار محدود می‌شوند و افراد حتی در پارک‌ها کنترل می‌شوند طبعاً افراد برای اجتماعی شدن و دور هم جمع شدن و خوش‌گذرانی به روش‌های غیرمعمول، کم‌تر قابل کنترل و عملی‌تر رو می‌کنند.

چرا «دور دور»؟

چرا جوانان ایرانی برای وقت‌گذرانی با اتومبیل‌های خود شب‌ها به عرصه خیابان می‌آیند؟ چون نیروی انتظامی حکومت اسلامی امکان جمع شدن آن‌ها در مکان‌های دیگر را از آن‌ها گرفته است و در روز امکان اذیت و آزار آن‌ها توسط دستگاه‌های انتظامی و شبه‌نظامی بیشتر وجود دارد. نیروی انتظامی در پانزده سالی که از عمر اینترنت در ایران می‌گذرد هزاران کافی‌نت را تعطیل و پلمب کرده است. (آخرین آن‌ها پلمب ۲۷۲ کافی‌نت در سال ۱۳۹۴، عصر ایران، ۱۵ شهریور ۱۳۹۴) نمونه دیگر تعطیلی صدها باشگاه بیلارد است. (آخرین آن‌ها تعطیلی ۹ باشگاه بیلارد در اردبیل، مهر، ۲۴ فروردین ۱۳۹۴) هزاران کافی‌شاپ در دوره جمهوری اسلامی توسط نهادهای حکومتی بسته شده است. (یک نمونه بستن ۵۳ کافی‌شاپ در تهران، انتخاب، ۲۰ تیر ۱۳۹۱) بخش قابل توجهی از نهادهای مدنی که در دوران خاتمی شکل گرفتند (بیش از ۲۰ هزار) در دوران احمدی‌نژاد تحت فشار حکومت تعطیل شدند. تعداد حملات نیروی

انتظامی و بسیج به مهمانی‌های خصوصی از شماره بیرون است. جوانان ایرانی جایی برای رقص و نوشیدن مشروبات الکلی در بیرون از خانه ندارند. حکومت حتی کوه‌رفتن و به کویرزدن آن‌ها را تحت کنترل قرار می‌دهد.

گروه‌های موسیقی اکثراً نمی‌توانند کنسرت داشته باشند و آن‌ها که با دردرس بسیار مجوز می‌گیرند نیز نمی‌توانند در امنیت و بدون مزاحمت ائمه جمعه و بسیجیان و لباس شخصی‌ها کنسرت خود را برگزار کنند. افراد نیز نمی‌توانند به کنسرت بروند و به موسیقی زنده گوش بسپارند. ممکن است گفته شود جوانان امروز توانایی هزینه برای تفریحات فوق را ندارند. در پاسخ می‌توان گفت که جوانانی که مکنت کافی برای مصرف بنزین لیتری ۱۰۰۰ تومان برای پرسه خیابانی با اتومبیل را دارند طبعاً می‌توانند هزینه رفتن به دیسکو یا بار یا باشگاه و کافی‌شاپ را پردازند.

مبارزه بی‌حاصل با خود

حکومت جمهوری اسلامی چهار دهه است با برساخته‌های خود مبارزه می‌کند. دور دور زدن به عنوان تفریح و عرصه‌ای برای اجتماعی‌شدن محصول سیاست سرکوب جوانان و نهادهای مرتبط با آن‌ها در جمهوری اسلامی است. «نظام» نخست ابزارهای اجتماعی‌شدن جوانان را تخریب می‌کند و بعد با نتایج این تخریب با بسیج نیرو به مقابله می‌پردازد. جمهوری اسلامی معمولاً با معلول که ساخته خود آن است به جای علت مبارزه می‌کند. جمهوری اسلامی خود علت پدیده‌هایی مثل «دور دور» است و به همین دلیل نمی‌تواند با آن مبارزه کند.

جمهوری اسلامی فقط در حال تضعیف و تخریب خود نیست؛ جامعه نیز در این فرآیند آسیب می‌بیند. حکومت سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را به انحصار خود در آورده است و اکثر شهروندان از این نهادها دوری می‌گزینند. به همین دلیل سرمایه اجتماعی کاهش یافته است. حکومت برای بقای خود مدام از سرمایه اجتماعی می‌کاهد بدون توجه به این که بدون سرمایه اجتماعی نمی‌توان از ناهنجاری‌ها جلوگیری کرد. سیاست بقای جمهوری اسلامی که عمدتاً در تحکیم ارزش‌های اسلام‌گرایانه متجلی

شده در جامعه به سیاست تخریب ارزش‌ها و هنجارهای عرفی تبدیل شده است.

حکومت غیر عرفی، جامعه نابهنجار

جامعه ایران از هر جهت و وجهی که بدان نگاه کنیم یک جامعه نابهنجار است. سالانه حدود ۱۶ میلیون پرونده تشکیل شده در دادگاه‌ها و حدود شش میلیون چک برگشتی، بیش از ۲۱ میلیون فرد با اختلال روانی، ۲۳ برابر شدن تعداد زندانیان با ۲.۳ برابر شدن جمعیت، رواج دروغ و تقلب و ریاکاری، صدها هزار مزاحمت تلفنی برای سازمان‌های خدمات اضطراری، سست شدن نهاد خانواده و افزایش بی‌سابقه طلاق، صدها هزار کودک کار، تورم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که حدود نیمی از آن‌ها بیکار می‌مانند و پایین آمدن سن فحشا و اعتیاد بخشی از این ناهنجاری‌ها است که در دیگر فصل‌های این کتاب مورد بررسی واقع شدند. پدیده دور دور زدن یکی دیگر از این ناهنجاری‌ها است. بزرگی این پدیده‌ها در ایران عمدتاً ناشی از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی است. با توجه به قدرت دولت مرکزی و انحصار بخش قابل توجهی از منابع کشور در دست حکومت و دولت، جامعه نابهنجار ایران نتیجه حکومت و دولت فاصله گرفته از جامعه و با جهت‌گیری خلاف عرف است.

۹.۹ فرار از سربازی

یک عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس می‌گوید: «هم اکنون حدود ۲ میلیون غایب از سربازی در داخل و حدود ۳۰۰ هزار نفر نیز در خارج از کشور داریم.» (فارس، ۵ دی ۱۳۹۳) با توجه به سه هدفی که در افکار عمومی ایرانیان برای سربازی مطرح است یعنی خدمت به کشور در شرایط جنگ (دفاع از استقلال و تمامیت ارضی) و صلح، ساخته شدن جوانان مذکر (و نه مؤنث) در کوره تمرینات و سختی‌ها و در هم آمیخته شدن جوانان با مشمولیت و احضار همگانی (ثروت مند و فقیر، باسواد و تحصیل کرده، از خانواده قدرت مند و بی‌قدرت، روستایی و شهری) چرا عده قابل توجهی در مقیاس میلیونی از سربازی در جمهوری اسلامی فرار می‌کنند؟

هر سه هدف زیر علامت سوال

در عالم واقع روال‌ها و فرآیندی در دنیای سربازی شکل گرفته است که هر سه هدف فوق را به شدت زیر سوال می‌برد. اول این که از حدود دو سال دوره سربازی (که گاه با تخفیف‌هایی کاهش می‌یابد یا به جای اول بر می‌گردد) تنها دوره کوتاهی از آن به آموزش نظامی عمومی یا تخصصی اختصاص دارد و بعد از آموزش بخش عمده وقت سربازان در ایران تلف می‌شود. در این میان از حیث اتلاف وقت تفاوتی میان تحصیل کرده و غیرتحصیل کرده و متخصص و غیرمتخصص نیست. سربازان تحصیل کرده و متخصص نیز چه در نیروهای نظامی و چه در بخش دولتی غیرنظامی معمولاً در پست‌هایی به کار گمارده می‌شوند که بازدهی چندانی ندارند و خود احساس رضایت از کاری که می‌کنند (یا نمی‌کنند) پیدا نمی‌کنند. بخش دولتی که سربازان تحصیل کرده به آن اعزام می‌شوند برای کارکنان خود ظرفیت پرکردن زمان کار با کار مفید را ندارد چه برسد به کسانی که در یک دوره موقت در آن مشغول به کار می‌شوند. دوم آن که سربازی کردن برای افراد دیگر مثل گذشته خالی از هزینه نیست تا بدان به صورت فعالیتی داوطلبانه اما بدون هزینه نگاه شود. سربازان باید هزینه رفت و آمد به محل سربازی و برخی هزینه‌های پوشاک و غذای خود را نیز بپردازند. با حقوق بسیار اندکی که به سربازان داده می‌شود این هزینه‌ها قابل تامین نیست و خود فرد و خانواده‌اش احساس می‌کنند که در فعالیتی بسیار کم‌ثمر (بالاخص در دوران صلح) با تامین برخی از هزینه‌ها درگیر می‌شوند. در سال‌های پس از جنگ در بخش‌هایی از نیروهای نظامی و انتظامی و بالاخص ارتش یگان‌های نظامی از تامین حداقل نیازهای سربازان مثل لباس زیر یا لوازم بهداشتی عاجز بوده‌اند. همچنین کیفیت غذای پادگان‌ها آن قدر پایین است که برخی از افراد آن غذا را نمی‌خورند یا هزینه‌ای برای تکمیل آن می‌پردازند. سوم آن که روح عدالت در خدمت سربازی در دوران جمهوری اسلامی به شدت مخدوش شده است. کسانی که به دلیل ارتباطات خانوادگی و دوستانه یا سوابق بسیجی بودن یا جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک در سپاه خدمت سربازی خود را می‌گذرانند هم اکثراً به مناطق دوردست فرستاده نمی‌شوند و هم از حیث ساعات کار و رفت و آمد به

خانه دست بازتری پیدا می‌کنند. در دو دهه هشتاد و نود چندین بار امکان خرید سربازی حتی برای کسانی که تازه مشمول شده بودند فراهم شد که این امر به سود اقشار ثروتمند بوده است و خانواده‌های کم درآمد این روال را عادلانه نمی‌دانند. دوره معافیت تحصیلی برای طلاب علوم دینی نسبت به دانشجویان دانشگاه‌ها حتی در رشته‌های مشابه طولانی‌تر است. اکثر روحانیون با اشتغال در بخش دولتی از سربازی معاف می‌شوند در حالی که این امکان برای بخش بسیار کوچکی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها فراهم است. تبعیض جنسیتی نیز از گذشته در سربازی وجود داشته است و همچنان وجود دارد.

و چهارم آن که سربازی دیگر کارکرد دوران گذشته خود یعنی تنها مجرای اجتماعی شدن و فعالیت داوطلبانه برای بسیاری از جوانان را ندارد. جوانان امروز در مدرسه و دانشگاه و در فضای عمومی فرآیند اجتماعی شدن را می‌گذرانند و دوره سربازی وجه قابل توجهی در دوران صلح به آن اضافه نمی‌کند. همچنین اکثر سربازان در فعالیت‌هایی با دادن خدمت مستقیم به مردم در زمان صلح درگیر نیستند تا احساسی شبیه به داوطلبان در دیگر فعالیت‌های اجتماعی پیدا کنند. بدین ترتیب بدون رضایت شغلی، بدون احساس خدمت به کشور در کنار احساس شدید بی‌عدالتی و هزینه‌بر بودن سربازی نمی‌توان از همه جوانان کشور انتظار داشت که با علاقه و اشتیاق یا از سر رعایت قانون به سربازی بروند یا پس از ورود در خدمت سربازی بمانند. تنها بخش سربازی که همچنان می‌توان به نحو عقلانی از آن دفاع کرد آموزش نظامی کوتاه‌مدت با هدف تقویت بنیه دفاعی کشور است.

با سربازی چه می‌توان کرد؟

امروز در اکثر کشورهای دنیا (۱۲۳ کشور) سربازی اجباری لغو شده است. آنچه از سربازی در بسیاری از کشورها باقی مانده دوره آموزش نظامی و دوره احتیاط برای احضار در شرایط جنگی است. در اکثر کشورهایی نیز که سربازی اجباری دارند دوره سربازی کاهش یافته و خدمت نیز به فعالیت‌های مدنی بسط داده شده است. برخی از کشورها حتی در شرایط جنگ نیز دوره سربازی اجباری ندارند و نیروی دفاعی را از میان داوطلبان استخدام می‌کنند. علت این امر هم حرفه‌ای شدن سربازی و تخصصی شدن

امور دفاعی است. دفاع از یک کشور یا قدرت نظامی کشورها در دنیای امروز دیگر صرفاً با تعداد نیروهای زمینی و دریایی و هوایی آن قابل سنجش نیست.

سربازی اجباری پدیده‌ای است متعلق به دوره آغاز شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید. در این دوره، دولت‌ها نیاز داشتند ارتش ملی خود را از نقطه صفر شکل دهند اما از لحاظ مالی و اداری و آموزشی قدرت تشکیل ارتشی کاملاً حرفه‌ای که قادر باشد همه ماموریت‌های محوله را در زمان جنگ و صلح به انجام برساند نداشتند. همچنین ارتش‌ها آن‌چنان مکانیزه نشده بودند که نیروی انسانی تنها بخشی از کار را بر عهده بگیرد. همه امور باید توسط نیروی انسانی (بیش‌تر غیرمتخصص و غیر حرفه‌ای) انجام می‌شد. به عنوان مثال، بیل مکانیکی و لودری وجود نداشت و نیروی کار باید سنگر می‌ساخت و جاده درست می‌کرد تا نیروها در امان بمانند یا تحرک داشته باشند. بخش حرفه‌ای ارتش درصد بسیار اندکی از نیروی انسانی آن را تشکیل می‌داد. امروز این شرایط تغییر یافته است.

امروز پس از حدود یک قرن که از شکل‌گیری ارتش مدرن در بسیاری از کشورها می‌گذرد سربازی اجباری کارکرد خود را هم از بعد نظامی و هم از بعد اجتماعی و سیاسی از دست داده است. ارتش‌ها، حتی در دنیای در حال توسعه، مکانیزه شده‌اند و پیاده‌نظام و نیروی بدنی نقشی تعیین‌کننده در بازدارندگی و تهاجم بازی نمی‌کند. اکثر دولت‌ها به ویژه آن‌ها که درآمد نفتی یا رشد اقتصادی بالایی دارند می‌توانند به خوبی از پس هزینه‌های یک ارتش حرفه‌ای برآیند.

غیر از بعد نظامی، سربازگیری در دولت-ملت‌های جدید، بعدی اجتماعی و سیاسی نیز داشت. در دو سال (کم‌تر یا بیش‌تر) این جوانان در معرض تبلیغات سیاسی و منش و روشی که حاکمان می‌خواستند- آن هم با اعمال زور و دستور از بالا- قرار می‌گرفتند. در این دو سال، جوانان در نظامی که بیش‌تر مثبتی بر تنبیه بود می‌آموختند که زندگی اجتماعی در قالب دولت-ملت، (عمدتاً اقتدارگرا) یعنی اطاعت از مافوق و تن‌دردادن به قوانینی که اعمال یا عدم اعمال یا فرار از آن‌ها در دست کسانی است که زور را در اختیار دارند. امروز جوانان کم‌تر زیر بار این گونه تبلیغات می‌روند.

از سوی دیگر استراتژی نظامی جمهوری اسلامی در سال‌های پس از جنگ ایران و عراق چهار بعد داشته است:

- ۱- حضور در مناطق بحرانی و بی‌ثبات منطقه (لبنان، نوار غزه، افغانستان، یمن، سوریه و عراق) جهت ایجاد دردسر برای قدرت‌های بزرگ و ایجاد حاشیه امن در داخل به علاوه بسط حوزه نفوذ.
- ۲- تقویت توان موشکی و ایجاد تهدید در فاصله‌های چند هزار کیلومتری کشور برای بازدارندگی و نیز تهدید.
- ۳- پیگیری جدی برنامه اتمی که حداقل ظرفیت ساخت بمب اتمی را در کشور ایجاد می‌کند.
- ۴- تقویت و تحکیم قدرت حزب پادگانی در داخل برای حفاظت از رژیم.

سربازان اجباری و پیاده‌نظامی متشکل از جوانان عادی غیرخودی هیچ جایی در این استراتژی ندارد. سپاه پاسداران حتی برای اعزام نیرو به سوریه از میان جوانان افغانی نیرو جذب می‌کند و زمینه اجتماعی استخدام نیرو از میان ایرانیان را نمی‌بیند چه برسد به اعزام سرباز ایرانی به این کشور.

معضل سربازی

بدین جهت سربازی نه به کار دولت و حکومت می‌آید و نه به کار جامعه و هر دو طرف به دنبال فرار از مسئله هستند. در سمت مردم چون امکانی برای قانع ساختن حاکمان با روش‌های دموکراتیک وجود ندارد خانواده‌های قدرت‌مند و ثروت‌مند با اتکا به روابط و ثروت خود و بخشی از خانواده‌های بدون دسترسی به قدرت و ثروت با پذیرش فرار جوانان خود از سربازی با این معضل مواجه شده‌اند. خانواده‌هایی که می‌توانند حتی قبل از رسیدن جوانان پسر خود به سن خدمت، آن‌ها را برای تحصیل به خارج می‌فرستند تا در داخل مشمول نشوند. بخشی از خانواده‌های غیرمتصل به قدرت و کم‌درآمد نیز در شرایط استیصال جوانان خود را به سربازی می‌فرستند. دولت نیز در این شرایط به دنبال استفاده ابزاری از این موضوع برای تامین کسری بودجه است. اما راه حل‌های فوق

معضل سربازی اجباری را که عمر مفیدش در دنیا به اتمام رسیده است حل نمی‌کند. چاره کار در حرفه‌ای و داوطلبانه شدن خدمت نظامی و آموزش نظامی همگانی برای شرایط جنگی در کشورهایی با سیستم‌های دفاعی ضعیف‌تر است.

۹.۱۰ گمشده شهروندمسئول

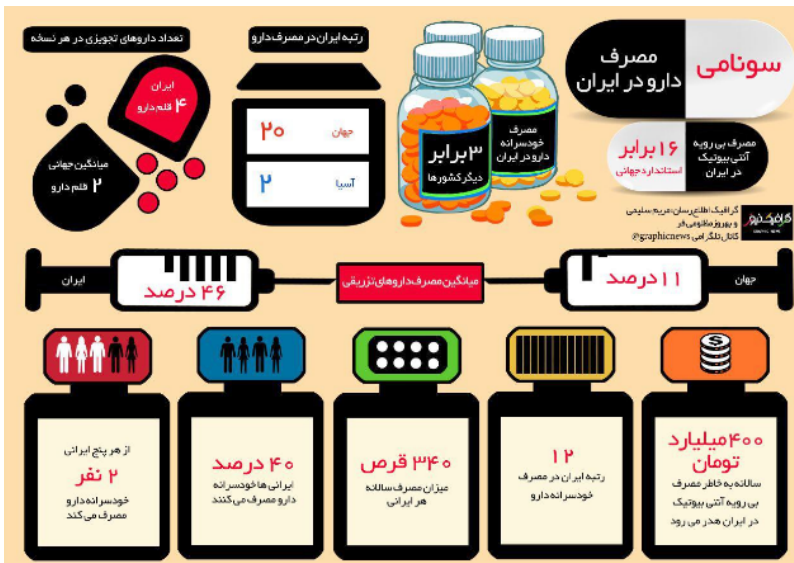
مقامات جمهوری اسلامی مدام از مصرف بی‌رویه انرژی، بی‌توجهی مردم به محیط زیست، عدم کتاب‌خوانی، میلیون‌ها فرد فراری از سربازی، صدها هزار تلفن مزاحمت برای موسسات اورژانس و ده‌ها رفتار غیرمسئولانه دیگر مردم ایران شکایت می‌کنند. اما متوجه نیستند که شهروندمسئول قابلیت رشد در نظام‌های دیکتاتوری با فساد، تقلب، دروغ و سرکوب جاری را ندارد. برنهاده این قسمت آن است که شرط لازم پرورش شهروندان مسئول، دموکراسی و آزادی است. البته این فقط شرط لازم آن است و بدون شروط کافی (استحکام نهاد خانواده، تنوع فرآیندهای اجتماعی شدن، حکومت خوب، شفاف و پاسخ‌گو، چترهای اجتماعی) محقق نخواهد شد. برای اندازه‌گیری میزان آزادی و دموکراسی در ایران می‌توان به میزان مسئولیت‌پذیری شهروندانی که در این نظام زندگی می‌کنند نگاه کرد.

احاله به دشمن

دشمنی با غرب این فرصت را برای حکومت و همچنین شهروندان ایرانی فراهم آورده است که موفقیت‌ها را به حساب خودشان بگذارند. اما در همه شکست‌ها دیگران را سرزنش کنند. به عنوان نمونه اگر ورزش کاری شکست می‌خورد، تقصیر آمریکاست. مجتبی عابدینی سابرست تیم ملی شمشیربازی بعد از شکست برابر حریف کره‌ای و کسب عنوان چهارمی المپیک می‌گوید: «نمی‌توان گفت که برابر حریف آمریکایی بدشانس بودم، چرا که امتیاز چند ضربه‌ام را ثبت نکردند.» (ایسنا، ۲۱ مرداد ۱۳۹۵) تا کنون از هیچ ورزش‌کار ایرانی شنیده نشده است که پس از پیروزی داوری را غیرمنصفانه اعلام کرده باشد.

مسئولیتی احساس نمی کنند

در ایران سالانه ۲۵ هزار کودک معلول با اختلالات شدید جسمی و حرکتی به دنیا می آیند. (رئیس سازمان بهزیستی، تابناک، ۲۴ تیر ۱۳۹۵) بخش قابل توجهی از این معلولیت ها و بیماری ها ناشی از آلودگی محیط با پارازیت، سموم دفع آفات، فقدان سیستم فاضلاب و مدیریت زباله در کشور است. شهروندان ایرانی در برابر اختلال در محیط زندگی خود نیز عکس العملی نشان نمی دهند. (مواردی مثل اعتراض شهروندان شیرازی به پارازیت نادر است) در ایران سالانه حدود ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر دچار سوختگی می شوند، (ایرنا، ۲۸ تیر ۱۳۹۵) حدود ۲۰ هزار نفر در تصادفات می میرند و صدها هزار نفر زخمی می شوند. در همه این امور نهادهای عمومی کوتاهی هایی دارند اما خود شهروندان نیز به سلامت و بهداشت خود کم تر می اندیشند. فقط به مصرف دارو در ایران در نمودار نگاه کنید. شهروندان مسئول چگونه می توانند چنین رفتار کنند؟



نمودار ۹.۱ مصرف بی رویه دارو، برگرفته از تابناک، ۲۰ خرداد ۱۳۹۶

به گزارش بانک مرکزی در ۱۰ ماه اول سال ۱۳۹۴ جمعاً ۷۸ میلیون فقره چک به مبلغ ۹۴۰ هزار میلیارد ریال با میانگین مبلغ ۱۲۰ میلیون ریال برگشت خورده است. (تابناک، ۴ خرداد ۱۳۹۵) در کشوری که در طی یک سال حدود ۹ میلیون چک برگشتی به ارزش تقریبی ۱۲۰ هزار میلیارد تومان (حدود ۳۵ میلیارد دلار) صادر می‌شود (با بسط تخمینی اعداد فوق به تمام سال) نمی‌توان از شهروندمسئول سخن گفت. تعداد چک‌های برگشتی در سه ماه اول سال ۹۵ به ۲۰۴ میلیون رسید (با ارزش ۳۰ هزار میلیارد تومان، تابناک، ۱۱ شهریور ۱۳۹۵) که با همین روند به حدود ۱۰ میلیون در سال رسید. به گفته پورمحمدی وزیر دادگستری حدود ۵۰ میلیون حساب بانکی «مخدوش و دارای هویت نامشخص» در نظام بانکی وجود دارد. (ایسنا، ۲۴ مرداد ۱۳۹۵) در ایران ۱۰۵ میلیون سرباز فراری شناسایی شده‌اند. (ایسنا، ۲۸ تیر ۱۳۹۵) بخش قابل توجهی از مشتریان برق در کشور دارای انشعاب ۵ و ۱۰ آمپر هستند اما فراتر از این مصرف دارند و برای ایمن کردن شرایط استفاده در داخل خانه از فیوز قوی‌تر استفاده می‌کنند.

به گزارش رئیس پلیس راهور تهران «در ۴ ماهه نخست امسال، ۵۰ هزار موتورسیکلت متخلف توقیف و به پارکینگ اعزام شده‌اند و در همین مدت، ۸۰۰ هزار برگ جریمه برای تخلف موتورسواران صادر شده است که این آمار نشان از افزایش ۱۵ درصدی برخورد با تخلفات موتورسواران در شهر تهران به نسبت مدت مشابه سال قبل دارد.» (تسنیم، ۱۴ مرداد ۱۳۹۵) تعداد موتور سیکلت در تهران حدود ۳ میلیون است. اگر آمار چهارماهه را به کل سال بسط دهیم به رقم تقریبی ۳ میلیون تخلف می‌رسیم. بر اساس آمار فوق موتورسواران تهرانی به طور متوسط حداقل یک‌بار تخلف می‌کنند. اما اعمال قانون در سراسر سال انجام نمی‌شود و موردی و گه‌گاهی است. به همین دلیل میزان تخلفات بسیار فراتر از این ارقام است.

چرا مسئولیت نمی‌پذیرند؟

وقتی ثروت‌مندترین و قدرت‌مندترین افراد جامعه کسانی هستند که هیچ احساس مسئولیت اجتماعی ندارند طبعاً کسانی که در این موقعیت‌ها نیستند راه موفقیت را فرار

از مسئولیت خواهند انگاشت. وقتی ۱۰۰ هزار میلیارد تومان (معادل ۳۰ میلیارد دلار) معوقات بانکی وجود دارد (معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی، مهر، ۲۱ تیر ۱۳۹۵) و حدود ۲۰۰ هزار مدیر در کشور اکثر منابع را با انواع سوءاستفاده‌ها می‌بلعدند از افراد به سختی می‌توان انتظار احساس مسئولیت اجتماعی داشت.

شهروندی که خود را مساوی با دیگران نمی‌بیند و از حقوق شهروندی برخوردار نیست نمی‌تواند مسئولیت‌پذیر باشد. این که در ایران هر کس به دنبال فرار از قانون است و اگر فرصتی فراهم شود اکثر شهروندان آماده تقلب و کلاه‌گذاران بر سر دیگران هستند ناشی از وضعیت بی‌حقوقی (مقدمه بی‌قانونی) است. در شرایطی که افراد از حقوق خود برخوردار باشند و قانون به نفع حاکمان نوشته نشود تعداد کسانی که جرم مرتکب می‌شوند بسیار اندک خواهد بود.

بازنده‌ها و زرنک‌ها

شهروندان ایرانی به محض آن که چشمان‌شان را به روی حقایق اجتماعی و اقتصادی باز می‌کنند به دو دسته افراد بر می‌خورند: بازنده‌ها و زرنک‌ها. بازنده‌ها کسانی هستند که تلاش می‌کنند قوانین را رعایت کنند، سر دیگران کلاه نگذارند، رشوه ندهند، دروغ نگویند و کار خود را با مسئولیت‌پذیری انجام دهند. زرنک‌ها همه مشخصات متضاد با موارد گفته‌شده را دارند. بازنده‌ها امکان پیشرفت ندارند و همه هشت‌شان گروی نه‌شان است. اما زرنک‌ها به سرعت صاحب همه چیز می‌شوند از مدرک دکترا (که رساله‌اش را دیگران نوشته‌اند) و عنوان مدیریت تا ویلای لواسانات، و از پورشه و مازراتی تا سفر هر ساله به دور دنیا. در چنین فضایی انتظاری مسئولیت از افراد چیزی شبیه به شوخی به نظر می‌آید.

۹.۱۱ واکنش هیستریک و خودمحورانه به فرمان ضد تروریستی ترامپ

بلافاصله بعد از صدور حکم حکومتی ترامپ در منع ورود شهروندان ۷ کشور به ایالات متحده (بجز دارندگان گذرنامه و کارت سبز آمریکایی) برای سه ماه، سیلی از

اعتراضات ایرانیان در فضای مجازی منتشر شد. معترضان در واکنش خود به یک نکته مهم توجه نداشتند: این که با انتخاب ترامپ دوران تازه‌ای در ایالات متحده آغاز شده است. مردم آمریکا در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ به سیاست‌هایی متفاوت با سیاست‌های حزب دموکرات (ترکیبی از ایده‌های کلیتون و سندرز) رای دادند. رای‌دهندگان با رای خود سیاست‌های حزب دموکرات در حوزه مهاجرت و صدور ویزا را نفی کردند و دولت ترامپ در این حوزه دارد دقیقاً همان را که وعده کرده به اجرا می‌گذارد. (بدون توجه به خوشایند و ناخوشایند بودن آن‌ها برای بخشی از جمعیت) همان طور که مخالفان دولت اوباما هشت سال به وی فرصت دادند سیاست‌هایش را اجرا کند این فرصت باید به دولت ترامپ هم داده شود، البته اعتراض غیر خشونت‌آمیز حق شهروندان آمریکایی است.

بازار مقایسه

یکی از واکنش‌ها هم‌سان دانستن ترامپ و احمدی‌نژاد بود. مقایسه‌کنندگان توجه نداشتند که احمدی‌نژاد یک عنصر سرکوب‌گر در یک نظام تمامیت‌خواه است و ترامپ شهروندی بدون سابقه جنایت و منتخب مردم آمریکا. ترامپ دارد وعده‌های دوره کارزارهای انتخاباتی‌اش به مردم را عمل می‌کند در حالی که احمدی‌نژاد مجری سیاست‌های خامنه‌ای بود. ترامپ - با همه انتقاداتی که برخی از آن‌ها به وی وارد است - با رهبران جنایت‌کار و تمامیت‌خواه جمهوری اسلامی قابل مقایسه نیست. در کنار بازار مقایسه‌های بی‌اساس بازار برجسب‌زنی هم رواج داشت. مقامات جمهوری اسلامی و دستگاه تبلیغاتی رژیم نیز با نژادپرست خواندن ترامپ به این حکم واکنش نشان دادند. معلوم نیست چگونه ملیت و مذهب حتی اگر این دومی مبنای صدور حکم بوده باشد به نژاد تبدیل شده‌اند؟

قانونی یا غیر قانونی؟

بخشی از ایرانیان این دستور ترامپ را غیرقانونی معرفی می‌کردند. آن‌ها در این نظر

مرتکب خلط میان مهاجرت قانونی و صدور ویزا می‌شدند. آن‌ها توجه نداشتند که سهمیه‌بندی مهاجرتی بر اساس ملیت و مذهب غیرقانونی است اما در صدور ویزای دانشجویی یا کار یا گردشگری چنین ملاکی بی‌معناست. قانون منع تبعیض ۱۹۶۵ فقط در مورد ویزای مهاجرتی است. قانون ۱۹۶۵ حتی تبعیض بر اساس مذهب را هم نفی نمی‌کند. همچنین مهاجران برای مهاجرت هیچ نیازی به ورود به کشور ندارند و از بیرون نیز می‌توانند تقاضای ویزای مهاجرتی بدهند.

حقوق بشر و حقوق و تعهدات بین‌المللی

بخشی دیگر از ایرانیان در شبکه‌های اجتماعی این فرمان را نقض حقوق بشر و حقوق بین‌الملل می‌خواندند. آن‌ها توجه نداشتند که عدم صدور ویزا نقض حقوق بشر نیست چون اعضای بشر حق ویزای دیگر کشورها را ندارند. دو اصل اعلامیه جهانی حقوق بشر به موضوع جابجایی انسان‌ها مربوط است که عدم صدور ویزا ناقض هیچ کدام نیست. بنا به اصل سیزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر افراد آزادی جابجایی در درون مرزها و آزادی ورود و خروج به کشور خویش را دارند. (در این زمینه اکثر ایرانیان داخل و خارج کشور در برابر نقض حقوق هم‌وطنان خود ساکت هستند) بنا به اصل ۱۴ افراد حق تقاضای پناهندگی دارند (در شرایط دشوار) اما دولت‌ها ملزم به اعطای پناهندگی نیستند. اقدام دولت آمریکا در عدم صدور ویزا برای شهروندان چند کشور به هر دلیلی که باشد ناقض تعهدات بین‌المللی دولت آمریکا نیز نیست.

ویزا: حق یا امتیاز

برخی دیگر این فرمان را ناقض دموکراتیک بودن جامعه آمریکا می‌دانستند بدون توجه به این که تصمیم هر ملتی در چارچوب قلمرو خود اگر ناقض حقوق اقلیت نباشد (اقلیتی که قانوناً در یک کشور زندگی می‌کنند) تعارضی با دموکراسی لیبرال ندارد. شهروندان دنیا در ایالات متحده حقوق شهروندی ندارند. آیا شهروندان ایرانی با اعتراضات خود به فرمان ترامپ و پیش کشیدن ارزش‌هایی مثل دموکراسی یا حقوق بشر - که کاملاً در این

مورد بی‌ربط است - عملاً از دولت و مردم آمریکا نمی‌خواهند که بمب‌گذاری و حملات تروریستی اسلام‌گرایان را برای خوش‌آیند شهروندان آن هفت کشور تحمل کنند؟

کارکردهای مثبت و منفی

برخی دیگر به وجوه منفی آن اشاره می‌کردند. البته این منع مثل سیاست‌های دیگر هم وجوه مثبت و هم وجوه منفی دارد. وجوه منفی آن مشکل برای دانشجویان و محققانی است که می‌خواهند در دانشگاه‌های آمریکا کار کنند و اگر موقت باشد به طور موقت این کارکرد را دارد. البته منع صدور ویزا هزینه‌ای است که ایرانیان برای تروریست بودن دولت‌شان می‌دهند.

این منع چند وجوه مثبت هم دارد. یک وجوه مثبت آن ایجاد دشواری برای پناهندگان سیاسی قلابی است که پس از پناهندگی می‌خواهند مدام به ایران بروند و بازگردند. این منع همچنین بخش قابل توجهی از دانشجویانی ایرانی خواستار تحصیل در دانشگاه‌های ایالات متحده را که به خانواده‌های مقامات و دیگر تاراج‌کنندگان اموال عمومی هستند از این موقعیت محروم می‌کند. قریب به اتفاق خانواده‌های ایرانی نمی‌توانند هزینه‌های ۳۰ تا ۷۵ هزار دلاری سالانه تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا را بپردازند. وجوه دیگر مثبت آن پایان دادن به صنعت گروگان‌گیری است، اگر جمهوری اسلامی اقدام متقابل انجام دهد و ایالات متحده حتی دارندگان تابعیت دوگانه ایرانی-آمریکایی را در فرودگاه مورد پرسش قرار دهد. (چنان‌که راینس پریوس در مصاحبه با سی‌بی‌اس در تاریخ ۲۹ ژانویه گفت)

فراموش شدن عملیات تروریستی و ضدآمریکایی جمهوری اسلامی

برخی از معترضان منکر عملیات تروریستی دولت‌شان علیه ایالات متحده می‌شدند، بدون توجه به فهرست بلندبالایی از این‌گونه اقدامات. برخی از آن‌ها را برای یادآوری کسانی که این‌گونه اخبار را دنبال نمی‌کنند ذکر می‌کنم:

- دانشجویان خط امام با کمک حکومت دیپلمات‌های آمریکایی را برای ۴۴۴ روز

- گروگان گرفتند و سران حکومت این عمل بزهکارانه را تایید و حمایت کردند؛
- در ایران پرچم آمریکا که نماد غرور ملی مردم آن کشور است به بهانه‌های مختلف در مراسم حکومتی آتش زده می‌شود؛
- بمب‌گذاری مقر تفنگ‌داران دریایی آمریکا در بیروت و کشته‌شدن ۲۴۱ آمریکایی و ۵۸ فرانسوی، توسط حزب‌الله که هزینه آن و آموزش نیروهای آن توسط جمهوری اسلامی تامین می‌شود؛
- منفجر کردن برج‌های الخبر عربستان و کشته‌شدن ۱۹ آمریکایی توسط شیعیان مورد حمایت جمهوری اسلامی؛
- تامین بمب‌های کنار جاده‌ای در کشتار سربازان و شهروندان آمریکایی در عراق و افغانستان.
- حمایت سپاه قدس از انواع و اقسام گروه‌های تروریستی همچون شاخه نظامی حزب‌الله در لبنان، حشدالشعبی در عراق، حوثی‌ها در یمن و حماس در اسرائیل.
- همکاری با القاعده و طالبان در افغانستان علیه ایالات متحده.
- موشک‌اندازی به سمت ناوهای آمریکایی در آب‌های آزاد خلیج فارس.
- برنامه‌ریزی برای ترور سفیر عربستان سعودی در واشینگتن دی.سی.
- ترور ایرانیان در داخل و خارج و از جمله یکی از ایرانیان در ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی در ایالات متحده. (به این‌ها اضافه کنید کشته‌شدن ۸۵ نفر در بمب‌گذاری مرکز یهودیان در آرژانتین و چهار نفر در رستوران میکونوس)
- در ایران هم دموکراسی نیست که مقامات مرتکب این اعمال تغییر کرده باشند. از فهرست اعمال شهروندان اسلام‌گرای دیگر کشورها می‌گذرم.

منصفانه نیست

می‌گویند حساب ایرانیان از دولت‌شان جداست اما حساب همه شهروندان ایرانی از حکومت‌شان جدا نیست؛ حساب کسانی که به دلیل باورهایشان یا سبک زندگی‌شان

تحت تعقیب قرار می‌گیرند از حکومت‌شان جداست. می‌گویند همه ایرانیان تروریست نیستند اما برخی از آنها هستند: وقتی یک بسته گوشت حامل میکرب یا ویروس است میلیون‌ها بسته گوشت از همان کارخانه را در کشورهای غربی جمع می‌کنند. می‌گویند شهروندان عربستان و پاکستان بیش‌تر در عملیات تروریستی در آمریکا نقش داشته‌اند، اما دول کشورهایایی مثل عربستان و پاکستان نه تنها برنامه‌ای تروریستی علیه ایالات متحده نداشته‌اند بلکه با این کشور همکاری‌های امنیتی دارند.

توهین، دشمنی و شمشیر را از رو بستن

می‌گویند دولت آمریکا با این فرمان به ایرانیان توهین کرده و شمشیر را در برابر آنها از رو بسته است. اما ده‌ها دولت مثل دولت مصر چند دهه است به ایرانیان به طور کلی یا به اکثر آنها ویزا نمی‌دهند اما کسی این تعبیرات را در مورد دولت مصر یا دولت سوئیس به کار نمی‌برد. ظاهراً شهروندان ایرانی طلب خاصی از ایالات متحده آمریکا دارند، لابد به علت بی‌تفاوتی اکثر آنها در برابر توهین مقامات دولتی به پرچم و ارزش‌های آمریکاییان.

دوگانگی در اعتراض

پرسشی که ایرانیان مخالف و تبعیدی از معترضان به این فرمان دارند این است که چرا معترضان به ترامپ در مورد بازداشت ایرانیانی که به وطن خود می‌روند و حق قانونی آنهاست اعتراضی نکرده‌اند؟ چرا کسی اعتراض نمی‌کند که هزاران مخالف ایرانی ساکن خارج به دلیل ترس از بازداشت نمی‌توانند به زادگاه خود سفر کنند و پدر و مادر پیر خود را قبل از مرگ یا در حال مرگ ببینند. دانشجویان همه کشورها حق دارند در دانشگاه‌های آمریکا (بسیاری با بورس‌های دولتی که که با زدوبند به دست آمده‌اند) درس بخوانند اما ایرانیان حق ندارند خانواده خود را در ایران ملاقات کنند؟

صنعت گروگان‌گیری

دولت جمهوری اسلامی در برابر منع صدور ویزا برای ایرانیان از سوی دولت ترامپ نه تنها مقابله به مثل نکرد بلکه وزیر خارجه اعلام کرد به آمریکاییان ویزا می‌دهد. این واکنش را نباید به معنای دلسوزی مقامات برای صنعت گردشگری کشور دانست چون آن‌ها به این موضوعات اهمیتی نمی‌دهند. مقامات جمهوری اسلامی می‌خواهند آمریکاییان و شهروندانی با دو تابعیت به ایران بروند تا صنعت گروگان‌گیری آن‌ها از شهروندان غربی تعطیل نشود. آن‌ها با اتکا بر این روش چهار دهه است با دول غربی بازی می‌کنند.

اعتراضات باسماه‌ای و منفعت‌جویانه

اعتراض برخی هنرمندان (مثل ترانه علیدوستی و اصغر فرهادی) به تصمیم دولت ترامپ اوج دوگانگی و بی‌اخلاقی و تناقض رفتاری آن‌ها را نشان داد. آن‌ها به دولت ترامپ برای ایجاد محدودیت بر یکی از امتیازات اعطا شده توسط یک دولت خارجی اعتراض می‌کنند (تا از توجه عمومی در ایالات متحده و اروپا استفاده کنند چون این اعتراضات برای آن‌ها هزینه‌ای غیر از منفعت ندارد) اما در طول عمر خود حتی یک اعتراض به نقض حقوق مسلم شهروندان ایرانی توسط دولت خود نکرده‌اند. از همین جهت این اعتراضات را در داخل کشور باید ابزاری برای ایجاد سپر بلا در برابر رفتارهای خود آن‌ها (ماندن چند تار مو خارج از روسری در برابر عکاسان خارجی یا دست‌دادن با زنان) و کسب مجوز و امکانات برای فیلم‌سازی تعبیر کرد. جمهوری اسلامی با دلارهای نفتی و ارباب هنرمندان توسط بسیجیان و لباس شخصی‌ها نسلی از هنرمندان بی‌اخلاق، منفعت‌طلب، رانت‌خوار، پرمدعا و ابزار حکومت را پرورش داده است.

۹.۱۲ شرکت در انتخابات مهندسی‌شده

بنا به ادعای حکومت - که هیچ راهی برای سنجش آن وجود ندارد - بیش از ۶۰ درصد مردم ایران در انتخابات ۷ اسفند ۹۴ شرکت کردند. اگر پنج واقعیت یعنی ۱- سوءمدیریت، فساد

ساختاری و ناکار آیی سیاست‌ها و آموزه‌ها، ۲- رکود تورمی و افزایش بیکاری سال‌های دهه نود که بنیان‌های جامعه را می‌فرساید، ۳- پیشبرد برنامه اتمی تا حد فلج کردن اقتصاد ایران، ۴- تداوم سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ۵- مداخلات پرهزینه جمهوری اسلامی در سوریه، عراق، لبنان و یمن و کشتار و تخریب در آن کشورها توسط نیروهای نظامی جمهوری اسلامی در آن کشورها و متحدان آن‌ها، را در کنار هم بگذاریم، حاکمان اعم از دستگاه رهبری و دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی چه دستاوردی غیر از تبعیض، فلاکت، فساد و ائتلاف داشته‌اند که مردم را به مشارکت در فرآیند انتخابات تشویق کرده باشد؟

آیا انتخاب میان مصباح و دری نجف‌آبادی که در جنایت و شقاوت با هم مسابقه داشته‌اند، انتخاب میان تسخیری و یزدی فاسد، یا انتخاب میان عارف و حداد عادل که در دست‌بوسی خامنه‌ای و فرمان‌بری از بیت با هم مسابقه می‌دهند، می‌تواند انگیزه کافی برای شرکت در انتخابات مهندسی‌شده را فراهم کند؟ پاسخ منفی است. پس چرا این بخش از جمعیت (به فرض عدم آمارسازی) در انتخابات مشارکت می‌کنند؟ چرا برخی از اصلاح‌طلبان که از حکومت اسلامی گریخته‌اند، مردم را به شرکت در انتخابات تشویق می‌کنند؟ این پرسش‌ها را با اشاره به چهار واقعیت (و نه توهم انتظار ایجاد روزه‌ای برای تغییر) می‌توان پاسخ داد: مسابقه برای دسترسی به منابع کم‌یاب و انحصاری، عادت به فساد و سرکوب، باور به مبانی اسلام‌گرایی، و جاه‌طلبی‌های ملی‌گرایانه.

رقابت برای سوءاستفاده از قدرت

در هر دوره از انتخابات بخش قابل توجهی از ورزشکاران، هنرمندان و دانشگامیان به تشویق مردم برای مشارکت می‌پردازند. این‌ها به دنبال تضمین منافع خاص خود از منابع دولتی هستند. مخاطبان آن‌ها نیز به دنبال کسب سهمی متصور و کوچک از درآمدهای نفتی‌اند. این‌ها در یک خصوصیت با هم اشتراک دارند: زانده بودن برای بخش دولتی. رقابت میان اعضای این گروه‌ها تحت عنوان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا اصولاً رقابت بر

سرکسب منابع عمومی بیش تر است و نه رقابت بر سر اصول و سیاست‌های بدیل. به عنوان نمونه به سینما و فوتبال کشور نگاه کنید. سرداران و نیروهای امنیتی و نظامی در فوتبال حرف اول را می‌زنند و بخشی از منابع دولتی را برای کسب شهرت و منزلت در این زمینه مصرف می‌کنند. جدایی فوتبال از روال عادی تقاضا و عرضه، تا حدی است که امروز مسابقات فوتبال در ایران با بلیط مجانی یا تقریباً مجانی انجام می‌شود. کسب و کار فوتبال و درآمدهای میلیاردری دست‌اندرکاران صرفاً با اتکا به منابع عمومی و دولتی انجام می‌شود. مثال جالب توجه دیگر سینماست؛ بدون منابع دولتی حتی یک فیلم در ایران ساخته نمی‌شود و تهیه‌کنندگان و کارگردانان برای کسب بودجه‌های بیش تر از بخش دولتی با هم مسابقه می‌دهند. بنابراین انتخابات برای آنها محلی برای داشتن مقامات نزدیک‌تر به خود و بالا بردن سقف رانت‌هاست.

به هم ریختن مرزها

فساد و سرکوب در چهار دهه شصت تا نود خورشیدی در ایران آنچنان جاری و گسترده بوده است که بخش قابل توجهی از مردم متأسفانه بدان عادت کرده‌اند. وضعیت تا بدان حد فاجعه‌بار است که خود شهروندان برای پیش‌گیری سرکوب حکومتی، خود اعضای خانواده خود را سرکوب می‌کنند. مردی که به همسرش برای پایین کشیدن روسری تذکر می‌دهد، در واقع کار مامور نیروی انتظامی یا عضو بسیج را انجام می‌دهد بدون آن‌که خود متوجه باشد. در موضوع فساد نیز رشوه‌دهی و رشوه‌گیری، اختلاس و انواع دیگر جرائم به بخشی از زندگی عادی مردم تبدیل شده است و بسیاری از افراد به جای ناراحت شدن از خبرهای مربوطه غبطه آن را می‌خورند که سهمی از این فسادها نمی‌برند. امروز دیگر افراد برای مهردار شدن شناسنامه‌ها در انتخابات شرکت نمی‌کنند، بلکه برای مساعد کردن شرایط خود و خانواده با اقتضائات حکومتی و هم‌رنگ شدن با جامعه توده‌وار مورد نظر حکومت و برخورداری از آنچه درصد کوچکی از آن نفع می‌برند، در مراسم و برنامه‌های دولتی شرکت می‌کنند.

بخش اسلام‌گرا

بخش کوچکی از شرکت‌کنندگان در انتخابات واقعا به مبانی اسلام‌گرایی که عبارت است از: مردسالاری، ربانی‌سالاری، شریعت‌گرایی، اقتدارگرایی، تمامیت‌خواهی، غرب‌ستیزی، یهودستیزی، بهایی‌ستیزی و انسان‌هراسی باور دارند و چهار دهه است که از قبل این باورها منفعت برده‌اند. این‌ها حدود پنج درصد جمعیت کشور هستند و در انتخابات با جدیت شرکت می‌کنند. بوده‌اند کسانی که دوره‌ای با یکی از این عناصر فاصله گرفته‌اند اما دل‌بستگی به عناصر دیگر آن‌ها را به سمت اسلام‌گرایی نوع جمهوری اسلامی کشانده است. کافی است ضد اسرائیلی یا ضد بهایی باشید؛ حتی اگر با تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی مشکل داشته باشید، کم کم آن را هضم می‌کنید. بسیاری از کسانی که با خامنه‌ای (و نه جمهوری اسلامی یا ولایت فقیه) مشکل داشته و به خارج کشور آمده‌اند نیز این عناصر را در کوله‌پشتی خود گذاشته با خود حمل کرده‌اند.

جاه‌طلبی‌های امپریالیستی

بخشی از ایرانیان خارج کشور که مشکلات معیشتی و اجتماعی ایرانیان داخل را تجربه نمی‌کنند، صرفا از حیث غرور ملی و زمینه‌سازی برای رفت‌وآمد با داخل کشور یا بهره‌گیری از رانت‌ها به وضعیت ایران نگاه می‌کنند و این که امروز نظامیان ایرانی در سوریه و عراق حضور و در یمن و لبنان نفوذ دارند، برای آن‌ها غرورآفرین است. آن‌ها به علل و نتایج این حضور نظامی کاری ندارند. شرکت آن‌ها در انتخابات در واقع مبتنی بر این تصور است که سپاهیان پاسدار دارند به عظمت ایران یاری می‌رسانند. در این مسئله خلط میان ایران و جمهوری اسلامی، خلط میان دولت و دولت‌مردان و خلط میان امنیت و فضای تحت سرکوب نقشی جدی بازی می‌کنند. ایرانیان مقیم خارج که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می‌کنند- بالاخص آن‌ها که از سرکوب حکومت گریخته‌اند- به بقای حکومت بدون کم‌ترین هزینه محسوس برای خود کمک می‌کنند. اولویت‌های خامنه‌ای اقتصاد ایران یا رفاه شهروندان این کشور نبوده و نیست. او

حتی در دوره تنگنای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها نیز همچنان برای سپاه، دستگاه امنیتی و ماشین تبلیغاتی خود هزینه می‌کرده است. حکومت خامنه‌ای برای نیروهایی که در آن سوی مرزها به جنگ فرستاده است مسئولیتی احساس نمی‌کند و در این زمینه به هیچ کس گزارشی نمی‌دهد. او تا زمانی که در قید حیات باشد و تنش در منطقه تداوم یابد، در مناطق بحرانی باقی می‌ماند؛ چون نمی‌خواهد هیچ نشانه‌ای از ضعف نشان دهد. خروج نیروها حتی پس از هزاران کشته برای خامنه‌ای به عنوان گزینه مطرح نیست. گروه‌های باورمند به تداوم عمر جمهوری اسلامی نمی‌گویند یا متوجه نیستند که رژیم‌هایی مثل جمهوری اسلامی هرچه بیش‌تر بر سر کار بمانند، فجایع بیش‌تری به بار می‌آورند. معلوم نیست جمهوری اسلامی باید چه اقدامی بکند تا این گروه‌ها به ضرورت پایان‌دادن به این رژیم برسند. تا زمانی که دل‌بستگی به مبانی جمهوری اسلامی و نداشتن خط قرمز مطرح باشد، گروه‌هایی در انتخابات شرکت خواهند کرد.

۹.۱۳ آنچه در ایران بسیار گران و بسیار ارزان تمام می‌شود

یکی از روش‌های مقایسه جوامع یا کشورها قیمت کالاها و خدمات در آن‌ها است. قیمت‌ها نیز همانند بسیاری از شاخص‌های علمی مثل شاخص‌های توسعه انسانی یا شاخص‌های اقتصادی به تنهایی نمی‌توانند وضعیت جوامع را تبیین کنند؛ اما در کنار دیگر اطلاعات و آمارها مثل میزان درآمد اقشار مختلف و درآمد سرانه می‌توانند از برخی ویژگی‌ها حکایت کنند. حتی بدون تحقیق در جزئیات سازوکار بازارهای کالا و خدمات و نظام قیمت‌گذاری با مقایسه قیمت‌ها می‌توان فهمید که مردم جوامع چه چیزهایی را بیش‌تر ترجیح می‌دهند، دولت آن جوامع چه سیاست‌هایی دارد، روابط بین‌المللی آن‌ها چگونه است و بازار آن‌ها چگونه کار می‌کند. ذیلاً به مواردی از قیمت کالاها، خدمات و رفتارها در ایران اشاره می‌کنم و توضیح می‌دهم که این قیمت‌ها چه می‌گویند.

سیگار

سخنگوی وزارت بهداشت جمهوری اسلامی می‌گوید: «ایران در بین ۱۸۱ کشور

دنیا، ارزان‌ترین قیمت عرضه سیگار را دارد. قیمت سیگار در کشورهای سازنده و صادرکننده سیگار، پنج برابر ایران است.» (مهر، ۱۴ مهر ۱۳۹۶) سیگار در ایران نسبت به دیگر کشورها ارزان‌تر است چون این کالا را دیوان‌سالاری دینی، روحانیون، آقازاده‌ها و نظامیان سابق و لاحق وارد می‌کنند و آن‌ها به دنبال فروش هرچه بیش‌تر هستند. دولت اهمیت چندانی به سلامت مردم نمی‌دهد، از سیگار مالیات قابل توجهی اخذ نمی‌شود، کنترلی بر خرید و فروش آن اعمال نمی‌شود و اخطارهای لازم به عموم برای خطرات آن به اندازه کافی داده نمی‌شود.

مواد مخدر

ایران (در کنار پاکستان) بعد از افغانستان دارای ارزان‌ترین قیمت تریاک است. بنا به گفته رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر «امروز هر کیلو تریاک در مرزهای ورودی ایران ۴۰۰ دلار است، که در مرزهای غربی ۱۷۰۰ دلار فروخته می‌شود. این در حالی است که قیمت عمده‌فروشی هروئین در مرزهای ایران ۵۰۰۰ دلار، در ترکیه ۱۷ هزار دلار، در آلمان ۲۸ هزار و ۱۰۰ دلار و در آمریکا ۳۲ هزار دلار است.» (مهر، ۱۲ مهر ۱۳۹۲) قیمت‌ها از سال ۱۳۹۲ تغییر یافته اما نسبت‌ها چندان تغییر نکرده است. مواد مخدر در ایران نسبت به دیگر کشورها و دیگر کالاها ارزان است چون نوع مقابله با توزیع مواد مخدر در ایران (اعدام و زندان) شکست خورده است، بخش‌هایی از نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی از واردات این کالا سود می‌برند، و بخش‌هایی از قدرت که خود مصرف‌کننده این کالا است، نمی‌خواهد این کالا گران شود.

جان آدمی‌زاد

سالانه حدود ۱۵ تا بیست هزار نفر در خیابان‌ها و جاده‌های ایران در تصادفات رانندگی کشته و صدها هزار نفر دیگر هم زخمی می‌شوند. این داستان سه دهه است ادامه دارد و تعداد کشته‌ها به حدود ۵۰۰ هزار نفر (حدود چهار برابر کشته‌های ایرانی جنگ ایران و عراق) رسیده است. اگر میزان دیه پرداختی توسط بیمه‌ها فراز از این بود (چیزی

در حدود ۵۰ هزار دلار) حتما بیمه‌ها برای کاهش این تعداد پیش‌قدم می‌شدند. (رقم پرداختی خسارت به افراد در کشورهای غربی به‌طور متوسط در مقیاس میلیون‌ها دلار است.)

به قیمت دیه انسان‌ها در ایران نگاه کنید و آن‌ها را با هزینه خسارت‌هایی که شرکت‌های بیمه در دیگر کشورها می‌پردازند، مقایسه کنید. خواهید دید که انسان یکی از ارزان‌ترین کالاها در ایران است. موضوع سوگ‌ناک یا کم‌دی در ایران این است که در تامین دیه اصولاً کاری به خسارت بازماندگان ندارند. مرگ یک نفر ممکن است مایه میلیون‌ها دلار خسارت و مرگ دیگری ممکن است مایه صدها هزار دلار خسارت شود (بسته به درآمد و تحصیلات و شرایط زندگی هر فرد) و یک رقم برای همه افراد این تفاوت‌ها را نادیده می‌گیرد. حکومت حق دارد هزاران جان را بگیرد، بدون آن که خسارتی پرداخت کند. حکومت هیچ هزینه‌ای برای خسارات انسانی نمی‌پردازد.

قتل

بنا به گزارش سایت عصر ایران از نزاع‌های منجر به قتل در ایران در یک دوره سه ساله ایرانیان بر سر مبالغی در حد ۵۰۰ یا ۱۵۰۰ تومان (حدود ۱۵ و ۴۰ سنت) هم‌دیگر را کشته‌اند. (۱۵ تیر ۱۳۹۲) قتل ۵۰۰ تومانی مربوط می‌شود به یک راننده تاکسی که با دو مسافر خود در منطقه پردیس بومهن به دلیل نداشتن یا نپرداختن این مبلغ درگیر شد. در مرداد سال ۹۱، دو دوست تهرانی در یک باشگاه بدن‌سازی بر سر پرداخت هزینه هزار و پانصد تومانی خوراکی که از بوفه خریده بودند، با هم درگیر شدند و در نهایت یکی از آن‌ها با ضربه‌های پیچ گوشتی دیگری به قتل رسید.

وجدان و اخلاق

در ایران اگر افراد بخواهند بر اساس اخلاق عرفی، عام و وجدان خود عمل کنند، هزینه بسیاری باید پردازند؛ اما فساد و دودوزه‌بازی و ریاکاری بسیار ارزان تمام می‌شود. سیستم سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای تعبیه شده که رعایت قیدهایی خاص را بر هزینه

و بی‌اعتنایی به آن‌ها را بسیار کم‌هزینه ساخته است. به عنوان نمونه از پرداخت رشوه به شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و ماموران پرهیز کنید تا ببینید این موضوع چقدر برای شما گران تمام می‌شود. از سوی دیگر، با نزدیک شدن به حکومت هزاران میلیارد تومان وام بانکی کم‌بهره بگیرید و نپردازید، تا ببینید چقدر هزینه این کار پایین است.

لوازم وارداتی

قیمت لوازم الکترونیک (مثل تلویزیون، کامپیوتر، و تلفن همراه) در ایران حدود دو برابر قیمت‌های جهانی است. آن دسته از لوازم الکترونیک که مردم تصور می‌کنند در ایران ارزان‌تر می‌خرند در واقع گران‌تر است چون خدمات بعد از فروش ندارند، نمی‌شود به راحتی آن‌ها را پس داد و اگر مخاطره داشته باشند، قابل شکایت و گرفتن خسارت نیستند. قیمت خودروهای وارداتی دو تا سه برابر، میوه‌های وارداتی دو تا چهار برابر قیمت‌های جهانی، و لباس‌های دارای برند نیز دو برابر قیمت جهانی است. علت همه این‌ها این است که طبقه حاکم که خود در کار واردات است، اشتباهی سیری‌ناپذیری برای خالی کردن جیب شهروندان ایرانی دارد.

قیمت کالاهای ضروری

قیمت شیر و گوشت در ایران دو برابر قیمت جهانی است. این کالاها همه وارداتی نیست. ضروری‌ترین کالاها برای سلامتی ایرانیان بسیار گران هستند، تا حدی که دو سوم جمعیت کشور توان خرید آن‌ها را به اندازه کافی ندارند. البته سود متوسط خرده‌فروشان در ایران بسیار بیش‌تر از این ارقام در سطح بین‌المللی است. (مثلاً حدود ۱۰۰ درصد برای میوه و سبزیجات، ایسنا، ۲۰ مهر ۱۳۹۶) اما این موضوع تنها عامل گران بودن اجناس در ایران نیست. مداخله همه‌جانبه دولت در اقتصاد، رانت‌ها و انحصارات نقش مؤثرتری در گرانی اجناس در ایران ایفا می‌کند.

نقد روحانیت

نقد روحانیت شیعه در ایران حتی از ناسزاگویی به خداوند گران‌تر تمام می‌شود. یک

نقد ساده هاشم آغاچری به نظام تقلید در ایران به صدور حکم اعدام برای وی منجر شد. خروج از دین رسمی که روحانیون مبلغ آن هستند، نیز بسیار گران است. (حکم اعدام) بیشترین هزینه را کسانی می‌پردازند که به نحو سازگار با روحانیون شیعه و آموزه‌های آن‌ها مخالف هستند و این مخالفت را بیان می‌کنند.

همان‌طور که می‌بینید اقدامات و کالاهایی که باید بسیار گران (سیگار و مواد مخدر، فساد مالی، بی‌اخلاقی) و بسیار ارزان (شیر و گوشت، آزادی) تمام شوند بالعکس بسیار ارزان و بسیار گران هستند. جان انسان نیز باید بسیار گران باشد، اما چنین نیست. ظاهراً امور در ایران وارونه‌اند.

Iranian society under the Islamist regime is fragmented, chaotic, confused, abnormal, sociopath, and in transition. In some areas of life, it is even destructive and paranoid. The tensions between modernity and tradition, center and margin, seculars and Islamists, and insiders and outsiders (based on government's point of reference) are rampant and continue to divide the society and keep schisms alive. Iranian society is fighting for its survival under an authoritarian and totalitarian regime that plunders its resources through its institutional corruption, unbelievable inefficiencies, and geopolitical ambitions in the Middle East.

This is a book on the sociology of change focused on Iranian society in the last four decades. Although the government has been trying to indoctrinate a very specific way of life and thinking, the society silently experienced a tectonic change from a mostly illiterate, rural and paternalistic mindset to a mostly literate, urban and egalitarian one. All of these happened in spite of the governments' policies, not because of them. The most important social issues that are discussed in this book are poverty, high unemployment rates, environmental destruction, high crime rates, child abuse, identity crises, suicide rates, homelessness, discrimination against women, and weakness of

civil society institutions, but the narrative is more focused on processes and trends.

The author's social philosophy is critical rationalism and he hopes that this way of thinking has played a major role in his depiction of Iranian society under the Islamic Republic. His approach is analytical and comparative. The author never forgot or sidelined human rights and freedom when he was working on these pages.

One of the author's objectives in this book was to document Shi'i version of ISIS that has been in power in Iran for forty years and has dramatically changed it. As a person who has spent his entire life studying Iran, 40 years inside the country and 20 years outside but following its development every day, he wanted to show Iranians how the Islamists had distorted their identity and worldview, how they were trying to rewrite the past and forge a brutal Shi'i-only future for a country that had once welcomed many faiths and lifestyles.

Majid Mohammadi

2018

